

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۲۵)

مهندس مهدی بازرگان

بازیابی ارزش‌ها

(۱)

سیمای اسلام • التقاط • بیگانه‌پرستی • دین و آزادی • انقلاب و انقلابی  
نهضت ضد ایران • انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی • بعثت و راه‌های ایمان  
ترمز و تفضل • ایران و اسلام • تلافی ۲۵۰۰ ساله • رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها  
انقلاب و انتظار • ابراهیم، امام و امت • آزادی خواسته‌ی ابدی  
چهار ایسم (ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سیانتیسم، اومانیسم)



## شناسنامه

مجموعه آثار (۲۵)

مهندس مهدی بازرگان

بازیابی ارزش‌ها (۱)

جمع‌آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه‌آرایی: خدیجه امیدوند

۱۳۸۹/۱۰/۳۰



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)



فهرست مطالب کتاب و عناوین آثار  
در جلد (۲۵) مجموعه آثار

«بازیابی ارزش‌ها»  
(۱)

۱۵.....	پیش‌گفتار.....
۲۱.....	بازیابی ارزش‌ها، جلد یکم.....
۲۳.....	مقدمه‌ی مؤلف، مهرماه ۱۳۶۰.....
۳۳.....	۱. سیمای اسلام.....
۶۳.....	۲. التقاط.....
۷۷.....	۳. بیگانه‌پرستی.....
۱۰۳.....	۴. دین و آزادی.....
۱۳۱.....	۵. انقلاب و انقلابی.....
۱۷۳.....	بازیابی ارزش‌ها، جلد دوم.....
۱۷۵.....	مقدمه‌ی مؤلف، اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱.....
۱۷۹.....	۶. نهضت ضدایران.....
۱۹۱.....	۷. انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی.....
۲۰۷.....	۸. بعثت و راه‌های ایمان.....
۲۳۱.....	۹. ترمز و تفضل.....
۲۴۷.....	۱۰. ایران و اسلام.....
۲۷۷.....	۱۱. تلافی ۲۵۰۰ ساله.....
۲۹۷.....	۱۲. انقلاب و انتظار.....

۶	مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)
۳۲۱	بازیابی ارزش‌ها، جلد سوم.....
۳۲۳	مقدمه‌ی مؤلف، آذرماه ۱۳۶۲.....
۳۲۷	۱۳. رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها.....
۳۶۷	۱۴. ابراهیم، امام و امت.....
۳۹۷	۱۵. آزادی، خواسته‌ی ابدی.....
۴۲۵	۱۶. چهار ایسم.....
۴۹۹	پیوست‌ها.....
۵۰۱	نمایه آیات.....
۵۱۷	نمایه احادیث و روایات.....
۵۲۱	نمایه فارسی.....
۵۵۷	نمایه انگلیسی و فرانسه.....

## فهرست تفصیلی مطالب

پیش‌گفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان ..... ۱۵

### بازیابی ارزش‌ها، جلد یکم

مقدمه‌ی مؤلف، مهرماه ۱۳۶۰ ..... ۲۳

### سیمای اسلام

- ۳۵ ..... نگاهی به طبیعت
- ۳۵ ..... در دنیای حیوانات
- ۳۶ ..... در میان انسان‌ها
- ۳۸ ..... چگونه ممکن است استثناء پیش آید؟
- ۳۹ ..... ۱- تشبُّه به خدا
- ۴۱ ..... ۲- تأسی به رسول اکرم (ص)
- ۴۲ ..... ۳- خطاب‌ها و تذکرات مستقیم به خودمان
- ۴۳ ..... ۴- رفتار مسلمان در جدال‌ها و اختلافات با دیگران
- ۴۵ ..... الف) قصاص
- ۴۷ ..... ب) جنگ
- ۵۶ ..... تعجب و سوء تفاهم نشود

### التقات

- ۶۳ ..... آیا التقات و التقاتی بودن در کشور ما پدیده‌ی نوظهوری است؟
- ۶۴ ..... آیا التقاتی، منافق هم هست؟
- ۶۵ ..... سابقه و منشاء التقات چیست؟
- ۶۸ ..... آیا در قرآن راجع به پدیده‌های التقات هشدار و دستوری داده شده است؟

- ۸ ..... مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)
- ۷۰ ..... چه اشکال دارد که در مکاتب و معتقدات نیز التقاط به عمل آید؟
- ۷۲ ..... منشاء و عامل نفوذ و افکار مارکسیستی چیست؟
- ۷۳ ..... چرا به التقاط و خطری که از غربی‌ها می‌رسد توجه نمی‌شود؟
- ۷۴ ..... برای دفع التقاط و آثار سوء آن چه باید کرد؟

### بیگانه‌پرستی

- ۷۷ ..... آغاز مطلب
- ۸۱ ..... طاغوت‌شناسی و جامعه‌های طاغوت‌زده
- ۸۵ ..... سیر تحول بیگانه‌پرستی در زمان قاجاریه
- ۸۷ ..... بیگانه‌پرستی در انقلاب مشروطیت و استبداد پهلوی تا بعد از جنگ جهانی دوم
- ۸۹ ..... بیگانه‌پرستی در انقلاب اسلامی
- ۹۱ ..... تحولات انقلاب بعد از پیروزی
- ۹۲ ..... بیگانه‌پرستی و مارکسیسم در ایران
- ۹۵ ..... توضیح مجدد و رفع سوء تفاهم‌های مقرر

### دین و آزادی

- ۱۰۳ ..... دین و تمدن
- ۱۰۴ ..... رنسانس اروپا و کلیسا
- ۱۰۵ ..... روحانیت و آزادی
- ۱۰۷ ..... آزادی و محبت
- ۱۰۸ ..... دین‌خدایی چگونه است
- ۱۱۱ ..... شیطان و آزادی
- ۱۱۲ ..... دین و سیاست
- ۱۱۴ ..... دین و ملت
- ۱۲۲ ..... آزادی، ضرورت حیاتی برای حکومت و دیانت
- ۱۲۲ ..... تضاد عامل حرکت و حیات
- ۱۲۵ ..... مخالفین با آزادی

### انقلاب و انقلابی

- ۱۳۱ ..... آغاز مطلب
- ۱۳۲ ..... تعاریف
- ۱۳۳ ..... شاهد مثال‌ها



فهرست تفصیلی مطالب	۹
انقلاب نوجوانان	۱۳۴
انصاف درباره‌ی انتقادات	۱۳۶
اسلامی بودن انقلاب ما و الهام‌گیری‌های آن	۱۳۸
آیا مکتب انبیاء و دین خدا انقلاب بود؟	۱۳۹
آیا فرستادگان خدا، آخرین آنها و امامان ما انقلابی بودند و انقلابی عمل می‌کردند؟	۱۴۱
۱) سرعت و شدت و خشونت انقلابی	۱۴۲
۲) کینه‌توزی و انتقام	۱۴۶
۳) انحصارگری مکتبی	۱۵۱
جوانان در انقلاب پیغمبران	۱۵۶
چه کسی اشتباه می‌کند؟ خدا و انبیاء یا انقلابیون دنیا؟	۱۵۸
انقلاب اسلامی ما چگونه انقلابی است؟	۱۶۲

### بازیابی ارزش‌ها، جلد دوم

مقدمه‌ی مؤلف، اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱	۱۷۵
---------------------------------	-----

### نهضت ضد ایران

آغاز مطلب	۱۷۹
پاک‌سازی و پاک‌رانی	۱۸۱
مکتبی بودن و تخصص	۱۸۳
انحصارگری و تکفیر ملی‌گرایی	۱۸۵
تعدد مراکز تصمیم‌گیری	۱۸۷

### انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی

آغاز مطلب	۱۹۱
جنگ، تنها مصیب ما نیست	۱۹۴
الف) حضور حزبی	۱۹۶
۱- در دانشگاه تهران	۱۹۶
۲- در ملی شدن صنعت نفت	۱۹۶
۳- راه انداختن نفت برای مصارف داخلی	۱۹۸
۴- در انقلاب اسلامی و در دولت جمهوری اسلامی	۱۹۹
ب) حضور فکری و فساد روحی	۲۰۱

۱۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)

ج) حضور فردی، سومین خطر مارکسیسم ..... ۲۰۳

### بعثت و راه‌های ایمان

برنامه چهار جزئی رسالت پیغمبر ..... ۲۰۷

معانی و انواع آیات در قرآن ..... ۲۰۸

آیات خدا ..... ۲۱۴

معذرت از تکرار و تجدید مطلع ..... ۲۱۵

بازگشت به علم ..... ۲۱۷

عکس‌العمل همیشگی نسبت به دین‌شناسی علمی ..... ۲۱۸

استدلال‌های علمی و دینی که علیه بینش علمی در دین می‌شود ..... ۲۱۹

مشاهده و تجربه و به‌کاربردن روش علمی در بندهای دیگر برنامه بعثت ..... ۲۲۲

فلسفه و علم ..... ۲۲۶

### ترمز و تفضل

تقوا و ترمز ..... ۲۳۱

هدایت الهی ترمز سرخود است ..... ۲۳۲

شاهد مثال‌هایی از ترمزهای خدائی در آیات قرآن ..... ۲۳۸

(۱) در قصاص ..... ۲۳۸

(۲) در روابط با اهل کتاب و مشرکین ..... ۲۳۹

(۳) در طلاق و جدائی زن و شوهر ..... ۲۴۰

(۴) صلح‌خواهی خدا ..... ۲۴۱

(۵) امت نمونه ..... ۲۴۴

### ایران و اسلام

آغاز مطلب ..... ۲۴۷

اختلاف سرنوشت‌ساز ..... ۲۴۸

(۱) خدمت به ایران از طریق اسلام ..... ۲۵۱

(۲) خدمت به اسلام از طریق ایران ..... ۲۵۳

خود اسلام چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ ..... ۲۵۷

خدمت به اسلام و به خدا ..... ۲۵۸

خدا و میهن ..... ۲۶۳

همکاری ملی ..... ۲۶۷

۱۱	فهرست تفصیلی مطالب
۲۶۹	هم‌زیستی بین‌المللی
۲۷۲	امامت و ولایت
۲۷۲	توکل و تخصص، یا تقوا و تخصص

**تلافی ۲۵۰۰ ساله**  
(مقاله‌ای بعد از فتح بستان)

۲۷۷	آغاز مطلب
۲۷۹	پایداری و پیروزی
۲۸۱	نژادی دیگر
۲۸۳	تقدیر و تحلیل تاریخی
۲۸۵	پیش‌آهنگان انقلاب
۲۸۸	«از خودپرستی تا خداپرستی»
۲۹۰	اسلام یا کمونیسم

**انقلاب و انتظار، انقلاب اسلامی ایران و انتظار قائم آخرالزمان**

۲۹۷	آغاز مطلب
۲۹۹	سرمایه امید
۳۰۲	انتظار فرج
۳۰۴	انتظار چگونه و مشتمل بر چیست
۳۰۴	آیا انتظار به مرحله‌ی وصال رسیده است؟
۳۰۹	تدارک قیام
۳۱۳	افشاگری ستم‌گران
۳۱۴	نمونه آزمایشی

**بازیابی ارزش‌ها، جلد سوم**

۳۲۳	مقدمه‌ی مؤلف، آذرماه ۱۳۶۲
-----	---------------------------

**رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها**

۳۲۷	آغاز مطلب
۳۳۰	انقلاب انبیاء و رسالت آنها
۳۳۵	مشخصات اصلی انقلاب‌های حکومتی و ملی یا انقلاب‌های بشری

۱۲	مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)
۳۴۰	سیر تحول و مراحل مختلف انقلاب‌های بشری
۳۴۳	الف) انقلاب فرانسه (از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۰۶)
۳۴۳	ب) انقلاب روسیه (از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶)
۳۴۳	ح) انقلاب مشروطیت ایران (از ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ هجری شمسی)
۳۴۴	مشخصات عمومی انقلاب‌های بشری
۳۴۷	رسالت انبیاء و مشخصات مشترک آنها
۳۴۸	۱- منشاء رسالت انبیاء
۳۴۹	۲- منظور یا موضوع رسالت و مخاطب دعوت
۳۵۰	۳- توجه به فرد و تزکیه شخصیت به عوض جمع و دولت
۳۵۳	۴- هدف رسالت انبیاء
۳۵۵	۵- مقصد و مسیر
۳۵۶	۶- ملت و مسائل موفقیت
۳۶۲	انقلاب‌های خدایی

#### ابراهیم، امام و امت

۳۶۷	آغاز مطلب
۳۷۰	شناخت ابراهیم
۳۷۲	۱) ملت ابراهیم
۳۷۵	۲) امت ابراهیم
۳۷۷	ابراهیم در تورات
۳۷۹	ابراهیم در قرآن
۳۸۵	امامت ابراهیم
۳۸۶	ابراهیم امام ناس
۳۹۳	امامت یا رهبری در مکاتب فلسفی، مذهبی و سیاسی

#### آزادی، خواسته‌ی ابدی

۳۹۷	آغاز مطلب
۳۹۹	تهدمت‌های به آزادی
۴۰۰	آزادی از نظر نهضت آزادی ایران
۴۰۱	ترجمه و تفسیری از آیه‌الکرسی
۴۰۵	آزادی بیان و قلم

۱۳	فهرست تفصیلی مطالب
۴۰۷	اخلاص در توحید و اطاعت از اولی الامر
۴۱۰	استبداد، دشمن شماره یک
۴۱۱	شواهد تاریخی
۴۱۴	سرنوشت آزادی بعد از پیروزی
۴۱۵	آزادی مخالفین
۴۱۶	آزادی، معمای ازلی
۴۱۸	آزادی، یگانه کلید تکامل و توان ترقی و تقرب
۴۲۲	حاکمیت و حقوق اجتماع
۴۲۲	ایراد سوسیالیست‌ها
۴۲۴	جمع‌بندی

#### چهار ایسم

۴۲۵	مقدمه و تعاریف
۴۲۹	۱- ناسیونالیسم
۴۳۱	ملی‌گرایی قرآن
۴۳۵	ناسیونالیسم و استعمار
۴۳۷	ناسیونالیسم و مارکسیسم
۴۳۹	۲- لیبرالیسم
۴۴۰	آزادمنشی قرآن
۴۴۴	بی‌بندوباری و خودآزادی
۴۴۵	آزادی و حقوق اجتماعی
۴۵۱	سه مرحله‌ی لیبرالیسم
۴۵۲	۳- سیانتیسم
۴۵۲	سرگذشت مختصر علم در تاریخ بشر و در ادیان
۴۵۶	کلیسا و سیانتیسم
۴۵۸	مدعیان علم
۴۶۱	اسلام و سیانتیسم
۴۶۱	(۱) ارزش و اعتبار علم
۴۶۲	(۲) استقلال و اصالت علم
۴۶۵	دیده و دل
۴۶۸	(۳) مبانی، معانی و موارد استعمال علم
۴۷۱	منظور از علم و عالم

۱۴	مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)
۴۷۴	علم چیست؟
۴۸۱	جمع‌بندی سیانتیسم
۴۸۲	۴- اومانیسیم
۴۸۳	اومانیسیم خدا
۴۸۸	اصالت و استقلال انسان
۴۹۳	اومانیسیم اجتماعی
۴۹۳	اومانیسیم انسان پرستانه

### پیوست‌ها

۵۰۱	نمایه آیات
۵۱۷	نمایه احادیث و روایات
۵۲۱	نمایه فارسی
۵۵۷	نمایه انگلیسی و فرانسه

## بسمه تعالی

### پیش‌گفتار

به یاری خدای رحمان و رحیم، بیست و پنجمین جلد از مجموعه‌ی آثار زنده‌یاد مهندس بازرگان با نام «بازیابی ارزش‌ها ۱» به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود. این مجموعه ۱۶ اثر را در بر دارد که در مقطع مهمی از تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران معاصر، یعنی بین آذر ۱۳۵۹ تا آذر ۱۳۶۲ به صورت سخنرانی در اعیاد مذهبی و یا جلسات عمومی ارائه شده و یا به صورت مقاله در روزنامه‌های کیهان و میزان به چاپ رسیده است. این بخش از دیدگاه‌های مهندس بازرگان سپس به صورت سه جلد کتاب با عنوان «بازیابی ارزش‌ها» منتشر شده است؛ که:

○ جلد اول کتاب مزبور شامل پنج اثر در آذر ۱۳۶۰،

○ جلد دوم شامل هفت اثر در تیرماه ۱۳۶۱ و

○ جلد سوم شامل چهار اثر در بهمن ۱۳۶۲،

و هر کدام با شمارگان ۱۰۰۰۰ و در چاپ‌های متعدد انتشار یافته و سپس هر سه جلد به صورت یکجا مجدداً تجدید چاپ گردیده‌اند.

ما این مجموعه را با استفاده از چاپ سه جلدی این آثار- که در زمستان سال ۱۳۶۴ منتشر شده است- با ویرایشی مختصر و توضیحاتی که بنا به ضرورت در پانوشت صفحات ارائه داده‌ایم، آماده و تقدیم کرده‌ایم.

اما چرا این مجموعه «بازیابی ارزش‌ها» نام گرفته است؟ مهندس بازرگان در بخشی از مقدمه‌ای که بر جلد اول کتاب نوشته‌اند می‌گویند:

«در انقلاب رعدآسای ما خیلی از سرمایه‌ها، اندوخته‌ها و ارزش‌ها، چه مادی و چه معنوی یا فرهنگی، از جا کنده، یا زیر پا گذاشته می‌شد و در

این ملک، آنجا که پای انتقام و پاک‌سازی و قضاوت‌های انقلابی در میان می‌آمده، بر هر چه فضل و کمال و احسان یا ارزش‌های گذشته است، قلم بطلان کشیده می‌شود. و همچنین تعهدات و حق مکتسبه یا علم و تخصص و حتی همکاری و سوابق در مبارزه با طاغوت به طاق نسیان زده می‌شود. در این سیلاب، جای رفته‌ها خالی می‌ماند و یا با آب آورده‌هایی پر می‌شود. اهداف انقلاب و از آن جمله اصول اسلام و ارزش‌های اعلامی انسانی و الهی دستخوش خروشندگی و آکندگی می‌گردد. هر فردی از ما با مشارکت و مسئولیتی که در این طغیان دارد، نمی‌تواند چون ناظر بی‌طرفی در کنار جریان بایستد خصوصاً در انقلابی که گفتیم نشوونمای طبیعی‌تر و تحول مردمی‌تر نسبت به انقلاب‌های سیاسی دیگر داشته، تحمیلی و یا تقلیدی نیز نبوده است...»

مؤلف فقید سپس می‌افزاید:

«اگر انقلاب ما عنوان و ادعای ساده‌ای مثلاً «انقلاب دموکراتیک ایران» یا «انقلاب ملی» یا «انقلاب سوسیالیستی» و غیره می‌داشت، تکلیف ما ساده می‌بود و تنها در برابر کشور و ملتمان مسئولیت می‌داشتیم. اما با قید مقدس «اسلامی» که مابین انقلاب و ایران آمده است، تکلیف ما و نسل‌های آینده خیلی سنگین شده، ترس از این است که به اصطلاح عامیانه، ثواب نکرده کباب کرده باشیم. علاوه بر خلق ایران در برابر خالق جهان و آئین عزیزتر از جان خودمان مسئول شده، کوچک‌ترین خطا و اشتباه یا ظلم و انحراف و هرگونه شکست و اشکال که عمداً یا سهواً در این نظام از کسی یا کاری سر بزنند، پای اسلام نوشته شده و آنچه به عنوان قانون و نظریه و عمل اعلام یا اجرا گردد و در آن اشتباه و یا افراط و تفریطی راه یافته باشد، دروغ و تهمت به دامن پاک اسلام زده خواهد شد و به حکم:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا» (انعام (۶) / ۱۴۴)

(... چه کسی ظالم‌تر از آن کس که دروغی بر خدا ببندد...)

در دادگاه حق، گنه کار خیانت پیشه محسوب گشته‌ایم...

هر انقلاب وقتی سالم و مثمر ثمر خواهد شد که همراه حرکت خروشان سیل آسای آن، هم به آفریدن و سازندگی محصولات و ارزش‌های جدید پرداخته شود و هم اصول و ارزش‌های از دست رفته که با اهداف



انقلاب منافع نداشته و یا پایه و جزئی از آن بوده است. سر جای خود برگردانده و در حقیقت زنده یا بازیابی می‌شود...»

ایشان در ادامه می‌گوید:

«ارزش‌هایی که در جستجو و بازیابی آنها هستیم فصولی از حکمت است، حکمت به معنی قرآنی آن که پندارهای به حق و رفتارهای به عدل و مصلحت انسان برای رسیدن به سعادت آن دنیا و خیر و سلامت این دنیا باشد.»

مهندس بازرگان «ارزش‌های مطلوب» مورد اشاره‌ی خود را این‌گونه طبقه‌بندی می‌کند:

«ارزش‌های مطلوب یا حکمت‌هایی که قرآن در سوره‌های اسراء (۱۷) و لقمان (۳۱) به ما تعلیم می‌دهد، و از راه عقل می‌توان متذکر و مشمول آن شد در مرحله‌ی اول، پرستش خاص و خالص خدای یکتا است با بهره‌گیری سپاس‌گزارانه از داده‌های بی‌حساب او، و اجتناب از شرک و شبیه‌سازی برای او...»

پس از آن، نیکی به پدر و مادر و به نزدیکان و محرومان و نکشتن فرزندان، یعنی اقوام و اجداد، و در مفهوم عام، مطلب به ملت و میهن کشیده می‌شود... رعایت حریم ناموس و مال و جان مردم از کبیر و صغیر، وفای به عهد و امانت و رعایت میزان و معیارهای مقرر...»

پیروی نکردن از آنچه مشکوک و موهوم و مضمون است و به دنبال آگاهی و علم و یقین رفتن، میانه‌روی در خط‌مشی زندگی و دوری جستن از تفاخر و تکبر و...»

به نص قرآن کریم، تا در درون و نفوس ما دگرگونی حاصل نشود - که می‌تواند در جهت فساد و خرابی یا در جهت رشد و آبادی باشد - سرنوشت ما به صورت مطلوب (یا نامطلوب) در نخواهد آمد. لازمه‌ی تدوام و توفیق در انقلاب، تغییرات عمیق درونی و نفوذ ارزش‌ها در دل و دیده‌ها است.

تجربه‌ی انقلاب نشان داد که وقتی به پیروزی سریع و درخشان رسیدیم. با وجود تحولات ارزنده و پیدایش ارزش‌های اعلای عمیق، مانند اعتقاد به اسلام و ایثار و شهادت، هنوز به لحاظ تربیتی و تشکیلاتی، یا فرهنگ و اخلاق اسلامی، خام بوده و از جهاتی دور هم شده‌ایم. بنابراین سال‌ها باید به وجه صحیح روی ملت کار بشود...»

جای خوش وقتی و امیدواری است که بعضی از ارزش‌ها که حسرت اعاده و اعلام آنها را می‌خوریم، در برخورد با واقعیات و مسئولیت‌ها و نیازها، به تدریج در گفتار و کردار متولیان و متصدیان ابراز می‌گردد؛ به‌دانش و تخصص توجه می‌شود، زمانی اشاره به بازگشت به قرآن می‌شود، صحبت از همکاری و دلگرمی هموطنان به عمل می‌آید، ذکری از آزادی و تحمل اختلاف نظرها می‌گردد، می‌گویند دیگر نوبت سازندگی و کار است و دوران شعار و تعرض و تخریب به سر آمده است...

بدین گونه و با این اعتقاد، سخنرانی‌ها و مقالات برای «بازیابی ارزش‌ها» تنظیم و تدوین می‌گردد و جلد‌های (۱) و (۲) و (۳) چاپ و منتشر می‌شود. همان گونه که در کلام مؤلف فقید مشهود است، این سخنرانی‌ها و مقالات حول پنج محور «اسلام»، «ایران و مردم آن»، «انقلاب اسلامی ایران»، «علم و معرفت»، و «آزادی» تنظیم و منتشر شده است.

۱. در رابطه با اسلام؛ که «راه به سوی خداست»، شش مقاله در این مجموعه قرار دارد که اولی با نام «سیمای اسلام» در آذرماه سال ۱۳۵۹ و چهار اثر «التقاط»، «بعثت و راه‌های ایمان»، «بیگانه‌پرستی» و «ترمز و تفضل» در طی ماه‌های سال ۱۳۶۰ و «ابراهیم، امام و امت» در مهرماه سال ۱۳۶۱ تألیف شده‌اند.

۲. در رابطه با ایران و ایرانی؛ مقاله «نهضت ضد ایران» در شهریور ۱۳۵۹ و سه اثر «بیگانه‌پرستی»، «ایران و اسلام» و «تلاش ۲۵۰۰ ساله» در سال ۱۳۶۰ و «ناسیونالیسم» که بخشی از مقاله‌ی «چهار ایسم» است و به معنی ملی‌گرایی مورد توجه و بررسی قرآنی قرار گرفته، در پائیز سال ۱۳۶۲ تألیف یافته است.

۳. در رابطه با انقلاب اسلامی ایران؛ که «می‌بایستی اسلامی و ملی بوده و راه انحرافی نرود»، پنج اثر در این مجموعه قرار دارد. «انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی»، «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها»، «انقلاب و انقلابی» و «انقلاب و انتظار» در طول سال ۱۳۶۰ و «اومانیزم» که بخش دیگری از مقاله‌ی «چهار ایسم» است و به «انسان‌دوستی و آراستگی شخص به عواطف و کمالات یا ارزش‌های معروف به انسانیت» تعریف شده، در سال ۱۳۶۲ تألیف گردیده و در این دسته مورد بررسی و تحلیل علمی و اسلامی قرار گرفته است.

۴. در رابطه با علم و معرفت؛ که «ودیع‌ی الهی به انسان بوده و وسیله‌ی خلافت روی

زمین و هدایت به سوی رب‌العالمین است»، دو اثر «بعثت و راه‌های ایمان» و «سیانتیسم» یا «مکتب اصالت علم و علم‌گرایی» مورد بحث و تحقیق واقع شده است.

۵. آزادی؛ آخرین محور از «بازیابی ارزش‌ها» است که در این مجموعه مورد بحث و کاوش قرار گرفته است. در این محور مقاله‌ی «دین و آزادی» در مرداد ۱۳۶۰، «آزادی، خواسته ابدی» در اردیبهشت ۱۳۶۲ و «لیبرالیسم» که به «آزادمنشی و آزادی‌خواهی تا آزادی‌پرستی» معنی و تعریف شده، از وجه‌های مختلف آن، آن‌گونه که از قرآن و سنت فهمیده می‌شود، بحث و بررسی شده است.

در این مجموعه نیز ترجمه‌ی آیات، احادیث و روایاتی که در متن قرار دارند از مؤلف فقید است و آیاتی که در متن ترجمه‌ی فارسی ندارند، برگردان آنها با استفاده از ترجمه و تفسیر «قرآن مبین»، اثر ارزنده‌ی قرآن‌پژوه گرامی، آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی، در زیرنویس همان صفحات آورده شده است. همچنین، توضیحاتی که بنا به ضرورت در زیرنویس صفحات توسط بنیاد اضافه شده است با علامت اختصاری (ب.ف.ب) از سایر زیرنویس‌ها که توسط مؤلف فقید نوشته شده، مشخص گردیده است.

امید است با توجه و تدبیر در این بحث و بررسی‌ها، و بازیابی ارزش‌ها، راه را از بیراهه‌ها بازشناسیم و با توکل به خدای رحمان بیش از پیش از حکمت الهی بهره‌گیریم تا ان‌شاءالله رستگار شویم. از خداوند متعال برای مؤلف این مجموعه طلب مغفرت داریم.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان



# بازیابی ارزش‌ها

جلد یکم

سیمای اسلام. التقاط  
بیگانه‌پرستی. دین و آزادی. انقلاب و انقلابی



بسمه تعالی

### مقدمه

«رَبَّنَا لَا تُغْرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»<sup>۱</sup>

از مصیبت‌هایی که انسان دچار آن می‌شود، آن هم انسان نجات‌یافته‌ی هدایت شده و انقلاب کرده، برگشت از حق به باطل است و تمایل مجدد به مراتب پستی که پشت سر گذاشته‌ایم. همه کس و هر جامعه‌ای در معرض چنین مرض هست. دعای فوق زبان حال «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»<sup>۲</sup> یا دانش‌پژوهان استوار شده در علم و «أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ»<sup>۳</sup> یا صاحبان خرد است که از خدا می‌خواهند: دل‌های آنها را پس از راهنمایی و رهبری که نصیبشان کرده است، متمایل یا منحرف به باطل نسازد و رحمت خدا را به آنها ارزانی بدارد.

این مطلب در ابتدای سوره آل عمران (۳) آمده است؛ آنجا که از فرستادن قرآن به امت تازه مسلمان (و شاید به همه‌ی مسلمان‌ها) و از کسانی که در اثر بداندیشی و فتنه‌جویی، متشابهاات قرآن را تأویل و تحریف کرده به دنبال شبهه و فساد می‌روند، صحبت می‌شود و در برابر آنها راسخون در علم همه کتاب را از جانب خدا دانسته و ایمان کامل می‌ورزند و خردمندان متوجه و متذکر دقایق می‌شوند و بالاخره دعا درخواست همه باید آیه فوق باشد.

---

۱. آل عمران (۳) / ۸: [و می‌گویند] صاحب اختیار، پس از آنکه هدایتمان کردی، دل‌های ما را دستخوش انحراف مگردان [تا در کشف میهمات قرآن دچار لغزش نشویم] و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار...  
۲. آل عمران (۳) / ۷: ... [و لی] محققان پی‌گیر [از کشف ابهام آن، سلب امید نکرده و]...  
۳. آل عمران (۳) / ۷: ... [آنها خردمندان] و تنها خردمندان پند می‌پذیرند.

انقلاب اسلامی ایران نیز که ان‌شاءالله هدایتی و رحمتی از جانب پروردگار بوده است و با چنین قصد و هدف تلاش‌ها و قبول شهادت‌ها از افراد فراوانی در آن به‌عمل آمده، نمی‌تواند در معرض همان مرض و آفت و محتاج همان دعا و هدایت نباشد.

اصولاً هر جاننداری از بدو ولادت، اگر رشد و روزی از طبیعت دریافت می‌نماید، در دام آکل و ماکولی نیز قرار دارد و انواع گزندها او را تهدید می‌نماید. خصوصاً آدمیزاد که هنوز پا به دنیا نگذاشته و موجودیت نیافته، یک مدعی نابکار و دشمن غدار چون شیطان، در سر راه و حیاتش کمین‌ها گسترده بوده است.

ملت ما که به‌دنبال هفتاد و چند سال مقاومت و مبارزه از نهضت تنباکو تا مشروطیت و سپس ملی شدن نفت و نهضت مقاومت، جهش اسلامی عظیمی به رهبری آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۴۲ آغاز کرده بود، در سال ۱۳۵۷ در یک جنبش همگانی انقلابی با واژگونی نظام شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله به درخشان‌ترین پیروزی رسید. این انقلاب مانند پدیده‌های طبیعی ریشه‌دار تاریخ حالت موجود زنده‌ای را دارد که در تحول و تبادل و درگیری‌های دائمی است و با وجود رهبری مصمم متوکل قاطع، دچار دو سرگردانی عمده و خطر نابسامانی و نابودی گردید.

**اولاً:** طبقات مختلف مردم از سالخوردگان سابقه‌دار گرفته تا جوانان و عوام‌الناس و از روشنفکران تا مستضعفین، در آن مشارکت طبیعی وسیع داشته‌اند و در هیچ انقلابی این چنین به عناصر متفرق غیرمستول و خودرو، دخالت و تأیید داده نشده است.

**ثانیاً:** سرعت معجز‌آسای پیروزی و فقدان رهبری و انسجام در تدارک و راهنمایی آن، مجال کافی به متولیان و گردانندگان برای تدوین و تجربه مرام و نظام نمی‌داده است. همه چیز پایه‌پای عمل و ابتلا، و برحسب پیش‌آمدها، به سلیقه پیش‌آهنگان و به شیوه‌ی روحانیت که متولیان امر با همه‌ی سنت‌ها و سوابق مخصوص هستند، درست شده و می‌شود. حتی اهداف و برنامه و خط مشی خود انقلاب ضمن پیشروی و قبل از استقرار، توسعه و تحول داشته و دارد. انقلاب ما رفته‌رفته از مرزهای ایران و از مبارزه با استبداد تجاوز کرده داعیه خدمت به اسلام و رسالت جهانی را پیش گرفته، هدف‌های ثانوی و از جهاتی اصلی آن منتهی به در افتادن با امپریالیسم آمریکا و صدور انقلاب جهت نجات و برتری مستضعفان جهان گردید.



همان‌طور که در مقدمه کتاب «بازگشت به قرآن»<sup>۱</sup> آمده است، انقلاب‌های دنیا که اعضای تشکیل‌دهنده و عوامل آنها خود انسان‌ها هستند، شباهت زیادی به جریان سیل دارد که نوعی پدیده طبیعی و از سنت‌های الهی در جهان بی‌جان است. به‌جای نهر آب مختصر در بستر باریک منظم یکباره کوهی از مواد و محصولات و از مصنوعات و موادی و اثاث، به‌صورت مخلوط در هم ریخته‌ای دشت و دره را فرا می‌گیرد و با خروش سهمگین همه چیز و همه جا را می‌شوید، می‌غلطاند و می‌برد، بدون آنکه اجازه بگیرد و در حرکات و حملات حتی با نفس خود و با ساخته‌ها و آورده‌هایش در نیفتد.

در انقلاب رعدآسای ما، خیلی از سرمایه‌ها، اندوخته‌ها و ارزش‌ها چه مادی و چه معنوی یا فرهنگی از جا کنده یا زیر پا گذاشته می‌شد. در این ملک، قلم بطلان بر هر چه فضل و کمال و احسان یا ارزش‌های گذشته است، آنجا که پای انتقام و پاکسازی و قضاوت‌های انقلابی در میان می‌آید، کشیده می‌شد و همچنین تعهدات و حقوق مکتسبه یا علم و تخصص و حتی همکاری و سوابق در مبارزه با طاغوت به طاق نسیان زده می‌شود. در این سیلاب جای رفته‌ها خالی می‌ماند یا با آب آورده‌هایی پر می‌شود. اهداف انقلاب و از آن جمله اصول اسلام و ارزش‌های اعلای انسانی و الهی دستخوش خروشندگی و آکندگی می‌گردد.

هر فردی از ما با مشارکت و مسئولیتی که در این طغیان دارد، نمی‌تواند چون ناظر بی‌طرفی در کنار جریان بایستد. خصوصاً در انقلابی که گفتیم، نشو و نمای طبیعی‌تر و تحول مردمی‌تر نسبت به انقلاب‌های سیاسی دیگر داشته، تحمیلی یا تقلیدی نیز نبوده است که اهداف و خط مشی‌ها از قبل تنظیم شده باشد، بلکه قسمتی از حالات و حرکات از ناحیه‌ی اشخاص و گروه‌هایی که داوطلبانه و معتقدانه (اگر نگوئیم خودسرانه و متعصبانه) به جمع می‌پیوسته و اختیار در دست می‌گرفته‌اند، وارد شده است. نه می‌توان مهار امور را به‌دست اتفاق و تصادق سپرد که بنا به اصل کھولت (آنتروپی) جریان را حتماً به تنزل و توقف و مرگ خواهد کشاند و نه مصلحت است که طبایع طاغوتی و دل‌های شیطانی در لباس حق و خدمت وارد و

۱. جلد‌های (۱) و (۲) و (۳) «بازگشت به قرآن» به صورت جلد (۱۸) مجموعه‌ی آثار در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و جلد‌های (۵) و (۶) نیز به صورت جلد (۱۹) مجموعه‌ی آثار توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۸۹ منتشر شد (ب.ف.ب).

حاکم گردند، که در این صورت سر از زیغ و فتنه یا تأویل و تخریب درخواهد آورد. پس مراقبت و مسئولیت از جانب اهل صلاح و صدق ضروری است و معیار و مفتاحش چیزی جز علم و عقل دانش‌پژوهان استوار و خردمندان اولو الالباب در سایه‌ی موهبت و هدایت الهی نمی‌تواند باشد.

اصلاً امتیاز آدمیزادِ مکلفِ متکامل بر جهان بی‌جان و جانداران تحت فرمان، و اختلاف انقلاب اسلامی با طغیان سیلابی، مسئله‌ی اختیار و کنترل کردن جریان در جهت تعالی و تقرب می‌باشد.

متأسفانه گاهی اوقات رهبری‌ها، برای توفیق بیشتر در کشاندن خلق‌ها و سلطه بر دل‌ها و فکرها، تذکر خدائی:

«وَلَّيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ». (بقره (۲) / ۱۴۵)

(اگر خواسته‌های آنها را بعد از آگاهی و علمی که به تو رسیده است

پیروی کنی، تو نیز در زمره ستمکاران خواهی بود.)

را فراموش کرده، راه طبیعی انطباق با محیط و هم‌آهنگی با مرید یا تبادل و تفاهم را در پیش گرفته، از اصلاح و استقامت، به نفع التقاط و موفقیت، خودداری می‌نمایند. اگر انقلاب ما عنوان و ادعای ساده‌ای مثلاً انقلاب دموکراتیک ایران یا انقلاب ملی، سوسیالیستی و غیره می‌داشت، تکلیف ما ساده می‌بود و تنها در برابر کشور و ملتمان مسئولیت می‌داشتیم. اما با قید مقدس اسلامی که مابین انقلاب و ایران آمده است، تکلیف ما و نسل‌های آینده خیلی سنگین شده، ترس از این است که به اصطلاح عامیانه، ثواب نکرده کباب کرده باشیم. علاوه بر خلق ایران، در برابر خالق جهان و آئین عزیزتر از جان خودمان مسئول شده، کوچک‌ترین خطا و اشتباه یا ظلم و انحراف و هرگونه شکست و اشکال که عمداً یا سهواً در این نظام از کسی یا کاری سر بزند، پای اسلام نوشته شده و آنچه به‌عنوان قانون و نظریه و عمل، اعلام یا اجرا گردد و در آن اشتباه یا افراط و تفریطی راه یافته باشد، دروغ و تهمت به دامن پاک اسلام زده خواهد شد و به حکم:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (انعام (۶) / ۱۴۴)

(... چه کسی ظالم‌تر از آن کس که دروغی بر خدا به‌بندد...)

در دادگاه حق گنه کار خیانت پیشه محسوب گشته‌ایم. ای کاش چنین نمی‌شد و اسلام را به عنوان الگو و ایده‌آلی بالای سر انقلاب و در دیده و دل‌مان قرار داده، اطاعت و به‌سوی آن حرکت می‌کردیم!

اثر مشکل‌تر و خطری که از انتساب هر نظام و حکومت به‌دین و اتصال آن به‌خدا، یعنی پیوند دادن حکومت نسبی دنیائی بشری به‌حاکمیت علی‌الاطلاق - الهی حاصل می‌شود، قدرت مطلقه غیرقابل بحث و انتقاد یافتن آمرین و اوامر و تصمیمات آنها است که چون قهراً خالی از وحی و عصمت هستند، می‌تواند اشتباه و حتی ظلم و عسیان باشد و حاصلش سخت‌تر از صد استبداد و بدتر از عبادت طاغوت شود.

\* \* \*

از ابتدای پیروزی انقلاب، اصطلاحی زبانزد خاص و عام شد و آن تداوم انقلاب بود. تداوم انقلاب تا آنجا که خسته نشدن از حرکت و تحقق هر چه زودتر و بهتر اهداف عالی انقلاب باشد، خوب و لازم است؛ ولی نه آنکه نفس انقلاب، آنهم به‌صورت اغتشاش و تخریب و انتقام، جای هدف را گرفته، مورد اشتغال و اشتیاق عمومی شود و مسئله سازندگی و زاینده‌گی در زمینه آن چیزی که اساس و هدف است، فراموش گردد یا از بین برود. علاوه بر این باید «حسن تداوم انقلاب» نیز اضافه شود تا کنترلی در جهت خیر و کمال و احتراز از اشتباه و انحراف و برگشت به قهقرا انجام گردد.

هر انقلاب وقتی سالم و مثمر ثمر خواهد شد که همراه حرکت خروشان سیل‌آسای آن، هم به آفریدن و سازندگی محصولات و ارزش‌های جدید پرداخته شود و هم اصول و ارزش‌های از دست رفته که منافات با اهداف انقلاب نداشته و یا پایه و جزئی از آن بوده است، سر جای خود برگردانده و در حقیقت زنده یا بازیابی شود. مخصوصاً برای آبرو و اعتبار انقلاب باید کاری کرد که معروف به تخریب و حتی تخفیف ارزش‌های سرمایه‌ای نگردد.

---

۱. به‌طور مثال، در نام‌گذاری دبیرستان کمال که زمان شاه در سال ۱۳۳۶ از طرف جمعیت فرهنگی اخلاق در نارمک تأسیس شده بود، جامعه تعلیمات اسلامی و بعضی از علاقه‌مندان و سرمایه‌دهندگان اصرار داشتند که عنوان و انتسابش اسلام باشد. مؤسسين می‌گفتند: اگر این مدرسه خوب و مطلوب از آب درآمد، همه چون می‌دانند بانیان روی چه نیت اینجا را به‌وجود آورده‌اند، تمام خدمات و خوبی‌های آن پای اسلام و مسلمانان نوشته خواهد شد. ولی اگر خدای نکرده اشتباه و افتضاحتی رخ دهد، آن را از چشم ما و مسئولین و مقصرین خواهند دید، نه از چشم اسلام.

در هر حال، مراقبت و مطالعه روی تحول انقلاب، علاوه بر خدمت و ضرورت فوق، فایده علمی و تحقیقاتی آموزنده‌ای نیز دارد. چه کسی موظف‌تر و اولی‌تر از خودمان به شناختن و تدوین روز به روز و شناسنامه انقلابمان با کشف و ثبت کلیه نقاط ضعف و قوت آن می‌باشد؟ ضمناً چون انقلاب ما اسلامی و مدعی اجرای احکام و اصول آن است، چه بسیار حقایق دین و آیات قرآن که در حین عمل و اجرا مفهوم و واقعیت و منظور از آنها برایمان روشن‌تر از آنچه قبلاً به صورت نظری و سطحی برخورد داشتیم، معلوم می‌شود و معرفتمان نسبت به اسلام و قرآن ترقی محسوس خواهد کرد.

متأسفانه در جامعه‌ی انقلابی ما نکات فوق کمتر مورد توجه قرار گرفته، بیشتر به شعار و تبلیغ و احیاناً به تکرار و تملق پرداخته شده است، ضمن آنکه برای گرم نگاه داشتن بازار انقلاب و تحریک و حفظ احساسات مردم در تحمل سختی‌های طولانی و استقبال از شهادت در جبهه‌ها و درگیری‌ها، خیلی کار انجام گردیده و موفقیت‌های سرشار داشته‌اند، اما پروای چندان و نشانه جلوگیری از تخریب و تحریف‌های ناشی از فتنه‌انگیزی و شبه‌اندازی یا تأویل دیده نمی‌شد.

\* \* \*

اینجانب بعد از پیروزی انقلاب با قرار گرفتن در صحنه مسئولیت‌ها و مشکلات، شاید بیش از هر کس درگیری تجربی و نیاز به واقع‌بینی نسبت به مسائل و تحولاتی که فوقاً صحبت شد، داشتم. پس از کناره‌گیری از نخست‌وزیری نیز که به طور ضمنی و حاشیه‌ای همکاری و مشاوره را ادامه می‌دادم، فرصت فارغ‌تری برای نظاره و تحلیل و تشخیص یا تذکر انحراف‌ها و نیازها پیدا می‌کردم. انتقادهای بجا یا بیجائی هم که به دلایل مختلف از عملکرد دولت موقت، مخصوصاً از طرز تفکری که قشر روشنفکر متدین مرفقی مستقلاً از این مملکت از سال‌ها قبل تعقیب می‌کردند، به عمل می‌آمد، وسیله‌ی مناسبی برای نقادی و حل‌جی نظریات و جریان‌ها و برای شناخت عوامل و عناصر موثر در تحول انقلاب شد.

الحمدلله بازار سخنرانی و مقاله‌پردازی در انقلابمان خیلی گرم بوده و از مشاغل عمده این روزگار شده است. از محافل و اجتماعات و محلات تهران و شهرستان‌ها، دعوت می‌کردند اما میدان صحبت و قلم برای امثال بنده ماه به ماه تنگ‌تر می‌شد.

ولی تا آنجا و تا آن وقت که امکان و اجازه وجود داشت، سعی می‌کردم برنامه بحث را به عوض کلیات و تبلیغات، از موضوع‌های حساس مهم یا مبهم که موجب گرفتاری‌ها یا مورد گفت‌وگوهای اختلافی بود، انتخاب کرده، در حدود پذیرش و استقبال مستمعین یا خوانندگان عرضه نمایم.

در اواخر سال ۱۳۵۸ دو فقره سخنرانی در حسینیه ارشاد نمودم که تدوین شده تفصیلی آن در کتاب کوچکی با دو عنوان «بعثت و دولت» و «خیرات و خدمات در جمهوری اسلامی ایران»، همراه با یک مقاله از مهندس عبدالعلی بازرگان (بعثت در اجتماع) چاپ شده است. مقالات متعددی نیز به مناسبت‌هایی در روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران و در روزنامه میزان (که ۱۹۷ شماره آن از ۱۳۵۹/۶/۱۶ تا ۱۳۶۰/۳/۱۷ در آمد) درج کردم. تا آنکه مانند زمان شاه، روز به روز محرومیت‌ها و مزاحمت‌ها بیشتر شد و من فقط توانستم سه جلسه در محیط محدود انجمن اسلامی مهندسین و نهضت آزادی سخنرانی بنمایم.

اینک به خواست خدا به چاپ مجدد و انتشار بعضی از آن مقالات و سخنرانی‌ها می‌پردازم. این مقالات در عین متفرق و متنوع بودن، تماماً در زمینه بینش اسلامی در مسائل اجتماعی است و وجه اشتراکشان مقایسه و مقابله‌ی تحولات انقلابان در انطباق با الگوی الهی و سوق دادن به سوی اسلام می‌باشد. و همچنین احیا و بازیابی ارزش‌های اعلی که لگدمال طغیان یا طاغوت‌های شیطان شده باشد. معیارمان در این کار، همان‌طور که در آیه:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء/ ۴) / ۵۹

(... پس اگر در چیزی منازعه و اختلاف داشتید، به خدا و رسول ارجاع

نمائید...)

آمده است، محکمت کتاب خدا و مسلمات سنت رسول الله و ائمه اطهار علیهم الصلوات والسلام خواهد بود.

فهرست مقالات چنین است:

۱- سیمای اسلام؛ سخنرانی عمومی در ماه رمضان ۱۳۵۹ - مقاله در روزنامه

میزان، به تاریخ ۱۳۵۹/۹/۱۹،

۲- التقاط؛ مقاله در روزنامه میزان، مورخ ۱۳۶۰/۱/۹،

۳- دین و آزادی؛ سخنرانی عید فطر، مورخ ۱۳۶۰/۵/۱۱، در سازمان جوانان

نهضت آزادی ایران،

۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)

۴- بیگانه پرستی؛ سخنرانی عید فطر، ۱۳۶۰/۵/۱۱، در انجمن اسلامی مهندسين،

۵- انقلاب و انقلابی؛ سخنرانی مورخ ۱۳۶۰/۶/۲۷، در نهضت آزادی ایران،

دو مقاله دیگر هم می‌توانست در همین ردیف اضافه شود که متأسفانه فرصت آن دست نداد. یکی «انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی»، سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۲ در زنجان و دیگری «بعثت و راه‌های ایمان»، سخنرانی در جشن مبعث مورخ ۱۳۶۰/۳/۱۱ انجمن اسلامی مهندسين در مسجد جواد.

بسیار بجا بود اگر می‌توانستیم مقالات نویسندگان دیگر میزان را در ستون بینش اسلامی در مسائل اجتماعی اضافه می‌کردیم و همچنین مطالعات و راهنمایی‌های صاحب‌نظران اهل دانش و خرد را که در این زمینه عنایت و ارشاد کرده‌اند.

\* \* \*

پاره‌ای مطالب و نکات مقالات این کتاب ممکن است مکرر ذکر شده، یا تکراری از کتاب‌های سابق باشد که پیشاپیش عذرخواهی می‌نماید. بلا تشبیه و بلا ادعا، در قرآن نیز تکرار نسبتاً زیاد دیده می‌شود و گفته‌اند پرگوئی به کلام خدا خوش است. انسان علت آن را از خود می‌پرسد. مثلاً داستان موسی، آدم و ابلیس، صفات و اسامی خدا، جدال با اهل کتاب، انفاق، بهشت مؤمنین شایسته کار، گذشت و خدمت و غیر آن. ناراحتی یا تعجب ما از این تکرارها بواسطه عادت و انتظار ما از قرآن است که می‌خواهیم مثل کتاب‌های درسی یا اجتماعی و رمان بوده، هر مطلب فقط یک بار در سر جای خود آمده باشد. در جریان انقلاب و جمهوری اسلامی، جواب اشکال خود را یافته و متوجه شدم که وقتی قرار است نظریه یا عقیده‌ای که علاوه بر جنبه عقلی و ایمانی، خصلت اجتماعی و اجرائی یا اداری هم دارد، در میان مردم پیاده شود و مردم از طبقات و نسل‌ها و استعداد‌های مختلف بوده، گروهی پشت گروه دیگر برسند و به‌طور کلی انس و آمادگی قبلی و رشد کافی برای دریافت دقیق و دستورات مکتب نداشته باشند، ناچار پای تکرار و توضیح و تفصیل پیش می‌آید.

قرآن کتابی است که چهار نوع وظیفه‌ی: تبلیغ یا ابلاغ، تعلیم، تربیت و تمرین را یکجا به عهده گرفته است. بنابراین تکرار و تفصیل و تعریف‌هایی بر حسب اهمیت موضوعات و موارد استعمال در جامعه یا دوری و نزدیکی اذهان و عادات مردم و شخص پیغمبر نسبت به آنها لازم می‌شود:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً.» (فرقان (۲۵) / ۳۲)

(و کسانی که کافر شده‌اند گفتند چرا قرآن در جمله واحد و یک کلام بر او نازل نشد (بلی) چنین است و تا دل (و افکار) تو را به وسیله آن (یا به آن) ثابت و استوار سازیم و قرآن را تدریجاً و به نحو خاص بر تو خواندیم.)

انقلاب و جمهوری ما نیز که در سایه‌ی یک مکتب اجرا می‌شود، با قید و اتصالی که به اسلام پیدا کرده است (و افزودن وظائفی بیش از آنچه خدا از پیغمبران خود و پیغمبران از امت‌های خود می‌خواستند)، با مسائل و دقایق و خطراتی روبه‌رو شده است که اگر بخواهیم موفق گردیم و به راه باطل و خلاف و خیانت نیفتیم، باید خیلی حوصله و همت برای قبول زحمات و خدمات داشته باشیم که در جنب آنها تحمل چند مطلب تکراری چیز مهمی نیست.

امیدوار است خوانندگان عزیز فرصت کافی و سعه صدر لازم برای توجه و تدبر در مختصر اوراق این کتاب را داشته، هر جا به خلاف نظرشان برخوردند ارشاد فرمایند.

«رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.»<sup>۱</sup>

تهران - مهرماه ۱۳۶۰

---

۱. آل عمران (۳) / ۸: [و می‌گویند] صاحب‌اختیارا، پس از آنکه هدایمان کردی، دل‌های ما را دستخوش انحراف مگردان [تا در کشف مبهمات قرآن دچار لغزش نشویم] و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که بخشاینده تویی، تو.





## سیمای اسلام\*

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ  
بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.  
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ  
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.» (توبه (۹) / ۱۲۸ و ۱۲۹)

(محققاً رسولی از خودتان برای شما آمده است. رنجی که می‌برید بر او سخت و دشوار است، در باره (خدمت و مصلحت) شما حریص است و نسبت به مؤمنین مهربان و خیررسان می‌باشد. پس اگر روگردانند بگو خدا مرا کفایت می‌کند، آن کس که جز او خدایی نیست بر او توکل می‌نمایم و او پروردگار صاحب تخت عظیم است.)

دو سالی هست که در هر اجتماع و سخنرانی تقریباً چیزی جز صحبت‌های سیاسی و سؤال و جواب‌های مربوط به دولت و انقلاب و به‌طور کلی موضوعات روز مطرح نمی‌شود. حتی در مجالس مذهبی و در مساجد، مردم تشنه این قبیل مباحث بوده و کمتر توجه به اصول و احکام و معارف و تحقیقات صرفاً دینی و اعتقادی و تربیتی دارند.

---

\* این اثر حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی عمومی در مدرسه الشهداء (واقع در میدان شهداء - خیابان مجاهدین اسلام)، در پانزدهم رمضان ۱۴۰۰ برابر با ۱۳۵۹/۵/۶ است که بعداً به‌صورت مقاله در روزنامه میزان مورخ ۱۳۵۹/۹/۱۹ به چاپ رسیده است (ب.ف.ب).

بنابراین، تصمیم گرفتم، پیش از آنکه مطلبی را عنوان و گفت‌وگو کنم و بعد شما یادداشت و سؤال درباره‌ی افراد یا ایرادها و اشکال‌های سیاسی بفرستید، که ارتباطی هم با موضوع طرح شده نداشته باشد، بحثم را از ابتدا روی یکی از این پرسش‌ها و انتقادهائی که از زمان دولت موقت به عمل می‌آید، ببرم. ضمن آنکه صحبت‌م بیگانه با ماه مبارک رمضان و بی‌تناسب با برنامه‌های عبادت و کسب معرفت نباشد. ما برای خودمان و انقلابمان و جمهوری‌مان خیلی احتیاج به شناختن و به کار بستن اسلام داریم.

بحث بر سر این خواهد بود که آیا اسلام دین قهر و خشونت است یا مهر و محبت؟ اجازه دهید، جواب فوری بدهم و بگویم هر دو. دلیل ساده و سراسر است هم آیات کوتاه سوره حجر (۱۵) است:

«بَيِّءَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.»

وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ. (حجر ۱۵) / ۴۹ و ۵۰

(به بندگانم خبر بده که همانا من آمرزنده مهربانم (خیررسان).

و عذابم نیز عذاب دردناکی است.)

در ابتدای دعای افتتاح نیز که این شب‌ها می‌خوانید، می‌گوئید:

«وَ أَتَيْتُكَ أَتَكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ

الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ التَّنْكَالِ وَ النَّقِمَةِ» (از دعای افتتاح)

(و یقین کردم که تو در موضع بخشش و رحمت از هر صاحب رحمتی

خیررسان‌تر هستی و آنجا که باید بدفرجامی و گرفتاری رسد از هر

عقوبت‌دهنده‌ای سخت‌تر هستی.)

در وصف مومنین «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ»<sup>۱</sup> داریم و پشت سرش «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> می‌آید.

آنچه می‌ماند و محتاج به بررسی می‌باشد، اینکه حدود و موارد هر یک تا کجا

است و غلبه با کدام طرف است؟ یعنی بالاخره چهره اسلام و قیافه متوسط یک

مسلمان، درهم گرفته، کینه‌توز و خردکننده با مشت گره کرده است، یا خوشروی،

گشاده دست، پر گذشت و دوستدار جهانیان؟ نیت و حرکت به کدام سمت است؟

نظر و برداشتمان از مردم و دنیا چگونه باید باشد؟ و همچنین عذاب خدا در چه موقع

۱. فتح (۴۸) / ۲۹: ... در برابر کفار [جنگ طلب] سرسخت...

۲. فتح (۴۸) / ۲۹: ... با یکدیگر مهربانند؛ ...

جاری می‌شود؟ و جنگ و ستیز یا خشم و قهر مسلمین با کی و چگونه باید باشد؟

### نگاهی به طبیعت

سری و سیری در زمین و نگاهی به آسمان و آثار خلقت بیندازیم<sup>۱</sup> که اسلام دین فطرت است.<sup>۲</sup>

در طبیعت بیجان و در کوه و دشت و صحرا، هم به باران رحمت و نسیم ملایم و خرمی دل‌انگیز سبزه‌زارها می‌رسیم، و هم در سنگلاخ و کویر و دریا، سرما و داغی و طوفان و انواع جانوران به‌سراغمان می‌آید. در مجموع مادام که حفاظت و دفاعی نداشته باشیم، غلبه با سختی و صدمات است.

### در دنیای حیوانات

در عالم حیوانات نظام حاکم «نزاع برای حیات»<sup>۳</sup> است. حیوانات، جنگجویان اسلحه‌سرخود هستند: چنگال، دندان، شاخ، منقار، نیش، سم و غیره و یا مجهز برای دفاع و فرار: لاک، بال تیزپر، پاهای تیزدو، رنگ بدن...، لانه حیوانات بیشتر پناهگاه آنها است، تا محل کار یا خواب و تنفس. خلاصه آنکه حالت بدبینی و احتیاط و فرار تقریباً بر همه حیوانات حاکمیت دارد و خود را همه جا و همه وقت محصور و در معرض دشمن می‌بینند.

به استثناء آنها که گله‌وار زندگی می‌نمایند و مختصر ارتباط و تعاون میانشان دیده می‌شود، حیوانات به‌طور کلی فاقد دلبستگی و محبت و خدمت به یکدیگرند. فقط در آنجا که پای تولید مثل پیش می‌آید، این قاعده نقض شده، در دوران جفت‌گیری و سپس خوابیدن روی تخم و بزرگ کردن نوزاد غریزه‌ای حکمفرما می‌شود که در زبان خودمان بعشق و فداکاری تعبیر می‌نمائیم.

۱. «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» (انعام ۶) / ۱۱: بگو؛ جهان‌گردی کنید...

«قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (یونس ۱۰) / ۱۰۱: بگو؛ نگاه کنید چه [نشانه‌هایی از قدرت و تدبیر خدا] در آسمان‌ها و زمین است؛ ...

«فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (روم ۳۰) / ۵۰: به آثار رحمت الهی توجه کن که چگونه زمین را پس از خزان و خشکی اش حیات می‌بخشد؛ ...

۲. «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم ۳۰) / ۳۰: ...؛ سرشت خدا را [ملتمز باش] که مردم را بر آن اساس آفرید؛ آفرینش الهی دست‌خوش دگرگونی نخواهد شد...

چرا چنان است و چرا حیوانات نوعاً سربازان اسلحه سرخود و سنگرساز و دائماً در حال جنگ یا گریزند؟ برای اینکه دنیای آنها دنیای آکل و ماکولی است و هدفی جز دنیا و زندگی کردن برایشان وجود ندارد. زندگی یعنی حفظ نفس، تغذیه برای ارتقاء و رشد و تولید مثل (که حالت استثنائی است).

### در میان انسان‌ها

حالت سوءظن، اتخاذ موضع احتیاط، و احتمال دشمنی و فریب در برخورد با سایرین در دهاتی‌ها و طبقات کم رشد محسوس است. نزد آنها دعوا و نزاع دلیل خیلی عمده نمی‌خواهد. بسیار عادی است که سر سهم آب یا مختصر تجاوز به علف و مزرعه، کار به جنجال و قتل و کشتار کشیده شود.

مردم شهرنشین و متمدنین اگرچه به ظاهر مؤدب و خوش‌مشراب هستند و در گفتار و رفتار دم از الفت و صمیمیت می‌زنند و قربان صدقه یکدیگر می‌روند، اما درنده‌خوئی دوران حیوانی و بدگمانی و حسادت روستائی را از یاد نمی‌برند.

پسرپچه‌ها با عشق فوق‌العاده‌ای که به اسباب بازی‌های جنگی و به ماشین و داستان‌های رزمی و کشتار نشان می‌دهند و ترس و خجالتی که در برابر هر غریبه یا مهمان ابراز می‌دارند، گویای حقیقت فوق می‌باشد.

کدام شاهنامه‌خوان است، اعم از جوان یا پیر و ادیب یا عامی که از توصیف رستم در این شعر فردوسی طبعاً به تحسین درنیاید و اصلاً فکر نکند که تحقق آن، چه درد و ماتم‌ها را به همراه دارد:

به‌زور نبرد آن یل ارجمند      به شمشیر و خنجر، به گرز و کمند  
برید و درید و شکست و بیست      یلان را سر و سینه و پا و دست  
صفا و صمیمیت که در کودکان تقریباً صفر است و در تنگدستان و رنجبران  
ضعیف می‌باشد، در طبقات مرفه و مقامات نیز تنزل فاحش می‌یابد و غالب رقابت‌ها  
و ستیزها بر سر ثروت و قدرت، ملاحظات انسانی و دینی و روابط دوستی، حتی  
خویشاوندی را از بین می‌برد. به گفته‌ی هارون‌الرشید: «الْمُلْكُ عَقِيمٌ»، یعنی مُلک و  
حکومت و سلطنت نازا است. در طبقات متوسط که نه خیلی محروم و محتاج و نه  
خیلی متمکن و اهل طغیان می‌باشند، انسانیت بیشتر ظهور پیدا می‌کند.

در عالم ملک و سیاست، چه فردی استبدادی و چه فلسفه‌های اجتماعی، مشغولیت اصلی احیای رسم آکل و ماکولی حیوانی است.

تاریخ تا صدوپنجاه سال پیش، بیشتر متکی بر وقایع‌نگاری لشکرکشی‌ها و فتح و شکست‌ها بود و قسمت عمده‌ی اختراعات و علوم مدیون احتیاجات نظامی می‌باشد. جنگ‌ها غالباً در سطوح معادل به‌طور عرضی و خارجی ما بین دو پادشاه، دو کشور یا دو قبیله صورت می‌گرفت. ولی در قرون اخیر با پیدایش افکار متمدنی آزادی‌خواهی و سوسیالیستی، حالت طولی و قائم داخلی را پیدا کرده است. یعنی عصیان ملت علیه سلطنت یا علیه روحانیت، کارگر علیه کارفرما، و طبقه یا گروهی برضد گروه دیگر. همین مبارزات داخلی ممالک است که ایدئولوژی‌های سیاسی و اجتماعی را به‌وجود آورده است. در بعضی از آنها مانند فلسفه نیچه، روح تسلط نژادی و تفرقه‌جوئی حکمفرماست و در بعضی دیگر مانند فلسفه اقتصادی مالتوس بدبینی سایه انداخته است.

روح انسانیت و معنویت و اخلاقیات مستقل از مذاهب، اگر چه از قدیم‌الایام در ادبیات و آرزوهای بشر، جلوه‌های جالبی داشته است، ولی می‌دانیم که در عمل و آزمایش از عمومیت و اثر چندانی برخوردار نبوده و نیست. خوب، چرا چنین است؟

به‌دلیل اینکه در جامعه بشری نیز مادام که هدف زندگی دنیا و وسیله مادیات باشد، با توجه به محدودیت نعمات و امکانات از یک‌طرف و نامحدود بودن طمع و طلب بشر از طرف دیگر، قهراً پای رقابت و تعدی پیش می‌آید و همان نظام آکل و مأکولی حیوانات، بلکه به‌وجه شدیدتر، حکومت می‌کند. لازمه‌ی دنیا پرستی، مادیت است و لازمه‌ی مادیت، رقابت و جنگ یا استعمار و استثمار است که مثل طفیلی‌گری حیوانات از سرمایه و عمل سایرین استفاده می‌شود.

سرآمد بدبینی و خصومت و انهدام، در فلسفه مارکس و کمونیسم دیده می‌شود: فلسفه تضاد و تنازع و جنگ طبقات در جوامع انسانی و دیالکتیک تز و آنتی‌تز و سنتز در کل جهان. سراسر دنیا به‌چشم نزاع و نابودی دیده می‌شود. بنابراین روحیه‌ای بالاتر از احتیاط و بدبینی در میان مردم تبلیغ می‌شود و برنامه قهراً روی انتقام و انهدام با حداکثر خصومت و خشونت و واژگونی همه چیز یا انقلاب کلی و تداوم انقلاب می‌رود که بدننگری و درنده‌خوئی میراث دوران حیوانیت، به طبع جنگ‌جوئی جوانان دمساز می‌باشد. رافت و معنویت، علی‌رغم توجهی که امثال اریک فروم می‌کنند (یا خودشان ادعا دارند)، اصولاً نمی‌تواند در این مکتب وجود داشته باشد. مگر در داخل

طبقه، آن هم نه به خاطر خود افراد، بلکه به خاطر طبقه و برای پیروزی مکتب.

### چگونه ممکن است استثناء پیش آید؟

اولاً: به دلیل غریزه و دست طبیعت، همان‌طور که مسئله تولید مثل در حیوانات آنان را به وجود می‌آورد، انس و محبتی در ذات انسان حضور دارد که در حیوانات نیست. از قدیم می‌گفتند: انسان حیوانی است اجتماعی، و نامی که در عربی روی آن گذاشته‌اند، از انس مشتق شده است. ریشه‌ی این انس و دلبستگی نیز از خانواده و از ادامه‌ی زندگی فرزند در کنار مادر و پدر شروع می‌شود.<sup>۱</sup> یعنی باز برمی‌خوریم به استثنای ناشی از تولیدمثل که در حیوانات مشاهده می‌شود. به این ترتیب انس و علاقه که در آنجا حالت موقت محدود را داشت، در اینجا استمراری و ذاتی گردیده، عواطف و اخلاقیات جزو صفات عالی و شرط انسانیت می‌گردد و «نیک‌نیازی»<sup>۲</sup> غریزه یا میل به نیکی و خدمت و خیر جزو سرشت آدمیزاد می‌شود.

این یک سرچشمه امتیاز ما بر حیوانات و استثناء بر خصلت ترس و تسلط‌جوئی یا خصومت‌ورزی جوامع انسان‌ها بود که غیرقابل انکار است و محرک بسیاری از اعمال ارزنده و شرافت و فداکاری‌های افراد و اجتماعات در طول تاریخ می‌باشد. سرچشمه‌ی دیگر، معنویت و خدمت و محبت انسان‌ها در اعتقاد به خدا می‌باشد که به وسیله‌ی انبیاء تعلیم داده شده است. یعنی آنجا که هدف انسان از مادیات و دنیاپرستی و عالم‌آکل و ماکولی که عامل رقابت و خصومت است، بالاتر رفته، جایش را رضا به داده‌ی خالق و عشق به خدا و خدمت به خلق تا سر حد ایثار و احساس برادری گرفته است. ضمناً «قصداً» «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» و تشبیه به خدا، ملازم با رحمت و احسان و خلاقیت و سازندگی است. مؤمن به جای حسرت و طمع‌ورزیدن به مال و حال دیگران و پائین آوردن متمتعین، مولد و منعم و بالابرنده خود و محرومین می‌گردد.

۱. رجوع شود به کتاب «علمی بودن مارکسیسم» بندهای ۳۱ - خانواده و اختلاف زن و مرد، ۳۲ - عشق و آرایش و ذوقیات و مخصوصاً ۳۶ - جامعه و حکومت.

کتاب «علمی بودن مارکسیسم» بخشی از از جلد دهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی»، در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار، چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. رجوع شود به کتاب «نیک‌نیازی» سخنرانی ۱۳۴۶/۱/۲۱ چاپ شرکت سهامی انتشار، سال ۱۳۴۷ این کتاب نیز بخشی از جلد نهم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث ایدئولوژیک»، در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

معیار و ملاک‌هائی را که قرآن در زمینه رحمت و محبت به‌ما تعلیم داده است ضمن چهار بند ذیل اجمالاً بررسی می‌نمائیم.

- ۱- تشبیه به‌خدا،
- ۲- تأسی به پیغمبر،
- ۳- خطاب‌ها و تذکرات مستقیم به‌خودمان،
- ۴- رفتار مسلمان در جدال‌ها و اختلافات با دیگران.

#### ۱- تشبیه به‌خدا

اساس عبادت، تقرب به‌خدا و تکامل انسان است و تقرب به‌خدا از طریق تشبیه به او و اکتساب صفاتش می‌باشد. توصیف‌هائی که قرآن از خدا می‌نماید و نام و نشان‌هائی که از او می‌دهد، فراوان بوده، هم در ابتدای سوره‌ها آمده است، هم در ضمن و مخصوصاً در پایان بعضی از آیات. به‌طوری که می‌دانید کلیه سوره‌های قرآن از کوتاه و بلند، مکی و مدنی؛ چه آنجا که خبر از قیامت و بهشت و جهنم و آخرت است، چه آنجا که سرگذشت انبیاء و امت‌های پیشین یادآوری می‌شود، و چه آنجا که تعلیم توحید و احکام و دستور احسان یا جهاد و جنگ می‌آید، با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع می‌شود.

در معنای رحمن گفته‌اند کسی که نه تنها درباره‌ی دوستان و بندگان مؤمن کرم و رحمت دارد؛ بلکه نظر لطفش به دشمنان و همه‌ی آفریدگان جاری و ساری است. اگر تنها سوره توبه (۹) با آیه «بِرَاءةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱</sup> شروع می‌شود، به‌جایش در سوره نمل (۲۷)، آنجا که نامه‌ی دعوت تسلیم برای ملکه سبا می‌فرستد، یک «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اضافی آمده است. هیچ سوره‌ای با «بِسْمِ اللَّهِ قَاسِمِ الْجَبَّارِينَ» که در دوران انقلاب مرسوم شده بود، آغاز نمی‌شود و در هیچ جای قرآن، خدا به این نام و صفت معرفی نشده است.

آنجا که عذاب و رحمت خدا در یک آیه جمع شده است، حالت یکسان ندارد. عذاب استثنائی است و به هر کس خدا بخواهد، تعلق می‌گیرد. درحالی که رحمت حق بر تمام کائنات گسترش دارد:

۱. توبه (۹) / ۱: این [اعلام] بیزاری خدا و رسولش نسبت به مشرکینی است که [با آنان] پیمان بسته‌اید [و رعایت حرمت آن را نمی‌کنند].

«قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»

(اعراف (۷) / ۱۵۶)

(..گفت عذابم را به هر کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم به همه‌ی اشیا  
گسترش دارد...)

آخر سوره حشر (۵۹) سه آیه متوالی اختصاص به صفات باری تعالی داده شده  
است که در رأس آنها، بعد از «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»، «رَحْمَنٌ وَ رَحِيمٌ» می‌آید:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.  
هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ  
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (حشر (۵۹) / ۲۲ تا ۲۴)

(اوست خدائی که جز او نیست، دانای پنهان و آشکار، اوست خدای  
بخشاینده مهربان.

اوست خدائی که جز او نیست، پادشاه، منزّه، سلامت و صلح، مومن یا  
ایمن گرداننده، نگهبان، صاحب اقتدار، بزرگوار، و در نهایت کبریا (در  
حالی که) منزّه است از آنچه با او شریک می‌سازند.

اوست خدای آفریننده‌ی پدید آورنده‌ی شکل دهنده، برای او نام‌های  
نیکو است، آنچه در آسمان و زمین است به تسبیح او هستند و صاحب  
اقتدار حکیم می‌باشد.)

در آیه سوم به سه نام یا سه مرحله از سازندگی خدا اشاره می‌شود:

○ آفرینش مواد اولیه،

○ ابداع کننده کیفیتی که باید داشته باشد و بالاخره،

○ صورت دهنده و به شکل نهائی در آورنده.

اسامی و صفات الهی که غالباً در پایان بعضی آیات و به صورت مزدوج می‌آید،  
خود خصوصیتی دارد و اگر در مجموع اسامی و صفات خدا که در قرآن ذکر شده  
است، آمارگیری بنمائیم به ترتیب زیر می‌رسیم:

○ رحیم و رحمن و غفور و رؤوف و رزاق بودن و محبت داشتن خدا

٪ ۱۲/۵



- خلاقیت خدا ۱۱٪
- علیم و سمیع و بصیر بودن خدا ۹٪
- مالکیت و ربوبیت خدا ۵٪
- عذاب و خشم و انتقام خدا ۳/۵٪
- سایر صفات و اسامی که در حدود ۸۵ نام و نشان می‌شود، جمعاً ۵۹٪

## ۲- تأسی به رسول اکرم(ص)

معیار و ملاک دومی که قرآن به مصداق آیه شریفه: احزاب(۳۳) / ۲۱ به دست ما داده است، توجه و تأسی به رفتار پیغمبر است:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب(۳۳) / ۲۱)

(برای شما در (رفتار) پیغمبر سرمشق نیکویی وجود دارد...)

در این زمینه می‌شود کتاب‌ها نوشت و از سنت و سیره رسول صدها نمونه آورد. ما به چند آیه ذیل اکتفا نموده و تعمق در آنها را به عهده خودتان می‌گذاریم:

«وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ.» (قلم(۶۸) / ۴)

(حقاً که تو بر خلق و خوی عظیمی استوار هستی.)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.» (انبیاء(۲۱) / ۱۰۷)

(تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمتی برای جهانیان باشی.)

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذنٌ قُلٌّ أذنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ»

(توبه(۹) / ۶۱)

(و از آنها (یعنی منافقین) کسانی هستند که پیغمبر را آزار داده می‌گویند گوش (شنوائی) است بگو (بلی) گوش خیری است برای شما...)

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّفَلَّحْنَا الْقَلْبَ لَانْفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران(۳) / ۱۵۹)

(... اگر (شخص) سنگدل بد اخلاقی بودی مسلماً از کنارت پراکنده می‌شدند بنابراین گذشت و بخشش کن. طلب آموزش برایشان بنما و حتی در کارها همان مردمی را که بد رفتاری کرده، به خشم در آورده‌اند

یا ناسپاس و ناجور هستند) طرف مشورتشان قرار بده ...)

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ  
بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.» (توبه (۹) / ۱۲۸)

(شما را پیامبری آمد که از خودتان است. آنچه شما را رنج می‌دهد بر او ناگوار است و برای (خیر) شما حریص بوده، نسبت به مومنین دلسوز و رحیم است.)

آیه آخر در پایان سوره توبه (۹)، خطاب به کافر‌ها و منافق‌ها آمده است، همان سوره‌ی بدون بسم‌الله و چهره خشم و جنگ قرآن. وقتی کلام به خداحافظی می‌رسد، پیغمبر را با صمیمانه‌ترین زبان به‌عنوان مردی که از «خودتان» است، سختی‌ها و بیچارگی‌های شما او را رنج داده، حریص خدمت و نگران مسیر شما است و انگیزه‌اش رأفت و رحمت می‌باشد، معرفی می‌نماید. ملاحظه می‌کنید که حرکت و هدف، به‌هیچ‌وجه کینه و دشمنی و انهدام، مانند مار کسیسم و فلسفه‌های انقلابی، نیست، بلکه در جهت یگانگی و دوستی و خدمت است!

### ۳- خطاب‌ها و تذکرات مستقیم به خودمان

باز به‌طور نمونه در این چند آیه و یک حدیث دقت نمایید:

«إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ.» (اعراف (۷) / ۵۶)  
(به‌یقین رحمت خدا به نیکوکاران (نه بدخواهان و قصاص‌کنندگان) نزدیک است.)

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ  
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ  
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.» (آل‌عمران (۳) / ۱۳۳ و ۱۳۴)

(برای رسیدن به آمرزش خدا و باغات بهشتی که پهنای آنها به وسعت آسمان‌ها و زمین است و آماده برای متقین می‌باشد، شتاب کنید. آن متقینی که در حال خوشی و سختی انفاق می‌کنند و بر خشم و عصبانیت مسلط می‌شوند و اهل گذشت از مردم هستند و (بدانید) که خدا نیکوکاران را دوست دارد.)

«الَّتَّاسُ عِيَالِي أَنْفَعَهُمْ إِلَيْهِمْ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ» (حدیث نبوی)

(مردم خانواده من هستند، هر کس مفیدتر به آنها باشد پیش من محبوب‌تر است.)

#### ۴- رفتار مسلمان در جدال‌ها و اختلافات با دیگران

قرآن به‌طور وضوح اصرار دارد که اختلاف‌های بین افراد یا اقوام را به‌حداقل تصادم و اشکال برساند؛ جدال را صورت خوش بدهد؛ صبر و تحمل را واسطه قرار دهد؛ با پیش کشیدن وجوه مشترک، سازش برقرار سازد؛ رفع اختلافات را موقوف به آینده نماید و اصلاً دشمنی را تبدیل به دوستی کند. یادآوری می‌نماید که مردم علاوه بر بنی‌آدم و برادری، به‌طور نوعی، برای امت واحد تشکیل دادن ساخته شده‌اند و یکی از مأموریت‌های پیغمبران، رفع اختلاف و جلوگیری از خصومت‌ها است و شدیداً به حضرت رسول و به امت اسلام تاکید می‌کند، مبادا از کسانی باشند که دسته‌بندی می‌نمایند و فرقه و گروه‌های جدا که دلخوش به آنچه دارند می‌باشند، تشکیل دهند. مثلاً در بحث با اهل کتاب «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>۱</sup> را سفارش کرده می‌فرماید:

«وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذْيَ

كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (آل عمران (۳) / ۱۸۶)

(... مسلماً از ناحیه کسانی که پیش از شما صاحب کتاب شده‌اند و از مشرکین، آزار فراوان خواهید دید، ولی اگر مقاومت و تحمل نشان داده، رعایت تقوا (یعنی خودداری از تعدی و تجاوز و انتقام) بنمائید، بدانید که چنین رفتار (پسندیده) (که همه کس توانائی درک آن را ندارد) از کارهای دشوار است.)

و یا این دستور را تکرار می‌فرماید که:

«وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَيْنَا وَإِلَيْكُمْ وَاحِدٌ»

(عنکبوت (۲۹) / ۴۶)

(... و بگوئید ما به آنچه بر خودمان و بر شما نازل شده است ایمان

آورده‌ایم و خدای ما و خدای شما یکی است...)

در مورد اختلافات عقیدتی حواله به آخرت می‌دهد:

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۵: ... و به بهترین شیوه با مخالفان به گفتگو بنشین...

«فَيَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» (مائده (۵) / ۴۸)

(پس) خداوند در آخرت) شما را در آنچه اختلاف دارید آگاه می‌سازد. و یا تذکر این نکته که به جای اثبات عقیده و فضل‌فروشی به یکدیگر، مسابقه در خدمت و خیرات با هم بگذارید و بالاخره بالاتر از همه، صریحاً اعلام می‌نماید که در برابر بدی خوبی کنید و مطمئن باشید که سخت‌ترین دشمنی به گرم‌ترین دوستی برخواهد گشت:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.»

وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.»  
(فصلت (۴۱) / ۳۴ و ۳۵)

(خوبی و بدی البته مساوی نیستند (تو) با آنچه یا به‌نحوی که بهتر است دفاع و تلافی نما، که (در این صورت خواهی دید) کسی که میان تو و او دشمنی برقرار است، تبدیل به یار صمیمی گرمی خواهی شد. (بدیهی است که) چنین عمل و معنی را جز مردم صبر پیشه درک نمی‌کنند و جز آنها که صاحب بهره (یا رُشد) بزرگی (از ایمان و اراده) هستند.)

ملاحظه می‌کنید سفارشی که قرآن در برخورد با مخالفین و مزاحمین به‌ما می‌نماید، حتی از آنچه به حضرت مسیح نسبت داده‌اند و طعنه می‌زنند که فرموده است: اگر کسی سیلی به شما زد، طرف دیگر صورت را جلو ببرید و بنابراین مسیحیت کیش زندگی و مبارزه نیست، دستور قرآن اخلاقی‌تر و کریمانه‌تر است. اصولاً قرآن رأفت و رحمتی را که پیروان مسیح دارند، تأیید و تحسین می‌کند و فقط رهبانیت و ترک دنیای آنها را بدعت می‌شمارد.

آنچه گفته شد و خارج از آیات مسلم قرآن یا روایات معتبر نبود، قاعدتاً مورد انکار و اشکال کسی نیست ولی جواب خواهند داد و ایراد می‌گیرند که راجع به قصاص که دستور صریح قرآن است و انتقام‌کشی و اضمحلال تجاوزکاران و بدان است، چه می‌گوئید؟ یا جهاد و شهادت مگر از ارکان اسلام و از افتخارات مسلمانان نیست؟

بنابراین نسبت به این دو مطلب مطالعه‌ای می‌نمائیم.

**الف) قصاص**

بلی در قرآن و در احکام اسلام طبق فتاوی علمای شیعه و سنی قصاص وجود دارد و به شرح ذیل نص صریح در قرآن آمده است:

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذْنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ» (مائده (۵) / ۴۵)

(و در آنجا (تورات) بر آنها چنین مقرر داشتیم که (قصاص) یک جان یا قتل نفس به یک جان است، چشم به چشم، دماغ به دماغ، گوش به گوش، دندان در برابر دندان و برای جراحتهای (نیز) قصاص است. پس هر کس از این حق صرف نظر نماید و صدقه بدهد، چنین عملی برای (گناهان) او کفاره محسوب خواهد شد...)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَأَتْبَاعُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٍ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» (بقره (۲) / ۱۷۸)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما در کشته‌ها قصاص مقرر شده است آزاد در مقابل آزاد، بنده به بنده و زن به زن اما اگر به سود کسی از ناحیه برادرش (که صاحب دم است) گذشتی به عمل آید (چنین عملی) پیروی کردن از معروف و ممدوح است و احسانی است که در حق شخصی انجام می‌شود...)

«ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره (۲) / ۱۷۸)

(...چنین پیش آمد، تخفیفی از جانب پروردگار شما و رحمت است و اگر با وجود آن کسی تعدی و زیاده‌روی نمود عذاب دردناکی در انتظارش می‌باشد.)

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره (۲) / ۱۷۹)

(در (اجرای) قصاص برای شما صاحبان عقل، حیات و زندگی تأمین می‌شود و امید است که تقوا پیشه گیرید.)

معمولاً این آیات و مخصوصاً تذکر «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» را یک نوع دستور و تاکید برای اجرای قصاص و دعوت به انتقام می‌گیرند، در حالی که عکس قضیه صحیح است. این آیات برای محدود کردن تجاوز به منظور تخفیف و جلوگیری از آن نازل شده است. آنچه در بین قبایل عرب و قبل از آن در روابط اقوام گذشته وجود داشته است، دسته‌بندی و حمله و تلافی در آوردن دشمنی و تعرضی بوده است که به فردی از افراد قبیله وارد می‌شده، ضمن آنکه این هجوم و انتقام‌جویی حد و اندازه‌ای نداشت و غائله خاتمه پیدا نکرده و قبیله مورد هجوم به‌نوبه‌ی خود در فرصت مناسب دست به یک تلافی شدیدتر می‌زده است و به این ترتیب، خصومت و جنگ بین قبائل و فرصت‌یابی برای تصفیه حساب‌ها تا ابد ادامه پیدا می‌کرد. قرآن - و قبل از آن تورات - آمده و خواسته است که جلوی تجاوز و تلافی‌های وحشیانه یا اسراف در قتل را بگیرند و در حداقل محدود سازند. کما آنکه در سوره اسراء (۱۷) چنین می‌خوانیم:

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»  
(اسراء (۱۷) / ۳۳)

(دست به کشتن نفس یا انسانی که (حیاتش را) خداوند محترم و محفوظ قرار داده است نزید و کسی که مظلومانه کشته شود برای ولی دم حق و سلطانی مقرر داشته‌ایم. بنابراین اسراف در قتل (یعنی تلافی تجاوز کارانه) ننماید و بداند که یاری خدا با اوست.)

از آیات بالا هم با مختصر دقت به‌خوبی برمی‌آید که نظر، بیشتر روی خودداری و تخفیف است و نه تشدید مجازات.

ملاحظه می‌کنید که آیه ۴۵ سوره مائده (۵) با این جمله ادامه می‌یابد:

«فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ» (مائده (۵) / ۴۵)

(... پس هر کس که از این حق صرف‌نظر نماید و صدقه بدهد، چنین عملی برای (گناهان) او کفاره محسوب خواهد شد...)

یعنی قرآن ترجیح می‌دهد که اصلاً قصاص به‌عمل نیاید. در آیات سوره بقره (۲) نیز توصیه و تشویق برای عفو و احسان و رحمت بیشتر است تا خود قصاص. همچنین آیه ۱۷۸ سوره بقره (۲) که به تهدید شدید:

«فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» (بقره (۲) / ۱۷۸)

(... پس از این دستور هر که از آن سرکشی کند، او را عذابی سخت خواهد بود.)

پایان می‌یابد، خوب می‌رساند که طبع و تمایل مردم به تعدی و زیاده‌روی بوده و قرآن خواسته است جلوی آن را بگیرد. به این ترتیب آیه آخری را (بقره (۲) / ۱۷۹) که در آن قصاص و سیله حیات اعلام می‌گردد و عقل و تقوا به شهادت و وساطت گرفته می‌شوند، باید به این معنی تلقی کنیم که تحدید و توقف انتقام‌جوئی و تلافی‌گری که خواسته طبع درنده بشری است، در عوض حیات و بقای قبایل و هموعان شما و خودتان را همراه دارد.

این تنها موردی نیست که خواسته واقعی قرآن و گفته صریح آن با آنچه معمول و مقبول زمان بوده است و با آنچه هنوز هم پیروان قرآن به اقتضای طبیعت حیوانی و تصورات موروث انسانی، مطلوب و مسلم می‌دانند، صد و هشتاد درجه اختلاف دارد. بشری نبودن و اعجاز قرآن در همین است!

### ب) جنگ

در زمینه بحث حاضر و تشخیص چهره واقعی اسلام، موضوع جنگ و جهاد خیلی غامض‌تر از قصاص است و اختلاف آشکاری که منطبق قرآن با تصور متداول در میان ما مسلمان‌ها- و مخالفین اسلام- دارد، بیشتر است. طرفداران جنگ و ستیز به‌طور بدیهی و آشکار، آیاتی از این نوع را که قاطعیت بر حمله و جنگ و کشتار مشرکین و کفار و مخالفین دارد، عنوان می‌نماید:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره (۲) / ۱۹۰)

(در راه خدا جنگ کنید...)

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أُخْرِجُواكُمْ وَالْفِتْنَةُ

أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره (۲) / ۱۹۱)

(هرجا به آنها برخوردید، بکشیدشان و از همان جایی که شما را بیرون کردند، بیرونشان نمائید (و بدانید) که تحمل فتنه مشکل‌تر از کشتار است ...)

«فَحَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.»

(نساء (۴) / ۸۹) (راجع به منافقین است)

(... پس منافقین را) هر جا یافتید، دستگیر کنید و بکشید و هیچ‌گاه از آنها متحد و یاور نگیرید.)

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَحَذُّوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا

لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ» (توبه (۹) / ۵)

(پس با مشرکین، هر جا گیر آوردید بجنکید و دستگیر و محاصره‌شان نمائید و در هر کمینگاه جا بگیرید...)

«قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ

صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ.» (توبه (۹) / ۱۴)

(آنها را بکشید (تا) خدا به دست شما عذابشان بدهد و خوارشان کند و شما را علیه آنها یاری نموده، تشفی قلبی برای مومنین فراهم شود.)

«وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» (توبه (۹) / ۳۶)

(... مشرکین را به‌تمامه بکشید...)

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يُدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى

يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.» (توبه (۹) / ۲۹)

(با کسانی از اهل کتاب که به خدا و به‌روز جزا ایمان نمی‌آورند و حرمت حرام خدا و رسول را نگاه نمی‌دارند و به‌دین حق عمل نمی‌نمایند جنگ کنید تا با اطاعت و فروتنی به‌دست خود جزیه پردازند و خوار باشند.)

ولی کلیه‌ی آیات فوق و نظائر آنها را که استناد می‌شود، به‌صورت ناقص و دست و پا شکسته مانند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بدون «إِلَّا اللَّهُ» ارائه می‌نمایند و یا اگر آیه تمام است، قبل و بعد آن آیات دیگری وجود دارد که حکم جنگ و کشتار را از حالت کلیت و قاطعیت خارج ساخته، عموماً محدود و مشروط می‌سازد.

جمع‌بندی کامل و در عین حال خلاصه شده‌ی حکم جهاد یا جنگ که بر تمام آیات دیگر سایه می‌اندازد، آیه اول ردیف بالا (بقره (۲) / ۱۹۰) است که به‌طور ناقص



نقل شده و کامل آن چنین است :

«وَقَاتِلُوا - فِي سَبِيلِ اللَّهِ - الَّذِينَ يُفَاتِلُونَكُمْ - وَلَا تَعْتَدُوا - إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.» (بقره (۲) / ۱۹۰)

آیه که ظاهراً در سال اول هجرت نازل شده و نخستین اعلام آشکار جهاد می‌باشد، به‌طور مشخص و بریده، از چهار جزء (و یک تأکید توضیحی) تشکیل می‌شود:

۱- «قَاتِلُوا، جَنَگَ کَنتُمْ»

معلوم می‌شود که جنگ در اسلام هست. اسلام دین صلح مطلق و تسلیم و ترس و تنبلی نیست. اما جنگ به چه منظور؟

۲- «فِي سَبِيلِ اللَّهِ، در راه خدا»

فقط جنگی مجاز و بلکه واجب است که صرفاً در راه خدا باشد، نه برای تلافی و تفوق و تمتع و تبلیغ. جنگ باکی؟

۳- «الَّذِينَ يُفَاتِلُونَكُمْ، علیه کسانی که با شما می‌جنگند»

پس اسلام ابتدا به جنگ و تحریک به جنگ نمی‌نماید. با کسانی که متعرض و مزاحم ما نیستند، ولو هم عقیده‌ی ما نباشند، جنگ نداریم. جنگ اسلام فقط جنبه دفاعی و مقابله را دارد.

این جنگ آیا باید تا قلع و قمع و نابودی حریف پیش رود؟

خیر:

۴- «وَلَا تَعْتَدُوا، و تجاوز و زیاده‌روی نکنید»

صرفاً برای دفاع از خود و توقف حالت جنگی و ناامنی است. بیش از آنچه زده‌اند نباید زد. چیزی شبیه به قصاص است.

کلام و دستور از این روشن‌تر و قاطع‌تر نمی‌شود. توضیح و تکرار هم لازم نبوده است. فقط جزء آخر را آنقدر مهم و محتاج به تأکید در برابر طبع انتقام‌جوی بشری دیده‌اند که متمم هشدار دهنده‌ای پشت سر آن آمده است:

۵- «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، بدانید که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد،

حتی تجاوز به دشمنان و کافران.»

ضمناً این آیه بعداً نسخ نشده است، بلکه تفصیل و تأیید هم در زمینه آن آمده

است.

\* \* \*

اما دومین آیه صورت فوق‌الذکر که به دنبال آیه بالا آمده است و مطلب تا آیه شماره ۱۹۱ سوره بقره (۲) ادامه پیدا می‌کند، هم حالت مقابله به مثل و قصاص را نشان می‌دهد، هم منظور از مبادرت به جنگ را که خواباندن آتش فتنه و تحمیل است، می‌رساند و هم اضافه می‌شود، همین که حریف دست برداشت و باز ایستاد، شما هم تاسی به غفور و رحیم بودن خدا کنید:

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُفَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ.» (بقره ۱۹۱ / ۲)

(هر جا که گیرشان آوردید، بجنگید و از همانجا که شما را بیرون کردند، بیرونشان کنید و (توجه داشته باشید) که فتنه و ناامنی بدتر از کشتار است و در حریم مکه به جنگ با آنها اقدام نکنید، مگر آنکه آنها چنین بکنند. پس اگر با شما جنگیدند یا شما را کشتند، با آنها بجنگید. جزای کافرها چنین است.)

(جزای کافرین چنین است، اگر شما را کشتند آنها را بکشید، نه بیشتر)

«فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.» (بقره ۱۹۲ / ۲)

(پس اگر باز ایستادند، بدانید که خداوند آمرزنده مهربان است.)

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.» (بقره ۱۹۳ / ۲)

(و آن اندازه بجنگید یا بکشید که فتنه از بین برود و دین برای خدا (آزاد) باشد. پس اگر دست برداشتند در این صورت دشمنی فقط سزاوار ستم‌کاران (و تجاوزگران) است. این آیه نیز محدود کننده جنگ و برای جلوگیری از تداوم و تلافی است.)

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» (بقره ۱۹۴ / ۲)

(ماه حرام با ماه حرام عوض داده می‌شود و برای (هتک) حرمت‌ها قصاص می‌توان کرد. پس هر کس بر شما تجاوز نمود، به همان گونه و اندازه بر او بتازید و تقوای خدای را از یاد نبرید و بدانید که خدا با متقین است.)

«وَأَتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.» (بقره (۲) / ۱۹۵)

(و در راه خدا خرج کنید (سرمایه گذاری کنید) و به دست خود، خویشتن را گرفتار مهلکه نکنید و نیکی پیشه بگیرید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.)

خداوند در این آیات بیش از آنچه امر به اسلحه برداشتن و لباس رزم به تن کردن می‌نماید، سفارش به عدالت و رحمت و تقوا و احسان و خودداری از کینه و عصبان می‌کند. البته عدالت و رحمت و تقوا و احسان به دشمنان و مخالفین باید کرد، و الاً خوش رفتاری یا احسان به دوستان که به سود خودمان است، عدالت و تقوا حساب نمی‌شود و دربارهی طرفداران عفو و گذشت معنی ندارد.

\* \* \*

سومین آیه که دربارهی منافقین است، در سوره نساء (۴) به سال ۸ هجرت و جزئی از مجموعه آیات ۸۹ تا ۹۳ است. در ابتدا گفته می‌شود که اینها درصددند شما را مثل خودشان به کفر برگردانند. اگر نصیحت و اخطارتان را نپذیرفتند، هر جا یافتید بگیرید و بکشید، مگر آنکه به قومی که با آنها پیمان عدم تعرض دارید، پناه ببرند. یا از عملشان پشیمان شوند و کناره‌گیری و پیشنهاد صلح نمایند. در این صورت از جنگ با آنها - اگر چه منافق مانده باشند - خودداری کنید. خواهید دید که بعضی از آنها میل به امنیت دارند...

\* \* \*

برویم سر شاهد چهارم که در سوره توبه (۹)، یعنی شدید و غلیظ‌ترین سوره جنگی قرآن که دربارهی مشرکین آمده و جزئی از مجموعه‌ی ۳۷ آیه همزمان و هماهنگ ابتدای سوره می‌باشد.

قبلاً بگوئیم که این مجموعه شدید جنبه عام ندارد و علیه کلیه‌ی مشرکین مکه و جهان نیست، بلکه به نصّ اولین آیه و استثنای چهارمین و توضیح دهمین آیه، انحصار به مشرکین طرف پیمان با مسلمین دارد که عهدشکنی و خصومت و تعدّی کرده‌اند:

«بِرَاءةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»

(توبه (۹) / ۱)

(تبری و خروج از تعهد خدا و رسولش نسبت به مشرکینی اعلام می‌شود که با شما مسلمین عهد بسته و شکستند.)

«إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.»

(توبه (۹) / ۴)

(مگر آن گروه از مشرکین که با آنها عهد بسته‌اید و هیچ عهد شما را نشکستند و هیچ‌یک از دشمنان شما را یاری نکرده باشند، پس با آنها پیمان را تا مدتی که مقرر داشته‌اید نگاه‌دارید که خدا متقین را (که به عهد خود وفا کنند) دوست می‌دارد.)

«لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وِلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ.» (توبه (۹) / ۱۰)

(آنان در حق اهل ایمان هیچ مراعات حق خویش یا عهد و پیمان را نخواهند کرد و هم آنها بسیار متعدی و ستمکارند.)

شاهد‌های پنجم و ششم، علاوه بر آنکه مشمول شروط و حدود فوق‌الذکر می‌شود، به تنهایی نیز مستقل و مطلق نیستند. کما آنکه تحلیل شاهد پنجم، یعنی آیه ۱۴ سوره توبه (۹)، تصریح بر این است که مشرکین مورد عتاب، پیش‌قدم در خلف عهد و حکم بوده‌اند. در آیه ۱۳ که ماقبل آن است آمده:

«أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ

أَوَّلَ مَرَّةٍ» (توبه (۹) / ۱۳)

(چرا جنگ با قومی نکنید که پیمان‌شکنی نمودند، همت به اخراج رسول داشتند و همان‌ها بودند که پیش‌قدم (در جنگ) شدند....)

شاهد ششم نیز با سر جا قرار دان جمله در داخل آیه روشن می‌شود:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» (توبه (۹) / ۳۶)

(عدد ماه‌ها در نزد خدا ۱۲ تا است در کتاب خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، چهارتای آن ماه‌های حرام می‌باشد، این است آئین استوار، پس در آنها به خود ستم نکنید و با همه مشرکین بجنگید. همان‌گونه که تمامشان با شما می‌جنگند و بدانید که خدا (طرفدار و) همراه با پرواداران است.)

نکته قابل توجه اینکه در آیات جنگی خیلی به کلمه تقوا و به تأکید روی آن برمی‌خوریم، بیش از آنچه در موارد دیگر قرآن آمده است. مقصود از تقوا در اینجا همان خودداری انسان از تعدی و از تصفیه حساب‌های کینه‌توزانه با دشمنان و میدان دادن به خشم و انتقام یا درنده‌خوئی بشری است که مخصوصاً در جدال و جنگ (و همچنین در اختلافات خانواده‌ای و جدائی زناشویی که در سوره‌ی طلاق (۶۵) آمده است) به جوش می‌آید. مسلمان با تقوا که مضمول «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۱</sup> می‌شود، کسی است که در چنین حالات، تسلط بر نفس و کرامت و بزرگواری نشان دهد و قسط و عدل را که آنهم مانند تقوا، بیشتر ناظر بر حسن رفتار با دشمنان و مخالفین است، نصب‌العین قرار دهد. به مصداق آیه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.» (مائده (۵) / ۸)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، گواهان و نمونه‌هایی برای خدا باشید و قیام‌کنندگان به قسط، و مبادا که دشمنی با قوم شما را وادار به عدم عدالت نماید، عدالت پیشه‌گیرید که به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا داشته، بدانید که خدا بر آنچه می‌کنید کاملاً آگاه است.)

برای جامع بودن کلام شاهد هفتم را از احکام مربوط به اهل کتاب و دستور جزیه

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ... بزرگوارترین شما نزد خدا پروا پیشه‌ترین شماست...

و جنگ با آنها آورده‌ایم. به طوری که از متن آیه دیده می‌شود، صحبت از کافران و از دین برگشته‌های آنها است که ایمان به خدا و روز جزا ندارند. از حرام خدا خودداری نمی‌نمایند و آئین حق را اجرا نمی‌کنند و اسماً اهل کتاب و عملاً مشرکند، و چون در مجموعه ۳۷ آیه اول سوره توبه (۹) آمده است، به احتمال قوی مشمول سرفصل «بِرَاءةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱</sup> نیز می‌شود. برای آنکه تردیدی در ذهن خواننده در مشروط و محدود بودن دایره جنگ اسلام و عدم شمول آن به هر مدعی مخالف و مشرک باقی نماند، اکتفا به ذکر آیات منفی که در آن منع تعدی و تجاوز شده است، ننموده بلکه چند نمونه از آیات مثبت را که امر به صلح و مسالمت و حتی دوستی و مساوات با آنها شده است، مادام که دست به آزار مسلمان‌ها نزده‌اند، نیز می‌آوریم:

۱- «وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلغَهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.» (توبه (۹) / ۶)

(اگر فردی از مشرکین پناه از تو خواست، نزد خود بپذیر تا کلام خدا را بشنود و به جایگاه و ایمن‌گاهش برسان، به این دلیل که آنها قوم نادان هستند.)

اگر قرار بود به صرف مشرک بودن یا مشرک ماندن، قتل کسی واجب یا مجاز باشد، می‌فرمود: اگر ایمان آورد طرح دوستی بریز، و الا گردنش را بزنی!

۲- «يُنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» (ممتحنه (۶۰) / ۸ و ۹)

(خداوند شما را از دوستی و نیکی کردن و عدالت و مساوات ورزیدن در حق کسانی که با شما جنگ در دین ندارند و از دیارتان بیرون نکردند نهی نمی‌نماید.)

۱. توبه (۹) / ۱: این [اعلام] بی‌زاری خدا و رسولش نسبت به مشرکینی است که [با آنان] پیمان بسته‌اند [و رعایت حرمت آن نمی‌کنند].

بلکه فقط از دوست و یاور گرفتن کسانی که با شما جنگ کردند و از خانه و زندگی اخراجتان نمودند و همدستی در این کار نمودند، منع می‌نماید و هرکس آنها را دوست بگیرد چنین گروه‌ها ظالمند.)  
 صراحت از این بیشتر نمی‌شود. مطلب از دو وجه و بلکه سه وجه بیان شده است:  
 الف - عدم نهی از دوستی با مشرکینی که به جنگ با مؤمنین برنخواستند،  
 ب - توصیه به دوستی و قسط و بالآخره،  
 ج - انحصار نهی به آنهایی که جنگیده و مسلمان‌ها را از مکه بیرونی کرده یا پشتیبانی به این عمل نموده‌اند.<sup>۱</sup>

۳- «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ.» (انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲)

(و اگر برای صلح سپر انداختند، تو هم سپر بینداز (پیشنهاد سلم و صلح را بپذیر) و به خدا که بسیار شنوا و داناست توکل نما. و اگر قصد فریب و به دام انداختن تو را داشتند، مطمئن باش که خدا تو را کفایت می‌کند، همان کسی که با یاری خود و با مؤمنین تأییدت نموده است.)

خدا به پیغمبرش توصیه می‌نماید که پیشنهاد صلح آنها و ترک مخاصمه را، علی‌رغم احتمال اینکه نیرنگی در کار باشد با توکل به خدا بپذیرد.

۴- «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ.» (انفال (۸) / ۳۸)

(به آنها که کافر شده‌اند بگو: اگر از (دشمنی و مزاحمت) دست بردارند، بخشیده می‌شوند و اگر (به عمل گذشته) برگردند، سنتی که درباره پیشینیان اجرا شد، برقرار است.)

این آیه بعد از پیروزی مسلمین، یک نوع اعلام عفو عمومی بر کفار است. آنچه گذشته است، بخشیده، ولی اخطار می‌شود که اگر دست از پا خطا کرده و به فکر بازگشت به دشمنی بی‌افتید، خدا (یا مؤمنین) هم برخواهند گشت.

ای کاش در انقلاب اسلامی ما نیز چنین جرات و کرامت وجود می‌داشت و در خط

۱. این آیات در ضمیمه قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز آمده است.

۵۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
قرآن عمل می‌نمودیم تا دچار خیلی از گرفتاری‌های بعدی نمی‌شدیم و به‌جای  
تعصب و تفرقه و تحریک، به تقویت نیروها و توسعه کارها می‌پرداختیم و چقدر  
به‌لحاظ تربیت مردم و تبلیغ موثر واقع می‌شد.

### تعجب و سوء تفاهم نشود

آنچه گفتیم و برخلاف انتظار و اعتقاد بسیاری از مومنین خودمان و مخالفین اسلام  
می‌باشد، نباید ایجاد شکفتی نماید.  
شخصی (به‌قول سعدی) ابلیس را در خواب دید و از زیبایی طلعت و رعنائی قامت  
او به تعجب در آمد و پرسید:

تو کاین روی داری به حسن قمر      چرا در جهانی به زشتی ثمر  
تو را سهمگین پنداشتند      به گرمابه در زشت بنگاشتند  
و ابلیس به گریه در آمد و گفت:

آن نه شکل من است ولیکن      قلم در کف دشمن است  
تعجب و تأسف ما در این است که در چهره‌نگاری ناموزون اسلام و تصویر  
ناهنجار خدا، قلم در کف دوست بوده است!

ایرانیان هموطن ما و مسلمانان غیرایرانی که به‌نظرشان عادی و افتخارآمیز می‌آید  
که بگویند یا بشنوند که اسلام آئین سلحشوری و سرکوبی و دشمنی است و مجسمه  
پیغمبر طوری باید ساخته شود که در یک دستش قرآن و در دست دیگرش شمشیر  
باشد! در حالی که کمتر از دو درصد آیات قرآن راجع به جهاد است و جهاد به‌معنای  
انحصاری جنگ نیست؛ امری است کاملاً طبیعی و بشری. اینها آدم‌شده‌ها،  
بزرگ‌شده‌ها و متمدن‌شده‌های همان نمونه موجوداتی هستند که در سیر طبیعت  
به‌سراغشان رفته بودیم!

۱. در کتاب «قاموس قرآن» که لغت‌نامه نسبتاً جامع محققانه‌ای برای ترجمه و تفسیر قرآن می‌باشد، در ذیل  
کلمه قتل استدلال منطقی شجاعانه‌ای به‌استناد آیات قرآن و تاریخ غزوات پیغمبر در تأیید اینکه جنگ و  
جهاد اسلام صرفاً دفاعی بوده و جنبه ابتدائی و تعرضی نداشته، به‌عمل آمده و تذکر داده شده است که  
تجاوز و پیمان‌شکنی ابتدا از جانب کفار بوده است. مع‌ذالک مؤلف محترم آقای قریشی بنابه تقیه و  
تبعیت یا میراث سنت بشری حاکم که اصولاً جنگ و اجبار را - خصوصاً اگر برای خوراندن داروی  
شفابخش به بیمار باشد - نه تنها ناحق و ننگ بلکه ضروری و افتخار می‌داند، به‌دنبال مجوزی رفته‌اند تا  
مواردی که جنگ برای امحاء شرک و اعتلای کلمه توحید و نجات بشریت باشد و پس از اینکه دعوت  
و دلالت‌های مسالمت‌آمیز نتیجه نبخشید، استناد نمایند و از جمله به آیات ذیل استناد کرده‌اند:



اگر مسیحی‌ها و یهودی‌ها نیز در طی بیش از هزار سال و هنوز هم طعنه می‌زنند که اسلام به‌زور شمشیر تحمیل شده است و آئین ضد انسانی و غیر الهی است، این اتهام را از گفتار و کردار خود ما اخذ کرده‌اند. حضرات فوق‌الذکر وقتی می‌گوئیم، قرآن در برابر مخالفین و مدعیان توصیه به مدارا و گذشت و حتی نیکی و خدمت می‌نماید و جنگ را در مرز دفاع و در محدوده عمل متقابل قرار می‌دهد و از صلح و سازش استقبال می‌نماید، آنها شعر:

ترحم بر پلنگ تیزدندان      ستم‌کاری بود بر گوسفندان

را می‌خوانند و یا این افکار را ناشی از سستی و خوش‌باوری دانسته و محکوم بودن چنین سیاست و چیره شدن دشمنان داخل و خارج را یک امر مسلم می‌پندارند.<sup>۱</sup> اما قرآن همان‌طور که در نمونه آیات فوق دیدید، پیش‌بینی چنین عکس‌العمل و اعجاب را می‌کرد و جوابش را می‌داد. یکی آنجا که می‌فرمود: دشمن دیرینه‌ات با عفو و محبت تبدیل به دوست هوادارت می‌شود. ضمن آنکه قبول داشت درک چنین امر برای ما مشکل بوده، فقط رشدیافتگان صاحب اراده‌ی عظیم آن را تلقی می‌نمایند. یکی هم در ترک مخاصمه و پیشنهاد صلح که اطمینان می‌داد، به‌فرض که خدعه‌ای در کار باشد نترس، خدا و مؤمنین برای تو کافی هستند. سرّ مطلب و دلیل اختلاف دید بین خدا و ما در اینجا است که آفریدگار ما از خود انسان‌ها هم انسان‌شناس‌تر است و انسان‌دوست‌تر. مثل ما نسبت به هموعانمان بدبین و بدنهاد نیست.

فرشتگان نیز از مدارای خدا با چنین موجود دوپا، همین اعجاب و اختلاف را داشتند و با جواب «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup> قانع شدند. ما اگر قانع نمی‌شویم برای این است که به «مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ»<sup>۳</sup> و «مُحَوَّلَ

→ «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (انعام) (۶) / ۱۹

از آیات اول و دوم می‌خواهند بگویند که چون پیغمبر اکرم مبعوث به‌همه خلایق هستند، پس رسالتش باید به‌هر وسیله که باشد، اجرا و تحمیل گردد. علاوه بر اینکه این استدلال خیلی ضعیف و از قلم ایشان بعید است، کلمه رحمت در آیه اول و انذار و ابلاغ در آیه دوم، تصریح به‌خلاف منظور ایشان دارد و همچنین کلمه دفع که در آیه سوم آمده، دفاع را می‌رساند، نه تعرض و حمله ابتدائی را.

۱. البته آن شعر و پند سعدی به‌جای خود صحیح است، ولی قیاس مع‌الفارق بوده مطلب ما راجع به پلنگی است که دندان‌ش کشیده شده باشد و گوسفندان حفاظت شده باشند، به‌علاوه انسان با پلنگ فرق دارد.

۲. بقره (۲) / ۳۰: ... من [از استعدادهای شگرف انسان] حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۳. از دعای تحویل سال: گرداننده‌ی دل‌ها و چشم‌ها.

الْحَوْلَ وَالْأَحْوَالَ»<sup>۱</sup> بودن خدا ایمان نداریم و از خاصیت تغییرپذیری و برگشت انسان غافلیم. نمی‌دانیم خدائی که «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۲</sup> است، با علاقه به آینده انسان و علم به استعداد او، در توبه را چارطاق باز کرده، همان‌طور که پدرمان را پس از اخراج از بهشت، از همین در به تصفیه و نبوت رساند و راهی سزاوار بهشتش کرد، فاسدان و گمراهان بنی‌آدم را نیز با توجه به تربیت و تعلیمی که باید به دست پیغمبران و پیروان پیغمبران صورت گیرد، به‌رستگاری و سعادت خواهد رساند.

بنابراین کسانی که داعیه‌ی انقلاب اسلامی و اعراض از مکاتب شرق و غرب اروپا را دارند، باید از گام‌های شیطان احتراز نموده، به‌جای عداوت مارکسیستی و ترک دنیا‌ی رهبانی، در جهت رأفت و رحمت الهی باشند. مشیت خداوند بر خلاف نگرانی فرشتگان، برچیده شدن فساد و قتل نفوس در بساط زمین است و این کار تدریجاً از راه تربیت و تکامل امکان‌پذیر می‌باشد. تربیت و تکاملی که اجرای آن را به حکم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۳</sup> در اختیار و اراده خود ما گذارده، نخواست است تحمیلی و تصنعی باشد، تا خلیفه‌های او بشویم.

بنابراین دستور داده است، بدی را با خوبی جبران و زائل کنیم و ظلم و جنگ را اگر نتوانستیم با عفو و عطا و احسان محدود و محو کنیم، لااقل به حد قصاص اکتفا نمائیم و مبادا که با تعدی و تشدید توسعه‌اش دهیم.

چنین سیاستی عین تقوا و توکل به خدا است. خدائی که قاطعانه وعده داده است:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.» (طلاق (۶۵) / ۲ و ۳)

(و هر کس تقوای خدا را پیشه کند (خدا) راه خلاصی (از گرفتاری) برایش می‌سازد و از جائی که گمان نمی‌برد، روزی نصیبش می‌نماید، و هر کس توکل به خدا نماید (بداند که) خدا او را کفایت بکند، مسلماً خداوند کار و اراده خود را (به‌سر منزل منظور) می‌رساند، زیرا که برای هر چیز اندازه و مهلتی قرار داده است.)

۱. از دعای تحویل سال: دگرگون‌کننده‌ی زمان‌ها و گردش‌ها.

۲. ق (۵۰) / ۱۶: ... از شاهرگش به او نزدیک‌تریم.

۳. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه را در ضمیر خود دارند تغییر دهند...

اما آنچه نباید موجب سوء تفاهم و دست آویز حمله شود، اینکه :

۱- دستور خودداری از تعرض و اکتفا کردن به دفاع به معنای در خانه خوابیدن و یک عمل شاه سلطان حسینی کردن که می گفت: «اصفهان برای ما بس است» نیست. قرآن به هیچ وجه اجازه نمی دهد که دشمن با خیال راحت مؤمنین را غافلگیر کند و پیشاپیش دسیسه ها جور کند؛ بلکه به استقبال پیش آمدها رفته، تأکید می نماید که با آنچه در توان و تدبیر دارید، نیرو فراهم آورید. ولی نه برای پیش دستی در حمله، بلکه برای ترساندن و برحذر داشتن دشمنان از قصد تجاوز:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال (۸) / ۶۰)

(به خاطر آنها، آنچه می توانید نیروی جنگی و سواره نظام آماده کنید تا بدین وسیله دشمن خدا و دشمن خودتان را برحذر (از جنگ) دارید...) یک کشور اسلامی، در عین پرچمداری صلح و عدالت، باید آماده برای هر خطر و دارای نیرومندترین ارتش باشد.

۲- حالت دفاعی داشتن جنگ به معنای تعطیل جهاد و توقف پیشروی اسلام نیست. گسترش حق و عدالت و نیکی از طریق امر به معروف و نهی از منکر با خروج خیر خواهانه مسلمانان بر مردم جهان نیز میسر و پیروزی آن مسلم است :

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۰۴)

(و حتماً در میان شما گروهی یا امتی برای دعوت بخیر باشند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و (چنین امت) هستند که رستگار و پیروز می شوند.)

و همچنین از راه کردار صحیح و نمونه، چون خود رسول اکرم سرمشق و واسط شدن:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره (۲) / ۱۳۷)

(و این چنین شما را امت میانه و بهترین قرار دادیم تا نمونه و شاهد بر مردم باشید و پیغمبر نمونه و شاهد بر شما باشد...)

ائمه اطهار نیز همین رویه را تعقیب می‌کردند. قسمت عمده‌ای از پیشرفت اسلام در آفریقا و جنوب شرقی آسیا و به‌طوری‌که در مقاله «انقلاب و انقلابی»<sup>۱</sup> مفصلاً خواهد آمد به‌وسیله بازرگانان و مسافری و مبلغین و از راه‌های غیر نظامی بوده است. ۳- بخشودگی بعد از پیروزی و خودداری از انتقام و تصفیه حساب‌های گذشته، به‌معنای غفلت از نقشه و حيله و آزادی دادن به خرابکاری نیست. همان‌طور که در چند صفحه قبل گفتیم، مراقبت از آنها و کیف‌ر دادنشان در صورت ادامه خصومت به‌جای خود مسلم است.

۴- مسلماً دنیاداران صاحب زر و زور، هیچ‌گاه به‌میل و رغبت و با استدلال و نصیحت، تسلیم حق و طرفدار مظلومان نشده و به‌پای خود از اریکه قدرت و لذت پائین نیامده و نمی‌آیند. سرنوشت انقلاب‌ها و پیروزی نهائی، همیشه در صحنه‌های نبرد تعیین شده است. ظهور ادیان الهی نیز پیوسته مواجه با مخالفت متولیان متعصب و پادشاهان و غاصبین و مُترفین بوده، بی‌نیازی و تمتع، به‌حکم:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»

«أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْيَى»<sup>۲</sup>

سرکشی و طاغوتی به همراه می‌آورد و طبقات متوسط ملت و ستم‌کشان هستند که بیشتر به ادیان گرویده و وفاداری کرده‌اند.

بنابراین کسانی که تشنه جنگ با طاغوت‌ها و شهادت هستند، نباید نگران باشند؛ درگیری پیش خواهد آمد و سلاح‌های سرد و گرم به‌صدا درمی‌آیند. مسئله در این است که کی پیشقدم در جنگ شود. زبان قرآن و سنت پیشوایان به‌حق ما، خودداری از این عمل و تأخیر و تبدیل آن به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>۳</sup> بوده است. حتی هابیل به قابیل می‌گوید:

«لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَكَ إِنِّي

أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.» (مائده (۵) / ۲۸)

(اگر تو دست برای کشتن من بیرون آوری، من دستم را برای قتل تو به

۱. مقاله «انقلاب و انقلابی» را در صفحه ۱۳۱ همین مجموعه‌ی آثار ملاحظه فرمائید (ب.ف.ب).

۲. علق (۹۶) / ۶ و ۷: ... اگر انسان خود را بی‌نیاز احساس کند، سر به طغیان برمی‌دارد.

۳. اسراء (۱۷) / ۵۳: ... به زیباترین شکل [با یکدیگر] صحبت کنند...

سویت دراز نخواهم کرد، زیرا که از پروردگار جهان‌ها ترس دارم.)  
در باره ستمگران اهل کتاب نیز آمده است که خواهان بغی و اختلافند و از جنگ‌افروزان دنیا هستند. ولی خدا خاموش‌کننده‌ی جنگ است، در حالی که آنها فسادانگیزی می‌نمایند:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ وَكَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.» (مائده (۵) / ۶۴)

(یهودیان گفتند که دست خدا بسته است ... و مسلماً آنچه بر تو نازل می‌شود سرکشی و کفر عده زیادی از آنها را برمی‌انگیزد و (به این دلیل) میانشان تا روز قیامت دشمنی و کینه انداخته‌ایم، هر زمان که آتشی (برای جنگ) می‌افروزند خداوند آن را خاموش می‌کند، در حالی که آنها سعی در (ایجاد) فساد در دنیا دارند، خداوند فسادکنندگان را دوست ندارد.)

منظور آنکه خدا فساد و جنگ را - ولو برای حل نهائی مبارزه حق و باطل - دوست ندارد و نمی‌خواهد مسائل حیات و عقیده به‌شیوه حیوانی و آکل و ماکولی حل شود. فساد در زمین و دریا را خود بشر به‌وجود می‌آورد و وسیله‌ای است که تلخی رفتار خلاف حق را بچشند تا شاید متنبه گشته و به‌راه صحیح برگردند.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.»

در هر حال اگر بشر طریق غیر جنگی را آزمایش نکرده است، دلیل ندارد که طریق دیگری وجود و اثر نداشته باشد.

۵- رسالت مسلمین و برنامه جنگ دفاعی اسلام حالت خود خواهانه قومی ندارد. بلکه هدف و مرز آن استقرار نظم و امنیت و حاکمیت دین خدا در جامعه (و شاید جهان) است. روی این حساب و به‌اعتبار «إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»<sup>۲</sup> جوامع

۱. روم (۳۰) / ۴۱: به‌خاطر دست‌آورد مردم، در خشکی و دریا تباهی و پریشانی رخ داده است تا [خدا نتیجه] برخی از اعمالشان را به آنان بچشاند، بسا که بازگردند.  
۲. شوری (۴۲) / ۳۹: ... هرگاه مورد ستم قرار گیرند، به دفاع برمی‌خیزند.

۶۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
اسلامی به‌داده‌خواهی یکدیگر (و شاید به‌فریاد مظلومان و مستضعفین دیگر) نیز  
می‌شتابند.

## التقاط \*

### آیا التقاط و التقاطی بودن در کشور ما پدیده‌ی نوظهوری است؟

**سؤال** - یقیناً در روزنامه میزان مصاحبه‌هایی را که راجع به التقاط با بعضی از صاحب‌نظران به عمل آمده است و اظهارات و مطالب ارزنده‌ای که در اختیار روزنامه گذاشته‌اند مطالعه فرموده‌اید. حال می‌خواستیم نظریات شما را هم در این زمینه جویا شویم.

**جواب:** مصاحبه‌ها و مطالبی که منتشر کرده‌اید بسیار مفید بود و قسمتی از آنها را فرصت کردم مطالعه و استفاده نمایم و چون همه را نخوانده‌ام می‌ترسم آنچه می‌گویم تکراری و سطحی باشد. شما مختار هستید هر جا را که زائد یا خطا دیدید حذف کنید.

بسیاری از مصاحبه‌کنندگان راجع به کلمه التقاط و ریشه آن صحبت کرده بودند که دیگر نیازی به بازگو کردن و تعریف ندارد. اما اگر این اصطلاح و استعمال آن در زبان فارسی تازگی داشته باشد مفهوم آن و التقاطی بودن نه اختصاص به گروه معینی که معمولاً کوییده می‌شوند دارد و نه پدیده نوظهور دوران اخیر کشور ما می‌باشد.

---

\* این اثر حاصل مصاحبه‌ی خبرنگار روزنامه میزان با مهندس مهدی بازرگان است، به نقل از شماره ۱۵۷ روزنامه میزان، مورخ ۱۳۶۰/۱/۹.

س: چطور؟

ج: هم اکنون گروه‌ها و شخصیت‌های زیادی دیده می‌شوند که با داعیه‌ی مکتبی بودن و در خط اول انقلاب قرار داشتن به لحاظ روحیه و افکار و اعمال دست کمی از آن گروه، در پیروی کردن و پیاده نمودن اصول و برنامه‌های مارکسیستی، ندارند. جز اینکه تظاهر به تقدس می‌نمایند و بلداند چگونه کلاه شرعی با فقه و ولایت درست کنند. ضمن آنکه زبان حال یا زبان قالشان این است که نیروی فعال و پشتوانه انقلاب ما را جوانان داغی تشکیل می‌دهند که خواسته‌هایشان در جهت مارکسیسم است و از طرف دیگر انقلاب ما در معرض انتقاد دائمی و اتهام چپی‌ها بوده ما را مدافع سرمایه‌داران و فئودال‌ها و پیرو سیاست آمریکا می‌دانند مصلحت انقلاب اقتضا می‌کند که به استقبال افکار تند آنها برویم و از کمونیست‌ها هم جلو بیفتیم.

التقاط با مارکسیسم در انقلاب اسلامی ایران از دو راه حاصل شده است. یک عده که نظر سطحی و سریع دارند خواسته‌های صوری مردم و فروع و تاکتیک‌های مارکسیسم را گرفته وارد در اسلام انقلابی خودشان کرده‌اند و عده دیگر که نظر عمیق‌تر و مطالعات بیشتری دارند اصول و خواسته‌های بنیادی و شیوه‌های استراتژیکی مارکسیسم را در سرلوحه‌ی اسلام‌شناسی و معتقدات و برنامه‌های خود قرار داده‌اند. امروز اسلام و انقلاب ما یکی از مظلوم‌ترین موجودات روی زمین شده است. مانند امامزاده‌ای است که هر کس دخیلی، قندیلی یا لوح زیارتی به ضریح آن می‌بندد. چه زوار مسافر و محلی و چه متولیان و زیارت‌نامه خوانان. آنقدر به این امامزاده غریب طلسم‌های تضاد و طبقات، شمایل خدایان خشم و انتقام با خنجرهای خون‌چکان، قباله نامچه‌های فرنگی فئودالی و سرمایه‌دار، لغت‌نامه‌های امپریالیسم یا ترمه‌های تجددخواهی و دیپلم‌های دکتری آویزان کرده‌اند و عقب سر آنها را بیاض کهنه‌های فلسفه و فقه ششصد سال پیش با کشکول و من تشاء دراویش پُر پشم پوشانده است که ضریح و مرقد گم شده است. پیرایه‌هایی در جهت افراطِ انحرافی تقلیدی یا تفریط ارتجاعی تحمیلی.

**آیا التقاطی منافق هم هست؟**

س: با این تفاوت که گروه مورد اتهام منافق هم هستند!



ج: نمی‌دانم تا چه حد تعریف منافق و نفاق با کسانی که فعالیت فوق‌العاده و جانبازی مخلصانه (در مکتب خودشان) داشته و دارند ولی ممکن است منحرف باشند، تطبیق نماید. ویژگی‌های منافق تظاهر است و تمتع. یعنی با تملق و ریا خود را به مکتب و به رهبر می‌چسبانند و به خاطر مقام و مال کاسه‌های گرم‌تر از آتش می‌شوند. حضرت امیر(ع) خوارج نهروان را با آن همه خطا و خطر منافق نمی‌دانست بلکه می‌فرمود فرق است مابین اصحاب معاویه که حق می‌گویند و باطل اراده می‌نمایند با اینها که در جستجوی حق‌اند ولی به باطل رسیده‌اند.

### سابقه و منشاء التقاط چیست؟

س: فرمودید التقاط اختصاص به دوران حاضر ندارد، خوب است ضمن بیان سابقه نظراتان را در باره منشاء و موجبات آن بگوئید.

ج: دو (ماه) رمضان مانده به پیروزی انقلاب یعنی در سال ۱۳۵۶ مقارن با تأسیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، مرحوم مفتاح<sup>۱</sup> از عده‌ای مسلمانان ملی و مبارز دعوت کرده بود در مسجد قبا سخنرانی‌های دینی و اجتماعی بنمایند. جمعیت فوق‌العاده‌ای که تمام کوچه و خیابان خانه‌های اطراف را پر می‌کرد و از شیراز و اصفهان، قم و تبریز هم حاضر می‌شدند تا بعد از ۲۵ سال اختناق حرف‌های نشنیده‌ای بشنوند، بنده در سخنرانی خودم که ظاهراً چهار شب طول کشید و عنوانش را «آفات توحید»<sup>۲</sup> گذاشته بودم (و بعداً چاپ شد) انواع انحراف‌ها، تقلیدها، اشتباه‌ها، و تحمیل‌هایی که مانند میکروب به درخت توحید می‌نشینند و ریشه‌ی آن را پوسیده یا برگ و میوه‌اش را فاسد می‌کنند، حتی پای بذری که در زمین دل‌ها و مغزها افشاند می‌شود، شیطان‌وار خود را جا می‌کنند، برشمرده بودم. اعم از استبدادهای سیاسی و دینی، استفاده‌های مالی و مقامی، غرب‌زدگی اصلاح‌خواهانه و علم‌پرستی یا ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم، وجه مشترک همه اینها و ریشه بشری و مذهبی بسیار قدیمی‌شان همان

۱. منظور، آیت‌الله شهید دکتر محمد مفتاح، امام جماعت مسجد قبا و رئیس دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران پس از انقلاب اسلامی است که در ۱۳۵۸/۹/۲۷، به‌دست عوامل گروه فرقان در صحن دانشکده مذکور به شهادت رسید (ب.ف.ب.).

۲. «آفات توحید» حاصل تدوین و تفصیل جلسات سخنرانی شب‌های ماه مبارک رمضان، در سال ۱۳۵۶، در مسجد قبا است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

چیزی است که در قرآن شرک نامیده شده است.

یکی از دوستان مبارز مخلص، ده دوازده سال قبل از انقلاب و پیروزی آن از مشهد به تهران آمده با اشخاص متعددی از جمله مرحومین طالقانی و مطهری، دکتر شیبانی، دکتر پیمان، خامنه‌ای و اینجانب ملاقات‌هایی کرده اصرار داشت دور هم بنشینیم و مثل کمونیست‌ها برای خودمان مکتبی تدوین نماییم.

می‌فرمود همان‌طور که یک ماهی اگر چه از رودخانه و استخر گرفته و در خانه روی میز گذارده شود هر جا باشد در محیط خودش یعنی در آب زندگی می‌کند، چپی‌ها هم در خیابان و خانه و زندان آنچه می‌گویند و می‌کنند و هر جا که باشند محشور با مکتب مشخص و ملهم از ایدئولوژی مشترک هستند. به ایشان گفتم چطور ما مکتب نداریم؟ پس قرآن چیست؟ و نام این همه کتاب و کلام و رساله، و آنچه را اخیراً نوشته‌ایم و می‌گوئیم و معتقدات و نظریات اسلام در زمینه مسائل اعتقادی و اجتماعی و سیاسی بیان کرده‌ایم چه می‌گذارید؟ به علاوه، مگر یک مسلمان به تأسی از حضرت ابراهیم و به مصداق آیه:

«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (انعام / ۶) / ۱۶۲

(... همانا که نماز من و رویه‌هایم و زندگی و مرگم برای خداوند پروردگار جهانیان است.)

همه‌ی فکر و ذکر و کارش برای خدا و در راه خدا نیست؟

بنا به پیشنهاد ایشان از اشخاص مورد نظر دعوت به عمل آمد و هر کس چیزی تنظیم و قرائت کرد و یک هیأت سه نفری مأمور فیش‌نویسی و تدوین «جهان‌بینی اسلام» شدند که مصادف با حمله ساواک و بازداشت یکی از افراد هیأت و اختفا و فقدان اسناد گردید...

موقعی که دوست انقلابی عزیز با حسرت خاص حالت کمونیست‌ها و تشبیه به ماهی دائماً در محیط خود را بیان می‌کرد. یاد آن طائفه از بنی‌اسرائیل به نظر آمد که در بیابان‌گردی چهل‌ساله گذرشان به قریه‌ای افتاده بتخانه با شکوهی را با بت‌های آراسته و دلربا دیده بودند و از حضرت موسی می‌خواستند که:

«اجْعَلْ لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ» (اعراف / ۷) / ۱۳۸

(... برای ما همان‌طور که آنها رب‌النوعی دارند خدائی درست کن...)

خداپرستی یک امر فطری و جزء اولین تعلیمات انسان‌ها از زمان آدم ابوالبشر بوده است. منتها چون درک توحید و شرط بندگی و تقوا برای فرزندان آدم کار مشکلی بوده و هست، امت‌ها دائماً به اوهام جاهلانه و آمال شیطانی بازگشت می‌نمودند و برای خدای واحد و دین خالص شریک و شبهه‌هایی اتخاذ می‌کردند. به این ترتیب، برنامه کلیه پیغمبران یادآوری مجدد خدای بی‌همتا و نفی آئین شرک و طرد بتها بوده است.

شرک همان التقاط است. یعنی مخلوط کردن معبودها و هدف‌ها و روش‌های دلپذیر بشری با عقاید راستین و احکام پاک الهی.

البته یک مقدار منشاء این اشتراک و التقاط و معامله‌ای که روی آئین خدا می‌نمایند اغراض شیطانی، بهره‌وری از سایرین، یا سواری بر عوام است و از روی سوءنیت صورت می‌گیرد. اما مقدار بیشتر و موارد زیاده‌تر، از روی حسن‌نیت ولی در اثر جهالت و جذب یا به مقصد دفاع و نجات در برابر هجوم فرهنگ و فلسفه‌های بیگانه می‌باشد. مانند امت معاصر موسی که شیفته زرق و برق بتخانه یا مکتب و قدرتی می‌شدند و به آن می‌گرویدند. سپس با درک نارسا و با دانش اندکی که از آئین توحید دارند چون می‌خواهند خدا و خرما هر دو را داشته باشند به زور تعبیر و توجیه و تطبیق‌های نادرست، بین آئین تازه‌سوگلی و آئین سنتی، البته با مایه گذاشتن از آئین خدائی، به صورت التقاط، التیامی می‌دهند.

در اینجا تمام تقصیر به گردن نوپردازان التقاط‌گر نیست بلکه متولیان عامی متعصب نیز که اسلام را در قالب‌های متحجر توأم با اشکال و آداب و استدلال‌های کهنه عرضه می‌نمایند و جلوی افکار علمی و طرح مسائل اجتماعی را می‌گیرند، مسئول توسل جوانان به مکاتب بیگانه می‌باشند.

در هر حال، جذب و التقاط در گذشته اختصاص به داستان آن طائفه‌ی بنی‌اسرائیل یا گوساله‌پرستان پیر و سامری نداشته در تمام ادیان توحیدی جاری و ساری بوده و هست. تثلیث مسیحیت و تحریف انجیل‌ها، ریشه در آئین‌های آریائی و هندی و فلسفه یونانی دارد. در اسلام ما نیز، هم از جاهلیت قبلی عربستان چیزهایی به یادگار مانده، هم با معتقدات زرتشتی و مانوی و مسیحیت رومی ارتباط و دریافت‌هایی داشته است و هم مخصوصاً بعد از تماس و ترجمه فلسفه یونان دچار التقاط و انحراف‌های فراوان شده است. فلسفه یونان علما و متفکرین ادیان توحیدی را قرن‌های متمادی متأثر از القاعات و ذهنیات خود کرده است.

### آیا در قرآن راجع به پدیده‌ی التقاط هشدار و دستوری داده شده است؟

س: آیا در قرآن قبلاً عنایت به این نوع تداخل و تصرفات شده و هشدار و دستوری رسیده است؟

ج: کاملاً؛ نازل کننده قرآن به هیچ وجه غافل از آفات توحید و بی‌اعتنا به پدیده‌ی التقاط که یکی از شیوه‌ها و خطوات شیطان می‌باشد، نبوده است. شرک را ستم کاری بزرگ می‌شمارد:

«لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»<sup>۱</sup>

و آنجا که جریان آفرینش انسان و گزینش آدم را به نمایش می‌گذارد آخرین پرده‌اش هشدار به بنی آدم است که:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ» (اعراف (۷) / ۳۷)

(پس کی ستمکارتر از کسی است که دروغی را بر خدا نسبت بدهد یا آیات او را تکذیب نماید...)

علاوه بر این مأموریت دیگری که به پیغمبر آخرالزمان داده می‌شود اصلاح کننده افراط و التقاط‌های پیشینیان و دفاع و نگاهداری «کتاب» است (مُهَيِّمًا عَلَى الْكِتَابِ)<sup>۲</sup>. و به طور کلی اینها شرک و منفورترین خطاها در نزد خداست و یگانه گناهی که هیچ گاه بخشوده نمی‌شود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»<sup>۳ و ۴</sup>

قرآن ناخالصی و ایده‌آلی غیر از خدا را نمی‌پذیرد و لو ارزش‌های والایی چون علم و عدل و خدمت باشد. زیرا اصالت خدا را اگر از اسلام بگیرید آن را کشته‌اید!

۱. لقمان (۳۱) / ۱۳: ... هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با خدا شریک تلقی مکن؛ که شرک ظلم بزرگی است.

۲. مائده (۵) / ۴۸: «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ»

(... تصدیق می‌کند کتب پیشین را و نگاهبان و ناظر بر آنهاست...)

۳. نساء (۴) / ۴۸: خدا این [گناه را] که برایش [در قدرت] شریک قائل شوند نمی‌بخشد، و [لی] غیر از آن را برای هر که بخواهد [و شایسته بداند] می‌بخشد؛ و هر که برای خدا شریک قائل شود، گناهی عظیم برافته است.

۴. در این آیه شرک و افترای به خدا مترادف و ملازم آمده‌اند و التقاط یا وارد کردن افکار و اصول و احکام بیگانه با قرآن در اسلام و انتساب آن به دین خدا نیز همان افترا است.

س: چه اشکال دارد که برنامه‌های مفید و اصول اجتماعی مارکسیسم از طرف یک مسلمان پذیرفته شود؟

ج: هر مذهب، مکتب یا ایدئولوژی پا به پای اصول اعتقادی و اهداف و احکامش یک سلسله اصطلاحات، آداب و شعارهایی را به همراه می‌آورد که لازم و ملزوم یکدیگرند. مثلاً در آئین مسیح محبت و خدمت (یا به تعبیر قرآن رأفت و رحمانیت) و همچنین نفی غرور و قشری‌گری روحانیت یهود، در صحنه‌ی مقدم قرار می‌گیرد. اسلام «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را می‌آورد و اعلام «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌نماید، یا اسامی و صفات مشخصی از خدا که باید سرمشق مؤمنین و سرلوحه تقرب به او باشد؛ از قبیل رحمن، رحیم، علیم، قدیر، حکیم، تواب و غفار. اصطلاح بنی‌آدم را به کار می‌برند که دعوت برادری همه اقوام و افراد جهان است. خطابش «أَيُّهَا النَّاسُ» و «أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» است که ناظر به همه‌ی طبقات و نژادها و ادیان می‌شود. قیامت و آخرت را به دنبال توحید می‌گذارد و مسیر زندگی و مسیر انسان را ارائه می‌دهد. عمل صالح و تقوا یا عدل و انفاق را از شرایط رستگاری محسوب می‌نماید. تعطیل هفتگی جمعه است و دست خدا را در جماعت سراغ می‌دهد... و بسیاری اصطلاحات و شعارها که استفاده و مورد استعمال آنها بیشتر در دنیای بعد از عربستان آن‌روزی است. در هر مکتب یا ایدئولوژی یک سلسله از اهداف و خواسته‌ها و شیوه‌ها اصلی هستند و بقیه تبعی و فرعی یا مقدمه و یا وسیله. اصلی‌ها فروع را به دنبال می‌آورد و فرعی‌ها اصولاً را طلب می‌نمایند.

مارکسیسم نیز اصول و خواسته‌های درجه اولی دارد که به‌زعم آنها علمی و مسلم بوده محکمت و ام‌الکتاب ایدئولوژی را تشکیل می‌دهد. مانند تضاد در جهان و جوامع به عنوان محرک اصلی که به دنبالش دیالکتیک به‌عنوان بینش اصلی، قهر و خصومت به عنوان خصیصه اصلی و انقلاب به‌عنوان وظیفه اصلی می‌آید. پس از تضاد به اصل طبقات برمی‌خوریم که عامل تعیین‌کننده‌ی آمال و عقاید و افکار و ملاک صحت و سقم آنها شده هدف نهایی را که جامعه اشتراکی یا به تعبیر التقاطی‌ها جامعه توحیدی بی‌طبقه است، می‌دهد. اقتصاد به‌عنوان زیربنای جامعه مطرح می‌گردد و سرمایه و مالکیت دردهای زدودنی اصلی جوامع معرفی می‌شوند. امپریالیسم و آمریکا که رقیب سیاسی سرسخت شوروی است عنوان دشمن شماره یک کمونیسم را پیدا می‌کند و ضدیت با امپریالیسم هدف اصلی می‌گردد که برای

۷۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱) نابودی آن و پیروزی خودشان باید در سایر جاها و مکاتب دیگر دنیا ولو در ایران و اسلام تبلیغ و تحمیل شود. ملاحظه می‌کنید که هیچ‌یک از اینها با اصول و اهداف و شعارهای اسلام انطباق ندارد.

### چه اشکال دارد که در مکاتب و معتقدات نیز التقاط به عمل آید؟

س: همان‌طور که تمدن‌ها و افکار بشر محصول اختلاط و اقتباس بوده از این طریق دنیا به تکامل و ترقی رسیده است چه اشکال دارد. که در مکاتب و معتقدات نیز اختلاط و اقتباط - یا التقاط - به عمل آید؟

ج: اولاً تمدن و افکار و علوم بشری یا مکاتب اجتماعی و سیاسی با مذاهب توحیدی و احکام الهی فرق دارد، اگر در مذهب اضافات و اصلاحات لازم آید معلوم می‌شود که از ابتدا نقص و خطا در آن بوده است و بنابراین خالی از حقانیت و اصالت الهی بوده باید مخلوق ذهن مردم تلقی شود.

ثانیاً وقتی شما مبانی و محکومات یک مکتب یا آئینی را بپذیرید قهراً مطالب دیگر با فروع و فرائض یا تعبیرات و تشابهات آن را نمی‌توانید نپذیرید. حال اگر خواستید اصول آئین جدید را بر آئین قدیم عرضه و استوار نمائید التقاط یا یک نوع ازدواج حاصل می‌شود که نتیجه‌اش موجود دورگه و مولود حرامزاده یا آش شل قلمکاری در خواهد آمد که بیشتر وارث فاسد پدر می‌شود و آئین قبلی بارکش استثمارزده آئین جدید می‌گردد. التیام مابین مذهبی که خدا را می‌خواهد و دنیا را کشتزار زندگی جاوید و سعادت‌مندانه آخرت می‌شناسد، با مکتبی که منکر خدا و آخرت و مدعی تأمین دنیا بوده مشمول آیات:

«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ.

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ.» (قیامت (۷۵) / ۲۰ و ۲۱)

(هرگز! بلکه شما آخرت و آینده را رها کرده عاشق (زندگی دنیای) فعلی و فوری هستید.)

می‌شود، چگونه امکان پذیر است؟

در اسلام و ادیان توحیدی، انسان یک موجود ارزنده‌ی اعلای محترم آزاد شناخته شده است که از جهاتی اختیار دارد و مسئول اعمال و سازنده سرنوشت خود

از طریق اعمال و مکتسبات می‌باشد. در برابر انسان، شیطان قرار دارد که روی خواسته‌ها و کرده‌های آدمیزاد اثر می‌گذارد و از طریق گوناگون (که یکی از آنها مال‌پرستی است) عامل فساد می‌شود.

تغییر و تحولات افراد و جوامع به حکم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

(همانا که خداوند وضع قوم و ملتی را تغییر (در جهت خوب یا بد)

نمی‌دهد مگر آنکه آنچه را که در خودشان هست تغییر دهند).

ناشی از عقیده و عمل مردم و از تربیت و کیفیت آنها است نه از اقتصاد و افزاز تولید و طبقات اجتماعی-سیاسی که خود محصول انسان‌ها هستند.

به لحاظ شیوه استدلال و نحوه استنباط نیز اگر قرار باشد تاریخ بشریت را در قالب چهار دیواری اقتباس مارکس از اروپای غربی معاصر درآورده اصرار ورزند که هرگونه اعتقاد یا انحراف اسلامی فعلی معلول و مربوط به نظام خورده بورژوازی ورشکسته و بنابراین مردود است و بگویند که اسلام باید حتماً انقلابی بوده و انقلاب صرفاً ضد امپریالیسم و ضد استثمار باشد و بالاخره ادعا کنند که تا کسی نقش بنیانی عامل اقتصادی را نپذیرفته و خود را محصور در قانون‌مندی‌های اجتماعی تضادهای طبقاتی نسازد پندار و گفتار او جهل و خیانت خواهد بود، نهایت چنین نظر و نزاع چیزی جز تحقق برنامه‌های مارکسیستی در روالی که با آیات قرآن و خطبه‌های حضرت امیر تزیین شده است در نخواهد آمد.

راه قرآن و نهج‌البلاغه قبول وحی و تشبث و تقرب به خدا است که با تدبیر و تعقل در آن و توجه به طبیعت و واقعیات و با توسل به فکر و علم و عمل کشف می‌شود. نه آنکه هر جا کمیتشان لنگ شد استشهاد به علم و عبرت را علم‌زدگی پوزیتیویستی دانسته تبیین فلسفی و تعبیر و توجیه‌های من‌درآوردی را ملاک افکار و اعمال قرار دهند و تصور کنند که اگر در جامعه‌ای سرمایه و استعمار و استثمار همراه با طبقات و اختلافات از بین رفت چنین توفیقی در زندگی تحقق بهشت اخروی خواهد بود.

راه مارکس و ماتریالیسم که در جامعه انسان‌ها نقش بنیانی برای عامل اقتصادی می‌شناسند تنزل دادن انسان به حیوان است که اسیر شکم و نیازهای بدنی و در فرمان غرائز بوده فاقد علم و ایمان و عشق و اختیار و اشعار است. حرکت پیامبران نیز منبعث از اقتصاد و توأم با انتقام و انهدام نبود بلکه درد را در جهل و تاریکی و گمراهی، راه را در اطلاع از آیات خدا و انقلاب را در تزکیه نفوس و در تعلیم سرنوشت و دستور

زندگی می‌دانستند:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>

### منشاء و عامل نفوذ افکار مارکسیستی چیست؟

س: در یکی از سئوالاتم منشأ و عامل نفوذ افکار مارکسیستی را پرسیده بودم که متأسفانه بلا جواب مانده است.

ج: پیدایش افکار و علائق کمونیستی در ایران و مشرق زمین حتی در خود مغرب زمین که زادگاه آن است سابقه قدیمی دارد. باید اذعان کرد و این افتخار را به چپی‌ها داد که از اواخر دوران رضاشاه و بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ آنها بودند که مبارزه به صورت حاد و جدید را افتتاح کردند و محرک اولیه بسیاری از مبارزین اخیر ما و انقلابی‌های ضد غربی عقده‌ها و عقیده‌هائست که در سوسیالیسم و مارکسیسم تظاهر داشته از مغرب زمین به ایران آمده است. در کتاب «علمی بودن مارکسیسم»<sup>۲</sup> که سه چهار سال پیش از پیروزی انقلاب چاپ شد. در بحث آخر آن (بحث واقعیت مارکسیسم) گفته‌ام که واقعیت و ولادت مارکسیسم از غوغای غرور و اضطراب دنیاپرستی غرب نتیجه شده، ریشه‌های آن را تمدن یونان می‌دهد، در قرون وسطی زیربنا پیدا می‌کند، رنسانس به آن روتق و جلا می‌بخشد و در عصر طلایی اقتصاد و علم و ماشین، شالوده‌اش ریخته می‌شود. در بندهای بعدی نیز به طور اختصار این مطالب آمده است: اگر دعوت مارکس در هر طرف و از هر نسل و نژاد لیک می‌شود برای این است که نارضایتی و ناراحتی از تمام زمینه‌های زندگی مغرب زمین می‌روید و از همه دل‌ها و زبان‌ها می‌جوشد و رمز استقبال و عامل عمده اشاعه مارکسیسم در اروپا و ورود بعدی آن به آسیا و آفریقا یک جریان جهانی است که به موازات نشو و نمای مکتب در اثر همان تحولات فکری و سیاسی و اجتماعی نارضاعی‌ساز در نژادها و نسل‌های جدید رخ داده است. بسیاری از مردم ما

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی اشکاری بودند.

۲. کتاب «علمی بودن مارکسیسم» بخشی از جلد دهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).



مخصوصاً جوانان و جوان ترها از این جهت مارکسیسم، ارضاء کننده‌ی عطش مبارزه و رهبر شناخته شده‌ی انقلاب‌ها می‌باشد، به این مکتب رو می‌آورند. چه بسا جوانان تحصیل کرده متعلق به خانواده‌های مسلمان دیده می‌شوند که توجه و بازگشت مخلصانه‌ای به اسلام نشان می‌دهند ولی روی خاصیت انقلابی و شهادت‌پروری اسلام است که عاشق آن می‌شوند و اگر در مذهب دیگر شدت عمل و داعی و آمادگی بیشتر ببینند رو به آن می‌برند، ضمن آنکه دلشان می‌خواهد همه‌ی اصول و فروع دین در قالب‌های ضد استثمار و مبارزه با استعمار خلاصه شود.

### چرا به التقاط و خطری که از غربی‌ها می‌رسد توجه نمی‌شود؟

س: چرا التقاط را تنها از ناحیه دلباختگان به مارکسیسم می‌دانند و به خطری که از غربی‌های اروپا و از امپریالیسم آمریکا می‌رسد توجه چندانی نمی‌شود؟  
ج: غرب اروپا و آمریکا نیز فراموش نمی‌شود و لعنت بر هر دو ابرقدرت و مکتب باد. تفاوتی که وجود دارد این است که ابرقدرت غربی با کاپیتالیسم و امپریالیسم برای مسلمانان و کشورهای ضعیف جهان عنادانگیز و جهان‌خوار است در حالی که علیه خود اسلام معارضه خاص و خطری ندارد ولی مارکسیسم و قدرت‌های پیرو آن هم برای اسلام خطرناک و دشمن مکتبی است و هم برای مسلمانان و کشورهای ضعیف جهان، مطامع استعماری و استیلاگرانه اروپای شرق و غرب و آمریکای تازه وارد در قرون اخیر در جهت تضعیف و غارت و اسارت ما و علیه استقلال ما عمل کرده است ولی علوم و افکار غربی من حیث‌المجموع به سود اسلام تمام شده معرفت و ایمان و حرکتمان را بالا برده است در حالی که مکتب کمونیسم و فلسفه ماتریالیسم در اساس منکر خدا و مخرب دین و ایمان است.

دنیای امروز رفته‌رفته از اطاعت خدایگانان و از اعتقاد به مذاهب قدیم و ایسم‌های جدید شانه خالی کرده در میدان رقابت و در تقسیم و تصرف دو ایدئولوژی قرار دارد تا آینده از آن کدام باشد، اسلام یا کمونیسم؟ اسلام از زمان ابراهیم و خصوصاً بعد از خاتم‌الانبیاء پیوسته در گسترش بوده و آئین همیشه جوان است. کمونیسم یا مارکسیسم که چهره‌هایی از دنیاپرستی به صورت طبقاتی است با تمام قدرت تبلیغاتی علیه خداپرستی می‌جنگد. وظیفه ماست که اسلام خود را از آلودگی و از فساد و شرک حفاظت کرده با فعالیت و تقوا و اخلاص راه خدا را بگیریم تا خود به خود به بهترین وجه دنیا را سرشار از نجات و سعادت نماید.

### برای رفع التقاط و آثار سوء آن چه باید کرد؟

س: به نظر شما برای دفع التقاط و آثار سوء آن چه باید کرد؟  
 ج: به نظر بنده راهی جز «بازگشت به قرآن» نیست. از چهارده قرن پیش بنیان‌گذار اسلام و دلسوز امت و انسان‌ها فرموده است:

«إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْأُمُورُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»<sup>۱</sup>

قرآن را با خود قرآن در طریق اصیل و خالص خدا می‌شود حفظ کرد و رو آوردن به قرآن با استناد و استنباط از آن و استمداد از سنت رسول اکرم (ص) و عترت او می‌تواند جواب‌گوی مسائل دنیا و آخرت‌مان باشد.

البته از افکار و علوم و اکتشافات و از ارمغان‌های تمدن باید استفاده کرده خودمان نیز وارد و مبتکر آن بشویم.

بازگشت به قرآن (فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ) این است که جواب مسائل و ایدئولوژی‌ها و دستورها و رویه‌ها را سعی کنیم از خود قرآن درآوریم، قرآن را بخوانیم و بفهمیم با این قصد که ببینیم او چه می‌گوید و چه می‌خواهد، بدون آنکه از خودمان یا از دیگران چیزی را همراه برده و داخل قرآن یا سوار بر قرآن نمائیم. البته اشکال ندارد بلکه بسیار طبیعی و مفید است که در برخورد با موضوعات و مشکلات جدید اعم از آنچه در تجربیات و مسائل شخصی و ملی برمی‌خوریم و آنچه در خارج مطرح و تحمیل می‌شود با دید و درد تازه، وارد قرآن شده بررسی مجدد روی آیات بکنیم و کشف تازه بکنیم و یا نظرات و افکار طرح شده را با ترازوی قرآن بسنجیم و جواب بگیریم. قرآن این خصوصیت را دارد که همیشه تازه و شکوفنده و زاینده است یک آیه یا سوره‌ای را که صد بار خوانده‌اید می‌بینید وقتی به اطلاعات جدیدی دست یابید یا ابهام‌های جدیدی دارید مفهوم و حقیقت تازه و دیگری از آن بیرون می‌زنند. نه کهنه می‌شود و نه راکد و محدود به آنچه بوده است می‌ماند.<sup>۲</sup>

هیچ ملت و مخصوصاً امت اسلام نه باید و نه می‌تواند خود را برکنار از جریان‌های جهان و محروم از ارتباطات همه‌جانبه با دنیا و با تمدن و علوم و افکار دنیا بگیرد.

۱. حدیث نبوی: زمانی که فتنه‌ها (و درگیری‌ها و ابهام‌ها)، چون قطعاتی در شب تار شما را دچار کرد و پوشاند، به قرآن روی آورید، به قرآن بازگشت کنید.

۲. و به همین دلیل هیچ ترجمه‌ای از قرآن جای آن را نمی‌گیرد و نمی‌تواند دوام و اعتبار داشته باشد. قرآن باید به زبان عربی اصیل خوانده و فهمیده شود.

اگر اسلام را «يُعَلُّوا وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ»<sup>۱</sup> و قرآن را کتاب جامع و ابدی خدا و آورده خاتم الانبیاء می دانیم با خیال راحت و امید و اطمینان دل به این دریای عظیم بزنیم بدون آنکه چیزی را به رأی و سلیقه خود یا از ارمغان های دیگران وارد آن دریا بنمائیم. اگر چنین کردیم کار آن عرب را کرده ایم که موشی از بیابان گرفته در دیگ پلوی زائر ایرانی انداخته «حَاجِي أَنَا شَرِيكَ» گفت و تمام دیگ را جنس بی خاصیت کرد. همان طور که خدا «لَا شَرِيكَ لَهُ» است قرآن و اسلام نیز به امداد و التقاط نیازی ندارد. از علوم و افکار برای فهم و درک خودمان کمک بگیریم و بینش خود را زیاد کنیم تا آیات خدا را بهتر بفهمیم.

اجتهاد که در اسلام و مخصوصاً تشیع روی آن حساب شده، برای همین جواب گوئی به حوادث زمان است که باید به اتکای قرآن و سنت، و عقل و اجماع، و به شرط تخصص، صورت گیرد. نه تخصص محدود و مخصوص، بلکه وسیع و محیط بر تمام علوم و اوضاع و احوال.

---

۱. حدیث نبوی: اسلام، برتر است و هیچ چیز برتر از آن نیست.



## بیگانه پرستی\*

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره ۲) / ۲۵۷)

(خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها بسوی روشنایی بیرون می‌آورد و کسانی که به خدا کافر شدند دوست و سرپرستشان طاغوت است، آنها را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌کشاند...)

پرستش در تاریخ بشریت با ترس از خطر و برای دفع شر شروع شده و انسان‌های اولیه و متولیان بتخانه‌ها، مظاهری از موجودات و عوامل مخوف و مخرب طبیعت را پیش خود تصور و تصویر کرده و از روی قیاس به نفس بتی می‌ساختند و شکل و صفاتی به آنها می‌دادند و بعد برای امان بودن از قهر و شر آنها، هدایا و قربانی‌هایی تقدیم حضورشان می‌کردند و حاجات زندگی و نصرت در جنگ و خلاصی از بلاها را از درگاه بت‌ها طلب می‌نمودند. ولی نه عاشق آنها و نه شیفته صفاتشان بودند و نه سالک راه و خواهان قرب جوار؛ ضمن آنکه گیرنده دستورالعمل زندگی و فرمان حرکت نیز نبودند.

برای بشر پرستش اصالتاً جنبه دفاعی و منفی داشته است، همچنین موثر شناختن خداها در بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها؛ به طوری که ترسیدن به نحوی پرستیدن محسوب می‌شود.

---

\* این اثر حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی در انجمن اسلامی مهندسين، مورخ تیرماه ۱۳۶۰ است که به صورت مقاله منتشر شده است.

۱. در نزد موحدين ناخالص نیز رابطه با خدا بیشتر استدعا و استخدام برای برآورده شدن حاجات و هوس‌ها است.

در قدیم، هم رب‌النوع‌هایی پرستش می‌شد که مالک و تقسیم‌کننده‌ی نور و آب و محصولات شناخته شده بودند، وهم دیوها و اجنه و غول‌هایی که سراسر ظلم و زیان بودند و باید با طلسم و جادو و ورد نابودشان کرد.

بت‌هایی که پرستیده یا ترسیده می‌شدند، با بت‌داران و پیروان، نه حرف و کلامی رد و بدل کرده بودند، نه چیزی را آفریده و نه آثار و اعمالی بروز داده بودند. هر چه گفته می‌شد ساخته و پرداخته‌ی بشر و تحویل شده به آنها بوده است.

در برابر این نوع پرستش که ادیان بشری است - و قبل از آنها بنا به اعتقاد قرآنی ما - ادیان توحیدی را داریم که از طریق پیغمبران بر انسان‌ها عرضه می‌شده، در ابتدا پذیرش سخت و خریدار بسیار اندک داشته، شدیداً در معرض شرک و انحراف و انحطاط قرار می‌گرفت تا پیغمبر دیگری برانگیخته می‌شد و اشخاص و اقوام را به راه خدا برمی‌گرداند.

برخلاف بت‌پرستی که به خاطر ترس و دفاع از نفس بوده و روی جهل و وهم در تاریکی، خالی از بینائی و دانائی و بر مبنای حساب‌های خود ساخته درست می‌شده است، در مکتب خداپرستی انبیاء، عشق و عرفان و روشنائی دیده می‌شود و خدا با صفات و نام‌هایش، معبود و مقصود انسان می‌گردد. حرکت فی سبیل الله است و هدف از عبادت قُرْبَةً اِلَى الله. انسان است که خدمت‌گزار و بنده فرمانبردار خدا می‌شود. ادیان الهی منادی خوف و رجاء بودند، یعنی احتراز از عذاب که همان آثار و نتایج اعمال خود انسان است و هم امید به ثواب و بخشش و رحمت بی‌پایان خدا. ولی برتر از ترس و امید و در اساس، عشق و قرب خدا مورد نظر است.

معمول پیروان ادیان از جمله مسلمانان، بررسی و بحث در خود دین یا راجع به خدا و پیغمبران و بزرگان دین بوده است و برخلاف قرآن، که این خود معجزه و نشانه غیر بشری بودن آن است، کمتر توجه و توقف روی بت‌پرستی و شرک یا افکار و ادیان بشری می‌شود. در حالی که از نظر انسان‌شناسی و خدا و دین‌شناسی، تحقیق و تأمل روی خداهای انسان ساخته و کیفیت پرستش، ما را به حقایق و فوائد زیادی می‌رساند؛ علاوه بر اینکه شرک و کفر به طور کلی نابود نگردیده و همه‌ی ما خود آگاه و ناخود آگاه در معرض آن و محتاج به توجه و ترکیه هستیم.

بیگانه‌پرستی که موضوع مقاله است و مبارزه با آن، یکی از اشتغالات ملت ایران را از صدر مشروطیت تا انقلاب اسلامی تشکیل می‌داده و امروز نیز در محافل و مطبوعات

مطرح می‌باشد، نوعی بت پرستی و مذهبی است بشری. در این مقاله در پی اثبات خدا و تبلیغ اسلام نیستیم. طرف خطاب نیز تنها مؤمنین و مقدسین نیستند. غرض مقایسه دو مکتب یا دو طریقت از جنبه‌های نظری و عملی و خصوصاً اجتماعی است که بر دنیای ما حکومت فائده دارد. در آیت‌الکرسی که آن را پرمنزلت‌ترین آیات قرآن نامیده‌اند، آمده است که خداوند دوست و سرور اهل ایمان بوده، آنها را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی‌ها سوق می‌دهد و در مقابل، کسانی که کفر بورزند سرور و دوستشان یا سرپرستان «طاغوت» است که آنان را از روشنایی (بصیرت و علم و عرفان و یقین) به تاریکی‌ها (جهل، بی‌خبری، وهم، گمان، ترس، دروغ و تهمت) می‌کشاند. راجع به طاغوت که متعاقب کفر و مترادف با بت آمده است و در زمینه طاغوت‌شناسی باید بعداً صحبت کنم.

به این ترتیب در بت پرستی هر قدر ترس و طمع و دفع غلبه دارد و خود ناشی از جهالت و وهم بوده، منتهی به توقف و هلاک می‌گردد و اگر انسان را در جهتی سوق دهد دشمنی و کینه و نابودی است، خداپرستی واقعی، بینائی و عشق و حرکت و سازندگی و محبت می‌آورد.

از طرف دیگر، در تعلیمات انبیاء و آیات قرآن نیز که مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم برخلاف مذاهب شرک که انسان را از غیر خدا و از آنچه خارج و بیگانه است، می‌ترساند و جدا و تنه‌ایش می‌سازند، در اینجا خدا در دسترس آدمی و دوست و سرور بلاواسطه معرفی شده است.

مولوی رومی در داستان شبان، که راز و نیاز شرک‌آلود با خدا می‌کرده و موسی ملامتش نموده است، از قول خدا می‌گوید :

تو برای وصل کردن آمدی      نی برای فصل کردن آمدی  
عیسی خدا را پدر خود (و سایر مردم) معرفی می‌نماید و درس محبت و خدمت می‌دهد. قرآن نیز صریحاً اعلام می‌نماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» (ق (۵۰) / ۱۶)

(... و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.)

و خدا به استقبال بندگان علاقه‌مند و دعوت‌کنندگان خود می‌رود. بت پرستان به تملق گوئی و قربانی برای بت‌ها می‌پرداختند؛ اما قرآن خدا را بی‌نیاز

۸۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
از جهانیان اعلام می‌دارد و می‌گوید قربانی و خدمات برای محتاجان و هموعان خودتان باشد.

نکته‌ی مقایسه‌ای دیگر اینکه، من حیث المجموع در بت‌سازی و بت‌پرستی سلب اختیار و شخصیت و حیثیت انسان یا «انکار خود» وجود دارد؛ ولی در آئین‌های الهی به اثبات و «احیای خود» برمی‌خوریم و این خصوصیت ناشی از مقام و ارزشی است که ادیان توحیدی برای انسان که او را اشرف مخلوقات می‌نامیم، قائل‌اند و کرامتی است که به او می‌دهند. اعجاز قرآن و شاهد دیگری از مغایرت آن با افکار بشری همین بس که با همه‌ی عظمت و قدرت و خلاقیت و مشیت که برای خدا قائل است، وقتی به افراد و اقوام انسانی می‌رسد می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)  
(... همانا که خداوند تغییری در وضع قومی (در جهت خوب یا بد) نمی‌دهد، مگر که آنها در حالت نفسانی و درون خودشان تغییر بدهند...)  
یعنی خدا در تعیین وضع و سرنوشت ما اختیارش را به خود ما می‌دهد، تا هرگونه تصمیم بگیریم و نفوسمان را تغییر دهیم و او هم به همان نحو عمل کند.<sup>۱</sup>  
آنگاه می‌بینیم که علی (ع)، شاگرد اول این مکتب به تفصیل و توضیح بیشتر پرداخته و می‌گوید:

«دَائِكَ مِنْكَ وَ دَوَائِكَ فَيْكَ»<sup>۲</sup>

(کلامی که از زمان نخست‌وزیری دولت موقت مکرر عنوان کرده‌ام و متأسفانه به گوش کسی نرفته است) و به دنبال آن می‌فرماید:

«أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ»<sup>۳</sup>

ملاحظه می‌کنید که در این مکتب، خداشناسی و خودشناسی مقارن و به تعبیری، مترادف می‌شوند که فرموده‌اند:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۴</sup>

---

۱. در گات‌های زرتشت و در انجیل برنابا نیز ظاهراً شبیه چنین چیزی هست.  
۲. از نهج‌البلاغه: درد و بیماری (یا گرفتاری) تو از خودت می‌باشد. و درمان (و چاره کار) تو نیز در وجود خودت (نهفته است).  
۳. از حضرت علی (ع): آیا گمان می‌کنی که جرم ضعیفی هستی درحالی که جهان اکبر در وجود تو قرار یافته است.  
۴. از امام علی (ع) به نقل از رسول اکرم (ص): کسی که خود را شناخت، خدایش را شناخته است.



و انسان، صاحب قدرت و امکانات بینهایت می گردد. در مقابل، «از خود بیگانگی» (یا Alienation) را داریم که از محصولات تمدن امروزی، اعم از شرق و غرب اروپا است.

اهل کلام می گویند: «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» و بنابراین دیگری را مؤثر دانستن، شرک می شود. حال با توجه به اینکه قرآن، انسان را که خداوند خلعت خلافت خود بر روی زمین را به دوشش انداخته و یگانه مؤثر در سرنوشت خویش اعلام کرده است، شرک آن مکتبی می شود که در جهان هستی غیر از خدا (و به تعبیری خودمان در جوامع انسانی) کسی را مؤثر بداند. از این جهت تفاوت نمی کند که ما طالب مال و مقام بوده، مزدوری اجانب و خیانت را پیشه قرار دهیم یا در مسائل مملکتی، خودمان را بی اثر و بی مسئولیت بشناسیم و یگانه را عامل دست اول مصائب و خرابی ها و جنایات بدانیم. اولی بیگانه پرستی خائنانه به صورت مثبت قضیه است و دومی بیگانه پرستی به صورت منفی در چهره بیگانه ترسی.

ماحصل کلام آنکه از غیر خدا و از بیگانگان و غیر خود، نه چیزی باید خواست و نه باید ترسید. آنها را نباید عامل اصلی بدبختی های خود بشناسیم و از آنها پناه یا چاره بخواهیم. لازم است به خود رویاوریم که صاحب سرمایه بینهایت و مؤثر اصلی روی خویش هستیم و ببینیم کدام یک از اعمال و خطاها و نقص های ما باعث مصیبت و محرومیت و دخالت اجنبی شده، ترک یا اصلاح کنیم و کدام اعمال و صفات ما نتایج نیکو داشته یا سبب رشد و سعادتمان می گردد، تقویتشان نمائیم.

حال اگر شخص یا ملتی در صحنه رقابت و نزاع های دنیائی چنین عقیده ای نداشت و در هر کار انگشت و عمل خارجی را دید، طبعاً توجه به علل داخلی ننموده در صدد اصلاح یا تغییر برنخواهد آمد و هیچ گاه نجات و رشد پیدا نخواهد کرد، ضمن آنکه طرف شدن با خود و خودی قبول این معنی است که موانع و دشمنان داخلی، در حدود امکانات و حیطه عمل ما می باشند؛ در صورتی که بیگانه دور از دسترس ما است و احیاناً قوی تر از ما.

و اگر به ایادی و عوامل او که در میان خود ما هستند، پردازیم، بالاخره به خود رو آورده، قبول کرده ایم که بیگانه هر چه می کند با استفاده از داخله است.

### طاغوت شناسی و جامعه های طاغوت زده

به نظر می آمد، منظور از طاغوت در قرآن ارباب ها و بت های انسانی باشد، یا خصلت های

شیطانی از نوع گردن‌کشی در برابر خالق و حق و قانون که اشخاص مرفه در اثر قدرت و ثروت و به مصداق آیه شریفه:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطٍ»

أَنْ رَّآهُ اسْتَعْجَىٰ. (علق (۹۶) / ۶ و ۷)

(همانا که انسان اگر خود را بی‌نیاز ببیند.

سرکش می‌شود.)

در خود احساس غرور و بی‌نیازی نموده، مست و سرکش می‌شوند.

چنین اشخاص با جاه‌طلبی و هوس خود، یا تلقین و تبعیت مردم، بر سایرین مسلط و مالک‌الرقاب آنها می‌شوند و کار به‌جائی می‌رسد که ادعای خدائی می‌نمایند (یا آنها را جای خدا می‌گذارند).

به‌طور خلاصه، طاغوت یعنی سرکش و سرکشی در برابر نوامیس حاکم بر طبیعت و خلقت، و طاغوت‌پرستی یعنی زورپرستی و زورترسی.

قرآن فرعون را که نمونه‌ی اعلای سلاطین سرکش زورمند و ستمکار و مدعی خدائی بود، در سه جا با عمل «إِنَّهُ طَغَىٰ»<sup>۱</sup> وصف می‌کند (در سوره‌های طه (۲۰) و نازعات (۷۹)) و اقوام قدیم را که در برابر پیغمبران ایستادگی می‌کردند و آنها را دروغگو و جادوگر می‌گفتند، «قَوْمٌ طَاغُون»<sup>۲</sup> می‌گوید و هر جا که در زمان پیغمبر آخرالزمان، اهل کتاب یا دیگران از قبول حق و تقوا و حکم خدا سر باز می‌زدند یا علیه راه خدا جنگ و عملی می‌نمودند، مراجعه به طاغوت یا راه طاغوت نامیده می‌شده است. کفر و طغیان با شیطان و طاغوت مترادف آمده است و مقابل با ایمان و خدا.

بالعکس، احتیاج در انسان همیشه تواضع و محدودیت و مراقبت به‌وجود می‌آورد. شخص محتاج که در حال ضعف و ترس است، به‌طلب و فعالیت درمی‌آید و ناچار رعایت یک سلسله شرایط و آداب و مقررات را می‌نماید، تا به‌منظور خود برسد یا محفوظ و برخوردار باشد.

آن‌کس که در اثر فراهم بودن و فراوانی نیازمندی‌های خود و هوس‌ها مست و مغرور و متجاوز می‌شود، ممکن است یک فرد باشد، مانند رئیس دولت یا مذهب،

۱. طه (۲۰) / ۲۴ و ۴۳؛ نازعات (۷۹) / ۱۷: ... که سر به طغیان برداشته است.

۲. ذاریات (۵۱) / ۵۳ و طور (۵۲) / ۳۲: ... [اساساً] گروهی طغیانگرند.

حاکم محل و هر نوع دیکتاتور، یا قوم و نژاد و ملتی باشد که زیر بار حق و قانون بین‌المللی نرود. امپراتوری‌ها و دولت‌های ابرقدرت که سایرین را به‌استفاده و اسارت خود درمی‌آورند نیز مصداق کامل امروزی طاغوت به‌شمار می‌آیند.

مردم محتاج و زیردست طاغوت‌ها که راه تبعیت با تعظیم و تملق را پیش گرفته، قبل از هر چیز شخصیت انسانی و اعتماد به‌نفس خود را از دست می‌دهند. در عالم رعیتی و نوکری نیز برای رسیدن به‌نام و مقام مسابقه می‌گذارند و هر کس سعی دارد، با تهمت و سخن‌چینی و با پرونده‌سازی، همکار و رقیب خویش را در نظر ارباب بدنام و بدخواه جلوه دهد. ضمن آنکه ارباب هم بدش نمی‌آید مابین نوکران تفرقه و تخاصم برقرار باشد تا نتوانند علیه او اتحاد و توطئه نمایند. پس نتیجه اول طاغوت پرستی، ضعف شخصیت و بروز فساد و خبث طینت است.

همین‌طور است وقتی ملت یا جامعه‌ای عقیده پیدا می‌کنند که ذلیل و زیر حکم یک کشور طاغوت هستند. اعم از آنکه افرادی از ملت آن کشور، طاغوت را منشاء آثار اساسی دانسته، برای بقای خود و رسیدن به مال و مقام کمر خدمت ببندند و خائن بوطن بشوند، یا حالت ترس و ملاحظه درمیان افراد مملکت حکومت کرده و برای ابرقدرت طاغوتی، قدرت مطلقه یا فوق‌العاده در کشور خود قائل باشند. در این صورت در آن ملت نیز سلب حیثیت و عدم اعتماد بنفس پیدا می‌شود. با ترس و سوءظن، عوامل مثبت حیات و فعالیت فلج می‌گردد و کسی دست به کاری نمی‌زند. جای وحدت و همکاری را که شرط ضروری بقاء و پیشرفت است، سؤظن و تهمت و دشمنی می‌گیرد. مردم و مقامات مانند اشخاص مالیخولیائی که وحشت‌زده هستند، در هر جا و در هر کس که اشکال یا اختلاف نظر مشاهده نمایند، شیخ بیگانه‌ی ابرقدرت طاغوت به‌نظرشان می‌آید و تحریک و دسیسه یا خدمت‌گزاری و مزدوری او را مشاهده و اعلام می‌نمایند و عقده‌ی دل خود را با فحش و نفرین به بیگانه خالی می‌نمایند، و اگر غیرت و آمادگی برای شهادت داشته باشند، درصدد تلافی و تعرض برمی‌آیند تا نسل طاغوت بیگانه را قطع نمایند.

به‌این ترتیب اتهام خیانت و عامل اجنبی بودن با طرد افراد و گروه‌ها، بدون آنکه مبتنی بر علم و یقین و تحقیق باشد، راحت رواج پیدا می‌نماید و جزئی از فرهنگ سیاسی آنها می‌شود. اصالت و خدمت نیز خاص طبقه‌ای می‌شود که قدرت لازم برای تبلیغات و جوسازی را در اختیار دارند. نتیجه‌ی قهری چنین وضع، تجزیه و تخاصم

جامعه و از بین رفتن وحدت و حاکمیت ملی، یعنی همان چیزی می‌شود که دلخواه دشمن است. در آنجا هم که غیرت مکتبی و بیگانه‌ترسی به صورت بیگانه‌کشی در آید و حالت فعال تعرضی و هدف‌اعلای نابودی بیگانه را به ما بدهد و تمام نیروها را در آن جهت بسیج نمائیم، به فرض موفقیت، باز هم حل کامل مسئله و رفع مصیبت نخواهد شد، زیرا که داخله خراب و معیوب مانده به حکم آیه سوره رعد (۱۳) تغییر مطلوب و بهبود در وضعمان حاصل نخواهد شد و چه بسا که خواسته یا ناخواسته، درگیری ما و کشانده شدنمان در تار و پود تشکیلات و تجهیزات دشمن، دامی برای ما باشد.

در فرهنگ سیاسی و ادبیات اجتماعی کشورهای مستقل و معتبر، کمتر به اصطلاحاتی از قبیل مزدور بیگانه، توطئه فلان دولت، تحریک خارجی و امثال آنها برمی‌خوریم و چنین اصطلاحات و عادات، خاص کشورهای مستعمره زده و ضعیف است.

طاغوت به نوبه خود و همان‌طور که در آیه‌الکُرسی آمده است، موجب تاریکی و نفی تفکر و آزادی عقاید و ترس از انتشار علوم می‌گردد. خصوصاً اگر این افکار و علوم از کشور بیگانه بیاید که در این صورت، حتماً مسموم و مضر حساب شده، تلقی می‌گردد.

جامعه‌ی طاغوت‌زده، طاغوت‌پرور هم می‌شود و در داخل کشور مقامات و موقعیت‌های فعال مایشاء به وجود می‌آورد. کما آنکه در نظام‌های استبدادی غیر از شاهنشاه هر یک از مقامات مادون نیز به سلسله مراتب به شیوه استبدادی فعال مایشائی درباره‌ی زیردستان و قلمرو مربوطه عمل می‌نمایند. حتی شیوه‌ی مدیریت مؤسسات و مدارس و خانواده‌ها هم استبدادی می‌شود.

دو نکته‌ی تفسیری که در «آیه‌الکُرسی» قابل ذکر می‌باشد اینک:

اولاً؛ در مورد ایمان‌آوردگان به خدا است که کارشان استحکام و اطمینان ناگسستی دارد؛ همان طوری که در مفهوم کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آمده است، گفته می‌شود تا شما اعراض و انکار طاغوت را نکنید ایمانتان اتصال و استحکام «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» را نخواهد داشت. و تأکید بر «لَا أَنْفِصَامَ لَهَا» برای رفع نگرانی کسانی است که بنابه تجربه شخصی و دلایل منطقی خود، زندگی بدون اتکاء و احتساب طاغوت‌ها و ابرقدرت‌ها را ناپایدار می‌بینند.

آیه چنین است:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا  
انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» (بقره / ۲) / ۲۵۶

(... پس هر کس به طاغوت کفر ورزیده به خدا ایمان بیاورد مطمئن باشد  
که چنگک به ریسمان استواری زده است که پارگی و گسستن در آن  
نیست و خداوند بسیار شنوا و بسیار توانا است.)

ثانیاً: در برابر این دسته که خدا ولی آنها بوده و از تاریکی‌ها به روشنائی می‌آورد،  
برای دسته دیگر فقط گفته می‌شود:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره / ۲) / ۲۵۷

(... و آنان که کفر ورزیدند، یاران‌شان شیطان و دیو راهزن است...)

یعنی همین که خدا و موثر بودن نهائی او (و خودمان) را در سرنوشت خویش  
فراموش کرده و قلباً به طاغوت مؤمن شده باشیم، تحت سرپرستی و ولایت او قرار  
گرفته‌ایم، بدون آنکه عملاً بتی به نام و نشان طاغوت ساخته یا اشعار و اعلامی کرده  
باشیم.

کفر یا شرک به خدا هم که بنا به منطوق بسیاری از آیات قرآن ممکن است یک  
امر ناخودآگاه و نسبی و خفی بوده و تا سرحد عدم تشکر از نعمات خدادادی و بهره  
نبردن از سرمایه خودی پیش برود و به صورت بی‌توجهی به مُلک و حاکمیت مطلقه  
خدا یا به صورت تفرقه‌اندازی بین خلائق و دلخوش شدن به اختصاصات خود درآید.

### سیر تحول بیگانه پرستی در زمان قاجاریه

حالا برویم به سراغ خودمان و به تاریخ ۲۵۰ سال اخیر ایران بعد از تصادم با تمدن  
غربی. البته به اختصار و فهرست‌وار.

فلات ایران پیوسته در معرض طمع و تهاجم ایلات و اقوامی قرار داشته است که  
تمدن آنها معمولاً پائین‌تر از شهرنشینان ایران بوده است. این حملات غالباً در  
دوران‌های ضعف حکام و سلاطین رخ می‌داده و کار به سرعت یکسره می‌شده  
است، قلدر تازه نفس یا سلطان زورمندی جای قبلی را می‌گرفته است؛ بدون آنکه  
ملت مقاومت و نقشی ابراز نماید. زیرا که هر دوی آنها صرفاً به خاطر خود عمل  
می‌کرده و به حال مردم بیگانه و بی‌فایده بوده‌اند و ملت نیز به بی‌اثری و بی‌ثمری  
خود عادت داشته است.

از ۲۵۰ سال به این طرف که دول غربی متوجه و مسلط بر مشرق زمین شدند، اوضاع دگرگون گردید. غربی‌ها از جهات عدیده‌ای، منهای مذهب و پاره‌ای سوابق تاریخی، که ذیلاً بر خواهیم شمرد، بر شرقی‌ها برتری داشتند. مخصوصاً به لحاظ علوم، فرهنگ، صنایع، نیروی جنگی، اقتصاد، مدیریت و نظم، رفاه و خوشی‌های زندگی. در مقابل شرقی‌ها قهراً خودباخته و دل‌باخته یا تسلیم می‌شدند. بعضی از کشورها مانند هندوستان، الجزایر و قفقاز مستعمره شدند و بسیاری از ممالک دیگر، بنا به مصالح رقابت‌ها و اشکالات، یک‌نوع استقلال ظاهری و مصلحتی را حفظ کردند؛ ضمن آنکه زیر نفوذ و استثمار دول غربی قرار داشتند، در ارکان دولت و در اقتصاد و سایر شئون آنان دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم به عمل می‌آمد.

به این ترتیب در مردم آسیا و آفریقا یک حالت افسون‌زدگی پیدا شد. این ملت‌ها با مشاهده تسلط همه‌جانبه و نقشه‌های زیرکانه و زورمندانه دول غربی، آنها را بالبداهه گرداننده و تصمیم‌گیرنده در همه امور خود، حتی در جزئیات دانسته و به این تصور یا اعتقاد جزم رسیده بودند که هیچ عملی در مملکت بدون اجازه یا دستور و خواسته آنها صورت نمی‌گیرد؛ حتی اگر بچه‌ای در پستوی خانه گریه می‌کرد، آن را تحریک انگلیس‌ها می‌گفتند.

در دوران قاجاریه، چه قبل از مشروطیت و چه بعد از آن، روس و انگلیس در نظر مردم ایران دو قطب افکار و آمال گردیده بودند و مردم به سه دسته تقسیم می‌شدند: (۱) سیاست‌مداران وطن‌پرست یا وطن‌دوستان می‌خواستند با تعدیل و تقابل سیاست‌های خارجی راه مدارائی برای بقای مملکت بجویند و چون فکر نمی‌کردند که از عهده‌ی آن همه برتری‌های علمی و عملی دول غالب برآیند، راهی برای دفع یک بیگانه، بهتر از استفاده از بیگانه دیگر به نظرشان نمی‌رسید. این همان سیاست ملی موازنه منفی و قراردادن مملکت در بین رقابت‌های فی‌مابین آنها بود که خوب است، ولی بیشتر خاصیت انفعالی دارد تا فعال.

(۲) زمام‌داران و توان‌گران نوک‌رصف که جاه‌طلب یا مال‌پرست بودند، با خوش‌خدمتی و خیانت‌پیشگی، خود را به زیر سایه یکی از آن دو قطب می‌رساندند. متأسفانه تاریخ دیپلماسی و زندگی‌نامه بعضی از دولت‌مردان زمان قاجاریه مشحون از روابط و خاطرات ننگینی از این قبیل پستی‌ها می‌باشد.

(۳) مردم عادی و اکثریت کشور، با یأس و صبر و با بی‌خبری و سیاست‌بافی‌های

ساده اندیشانه سرگرم زندگی بخور و نمیر و عبادت فردی بی آزار خویش بودند. به طور کلی چون ملت و دولت در برابر قدرت‌های فوق‌التصور اعتقاد و امید انجام کاری را نداشتند، عقده خود را با لعنت و نفرین و احیاناً با شعار دادن خالی می‌کردند، یا چشم امید به یک جنگ جدید و رقیبی داشتند که آنها را از بین ببرد. علاقه‌ای که ایرانیان برای آلمان‌ها ابراز می‌کردند، به خاطر طرفیت آلمان با انگلیس و روس در جنگ‌های بین‌الملل اول و دوم بود. استقبال از آمریکا هم که بعد از جنگ اول در محافل به وجود آمد، روی امیدی بود که با ورود آمریکا در صحنه سیاست دنیا و ایران، ترمزی بر دخالت‌های آن دو سیاست استعماری استیلاگر زده شود، غافل از آنکه در مواردی وضع به مراتب بدتر می‌شد و حکایت آن بوزینه را به خاطر می‌آورد که دو گربه، برای تقسیم عادلانه قالب پنیری که دزدیده بودند، او را حاکم گرفتند و نتیجه این شد که بوزینه خرده خرده تمام پنیر را خورد.

**بیگانه پرستی در انقلاب مشروطیت و استبداد پهلوی تا بعد از جنگ جهانی دوم**  
 نهضت آزادی‌خواهی دمیده از خارج ایران و عدالت‌طلبی و عرق اسلامی که در داخل از مردم و روحانیت جوشید، انقلاب مشروطیت را، با امید فراوان به حاکمیت ملی و استقلال سیاسی و حکومت قانون، در کشورمان به وجود آورد. اما به زودی ما شاهد هرج و مرج مملکت از یک طرف و دخالت‌های سفارتخانه‌های روس و انگلیس در تعیین وزراء و وکلا شدیم و با اطلاع از نقش سفارت انگلیس در انقلاب مشروطیت و گردانندگان اصلی، امید استقلال واقعی و آزادی خاموش گردید و بیش از پیش اعتقاد به استیلا خارجی، یعنی بیگانه پرستی در وجهه‌های مثبت و منفی آن قوت گرفت.

رضاخان با کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ سر از قزاقخانه درآورده و حرکات و حرف‌هایش وعده امنیت و اصلاحات تجددمآبانه‌ای را می‌داد. اما باز طولی نکشید که پرده از چهره استبدادی و ضددینی و تجاوزگری او برداشته شد و هدایت و حمایت انگلستان در روی کار آمدن و کار کردن او آشکار گردید.

جنگ جهانی دوم شرایط جدیدی همراه با آزادی نسبی پیش آورد. رضاشاه فراری، و پسرش با قیافه آزادمنش و مظلوم، جانشین او شد. سیاست‌های خارجی بعداً روی تمامیت ارضی و استقلال ایران با نظام مشروطیت سلطنتی توافق کردند. با حضور سه استیلاگر خارجی و میدان تبلیغات و توسعه‌ای که حزب توده‌ی کمونیستی

به دست آورده بود، ملی یون و مسلمانان به وحشت و غیرت افتاده، پی فعالیت و موفقیت رفتند. طبیعی است که در رأس برنامه ملی یون، رسیدن به آرزوی دیرینه استقلال و کوتاه کردن دست بیگانگان، مخصوصاً انگلستان بود که پایگاه اقتصادی-سیاسی مهمی چون نفت جنوب را در امتیاز داشت و به بهانه و به وسیله آن، تقریباً در کلیه شئون مملکت به طور مستقیم و غیرمستقیم دخالت می نمود.

عقیده دکتور مصدق و ملی یون این بود که بت بیگانه پرستی حاکم شکست پذیر و فناشدنی است و ملت از طریق آزادی و وحدت و فداکاری می تواند بر آن فائق شود و نفت خود را ملی کند. این جریان در حقیقت پیشرفت عظیمی بود؛ مع ذلک بعضی از قشرهای مطلع و مسن، عمل مصدق و توفیق جبهه ملی را باور نمی کردند و برخی دیگر آن را نیرنگی شبیه به لغو قرارداد سابق از طرف رضاشاه می دانستند که منتهی به تمدید و تحکیم امتیاز گردید. بالاخره بت بیگانه پرستی در چهره انگلیس سرنگون گردید و شکست او در ایران تشویق و تعلیمی برای کشورهای زیر استعمار شد و عامل موثری برای سقوط امپراتوری انگلستان از مقام درجه اولی که داشت. تا آن تاریخ در کشور ما، چنان استقبال و ازدحام های عمومی یا مشارکت ملی، چه در جریان روی کار آمدن و روی کار ماندن حکومت مصدق، چه در تصویب قانون ملی شدن نفت و چه در مراحل خلع ید از شرکت نفت در خوزستان دیده نشده بود.

کودتای آمریکائی - درباری ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که سبب سقوط دولت ملی مصدق و واگذاری نفت ملی شده ایران به کنسرسیوم بین المللی (البته با شرایطی ظالمانه، ولی مساعدتر در مقایسه با امتیاز سابق کمپانی انگلیس) گردید، مجدداً اوضاع را به سود بیگانه پرستی برآشفته. با این تفاوت و پیشرفت که مردم شاهد ورود و استیلای قدرت سومی در سیاست خارجی ایران شدند و اثر و نقشی را که علل داخلی و عوامل و یادی ایرانی داشته اند قبول کردند و مهم تر آنکه امیدهای گذشته یکسره تبدیل به یأس نگردید؛ بلکه تأثر عمومی و رشد سیاسی مردم با تأسیس نهضت مقاومت ملی و مبارزات علنی و مخفی و مسلحانه بعدی باعث شد که در تاریخ ما، صفحات جدیدی از مبارزه ملی علیه بیگانه پرستی ورق زده شود.

قیام مصدق و تأسیس نهضت مقاومت ملی را که هر دو مبتنی بر ایمان و اتکاء به نیروی ملت در برابر طاغوت بیگانه بود، نباید کوچک گرفت. زیرا که هنوز وقتی در جریان نهضت ملی، مبارزین سیاستمدار و روشنفکران ما دور هم جمع شده و بحث



و کمیسیون می کردند، یا در مقالات و نشریات تجزیه و تحلیل می نمودند، طرز فکر و عادتشان این بود که تکلیف و سرنوشت ایران را از لابلای اخبار ملاقات ها و گفت و گوها و زدوبندهای سیاست های خارجی در آورند، بدون آنکه برای افکار عمومی و مردم کشور اثر و ارزش قائل باشند. اتخاذ تصمیم در کارها و مبارزه را نیز از اخبار و روابط خارجی استخراج می نمودند. امید چندان به ایران و مردم ایران دیده نمی شد و بیگانه پرستی کماکان حکومت داشت.

این تحول نیز پیش آمد که از این به بعد و به دلیل تأثیری که قیام ملت نموده بود، آمریکای تازه وارد بیشتر از قبلی ها برای عنصر داخلی ارزش قائل شده و حسابی برای ملت باز کرد و با آنکه شاه دست نشانده و زیر فرمان آنها بود، دائماً تحت فشار قرار داشت که از فشار و فسادها بکاهد و آزادی هائی بدهد، تا راهی برای همکاری عناصر ملی باز شود و خود شاه پیشقدم در اصلاحات ارضی و اقدامات اجتماعی - اقتصادی فریبنده دیگر گردد. به این ترتیب بود که با گشایش اجباری مختصر روزنه آزادی، جبهه ملی دوم و نهضت آزادی و گروه های دیگر برای فعالیت قانونی تشکیل شدند و گام های مؤثری در طریق شکل و تحریک ملت برای استقلال و آزادی برداشتند.

### بیگانه پرستی در انقلاب اسلامی

در سال ۱۳۵۶ با اعلام حقوق بشر کارتر که البته آمریکا به خاطر حفظ موقعیت و منافع خود و رقابت با شوروی اعلام و ایجاد کرده بود و مسلماً قصد خدمت و حسن نیت برای ما نداشت، ممنوعیت های شدید سابق راجع به اجتماعات و تظاهرات برداشته شد. پخش وسیع اعلامیه های رهبری انقلاب امکان پذیر گردید و آن تنفر انقلابی و تحریک عمومی عظیم ضد شاه، از پایگاه های مذهبی به جوش و خروش آمد.

شاه جانی و متکبر و پشتیبان آمریکائی او در برابر انقلاب اسلامی ایران سر تسلیم و تحسین فرود آوردند. تسلیم و تحسین آنها به نیروی ملت بود که در تظاهرات و تجمع ها تجلی می کرد. مردم که نه قشون و تشکیلات چریکی یا تعلیمات رزمی داشتند و نه مانند نهضت های آزادی بخش و انقلاب های دیگر از پایگاه و پشتیبان در کشورهای همسایه و دوردست برخوردار بودند، در برابر دشمن متحدی که در اوج غرور و قدرت از همه چیز بهره مند بود، ایستادند و پیروز شدند. سرمایه و نیروی ملت، وحدتشان بود و ایمان همراه با تصمیم و توکل، یعنی بریدگی کامل از بیگانه پرستی و

اتکاء خالص به نیروی خود و خدا. آقای خمینی رهبر انقلاب که از سال ۱۳۴۲ یک تنه و یکسره ملت را به قیام و رفتن زیر پرچم اسلام و روحانیت دعوت می‌نمود، برنامه ثابتی داشت: بیرون انداختن شاه و بریدن دخالت‌های آمریکا.

به‌خاطر دارم وقتی در آبان ۱۳۵۷، دو ماه به پیروزی انقلاب مانده به پاریس رفته بودم، عقیده امام خمینی این بود که چون حق با ما است و حق داریم بخواهیم که کشورمان را خود اداره کرده، نفتمان را درآورده و به قیمت عادلانه به داوطلبان بفروشیم و از آمریکا و سایرین به‌جای اسلحه ماشین‌آلات کشاورزی و صنعتی بخریم، آمریکا نه می‌تواند و نه می‌خواهد که با ما مخالفت کند. من می‌گفتم درست است که چنین حقی را ما داریم، ولی دنیای سیاست و روابط بین‌الملل مانند حوزه علمیه نجف، محل بحث‌طلبگی نیست که حق و برهان حاکم باشد و طرف تسلیم شود. آمریکا ابرقدرتی است و هزار نفع و نقشه و نیرنگ دارد که باید فهمیده و خنثی شود و بالاخره باید وجود و عمل او را در حساب‌هایمان منظور نمائیم. ایشان اعتنائی به این معنی نداشتند و در آن موقع بیگانه‌ای چون آمریکا را هیچ می‌گرفتند. آئین بیگانه‌پرستی در صورت ساده و مطلق آن از زبان و دل ایشان برکنار بود.

ملت تقریباً یکپارچه به‌پا خواسته‌ی ایران به فرمان چنین رهبر مصمم سرسخت، به آن پیروزی سریع عظیم که هیچ کس انتظارش را نداشت، نائل گردید. در آن ملاقات انگار که آقای خمینی خروج قریب‌الوقوع شاه و در دست گرفتن مملکت را به چشم می‌دیدند و من از ساده‌بینی و یقین عجیب ایشان در تعجب بودم. ایشان چنین می‌دید که ایمان و توکل به‌خدا و اتکاء و توجه به خود یا ملت برای ما کافی است. در ذهن آن روز ایشان، بیگانه‌پرستی (تکرار می‌کنم از جهت مثبت و منفی) وجود نداشت.

ملت نیز در آن جریان با خاطره‌ای که از تجربه ملی کردن نفت و پیروزی مصدق بر امپراتوری انگلستان داشت، با الهام و فرمان‌هایی که پی‌درپی از موضع و اعلامیه‌های آقا می‌گرفت، همین‌طور فکر می‌کرد و همین راه را می‌رفت و راه‌پیمائی‌های میلیونی پیوسته بدون ترس از تانک و مسلسل و باتون تشکیل می‌داد. شعارهای پرمعنی و عمده آنها، تحول طبیعی و تکامل منطقی شعارهای گذشته ملی‌یون بود که سیاست موازنه منفی را با رنگ روشن اسلامی و نام بلند رهبر جدید اعلام می‌نمود. آنچه اساسی و مشهور است از این قبیل بود:

- آزادی - استقلال - حکومت اسلامی،
- نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی،
- نهضت ما حسینیه رهبر ما خمینیه،
- نفتو کی برد؟ آمریکا، گاز و کی برد؟ شوروی؛ پولشو کی خورد؟ پهلوی؛
- مرگ بر این سلطنت پهلوی.
- دیو چو بیرون رود فرشته در آید...

شعارهای ضد استعمار و استثمار و امپریالیسم و ضد ملی اصلا دیده نمی شد، یا کم دیده می شد. غیر از عکس و پوستره‌های امام خمینی که اکثریت مطلق داشت، عکس‌های مصدق، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله طالقانی، دکتر شریعتی و شهدای مجاهدین خلق نیز نه نادر بودند، نه ممنوع. روح بازگشت به خود و خدا در قالب وحدت ملی، همراه با بی‌اعتنائی یا کم‌بها دادن به خارجی، کاملاً مشهود بود.

### تحولات انقلاب بعد از پیروزی

امام در میان انتظار و اشتیاق اکثریت انبوه ملت، علی‌رغم خطرات مسلم به ایران آمد. طاغوت وحشت زده و حرکاتش مذبح‌خانه شد. امام رئیس دولت خود را با اطمینان به آینده و اعتماد به شخص او تعیین کرد. ملت با آشنائی قبلی و خوش‌بینی که به نخست‌وزیر تازه داشت و توصیه‌ای که امام کرد، در یک تکان و تجمع بی‌سابقه به تأیید و تبعیت پرداخت و سپس انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را با پیروزی درخشان و معجز آسا انجام داد.

دولت موقت تشکیل شد. فرمان رهبر و خط و برنامه‌ای که صمیمانه و مجدانه دنبال می شد، روشن بود: اخراج دولت غاصب، احیاء و اداره مملکت و بالاخره انتقال نظام کشور، از گذشته طاغوتی به آینده جمهوری اسلامی، از طریق رفاندوم و قانون اساسی و انتخابات.

این جریان مابین رهبر و دولت موقت بود. اما در داخل ملت، در میان قشرهای خاصی از جوانان دانشگاهی و روحانی و حزبی که بعداً معلوم شد، آگاهانه یا ناآگاهانه شور انقلاب و آتش انتقام در دل و دیده‌شان ریشه‌دارتر از میل به اصلاح و اسلام (به معنای تسلیم به خدا و سلامتی و صفا) است، جریان‌های دیگری جنب و جوش داشت. اینها اگر چنان استقبال و اطاعت از رهبر می کردند، تنها به خاطر بیرون راندن شاه و استقرار آزادی و آبادی یا حاکمیت اسلام اصولی نبود؛ بلکه آن‌طور که

احساس می‌شد، بیشتر به عشق برآورده شدن فوری و جنجالی آن خواسته‌ها بوده است. برنامه‌های منظم دولت موقت و حرکات منطقی و معمول تدریجی برای رسیدن به انقلاب اصیل و استقرار جمهوری اسلامی، به هیچ وجه آنها را راضی نمی‌کرد. اختلافات در شورای انقلاب و مابین دولت و انقلابیون جوان یا افراطی، از دومین ماه تشکیل هیئت دولت شروع شد.

مطلب فوق یک واقعیت است که هم رئیس دولت موقت در پیام‌های تلویزیونی خود به تشریح و تعدیل آن می‌پرداخت و هم بعداً امام در سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۴/۲۹ صریحاً اعلام داشتند که:

«من هر روزی که از این انقلاب می‌گذرد بیشتر توجه به این معنی پیدا می‌کنم که ملت ما انقلابی عمل کردند و ما نکردیم...»

#### بیگانه‌پرستی و مارکسیسم ایران

حقیقت مسلم و بدیهی این است که روی نسل‌های این ملت حتی جلوتر از انقلاب مشروطیت، عوامل طبیعت و حوادث تاریخ کار کرده است و کدام پدیده جهان و اجتماع را می‌توان در دنیا سراغ داد که پیدایش و رویش بی‌سابقه‌ی قارچی داشته باشد. انقلاب اسلامی ایران با همه‌ی نقش کوبنده و گیرا که برای تعلیمات بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ امام در آن قائل هستیم، وارث حلال‌زاده مبارزات گذشته ملی داخلی و تأثیرات خارجی می‌باشد. از جمله سیل افکار و انقلاب‌های غربی، از ناسیونالیسم قرن ۱۷ گرفته تا مارکسیسم قرن ۱۹، خصوصاً آخری که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، چه در قشرهای روشن‌فکری پیر و جوان و چه بعداً، در بعضی از طلاب و حوزه‌های دینی تأثیر به‌سزا داشته است.

هرگونه بررسی روی تحولات اجتماعی و سیاسی ایران که بدون توجه به اثر و حضور مارکسیسم به‌عمل آید، مسلماً نمی‌تواند کامل و صحیح باشد. نفوذ و سلطه‌ی مارکسیسم خود ناشی از بیگانه‌پرستی و طاغوت‌شناسی محسوب می‌شود. ضمناً رواج مرام‌های کمونیستی و احزاب کمونیستی در ایران مقداری روی بغض نسبت به انگلستان و به‌خاطر دفع استیلای آن بوده، چاره‌ای جز این نمی‌دیدند؛ و این نیز خودباختگی در قبال غرب و اتکای به شرق اروپا و نوعی بیگانه‌پرستی بوده است.

وضع مملکت و طرز فکر ملت ایران، بعد از انقلاب مشروطیت، محیط را برای بروز و پذیرش بدبینی و بدخواهی و سایر روحیاتی که پایه‌های روانی مارکسیسم و

مارکسیست‌ها را تشکیل می‌دهد، مساعد نموده بوده است و اثر چنین روحیه‌ها در افکار و آمال و عوامل دوران انقلاب مشهود می‌باشد.

اصولاً روح عصیان و عنوان «انقلاب» که روی جنبش اخیر ملت ایران، خصوصاً بعد از قیام پیروزمندانه بهمن ۱۳۵۷ گذاشته شد، ارمغان شرق و غرب اروپا می‌باشد. تا آن زمان در اعلامیه‌های آیت‌الله العظمی خمینی و احزاب ملی و اسلامی کمتر به این عنوان برمی‌خوریم و حتی ایشان در سخنرانی ۲۹ تیرماه ۱۳۵۹ گفتند که ما انقلاب نکردیم و انقلابی عمل ننمودیم و حالا بیائید وزرای جوان انقلابی و قاطع تعیین کنید. آنچه روح تضادشناسی و طبقاتی مارکسیسم همراه دارد و برای او هدف و اصل محسوب می‌شود، مبارزه با استثمار سرمایه‌داری و با استعمار جهانی است. طبق نظر مارکس، انقلاب کمونیستی به‌طور خود به‌خود از بطن جوامع پیشرفته‌ی صنعتی که سرمایه‌داری و مبارزات کارگری به اوج رسیده باشد، سرمیزند. پس از آنکه لنین رهبر شوروی شد، تبلیغ و ایجاد تحریک در طبقات رنجبر و ملت‌های عقب‌افتاده را برای درافتادن با سرمایه‌داری بین‌المللی لازم دانست و موضوع تازه‌ای را در قطعنامه یکی از اولین کنگره‌های احزاب کمونیست جهانی وارد کرد که از مواد مهم و الزامی کمونیسم بین‌المللی شد. این عنوان تازه، «امپریالیسم» بود و دستورالعمل عمومی و اصولی، مبارزه با آن بود، خصوصاً با آمریکا که دشمن شماره ۱ شوروی و مظهر تام و تمام امپریالیسم جهانی محسوب می‌شد.

امپریالیسم همان تزی شد که پرولتاریا (طبقات کارگر و رنجبر) آنتی‌تز آن محسوب می‌گردد و دولت اشتراکی جهانی سنتز آن دو. اصلاً در منطق دیالکتیک مادی، انقلاب کمونیستی، بدون سرمایه‌داری غربی و امپریالیسم جهانی، معنی و نمی‌تواند موجودیت داشته باشد. بنا به تعریف و در اساس، کاپیتالیسم مارکس و امپریالیسم لنین، یک طرف تضاد را تشکیل می‌دهد و شوروی یا کمونیسم بین‌المللی طرف دیگر آن را.

در کلمه‌ی طیبه آنها «لاله»، آمریکا است و «ال‌الله»، شوروی. از نظر لنین، نفرت از آمریکا و پیروی از شوروی، در دید دیالکتیک مارکس، دو منظره از منظور واحدی هستند. به عبارت دیگر، آمریکا و امپریالیسم جهانی از جهت منفی همان اندازه اصالت دارد که شوروی و کمونیسم بین‌المللی از جهت مثبت.

وقتی استالین رهبر شوروی و کمینفرم شد، به قول خودشان، تجزیه و تحلیل علمی

فوق را تعقیب کرده، گفت: ملت‌های زیر استعمار و عقب‌افتاده که تحت ستم امپریالیسم جهان‌خوار قرار دارند، نمی‌توانند و نباید به خودشان متکی باشند و راهی جز پناه بردن به اردوی کمونیسم و کمینفرم ندارند. به این ترتیب استالین در یکی دیگر از قطعنامه‌های کنگره‌های احزاب کمونیست جهانی، ناسیونالیسم را به‌عنوان یک اعتقاد ارتجاعی اوتوپیک و مضر به تصویب رسانید و نفی و مبارزه با آن را به‌عنوان اصل جدیدی در مکتب مارکسیسم-لنینیسم و در سیاست تبلیغاتی شوروی وارد نمود.<sup>۱</sup>

در زمانی که دولت موقت برای اجرای برنامه‌های اشغال دولت و احیاء مملکت و انتقال به‌نظام جدید دست و پنجه نرم می‌کرد، از یک‌طرف غرق در مشکلات و مسائل اداری و اقتصادی و سیاسی بود و از طرف دیگر با فتنه‌انگیزی‌ها و کارشکنی‌های احزاب کمونیست در شهرها و مرزها درگیری داشت، افکار و نظریات عجولانه تندرو در نهادها و در زبان‌ها و دل‌ها جریان پیدا می‌کرد و ضمن آنها تبلیغات محلی و مخصوصاً مارکسیستی ریشه‌یافته در گذشته، توسعه می‌یافت. مبارزه با استثمار و استعمار و با سرمایه‌داری و فئودالیسم و ایجاد جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی سرفصل بحث‌ها و خواسته‌ها و جدال‌ها بود. به‌زودی سر و کله شعارهایی چون اتحاد و دفاع از حق رنجبران جهان و مبارزه با استعمار جهانی یا امپریالیسم، منتهی با لباس و تعبیر اسلامی استضعاف و استکبار، پیدا شد و رنگ خالص ضدآمریکائی آن شدت یافت و چیزی نگذشت که مرگ بر آمریکا جزو شعارهای درجه اول انقلاب ما شد. مطلب بر سر این نیست که حمایت از مستضعفین و به پیشوائی رسیدن آنان اصالت قرآنی ندارد و مستکبرین دنیا اهل ظلم و عصیان نبوده و باید صاحب اختیار باشند یا آمریکا ملت صلح‌جوی خیرخواه بوده و باید بر همه جا استیلا داشته و ملل جهان را استثمار کند؛ به‌هیچ‌وجه چنین نیست. غرض تجزیه و تحلیل روی تحول انقلاب

---

۱. بعد از جنگ جهانی اول مسئله ملیت و ناسیونالیسم در میان ملل عرب به‌منظور و به‌نحو دیگری غیر از آنچه بعد از قرن ۱۷ برای اروپائی‌ها مطرح بود، وارد سیاست استعماری شد. دول استعماری می‌خواستند به این وسیله مانع از وحدت دولت‌های عربی جدا شده از امپراتوری عثمانی گردند. در ایران نیز شاه سابق، برای مخالفت و محو اسلام و جدا نگاهداشتن ایران از نهضت ضد استیلای خاورمیانه، اصرار به احیای افتخارات باستانی و اصالت نظام شاهنشاهی می‌ورزید. بدیهی است که این نوع ناسیونالیسم‌ها و ملی‌گرایی‌های انحصارطلبانه و تفوق‌جویانه، اختلاف آشکار با ایدئولوژی ملی و مرام ملی‌یون ایران که یک تحرک استقلال‌طلبانه‌ی ضد استیلای بیگانه و تعهد دفاع از کشور و هموطنان و پیوستگی و وحدت داخلی است، دارد.

اسلامی و تمایل شعارها در جهات خاص می‌باشد. منظور ارائه این نکته است که چگونه مانند کمونیسم بین‌المللی، ضدیت و سرکوبی آمریکای امپریالیست شعار ردیف اول انقلاب ما شده و مقام خواسته اصلی را یافت و تز و آنتی‌تز مستکبر و مستضعف به‌عنوان جانشینان بورژوا و پرولتر وارد استخوان‌بندی مکتب ما شد.

همراه با چنین تحول و تفکر، آمریکای بیگانه، به‌عنوان دشمن شماره ۱ که عامل و مقصر تمام توطئه‌ها و بدبختی‌های مملکت و موثر دست اول بر سرنوشت مملکت و انقلاب است، شناخته شد و باید به قصد نابودی به او حمله و تعرض به‌عمل آید و بالبداهه هر پیش‌آمدی پای او نوشته شود. به این ترتیب، آئین و منطق بیگانه‌پرستی در حساب منفی و سنت دیرینه دوران قاجاریه (به‌انضمام جنبه تعرضی حاد یا (agressif) در قالب انقلاب اسلامی احیا گشت و در سرلوحه سیاست خارجی و داخلی جمهوری اسلامی قرار گرفت. تداوم انقلاب اسلامی به‌جای آنکه در جهت خودسازی و خودجوشی، یعنی بالا بردن سرمایه‌ها و تولید و تراوش‌ها و دفاع از کشور برود، در جهت تعرضی و درافتادن با ابرقدرت‌های خارجی سوق داده شد.

ضمناً طبیعی بود که هر قدر به‌عامل بیگانه و دست و دخالت خارجی بها داده می‌شد، به‌همان تناسب اثر عوامل داخلی و ارزش‌های ملی انکار می‌گردید. به‌عبارت دیگر متمم و مترادف با بیگانه‌پرستی منفی، طرد و تخفیف روحیه‌ی ملی و علائق وطنی و مخالفت اصولی با ملی‌یون و ملیت شد.

#### توضیح مجدد و رفع سوء تفاهم‌های مقدر

بد نیست، اگر چه تکرار و تفصیل بیشتر باشد، توضیح داده شود، همان‌طور که نفی بت‌پرستی به این معنی نیست که مثلاً بروز طوفان و خسارات خانمان برانداز آن را به‌دلیل اعتقاد بت‌پرستان به بتی که به‌عنوان مظهر باد عبادت می‌شود، انکار نمائیم. مخالفت با بیگانه‌پرستی در چهره منفی نیز به‌معنای انکار اعمال جاسوسی و حیل‌های دشمنان خارجی نیست و نقشه‌هایی را که دولت‌های استعماری و استیلاگر برای اسارت و استثمار کشورهای ضعیف و علیه مبارزات و انقلاب‌های آنها داشته‌اند و دارند، نادیده نمی‌گیریم. در هر دو جا، آنچه مورد ایراد و عامل گمراهی و هلاک می‌باشد، اشتباه در تشخیص ریشه‌ها و اعراض یا انحراف از عوامل موجد و مؤثره اصلی است یعنی خدا، خود و ملت.

قرآن نمی‌گوید کره نورانی پر برکت عظیمی چون خورشید در آسمان وجود ندارد، یا قطعه قدیمی پلاسیده‌ای چون ماه دور زمین در گردش نیست، فقط می‌گوید به آنها سجده نکنید، بلکه به‌خدائی که آنها را آفریده است، سجده نمائید. ما هم می‌گوئیم طمع و تهاجم دولت‌های زورمند رسم آکل و ماکولی طبیعی و همیشگی تاریخ بوده و هر کس زورش برسد و شرایط جهان اجازه دهد، ما را می‌بلعد؛ ولی ما نباید خودمان را با سرمایه‌ها و امکانات و وظائفی که خدا به‌عهده‌مان گذارده است، کنار کشیده و بدون آنکه خود را مؤثر و مقصر بشناسیم، در هر کار و همه جا دست بیگانه را ببینیم و هر کس را که از دسته ما نبود و نظر یا عملی برخلاف عقیده و انتظار ما داشت، مزدور و وابسته به بیگانه بگیریم.

کمترین زیان این گمراهی، نپرداختن به بد و خوب اعمال و افکار خودمان و نیز تأثیری که در ایجاد یا تقویت جریان‌ها و گروه‌های مخالف داریم، می‌باشد و نیز اتخاذ راه‌حل‌های خطا که زیان بزرگ دیگر آن قطعه‌قطعه کردن ملت به یک اقلیت محدود خادم که خودمان باشیم و یک اکثریت متفرق موسوم به خائن. نتیجه‌ی آن دور شدن از وحدت ملی و قوت که شرط اصلی موفقیت در مشکلات عمومی و پیروزی بر دشمنان خارجی است و بدتر از آن کشیده شدن به نزاع‌ها و جنگ داخلی که خواسته دشمن و شرط ساده پیروزی او می‌باشد.

مسئله این است که چه «توجه به خارج» بنمائیم یا «توجه به داخل» داشته باشیم، مبداء و مرکز ثقل جریان‌ها را در خودمان جستجو کنیم. در صورت اول منکر این آیه شده‌ایم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

(... همانا که خداوند تغییری در وضع قومی (در جهت خوب یا بد)

نمی‌دهد، مگر که آنها در حالت نفسانی و درون خودشان تغییر بدهند...)

و اگر شعارمان این باشد که همه بدبختی‌ها از انگلیس یا از آمریکا یا از روسیه است، با فرمایش علی (ع) مخالفت کرده‌ایم که می‌فرماید:

«دَائِكُ مِنْكَ وَ دَوَائِكُ فَيْكُ»<sup>۱</sup>

۱. از نهج البلاغه: درد و بیماری (یا گرفتاری) تو از خودت می‌باشد. و درمان (و چاره کار) تو نیز در وجود خودت (نهفته است).



استیلاي خارجي بدون آنکه تحمل هزینه و زحمتی بنماید، همیشه از این طرز فکر، یعنی حاضر و قاهر دانستن او، سود فراوان برده است و حالت یأس و تردیدی که در مردم و متصدیان ایجاد می‌شود، کاراترین کارشکنی به نفع او می‌باشد.

در سال ۱۳۳۱ که از طرف مرحوم دکتر مصدق، مدیرکل آب تهران شدم و بانک ملی، مختصری از وام مسدود شده صد میلیون تومان را آزاد کرد، از جمله کارهایمان پرداخت ارزیابی شده و قطعیت یافته اراضی زیر تاسیسات آب بود. یک روز مالک زمین منبع شماره ۵ خیابان بهار که شخص محترم مطلعی بود که سابقه وزارت و سفارت داشت، طبق قرار و دعوت به اداره آمد. تعجب و تشکر کرد، ولی بالحن پدرا نه مایوسانه‌ای اضافه نمود که من به پول زمینم - اگر چه کمتر از انتظار و ارزش می‌باشد - می‌رسم؛ ولی باید عرض کنم که شما و پایتخت مملکت به آب لوله‌کشی نخواهید رسید. گفتم چرا؟ بنده را اینجا فرستاده‌اند و قصد دارم که این کار بشود. گفت برای اینکه قرار نیست مملکت و ملت ما آبادی و راحتی ببیند؛ انگلیس‌ها نمی‌خواهند و نخواهند گذاشت. گفتم ده بیست سال پیش هم که صحبت از برق عمومی و شبانه‌روزی برای تهران بود همین حرف‌ها را می‌زدند؛ ولی ملاحظه می‌فرمایید که درست شد... آن آقا را که با امتنان مجدد و اطمینان به عدم اتمام طرح لوله‌کشی خداحافظی کرد، دیگر ندیدم؛ ولی شما می‌دانید که در فاصله یک سال بعد از آن تاریخ، تهران دارای شبکه صحیح و آب لوله‌کشی پاکیزه شد.

چقدر ملت ما چوب چنین بیگانه‌پرستی یا بیگانه‌ترسی را که بر عوام و خواص حکومت داشته است، خورده باشد و خود را محکوم و محروم از آنچه احتیاج و امکان دارد، کرده باشد، خدا می‌داند! چه عقاید و نظریات غلطی رائج بوده و هست که مثلاً فرهنگ و تعلیمات و دانشگاه‌های ما استعماری بوده و امپریالیسم خواسته است بی‌محتوا و عامل وابستگی ما باشد. اما انصاف و واقعیت چنین نیست.

علاوه بر آنکه، از همین مدارس و دانشگاه‌ها، چقدر پزشکان حاذق خادم و مهندس و معلم و متخصص خدمت‌گزار بیرون آمده‌اند که چرخ‌های مملکت را می‌گردانند، دلیل نادرستی آن نظریه همین بس که ما دست‌اندرکاران فرهنگ و دانشگاه سابق، چه آن زمان که درس می‌خواندیم و چه بعداً که درس می‌دادیم یا مسئول و مدیر شدیم، هیچگاه احساس فرمان و فشاری از بالای سر نکردیم. هر وقت خواستیم و زحمت کشیدیم که درس درست بخوانیم، خواندیم، به‌خارج هم که

رفتیم، مثل بچه‌های آنها تا آخرین مدارج تحصیلی جلو رفتیم، بدون آنکه سنگی جلوی پیمان بگذارند یا از مسابقه و امتحان ردمان کنند. همچنین فارغ‌التحصیلان با استعداد دانشگاه ما که به اروپا و آمریکا می‌رفتند، هم نائل به PH.D و بالاتر می‌شدند و هم در دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها و مؤسسات آنجا می‌توانستند صاحب کرسی و ریاست و مشاغل مهم بشوند. دانشجویانی هم که پی‌ال‌واپی می‌رفتند، خودشان چنین می‌خواستند و می‌کردند. پس از آنکه به‌وطن برگشتیم، هر سبک تدریس و موادی را که خوب تشخیص می‌دادیم یا می‌خواستیم اصلاح کنیم و ابتکاری به‌خرج بدهیم، مانعی نمی‌دیدیم، جز احیاناً مخالفت یا حسادت بعضی همکاران یا علل و اشکالات داخلی.

بیگانه‌پرستی همین است که در مغزمان فرو رفته باشد- نمی‌گویم فرو کرده باشند- که سیاست‌های خارجی، مدارس و برنامه‌ها و شیوه‌ها را تنظیم و تحمیل کرده‌اند؛ بدون آنکه پدران و مدیران و معلمین و خودمان قصور و تقصیر و تأثیری داشته باشیم و حالا هم تا دست پرورده‌های ابرقدرت‌ها سر کار هستند، نمی‌گذارند خودکفائی و فرهنگ اصیل اسلامی داشته باشیم.

طاغوت بیگانه‌پرستی ناشی از جهل و اشتباه است و خود ایجاد تاریکی، تردید، تهمت، تفرقه و جهل می‌نماید. وحشت از بیگانه به‌صورت کابوس غرب‌زدگی درمی‌آید و باعث نفی علوم و افکار و افراد خوب می‌شود.

یک کشور مستقل چون ایران مانند یک پیکر زنده است که در صورت سلامتی و اعتدال، به‌خوبی از عهده‌ی وظائف حیاتی خود برآمده، میکروب‌ها و عناصر و جریان‌های خارجی را به‌درون راه نمی‌دهد و در صورت حمله و قصد شکار، از خود دفاع و در برابر خطر، اقدام به‌فرار یا استتار می‌نماید و هرگاه رخنه‌ای به‌بدن او بشود یا فساد ریخ دهد، گلبول‌ها و ترشحات ضدسم به‌فعالیت درآمده، پاک‌سازی و ترمیم می‌کنند و ضربات و تصادف‌های خارج یا سرایت بیماری‌ها را از راه التیام و مرحم‌گذاردن روی جراحات یا مداوا و عملیات داخلی روی نسوج و اعضا جبران می‌نمایند.

اصطلاحات بهداشت و بهداری که قبل از رضاشاه حفظ‌الصّحه می‌گفتند و ترجمه‌ی Hygiene است، این مفهوم و منظور را می‌رساند که راه سراسر مبارزه با امراض و تلفات، حفظ سلامتی افراد می‌باشد. در یک کشور رو به‌راه نیز، اگر

سلامتی و انسجام جامعه تامین باشد دشمن خارجی مجال نفوذ و نیاز به جنگ را نخواهد داشت.

دشمن خارجی از چهار طریق یا در چهار مرحله است که عمل می‌نماید:

(۱) از جریان‌های موجود و مشکلات و احتیاجات ما به سود خود بهره می‌گیرد. مثلاً نیازمندی‌های ضروری ما را به بالاترین بها با کالاها یا خدمات خود مرتفع می‌سازد.

(۲) جریان‌های داخلی مخالف را کشف می‌کند و از وجود و هماهنگی آنها با مقاصد خود بهره‌مند می‌شود.

(۳) جریان‌های مخالف و عناصر مستعدی را در جهت مطامع خود ایجاد می‌نماید.

(۴) افراد و عمال خود را به داخله ما می‌فرستد و مستقر و مسلط می‌سازد.

شق آخر، مرحله تجاوز و جنگ است که حساب جداگانه دارد. ولی سه مرحله‌ی قبلی، استفاده از وجود یا ایجاد پایگاه‌هایی است که تماماً از درون ما سرچشمه می‌گیرد. یعنی در هر گونه دخالت و اعمال نفوذ خارجی، یک طرف قضیه را خودمان تشکیل می‌دهیم و به‌طور کلی نقش و نفوذ بیگانه، سوءاستفاده از نقاط ضعف ما و تابع مستقیم از وضع و عمل خودمان می‌باشد. پس در هر حال، عامل تعیین کننده خود ما هستیم، نه بیگانه. اگر توجه به خود داشته و داخله را سالم و منسجم نموده و از اجحاف و انحراف و اختلاف احتراز نماییم و به کشف ریشه‌های ناراحتی و نارضایتی‌ها و جریان‌های مخالف پردازیم، نخواهیم گذاشت به وجود آید و در صورت بروز، به رفع و دفع آنها خواهیم پرداخت. اگر ما هم اطلاع از نقاط ضعف دشمن و رخنه‌ای به داخله‌ی او می‌داشتیم، بدگویی و تبلیغات سوء یا تحریک احساسات علیه او می‌توانست مفید واقع شود. ولی مادام که چنین نیست هر قدر آنها در صدد تضعیف و تجزیه ما هستند، ما باید به تقویت و تألیف و توحید خود پردازیم و دشمن را در چشم خودی‌ها بزرگ نکنیم که مرعوب یا مجذوبشان شوند، و مادام که علم و قدرت برای اخلال و اضمحلال او نداریم، خیال تخریبش را در سر نپرورانیم و تحریکش نکنیم.

همچنین نمی‌گوییم که مذاکرات آنها با یکدیگر و خواب‌هایی را که برای ما می‌بینند خنثی نکنیم و کشف و بررسی نماییم. بلکه در این جهت برویم که ببینیم از کدام نقاط ضعف یا خلاءهای ما می‌خواهند رخنه کنند، آنجا را ترمیم و تحکیم

نمائیم و ضدش را بزنییم. مثلاً بینم آیا قصد تجزیه و تقسیم ما را دارند، همسایگان را تحریک می‌کنند، عشایر را برمی‌انگیزند، جهالت و تعصب‌ها و ریاست‌طلبی‌ها را دامن می‌زنند یا کارهای دیگر می‌کنند؟

راه دیگر محافظت خود و مبارزه با دشمن همسایه، استفاده از سیاست‌ها و رقابت‌های ابرقدرت‌ها با یکدیگر است که به مصداق: «وَكُلُّوْا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ»<sup>۱</sup> اسباب رحمت الهی برای بقای ضعیفان در برابر زورمندان می‌باشد. سعدی هم می‌گوید: مار را به دست دشمن بکش.

یادتان نرود، همین که آنکس خیانت رواج پیدا کرد و هر خودی غیر موافق را برچسب وابستگی بزنییم، زبان انتقاد را می‌بندیم و حق حیات را از گروهی از هموطنان می‌گیریم. علاوه بر آنکه چنین رفتار، برخلاف عدالت و اسلام و قانون اساسی است، مملکت را از نعمت آزادی و برکت انتقاد که کنترل مؤثر خطاها و اشتباهات و غفلت‌ها است، محروم می‌سازیم. در چنین شرایط است که به حکم:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»

أَنْ رَّآهُ اسْتَعْيَىٰ»<sup>۲</sup>

استبداد و انحصار متولیان حاکم می‌گردد.

مواقعی نیز هست که عناصر و گروه‌های خودی به طرف خارجی می‌روند. نهضت‌های ضد استبدادی یا رهائی‌بخش غالباً با اتکاء به یک دولت خارجی توانسته‌اند موفق شوند. زنده‌ای که نگذاریم استمداد و استعانت بیگانه از این نوع بوده، سوءسیاست و غفلت یا ظلم و بیدادهای دولت جمهوری اسلامی باعث چنین جریان‌ها و پیدا شدن نهضت‌های آزادی‌خواهانه گردد.

زیان دیگری که دید کینه‌توزانه و شعارهای نفرین و ناله در روابط با ابرقدرت‌ها دارد، برداشت ناقص و احیاناً غلط از آنها و قضاوت‌های غیر عادلانه‌ای است که دچار می‌شویم. نقاط مثبت آنها را ندید گرفته، توجه نمی‌کنیم که اگر بناحق در کشور ما تسلط و توطئه‌هایی دارند، این وضع صرفاً محصول نیرنگ و ناروایی‌ها

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت...

۲. علق (۹۶) / ۶ و ۷: ... اگر انسان خود را بی‌نیاز احساس کند. سر به طغیان برمی‌دارد.

نبوده، بلکه مزایائی که به لحاظ اطلاعات و مطالعات و امکانات دارند، همچنین تدابیر و تلاش‌های فوق‌العاده‌ای که در جوامع خود و جهان به خرج می‌دهند، باعث می‌شود که در سطح برتری قرار گیرند و ما باید از آن در وارد شویم. یعنی اگر خود را خالی از روح بیگانه پرستی منفی به صورت ترس و تنفر نمودیم و راه‌های دفاع و حمله عادلانه و عاقلانه را در پیش گرفتیم، سعی خواهیم کرد

اولاً: دشمنان و همه همسایگان و ملل جهان را خوب شناخته پی به نقاط ضعف و به علل و عوامل تفوق و تسلطشان ببریم و،

ثانیاً: آنچه ضعف و کمبود داریم، جبران و با تقوا و تلاش اکتساب نمائیم، تا خود را به سطح آنها و بالاتر رسانده، به جای فحش و شعار، با سلاح‌های خودشان مغلوبشان بنمائیم. اگر چنین کردیم به حکم آیه:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ  
اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال (۸) / ۶۰)

(و به خاطر (دفع) آنها تا آنجا که می‌توانید از نیرو (ی نظامی) و تجهیز اسب‌ها (یا سواره نظام) آماده سازید (که به این ترتیب) دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید...)

شاید اصلاً درگیری و حتی بدخیالی و زیانی از ناحیه آنها پیش نیاید و تقاضای صلح هم بکنند...



## دین و آزادی\*

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.  
وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)  
(ای پیغمبر ما تو را فرستادیم (مأمور کردیم) تا شاهد (گواه نمونه) و  
بشارت دهنده و بیم دهنده باشی.  
و دعوت کننده به سوی خدا به اذن (و تمشیت) او و چراغ پرتو افکن).

### دین و تمدن

سابقاً کتاب کوچکی تحت عنوان «دین و تمدن»<sup>۱</sup> نوشته‌ام که خود مقدمه‌ای بر کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان»<sup>۲</sup> بود و نشان می‌داد که نه تنها پیغمبران و ادیان در بنیان‌گذاری تمدن در گذشته تاریخ (آن‌طور که در متن کتاب آمده بود) نقش مؤثر داشته‌اند، بلکه در عصر حاضر نیز تمدن و بقا و سعادت بشر بیش از گذشته احتیاج به پرستش خدا و به ادیان انبیاء دارد و این سخنرانی با یکی از شوون و لوازم اصلی تمدن که دعوا بر سر آزادی است، ارتباط پیدا می‌کند. در هر حال توصیه می‌نمایم آن کتاب کوچک را بخوانید.

---

\* این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی عیدفطر مورخ ۱۳۶۰/۵/۱۱ در سازمان جوانان نهضت آزادی ایران است که اولین چاپ آن در قالب جلد اول کتاب «بازیابی ارزش‌ها» در مهرماه ۱۳۶۰ منتشر شده و بارها تجدید چاپ گردیده است. ما این اثر را با استفاده از چاپ سوم آن که در زمستان ۱۳۶۴ منتشر شده است تقدیم می‌داریم.

۱. کتاب «دین و تمدن» اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اجتماع، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).  
۲. به قلم آقای فخرالدین حجازی، مؤسس انتشارات بعثت.

### رنسانس اروپا و کلیسا

در یکی از شب‌های ماه رمضان امسال (۱۳۶۰) در اجتماع محدودی که برای افطار و احیا در خانه یکی از نهضتی‌ها تشکیل شده بود، یکی از دوستان همفکر قدیم<sup>۱</sup> در زمینه‌ی پیدایش و تکامل آزادی، که صحبت و سنت آن از اروپا به‌ما رسیده است، سخنرانی داشت و در پایان گریز به دعا و ارتباط با خدا به‌عنوان راه‌حل نهائی برای نجات بشر از اسارت‌ها و بیچارگی‌ها زد که با قرآن سرگرفتن و خواندن دعاهائی از حضرت سجاد(ع) خاتمه یافت.

آقای سخنران مبدأ آزادی‌خواهی‌های فعلی دنیا را در قرن ۱۷ میلادی که به‌منظور خروج حکومت‌های ملوک‌الطوایفی اروپای غربی از تسلط پاپ و کلیسا بود، شروع کرد و توضیح داد که در آن زمان دولت‌های مستقل مقتدری که امروز می‌بینیم وجود نداشت و در هر شهر یا منطقه فئودال یا اشراف‌زاده و نجیبی (نوبل) فرمانروائی می‌کرد و این نوبل‌ها و فئودال‌ها تحت نفوذ کشیشان و کلیسای محل و دربار رم بودند. از همه‌ی ممالک هرج و مرج تر ایتالیا بود و ماکیاولی پیدا شد که برای خاتمه دادن به بی‌نظمی‌ها و دخالت‌ها و قدرت دادن به دولت‌ها کتاب Prince (شاهزاده) را نوشت و فلسفه‌ای وضع کرد که به‌نام ماکیاولیسم معروف است.<sup>۲</sup>

بعد از آزادی دولت‌ها از دخالت پاپ و کلیسا، مسئله آزادی فکری و علمی و رهائی از انکیزیسیون و حشتناک یا حاکمیت روایات انجیل و تورات، برافکار و افراد مطرح شد و دانشمندان بزرگوارى مانند گالیله از قربانیان آن شدند. کنجکاوى عقل و شکوفائی علم نمی‌توانست زیر بار تحجر و توقف و تحکم روحانیون کاتولیک برود. گام یا پرده‌ی دیگر از رنسانس اروپا انقلاب دینی پروتستانیسیم به پیشوائی لوتر<sup>۳</sup> آلمانی و کالون<sup>۴</sup> فرانسوی علیه خرافات و محدودیت‌های مذهب کاتولیک بود که می‌خواستند مسیحیت را به‌سادگی و آزادگی و معنویت ابتدائی برگردانند؛ همین‌طور

۱. آقای مهندس عزت الله سبحانی در منزل آقای مهندس قشقائی .

۲. برای اطلاع بیشتر و مقایسه با سایر فلسفه‌های اجتماعی به بخش اول کتاب «بعثت و ایدئولوژی» مراجعه شود.

کتاب «بعثت و ایدئولوژی» اکنون بخشی از جلد دوم مجموعه‌ی آثار است که چاپ دوم آن با نام «بعثت (۱)»، در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. لوتر: Luther (1509-1564).

۴. کالون: Calvin (1483-1564).



بود آزادی هنر و فرهنگ<sup>۱</sup>... و بالاخره آزادی‌های اجتماعی و سیاسی یا انقلاب کبیر فرانسه (از سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹) و نظام‌های دموکراسی که پیشروان آن امثال روسو و ولتر و مونتسکیو بودند یا آنسیکلویدین‌ها که تماماً ضد کلیسا و کشیش و بعضاً بی‌دین بودند.

ایشان گفتند که دموکراسی غربی و آزادی فردی با همه‌ی خدماتی که به تمدن و ترقی نمود، نتوانست جواب‌گوی تمام خواسته‌های بشریت و از بین برنده‌ی مصائب اقتصادی و مظالم اجتماعی شود. به طوری که بعد از ناسیونالیسم و لیبرالیسم، مکاتب سوسیالیسم و کمونیسم و اگزیستانسیالیسم و غیره به وجود آمدند؛ بدون آنکه بشریت تشنه آزادی و عدالت را نجات دهند.

### روحانیت و آزادی

آن بحث و سخنرانی را رها می‌کنم و به آغاز مطلب برمی‌گردم که رنسانس قرون ۱۵ تا ۱۷ و نهضت‌های آزادی‌خواهی حکومتی و فکری و سیاسی که باعث جهش عظیم اروپا در شئون مختلف علمی، صنعتی، اقتصادی، اجتماعی، رفاهی و نظامی گردید و به دنبال قرون وسطای ظلمانی مصیبت و رکود، دورانهای جدید و معاصر، تحرک و ترقی محیرالعقولی را به وجود آورد که نهضتی بود ضد کلیسا و ضد حاکمیت دین و روحانیت.

آنچه حالا می‌خواهیم مطالعه کنیم، بررسی جریان و علل مقابله کلیسا با آزادی است. بجا است ببینیم، آیا مخالفت و تضاد فوق امر تصادفی خاص قرون وسطی و آئین حضرت عیسی بوده است یا طبیعی و همه‌جائی می‌باشد.

به نظر می‌رسد که قضیه و جواب مسئله چندان پیچیده نباشد. صرف نظر از حقیقت و حقانیت ادیان، خدائی که بنا به تعریف، خالق همه جهان و عالم و قاهر و مالک بندگان است و دانا به خیر و شر آنان می‌باشد، آیا در برابر او انسان نادان ظالم راهی و وظیفه‌ای جز اطاعت و انقیاد دارد و نباید خاضع و فانی باشد؟ از طرف دیگر کلیسا و کشیشان که خود را جانشینان مسیح و نمایندگان خدا می‌دانستند- و هر روحانیتی که خود را مافوق و مسئول خلق‌الله و احق و اولی برای سرپرستی آنها بدانند- لازمه اش این بود که عوام در دین، همگی فرمانبردار و شکرگزار آنان باشند و آنچه

---

۱. ظهور رنسانس اروپا در قرون ۱۵ و ۱۶ از توجه و بازگشت به هنر یونان، مخصوصاً بعد از اختراع چاپ، و از ایتالیا شروع شد.

را که در انجیل و کتب دین آمده است، روی چشم قرار دهند و علوم و عقول بشری اجازه نداشته باشند حرفی بالای آن بزنند.

ملاحظه می‌کنید که به این ترتیب محلی برای آزادی و اختیار ناس و برای اداره امور امت به دست مردم، یا حق صحبت و استفسار در مقابل کسانی که سخنگوی خدا و مدعی مصونیت از خطا و جانشین رسول هستند، باقی نمی‌ماند، تا چه رسد به اعتراض و اعراض. اقتضای منطق بشری و طبع پیشوائی دین در مفهوم قیومیت عوام چنین بوده و بدیهی به نظر می‌آید که کار جوامع، برخلاف حدیث «الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۱</sup> اگر خدا در آنجا صد درصد بندگی نشود و عالمان دین حکومت نداشته باشند به فساد و بیچارگی خواهند کشید. مگر آنکه بگویند خدایی وجود ندارد و دین دروغ است. در هر حال، با فرض چنین منطق قبول آزادی‌های فردی و اجتماعی، حکومت مردم بر مردم و هرگونه شکوفایی علم و تحقیق و تخصص ملازمه با انکار دین و مخالفت با روحانیت پیدا می‌کند.

همین که آمریت جابرانه خدا در این دنیا و خلافت کلیسا یا روحانیت را قبول کنیم چون نمی‌توانیم منکر عمل شیطان و وجود کافرها و سرکش‌ها باشیم الزاماً محدودیت و اجبار و اسارت با همه‌ی تجسس‌ها و تفتیش عقاید<sup>۲</sup> یا انکیزیسیون و حداکثر خشونت و شدت به دنبال خواهد آمد. بهشت روی زمین آنجایی می‌شود که ترازوی توقیف و تحقیق و سانسور با عذاب‌های جهنمی رواج آزاد داشته باشد و خصومت و خشونت با غریبه و خودی نه تنها بی‌رحمی و گناه محسوب نشود بلکه عین عدالت خدا و رأفت عیسی باشد. در چنین جامعه، کوچک‌ترین ایراد و اختلاف و تخلف در امور عرفی و اداری و سیاسی حتی عقیدتی چون بالمال معارضه با خدا و با حکم سخنگویان خدا به حساب می‌آید غیرقابل تحمل خواهد بود.

به طور خلاصه و با برداشت فوق حکومت دین و حکام دین، آزادی عقیده و تبلیغ و اعتراض را نمی‌تواند بپذیرد. کما آنکه در هیچ مکتب پیروی مارکس و در دولت‌های کمونیست، تابه حال اجازه داده نشده است آزادی عقیده و اجتماع و اعتصاب، خارج از آنچه مصوب و دستور حزب باشد اجرا گردد. در آن کشورها و احزاب تابعه نیز،

۱. حدیث نبوی: ملک و حکومت با وجود کفر باقی می‌ماند ولی با ظلم باقی نخواهد ماند.

۲. برخلاف «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَكَأَنَّ تَجَسُّسًا وَكَأَنَّ يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا» (حجرات (۴۹) / ۱۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از بدگمانی‌ها دوری کنید و بدانید که بعضی از گمان‌ها گناه است و تجسس و غیب از یکدیگر نکنید...)

انضباط و قضاوت و اعدام شدید و قاطع است. آزادی در منطق هر دو دسته محدود و منحصر به طرفداران مطیع بوده و برای سایرین مفهومی جز بی‌بندوباری و نتیجه‌ای جز فساد و گمراهی نداشته، ضدیت با مکتب و مخالفت با نظام تلقی می‌شود.

### آزادی و محبت

در گذشته نه چندان دور در مملکت خودمان (و شاید هنوز هم در بعضی دهات) بچه‌ها را «قنداق» می‌کردند. برای اینکه فرش اتاق و لباس مادر نجس نشود و بچه خود را آلوده نکند. در منزل پدری ما پیرزنی کرمانی داشتیم به نام میرزاباجی که خدایش بیامرز، برای دایگی خواهر بزرگ ما آورده بودند و به افراد خانواده قرآن و نماز یاد می‌داده است. زن دل‌سوز و دل‌سوخته‌ای بود و تعریف می‌کرد فرزندان متعددی داشته که داغ همه را دیده است و آنها را بعد از آنکه از قنداق در می‌آمدند تا سنین شش هفت سالگی دست‌وپایشان را با طناب به گوشه‌ای می‌بست، چون سرگرم کار خانه می‌شد یا به کوچه می‌رفت و می‌ترسید که لب حوض بروند یا شیطنتهای خسارت‌بار بکنند.

پس لازم نیست همه‌ی قید و بندها و جلوگیری از حرکت و آزادی‌ها روی غرض و دشمنی باشد. حاکمیت کلیسای قرون وسطی را نیز نباید تقصیر عمدی و نمونه سوءنیت دانست. بسیاری از ارباب کلیسا پدران زاهد مهربان بودند و قصد تمتع و تکبر نداشتند.<sup>۱</sup> هر دین و هر پیشوای دین که خود را مسئول یا مأمور تحقق حاکمیت خدا بر خلق بداند وقتی در منطق خشک عاصی بودن بشریت و در بُعد واحد آخرت و رهبانیت قرار گرفته نسبت به زندگی دنیا و حقوق و مقام انسانیت بی‌اعتنا باشند نتیجه‌ی قهری حاصله جهل و اسارت و خشونت خواهد بود و مردم به نوبه‌ی خود، دیر یا زود، با حفظ ایمان به خدا ولی غالباً با انکار دین و نفرت از متولیان، خود را از یوغ آنها آزاد خواهند ساخت.

به همین دلیل بود که در اروپا چه غرب و چه شرق، چه دموکراسی‌ها و چه سوسیالیسم و فاشیسم، چه کاتولیک‌مذهب و چه پروتستان، حتی در آمریکا، بدون آنکه تحریک و توطئه‌ای از خارج در کار بوده باشد، مسئله‌ی تفکیک دین از

۱. در قرآن هم آمده است که:

«ذَلِكُمْ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.» (مائده (۵) / ۸۲)

(... زیرا برخی از آنان دانشمند و تارک دنیا هستند و سروری خواه نیستند.)

۱۰۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
سیاست و تشکیل حکومت‌های لائیک (یعنی غیردینی و یک‌پا ضددین) مطرح و  
قطعی شد و هر قدر ایدئولوژی‌ها مترقی‌تر رنگ ضد مذهبی آنها تندتر.

### دین‌خدایی چگونه است

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا فرستادگان خدا و مخصوصاً اسلام و قرآن، روش  
قرون وسطائی کلیسا و روحانیت فائقه را تأیید و تعقیب می‌کرده‌اند و دین و آزادی  
باهم منافات اصولی و معارضه‌ی طبیعی دارند؟ آیا پیغمبران آمدند که در زمین انقلاب  
خونبار به پا کرده ضد خداها را سر ببرند، ضد انقلابی‌ها را نابود کنند، تخم کینه و  
تفرقه پاشند و مثل میرزاباجی مرحوم، جوانان را در مکتب‌خانه‌ی دین قنطاق و طناب  
پیچ کنند؟ ...

قرآن را که باز می‌کنیم هم رسالت انبیاء را برای ما بازگو می‌کند، هم به‌طور مستقیم  
آیات و دستورات می‌دهد و هم برنامه‌ی خدا در آفرینش انسان را اعلام می‌دارد.  
آن‌طور که از داستان‌های انبیاء و از شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» خودمان می‌فهمیم، مأموریت  
پیغمبران آزادی و آزاد کردن انسان‌ها بوده است نه به‌بند کشیدن آنها، و در مرحله‌ی  
اول عنایت به قوم و ملت خودشان داشته‌اند. اما آزاد کردن از چه چیز و از کی؟  
اولاً از دست بت‌ها یا خدایان خیالی زائیده‌ی وهم و جهل، یعنی از شرک،  
ثانیاً از فریب شیطان یا هوای نفس و به‌معنای وسیع‌تر از دنیاپرستی،  
ثالثاً از راهزنان ایمان یا متولیان معابد و ادیان که غالباً همان‌ها سازندگان شرک و  
رو در رویان پیغمبران بوده‌اند،

رابعاً از پادشاهان و قلدران ارباب زور و زر یا طاغوت‌های زمان.

در سوره‌های اعراف (۷)، یونس (۱۰)، هود (۱۱)، ابراهیم (۱۴)، انبیاء (۲۱)،  
مؤمنون (۲۳)، شعراء (۲۶)، نمل (۲۷)، عنکبوت (۲۹)، صافات (۳۷) و غیره که جدال  
انبیاء یا امت‌ها به‌طور متفرق یا یک‌جا آمده است بیش از هر کلام به این خطاب  
برمی‌خوریم:

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف (۷) / ۵۹)

(... ای قوم، خدا (ی واحد بزرگ) را بپرستید که شما را خدایی جز او

نیست.)

و نوح می‌گفت:

«إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» (هود(۱۱) / ۲)

(جز خدا (ی) واحد بزرگ) کسی را نپرستید.

در سوره‌هایی مثل طه(۲۰) و قصص(۲۸) که اختصاصاً از حضرت موسی(ع) صحبت می‌شود دستور خدا به او و هارون ابلاغ این آیه به فرعون است:

«فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ» (طه(۲۰) / ۴۷)

(بنی اسرائیل را همراه ما بفرست (که به دیار و وطن خودشان ببریم) و به آنان آزار و عذاب نرسان).

بدون آنکه گفته شود پیش فرعون خدانشناس یاغی طاغی که می‌روید و با امکاناتی چون اژدها و ید و بیضا که دارید پوزه‌اش را به خاک بمالید یا نفرین و ناسزا نثارش نمایید. توصیه و تأکید می‌شود که:

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَىٰ.» (طه(۲۰) / ۴۴)

(کلام نرم ملایمی به کار برید، به امید آنکه متذکر شود یا (از خدا و عواقب عمل خود) بترسد).

به ما در برابر شیطان تذکر داده می‌شود که:

«الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.»  
(یس(۳۶) / ۶۰)

(آیا با شما فرزندان آدم عهد نبستم که بندگی شیطان را که دشمن آشکار شما است نکنید؟)

در برابر نفس اماره دستور تقوا صادر شده است و در برابر طاغوت‌ها می‌فرماید:

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ» (شعراء(۲۶) / ۱۵۱)

(و اطاعت از اسراف‌کنندگان نداشته باش).

یا

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ الثُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ  
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره(۲) / ۲۵۷)

(و کسانی که کفر ورزیدند ولی و سرپرستان طاغوت بوده آنها را از روشنایی به تاریکی‌ها می‌کشاند، این گروه یاران آتش و جاوید در آن‌اند.)  
خدا انسان‌ها را از تاریکی‌ها و از دست طاغوت‌ها آزاد می‌سازد ولی از چاله در نمی‌آورد که به چاه بیندازد بلکه پیغمبران را ابلاغ‌کنندگان و بشارت و بیم‌دهندگان

دانسته صریحاً اعلام می‌دارد که:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره ۲ / ۲۵۶)

(اِکْرَاهَ (و اجبار) در دین نیست.)

حتی رسول اکرم (ص) را از اینکه حرص و جوش خورده از نگرودن و مسخره کردن مشرکین یا مخالفت و معصیت‌های مردم، ناراحت شود، باز می‌دارد. اقرار می‌کند که

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآ مَنَ مِّنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ

حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.» (یونس ۱۰ / ۹۹)

(اگر خدا می‌خواست تمام مردم روی زمین ایمان می‌آوردند آیا تو (می‌خواهی) مردم را وادار کنی مؤمن باشند؟)

در سوره احزاب (۳۳) (آیات ۴۵ تا ۴۸) رسالت حضرت را مشخص و محدود به شاهد و نمونه بودن، بشارت و انذار دادن، دعوت به سوی خدا و چراغ نورافکن نموده و تحمل آزار کفار و منافقین و توکل به خدا را توصیه می‌نماید. می‌بینید که خود خدا اصرار به تحمیل و توسعه دین، صدور اجباری اسلام و نابودی فوری کافر و منافق ولو مزاحم را ندارد...

واقعاً خیلی فرق است میان دین خدا و دینی که بشر روی افکار و اغراض خود می‌سازد یا می‌فهمد.

خدا در این دنیا بشر را نه تنها آزاد می‌گذارد که «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»<sup>۱</sup> باشد و مهلت می‌دهد که گناه کند بلکه کافر و مؤمن را در راهی که به میل خود پیش می‌گیرند کمک نیز می‌نماید:<sup>۲</sup>

«كُلًّا نُّمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا.»

(اسراء ۱۷ / ۲۰)

(به هر یک از این دو گروه از بخشش صاحب اختیار کمک خواهیم کرد؛ و بخشش صاحب اختیار تو [از هیچ کس] بازداشته نیست.)

---

۱. انسان (دهر) (۷۶) / ۳: ... خواه سپاس‌گذار [و پذیرای آن] باشد، خواه ناسپاس.

۲. سؤال اولی که مطرح شد و در پایان مقاله جواب داده می‌شود این بود:

«آیا می‌فرمائید که اسلام مردم را آزاد گذارده هر چه می‌خواهند بکنند و تکلیف یا قید و بندی در این دنیا نیست؟»

رابطه خدا با خلق اجبار و اسارت یا خصومت و خشونت نیست، آزادی و محبت است. در برابر خوب‌ها و خوبی‌ها «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» داریم و در برابر بد‌ها و بدی‌ها «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ» می‌آید. اگر به ما عذاب و گرفتاری برسد محصول خواسته و کرده خودمان است، به مصداق:

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.» (توبه (۹) / ۷۱)

(چنین نیست که خداوند به آنها ظلم کند بلکه خود بر نفس خویش ظلم می‌نمایند.)

البته حساب و عقاب هست اما فشار و اجبار نیست.

### شیطان و آزادی

یقیناً تعجب می‌کنید که چطور خدا اجازه گناه به ما داده است و آیا می‌شود در حکومت اسلامی آزادی وجود داشته باشد؟ تعجب شما بیشتر خواهد شد اگر در نظر بگیرید که خداوند خودش ابلیس را آفرید و وقتی ابلیس از امر خدا دایر به سجده آدم تمرد کرد و رانده در گاه یا شیطان شد او را تا روز قیامت مهلت داد که در زمین آدمیان را فریب دهد و به نافرمانی و خراب‌کاری و ستم‌گری وادارشان سازد! حضور و عمل شیطان روی انسان به منزله‌ی یک نیرو یا قطب مخالف در برابر نیروی غریزی خلقت و عقل و مصلحت بوده ما را در وسوسه و سرگردانی می‌گذارد، یعنی متحیر و مختارمان می‌کند. این همان اختیار و آزادی و مقام و موهبتی است که خدا به آدمیزاد داده است.

حق دارید پرسید چنین آزادی اجباری و عجیب به چه منظور به آدم داده شده است؟ بحثی است علمی و فلسفی بس عمیق و قدیمی، خارج از حوصله این سخنرانی. به طور خلاصه و ماحصل کلام در منطق دینی، منظور و اثر این آزادی همان «خَلِيفَةُ اللَّهِ» و استعداد خلاقیت انسان و تکامل و تقرب او به ذات سبحان می‌باشد. اگر اختیار و آزادی داده نمی‌شد و اگر بنا بود انسان مانند حیوانات به فرمان غریزه و نیروهای خدادادی راه منحصر به فرد آنچه را که مناسب و مصلحت حیات اوست اتخاذ کند، راه غلطی نمی‌رفت و مرتکب خطا و آزاری نمی‌شد ولی تا ابد مثل مورچه یا اسب و کبوتر به حالت ثابت راکدی می‌ماند. اختیار و آزادی که ملازم با ضعف و سرگردانی و گرفتاری است و موجب توجه و تفکر و تصمیم و حرکت می‌شود اسباب کار تکامل و ترقی فوق العاده انسان در مقایسه با حیوانات شده است و

نطق و عقل و عرفان و اراده و اخلاق را به وجود آورده است.<sup>۱</sup>  
آزادی موهبتی است الهی که خداوند به انسان خلیفه‌ی خود اعطا کرده است و هر کس آزادی را بگیرد بزرگ‌ترین خیانت را در حق انسان مرتکب می‌شود.<sup>۲ و ۳</sup>

### دین و سیاست

گفتیم که عکس‌العمل وسیع حاکمیت کلیسا در قرون وسطی علاوه بر نهضت‌های آزادی‌خواهی، تفکیک دین از سیاست و جدایی حکومت از روحانیت شد، و تا حدودی اعراض از دیانت خصوصاً در نزد دانشمندان که تا اوایل قرن بیستم ادامه داشته ولی پس از آن بازگشتی حاصل شد.

اما در ممالک اسلامی مسئله به نوع دیگر جریان داشته است.

در عالم تسنن و حکومت خلفا، سیاست و دولت بر دین و روحانیت اشراف داشت. خلیفه رهبر دینی و سیاسی امت بود، امامت نماز جمعه را می‌کرد، حکام و وزراء منصوب او بودند، فقهای شرع و مفتی‌ها به تعیین یا تصویب او رسمیت پیدا می‌کردند و در هر حال معارضة آشکار نداشتند و تأیید خلافت را می‌کردند. روحانیت به هزینه‌ی بیت‌المال اداره می‌شد، خلیفه حکم می‌داد و مالیات و مقررات وضع می‌کرد، فرماندهی کل قوا را داشت و خود را ولی‌ الامر و مالک الرقاب ناس و فعال مایشاء می‌دانست، به مصداق آیه:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ» (نساء / ۴) (۶۲)

(از خدا و رسول و صاحبان امر که از خودتان باشند اطاعت کنید.)

هر قدر در تاریخ خلفا از صدر اسلام دور می‌شویم فعال مایشایی و سلطنت استبدادی را شدیدتر می‌بینیم. بعد از خلفای راشدین حق اعتراض و اظهار نظر در امر

---

۱. برای درک بهتر و تفصیل مطالب به کتاب «اختیار» مراجعه نمائید و به برنامه «بازگشت به قرآن». کتاب «اختیار» بخشی از جلد هفتم مجموعه‌ی آثارهاست که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. در اعلامیه تأسیس نهضت آزادی ایران مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ چنین آمده است:  
«اقتضای اطاعت از خدا مبارزه با بندگی غیر او و شرط سپاس ایزدی تحصیل آزادی برای به کار بستن در طریق حق و عدالت و خدمت است.»

۳. سؤال دوم که در پایان مقاله، بعد از سؤال اول جواب داده می‌شود این است:  
«پس به این ترتیب حکومت اسلامی و روحانیت نباید جلوی خلاف کاری‌ها و خیانت‌ها را بگیرند و بی‌بندوباری و هرج و مرج آزاد باشد!»



حکومت منسوخ گشت.

در عالم تشیع وضع متفاوتی وجود داشت. تا مدتی که شیعه در اقلیت و مظلومیت بود اصلاً حکومت و دولتی برایش مطرح نبود. بعد از قیام‌های علیه خلفای اموی و بنی‌عباس در ایران و جدا شدن تدریجی از بغداد، دولت‌های سنی و شیعه این سرزمین روال قبل از اسلام و نظام استبدادی شاهنشاهی را اتخاذ کردند، ضمن آنکه سلاطینی مانند محمود غزنوی یا دیالمه و صفویه و قاجاریه اعتقاد و الزام به مذهب داشته اقدام به جهاد و تظاهر به تقدس و تعصب می‌نمودند و علمای دین را گرامی می‌داشتند ولی دین و سیاست عملاً و رسماً از هم تفکیک بود. پیشوایان تشیع که مستقل از دولت و بی‌اعتنا به امور اجتماعی و اداری و سیاسی بودند مستقیماً از مردم و بازار دریافت وجوهات می‌کردند. تا زمان مشروطیت علاوه بر محراب و منبر و موعظه، تصدی امور قضایی و حقوقی مردم با علما بود که گاهی تعزیر و حد نیز جاری می‌کردند و وارد در اجرائیات می‌شدند. اما بیشتر به تعلم و تعلیم و تألیف و تبلیغ و به صدور فتاوی و احکام دین می‌پرداختند. چون مرجع تظلم‌ها و در تماس با مردم بودند گاه‌گاه در کار دولت‌ها اعتراض یا دلالت و دخالتی می‌کردند. مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست بدون آنکه رسماً مطرح باشد عملاً وجود داشت و حتی در رساله‌های عملیه که فصول و ابواب و فروعی به طهارت و شکایات و آداب صوم و مناسک حج اختصاص داده می‌شد، اخلاق و تربیت مطرح نبود و اصلاً صحبت و عنایتی به مسائل اجتماعی و به حکومت و سیاست نمی‌شد.<sup>۱</sup> نه پادشاهان دخالت در کار دین داشته دستوری می‌دادند و نه علما خود را مسئول و مشغول به امور ملک و دولت می‌کردند. در انقلاب مشروطیت در تدارک انقلاب و در تدوین قانون اساسی، در نمایندگی دوره‌های اول مجلس شورای ملی و در معارف و عدلیه، روحانیت شیعه به صورت مؤثر بارز، ولی نه مستمر و گسترده و انحصارانه، وارد گود شد و به زودی خود را کنار کشید. در مبارزات بعد از شهریور ۱۳۲۰ و در نهضت

۱. مرحوم شهید سیدمحمدباقر صدر در یکی از مقالات خود که تحت‌عنوان «همراه با تحول اجتهاد» ترجمه شده است می‌گوید:

«... حرکت اجتهاد در نزد شیعیان از هنگامی پدید آمد که تقریباً از سیاست برکنار بودند... و این برکناری از سیاست... این اندیشه را پیش آورد که یگانه جولانگاه آن... انطباق فرد است و نه جامعه با نظریه اسلام و چنین بود که در ذهن فقیه، اجتهاد با چهره فرد مسلمان ارتباط یافت نه با چهره اجتماع مسلمان.»

ملی و ملی‌کردن نفت، تعداد قلیلی از روحانیون شرکت علاقه‌مندانه کردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در نهضت مقاومت ملی و در جبهه ملی همکاری نسبی آقایان بدون داعیه سرپرستی ادامه داشت. از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ «نهضت روحانیت» با ورود قاطعانه و تمام عیار امام خمینی در صحنه مبارزه و سیاست و اطاعت و اخلاص طیف وسیعی از علمای جوان مبارز روشنفکر و طلاب داغ و انقلابی حوزه نسبت به ایشان، روحانیت شیعه نقش اصلی و رهبری انقلاب و جمهوری اسلامی را به دست گرفت. تفکیک دین از سیاست که از سال‌های ۱۳۲۰ در جریان مبارزات ملی‌یون و روشنفکران مسلمان صریحاً نفی می‌شد، در انقلاب محکوم و ملغی گردیده مسئله‌ی «ولایت فقیه» رسماً وارد قانون اساسی جمهوری اسلامی و فائق بر آن شد و برخلاف دوران خلفا، روحانیت بر حکومت سایه انداخت.

«ولایت فقیه» و نظارت یا حاکمیت روحانیت که با پیگیری تبلیغ و تحمیل می‌شود موضوع مهم دقیقی می‌باشد که باید از جنبه‌های مختلف فقهی، حقوقی، تاریخی، اعتقادی، اجتماعی و سیاسی مورد بررسی و بیان قرار گیرد و طوری اعمال شود که اصالت اسلام و آزادی انسان چنان که در قرآن و سنت آمده است تحت الشعاع نباشد.

### دین و ملت

روابط مابین دین و تمدن، کلیسا و آزادی، آزادی و محبت، خدا و انسان، شیطان و آزادی، و بالاخره دین و سیاست را به‌طور اختصار و اشاره دیدیم ولی از ملت چیزی نگفتیم. حالا رابطه‌ی دین با ملت یا رابطه‌ی حکومت با ملت را که مقصد و پایه است باید بیان کنیم. به‌طور غیرمستقیم می‌خواهیم از حکومت اسلامی صحبت نمائیم.

رابطه‌ی خدا با انسان یا با خلق، لاقلاً به‌لحاظ اصول و روش برایمان روشن شد. به‌علاقه و احترام و شخصیتی که ادیان توحیدی، مخصوصاً اسلام برای انسان قائل هستند و او را مختار مسئول می‌شناسند توجه کردیم و دیدیم که خداوند سرنوشت بشر را به‌دست خودش داده است. اما معلوم نشد که در حکومت اسلامی تا چه حد برای افراد و اجتماعات آزادی وجود دارد و آیا اجازه خودرأیی و خودسری داده می‌شود یا تعهد و تحدید و تحکم وجود دارد و اگر چنین است چگونه و به‌دست کی است.

قرآن و سنت پیغمبر(ص) و علی(ع) باز جواب کلی مسئله را می‌دهند. تا آنجا که موضوع تشریح و تکوین مطرح است و باید ابلاغ آیات و احکام بشود جز خدا

کسی را حق انشاء نیست، «الْحُكْمُ لِلَّهِ». از این جهت انبیاء و کتب آنها است که مشیت تکوینی و اوامر اصولی خدا را تعیین نموده و ما را از سرنوشت و هدف و وظایفمان آگاه می‌سازد. رسول اکرم رأی کسی را در احکام الهی نمی‌پرسد و به هیچ مسلمان و اهل کتاب یا مشرک و منافق اجازه نمی‌داد در حریم تنزیل وارد شوند:

«الرَّكِيَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَضَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.» (هود (۱۱) / ۱)  
 (کتابی از جانب خدای حکیم هشیار آگاه که آیات آن قطعی و محکم و سپس تفصیل داده شده است.)

و در جای دیگر:

«فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»  
 (مانده (۵) / ۴۸)

(پس میان آنها بر مبنای آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و در آنچه از حق و حقایق به تو رسیده است پیروی از خواسته‌های آنان نکن.)

در یک کشور زیر حکومت اسلامی ولیّ علی الاطلاق و حاکم بلامنازع خدا است:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتِي وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ (شوری (۴۲) / ۹ و ۱۰)  
 (آیا غیر خدا اولیائی (برای خود) گرفتید در صورتی که خدا تنها ولی شما است، او است که مرده را حیات می‌دهد و بر هر کاری بسیار توانا است. و هرگونه اختلاف که در چیزی پیدا کردید حکم آن را از خدا بجوئید (...)

جهان‌بینی و ایدئولوژی و انسان‌بینی و قوانین اساسی یعنی پایه‌های نظام حکومت باید مأخوذ از آنجا و متکی به نصوص کتاب و سنت بوده قوانین عادی و جاری نیز هیچ‌گونه مباحثه با آنها نداشته باشد. در مجلس شورای اسلامی کاملاً بیجا و ضروری است که اسلام‌شناسان آگاه خدا ترس، با درایت و صلاحیت معتمد منتخب مردم حضور داشته، انطباق قوانین مصوبه را با مبانی و مقاصد اسلام صحه بگذارند. (در قانون اساسی سابق ایران نیز قرار بود پنج نفر علمای طراز اول از طرف مراجع تقلید به مجلس شورای ملی فرستاده شوند و قوانین به نظر تأیید شرعی آنها برسد ولی هیچ‌گاه از زمان احمدشاه تا محمدرضاشاه این اصل عملی نگردید.

اما در اداره‌ی مملکت، شورایی بودن امور و حاکمیت ملت جزو نصوص قرآن و استنباط‌های مسلم است. در سوره‌ی شوری (۴۲) آیات ۳۶ تا ۴۳ به‌طور اجمال نظام جامعه‌ای را که از ایمان آوردگان اهل توکل تشکیل شده است تشریح می‌نماید که مابین آن صفات پیوستگی و ملازمه وجود دارد و از جمله شعار معروف «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> آمده است. به خود پیغمبر نیز که محبط وحی و متبع محبوب امت بود دستور:

«وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(و با آنها در (اداره امت یا) امر مشورت کن.)

داده می‌شود حتی با افراد گستاخ پائین اجتماع که در معرض ملامت و محتاج به عفو و استغفار بودند.

عمل پیغمبر (ص) و علی (ع) که با اصحاب و جنگجویان مشورت می‌کردند و رأی اکثریت آنان را اگر چه بر خلاف نظر خودشان بود پیروی می‌کردند<sup>۲</sup> شاهد روشنی از سیستم حکومت اسلامی می‌باشد که می‌رساند چیزی جز مشارکت دادن و واگذار کردن به خود مردم یا به اصطلاح امروزی حاکمیت ملی نیست. حدیث

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۳</sup>

نیز گویای مسئولیت متقابل اجتماعی و دخالت عامه بوده به نحو دیگری حکومت مردم بر مردم و اصالت سیستم دموکراسی را (۱۱ قرن قبل از اروپا) بیان می‌نماید. حکومت اسلامی نمی‌تواند حکومت ملی شورایی دموکراتیک الهی نباشد.

به این ترتیب در حکومت اسلامی در روابط بین افراد و اداره اجتماع و آزادی نسبی مشارکتی و تعهد متقابل کفالتی وجود دارد و به لحاظ اظهار نظر و انتقاد موضوع امر به معروف و نهی از منکر یا تظلم و دفاع از حق پیش می‌آید که نه تنها آزاد و مجاز

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: و امر (یا اداره امور) آنها (از طریق) مشورت فی مابین می‌باشد.

کلمه‌ی «بَيْنَهُمْ» یعنی مابین کسانی که عضو جامعه و مسئول و مالک امر مورد بحث هستند نه غیر صاحب کار و مسئولین، مثلاً استخدام شدگان و اجیرشدگان. ضمناً این مشورت لازم نیست حتماً همگانی و هرج و مرج باشد بلکه ممکن است انتخابی و به صورت اصحاب حل و عقد که در نامه‌های حضرت امیر (ع) هم آمده است باشد.

۲. و در همان آیه «وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹) گفته شده است همین که (بعد از مشورت و نظرخواهی) تصمیم گرفتی تو کل به خدا بنما، یعنی اطمینان به حسن ختام آن داشته باش.

۳. حدیث نبوی: همه شما شبان (امت) هستید و همه مسئول رعیت و رمه خود می‌باشند.

بلکه ممدوح و واجب می‌باشد. همچنین ارشاد گمراهان، تعلیم بی‌خبران، دفاع از مظلومان و بالاخره توصیح به حق و صبر و مرحمت که تماماً در قرآن و سنت و ادعیه آمده است.<sup>۱</sup> در تأکید بر آزادی بیان و عقیده همین بس که شنیدن کلام و نظریات دیگران به منظور انتخاب آنچه بهتر است جزو صفات بندگانی که بخواهند از طاغوت به خدا برگردند، آمده و شرط عقل و وسیله هدایت شناخته شده است.

«فَبَشِّرْ عِبَادِ.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.» (زمر (۳۹) / ۱۷ و ۱۸)  
(بشارت ده.

همانان که به سخن‌ها گوش فرا می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا راه را به ایشان نموده است و خردمندند.)

از نظر اسلام اختلاف و ابراز رأی و نظر در چارچوب اصول دین و ضروریات شرع، و به طریق اولی در مورد امور اجرایی و حکومتی کاملاً آزاد می‌باشد و اجتهاد شیعه که می‌گویند باب آن تا قیام مهدی (عج) مفتوح است و دعوی امامیه با دولت‌های عامه، روی همین پایه گذارده شده است. باید دید آیا دامنه اجتهاد و تقلید تا آنجا می‌رود که مقلدین در عقاید و نظریات و در تشخیص مسائل و در تطبیق مصادیق نیز باید تبعیت کرده خارج از آن چیزی نفهمند و نگویند و نخواهند؟ و اجتهاد شیعه محدودکننده آزادی فکر و عقیده است؟ و مطلب دیگر که بیشتر مورد تردید یا انکار می‌باشد حق ابراز و تبلیغ عقاید از ناحیه مخالفین اسلام و مخالفین حکومت اسلامی است.

۱. در دعای صبح و شام صحیفه سجادیه از جمله چنین می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَوَقِّفْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَكَلِّبْنَا هَذِهِ وَفِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ، وَهَجْرَانِ الشَّرِّ، ... وَائْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَإِذْلَالِهِ، وَنُصْرَةِ الْحَقِّ وَإِعْرَازِهِ، وَإِرْشَادِ الضَّالِّ، وَمُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ...»

(بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود نثار فرمای، و امروز و امشب و همه روزه ما را توفیق عنایت کن تا به کارهای نیکو پردازیم و از هر بدی دوری گزینیم و به شکر نعمت‌های تو و به پیروی از سنت‌های پیمبرت و خودداری از بدعت‌ها و فرمان دادن به کارهای شایسته، و بازداشتن از امور نکوهیده، و پاسداری اسلام، و کاستن باطل و خوار داشتن آن، و یاری کردن حق و گرامی داشتن آن، و راه نمودن گمراه و یاری کردن ناتوان، و پناه دادن به ستم رسیده توفیق یابیم.)

در زمینه‌ی مطلب اول باید بگوئیم که به‌طور کلی و علی‌الاصول، آیات قرآن و ابلاغ احکام خطاب مستقیم و ارتباط بلاواسطه مابین خدا و خلق می‌باشد. کار پیغمبر و ائمه معصومین نیز دعوت مردم و سوق دادن آنها به سوی خدا و مسئول و موظف قرار دادنشان در پیشگاه خدا بوده است.

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۱۰۸)

(بگو چنین است راه من و کسانی که تبعیت از من می‌کنند، با بینایی - غیر کورکورانه و تعبدی - دعوت به سوی خدا می‌کنم، خداوند منزّه است و من از مشرکین نیستم - که خود یا دیگران را همپای خدا بگذارم).

آیه ۵ سوره فصلت (۴۱) نیز قابل توجه است.

آگاهی گرفتن و کسب معرفت کردن از آنها که داناتر و صالح‌ترند به‌جای خود مسلم است ولی از انسان سلب مسئولیت و اختیار نمی‌شود. ما، هم آیه:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.» (اسراء (۱۷) / ۳۶)

(و پیروی از آنچه (تو را) آگاهی و علمی نیست نکن، بدان که گوش و چشم و دل همگی مسئول آن کار می‌باشند).

را داریم و هم مولی امیرالمؤمنین به مالک اشتر والی اعزامی خود به مصر می‌گوید مبادا «الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ» گفته اوامر مرا چشم‌بسته اجرا نمایی بلکه پیش خدا شخصاً مسئول هستی. از پیغمبر (ص) نیز نقل شده است که:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»<sup>۱</sup>

حتی به‌فرموده‌ی حضرت امیر رعیت (یعنی افراد ملت) متعهد و موظف به تذکر و انتقاد کردن مشفقانه از والیان و امرا می‌باشند.

اما مطلب حساس‌تر دوم، متأسفانه فقهای تشیع و علمای ما چون در گذشته با حکومت و دولت سروکار نداشته و نیامده‌اند اصول و احکام دولت اسلامی را تحقیق و تدوین نمایند و حدود آزادی‌ها را آن‌طور که امروزه مطرح است مشخص سازند، جواب دادن قطعی به‌سئوال فوق مشکل است. اگر گاه‌گاه مباحثی در رساله‌ها

۱. حدیث نبوی: کسی حق ندارد اطاعت از مخلوق در معصیت خالق نماید.

و کتاب‌ها آمده باشد در سطح دید و ابتلای رعایای دولت‌های سلطنتی عثمانی و ایران در چند قرن گذشته بوده است و از انقلاب مشروطیت به این طرف علمای شیعه وارد این مطالب نشده‌اند. یکی کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهُ الْمِلَّةِ» مرحوم نائینی را داریم و دیگر سخنرانی‌ها و کتاب‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰<sup>۱</sup> نمونه عملی و سرمشق همه‌جانبه‌ای نیز جز ده سال بینان‌گذاری امت اسلامی به دست رسول اکرم (ص) در مدینه، پنج سال خلافت پرغوغای علی (ع) در کوفه و شش ماه حکومت امام حسن (ع) - که منتهی به صلح با معاویه شد - وجود ندارد. آنچه مسلم است و می‌تواند الگویی در زمینه آزادی عقیده و تبلیغ مخالفین برای ما باشد اینکه در جدال انبیاء و رسالت آخرین آنها که بحث و مقابله با مشرکین و معاندین بوده است نه از شنیدن حرف‌های مخالفین ابا داشته‌اند و نه تلخی و تندی و تهدید در بحثشان به کار می‌برده‌اند، سهل است که مدارا و استقبال هم می‌کرده‌اند. چه در زمان مغلوبیت و ضعف و چه بعد از حاکمیت و قدرت.

در سوره‌های مدنی قرآن همان طوری که در مقاله‌ی «سیمای اسلام»<sup>۲</sup> دیدیم داریم که به پیغمبر گفته می‌شود اگر مشرکین (ظاهراً در حال جنگ) از تو پناه و جوار خواستند پذیر تا کلام خدا را بشنوند و بعد گفته نمی‌شود که اگر ایمان نیاورد گردنش را بزَن، بلکه باید به خانه و مأمانشان برسانی زیرا که آگاهی درستی ندارند:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.» (توبه (۹) / ۶)

(و اگر یکی از مشرکین از تو پناه - یا مجاورت و مصاحبه - خواست پناه بده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مأمن و محلش برسان زیرا که آنها قومی هستند که نمی‌دانند و آگاهی ندارند.)

لازمه‌ی نفی، اکراه در دین، اجباری نکردن ایمان، و آزادی در عقیده است. در زمان ائمه اطهار که دولت اسلام حاکمیت پیدا کرده بود مدعیان زیادی از اهل کتاب و ملحدین می‌آمدند سئوالات و ایرادهای خود را حتی با استهزاء و اصرار عرضه می‌کردند و گفت‌وگو می‌نمودند بدون آنکه کسی متعرض آنها بشود. حضرت

۱. مانند کتاب‌های «حکومت در اسلام» آقای قلمداران، «بعثت و ایدئولوژی» بازرگان، «حکومت اسلامی» آقای یحیی نوری، «مدینه یا سیستم حکومت در اسلام» آقای علی تهرانی و از امام خمینی نیز رساله‌ی «ولایت فقیه» که وجهه‌ای از حکومت اسلامی را ارائه می‌دهد، منتشر شده بوده است.  
 ۲. مقاله‌ی «سیمای اسلام»، در صفحات ۳۳ تا ۶۲ همین مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب.).

امیر(ع) بیعت با خود را اجباری نکرده کسانی را که حاضر به آن نمی‌شدند از جیره بیت‌المال و سایر مزایا و حقوق مدنی محروم نمی‌کرد. منافقین را با وجود مزاحمت‌ها و حيله‌ها و با علم به طعنه و توطئه‌های پشت پرده، آنها از پای منبر و حضور در جامعه نمی‌راند و مورد مؤاخذه قرار نمی‌داد. هر جنگی که کرد حالت اجبار دفاعی داشت و پس از اتمام حجت و نصایح و دلالت بود، بدون آنکه هیچ‌گاه تیراندازی و حمله اول از اردوی او صورت گرفته باشد. آزادی انتقاد و اعتراض در صدر اسلام تا آنجا بود که وقتی عمر خلیفه دوم برنامه حکومتی خود را در مسجد اعلام می‌دارد و از مؤمنین می‌خواهد که در صورت اشتباه و خطا و انحراف تذکر بدهند عربی عادی از پای منبر برخواسته به خلیفه تندخوی مقتدر می‌گوید اگر کج بروی نه با زبان بلکه با شمشیرم تو را راست خواهم کرد!

البته ارتداد، یعنی انکار خدا و خروج از ملت اسلام، کیفر شدید تا سرحد اعدام دارد. پرفسور مارسل بوازارد استاد دانشگاه حقوق ژنو و مؤلف کتاب «انسان‌دوستی در اسلام»<sup>۱</sup> می‌گوید علت این سخت‌گیری شاید از آن جهت باشد که در نظام حکومتی و سیستم اداری جوامع اسلامی ایمان به خدا جنبه صرفاً اعتقادی و حضور درون قبلی شخصی نداشته جزو بندهای پیوستگی امت و پایه‌های حکومت می‌باشد و به‌طوری که با فقدان آن قوام و دوام جامعه متلاشی می‌شود و مانند قتل نفس یا فتنه و فساد است که نمی‌تواند قابل تحمل باشد. از طرف دیگر در فقه برای احراز و اعلام حکم ارتداد شرایط سنگینی آمده و گفته‌اند که اگر شخصی انکار ضروریاتی مانند وجوب نماز و روزه را بنماید ولی این انکار و اختلاف تا پای انکار وحدانیت و وجود خدا نرود، ارتداد محسوب نمی‌شود.

آنچه باعث تعصب و تأسف می‌شود و وحشتناک می‌باشد این است که به استنباط‌های شخصی و نظریات سیاسی و اجرایی و به مقامات حکومتی چنان عنوان دینی و کسوت خلیفه‌اللهی ببوشانند که مترادف و ملازم با اسلام و معادل با وحی و رسول یا جانشین تمام‌عیار خدا و امام درآید و چنین وانمود نمایند که اختلاف و مخالفت با آنها محاربه‌ی با خدا است! به این ترتیب و با ترکیب شدن قدرت سیاسی و دیانت روحانی بدعت و مصیبت کلیسای قرون وسطی بر سراسر شئون امت سایه می‌اندازد و در چنان شرایط باید فاتحه هر چه اندیشه، حرکت، آزادی، حقیقت،

۱. مارسل بوازارد: «L'humanisme de l'islam» Marcel Boisard



حق، کمال، ترقی، سلامت و سعادت است خواند و جامعه به فرموده رسول اکرم (ص) که روی پاکیزگی و صفا را به خود نخواهد دید!

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَّا يُوْحَدُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَعْتَعٍ»<sup>۱</sup>

قرآن و اسلام حاکمیت مطلقه و ارباب بودن را برای هیچ موجود و مقام اعم از حقیقی یا حقوقی که بخواهد آزادی و حیثیت و حق الهی از انسان‌ها را سلب بنماید، به حکم «وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>، نمی‌شناسد. چه به طور مستقیم برای شخصی که بر کرسی خدایی تکیه زند و چه آنکه تحت لفافه و بهانه‌های اسلام و دین عمل نماید.

برای مزید استحضار و توجه به اینکه در مقام نیت و قصد عمل یعنی در عالم دل و حرف تا چه حد از حریم افراد حتی منافقین بدانندش حمایت شده، خوب است آنها که معتقد و ملتزم به آیه «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۳</sup> هستند در این دو دقت کنند:

شبی تاریک و طوفانی که حضرت رسول (ص) در مراجعت از جنگ تبوک از دره‌ای با پرتگاه خطرناک رد می‌شدند تصادفاً (یا اعجازاً) برقی می‌زند. متوجه می‌شوند که جمعی از منافقین کینه‌توز در همان جا به کمین نشسته بودند تا با حرکت و هیاهویی شتر حامل فرستاده خدا را رم داده به قعر دره بفرستند! ... برق خدایی پرده از چهره پلید و قصد شوم منافقین بر می‌دارد و حاصلی جز سرافکنندگی در پیش خدا و رسول نصیبشان نمی‌شود. اما حضرت پرده از راز نهان و نقشه نافر جامشان بر نداشته ساربان صاحب شتر حدیقه‌بن یمان را متعهد می‌فرماید که تا آخر عمر این داستان را نزد خود نگاه دارد روایت دیگر مربوط به عبدالله بن ابی سردسته منافقین مدینه است که با گستاخی و بدخواهی‌هایش اصحاب و خود حضرت را رنج بسیار می‌داد تا

۱. حدیث نبوی: هرگز امتی که در آن حق ضعیف بدون (اشکال و ترس تا حد) لکنت زبان نتواند گرفته شود از آلودگی و فساد پاک نخواهد شد.

البته ضعیف لازم نیست همیشه پیرزن بیمار فقیر دلیل در برابر موجد کردن کلفت بی‌رحم باشد. هر صاحب قدرت خصوصاً اگر با انحصار و استبداد عمل کند قوی ظالم است و هر فرد تحت فشار که مجبور و محکوم در برابر مأمورین دستگاه باشد و نتواند از حرفش و حقیقت دفاع کند ضعیف مظلوم است.

۲. آل عمران (۳) / ۶۴: ... و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگیریم؛ ...

۳. احزاب (۳۳) / ۲۱: در [روش] رسول خدا، سرمشقِ نیکویی برای شماست، ...

آنجا که فرزندش از پیغمبر اجازه خواست شر او را بکند حضرت فرمود او پدر تو است و جز به نیکی نباید رفتاری در حقش داشته باشی، و تا آخر عمر کسی متعرض وی نشد و پس از مرگ او پیغمبر فرمود اگر خدا نهدی نکرده بود دعای آمرزش بر جنازه اش می خواندم!

«وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۲</sup>

### آزادی ضروت حیاتی برای حکومت و دیانت

این نکته را مجدداً متذکر شوم که پوست کنده‌ی آزادی، آزادی مخالفت و مخالف است و اجازه بی دریغ و بی اشکال انتقاد و اعتراض علیه حکومت، اگرچه مخالفت را پیش خود ناحق بدانیم و حکومت را برحق، آزادی یعنی وجود مدعی و بروز جریان‌های برهم‌زننده‌ی سکونت و حرکت عادی. در غیر این صورت آزادی نه معنی دارد و نه فایده.

چنین آزادی حتی برای خیلی از با حسن‌نیت‌ها قابل پذیرش نبوده آن‌را غیر عاقلانه و خلاف مصلحت انقلاب و جمهوری اسلامی - لاقلاً در مراحل تشکل و استقرار - می‌دانند و از دستشان دررفته است که گذارده‌اند چنین اصولی در قانون اساسی وجود داشته باشد. اما خدای حکیم علیم رحیم، آزادی را در خیلی از کارها تجویز و بلکه اجرا و الزامی کرده و اساس بقا و احیا قرار داده است. مطلب که به اینجا رسید لازم است با عمق و وسعت بیشتری به آن نگاه کنیم و مواردی را شاهد مثال بیاوریم.

### تضاد عامل حرکت و حیات

به‌طور کلی شیئی که تحت تأثیر عامل معین یا در حوزه عمل نیروی واحدی باشد ناچار راه واحد و وضع مشخصی را اتخاذ می‌کند که قطعی و قابل پیش‌بینی و محاسبه است و اگر نیرو و یا تأثیری در کار نباشد حالت سکون و رکود خواهد داشت. خواه آن شیء جماد بی جان باشد یا جامعه و فردی از انسان. مثلاً قطعه آهنی که در حوزه ثقل یا جاذبه زمین رها شود به‌طور قائم سقوط خواهد کرد و می‌تواند سرعت و محل آن را در هر لحظه حساب کنند، یا آدمی که صرفاً تحت جاذبه شکم و دور از هر ملاحظه

۱. این دو روایت از «مسیر انقلاب اسلامی» یادداشت‌های مورخ ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ آیت‌الله حاجی سید ابوالفضل زنجانی گرفته شده است.

۲. احزاب (۳۳) / ۲۱: در [روش] رسول خدا، سر مشق نیکوئی برای شماس، ...

و علاقه باشد تکلیفش در برابر خوراکی معلوم است. اما اگر به جای یک نیرو یا عامل دو یا چند عامل روی شیء اثر نمایند، مثلاً به قطعه آهن فوق‌الذکر یک آهن‌ربای قوی را نزدیک کنند به طوری که علاوه بر حوزه ثقل زمین در حوزه مغناطیسی هم قرار گیرد، بلافاصله تغییر مسیر و تحول رخ داده شیئی از حرکت الزامی قبلی یا از سکون بیرون می‌آید و به تعبیری از اسارت آزاد خواهد شد. جالب‌ترین حالت وقتی است که شیء یا شخص مورد بحث دارای شعور و قدرت انتخاب نسبت به درجه تأثیرپذیری و تسلیم خود در برابر نیروهای وارده باشد، یعنی صاحب «اختیار» باشد. در این صورت موضعی را که اتخاذ خواهد کرد قابل پیش‌بینی و محاسبه برای دیگران - و شاید برای خود او - نباشد. او را می‌گویند «آزاد مختار» است.

پس لازمه‌ی آزادی و اختیار همان‌طور که در بحث شیطان اشاره کردیم وجود نیروی مخالف و قدرت انتخاب از ناحیه‌ی فرد یا اجتماع است. به عبارت دیگر، باید یک عامل مخالف علاوه بر عامل موافق حضور داشته باشد تا تأثیر و حرکتی ایجاد گردد. تضاد سبب تحرك و تحول می‌شود؛ تحولی که ممکن است بر حسب انتخاب شخص در جهت توقف حرکت قبلی و حتی تخریب باشد یا در جهت تغییر و ترقی عمل بنماید. حرکت و تحول موجودات بی‌جان، حتی یک ماشین، چون با اصطکاک و سائیدگی و اختلال و اتلاف همراه می‌شود آنها را به فرسودگی و فنا می‌کشاند (به اصطلاح ترمودینامیک، کِهولت یا آنتروپی را بالا می‌برد). سلامتی و بقای موجودات بی‌جان در سکوت و رکود آنها است. اما موجودات جاندار خصوصاً انسان چون سرمایه و ساختمان حیاتی دارند و تغذیه و تبادل با خارج خود می‌کنند حرکشان سبب نیرومندی آنان و رشد می‌شود. عضو و استعداد جدید پیدا می‌کنند. و کسب تجربه و تکامل می‌کنند. البته تا دوره و سنین معین که از آن پس رو به ضعف و مرگ می‌روند. حرکت در اینجا نعمت است و سبب بقا و برکت می‌شود ولی سکون و رکود توقف و تعطیل و تنزل می‌آورد.

حرکت به نوبه خود معلول احتیاج و اضطراب یا عشق است<sup>۱</sup>. حیوان یا انسان با احساس کمبود، خطر یا کشش به طرف هدف و معشوق، آگاهانه یا ناآگاهانه مطلب

۱. کتاب «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان» قابل مطالعه است.

این کتاب بخشی از جلد اول مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث بنیادین»، چاپ دوم آن توسط انتشارات قلم در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است (ب.ف.ب).

و حرکت در می‌آیند. پس تا تضاد به عنوان یک محرک یا عامل برهم‌زننده‌ی توقف و تعادل در کار نیابد در ما تحرك و تحول یا تغییر به صورت تصحیح و ترقی رخ نخواهد داد و عامل متضاد محرک می‌تواند سبب اصلاح و احیا گردد.<sup>۱</sup>

انقلاب اسلامی ما، مبارزات ملی ما، پیدایش و توسعه انجمن‌های اسلامی و قبل از آن انقلاب مشروطیت ایران و به‌طور کلی بیداری و جنبش‌های ملل شرق، بعد از خفتگی و خفت چند صد ساله، تماماً مدیون تضاد تمدن غربی، نفوذ همه‌جانبه و تسلط کشورهای اروپا و آمریکا، همراه با خطر بی‌دینی و ظهور مذاهب و مرام‌های ضداسلامی بود. کما آنکه رنسانس اروپا با آثار سازنده‌ی شگفت‌انگیز آن معلول نارضایتی‌های شدید و اعتراض‌هایی بود که عاشقان از جان گذشته آزادی و عدالت توانستند علیه کلیسای حاکم سر دهند.

بعثت پیامبران و وجود خود آنان در گذشته نیز تضادهایی بود که در قراء و قبایل در تاریکی شرک و منجلاّب فساد و طغیان بنا به ناموس خلقت ظهور می‌کرد. تضاد که یکی از مظاهر برجسته‌ی آن، برای انسان‌ها و بر طبق اجازه یا خواسته خدا، شیطان است عامل خیلی چیزها از جمله روزی‌رساندن به‌بندگان، احیای طبیعت و رستاخیز قیامت می‌باشد.

قرآن اصرار دارد حدوث این پدیده جهانگیر باور نکردنی عظیم را که زنده‌شدن مردگان و جهان است مانند به‌جنب‌وجوش درآمدن گیاهان و جانوران یا احیای زمین مرده بداند که در اثر نزول آب از آسمان حاصل می‌شود و نزول آب از لابه‌لای ابرها را معلول انقلاب ابری و برخورد یا تضاد بادها (ی سرد و گرم) بداند. علم هواشناسی و برداشت‌های ساعت به‌ساعت از ایستگاه‌ها نشان داده است که جبهه‌های باران‌زای بزرگ قاره‌ای از ابرهای گسترده‌ی متراکم متوالی تشکیل می‌شود و این ابرها چیزی جز صعود انبساطی و تراکم و تقطیر هوای گرم و مرطوب وارد شده از مناطق استوایی نیست که در تلاقی و تضاد با یک جناح باد سرد و سنگین وزیده از مناطق شمالی قرار گرفته است. باد سرد سنگین، ارتفاعات پائین را اشغال می‌نماید و باد گرم مرطوب را به بالا می‌راند.<sup>۲</sup>

۱. بدیهی است تضادی که در اینجا عنوان شده است و از خارج شیئی اعمال می‌شود با تضاد ماتریالیسم- دیالکتیک و آنتی‌تز از درون برمی‌خیزد و به آن تعمیم اجباری جهانی و اجتماعی داده‌اند فرق دارد.

۲. رجوع شود به کتاب «باد و باران در قرآن» و آیات فراوانی (بیش از ۱۱۵ فقره) که این معانی را می‌رسانند. از جمله آیات ذیل:

### مخالفین با آزادی

البته مخالفین آزادی عقیده و انتقاد، پیش خود منطق و دلایلی دارند که به نظرشان ساده و بدیهی می‌آید. می‌گویند سری که درد نمی‌کند چرا دستمال ببندیم، ما که در خط صحیح اسلام و صاحب حسن نیت و حسن تشخیص هستیم، مکتبی داریم که ما را بی‌نیاز از تحقیق و تخصص می‌نماید، تا سرحد شهادت فعالیت و فداکاری

→ روم (۳۰) / ۱۹: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.»

[موجود] زنده را از [ماده] بی‌جان پدید می‌آورد و [ماده] بی‌جان را از [موجود] زنده [که تبادل دائمی مرگ و حیات از اوست] و زمین را پس از خزان و خشکی‌اش حیات می‌بخشد؛ و شما نیز همین گونه برانگیخته خواهید شد.

فاطر (۳۵) / ۹: «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا مُسْقِنًا إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ.»

[خداست که] باده را فرستاد، انگاه [باده] ابری را برانگیزند و ابرها را به سرزمین [های] خزان زده و خشک می‌رانیم و زمین را پس از خزان و خشکی‌اش، بدان حیات می‌بخشیم؛ تجدید حیات [انسان‌ها نیز] چنین است.

اعراف (۷) / ۵۷: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِنَا لَهُ لَبَدٌ مَّيِّتٌ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.»

[اوست که] پیش از [باران] رحمتش باده را بشارت آور می‌فرستد، تا آنگاه که ابری گرانبار را حمل کنند، آن را به سرزمین [های] خزان زده و خشک روان سازیم و بدان باران را فروفرستیم و همه میوه‌ها را با آن [از دل خاک] پدید آوریم؛ مردگان را نیز همین گونه [از خاک] خارج کنیم، بسا که [به این مثل‌ها] پند پذیرد.

ق (۵۰) / ۹ تا ۱۱: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ.

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ.»

[از آسمان بارانی پربرکت فرستادیم و بدان باغ‌ها [ی میوه] و [مزارع] دانه‌های] دروکردنی رویانندیم.

و درختان سرکشیده خرما با خوشه‌های بر هم نشسته.

برای روزی بندگان؛ به وسیله آن [باران] سرزمین خزان‌زده و خشک را حیات بخشیدیم؛ رستاخیز هم به همین کیفیت است.

همچنین روم (۳۰) / ۲۴ و ۴۸ و ۵۰، ق (۵۰) / ۴۲، فرقان (۲۵) / ۴۸ و ۴۹، فصلت (۴۱) / ۳۹، بقره (۲) / ۲۴۳، یس (۳۶) / ۳۳، نور (۲۴) / ۴۳.

کتاب «باد و باران در قرآن» بخشی از جلد هفتم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

می‌کنیم و بالاخره امام و امت هم پشتیبانان هستند، چرا به کسانی که می‌دانیم منکر خدا، دشمن جمهوری و مزدور آمریکا هستند یا در هر حال در خط ما نیستند و بنابراین باطل و خائن‌اند، میدان بدهیم تا ذهن‌ها را مشوب، محیط را متشنج و دولت را تضعیف کنند؟! آزادی آنها و ایراد گرفتشان مدرک به دست رادیوهای خارجی می‌دهد و تبلیغاتی که می‌کنند سبب انحراف و عصیان جوانانمان می‌گردد. پس بهتر است مانع و مزاحمتی در سر راه انقلاب نوپا وجود نداشته با خیال راحت و با سرعت و موفقیت کارمان را انجام دهیم...

حقیقت این است که هیچ کس نمی‌خواهد وقتی سوار بر قدرت و مسئول کاری است ایراد و اشکال بشنود و مخالفت ببیند کما آنکه همه می‌دانیم به لحاظ سرعت و سهولت پیشرفت کارها مشورت و اخذ موافقت سایرین، یعنی سیستم‌های دموکراتیک و شورایی معطلی بیشتری از تصمیم‌گیری‌های فردی و فرماندهی دارد و به همین دلیل و با همین مجوز، تحول طبیعی مدیریت و حکومت به سوی استبداد و دیکتاتوری می‌رود.

این آقایان، به فرض داشتن حسن نیت و تقوا، علاوه بر اینکه اشتباه می‌نمایند که بر حق هستند و تنها آنها درست فکر می‌کنند، ساده اندیشند و توجه ندارند که آزادی تفنن نیست، ضرورت است و با رفتن آزادی طاغوت می‌آید.

اولاً آن کس که برحق و استوار است و مکتبش تکیه بر عقل و برهان دارد، از انتقاد معترضین و تبلیغات مخالفین نمی‌ترسد. به قول سعدی «آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است».

ثانیاً آزادی بیان و اعتراض و انتقاد باعث می‌شود که سهل‌انگاران و اشتباه‌کاران بیدار و هوشیار شوند، خیانت و انحصار و استبداد در نطفه خفه شود و اگر ایراد بی‌جا است جواب‌گویی به عمل آید تا ارائه‌ی حقیقت، غبار تردید و تهمت را در جامعه برطرف کند و محیط را مصفا و گام‌ها را محکم نماید... ابتلاء را قرآن وسیله‌ی پاک شدن خوبان و برکنار شدن بدان می‌داند:

«وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>

«وَلِيُبَيِّنَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ»

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۴۱: و تا خدا مؤمنان را [در بوته آزمایش] پیراسته گرداند و انکارورزان را به نابودی کشاند.

بِذَاتِ الصُّدُورِ»<sup>۱</sup>

ممانعت از آزادی حتماً ناشی از ضعف بنیادی یا خلل در نیت و برنامه است. مگر مؤمن آل فرعون به قوم مغرور و به قدرت رسیده‌ی خود نمی‌گفت که بگذارید موسی حرفش را بزند که:

«إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ»  
(مؤمن (۴۰) / ۲۸)

(اگر دروغ‌گو باشد دروغ او به‌زیانش خواهد بود و اگر راست می‌گوید بعضی از وعده‌های او شما را خواهد گرفت.)  
و در جواب او فرعون حرف همه‌ی دیکتاتورها و مستبدها و متعصبین در مکتب را نمی‌زد که:

«مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ.»؟ (مؤمن (۴۰) / ۲۹)  
(درباره شما حقی جز رأی و نظر خود نمی‌بینم (و تجویز نمی‌کنم) و با آنچه رهبریتان می‌کنم راه رشد و ترقی است.)

در یک جامعه اسلامی و مکتبی چگونه ممکن است فریضه امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود و آزادی عقیده و بیان و امنیت قضایی و سیاسی نباشد؟ فریضه‌ای که درباره‌اش فرموده‌اند اگر ترک کنید اشرار قوم بر شما مسلط خواهند گشت و دعاهایتان (یعنی خواسته‌ها و هدف‌ها) اجابت نخواهند گشت.

پس ضامن بقای یک نظام عادلانه و استمرار آن در خط تقوا و تعالی، آزادی انتقاد و مخالفت کردن قانونی است. برای حفظ خود دین از سوءاستفاده‌ها و از جهل و خرافه و انحراف نیز لازم است که چماق تکفیر و تحمیل را در محافل و مطبوعات آن جامعه راه نباشد و اصلاً رنگ دین و مهر خدا به آنچه ضروری دین و نصوص اصیل نیست ندهند و جای تأمل تخفیف را باقی بگذارند.

همان‌طور که قبلاً در بحث دین و ملت گفتیم خطاب خدا در قرآن بدون آنکه قیم و واسطی را قائل باشد به قاطبه‌ی ناس یعنی خطاب به خود مردم و مؤمنین بوده گوش و چشم و دل هر کس را مسئول می‌داند و عقل و علم و فکر یا تشخیص و تدبر و تصمیم افراد را در مرحله‌ی نهایی قاضی قرار می‌دهد، البته این دستور را هم داریم که

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۴ : ... و افکاری را که در سینه‌های شماست، خدا مورد آزمایش قرار دهد و ایمانی که در دل دارید پیراسته گرداند؛ که خدا به راز دل‌ها داناست.

کسب اطلاع و تکمیل دانایی برای اتخاذ نظر و تشخیص و تصمیم صحیح است:

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» (انبیاء (۲۱) / ۷)

(از کسانی پرسید که اهل (اطلاع و) ذکر هستند.)

ضمناً قرآن دستور داده است (و بنابراین ظهور و اظهار آن را منع نکرده است) که تنازع و اختلاف نظر با اولی الامر را به خدا و رسول برگردانند، یعنی در زمان حاضر به قرآن خدا و به سنت و عترت رسول.

اصل آیه این است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء (۴) / ۵۹)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت از خدا و رسول نمایید و از والیان و صاحبان حق امر که از خودتان باشند، پس اگر در موردی (مخالفت متقابل‌ای رخ داد و) منازعه داشتید آن (مورد و اختلاف) را به خدا و رسول برگردانید.)

این نکته قابل توجه است که در پنج شش جای قرآن که امر به اطاعت شده همه جا انحصار به خدا و رسول دارد و فقط در آیه فوق اولی الامر اضافه شده است آن هم با قید منک یعنی از خود شما (و به احتمال قوی به انتخاب شما) و با ذکر «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» یعنی قبول بروز اختلاف و منازعه با ولی امر و ارجاع آن به دو مقام دیگر.

آن جایی که انتقاد و اعتراض غیرقابل قبول و زیانبخش می‌باشد در مرحله‌ی اجرا و فی مابین مقامات و مسئولین امر است که بجای هم‌آهنگی و همکاری و انضباط به اختلاف و تضعیف یکدیگر پرداخته هر کس ساز خود را بزند و خودرانی و خودسری حاکم باشد. در قانون اساسی قدیم و جدید ما و در همه‌ی سیستم‌های پارلمانی یکی از اصول مورد قبول، عدم مداخله و تفکیک قوای مقننه و مجریه و قضائیه در یکدیگر و نظم وابستگی در داخل هر یک از آنها است. نمایندگان و مردم حق بحث و بررسی و نظارت و تصمیم را دارند ولی با رعایت موازینی که به پیشرفت و استحکام کارها لطمه نزنند و مسئولیت و مدیریت را در آنچه تصویب و مقرر شده است لوٹ نکنند.

این عنوان جواب سؤال‌هایی که شده بود.



**سؤال اول:** آیا اسلام مردم را آزاد گذارده است که هر چه می خواهند بکنند و تکلیف و قیدوبندی در این دنیا نیست؟

خیر. آزاد گذاشتن و اختیار دادن یک مسئله است، مشمول آثار خوب و بد عقیده و اعمال خود شدن یک مسئله دیگر. خدا به آدم آزادی عقیده و عمل در محدوده معینی را داده است ولی از طریق فرستاده‌های خود و کتاب‌های آنها اضافه و اتمام حجت کرده است که نتیجه گمراهی و کفر یا نافرمانی و ظلم، گرفتاری و عذاب خواهد بود. گرفتاری و عذابی که قسمتی از آن در این دنیا گریبان‌گیران می‌شود و قسمت دیگر را که مهم‌تر و طولانی‌تر است در آن دنیا خواهیم دید.

آثار و تبعات حاصله در این دنیا چه بسا که پیشاپیش سبب توجه و عبرت‌مان شود یا پس از وقوع باعث برگشت و توبه و اصلاح شود؛ به مصداق آیه:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» (روم (۳۰) / ۴۱)

(فساد در خشکی و دریا در اثر آنچه مردم به دست خود کسب کردند (یا می‌کنند) ظاهر گردید (یا می‌گردد) تا (خداوند آثار) قسمتی از آنچه را که کرده‌اند به آنها بچشاند، باشد که برگردند.)

خدا، هم آزادی و اختیار می‌دهد و هم راهنمایی و هشدار می‌فرستد، با تعیین نتایج و آثار؛ رحمتش بی‌پایان است و عذابش دردناک. پس آزادی هست تکلیف و قید و بند هم وجود دارد که انتخاب آن به اختیار خودمان گذارده شده است.

**سؤال دوم:** آیا حکومت اسلامی و مسئولین روحانی نباید جلوی خلاف‌کاری و خیانت‌ها را بگیرند و آیا هرج و مرج و بی‌بندوباری باید آزاد باشد؟

اولاً در آنچه مربوط به بی‌بندوباری فردی و منع از تجاوز به حقوق دیگران است مطالبی در جواب سؤال اول گفته شد. آزادی و اختیار که از قرآن و سنت مستفاد می‌شود در رابطه فی‌مابین خدا و انسان است، نه فی‌مابین جامعه و فرد و حقوق و حدود طرفین نسبت به یکدیگر، ضمن آنکه حتی المقدور عمل جامعه نباید خلاف سنت و سیاست الهی باشد. انکار یا نافرمانی بندگان را اگر خدا در روی زمین اجازه داده است موهبتی است که روی مشیت و مصلحت از حق خود گذشت می‌کند ولی می‌دانیم که خدا از حق‌الناس نمی‌گذرد و فرد انسان در شئون حکومت و اجتماع

۱۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
برخلاف شئون ارتباط خود و خدایی، نمی‌تواند صاحب اختیار باشد. سایر افراد نیز  
پیش خدا عزیز و مستحق و مشمول آزادی هستند.  
ثانیاً روحانیت به صفت روحانیت و خارج از تشکیلات حکومت اسلامی وظیفه و  
حق جداگانه‌ای ندارد.

ثالثاً دفاع از خود و از حقوق امت یا جلوگیری از ایداء و فتنه و فساد نه تنها تا  
حدود نهی از منکر و قصاص و امنیت مجاز است بلکه طبق شرایطی واجب می‌باشد.  
چه یک دولت و طایفه‌ای تجاوز نماید یا فردی به ظلم و فساد پردازد که «لَا ضَرَرَ وَ  
لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup>. حریم حیثیت و آزادی در حقیقت برای طرفین وجود دارد و  
قهرماً وقتی پای غیر به میان آید آزادی محدودیت پیدا می‌کند. علاوه بر آن زندگی  
در جامعه و برخورداری از مواهب آن تعهدات متقابل‌های را ایجاد می‌نماید که  
حکومت اسلامی منبعث از مردم موظف به نظارت بر آن است.  
تفصیل این نظارت و چگونگی دخالت دولت و مشارکت مردم که باید با حداکثر  
قسط و روحانیت باشد محتاج به بحث جداگانه‌ای است که تحت عنوان «حکومت  
اسلامی» بررسی شود.

---

۱. اصلِ فقهی: زیان رساندن و زیان دیدن در اسلام نیست.

## انقلاب و انقلابی\*

«وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا» (آل عمران (۳) / ۱۴۴)  
(... و کسانی که روی پاشنه برگردند (به عقب برگردند و انقلاب به گذشته خود نمایند) هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند...)

دو سه سال است که کلمات «انقلاب» و «انقلابی» مقام شماره یک را در ادبیات اجتماعی و سیاسی ما و در سخنرانی‌ها پیدا کرده است و جای واژه‌های گذشته از قبیل مبارزه، قیام و نهضت را که در جریان‌های ملی و وقایع مذهبی مانند حادثه کربلا، ظهور امام زمان یا بعثت انبیاء به کار برده می‌شد، گرفته است؛ ضمن آنکه معیاری برای تشخیص حق از باطل و خدمت‌گزار از خیانت‌کار شده است. شاید کمتر عنوان غربی‌الاصل و ره‌آورد فرنگ‌رفته‌ها دیده شود که این طور به‌رنگ ایرانی و قداست روحانی با آهنگ ضد غربی درآمده باشد.

دو کلمه فوق که اولی مصدر یا اسم است و دومی صفت، گاهی توأم و با ملازمه در شخص معین یا در عمل واحد استعمال می‌شود و گاهی به‌طور تفکیک و استقلال و احیاناً به‌صورت متقابل.

نظر به نقشی که مفهوم و محصول آنها در تحول عظیم اخیر کشورمان داشته و خواهد داشت، بجا است که به‌منظور کشف حقایق و حل بسیاری از اختلافات و مسائل روی آنها بررسی و بحثی بنمائیم.

---

\* این اثر حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی عید فطر، مورخ ۱۳۶۰/۶/۲۷ در ساختمان دفتر نهضت آزادی ایران می‌باشد که با استفاده از چاپ چهارم آن در سال ۱۳۶۴، به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود.

### تعاریف

در کتاب‌های لغت، برای هر دو کلمه فوق و معادل یا اصل خارجی آنها تعریف‌هایی داده شده است که من کاری به آنها ندارم. فقط آنچه را که در عرف زمان و مکان خودمان در عینیت جریان‌ها دیده و فهمیده‌ام، در نظر می‌گیریم و با اجازه خوانندگان عزیز همان تعریف و توضیح استنباطی را اگر چه ناقص باشد مبنا و مرجع بحث قرار می‌دهیم، اگرچه در جامعه‌شناسی برای انقلاب‌های سیاسی، علاوه بر تعریف یا تعاریف، سنن و قوانینی هم استخراج کرده باشند.

انقلاب ما یعنی همین تغییر نظام حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اداری، فکری، عقیدتی و اخلاقی، از آنچه تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ داشتیم و نامش نظام شاهنشاهی با وابستگی‌های خارجی و میراث‌های سنتی ایرانی و اسلامی بود، به آنچه حالا داریم و می‌خواهیم دارا بشویم و نامش را نظام جمهوری اسلامی گذاشته‌ایم، با روح ظاهراً نه شرقی و نه غربی، در مکتب اسلام انقلابی فقهاتی. در مفهوم و مطلوب وسیع‌تر انقلاب‌های ضداستعماری اخیر مصر، کوبا، ویتنام، الجزایر، هندوستان را در بر می‌گیرد و تلویحاً یا تصریحاً یادآور انقلاب‌های تاریخی اروپا می‌باشد. مانند انقلاب کبیر فرانسه یا کمون پاریس، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب مائو در چین و امثالهم که در سه قرن اخیر رخ داده است و همچنین جنبش‌های آزادیبخش آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی بعد از جنگ جهانی دوم. انقلاب ما ضمن آنکه به دلیل ارتباط قهری با تمام حوادث دنیا، الهام و ارتباط با سایر انقلاب‌ها و نهضت‌های داخل و خارج دارد، به دلیل اسلامی بودن، خود را در سطح بالاتر و مرحله تکاملی همه‌ی آنها می‌داند. اسلامی بودن انقلاب ایران صفتی است که رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری امام خمینی روی آن گذاشته و عنایت خاص به اصالت و عدم اشتباه و اقتباس دارند. اما انقلابی بودن یا انقلابی عمل کردن نیز چند مشخصه دارد که باید به آن توجه شود:

- (۱) خواستن و رسیدن با سرعت و شدت یا ضربتی و قاطع عمل کردن؛
- (۲) خصلت خصمانه خشمگین با مشتهای گره کرده؛
- (۳) بریدگی کلی و انهدام گذشته با محو و واژگونی هر رویه و سابقه و سرمایه، همراه با تصفیه حساب‌ها و انتقام‌جوئی؛
- (۴) حالت طبقاتی و انحصاری ضد ملی و روشنفکری و اداری و ضد غربی داشتن،

با تمایل به روحانیت و اتکاء بر توده‌ی مردم و دفاع از مستضعفین؛  
 (۵) خودسری و تمرد طبقات جوان و مأمورین انقلابی از اوامر دولت و مقامات و  
 تا حدودی ابتکار عمل و گرداندگی انقلاب.

تعریف و توصیف‌های فوق‌را، همان‌طور که گفتم، از فرهنگ دهخدا و قاموس  
 قرآن یا از المُنجد و لاروس و آنسیکلوپدیای بریتانیکا نگرفته‌ام، بلکه در جریان  
 تحریک و تهییج‌ها و از زبان تبلیغات و انتقادات درمی‌یابیم.

#### شاهد مثال‌ها

به‌حکم «تُعَرَّفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا»<sup>۱</sup>، از روی اظهارنظرها و ایرادهائی که به‌دولت  
 موقت می‌گرفتند و آن را غیرانقلابی - یا به‌زعم بعضی خوش انصاف‌ها، ضدانقلابی -  
 می‌دانستند، می‌توانیم شاهد مثال‌هایی در تأیید تعریف‌های فوق بیاوریم.

از جمله آزادی حضور و حیات دادن به مخالفین و قلع و قمع نکردن بی‌حساب و  
 کتاب گروه‌های چپ و چپ‌نما را قاطع نبودن دولت موقت می‌دانستند.<sup>۲</sup>

اصطلاح «گام به گام» را از عدم سرعت و شدت، و ضربتی عمل نکردن در آوردند،  
 و اینکه دولت موقت اولاً: مقید بود، تا قوانین و مقررات جدیدی جای‌گزین نشده،  
 قوانین قبلی را (البته منهای سلطنت) موقتاً محترم بشمارد و ثانیاً: اعتقاد داشت که  
 نظامات جدید و برنامه‌های انقلاب باید با مشورت و مطالعه لازم تنظیم شده پس از  
 تصویب شورای انقلاب یا آراء ملت متدرجاً برحسب ضرورت و امکانات، یعنی در  
 سایه قانون و قدرت، پیاده شود انقلابی‌های افراطی به‌چنین طرز فکر و روش، نام  
 «گام به گام» دادند.

رعایت ادب متعارف دیپلماسی با کشورهایی که هیچ‌گونه تصمیم و صحبت بر  
 قطع روابط با آنها عنوان نگردیده بود و برقراری روابط عادی به‌صورت احترام متقابل  
 به‌استقلال و حقوق قانونی و مبادلات اقتصادی غیروابسته، حمل بر سازش کاری می‌شد.  
 حفظ و حمایت همراه با تقویت و تقلیل و پاکسازی صحیح دستگاه عظیم دولتی  
 که نیروی اجرائی الزامی کشور و انقلاب بوده و سرمایه مالی و فنی و انسانی ما را  
 تشکیل می‌دهد، در چشم حضرات ابقای دستگاه طاغوتی و عدم درک یا مخالفت با

۱. روایت: اشیاء با (کمک) اضداد خودشان شناخته می‌شوند.

۲. بگذریم از اینکه، آیا در آن آشفتگی و سردرگمی‌ها اصلاً فرصت و امکان و قدرتی برای این کارها  
 وجود داشت یا نه.

انقلاب محسوب می‌شد.

مقدم شمردن تحرک چرخ‌های حیاتی و تولیدی کشور بر تسویه حساب‌های انتقامی و بر انهدام‌های مارکسیستی مالکیت و بخش خصوصی، به منظور احیاء اقتصاد ملی و رمقرساندن به انقلاب اسلامی، وسیله‌ای برای تهمت لیبرالیستی و سرمایه‌داری شده بود.

علاقه‌مندی به استقلال و آزادی کشور و وحدت ملی، بر طبق شعارهای اصلی قبل از پیروزی انقلاب، و حاکمیت ملی و اجرای قانون اساسی، با شعارهای ضدملی و ضدانسانی - که بعداً به میدان آمد - تعارض پیدا کرده و دفاع از تمدن و تحصيلات و تخصص را یک نوع غرب‌زدگی و مخالفت با روحانیت تلقی می‌کردند.

امام نیز در اظهارات مورخ ۲۹ تیرماه ۱۳۵۹ خود استدلال کرده بودند که ما تجربه نداشتیم و انقلابی عمل نکردیم. چون اشخاص را نمی‌شناختیم رو به افراد مسن سابقه‌دار که روی اصول و موازین عمل می‌نمودند، آوردیم. در صورتی که مردم به خیابان‌ها ریخته با انقلابشان شاه را بیرون انداختند. از این به بعد دولت‌ها باید از افراد انقلابی که جوان و قاطع باشند، تشکیل شود.

### انقلاب نوجوانان

با بیان فوق و تصریحی که امام به «جوان و قاطع بودن» برای انتخاب وزراء از افراد انقلابی کردند و در مقابل از افراد مسن سابق که روی اصول و موازین عمل می‌نمودند، نام بردند، مشخصه پنجم از تعریف انقلابی بودن و انقلابی عمل کردن روشن می‌شود. قبلاً نیز با تأیید عمل «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» که در آبان‌ماه ۱۳۵۸ سفارت آمریکا را اشغال و کارکنان آنجا را گروگان گرفته بودند، توجه و تکیه خود و تحول انقلاب را در جهت تسلط نوجوانان و نسل نارس ملت مشخص ساخته، نام انقلاب دوم به آن داده بودند. به این ترتیب «دانشجویان پیرو خط امام» عنوانی از عناوین رسمی و پدیده‌ی خاصی در انقلاب اسلامی گردید و یکی از اقدامات برجسته آنان که علی‌رغم وزارت فرهنگ و آموزش عالی و رئیس‌جمهوری و نظر ظاهری شورای انقلاب انجام دادند، تصرف و تعطیل دانشگاه‌های کشور قبل از پایان سال تحصیلی ۵۹ - ۱۳۵۸ بود که بهانه و عنوان برای انقلاب فرهنگی به صورت انقلابی شد که مورد تأیید و تفصیل و تأکید امام قرار گرفت. در حالی که در زمان دولت موقت کار

جدی برای انقلاب فرهنگی به عمل آمد و کمیسیون صلاحیت‌داری انتخاب، و اصول آن تدوین و اعلام شده بود؛ ولی التفات خاصی نسبت به آن نبود. اقدامات فوق، با توجه به اینکه افراد کمیته‌ها و سپاه انقلاب و جهاد سازندگی، یعنی سه نهاد فعال و مؤثر کشور بعد از پیروزی انقلاب را عمدتاً جوانان دانشجوی، بازاری، و فرزندان طبقات غیرمرفه پر کرده و مانند مأمورین انتظامی دادگاه‌های انقلاب و بنیاد مستضعفین، دارای افکار انقلابی افراطی بوده و اعتنای چندان حتی به دستورات قضات و مافوق نداشتند، نقش مهمی را که نوجوانان ایران در انقلاب اسلامی داشته و دارند، به خوبی نشان می‌دهد. تأثیر عظیم این نوع افراد و اعمال در سیاست مملکت از روابط خارجی و امور اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی غیر قابل انکار بوده، جوانان را باید یکی از سه فاتح بزرگ انقلاب اسلامی ایران بدانیم.<sup>۱</sup> بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دانشجویان ما تنها صنفی بودند که به دلیل شور و غیرت جوانی و همچنین بی‌مسئولیتی و استقلال نسبی، علی‌رغم زجر و زندان و اخراج، نگذاشتند شعله مبارزه در ایران خاموش شود.

اصولاً در همه جای دنیا نسل جوان پیش از پدران و شاغلین از انقلاب‌ها استقبال و در پیشبرد آن مشارکت می‌نماید؛ زیرا که می‌خواهد جا برای خود باز کند و آینده‌ای را که امید او است، جانشین گذشته‌ای که ساخته و اشغال شده بزرگ‌ترها است و با آن وابستگی و علاقه‌ای ندارد، بنماید. ولی در هیچ جا و هیچ زمان نوجوانان حوالی سنین بلوغ چنین دخالت و نقش تعیین‌کننده‌ای به مقیاس عمومی کشور در انقلاب نداشته‌اند و الحق باید نفوذ و نقش نوجوانان را از ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران دانست. در سال‌های بعد از جنگ، انقلاب فرهنگی چین که به دستور مائو و به دست نوجوانان صورت گرفت و هدف آن ایجاد انقلاب تازه‌ای در انقلاب قبلی بود، آثار عملی فوق‌العاده‌ای نیافت و بعد از مائو محکوم و محو شد. انقلاب جنجالی محصلین فرانسه در سال ۱۹۶۸ نیز که خواستار تحول کلی در دانشگاه‌ها و سیستم آموزشی با احراز حق دخالت زیاد برای دانشجویان بودند، به لحاظ وسعت و تأثیر کلی، به پای نظیر بعدی ایرانی آن نمی‌رسید و تعقیب چندان نیافت.

۱. دو فاتح دیگر یکی روحانیت است، به لحاظ حاکمیت و احراز قدرت و دیگر مارکسیسم، به لحاظ برنامه‌های اجرا شده که باید مجموعاً در بحث جداگانه بررسی شود.

از جمله ایرادهائی که به دولت موقت می‌گرفتند و نهادها و جوانان نسبت غیرانقلابی بودن به آن می‌دادند، تبلیغ و تصویری بود که دولت موقت مخالف نهادها و همکاری و ایثار جوانان است. در صورتی که مخالفت از ناحیه نهادها شروع شده بود و غالباً مزاحمت‌های خودسرانه و دخالت‌های غیرمسئولانه در ادارات و وظائف دولت و در مؤسسات و پیمان‌کاران طرف قرارداد با دولت انجام می‌دادند. به طوری که باعث اشکال و لنگی و شکایات فراوان و لوٹ‌شدن مسئولیت‌ها و اختیارات می‌گشت. رئیس دولت ناچار بود، هر بار ضمن تأیید حسن‌نیت و تقدیر از زحمات و فداکاری‌های پاسداران و داوطلبان، ضرورت انضباط و وحدت مدیریت را گوشزد نماید.

### انصاف در باره‌ی انتقادات

حالا که نزدیک به دو سال از خداحافظی دولت موقت می‌گذرد، اگر رقابت‌ها، حسادت‌ها و خرده‌حساب‌ها را که قهری و طبیعی و روی هم رفته جزئی بود، کنار بگذاریم و تحریک و توطئه‌های خصمانه‌ی حساب‌شده را که قصدشان پاشیدن تخم‌های تفرقه و بدخواهی و یأس در جامعه‌ی انقلاب کرده، به منظور تضعیف پایه‌های مبارزات ملی و اسلامی بود، جدا کنیم، باید انصاف دهیم که مقدار زیادی از اختلاف‌ها و انتقادات روی غرض و سوءنیت نبود. بلکه مبنای کاملاً طبیعی منطقی و انقلابی داشت. واقعاً دو دید مختلف در جامعه‌ی به پا خواسته ما حکومت می‌کرد، دو دیدی که در دو کلمه‌ی انقلاب و انقلابی مشخص می‌شود. اکثریت ایرادگیرندگان، مخصوصاً آگاه‌ها و با انصاف‌ها، دولت موقت و نهضت آزادی را منکر و مخالف انقلاب اسلامی ایران نمی‌دانستند، سهل است که حق آب و گل و سرفلی هم برایش قائل بودند. ایراد و خشمشان از این بود که چرا «انقلابی» نیستند و «انقلابی عمل نمی‌کنند». بنده هم از این جهت ادعای خلافی نداشتم. مکرر می‌گفتم که مأموریت دولت موقت آن‌طور که رهبر انقلاب با صراحت تام و برنامه مشخص تعیین کرده‌اند، انتقال است نه انقلاب. گو اینکه علاوه بر انجام آن برنامه، متعهد و مشغول اجرای انقلاب در مرحله سازندگی نیز شدیم و در سایه‌ی قانون و قدرت و با رعایت عقل و متانت و مصلحت، به تدوین و تصویب قوانین مربوطه و تأمین نیازهای اقتصادی و اداری و اساسی پرداخته بودیم. ما انقلاب را به دو مرحله‌ی منفی و مثبت یا سازندگی تقسیم و جداً توصیه می‌کردیم که رویه‌ی مرحله‌ی سازندگی با مرحله‌ی تخریبی تباین داشته و باید با دیدهای مثبت



علمی و عقلانی وحدت و فعالیت و به طور منظم منطقی صورت گیرد. اما آن قدر آتش انقلاب همراه با انتقام در تازه واردان انقلاب اسلامی تیز بود که نظریات ما را لجاجت و سوءنیت می گرفتند و حرف ساده‌ی سراسرست و حساسی ما به خرجشان نمی رفت، نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به پیش مردم عاشق نه آب در غربال

منطق و روحیه‌ی آنها غیر از این بود. مرحله اول را تنها در اخراج شاه از ایران نمی دیدند بلکه خواهان «تداوم انقلاب» به معنای واژگونی قهرآمیز همه‌ی آثار و افراد آن نظام و بانیان و پشتیبانانش بودند.

در اولین ملاقات (آبان ماه ۱۳۵۷) که سه ماه و نیم قبل از پیروزی انقلاب در پاریس با امام داشتم، ایشان نگران بودند که اگر بخواهیم شاه را «سنگر به سنگر»<sup>۱</sup> عقب رانده از مجاری پارلمانی و قانونی یعنی از طریق انتخابات و آزادی مطبوعات با تشکیل مجلس موسسان و غیره، نظام شاهنشاهی را سرنگون سازیم، مردم جان برکفی که با فریادها و راه پیمائی‌های عظیم خود و ریختن به خیابان و بیابان کار را به اینجا رسانده اند، از جوش و خروش خواهند افتاد و حریف با نیرنگ‌های جدیدی به میدان بر خواهد گشت. مختصراً به ایشان توضیح دادم که بنا به تجربیات خودمان و ممالک دیگر، انتخابات آزاد و حتی نیمه آزاد بهترین وسیله برای تجمع و تهییج توده‌ها در سراسر کشور و برافروخته شدن خواسته‌ها است و با استفاده و استحکام سنگرهای به دست آمده، هم راه برگشت شاه بسته می شود و هم افراد و افکار برای پذیرش و استقرار نظام آینده ساخته و پرداخته می گردند. فعلاً بحث روی برتری هر یک از این دو نظر و نتایج مثبت حاصله نمی کنم. آنچه مسلم گشت و بعداً خود را نشان داد، این بود که از ابتدا روحیه و نقشه رهبر انقلاب، دخالت دادن هر چه بیشتر و موثرتر توده مردم، ولو بی شکل و خلاف نظم، و به میدان کشاندن مستضعفین یا بهره مند شوندگان از انقلاب بود. چنین رویه‌ای هماهنگی کامل با روحیه و خواست جوانان ما داشت و از سنن جاری انقلاب گشت.<sup>۲</sup>

در شرایط حاضر جامعه‌ی ما، تداوم انقلاب و خود انقلاب یا انقلابی عمل کردن، مانند بسیاری از موارد زندگی و روحیات بشری و بعضی از غرائز حیوانی که وسیله و

۱. طبق اصطلاح نهضت آزادی که در اعلامیه‌های مورخ ۱۳۵۷/۶/۶ و ۱۳۵۷/۷/۱۷ عنوان شده بود.

۲. و یکی از موارد اعتراض به دولت موقت بود و شأن نزول اصطلاح یا اتهام «گام به گام» شد.

۱۳۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱) راه وصول به یک هدف، جای هدف را می‌گیرد و اصالت پیدا می‌کند،<sup>۱</sup> خواسته‌ی اصلی انقلابیون افراطی شده است. محرومیت و شهادت نیز، آن‌طور که دلخواه مرحوم دکتر شریعتی و اثر مکتبی‌اش بود، هدفیت و ارزش درجه یک یافته، اشکالی به‌نظر نمی‌رسد که صلح و سعادت و سازندگی فدای آن بشود.

البته این حالت بلا مقدمه و بی‌جهت حاصل نشده است. سال‌های زیادی حتی قبل از مشروطیت، این ملت در ادبیات داخلی و خارجی از مطامع و دخالت‌های بیگانگان - روس و انگلیس و اخیراً آمریکا - چیزها خوانده و شنیده است و همان‌طور که در مقاله‌ی «بیگانه‌پرستی» گفته شده، منشاء همه‌ی بدبختی‌های خود و ملت‌های همکیش و همسایه را صرفاً از آنها می‌داند و چاره‌ای جز ناله و نفرین، در حال ضعف، و شعار مرگ دادن و تعرض، در حال قدرت و غیره ندیده است. توأم با استیلای آنها نظام طاغوتی، زندگی مصرفی، فرهنگ غربی و فساد، دزدی و جاسوسی را دیده، بالنتیجه سراسر وجودش را کانونی از نفرت و کینه به‌حال انفجار درآورده است. بنابراین تأمل و تحمل، برایش غیرممکن و به‌مثابه‌ی حرکت سازشکارانه و ضدانقلاب شده است. آنچه نام و نشان از آن دوران دارد، اگرچه ارزش‌های اخلاقی و علمی و حتی مذهبی باشد، غرب‌زدگی و توطئه و تحمیل به‌حساب می‌آید. کمترین معامله و مذاکره با آمریکا، ولو برای مطالبه بدهی‌هایشان، محکوم علی‌الاطلاق است. دنیای خارج که مدت‌ها است طوفان‌های نارضایتی و تضاد و دشمنی بر آن می‌وزد و قرن انقلاب نیز که از هر گوشه‌اش اخبار طغیان و ترور و کشتار پخش می‌شود، کمک فوق‌العاده به اشاعه چنین روحیات می‌نماید.

### اسلامی بودن انقلاب ما و الهام‌گیری‌های آن

نظر به‌اینکه انقلاب ما اسلامی است، هدف رهبر انقلاب و داعیه رسمی آن به‌خاطر اسلام می‌باشد. خط امام را خط انبیاء و خدا می‌دانند. خود ما هم روی عقیده و وظیفه‌ی مسلمانی وارد در مبارزات اجتماعی شده‌ایم و پیشنهاددهنده و تدوین‌کننده‌ی ایدئولوژی سیاسی<sup>۲</sup> بر مبنای اسلام و مأخوذ از قرآن و سنت هستیم و حالا هم برای خلاصی از فتنه‌های تحریف و اختلاف، توصیه به بازگشت به قرآن می‌نمائیم. جا

۱. مثلاً مال و پول به‌خاطر رفاه و حیات است. اما مال‌پرستی به‌وجود می‌آید؛ به‌طوری‌که ممسک‌ها با همه دارائی خود، زندگی مرتاض‌ها را می‌نمایند.

۲. اظهاریه تأسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰.

دارد نظری نیز از این دریچه به شرایط انقلاب و جریان‌های کشورمان نموده، بینیم آیا هدف و عمل انبیاء، خصوصاً خاتم و سرور آنها انقلاب و انقلابی بوده، و چگونه بوده است؟

این محکی خواهد بود برای حقانیت و انطباق عمل تا به حال ما با اسلام و نشان خواهد داد که تا چه حد صفت اسلامی انقلاب تحقق واقعی داشته و رعایت دستور قرآنی «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۱</sup> را کرده‌ایم. فایده‌ی دوم آن راهنمایی برای تجدید نظر و تغییراتی است که احیاناً لازم تشخیص داده شود.

### آیا مکتب انبیاء و دین خدا انقلاب بود؟

آری، صد درصد و چیزی از همه انقلاب‌ها بالاتر!

اگر انقلاب را به مفهوم عمیق آن، به معنای تغییر کلی در عقیده و رویه‌ای که سنت جاری و عرف و عادت عمومی بوده باشد، بگیریم، حرفی که فرستادگان خدا زدند و راهی که پیش پای بشر می گذاشتند، از هر جهت وسیع تر و عمیق تر از انقلاب علمی کوپرنیک در واژگون کردن هیئت بطلمیوس و مبنای علمی و فکری مقبول دنیای تا آن زمان بود.<sup>۲</sup> علی‌رغم معتقدات کلیسا و سلب آزادی که روحانیت حاکم بر اروپا به وجود آورده بود، اکتشاف انقلابی کوپرنیک دروازه‌ای برای حرکت و حیات تازه علوم و جهش تمدن و اختراعات گشود. کوپرنیک مرکز گردش افلاک را که تصور می کردند کره زمین است، تغییر داده و گفت زمین ما است که مانند سایر سیارات به دور خورشید می گردد. پیغمبران نیز به بشریت می گفتند تو مرکز عالم و مقصد خلقت نیستی. تو عادت به خودبینی و خودپرستی کرده و می خواهی همه چیز دنیا اعم از زمین و درختان و حیوانات و انسان‌ها در استفاده و استخدامت باشند. توجهی هم که به علم و سیاست و دین می کنی، باز برای تسلط و تصرف مواضع جدید و حتی استثمار خدا با نذر و دعا است. بدانکه خدای خالق قادر یکتا، مرکز و مقصد و معبود همه جهان بوده، صرفه و سرنوشت تو نیز در این است که چون سایر موجودات به عبادت

۱. احزاب (۳۳) / ۲۱: در [روش] رسول خدا سرمشق نیکویی برای شماست...

۲. مطلبی که ظاهراً در کتاب «درس دینداری» تالیفی سال ۱۳۴۰ اظهار شده است.

این کتاب حاصل تقریرات سال ۱۳۴۰ در دانشسرای تربیت معلم تعلیمات دینی است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد نهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث ایدئولوژیک» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

او و خدمت به خلق او در آیی! انقلاب از این فراگیرتر و بالاتر که جهت همه افکار و اعمال و آمال ما را عوض کرده و انسانی دیگر و جهانی دیگر می‌سازد، چه می‌تواند باشد؟! آنهم پرستش خدائی که نادیده و نادیدنی و صاحب صفاتی است مغایر با تمام مشهودات و آنچه مأنوس و معمول می‌باشد. پیغمبران به ما گفتند: شما وقتی ارزش پیدا می‌کنید که او را بشناسید، بستائید و بخواهید و فرمانش را ببرید.

چنین انقلابی در عقیده و اخلاق و عمل نه تنها دور از ذهن و درک و طبع بشر بود، بلکه تصادم با منافع صاحبان مواضع پیدا کرده، منجر به تصادم و تزاخم و تعرض‌های شدید نیز می‌شد؛ بدون آنکه پیغمبران و پیروانشان آن را خواسته یا حمله اول را کرده باشند.

در عمل نیز انقلاب‌های الهی آثار و تولیدات عظیم داشته است. مثلاً شبه جزیره‌ی عربستان بدوی قرن هفتم و کشورهای آسیا و آفریقا را می‌بینیم که به آئین اسلام، ولو با انحرافات زیاد درمی‌آیند و چه تغییرات عظیم به لحاظ علم و فلسفه، اخلاق و روابط انسانی، شکوفائی فرهنگ و هنر، برکات اقتصادی و اداری و همچنین بروز انقلاب‌های اجتماعی به دنبال آن می‌آید. قبل از اسلام، مسیحیت و یهودیت اگر چه در عصر پایه‌گذاران خود چندان به شهرت و قدرت نرسیدند، ولی هر کدام در سطح خود دگرگون‌کننده‌ی تاریخ و گرداننده‌ی تمدن شدند.

اتفاقاً اصطلاح انقلاب در قرآن و در ادبیات صدر اسلام و در تاریخ دو فرقه بزرگ سنی و شیعه به معنی و منظوری که از فرهنگ غربی به ما رسیده، به کار نرفته است. حتی معنای مخالف آن را داشته و به آنچه امروز ارتجاع و واپسگرایی نامیده می‌شود نزدیک‌تر است. قرآن با پیش‌بینی خطر بازگشت اصحاب پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) به عصبیت‌های قومی و جاهلیت و شخص‌پرستی، اعراب را ملامت نموده می‌فرماید:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ  
انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ  
سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۴۴)

(محمد نیست جز رسولی که رسولان دیگری پیش از او آمدند و رفتند، حال اگر مرده یا کشته شده بود آیا روی پاشنه‌های خود برمی‌گشتید (و به گذشته برمی‌گردید)؟ و هر کس (یا کسانی) که انقلاب به عقب بنمایند،

هرگز زبانی به خدا نخواهند رساند و به زودی خداوند شکرگزاران را  
جزا خواهد داد.)

عمل پیغمبران را که رسالت همگی آنها زنده کردن آئین یکتاپرستی و اجرای  
تعلیمات انبیاء قبلی بوده، سعی داشتند اقوام و امت‌ها را از انحرافات شرک و  
اختلافات ستمگرانه و تاریکی‌های طاغوت پرستی بیرون آورده و به صفای توحید و  
برادری با یکدیگر و بندگی خدا برسانند، می‌توان احیاء و رستاخیز نامید و رنسانس  
اروپا بیشتر به آن شباهت دارد تا رولوسیونهای سیاسی و اجتماعی بعدی.

آیا فرستادگان خدا، و آخرین آنها حضرت محمد(ص)،  
و امامان ما انقلابی بودند و انقلابی عمل می‌کردند؟<sup>۱</sup>  
اصلاً و ابداً!

یقیناً باور نمی‌کنید و خواهید گفت مگر به قول مرحوم دکتر شریعتی علی(ع) و ائمه  
شیعه گوینده «نه» نبودند و کلمه‌ی طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که شعار خلاصه شده اسلام  
است، با نفی شروع نمی‌شود؟ حافظ هم که گفته است (و این بیت، شعار در و دیوار  
و پلاکارت‌ها و سخنرانی‌های نزدیک به پیروزی انقلاب شده بود):

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

بلی همین‌طور است و این همان دو مرحله‌ای بودن انقلاب می‌باشد که در «لَا إِلَهَ»  
یا در «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»<sup>۲</sup> خلاصه شده، نفی اضافات و محو خرافات بشری را  
می‌خواهد، و پس از آن مرحله اثباتی ایمان و احیاء می‌آید که اجابت و اطاعت و  
عمل است و زندگی و سازندگی می‌آورد؛ به مصداق آیه شریفه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ  
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال (۸) / ۲۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید (دعوت) خدا و رسولش را به آنچه شما  
را زنده می‌نماید، اجابت کنید و بدانید که خدا مابین مرد و دل او حائل  
می‌شود...)

تازه مرحله‌ی اول تخریبی «لَا إِلَهَ» نفی کردن عقیده و خدایانی است که در ضمیر و  
ذهن ما وجود دارد. نفی از خودمان است، نه درافتادن و معدوم ساختن معبود یا طاغوتی  
که در خارج، حکمفرمائی دارد.

۱. انقلابی به همان معنی و خصوصیات که در تعاریف گفتیم.

۲. نساء (۴) / ۳۶: ... و هیچ چیز [و هیچ کس] را [در توان و تدبیر] با او شریک نشمارید...

آنچه در این بند می‌خواهیم مطالعه کنیم اولاً: شیوه عمل و کیفیت به کرسی نشاندن و پیاده کردن مکتب اسلام و درافتادن با غیرمکتبی‌ها است که تا چه حد انطباق با ویژگی‌های ردیف شده در قسمت تعاریف دارد و ثانیاً: زیارت سیمای پیغمبر گرامی در جنگ‌ها و برخوردها و رویه رسالتش که آیا عبوس خشمگین، با مشت و ابروی گره کرده و دست به شمشیر، دستپاچه و عصبانی مزاج فحاش بوده و چنگیزوار همه جا را می‌کوبیده و بزرگ و کوچک را می‌کشته یا به نحو دیگر عمل می‌فرموده است؟

به نظر می‌آید سؤال دوم جواب لازم نداشته باشد. همگی از حسن خلق، گشاده‌روئی، بسط‌ید، مدارا و بزرگواری، حلم، صبر و رأفت پیغمبر بزرگوارمان چیزهای زیاد به‌خاطر داشته باشند<sup>۱</sup>. علی (ع) البته در عدالت سختگیر بود اما با قبول ۲۵ سال خانه‌نشینی، چقدر تحمل و گذشت نشان داد و در دوران خلافت نسبت به مخالفین و منافقین منتهای آزادمنشی و بزرگواری را داشته، قاتل مسلم خود را قصاص قبل از جنایت نکرد و اجازه نداد انتقام‌جوئی و آزار نسبت به همفکران و شخص او اعمال شود. حتی سیدالشهداء که از بیعت با یزید امتناع ورزیده و از طرف مردم کوفه برای اداره‌ی امرشان دعوت شده بود، کرامت اخلاقی و رافت انسانی را به آنجا می‌رساند که دستور می‌دهد سربازان و اسب‌های تشنه قشون خُر را که برای جلوگیری از حرکت او و احیاناً برای دستگیری آمده بودند، سیراب کنند!

### ۱) سرعت و شدت و خشونت انقلابی

در مورد سؤال اول که مسئله اصلی این مقاله است و در بند اول مشخصات «انقلابی عمل کردن» آورده بودم، می‌بینیم که در بعثت انبیاء و در برنامه‌های ابلاغ و اجراء ادیان چیزی که وجود نداشته سرعت و شدت و خشونت بوده است. بالعکس، نمونه‌های بارز فراوان از بردباری و بزرگواری و واگذاری دیده می‌شود که گوئی خدا کمترین اصرار و عجله در پیشبرد آئین خود ندارد:

۹۵۰ سال دعوت نوح و حاصلش:

«لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ» (هود (۱۱) / ۳۶)

(... از قوم تو جز (اندک) کسانی که ایمان آورده‌اند شخص دیگری هرگز ایمان نخواهد آورد...)

۱. و در مقاله «سیمای اسلام» به قدر کافی بحث شده است.

این مقاله در صفحات ۳۳ تا ۶۲ همین مجموعه ارائه شده است (ب.ف.ب).

صبر ایوب ضرب المثل می شود.

موسی که می توانست فرعون را در اولین برخورد با عصا و اژدهایش ببلعد و تخت و تاج کشور مصر را تصرف کند، برای تحویل گرفتن و بردن بنی اسرائیل که تنها مأموریت او و هارون می باشد، مکرر در مکرر به امید اینکه «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»<sup>۱</sup> به فرعون برای توبه و اثبات حسن نیت فرصت می دهد، تا بالاخره طاغوت بزرگ و لشکریانش به پای خود در نیل غرق می شوند و باز هم محصول آن همه تلاش چه شده است:

«فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ»

(یونس (۱۰) / ۸۳)

(پس به موسی جز فرزندان از قوم او، علی رغم ترس از فرعون و اطرافیان ایمان نیاوردند...)

پس از آن بنی اسرائیل باید چهل سال در بهدردی و سختی بچشند و آزموده و آبدیده شوند تا قدم به ارض موعود بگذارند.

ابراهیم خلیل با چنان اندیشه های برهانی، بینش ملکوتی، امتحانات سخت پیشوائی و صحنه سازی آزمایشی برهان شکن در بتخانه شهر، زورش حتی به پدر خود نرسیده، او را به آتش می اندازند و مجبور به هجرت می شود تا جائی که راضی می گردد به:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا

لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ» (ابراهیم (۱۴) / ۳۷)

(پروردگارا من ذریه خود را در بیابان لم یزرعی در حریم خانه ای سکنی دادم تا نماز را بپا دارند، پس دل هائی از مردم را به سوی آنها متمایل نما...)

ابراهیم برای اعقاب خویش، از خدا طلب روزی و محبت مردم نموده، امید به آینده ی دور می بندد که:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»<sup>۲</sup>

۱. طه (۲۰) / ۴۴: ... بسا که پند پذیرد یا [از خدای] بترسد.

۲. بقره (۲) / ۱۲۹: صاحب اختیار، در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان می خواند و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می آموزد...

بالاخره پس از چند هزار سال دعای ابراهیم (ع) اجابت و رسولی از مردم عامی برانگیخته می‌شود که برنامه الهی و مَلّی نجات و هدایت و سعادت قوم را ارائه دهد، سیزده سال در مکه با مشرکین کلنجار رفته، از دستشان زجرها می‌کشید تا یک مشت پیرو پیدا نماید. برای پذیرش گروندگان غریبه و سازندگی نمونه، به مدینه هجرت می‌نماید، برنامه رسالت با تحمل ناملایمات و خلاف‌ها و با تأنی و تدریج تمام در ظرف ۲۳ سال به پایان می‌رسد، بدون آنکه وصی شایسته‌ی برحقش به کرسی خلافت بنشیند.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»<sup>۱</sup>

علاوه بر آنکه ابلاغ و اجرای احکام به‌طریقه گام به‌گام و تدریجاً صورت می‌گیرد،<sup>۲</sup> صریحاً و مکرراً هرگونه تعجیل را مذموم و از معایب مخصوص انسان که از عجل ساخته شده است، می‌شمارد، پیغمبر می‌گوید «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ»<sup>۳</sup> و خدا ریشه اختلاف و ایراد به مشرکین و منکرین را در نزدیک‌طلبی و زودخواهی آنها و آینده‌نگر نبودن اعلام می‌نماید که:

«بَلْ تُحِيبُونَ الْعَاجِلَةَ.

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ.» (قیامت (۷۵) / ۲۰ و ۲۱)

(... بلکه شما خواهان (نتایج و زندگی) نقد فوری هستید و (آینده و زندگی) بعدی را رها می‌کنید.)

پیغمبر از اینکه دعوت رهایی‌بخش روشن سعادت‌آفرین او را به‌جای استقبال، با انکار و لجاج و آزار جواب می‌دادند، رنج می‌برد و بدون آنکه به نفرین و نفرت از کسی پردازد، طالب سرعت و توسعه ایمان می‌شود. خداوند دل‌داری می‌دهد که:

«طه.

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.

إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَحْشَى.» (طه (۲۰) / ۱ تا ۳)

۱. مائده (۵) / ۳: ... امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم...  
 ۲. حرمت شراب و ربا و زنا و وجوب حجاب و بسیاری احکام دیگر تماماً ضمن چند آیه و در طی چند سال تدریجاً نازل شده است.  
 ۳. حدیث نبوی: عجله کار شیطان است.



(طه. ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به مشقت بیفتی (یا خودت را به مشقت بیندازی).

جز آنکه یادآوری و موعظه برای کسانی که (از عواقب هولناک) می ترسند باشد.)

و تکرار می کند که وظیفه تو ابلاغ و اخطار است و کار دین با اکراه و اجبار پیش نمی رود چرا که:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره (۲) / ۲۵۶)

(کار دین به اجبار نیست...)

و مردم را باید در تشخیص و تصمیم آزاد گذاشت. علاوه بر اینها، حضرت رسول و حضرت امیر، مشرک و منکر و منافق را، مادام که به جنگ و فتنه‌ای دست نزده و آغاز تعرض نکرده باشند، اخراج و اعدام نمی کردند. خلاصه آنکه هیچ گونه اصرار و علاقه به اینکه اسلام به هر قیمت که شده، مقبولیت و توسعه و صدور پیدا کند و مردم را به زور وادار به ایمان و اجرای احکام نمایند، وجود نداشت. حتی بعد از رحلت رسول اکرم امامان از اهل بیت که به عقیده‌ی شیعه جانشینان به حق و به ثمر رسانندگان صحیح انقلاب محمدی بودند، مأموریتشان را به فراخور شرایط زمان و مکان و امکانات و بر طبق برنامه منظم تقسیم شده‌ای پیش می بردند و انتظار قیام دوازدهمین را می کشیدند. یعنی امیدواری به پیروزی دراز مدتی که فقط خدا موعده آن را می داند و عبادت محسوب می شود، داشتند.<sup>۱</sup>

اصلاً مگر خلقت جهان و آفرینش خود انسان از طرف خدای رحمن به صورت تکامل تدریجی و با تأتی تمام صورت نگرفته، آسمان و زمین در ظرف ۶ روز یا در طی ۶ دوران چندین میلیارد سالی صورت و شکل نیافته است و تکوین و تصویر و تسویه آدم از گل شروع نشده است؟ خدا که می توانست با اراده کُن فیکونی هر غیر

۱. حدیث معتبر نسبتاً مفصلاً از حضرت باقر علیه السلام نقل شده (کتاب الحجج ج ۲، حدیث ۱۶، نشریه مکتب الاسلامیه تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۹۲) که مطالعه آن مفید است. امام پنجم به برادر خود زیدبن علی ابن الحسین (علیهم السلام) که برای خروج بر خلیفه اموی مراجعه نموده بوده است، تذکراتی داده و او را از این کار بر حذر می دارند، به دلیل اینکه محل و موقع مقتضی نیست و زوال حکومتی را «که خوراک مقرر خود را نخورده و عمرش به سر نیامده و به مدت مقرر نرسیده است»، نباید خواست. می فرمایند شتاب نکن و بدانکه خدا به خاطر شتاب زدگی بندگان عجله نمی نماید و از خدا پیشی نگیر و الا گرفتاری تو را عاجز و هلاک خواهد کرد. (فلا تعجل فان الله لا يعجل لعجله العباد ولا تسبق الله فتعجزك البلیه فتصرعك... ولا تتعاط زوال ملک لم تنقض اكله ولم ينقطع مداه ولم يبلغ الكتاب اجله...)

۱۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
موجودی را به «طُرْفَةُ الْعَيْنِي» به وجود آورد، چرا گام به گام و غیر انقلابی عمل کرده است؟

پس ملاحظه می‌کنید که روش پیغمبران، بنا به مشیت و سنت فرستنده آنها، از جهت سرعت و قاطعیت و شدت، کاملاً به دور از رویه «زود و زور» ایرانیان تربیت یافته ۲۵۰۰ سال استبداد و انقلابیونِ امروزی ضدامپریالیسم صادرکننده‌ی اسلام بوده است.

## ۲- کینه‌توزی و انتقام

اما مسئله انقطاع از گذشته و انهدام و انتقام‌جوئی از بهره‌مندان سابق که از لوازم اصلی انقلابی‌بودن و انقلابی‌عمل کردن شناخته شده است باز می‌بینیم که قرآن و سنت عکس آن را نشان می‌دهند. همه جا توصیه اکید به اغماض است و خودداری از تلافی‌گری و انتقام در باره سابقین مقصرینی که «طوعاً یا کرها» تسلیم شده‌اند و حتی دست از تعرض و تکرار برداشته‌اند.

در سوره بقره (۲)، آنجا که به‌طور منجز و کامل، شرایط چهارگانه جنگ در اسلام را اعلام می‌دارد، در ضمن پنج آیه (۱۹۰ تا ۱۹۴)، پنج بار امر به قتل و اخراج می‌شود؛ ولی ۱۳ بار نهی از تجاوز و تلافی و سفارش محدودیت مشروط به عمل آمده و تأکید مکرر به تقوا می‌گردد و صریحاً گفته می‌شود که اگر دشمن دست از تعرض برداشت و فتنه خاموش شد، خداوند بخشنده و مهربان است و دشمنی جز با آن عده که ستم‌گری را ادامه می‌دهند نداشته باشید. یعنی همین که امنیت برقرار و دین خدا حاکم بر محیط شد، جنگ را قطع کنید.<sup>۱</sup>

در جای دیگر از حضرت خواسته می‌شود، به کفار بگوید که اگر دست از جنگ و تعرض بردارند، آنچه قبلاً کرده‌اند، بخشوده می‌شود و عقاب و خصومتی جز در صورت بازگشت به گذشته وجود نخواهد داشت:

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ»<sup>۳</sup>

۱. به طوری که در مقاله سیمای اسلام مفصلاً صحبت کردیم.

۲. برخلاف تعبیر غلطی که کرده، و جمله‌ی «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» (بقره ۲) / ۱۹۳ را به عوض تحدید و توقف جنگ، به معنای دستور حمله و اقدام به قتل تا قلع و قمع کفار می‌گیرند.

۳. انفال (۸) / ۳۸: به انکارورزان بگو: اگر [از تلاش به خاطر بازداشتن مردم از راه خدا] بازایستند، آنچه گذشته است بر آنان بخشوده خواهد شد؛ و اگر [به شیوه ناشایست خود] بازگردند، سنت [الهی که در مورد] پیشینیان گذشت [تکرار خواهد شد].

همین عمل را رسول اکرم پس از فتح مکه انجام داده که نه تنها مشرکین و قاتلین مسلمان‌ها را بی‌قید و شرط آزاد کرد، بلکه بسیاری را در مقام و منصبشان باقی گذاشت. اسلام نظرش روی حال و آینده مردم است و به فرموده‌ی پیغمبر، گذشته و ما قبل خود را می‌پوشاند.<sup>۱</sup>

رسول اکرم فردی از عوام امت و رهبر آموزگار اصلاح‌طلبی بود که مأموریتش علی‌رغم جهالت و گمراهی‌های آشکار امت (و بنابراین خطاکاری‌های فراوان)، معرفی خدا به آنها و تربیت و تعلیمشان بود، نه تفرقه و طرد و تکفیر:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۲</sup>

\* \* \*

برای آنکه بحثمان تکمیل و مستند به سنت اهل بیت و سیاست امیرالمومنین علی علیه‌السلام در دوران حکومتش شده باشد، به‌طور نمونه و مقایسه با آنچه مقبول و معمول انقلاب و جمهوری اسلامی شده است، فراهائی از فرمان حضرت امیر به مالک اشتر را که حاوی مطالبی در زمینه‌های الفت و خصومت، افشاگری، خودویرانگری، پاک‌سازی، ولایت فقیه، بخش خصوصی و غیره می‌باشد، ذیلاً می‌آوریم.<sup>۳</sup>

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این است فرمان بنده‌ی خدا، علی امیر مؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث اشتر، هنگامی که او را والی مصر گردانید تا خراج آن دیار بستاند و با دشمنان آن پیکار کند و کار مردم به سامان آورد و شهرهای آن آبادان سازد.<sup>۴</sup>

۱. حدیث نبوی: الْإِسْلَامُ يُجِبُ مَا قَبْلَهُ.

۲. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی اشکاری بودند.

۳. نقل منقطع مخلوط از نهج البلاغه ترجمه آقای دکتر اسدالله مبشری (جلد سوم، چاپ ۱۳۶۰، صفحات ۲۰۱ تا ۲۲۵ و ترجمه آقای محسن فارسی (سال ۱۳۵۸، صفحات ۴۱۲ تا ۴۲۴)

۴. مأموریتی است در جهت اقتصاد، امنیت، آبادی، سازندگی، و سامان‌دهی به کار ملت مصر بر طبق رضا و دستور خدا، و نه برای خدمت به اسلام.

پیوسته قلبت را از مهر رعیت آکنده و با لطف و محبت ورزیدن به آنان ملامت مال کن، مبادا که چون درنده‌ی شکارافکن به خون‌ریختن آنان پردازی. چه آنان دو دسته‌اند یا برادر دینیت به‌شمار می‌آیند و یا اینکه در آفرینش همانند تو هستند. باید که آنان را ببخشی و از گناهشان بگذری. از توده‌ی مردم آنکه بیش از همه در پی عیب‌جوئی مردم است، باید که بیش از همه از تو دور باشد و در دلت منفور. چه مردم همه را عیب‌هائی است و فرمانروا در خطاپوشی سزاوارتر از دیگران است. تا توانی خطابخش باش و جرم‌پوش... با نیکوکاری با مردمان از دل‌ها گره‌کینه بگشای و رشته دشمنی ببر. در قبول سخن بدگویان شتاب نکن.<sup>۱</sup>

بدترین وزیر تو کسی است که پیش از تو وزیر اشرار بوده است. تو بایستی بجای او وزیری پاک‌نهاد و خردمند و راد برگزینی که مانند همتای پیشین با تدبیر و کاربر بوده<sup>۲</sup> و با گردنگشان در زمینه ستمکاری همکاری نکرده باشد.<sup>۳</sup>

زنهار سنت‌های درستی را که بزرگان این امت پیش گرفته بودند و در پرتو آنها رشته‌های الفت را به هم پیوند داده و کار رعیت را اصلاح می‌نمودند، از میان مبر و سنت‌های تازه‌ای را که به سنت‌های گذشته زیان برساند می‌اور. (یعنی نبریدن با گذشته و نداشتن تعصب تخریبی).

بدان که توده‌ی مردم به‌دسته‌ها تقسیم شده‌اند و کار هیچ دسته جز به‌دسته‌ی دیگر راست نیاید. گروهی از آنان سپاهیان خدایند، و پاره‌ای دبیران رازدار، و برخی دادرسان که باید عدالت را برپای دارند، و جمعی کارگزاران که باید به‌انصاف و مدارا به کار مردمان برسند، برخی دیگر از اهل ذمه و از مردم مسلمان که باج‌ده و خراج‌گزارند و جماعتی سوداگران و پیشه‌ورانند و جمعی فروماندگانی از نیازمندان و درویشان<sup>۴</sup> ... و اوضاع همه اینها رو به‌راه نمی‌گردد، مگر به‌وجود بازرگانان و پيله‌وران و صنعت‌گران که برای به‌دست آوردن سود و بهره، بازارها

۱. ملاحظه می‌کنید که اختلاف چندان با خصومت‌های طبقاتی، برنامه‌های افشاگری، نهضت ضد ایرانی و انحصارگری‌های حزبی و مکتبی ندارد!

۲. مسئله تخصص و تجربه و سابقه.

۳. صحبت روی انتخاب وزیران است، نه اخراج همه کارمندان و از نان و آبرو و زندگی انداختن هر صاحب شغل و متصدیان خدمات دولتی.

۴. در زمان علی و ائمه علیهم‌السلام هنوز گروه یا طبقه‌ای در میان مسلمین به‌نام روحانیت به‌وجود نیامده بود.

پدید می‌آورند و کارخانه‌ها کار می‌گذارند،<sup>۱</sup> چنانکه دیگران از عهده‌ی آنها بر نمی‌آیند. اما طبقه‌ی نیازمندان و افتادگان که دل‌ها را با خُلق‌های زار و نزار و یا ناقص و عیب‌دار خود می‌خراشند، سزاوار دست‌گیری و کمک می‌باشند. هر یک از این طبقات را نزد خدا روزی ویژه‌ای است و هر کدام از آنها را بر والی و فرمانده حقیقی به‌اندازه کاری است که در اجتماع می‌کنند و به‌نسبت هنر و تلاشی است که از او سر می‌زند.<sup>۲</sup>

بهترین چیزی که فرمانداران را خُشنود و روشندل می‌سازد، برپا داشتن داد و دهش در کشور و ایجاد دوستی و الفت میان افراد رعیت است و این دوستی و الفت جز با خوش‌بینی و سلامت نفس پا نمی‌گیرد. (جایش خالی)!

خدای تعالی به‌قومی که راهنمایی‌شان را دوست می‌دارد گفته است:

«ای گروه‌یگان، خدای و فرستاده او را فرمان برید و از خداوندان امر که از شمایند، پیروی کنید و اگر در کاری اختلاف کردید، آن کار را به‌خدای و رسول بازگردانید».<sup>۳</sup>

بازگرداندن کار به‌خدای، یعنی عمل کردن به‌محکومات کتاب او، یعنی به‌نص صریح قرآن مجید و بازگردانیدن کار به‌رسول، یعنی عمل به سنت وی که مورد اتفاق باشد، نه به هر امری که به آن بزرگوار نسبت داده‌اند و مایه اختلاف شده است.

در اینجا علی‌بن‌ایطالب به‌گزینه‌ش و رفتار با هر یک از مأمورین دولت و دسته‌های ملت پرداخته، تفصیل بیشتری درباره‌ی بخش خصوصی به‌شرح زیر می‌دهد:

سوداگران و پیشه‌وران ستون‌های اقتصاد به‌شمار می‌آیند. همیشه درخواست‌هایشان را بپذیر و به‌متصدی امر سفارش کن که از هرگونه

۱. پس معلوم می‌شود شغل آزاد و سودبردن خلاف اسلام نیست و بخش خصوصی ضروری جامعه و مدرسان سایر صنوف است.

۲. یعنی مفت‌خوری وجود ندارد و همچنین ایده‌آل کمونیسم که از هر کس به‌قدر توانایش و به هر کس به‌قدر نیازش.

۳. نساء (۴) / ۵۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...

این آیه را در مقاله دین و آزادی آورده و معترض شده بودیم که بروز اختلاف نظر مابین مردم و اولی‌الامر پیش‌بینی شده است و راه حل آن مراجعه به کتاب و سنت می‌باشد که در این فرمان تصریح و توضیح بهتر داده شده است و علی که اولوالامرترین اولوالامرها است، نمی‌گوید در اختلاف و تنازع هر چه من یا ولی فقیه گفتیم، درست است. بلکه محکومات کتاب و مسلمیات سنت را قاضی قرار دهید.

کمکی به آنان دریغ نوزد و از رفتار و کردارشان خرده نگیرد. برخی از ایشان در شهرها مقیم‌اند و گروهی سرمایه خود را به صورت کالائی درآورده از اینجا به آنجا می‌برند و دسته‌ای هم هنرشان ساختن و پرداختن ظروف و ابزارهای خانه است و همه آنان مایه سود و اساس رونق زندگی هستند<sup>۱</sup>. آنان خواستار مسالمت‌اند و نباید از اینکه شاید روزی یاغی شوند، بیم داشت. با همه‌ی اینها بدان که بسیاری از آنان در دادوستد بی‌اندازه سخت‌گیری می‌ورزند و از خود بخل و تنگ‌چشمی نشان می‌دهند و برای بردن سود بیشتر به احتکار می‌پردازند و هر نرخی که دلشان بخواهد روی کالاها می‌گذارند. این کارها به زیان توده‌ی مردم است. بنابراین از احتکار جلوگیری کن. بایستی که دادوستد درست باشد و با موازین عدالت انجام بگیرد و نرخ‌ها به هیچ یک از طرفین زیان نرساند. محترمانی را که پس از گوشزد تو دوباره به کار احتکار می‌پردازند، توبیخ و مجازات کن؛ اما به شرطی که در مجازات اسراف نشود و اندازه‌اش از دست نرود.<sup>۲</sup>

درباره طبقه پائین رعیت به‌ویژه بیچارگان و درماندگان و مستمندان و نیازمندان و افتادگان و معلولان آنچه را که خدا از حق خود برای آنان نزد تو سپرده است، در اختیارشان بگذار و آنان را هم از بیت‌المال که در اختیار تو است، نصیبی بخش و هم از حاصل سرزمین‌های هر شهر که به دست مسلمانان گشوده شده است<sup>۳</sup>. قسمتی از برنامه روزانه‌ات را به نیازمندان و دادخواهان اختصاص بده و نگذار سپاهیان و دستیاران

۱. اگر علی (ع) زنده بود، حتماً متهم به طرفداری از استثمار و از فرهنگ مصرفی غربی می‌شد و شعار «مرگ بر علی» می‌دادند!

۲. واقعاً که علی (ع) آئینه تمام‌نمای اسلام و میزان عدالت و اعتدال و انصاف است! هم ضرورت و خدمات و حقوق مشاغل آزاد را تقدیر می‌نماید و هم عیب‌ها و تجاوزگری‌های آنان را تقبیح نموده و دستور تحدید و کیفر می‌دهد، بدون آنکه به دلیل سوءاستفاده کردن، چشمه وجودشان را بخشگاند و همه چیز را ملی یعنی دولتی کند، یا به دلیل فوایدی که دارند، آزاد بگذارد تا مصرف کنندگان را بدوشند. به مصداق:

«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» (بقره (۲) / ۲۷۵)

(... درحالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است...)

معامله و کالا و سود را مجاز دانسته و فعالیت‌های تولیدی را تشویق و نظارت حکومت را برقرار می‌سازد تا به هیچ یک از دو طرف زیان نرسد. این است معنای عدالت واقع‌بینانه و انصاف حق‌خواهانه.  
۳. نه آنکه تحریکشان کنی تا اموال و خانه‌های دیگران را تصرف نمایند.

جلوشان را بگیرند و یا نگهبانان و پاسبانان درخواستشان را نپذیرند.  
 من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام که می‌گفت:  
 «ملتی که در آن حق ضعیف را به آسانی و بدون ترس و نگرانی از قوی  
 نستانند هرگز پاک و پیراسته نمی‌گردد»!

\* \* \*

### ۳- انحصارگری مکتبی

خصوصیات دیگر انقلاب‌های بشری و آنچه در تعریف انقلابی بودن ذکر کردیم، حالت انحصارگری طبقاتی بود. معمولاً مردان سلحشوری چون اسکندر و چنگیز و نادر که به گشودن کشورها و زدن گردن‌ها می‌پرداختند، یا طوایف و قبائلی که برای تصرف اراضی راه می‌افتند و هر طبقه و طرز تفکر که انقلاب می‌نماید، قصد کُلی‌شان مالک و حاکم کردن خود و برانداختن قبلی‌ها و بعدی‌ها است. انحصارگری، خوی لاینفک انقلاب‌های بشری می‌باشد. خواه شخص و طایفه باشد و خواه طبقه و تفکر یا ایدئولوژی. همین انحصارگری و قدرت‌گیری است که عامل دعواها و کشتارهای میان پایه‌گذاران و گردانندگان گردیده، باعث می‌شود که بگویند انقلاب فرزندان خود را می‌خورد. از این جهت انقلابی‌ها فرقی با استبدادی‌ها نداشته و نمی‌توانند، نه به آنها که علیه‌شان انقلاب کرده‌اند، نه به رقیبان و نه به هیچ غیر خود، اجازه اقدام و ابراز عقیده یعنی آزادی و حتی حق حیات بدهند. آغامحمدخان قاجار، همان‌طور افشاریان و مدعیان را عقیم و قتل عام می‌کرد که لنین و استالین یا مکتب‌داران انقلابی. به گفته‌ی سعدی «ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند».

اما انقلاب الهی به این ترتیب صورت نگرفته، بلکه پیغمبران به طرق مختلف و بیانات گوناگون که ذیلاً بعضی از آنها را اشاره می‌نمایم، به دنبال وحدت افراد و اقوام و احتراز از تفرقه و تخاصم رفته‌اند:

از آدم به این طرف، نام همه‌ی افراد و طوایف و طبقات را بنی‌آدم گذارده‌اند و همه‌ی ما را اعم از پول‌دار و بی‌پول، زیبا و زشت یا عالم و عامی، برادر و خواهر یکدیگر خوانده‌اند. قرآن ضمن قبول اختلافات، امتیاز را نه به ملیت و خون یا مال و مقام و عنوان، بلکه به تقوا می‌دهد؛ آن هم در نزد خدا، نه تفاخر فی‌مابین. پیغمبر

۱. الحمدالله که در جمهوری اسلامی از ناحیه دادگاه‌ها و پاسداران به کسی ظلم نمی‌شود، نیمه شب به خانه‌ها نمی‌ریزند، زن و بچه و کودک را نمی‌ترسانند و زندانی نمی‌کنند... و اگر ظلمی رخ داد، به فوریت گشاده روئی و عدالت دادخواهی می‌شود! ...

اسلام «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ»<sup>۱</sup> است و مأمور شده برای مژده دادن و هشدار به همه‌ی مردم جهان، و «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> است. خود خدا هم رحمتش نه فقط شامل همه انسان‌ها، بلکه «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۳</sup> است.

هر امتی اصرار دارد خود و پیغمبرش را برتر از سایرین و لطف خدا را انحصاری خویش بشناسد. در داخل هر امت نیز تمایل دائم به دسته‌بندی و قصد تمایز و تفرقه وجود داشته، تخصص دینی را وسیله تسلط قرار می‌دهند. قرآن، هم به اهل کتاب خصوصاً به یهودیان که مثل بعضی از شیعیان داعیه‌ی «أَوْلِيَاءَ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ»<sup>۴</sup> یا «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً»<sup>۵</sup> را دارند، ملامت شدید می‌نماید و همگی اعم از گروندگان به اسلام و اهل کتاب را متساویاً مشمول عذاب خدا، در صورت ارتکاب خلاف، و مستحق بهشت در صورت عمل صالح و ایمان، می‌شناسد:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَىٰ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا»<sup>۶</sup>

به پیغمبر هم تأکید می‌کند که تو به هیچ وجه از مشرکین نیستی، آنهایی که آئین حق و امور خود را جدا جدا و قطعه قطعه کرده پیرو شخص خاصی شده، هر دسته یا حزب به آنچه خود دارد، دلخوش است.

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>۷</sup>

۱. سبأ (۳۴) / ۲۸: و تو را فقط به عنوان بشارت دهنده و هشدار دهنده برای تمامی مردم فرستاده‌ایم، ...

۲. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷: (و ما تو را نفرستادیم مگر) رحمتی برای جهانیان.

۳. اعراف (۷) / ۱۵۶: ... و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است...

۴. جمعه (۶۲) / ۶: ... [اگر تصور می‌کنید فقط شما] دوستان خدایتان نه سایر مردم...

۵. بقره (۲) / ۸۰: ... آتش [دوزخ] جز چند روزی معین به ما نخواهد رسید...

۶. نساء (۴) / ۱۲۳ و ۱۲۴: [نتیجه کار] بسته به خواست و آرزوهای شما و اهل کتاب نیست؛ هر که مرتکب

عمل بدی شود، به آن جزا داده خواهد شد و در برابر خدا برای خود کارساز و یاوری نخواهد یافت.

آنان که در حال داشتن ایمان، نیکوکاری کنند، چه مرد و چه زن، راهی بهشت خواهند شد و مورد

کمترین ظلمی قرار نمی‌گیرند.

۷. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و در جرگه شرک‌ورزان مباشید.



«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ»<sup>۱</sup>

قرآن تصریح می‌نماید که اصلاً بشر امت واحد است؛<sup>۲</sup> امت واحدی که جز خدا کسی را نپرستد:

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ»

فَتَقَطُّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>۳</sup>

و نباید تعدد و تنوع پیغمبران و سیله افتراق و امتیاز و انحصار شود و بدانند که فرستادگان خدا برای مژده‌دادن و بیم‌دادن آمدند و خداوند همراه آنها کتاب نازل کرد، تا اختلافات و موانع امت واحد بودن مردم را برطرف سازند و درباره‌ی مخالفت‌ها و ستیزه‌جویی‌های ستمگرانه حکم کنند:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ

مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ

فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أَوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ ثَمَّ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ

الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَيَّ

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۴</sup>

→ همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دلخوش است.

۱. انعام (۶) / ۱۵۹: مسلماً تو با کسانی که دین خویش را دستخوش تفرقه کردند و گروه گروه شدند، هیچ پیوند و بستگی نداری...

۲. البته نه به معنای متداول مأخوذ از مارکسیسم که جنبه اقتصادی و طبقاتی به آن داده، امت را که به معنای پیروان مکتب و رهبر واحد متفرق در زمان و مکان است، به معنای اجتماع ساکنین یک محل یا مملکت و مترادف با کمون (Commune) گرفته‌اند.

۳. مؤمنون (۲۳) / ۵۲ و ۵۳: این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد، و من صاحب اختیار شما هستم، پس از [نافرمانی] من پروا کنید.

۴. [و] لی [دینشان را میان خود فرقه فرقه کردند؛ هر گروهی به آنچه خود دارد دلخوش است].  
 ۴. بقره (۲) / ۲۱۳: مردم [در آغاز] امتی واحد بودند؛ [به تدریج شرک و نفع‌طلبی موجب اختلاف شد] آنگاه خدا پیامبران را بشارت دهنده و هشداردهنده برانگیخت و با آنها کتاب [آسمانی] را به حق نازل کرد تا میان مردم، در موارد اختلافشان داوری کند؛ و [گروهی از] همانان که کتاب آسمانی را دریافت داشته بودند، با آنکه نشانه‌های روشن بر آنان آمده بود، با انگیزه حسد و برتری‌خواهی که بینشان بود، در کتاب الهی اختلاف ورزیدند؛ سپس خدا مؤمنین [واقعی] را در موارد اختلافشان نسبت به حق، بر اساس قانون مندی خویش هدایت فرمود؛ و خدا هر که را بخواهد [و شایسته ببیند]، به راه راست هدایت کند.  
 (برای ترجمه و بحث روی این آیه و امت واحد به کتاب دین و تمدن مراجعه شود). ←

خداوند همین سفارش احتراز از مکتب‌گرایی و امت‌سازی و مرادپرستی را به پیغمبران اولوالعزم می‌نماید. عیسی (ع) که می‌آید و می‌گوید: نیامده‌ام یک کلمه از تورات را پس و پیش کنم. به خاتم‌الانبیاء هم مکرر توصیه می‌شود، از مؤمنین بخواهد که به اهل کتاب بگویند: ما به آنچه بر خودمان و بر شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، خدای ما و خدای شما یکی است و فرقی مابین فرستادگانش قائل نیستیم. و خود او از اهل کتاب بر سر کلمه مشترک، یعنی بندگی خدای یکتا و اعراض از پرستش انسان‌ها و آنچه غیر او است، دعوت نماید. آنجا که پیغمبر از یکپارچگی اهل کتاب با مؤمنین مأیوس می‌شود، خدا تذکر می‌دهد که قرآن نازل شده بر تو تصدیق‌کننده‌ی تورات و انجیل و نگاهبان کتاب خدا است، برای هر کدام از پیروان آنها شریعت و طریقتی قرار دادیم و اگر می‌خواستیم همگی را امت واحد قرار می‌دادیم، اختلافات را کنار گذارده، در آن دنیا به خدا واگذار کنید و در این دنیا (به‌جای مجادله و مفاخره و ستیزه)، در خدمت و خیر با هم مسابقه بگذارید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَيَّ اللَّهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.»<sup>۱</sup>

خلاصه آنکه پیغمبران اولوالعزم و مخصوصاً آخرین آنها، با انواع تدابیر و توصیه‌ها درصدد برقراری وحدت میان خداپرستان در حداقل مشترکات بوده، به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دادند اختلافات مکتبی و طریقتی و منفعتی بهانه برای اشکال و نزاع گردد و مانع یگانگی و همکاری آنها در راه خدا و خلق شود.

→ کتاب «دین و تمدن»، آخرین اثر مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).  
 ۱. مانده (۵) / ۴۸: قرآن را به حق بر تو نازل کردیم که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و نگاهبان و ناظر بر آنهاست، پس طبق آنچه خدا نازل کرده است میان آنان داوری کن و [با غفلت] از آیات حقی که بر تو آمده است، هوس‌هایشان را پیروی مکن؛ برای هر گروه از شما آئین و روشی مقرر کردیم؛ و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد [و موحد] قرار می‌داد، ولی می‌خواهد در مورد موهبت اختیار که به شما داده است، شما را آزمایش کند، از این رو در نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید، که بازگشت همه شما به پیشگاه خداست و در موارد اختلافان [داوری و] شما را آگاه می‌سازد.

قرآن، رفتن به سوی خدا را به طور جدا جدا قبول نداشته، دستور تحرک و توسل دسته جمعی به ریسمان الهی می دهد:

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»<sup>۱</sup>

اسلام که دین واحد همه ی انبیاء است، آئین جامعی می باشد که مبتنی بر توحید بوده، توجه و توصیه آن به مطلوب بالاتر، نفی مطلوب های پائین تر را نمی کند؛ بلکه آنها را در یک نظام متعادل مرتبط و به عنوان وسائل مناسب تمتع و تکامل و تقرب، از آغاز خلقت و ولادت و دنیا تا آخرت، در خود جمع می کند. مثلاً با پرستش خدا، اطاعت و خدمت به پدر و مادر تا آنجا که به شرک نرسد، تثبیت می شود:

«ووصينا الإنسان بوالديه إحساناً»<sup>۲</sup>

«وإن جاهدك علي أن تُشركَ بي ما ليس لك به علمٌ فلا تطعهما  
وصاحبهما في الدنيا معروفاً»<sup>۳</sup>

دنیا مزرعه آخرت بوده<sup>۴</sup> نباید بهره مندی از آن فراموش و بی بهرگی از آن مانع احسان به دیگران شود:

«ولا تنسَ نصيبك من الدنيا وأحسن كما أحسنَ اللهُ إليك»<sup>۵</sup>

و تزین و تمتع در زندگی تا آنجا که به اسراف و فساد نکشد خواسته خدا و شکر نعمات او است:

«وكلوا واشربوا ولا تسرفوا إنه لا يحبُّ المُسرفين.

قل من حرمَّ زينةَ اللهِ التي أخرجَ لعباده والطيبات من الرزقِ قل هي  
للذين آمنوا في الحياة الدنيا خالصةً يومَ القيامة»<sup>۶</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۳: همگی به [قرآن،] رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنی و پراکنده مشوید...

۲. احقاف (۴۶) / ۱۵: به انسان سفارش کردیم که در مورد پدر و مادرش به شایستگی نیکی کند...

۳. لقمان (۳۱) / ۱۵: و [الی] اگر اصرار کنند که ناآگاهانه افرادی را [در توان و تدبیر] با من شریک تلقی کنی [و به جای من از آنان پروا داشته باشی]، اطاعتشان مکن و [به هر حال] در دنیا با آنان به شایستگی معاشرت کن...

۴. حدیث نبوی: «الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ» (دنیا کشتزار آخرت است).

۵. قصص (۲۸) / ۷۷: ... و [الی] بهره خود را هم از [زندگی] دنیا فراموش مکن و چنان که خدا با تو نیکی کرده است ...

۶. اعراف (۷) / ۳۱ و ۳۲: و [نیز] بخورید و بیاشامید، و [الی] اسراف نکنید، که خدا اسراف کاران را دوست ندارد.

خدا و دین خدا، دهنده‌ی نعمت و هدایت و بی‌نیاز از ما بوده، عبادت خدا و دیانت اسلام در خدمت به خود و به خلق تحقق می‌یابد. کلیه مراتب تشکیلاتی خلق، از پدر و مادر و ذریه گرفته تا خانواده و قوم و ملت و بنی نوع بشر و حتی جهان خلقت، هر یک مقام مخصوص مقرر داشته، فرد و جامعه‌ی مسلمان به حکم «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ»<sup>۱</sup> در برابر ملت و مملکت مسئول و مثاب‌اند. ملی بودن و دفاع از ملیت و میهن لازمه‌ی مسلمانی است. قیام تمام انبیاء، اگر چه به الهام و در راه خدا، ولی به خاطر ذریه و نجات و اصلاح قوم و قبیله و امت بوده است.

اگر شما شکرگزار اجداد و اقوام و ایرانیان که وارث و بهره‌مند از آنان هستید، نباشید و حق میهن را ادا نکنید، به مصداق «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»<sup>۲</sup> شکر خدا را به جا نیاورده‌اید. البته محبت و خدمت و تعهد در مقابل وطن، برتری جوئی بر سایرین و پایمال کردن حقوق و ارزش‌های دیگران نیست. ملی بودن غیر از متعصب و متجاوز بودن است. همین طور پرستش خدا و فنای فی الله، نه انکار انسانیت و اخلاقیات است که فرمود:

«بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۳</sup>

و نه تحقیر علم و فرهنگ و تمدن یا مکتسبات بشری که خلیفه الله است و امانتدار خدا.

### جوانان در انقلاب پیغمبران

بنا به قاعده طبیعی، انقلاب انبیاء نیز جوانان را راحت‌تر از صاحبان سن و مال و مقام به خود جذب می‌کرده است و سازگاری بهتر با یکدیگر داشته‌اند. ولی نه به این صورت که طبقات پیشرفته‌ی امت با پختگی بیشتر و هوا و هوس کمتر ارزش و نقش شایسته خود را در دین خدا نداشته باشند. مکتب انبیاء مانند نسل جوان، و البته بیشتر و دوراندیشانه‌تر، ناظر بر آینده است، ضمن آنکه حال و گذشته را زمینه و ریشه برای آینده می‌داند.

→ بگو: زیورهای خدا را که برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام کرده است؟ بگو: این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای اهل ایمان [روا] است، و [لی] در روز رستاخیز ویژه آنان است...

۱. حدیث نبوی: دوست داشتن وطن از ایمان شخص است.

۲. حدیث نبوی: کسی که قدرشناس خدمات مردمان نباشد، سپاس و ستایش خدای را ادا نکرده است.

۳. حدیث نبوی: مبعوث شدم تا مکارم و ارزش‌های اخلاقی را تمام و به کمال برسانم.

به طور مثال در گروندگان اولیه‌ی پیغمبر، هم به خدیجه بانوی محترمه صاحب سرمایه برمی‌خوریم، هم به علی بن ابیطالب نوجوان برومند، و هم به شیوخی چون ابوبکر و حمزه و عمر و به سلمان فارسی جهان‌دیده. حضرت رسول اگر اسامه بن زید ۱۸ ساله را نامزد فرماندهی لشکر اعزامی به شام می‌نمایند، سلحشوران سالخورده ناموری را نیز مأمور جنگ‌های دیگر و فرمانداری شهرها کرده بودند. همین طور در شهدای کربلا طیف وسیعی از یاران و خویشان در سنین مختلف حضور داشته‌اند. از قاسم نوداماد ۱۲ ساله و علی اکبر ۱۸ ساله گرفته تا حبیب بن مظاهر ۹۰ ساله.

خود پیغمبران هیچ یک بچه‌سال نبودند و از تازه واردین نیز الهام نمی‌گرفتند. به نظر می‌آید، به طوری که در تاریخ انبیاء می‌گویند و در سوره احقاف (۴۶) آیه پر معنائی در زمینه ارتباط زنجیری سه نسل گذشته و حال و آینده آمده است آیه چنین است:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.» (احقاف (۴۶) / ۱۵)

(به انسان درباره‌ی نیکی با پدر و مادر سفارش کردیم، سی‌ماه تمام رنج بارداری و زایمان و از شیر گرفتن را مادر کشیده است تا به رشد و نیرو می‌رسد و پا به چهل سالگی گذاشته و می‌گوید: پروردگارا مرا موفق بدار نعمتی را که بر خودم و بر پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای شکرگزار باشم و (با آن سرمایه و سابقه) کار کنم به‌نحو شایسته و مرا در اولادم شایستگی عطا کن همانا که به‌سوی تو بازگردیدم و من از اسلام‌آوردندگان هستم.)

چهل سالگی قله رشد و شکوفائی انسان‌ها بوده و بیشتر پیغمبران در آن حوالی مبعوث شده باشند؛ کما آنکه نوابغ روزگار و رجال علم و اختراع یا رهبران سیاسی موفق نیز غالباً در همین حدود وارد صحنه‌ها شده‌اند. منظور آنکه در انقلاب الهی تعلیمات انبیاء، بهر سه نسل توجه به‌عمل آمده و مسئولیت و موقعیت همگی مشخص است؛ ضمن آنکه به سابقه و سرمایه‌های گذشته برای ایفای مسئولیت‌های مربوطه در تربیت دنیا و نسل آینده اهمیت به‌سزا داده می‌شود.

### چه کسی اشتباه می‌کند؟ خدا و انبیاء یا انقلابیون دنیا؟

اگر حضرت رسول (ص) ابوسفیان را که سیاستمدار حيله گر و دشمن شماره یک اسلام یعنی امام «أئمة الكفر» بود، در روز فتح مکه، عوض بخشش کلی و رعایت‌های بعدی، به قتل می‌رساند و خانواده‌اش را نیز که معلوم است از چه قماش بودند، پاک‌سازی فیزیکی می‌کرد، آیا علی (ع) در دوران خلافت مواجه با هیچ دردسری می‌شد و به دست ابن ملجم به شهادت می‌رسید؟ آیا مصیبت کربلا و قتل فجیع ۷۲ تن یاران سیدالشهدا رخ می‌داد؟ مسلماً خیر. حضرت بنا به عقل انقلابی‌های غربی و شرقی و انقلاب اسلامی ما نمی‌بایستی آن عفو عمومی را می‌داد. اصلاً اگر به طور قاطع می‌فرمود و در قرآن آیه صریحی آمده بود که وصایت و خلافت و ولایت و امامت و قضاوت و حکومت و همه چیز مسلمین باید مخصوص دودمان و فرزندان او باشد که تربیت‌شدگان مستقیم و نزدیک‌تر از هر کس هستند، آیا کسی به چنین روش انقلابی انحصارگرانه پیغمبر ایرادی می‌گرفت؟ و بعد حکومت و سرپرستی امت اسلام به دست شایسته‌ترین افراد نمی‌افتاد و به زودی عالم گیر نمی‌شد؟

امر مسلم این است که پیغمبر چنین کارهای ساده را که مقبول‌ترین عمل در مکتب‌های انقلابی دنیا و در منطق بشری ما است، نکرد.

اگر ایمان و اخلاص شیعیان نسبت به رسول اکرم (ص) وجود نداشت و طرز فکرشان مانند مکتبی‌های خودمان بود، همه تقصیرها را به گردن بنیان‌گذار مکتب گذاشته، گناه عدم پاک‌سازی و داشتن روحیه لیبرالیستی و حقوق‌بشر را به آن حضرت نبخشیده و او را دشمن اسلام و ضد انقلاب قلمداد می‌کردند!

ناچار باید گفت، پیغمبر ما و سایر انبیاء اشتباه می‌کرده‌اند، و اگر آنها اشتباه نکرده‌اند، انقلابیون دنیا و ایران اشتباه کارند.

واقع مطلب این است که هیچ کدام اشتباه نمی‌کنند. هر کدام در خط خود درست عمل می‌نمایند. راه‌ها و هدف‌ها از هم جدا است.

ما هم آزادیم هر کدام را می‌خواهیم اختیار کرده انقلابی بشری مدل شرقی و غربی باشیم یا انقلابی الهی به سنت انبیاء. به شرط آنکه راه و هدف هماهنگ و منطبق با اصل باشند، و الا «حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»<sup>۱</sup> هستیم و ناخالصی، نابسامانی می‌آورد.

۱. حج (۲۲) / ۱۱: ... [آنان] در دنیا و آخرت زیانکارند...

در بادی امر و قضاوت اولیه، انقلابیون پیروز بوده‌اند. چه اسکندر که در عمر ۳۳ ساله به هدفش که واژگون کردن قدرت‌های حاکم و تخت‌های سلاطین، از یونان تا ایران و تصرف هندوستان بود، رسید و حکومت جهانی واحد آن‌روز زیر فرمان خود را تشکیل داد و چه انقلابیون پاریس و مسکو و پکن که نظام ملی و طبقاتی مطلوب را با زور و زود برقرار کردند. ولی موسی کلیم<sup>۱</sup> الله با همه توانائی بدنی و ید و بیضای الهی غرق فرعونیان برایش دلخوشی نیاورد و حسرت گام گذاشتن در ارض موعود و سیادت و سعادت بنی اسرائیل را به گور برد. عیسی روح الله منادی صلح و برادری که مرده رازنده می‌کرد و بیماران را با یک نظر شفا می‌بخشید، نه امپراتوری جهانخوار روم را واژگون ساخت، نه روحانیت سنگدل مغرور یهود را مغلوب نمود؛ ۱۲ نفر حواری دست و پا کرد که یکی از آنها خائن در آمد؛ ولی مکتبش امروز دنیای متمدن غرب را در تصرف و بالاترین جمعیت را دارد. پیغمبر اسلام در مقایسه با سایر رسولان و با ۲۳ سال دوران رسالت، بزرگ‌ترین پیروزی را به لحاظ کمیت و کیفیت در تأسیس امت داشت. مع ذلک تاریخ نشان داد که چه گسیختگی‌ها و ستمگری‌ها و برگشت‌ها پس از او واقع شد و دنیای امروز علی‌رغم تلاش و توفیق انبیاء و پیروان، چقدر از قسط و عدالت مطلوب آنها فاصله دارد! مع ذلک قرآن می‌گوید:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَا أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.» (مجادله (۵۸) / ۲۱)

(خداوند چنین نوشت که من و فرستادگانم حتماً غالب می‌شویم و همانا که خدا زورمند و پیروز توانا است.)

و سوره مجادله (۵۸) را با اعلام این آیه تمام کرده و می‌گوید:

«أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (مجادله (۵۸) / ۲۲)

(... آنگاه باشید که حزب خدا همان‌ها هستند، که رستگار پیروز می‌باشند.)

و به‌طور کلی همین که حق آمد، باطل را رفته و رفتنی می‌داند:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.»<sup>۱</sup>

مسئله این است که انقلاب‌های بشری، ولو غیر شخصی‌ها و ضد سرمایه‌داری و امپریالیسم و ایدئولوژیک‌ها، هر چه باشد در خط دنیا با آئین دنیاپرستی و در قلمرو آکل و ماکولی بوده، تشنه‌ی نابودی دشمن و خواهان سلامت و سعادت دنیائی خودی هستند، به‌علاوه از ناحیه فرد یا دسته‌ای رهبری شده، ضمن آنکه قیامشان علیه

۱. اسراء (۱۷) / ۸۱: و بگو: حق فرارسید و باطل از میان رفت، که باطل نابودشدنی است.

عوامل و آثار و آداب حاکم است، خود را محصور در توطئه و مخالفت‌ها دیده، قاطعانه می‌خواهند که در عمر کوتاه شاهد پیروزی را در آغوش بگیرند و اطمینان از عدم بازگشت ضدانقلاب را پیدا کنند. بنابراین روی دیگران و آیندگان حساب نکرده از هر جهت در تضاد و تعجیل هستند. با سرعت و قدرت و شدت باید عمل نمایند تا اقلیتی مصمم بر اکثریتی نامنظم مسلط گردد و مکتبشان را، حتی به‌زور، تحمیل نمایند.<sup>۱</sup> توکل و تحمل و تأمل نمی‌توانند داشته باشند و اشکالی نمی‌بینند که در طرف مقابل و مخالفین و حتی موافق‌های ایرادگیرنده و لنگ‌کننده، هر قدر بتوانند، بکشند و عنداللزوم اگر جمعیت و عدد داشته باشند، روی حساب یک به یک و بیشتر خودی‌ها را هم فدا نمایند. اصل برای آنها واژگونی موجود و جای‌گزینی مطلوب است، با عصیان علیه آنچه بوده و هست، و شوق و داغی برای آنچه باید بشود، ولو با زیر پا گذاشتن حق و اخلاق و تقوا.

در مقابل، مکاتب انبیاء و برنامه خدا را می‌بینیم که در ظرف زمانی و مکانی جهان هدفش انسان است. بنابراین تا بتواند از قهر و طرد و قتل انسان احتراز و به خیر و خدمت و وحدتش اشتیاق دارد.

مأموریت انبیاء این نبود که آدم‌ها را از بین ببرند، یا به‌زندان و سختی بیندازند و در قبرستان هم جا به آنها ندهند. آنها می‌خواستند آدم‌ها را انسان کنند. مشرک و کافر را تبدیل به مسلم، و مسلم را تبدیل به مؤمن نمایند، جاهل را عالم و فاسق را صالح کنند. یک برنامه صددرصد اثباتی و اصلاحی.

چون انقلاب برای انسان است، باید از خود او بجوشد و تغییر در خود او پدید آید؛ زیرا که مشیت خدا و نصیب هر کس در این است که بهره‌مند از تلاش و مکتسبات شخصی بشود:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»<sup>۲</sup>

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ»<sup>۳</sup>

پس تحمیل و اجبار و اکراه در آن نیست و از هر توجه و توبه استقبال می‌نماید عجله در کار نیست؛ چون برنامه از آن خدا است که با صبر و فرصت نقشه طولانی ازلی

۱. شاه می‌گفت «به‌زور هم که شده باشد، تمدن بزرگ را بر کشورم تحمیل خواهم کرد».

۲. نجم (۵۳) / ۳۹: و اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۳. نساء (۴) / ۳۲: ... مردان بهره‌ای از دست آوردهای خویش دارند و زنان نیز بهره‌ای از دست آوردهای خویش؛ ...



خود را در جهان و انسان، به دست خود و بیشتر به دست ما، پیاده می کند و برای هر چیز اندازه و اجلی مقرر داشته کارش را به سامان می رساند:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»<sup>۱</sup>

بنابراین به او می شود اکتفا و بر او توکل کرد:

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»<sup>۲</sup>

زیرا که دستگاه خلقت با همه‌ی وسعت و مدت، پشتیبان برنامه‌های به حق بوده، صبر و توکل جزو لوازم و راه‌های انقلاب می شود و ایمان به خدا، علاوه بر توکل و خوش بینی و آرامش، عاقبت به خیری می آورد. در این انقلاب یا مکتب، از کوچک ترین توجه و تذکر و توبه‌ی دشمن و پیشنهاد صحبت و صلح، استقبال می نمایند و چون خدا ناظر و نگهبان کارها است، نگرانی از نیرنگ دشمن وجود ندارد:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ.

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»<sup>۳</sup>

چون تقوا و تربیت برای او عین انقلاب است، فدای مصلحتش نمی کند، ولو به زیان پیروزی فوری باشد<sup>۴</sup>. برخلاف انقلاب‌های بشری، دیگران و گذشتگان چون

۱. انعام(۶) / ۲: اوست که شما را از گِل آفرید، آنگاه [برای زیستن شما] سرآمدی مقرر داشت؛ و [گاهی بر این] سرآمد معین در اختیار اوست؛ ...

۲. طلاق(۶۵) / ۳: ... و هر که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است؛ خدا فرمان خود را به موقع اجرا می گذارد؛ و مسلماً برای هر چیز، اندازه [و نظمی] مقرر داشته است.

۳. انفال(۸) / ۶۱ تا ۶۳: اگر [دشمنان] برای صلح تمایل نشان دادند، تو هم به آن متمایل شو و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست.

و اگر بخواهند [با پیشنهاد صلح] تو را فریب دهند، قطعاً [یاری] خدا برای تو کافیت؛ اوست که با یاری خود و [یاری] مؤمنان تو را نیرومند کرده است؛

و [خدا] دل‌های مؤمنان را [چنان] الفت و مهربانی بخشید...

۴. علی را می بینیم که علی رغم مصلحت اندیشی عباس، تحمل یک شب ولایت معاویه در شام را نمی نماید و مسلم بن عقیل با آنکه در خانه هانی بن عروه مخفی بود و می توانست با یک ضربه غائله کربلا را مبدل به پیروزی سیدالشهداء نماید، از خدعه و خیانت خودداری می کند.

۱۶۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
انسانند و پایه و مایه برای حال و آینده هستند، خاطرات و آثارشان می‌تواند ارزنده و نگهداشتنی باشد.<sup>۱</sup>

از انحصارگری و خودبینی بیزار است و از اجتماع و اتحاد استقبال می‌کند. پیرویش مانند تکامل و حرکتش گام به گام است و در هر سنگر شکرگزار و بهره‌بردار. به‌طور خلاصه و کلی، توجیه قضایا در مقایسه دو انقلاب یا دو مکتب، اگر اختلاف بارز و بنیادی فیمابین را که حول محور احراز قدرت و درک پیروزی در کوتاه‌مدت دور می‌زند، در نظر بگیریم، آسان می‌شود. انقلابیون بشری اگر قدرت را به‌دست نگرفته و کاملاً پیروز نشوند، نه تنها به‌مقصد نمی‌رسند، بلکه نابود هم می‌شوند. بنابراین همه چیز را حاضرند در رقابت و قدرت قربانی کنند. اما در انقلاب انبیاء و برای صبر خدا در برنامه‌ی سازندگی انسان، چیزی که مطرح نیست، احراز قدرت و پیروزی فوری می‌باشد و مابین راه و هدف، وحدت حاصل می‌شود.

#### انقلاب اسلامی ما چگونه انقلابی است؟

معجونی هفت خط از خدا و خود با اهداف پیشرفته عالی و سرمایه‌های بی‌سابقه عظیم ایمان و شهادت و ایثار و ادعاهای اسلامی و الهی، ولی با تقلید و برگشت ارتجاعی به روحیه و رویه‌های انقلابی بشری که:

«وَمَنْ يَتَقَلَّبْ عَلَىٰ عَقَبِيهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا»<sup>۲</sup>

عداوت و عجله و کشتار و دفع و تفرقه به‌جای جلب و وحدت، انحصارگری به‌عوض همکاری دوستانه و همزیستی آزادانه، عدالت که باید با تحقیق و یقین و رأفت و پیام‌آور حیات و کرامت و امنیت باشد، با قساوت اشتباه گردیده و ایجاد ناراحتی از جمهوری و از اسلام می‌نماید. به‌عوض ترمیم و تولید، به تخریب و توقف پرداخته می‌شود و به‌جای اتکاء به خود و توکل به‌خدا، همه جا شَبَح بیگانه را نشان داده، خودی را خدمت‌گزار او می‌سازند.

بعضی از مسلمانان صدر اسلام بر پیغمبر منت گذاشته، تصور می‌کردند مسلمان شدنشان خدمت به پیغمبر و اسلام است و اگر برگردند خدا را ناراحت می‌کنند. جواب داده می‌شد خدا است که با هدایت کردن شما به اسلام بر شما منت می‌نهد:

۱. همان‌طور که علی در عهدنامه مالک اشتر سفارش سنت‌های خوب گذشته را می‌نماید و منع از سنت‌های زیانبخش تازه.

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۴۴: ... و هر کس به گذشته بازگردد، هرگز گزند و زبانی به خدا نرساند...

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ  
انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَغْفَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبِيهِ فَلَنْ يَبْصُرَ اللَّهَ شَيْئًا  
وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»<sup>۱</sup>

در این آیه که پیش‌بینی و هشدار خطرات برگشت مسلمان‌ها به عقاید و عادات جاهلیت است، گفته می‌شود هر کس به آئین بشری برگردد، زبانی به خدا نزده، بلکه خودش متضرر می‌شود و کسانی که شکر نعمت به جا آورده، عمل به هدایت الهی نمایند، فایده خواهند برد. حال انقلابیون ما هم باید بدانند که با اتخاذ عنوان اسلامی، ولی با راه و رسم انقلابی‌های بشری، زیان به خودشان می‌رسانند. اسلام و انفاق و جهاد و شهادت و همه کارهای فی سبیل‌الله به خاطر نجات و خیر و سعادت خودمان است، نه خدا و اسلام و اگر به عوض سبیل‌الله به سبیل‌الطاغوت رفتیم، هم خدا و اسلام و انقلاب را بدنام کرده، خیانت به آنها ورزیده‌ایم و هم به شکست و بیچارگی شدید دچار خواهیم شد.

حرکت قهقرائی یا ضد تکاملی، فتنه و سقوطی است که عواقبش از توقف یا از ادامه حرکت قبلی، ولو غلط بدتر است:

«حَسْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ». (حج (۲۲) / ۱۱)  
(... دنیا و آخرت را باخته و چنین است زیان آشکار.)

ولی انقلاب ما به لحاظ هدف و برنامه، در طی تحولات هم‌آهنگ شده، مابین رهبری و روحانیت و نسل نوجوان، پایش را فراتر از پیغمبران گذاشته، به صورت کلی و فوری یعنی کامل و قاطع خواهان چیزهایی شده است که هر کدام در شأن یک انقلاب بزرگ می‌باشد: محو نظام شاهنشاهی با تمام توابع و ضمام، نجات همه‌ی مستضعفین جهان، ننگ و نابودی همه مستکبران عالم و بالاخره صدور و پیروزی مطلق اسلام در داخل و خارج به‌بهای شهید کردن دوستان و کشتن دشمنان... و همه‌ی اینها کامل و فوری! برای چنین برنامه فوق بشری، تغییرات و تولیدات معجز آسایی چون استقامت و ایثار و شهادت، توأم با اخلاص و ارادت به صورت و مقیاسی که سابقه در نژاد و تاریخ دوهزاروپانصد ساله‌مان ندارد، برانگیخته است و همچنین الهام

۱. آل عمران (۳) / ۱۴۴: محمد فقط رسولی است که قبل از او نیز رسولان [دیگری] گذشته‌اند؛ آیا اگر او [نیز] به مرگ یا شهادت درگذشت، شما به [جاهلیت] گذشته باز می‌گردید؟ و هر که به گذشته باز گردد، هرگز گزند و زبانی به خدا نرساند؛ و خدا سپاس گزاران را پاداش خواهد داد.

اراده و ابتکار و تشکیلات، خصوصاً در قشرهای جوان و عقب‌مانده در جامعه. اما اگر انقلابمان راضی به درجات عملی در سطوح پایین‌تر می‌شد، با بار سبک‌تر موقعیت و استحکامش مسلم و سریع‌الوصول می‌گردید. ولی با آن برنامه فوق‌خدائی و امکانات و روش‌های پست بشری معلوم نیست به کجا می‌رویم! ...

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.» (آل‌عمران (۳) / ۸)

(... پروردگارا دل‌های ما را پس از آنکه هدایتمان کردی به باطل برنگردان و از جانب خودت رحمت بر ما ارزانی بدار، همانا که تو خود به‌غایت بخشنده‌ای.)

یکی از مواد برنامه بعدی انقلاب ما و از مشخصات انقلابی عمل کردن که عامل بسیاری از مزایا و مصائب شد، «صدور انقلاب» بود. بنابراین خوب است راجع به آن نیز صحبتی بنمائیم و موارد اشتراک و اختلاف انقلاب‌های بشری و الهی را ببینیم. در تاریخ سیاسی، اول دفعه فرانسوی‌ها بودند که مبادرت به صدور انقلاب خود و پاشیدن بذر آزادی‌خواهی کردند. قشون ناپلئون به هر کشور که می‌رفت، پرچم آزادی برمی‌افراشت و حامل پیام آزادی و برابری و برادری بود. به‌همین دلیل دولت‌های اروپائی، مخصوصاً امپراتوری پروس و تزار روسیه از این ارمغان‌نگران حال‌گرفته، انگلستان هم که نمی‌خواست فرانسه صاحب نیروی دریائی و قدرت نظامی مافوق او شود، جمعاً اتحادیه بزرگی تشکیل داده، ناپلئون را که به مسکو رسیده بود، شکست دادند و آن بلاها را به سرش آوردند.

انقلاب مارکسیستی اکتبر ۱۹۱۷ شوروی به‌رهبری لنین، توأم با صدور انقلاب به کشورهای سرمایه‌داری صنعتی و دفاع از همه‌ی رنجبران جهان بود که منتهی به تشکیل کمونیسم بین‌الملل و تأسیس کمینفرم یا اتحادیه احزاب و دولت‌های کمونیستی گردید. این اعمال یک وسیله دفاعی و تقویتی تعرضی برای ملت انقلاب کرده شوروی در برابر نظام‌های مخالف و دولت‌های رقیب بود که از داخل منفجر یا مضطرب می‌شدند. و همچنین تحقق بخشیدن بهشت کمونیسم یا نظام اشتراکی نهائی جهان بشریت. اما این کار را کی شوروی کرد؟ - پس از آنکه نهال انقلاب کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را محکم و ریشه‌دار ساخت و به صنایع و کشاورزی و سیاست خارجی و اداره امور داخلی نیز پرداخت و همزمان به

احزاب کمونیست بین الملل خوراک تبلیغاتی وسیعی که می دادند و وضع خود روسیه به لحاظ ارتش ۵ میلیونی، نقشه های عمرانی پنج ساله و پیشرفت های چشمگیر، همه جانبه بود که بسیار موثر واقع می شد.

قرآن صدور انقلاب انبیاء را پیش از فرانسوی ها و شوروی ها افتتاح کرده بود. آنجا که در سوره آل عمران (۳) می فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۰۴)

(لازم است از شما امتی و گروهی باشد که دعوت به خیر و خدمت نموده، امر به معروف و نهی از منکر نماید و چنین افراد و امت هستند که رستگارند.)

کار این دسته ی خاص و اولین گام آنان «دعوت» بود نه «دعوا». دعوت صلح جویانه برای خیر و خدمت و سپس امر به معروف و نهی از منکر، نه امر به ایمان و احکام و نهی از شرک و معصیت که مواد دیگر و اصلی رسالت و به صورت ابلاغ و انذار و هدایت بوده است. به قول مرحوم طالقانی، معروف آن چیزی است که در عرف و عادت عمومی و در آئین انسانیت پسندیده و شناخته شده بوده و مطبوع همگان باشد و منکر عکس آن است، چیزی که طبایع سالم فطرتاً از آن بیزار و انکار کننده اش هستند. پس به طور کلی این توصیه الهی یک عمل انسانی مشترک بین همه ی افراد و اقوام بوده حالت قومیت و تفوق و تدّین را ندارد و به دور از ستیزه جوئی و خشونت است.

دستورالعمل فوق در سال های ۲ و ۳ هجرت یعنی بعد از ۱۳ سال بدرپاشی و ریشه سازی و نهال پروری مکه با همه ی سختی ها نازل شده است. از سال اول هجرت - که هنوز جامعه ی نوپا شکل نگرفته و مدینه النبی استقرار نیافته است - نیز نیست. می بایستی داخله و آئین تازه سر و صورت بگیرد و پیروان تربیت شده ای پیدا کند. همین معنی و دستور، در همان سال هجرت و در سوره آل عمران (۳) مجدداً می آید. با تصریح به اینکه خروج بر «ناس» در حقیقت خروج بر همه ی مردم جهان است و نشانه ی بهترین و مفیدترین امت بودن می باشد:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۱۱۰)

(شما می‌توانید) بهترین امت باشید که به خاطر مردم (از خانه و دیار و از حدود منافع و وظائف قومی یا ملی خود) خارج شده (مستمرأ) امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها می‌کنید و به خدا ایمان می‌آورید...)

آیه اول جزو ردیف آیات مرتبط مهمی می‌باشد که تأکید شدید بر وحدت و اجتماع و احتراز از تفرق و انحصارگری یا انزوا و امتیازطلبی می‌نماید و شاهد مثال از خود مسلمین صدر اسلام می‌آورد که قبلاً دشمن یکدیگر بودید، خداوند پیوند الفت میانتان برقرار ساخت تا به لطف او با هم برادر شدید و در حالی که بر لبه‌ی پرتگاه آتش بودید، از کسانی نباشید که از هم جدا شدند و با وجود دریافت رهنمودهای روشن، اختلاف کرده مستحق عذاب دردناک گردیدند:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَاءَ حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. وَاتَّقُوا اللَّهَ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَيَّ الْحَيِّرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.»<sup>۱</sup>

مطلب از منع مکتب‌گرائی قشری و انحصارگری مستکبرانه شروع می‌شود و به همزیستی عمومی و خدمت‌گزاری و اصلاح‌طلبی انسانی منتهی می‌گردد. صدور انقلاب انبیاء که مانند سایر مواد آن تدریجی و تکاملی بوده، در دو آیه فوق قطعیت نیافت. سه سال بعد عطف مجدد به موضوع به عمل آمده، در سال پنجم

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۰۳ الی ۱۰۵ : همگی به [قرآن]، رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید و نعمت‌خدای را بر خود به یاد آورید که دشمنان [یکدیگر] بودید و دل‌های شما را الفت داد و به لطف او برادران هم شدید؛ در صورتی که بر لبه پرتگاهی از آتش بودید و شما را از آن [ورطه] رهایی بخشید؛ خدا آیات خود را این گونه برای شما به روشنی بیان می‌کند، بسا که هدایت شوید. باید از میان شما گروهی باشند که به نیکویی فراخوانند و به رفتار شایسته فرمان دهند و از ناپسند بازدارند؛ و اینان رستگارند. همچون کسانی نباشید که با آنکه نشانه‌های روشن بر آنان آشکار شد، پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ آنان عذابی بزرگ خواهند داشت.

هجری که امت جوان اسلام رشد و صلاحیت بیشتر پیدا کرده بود، در لابه‌لای آیات جنجالی تغییر قبله، چگونگی ارشاد مردم جهان را می‌بینیم که از طریق ارائه‌ی الگوی اخلاق و عمل، و الگو گرفتن از رسول اکرم (ص) است:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره ۲) / (۱۴۳)

(و این چنین شما را امت وسط (میان‌روی اعتدالی و واسط، دور از حب و بغض یا افراط و تفریط معمول سایرین) قرار دادیم تا شاهد و نمونه‌ای بر مردم باشید و رسول هم شاهد و نمونه بر شما باشد...)

امت مسلمانی که خروج بر مردم برای خیر رساندن و امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و صادرکننده‌ی انقلاب می‌شود، باید سعی کند که در پندار و گفتار و کردار یادآور رسول خدا باشد و به‌طوری که دو سال بعد در آیه دیگر تصریح می‌شود، تاسی نیکو به او نماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»<sup>۱</sup>

در همین سال هفتم هجرت، یا بیست سال پس از تلاش و تدارک و تربیت بعد از بعثت، قرآن امت ایمان آورده دست پرورده پیغمبر را که شایستگی فتح شهرها و انسان‌ها را دارد و می‌تواند صادرکننده‌ی انقلاب اسلامی برای غلبه بر کلیه مکاتب و ادیان شود، به این شرح توصیف می‌نماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»  
(فتح ۴۸) / (۲۹)

(محمد فرستاده خدا و کسانی که با او هستند، نسبت به کفار سختند و با یکدیگر (در داخل امت صرف نظر از اختلافات سلیقه‌ای و استنباطی و

۱. احزاب (۳۳) / ۲۱: در [روش] رسول خدا سرمشق نیکویی برای شماست، برای کسی که به خدا و روز واپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد کند.

رویه‌ای تا آنجا که با محمد هستند) مهربان و خیرسانند، آنها را در حال رکوع و سجود و جویای فضل و خشنودی خدا می‌بینی، نشان سجده در چهره‌شان هویدا است؛ چنین امتی در تورات و انجیل توصیف و تشبیه به زراعتی شده است که جوانه بیرون زده، آن را محکم ساخته، سپس برومند گردیده روی ساق خویش استوار ایستاده (به نیرومندی و خودکفائی کامل رسیده)، کشاورزان را به تحسین وامی‌دارد و کافران را خشمگین می‌سازد؛ خداوند به کسانی از آن قوم که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دهند، آموزش و پاداش بزرگ وعده داده است.

هر قدر با کافر منکر خدا سختگیرند، با همدیگر یعنی با هم‌نوعان و هم‌هدفان ملایم و مهربان و خدمت‌گزارند؛ در برابر خدا به تعظیم و تضرع و به تمنای برتری و خشنودی می‌پردازند؛ مجاهدین مولد خود کفا و نیرومندان مایه‌دار بوده، قدرتشان کافر‌ها را ناراحت می‌کند (نه کلام و ستیزه‌جویشان) و تنها آن عده‌ای که از روی ایمان دست به اقدامات شایسته می‌زنند، مورد بخشش و دهش خدای بزرگ قرار خواهند گرفت.

چنین امت با چنان برنامه و نیت که در آیات سال دوم هجری آمد، با میانه‌روی خود و پیوند دهنده‌ی ملل و ارائه‌کننده‌ی الگوی عملی‌اعلی که در سال پنجم ابلاغ شد، برای صدور انقلاب احتیاج به تحریک و تهدید و تعرض ندارد؛ دنیا به استقبالش می‌آید و کالای دلپسند ارزنده را می‌گیرد.

بدیهی است که انقلاب الهی و صدور جهانی آن، جزئی از برنامه‌ای است که:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» (بقره ۲/ ۲۱۳)

(مردم (و انسان‌ها) امت واحدی هستند یا (برای تشکیل امت واحد خلق شده‌اند...))

و تلاش برای تحقق «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» می‌باشد که اختصاص به ما مسلمان‌ها نداشته از آدم ابوالبشر در خانواده محقر با بازده مختصر آغاز گردیده، پس از طی مراحل لازم، برای پیروان خاتم‌الانبیاء تأکید و تفصیل بیشتر یافته است:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»

وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَهِنَا رَاجِعُونَ<sup>۱</sup>

۱. انبیاء (۲۱) / ۹۲ و ۹۳: این [نوع بشر] امت شماسست، امتی واحد و من صاحب اختیار شما هستم، پس مرا بندگی کنید.

و [لی] دینشان را میان خود به تفرقه کشاندند؛ همه [برای حسابرسی] به پیشگاه ما بازمی‌گردند.



مراحل عمده‌ی کلی آن:

اول؛ هجرت ابراهیم از بابل به سرزمین حجاز است.

دوم؛ مأموریت موسی که جنبه‌ی قومی و دنیائی داشته، سعی می‌کند به اولین امت توحید که باید نمونه عملی و اشاعه‌دهنده‌ی آئین خدائی باشد، اصالت و استقلال و استحکام و قدرت و فضیلت بدهد.

سوم؛ نوبت به عیسی و عکس‌العمل در برابر غرور و انحصارطلبی و قشری‌گری قوم یهود می‌رسد که تعلیماتش در مستعمره‌ی امپراتوری روم اختصاص به ملت و مسلک مشخصی نداشته مرکز و مرزی نمی‌شناسد و به مصداق روح‌اللهی و معجزاتی چون مرده زنده کردن و بیمار شفادادن، تکیه خاص بر برادری و محبت و گذشت می‌نماید. حواریون و گردانندگان اولیه در مسافرت‌های خود خصلت انتشار و صدور آئین مسیح به اطراف و اکناف جهان را تحقق می‌بخشند. به طوری که می‌بینیم به عوض یک کتاب چهار انجیل رسمیت پیدا می‌کند.

کنستانتین امپراتور روم شرقی، بدون آنکه در جنگی مغلوب شده باشد، به این دعوت، ابتداء بی‌زور و زر و تزویر، لبیک اجابت می‌گوید. سپس با اتخاذ اهداف و ارباب غیر خدا، تحریف‌ها و تفرقه و تسلط‌جوئی‌ها در مسیحیت گسترش پیدا می‌کند. مع‌ذالک صدور انقلاب ادامه پیدا می‌کند. جنگ‌های صلیبی را که با رهبری کشیش‌ها و فتوای پاپ و فرماندهی پادشاهان و اشراف اروپا، به منظور استخلاص اماکن مقدسه مسیحیت از چنگ مسلمانان بود، باید به حساب صدور انقلاب بعد از حضرت عیسی گذاشت که توأم با لشگرکشی بود و متضمن تماس و استفاده‌های فراوان اروپای قرون وسطی از تمدن درخشان مسلمانان آن زمان.

اعزام هیئت‌های مذهبی یا میسیون‌های کاتولیک به آسیا و آفریقا که دامنه‌اش هنوز هم ادامه دارد و قسمتی از فعالیت‌های مهم کلیسا را تشکیل می‌دهد، از قدم‌های دیگر صدور صلح‌جویانه انقلاب به صورت فرهنگی و خدماتی است که به توزیع ترجمه‌های اناجیل و داستان‌های کودکان می‌پرداختند و مدارس و بیمارستان‌ها و بنگاه‌های خیریه تأسیس می‌کردند. در ممالک اسلامی، توفیق چندان به لحاظ تبلیغ دینی و تبدیل مسلمانان به مسیحی پیدا نکردند. ولی در خاور دور و کشورهای آفریقائی پیروان قابل ملاحظه‌ای یافتند. میسیون‌های فوق غالباً مقدمه‌ای برای هیئت‌های حامل و معرف کالاهای تجارتنی و فرهنگی می‌شدند و همزمان یا به دنبال

آنها کشتی‌های تجارتنی، کشتی‌های جنگی، سرداران و سربازان و مهمات در بنادر آنجا پیاده می‌کردند، به طوری که نیت خیرخواهانه اولیه و هدایت و خدمات ظاهراً بی‌طرفانه، آلوده به اغراض مادی و نقشه‌های استعماری گردیده و احیاناً تأثیر معکوس می‌بخشید.

اگر حافظه‌ام درست باشد، همین مطلب را «مالکوم ایکس»<sup>۱</sup>، سیاه آمریکائی مسلمان شده در مصاحبه‌اش آورده و اضافه کرده بود که من در سفر مکه، وقتی مواجه با برادری مسلمانان و مساوات بین سیاه و سفید، عرب و غیرعرب شدم، عشق به اسلام پیدا کردم. از یک دکتر طیب ایتالیائی هم که از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی سابق، برای ارائه‌ی خدمات درمانی به روستاهای دورافتاده در اطراف قم استخدام شده، اسلام آورده، و به مسجد هدایت خدمت مرحوم طالقانی آمده و مرد عاطفی هنرمندی بود،

پرسیدم: چه چیز شما را مسلمان کرد؟

گفت: «سادگی خانه و صفای محضر آقای بروجردی، روزی که داخل مردم به آنجا رفته بودم، در مقایسه با واتیکان خودمان!...»

منظور آنکه انقلاب حق وقتی در آن صدق و صفا باشد، نه تنها بدون احتیاج به زر و زور و تزویر صادر می‌شود، بلکه جاذب هم می‌گردد.

اما صدور انقلاب اسلام، بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص)، ادامه یافت و به دو صورت انجام گرفت:

۱- صدور تهاجمی به رهبری خلفا و سلاطین، مخصوصاً در زمان ابوبکر و عمر و سایر خلفای صدر اسلام که گاهی حالت نجات ملت‌های زیر ستم را پیدا می‌کرد و مورد استقبال نیز قرار می‌گرفت؛ اما خلفای اموی و عباسی و عثمانی بیشتر جنبه لشگرکشی و کشورگشائی به آن دادند. اما علی (ع) این کار را که می‌توانست با هزینه کم و دردسر مختصر انجام دهد و خیلی از توقعات و مشکلات داخلی را حل کند، نکرد. ائمه‌ی شیعه، قیام و دعوت و پیرویشان نیز طور دیگر بود.

۲- نفوذ صلح‌جویانه به وسیله بازرگانان و درویش و علما و ادبا که به کشورهای هندوستان و چین و جزائر اقیانوسیه می‌رفتند، یا کالاها و کتاب‌ها و اشعارشان می‌رفت. حافظ و سعدی، هر یک به زبان خود همین معنی را چه زیبا گفته‌اند:

---

۱. رهبر سیاهیان آمریکا، «مالکوم ایکس» (Malcolm X)

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌برند

\*

نام تو می‌رفت و عارفان بشنیدند هر دو به رقص آمدند سامع و قائل  
نوع دیگر صدور و بلکه سفارش انقلاب اسلام مطالعات مستشرقین در قرآن و  
سیره‌ی پیغمبر و کشفیات دانشمندان غرب است که به اعتبار «الْفَضْلُ مَا شَهِدَ بِهِ  
الْأَعْدَاءُ» و به مصداق:

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي  
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (سبأ (۳۴) / ۶)

(و کسانی که صاحب دانش شده‌اند می‌بینند (یا خواهند دید) که هم  
آنچه بر تو نازل شده حق است و به‌راه (خدای) عزیز حمید (نیرومند  
پیروز و شایسته‌ی ستایش و سپاس) رهبری می‌کند.)

رفته رفته متوجه و معترف و مبلغ حقانیت و انسانیت اسلام شده کتاب‌ها نوشته<sup>۱</sup>،  
انستیتوها به‌پا کرده، کنجکاوانه یا مخلصانه کار می‌کنند و راه استقبال و پیروزی امام  
منتظر را برای تشکیل حکومت جهانی واحد قسط و عدل هموار می‌نمایند<sup>۲</sup>.

به قول سعدی عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ: «مشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید»  
و به فرموده‌ی حضرت صادق علیه‌السلام که «كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا لَنَا شِينًا»<sup>۳</sup>  
بهترین وسیله صدور انقلاب اسلامی عمل صحیح به اسلام و تشکیل حکومت و  
نظامی است که از داخل آن امنیت و عدالت و رضایت و برکت و آزادی با رحمت  
و دوستی بجوشد.

تهران - شهریور ۱۳۶۰

۱. از جمله کتاب L'humanisme de L'islam - Marcel Boisard که در مقاله «دین و آزادی» اشاره  
شده بود.

۲. مقاله «دین و آزادی» در صفحات ۱۰۳ تا ۱۳۰ همین مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب.).  
۳. مراجعه تفصیلی به کتاب «مسئله‌ی وحی» شود.

«مسئله‌ی وحی»، تفصیل و تدوین سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۹/۳۰ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين  
در مسجد هدایت است که اکنون در جلد دوم مجموعه‌ی آثار قرار دارد. چاپ دوم این مجموعه با نام  
«بعثت (۱)» در سال ۱۳۸۹ توسط انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب.).  
۳. از امام صادق(ع): برای (مکتب و امر) ما زینت (و جلب کننده‌ی نظار و افکار) باشید، نه زشتی و ننگ آور.



# بازیابی ارزش‌ها

جلد دوم

انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی • بعثت و راه‌های ایمان  
ترمز و تفضل • ایران و اسلام • تلافی ۲۵۰۰ ساله • انقلاب و انتظار



## مقدمه

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»  
(ابراهیم (۱۴) / ۷)

(و به یاد آورید) آن زمان که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر (نعمت‌هایم را) بجا آورید (و قدر شناختید) هر آینه زیادتر به شما خواهم داد و اگر کفران نمودید (یا مستور و بی‌مصرف و بی‌منظور گزاردید)، بدانید که عذاب من مسلماً شدید خواهد بود.

با ستایش و سپاس به درگاه ذوالجلال، موقعی جلد دوم «بازیابی ارزش‌ها» زیر چاپ می‌رود که جمهوری جوان اسلامی ایران، علی‌رغم مشکلات طاقت‌فرسا که همراه هر انقلاب است، یعنی خطرات و حملات خارج از یک‌طرف، و خطاها و خلاف‌های داخل از طرف دیگر، چون درخت برومندی پا بر جا مانده، کمبودها و کشتارها آن را با آب ایثار و خون شهادت ریشه‌دارتر و استوار ساخته است. از فضل پروردگار چنین امید و تمنا داریم که به‌زودی اراضی به‌ظلم گرفته شده در جبهه‌های جنوب و غرب به دامن وطن بازگردد و خسارات خرابی‌ها و جراحات‌ها، با قدرت و حاکمیت ما از دشمن ستم‌کار دریافت گردد.

همتراز و بلکه برتر از بازپس گرفتن خاک‌ها و خسارت‌ها، بازیابی سرمایه‌ها و ارزش‌ها است. چه آنها که طوفان خروشان انقلاب از جا کنده و جا به‌جا کرده و چه آنچه دشمنان برون و درون از اخلاقیات انسانی، عقاید صحیح دینی و اصول عالی‌ه اسلامی را به‌قصد و عمد یا از روی جهل و القاء به‌فراموشی و به‌زیر پا انداخته‌اند. ارزش‌های والائی که مکتسبات قرن‌ها تلاش و تعلیم و تربیت یا از اهداف اصلی خود انقلاب بوده است.

خداوند رحمان حکیم، بنی آدم را با تسخیر و تصرف آسمان و زمین کرامت خاص بخشیده و اعلام کرده است که شکر نعمت نعمت افزون کند و عدم بهره‌مندی را حق‌ناشناسی و کفر دانسته، موجب ناخشنودی و عذاب دردناک خود شناخته است. از این گناه بزرگ‌تر چه چیز که سرمایه‌های خدادادی ملی و تعلیمات قرآنی و اصول عالی‌ه اسلامی را هدر داده و چهره درخشان و دلنواز دینش را با افتراء و التقاط و انتقام جلوه‌ی زشت شیطانی بدهیم و با کفرورزیدن به نعمات مادی و معنوی و به عدل و علم و عرفان، ملتمان را مشمول و مصداق آیه‌ی هشدار دهنده‌ی سوره بقره (۲) بنمائیم:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره (۲) / ۲۵۷)

(... و کسانی که کفران کردند و کافر شدند، سرپرست‌هایشان طاغوت است که آنها را از روشنائی (و بینائی و دانائی) بیرون می‌آورد و به تاریکی‌ها میراند، چنین مردم یاران آتش و جاویدان در آن می‌باشند).  
حقایق و هشدارهای فوق‌نه انکار انقلاب اسلامی خودمان است و نه تضعیف و توهین. انتقاد از خود و اصلاح نفوس یا بازگشت به حق و به خدا و قرآن از قطعی‌ترین و بدیهی‌ترین سنت‌های دین است و فریضه هر مسلمان، خصوصاً در مکتب تشیع. مبتکر آن نه متفکرین دموکراسی‌های لیبرال هستند که اصل آزادی عقیده و بیان را وضع کرده‌اند و نه مرام‌های سوسیالیسم و کمونیسم که انتقاد از خود را در احزاب و تبلیغاتشان جا کرده‌اند. در ادیان الهی، خصوصاً در اسلام خودمان، تحت عناوین گوناگونی این عمل بر هر فرد و بر اجتماع فرض شده است. از قبیل امر به معروف، نهی از منکر، دعوت به خیر، تذکر و توجه، توصیه به حق و به صبر، سفارش به صبر و مرحمت، مشورت و نصیحت والیان امر و غیره. و چقدر مطلب و مورد، یعنی نعمت‌ها، سرمایه‌ها و ارزش‌ها هست که باید شناسائی و نگاه‌داری و بازیابی یا شکرگزاری شود.

در جلد اول کتاب که بحمدالله مورد استقبال قرار گرفت و تشویق برای ادامه کار شد، ضمن پنج مقاله، آنچه به نظر حق و صلاح در جهت تصحیح و تزکیه افکار و افراد می‌آمد، گفته شد و در مقدمه ده صفحه‌ای، توضیحات لازم در بیان منظور و ضرورت موضوع دادم که اینک وقت مجددی از خوانندگان عزیز نگرفته مختصراً به معرفی محتویات این جلد می‌پردازم.



- در این مقالات بازیابی ارزش‌هایی از این قبیل مطرح شده است:  
وحدت، ملیت، اسلامیت انقلاب، علم و عقل، تقوا و تفضل، کرامت انسانی،  
عفو و احسان، امید و انتظار و بالاخره رستاخیز بعد از ۲۵۰۰ سال:
- ۱- نهضت ضد ایران. مقاله در روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۶/۲۳، از صفحه ۱۷۹ تا ۱۹۰.
  - ۲- انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی. سخنرانی در زنجان، ۱۳۶۰/۱/۱۲، از صفحه ۱۹۱ تا ۲۰۶.
  - ۳- بعثت و راه‌های ایمان. سخنرانی در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين، ۱۳۶۰/۳/۱۱، ۲۰۷ تا ۲۳۰.
  - ۴- ترمز و تفضل، مقاله برای روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۸/۲، از صفحه ۲۳۱ تا ۲۴۶.
  - ۵- ایران و اسلام، سخنرانی در سالن اجتماعات نهضت آزادی ایران، آبان ۱۳۶۰، از صفحه ۲۴۷ تا ۲۷۶.
  - ۶- تلافی ۲۵۰۰ ساله، مقاله بعد از فتح بستان، آبان ۱۳۶۰، از صفحه ۲۷۷ تا ۲۹۶.
  - ۷- انقلاب و انتظار. سخنرانی در جشن میلاد رسول اکرم (ص) و حضرت صادق (ع)، در نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۰/۱۰/۲۲، از صفحه ۲۹۷ تا ۳۲۰.

مهدی بازرگان

تهران - اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱



## نهضت ضدایران\*

کلمه‌ی ضدانقلاب را همه شنیده‌ایم، دائماً به‌زبان می‌آوریم و لعنت نثارش می‌کنیم، اما ضدایران عنوان تازه و مفهوم اسماً ناشناخته است، شاید در ردیف ضدانقلاب باشد یا ضد ضدانقلاب.

از روزی که تقریباً ده ماه قبل «افشاگری» شروع شد، نهضت ضدایران که اسم دیگری را «خودویران‌گری» می‌گذاریم، به‌راه افتاد، تحت لوای ضدامپریالیستی و با نیت یا ادعای دفاع از انقلاب.

درستش را خواسته باشید، افشاگری در آن شب‌ها به‌راه نیفتاد؛ بلکه شتاب گرفت و شدت و حدت یافت. افشا کردن صحیح یا غلط، تهمت زدن و رجال سیاسی و ملی و دست‌اندرکاران را به‌حق یا به‌ناحق رسوا کردن، چیز تازه‌ای نیست؛ بلکه لازمه‌ی سیاست و رقابت و معمول و متداول هر مبارزه و انقلاب است. در انقلاب خودمان نیز از ابتدا وجود داشت و پیش‌آهنگ و پرچم‌داران آن احزاب چپ بودند. چه در این انقلاب کبیر به‌رهبری آیت‌الله العظمی خمینی و چه در انقلاب صغیر ملی کردن نفت که مصدق را کهنه اشرافی مهره امپریالیستی می‌خواندند، و معلوم است به‌چه منظور. برای آنکه از ملت نسبت به‌رهبران و گردانندگان و خود انقلاب سلب اعتماد کنند. شیوه‌ی آنها، همه وقت و همه جا این است که هر فکر و حرکت و برنامه را که از خودشان نباشد، از ارزش و اثر بیندازند.

چیزی نگذشت که خرده‌گیری‌ها، شک و شبهه انداختن‌ها و دست و ذره‌بین روی سوابق و خطاهای راست و دروغ افراد انتخابی یا ابقائی دولت گذاشتن، به گروه‌های

---

\* این مقاله ابتدا در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۲۳ در روزنامه کیهان چاپ و منتشر شد و سپس در ۱۳۵۹/۷/۱۴ در روزنامه میزان تجدید چاپ گردید.

داغ و جوان انقلاب و به‌رسانه‌های گروهی دولتی و حزبی و حرفه‌ای سرایت کرد. سپس در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی و در انتخابات ریاست جمهوری گسترش همه‌جانبه یافته، دامن شخصیت‌ها و حق به‌جانب‌های سخت‌گیر و ایرادگیر را نیز آلوده کرد.

به این ترتیب تیر کمونیست‌ها که بیش از هر گروه دیگر اشغال‌کنندگان لانه جاسوسی را تشویق به ادامه افشاگری می‌نمودند، به هدف اصابت کرده، مردم را نسبت به پایه‌گذاران و خدمت‌گزاران انقلاب بدبین و از روال کار مأیوس ساختند و با پاشیدن تخم دشمنی در جامعه، دستجات و نیروهای انقلاب را به «خود ویران‌گری» واداشتند.

برنامه‌ی شیطان در روز نخست کشاندن بنی‌آدم به اغواء، سوءظن، افترا، اذاعه یا افشاگری، غیبت، پرده‌داری، طعن، تمسخر و شیاع فحشا بوده است. نقشه‌ی سیاست‌های سلطه‌گر خارجی نیز شعار تفرقه‌انداز و حکومت کن می‌باشد.

البته نمی‌گوییم کار بد و آدم بد اصلاً در دنیا نیست و نباید خیانت‌ها کشف و خائن‌ها محو شوند. این کارها باید انجام گیرد؛ ولی برطبق اصول قرآنی و قانون اساسی، با رسیدگی دقیق و قضاوت عادلانه محکم، با رعایت حیثیت و حقوق مردم و با حفظ اسرار و مصالح مملکت؛ نه برخلاف آیه قرآن:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَاكُفُّوا رِئُوسَهُمْ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup>

ماده دوم «خودویرانگری» و نهضت ضدایران که کلنگ اول آن باز به دست فدائیان خلق و چپی‌ها و در روزنامه‌های آیندگان، پیکار و مردم و غیره کوبیده می‌شد، حمله‌ی پی‌گیر به مؤسسات اقتصادی و تولیدی کشور در بخش‌های خصوصی و دولتی کشاورزی و صنعتی بود. با ظاهر آراسته انقلابی و لعاب اسلامی، تحت لوای ضد استعمار و علیه فتودالیسم و سرمایه‌داری، در تداوم انقلاب و شعار شورا

۱. نساء (۴) / ۸۳: هنگامی که خبری [حاکمی] از امنیت یا خطر [در رابطه با دشمنان] بر آنان برسد، [بدون تحقیق] آن را پخش می‌کنند؛ و اگر آن [خبر] را به رسول و یا متصدیان امور که از خودشان هستند گزارش می‌کردند، حقیقت آن را افراد مطلع و با تشخیص‌شان درمی‌یافتند؛ به‌راستی اگر افزون‌بخشی و رحمت خدا بر شما نبود، جز تعداد قلیلی، [همه] پیرو شیطان می‌شدید.

به وسیله کمیته‌های خودرو و شوراهای محلی خصوصی، و با تأسیس انجمن‌های خلقی و سپس اسلامی.

با یک عجله حساب شده، گروه‌های وارداتی و از پیش متشکل شده‌ی مسلح، به مناطقی چون گنبد و به محل‌های عشایرنشین شرق و غرب کشور اعزام شدند و به آنجاها که برای روشن کردن عقده‌های کهنه‌ی محرومیت و اختلافات سنی و شیعه یا فارس و عرب مساعد بود، و هم به سهولت از آن طرف مرز اسلحه دریافت می‌شد، به تحریک مردم بومی، به تصرف اراضی و تخریب تأسیسات زراعتی پرداختند و به تدریج در سراسر کشور یک جو ناامنی و آشفتگی به‌زیان فعالیت و تولید به‌وجود آمد.

در کارخانه نیز دستورالعمل این بود که نه تنها کارفرمایان و سهام‌داران، بلکه مدیران و مهندسين و حتی مقامات مالی و اداری و فنی، به دلیل اینکه دوران طاغوت را به یاد می‌آورند و شرط انقلاب واژگونی همه‌ی ارکان و اصول و اعمال است، رانده شوند. حتماً کار باید به دست منتخبین خودشان بیفتد که بسیاری از آنها سابقه‌ی ساواکی و چپی داشتند و شوراهای تصنعی، که هیئت‌های انحرافی احزاب چپ و حزب وارث اسلامی جمهوری آن را رهبری می‌کردند، اداره شوند.

نتیجه‌ی نهائی به لحاظ کارکنان، بالارفتن دریافت‌ها و راحتی‌ها و به لحاظ مملکت بالارفتن بهای محصولات و پائین آمدن و از بین رفتن تولید خود مؤسسه بود که روزبه‌روز بیشتر شاهد آن هستیم و بودجه مملکت را در بدترین حال قرار داده است. حتی در کارخانجات ملی شده و به دست دولت افتاده نیز مزاحمت‌ها و توطئه‌ها به همان صورت انجام می‌شود.

در ادارات دولتی نیز همه شاهد جریان‌های مشابه از ناحیه‌ی بعضی کمیته‌ها و شوراها بودیم. دولت موقت و دولت شورای انقلاب نه تنها موافق با انحصار و اجحاف و استثمار و یا غصب و غارت بیت‌المال در کشاورزی و صنایع نبودند، بلکه علاقه و اصرار داشتند زارع و کارگر بر طبق موازین اسلامی به حق خود برسند و به تدریج قوانین انقلابی سنجیده و مترقی از تصویب گذرانند. ولی آنها که عمل می‌کردند، منتظر صدور قوانین نمی‌شدند و بعداً نیز به پیروی از تمایلات انحرافی و تصمیمات افراطی خود، گاهی برخلاف اصول و حدود قوانین نیز، پا فراتر گذاشته و می‌گذارند.

### پاک‌سازی یا پاک‌رانی

ماده سوم این برنامه، «پاک‌سازی» بود. پاک‌سازی ادارات دولتی و حتی خصوصی،

به‌عنوان اصولی‌ترین عمل انقلابی، به‌منظور طاغوت‌زدائی و با استعمال اصطلاح قرآنی «تزکیه».

ظاهراً قضیه کاملاً معقول است و ضروری، دولت موقت نیز با کنار گذاردن فوری وزراء و استانداران و رؤسای دست‌اول سابق و با جست‌وجوی جانشینان صالح و با سابقه در مبارزه، گام اول این اقدام را برداشت. از ماه‌های دوم بخشنامه‌های هشدار و اخطار برای خطاکاران و کم‌کاران صادر شد، لوایح قانونی پاک‌سازی و متمم آن (در دولت شورای انقلاب) تصویب و ابلاغ گردید و تصویب‌نامه‌های دیگری در ماه‌های آخر شورای انقلاب برای بازنشستگی و بازخرید و سبک کردن بار سنگین دولت گذرانده شد.

اما فرق است میان آنچه دولت می‌کرد و می‌خواست و آنچه عمل می‌شد و می‌خواستند.

دستور «تزکیه» به‌معنای پاک‌سازی که در قرآن در برنامه بعثت پیغمبر آخرالزمان آمده و مقدمه و لازمه‌ی تعلیم کتاب و حکمت یا نجات و هدایت امت است، به‌هیچ‌وجه بیرون‌ریختن و دشمنی و دشمن‌سازی نیست. «تزکیه» یعنی تغییر و توبه و تربیت همان کسانی که قبلاً در خط عوضی می‌رفتند:

«وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>

اما آنچه به‌عنوان پاک‌سازی انجام می‌شود، بیشتر حالت انتقام‌جویی و تصفیه حساب‌های گذشته عمومی و خصوصی را دارد و به‌اصطلاح آقای حجتی کرمانی، سیاست دافعه است نه جاذبه. کارمندان با کمترین شکایت مورد اتهام و سلب حیثیت قرار می‌گیرند و با ادعای جرم، خطا، یا همکاری عادی اداری با رژیم قبل که برخلاف توقعات امروزی باشد، در ردیف همدستان طاغوت محسوب شده، گاهی به اشد مجازات که انفصال از خدمت و محرومیت از حقوق بازنشستگی و ممر زندگی است، محکوم می‌گردند. بدون توجه به اینکه این شخص چه سوابق و تحصیلات یا تخصص و تجربه و ارزشی برای مملکت دارد و آیا غیر از خطاهای انتسابی، خدمت و خیری هم داشته است؟

قصد و قانون پاک‌سازی تنها این بود که مجرمین مستقیم عمده‌ی جنایت‌ها و خیانت‌ها که از ارکان نظام ستم‌گری و غارت‌گران بیت‌المال بوده و همان

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... و در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

مأموریت‌ها و مفاسد را ادامه می‌دهند و حضورشان در دستگاه دولت منشاء خسارت و خطر است، کنار گذارده شوند؛ نه آنکه هر عضویت و خدمت یا داشتن مدال و نشان را مشمول پاک‌سازی بدانیم یا پرونده‌های کهنه را بیرون آورده، به بررسی تک‌تک اعمال گذشته کارمندان و فضای محاکمات اداری گذشته پردازیم. کاری که با توجه به هزاران مشکلات و مسائل حاضر، نه مصلحت و حق است و نه فرصت و امکان آن وجود دارد. اصولاً هیچ انقلابی در دنیا از جمله ظهور اسلام برگشت به گذشته ننموده و صرف نظر کرده است:

«الْإِسْلَامُ يُجِبُّ مَا قَبْلَهُ»<sup>۱</sup>

اگر چنین قراری باشد، عدالت اقتضا می‌کند که به همه کارمندان و افراد و به همه‌ی پرونده‌ها و سوابق برسند و آیا در این صورت شعر «گر حکم شود که مست گیرند/ در شهر هر آنکه هست گیرند» مصداق پیدا نخواهد کرد؟ خصوصاً که حساب‌خرده‌ها و حسادت و اختلاف‌ها همیشه در میان می‌آید.

آیا ما انقلاب کردیم که خودمان و ملت را از بین ببریم؟

کار به جایی رسیده است که صرف کارمندی و مختصر مقام و موقعیت قبلی، «ذَنْبَ لَا يَغْفِرُ» حساب می‌شود و رویه‌ای که بسیاری از هیئت‌های پاک‌سازی در پیش گرفته‌اند، به قول آقای مهندس معین‌فر، به جای «پاک‌سازی»، «پاک‌رانی» است و تخلیه ادارات از هر مطلع و متخصص و هر کس که سرش به تنش می‌ارزد... و به زودی، هر کس که سری به تن دارد! یعنی ویران‌گری دستگاه عظیم دولت که میلیاردها سرمایه مملکت صرف آن شده و با وجود زیادی بی‌تناسب کارمندان و مقررات و احتیاج مبرم به تقلیل و تجدیدنظر، بخواهید یا نخواهید، یگانه وسیله‌ی حیات و حرکت کشور می‌باشد.

### مکتبی بودن و تخصص

عناد با نوع کارمند کار را به جایی رسانده است که اظهار بی‌نیازی و انکار تخصص و تجربه و تحلیل می‌نمایند و مکتبی بودن و انقلابی بودن را کافی برای دنیا و آخرت می‌دانند و مدیریت اصلاً از برنامه انقلاب خارج شده است. آیا کسی حاضر می‌شود پنج دقیقه در اتومبیلی بنشیند که فرمان آن در دست جوان مکتبی انقلابی بسیار قاطع،

۱. حدیث نبوی: اسلام گذشته و ماقبل خود را می‌پوشاند (صرف نظر می‌کند).

ولی فاقد گواهی‌نامه و عاری از هر گونه تعلیم و تمرین رانندگی باشد؟ برای آشنایی ساده و یک نیمرو درست کردن یا جوراب وصله‌زدن تخصص لازم است. حال چطور برای مدیریت یک مؤسسه و سیاست و اقتصاد و سرنوشت یک مملکت، در این دنیای سراسر مخاطره و نیرنگ، می‌گویند تعلیم و تخصص و تجربه لازم ندارد؟ خود این حرف آیا خودویران‌گری و خیانت به ایران و انقلاب و اسلام نیست؟ پس این آیه چیست؟

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

حتی خداوند به پیغمبرش که محاط در هدایت او و مهبط وحی و عقل کل است می‌گوید:

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»<sup>۲</sup>

ایمان و ایثار به جای خود؛ علم و عقل و عمل هم به جای خود. اگر ایمان و ایثار برای مسلمین کافی بود، این حکم صادر نمی‌شد:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»<sup>۳</sup>

با ترکیب ماده‌های سوم و دوم خودویران‌گری، یک‌نوع: «آدم‌زدائی» در سطح کلی کشور شروع شده و هموطنان را به خارج ایران، به کنج خانه‌ها، به کنار خیابان‌ها و به کانون‌های نارضایتی و نفرین و به ضدانقلاب سوق می‌دهند. تب انتقام و انهدام است که واگیر شده، اشخاص باید کوبیده و هلاک شوند. خود مملکت و اقتصاد و اداره آن مطرح نیست! نظر به گذشته است و با آینده کار ندارند.

مخالفت با افشاگری و خودویران‌گری و طرد و تصفیه، به هیچ وجه معنای انکار خیانت و خطا و وجود ضدانقلاب نیست. بحث روی کیفیت برخورد است آیا به محض احساس مختصر اختلاف و انحراف، باید چماق تکفیر را برداشت و به سر هر بیگانه و آشنا کوبید و انکیزیسیون‌بازی کشیش‌های قرون وسطی را راه انداخت و با ناراضی تراشی، نیمه راهیان را به‌اردوی مخالفین هل داد؟ برای دل‌سوزی مستضعفین، آیا باید مستکبرین جدیدی به‌وجود آوریم و مستضعفین تازه‌ای بسازیم؟

۱. زمر (۳۹) / ۹: ... آیا اهل دانش با جاهلان یکسانند؟ ...

۲. طه (۲۰) / ۱۱۴: ... و بگو: صاحب‌اختیارا، بر دانش من بیفزای.

۳. انفال (۸) / ۶۰: در برابر آنان آنچه توان دارید، نیروی رزمی [و مرکب کارآمد آماده کنید]...



زمره و خواسته دیگری که چند ماه پس از پیروزی انقلاب به راه افتاد و البته ضروری و حیاتی بود، جلوگیری از فتنه و فساد گروه‌های ضدانقلاب داخلی بود. آنهایی که در اوایل کار، بنا به تجربه و تشکیلات خود، تقریباً کلیه‌ی وسائل را اختیار داشتند. از قبیل مطبوعات و سازماندهی تظاهرات و اجتماعات، حتی اسلحه. نظر به اینکه گروه‌های ملی و اسلامی و مردم عادی که اکثریت قاطع مملکت را تشکیل می‌دادند و به فراندوم رأی مثبت داده بودند، از راه مقابله به مثل تبلیغاتی و تشکیلاتی یا از راه‌های قانونی و انتظامی، از پس آنها بر نمی‌آمدند، انتظار داشتند که بدون ملاحظه قانون اساسی از آنها سلب آزادی و ممانعت از فعالیت سیاسی بشود؛ چیزی که موجب زیرزمینی شدن و قیافه مظلوم پیدا کردن و تجرّی آنها می‌شد. بعضی گروه‌های غیرمسئول و غیررسمی نیز به‌طور داوطلبانه یا به‌دستور بعضی از مقامات روحانی و سیاسی به‌تعرض آنها می‌پرداختند.

ولی قضیه به اینجا خاتمه نیافت. رسم بر این شد که هر گروه و هر شخصیت ولو طرفدار انقلاب، به‌صرف اینکه اختلاف و اشتباهی دارد و صد درصد در خط تند اسلامی نیست و از ناحیه‌ی آنها احساس خطر می‌شود، می‌بایستی روزنامه‌اش بسته و دفتر و باشگاهش تصرف شود.

### انحصارگری و تکفیر ملی‌گرائی

دنباله‌ی انحصارگری به‌آنجا کشید که ملی‌گرائی و حتی ملی‌بودن و ملیت در ردیف ضدانقلاب و ضداسلامی درآمد و در معرض طرد و تکفیر قرار گرفت و به‌این ترتیب ماده چهارم برنامه «خودویران‌گری» با کنارزدن گروه‌های معتدل و روشنفکران و ملی‌یون، که مسلماً به‌سود دشمنان انقلاب است، جلوه گر شد.

چنین تبلیغ شده و ذهن امام را مشوب کرده‌اند که علاقه‌مندی به ایران و دفاع از حقوق و حیثیت ملت و از استقلال و اعتلای مملکت، که همان ملی‌بودن است، مخالفت با خداپرستی دارد و منافی با جنبه‌ی جهانی عام اسلام است. طرفداران این تز، غافل از این نکته هستند که اگر جهاد و جنگ و قیام در قرآن مجاز شناخته شده و بلکه واجب شمرده شده است، در برابر مظلومیت و استضعاف و غصب حقوق امت‌های مؤمن بوده است. چه آنجا که بنی اسرائیل از پیغمبرشان مطالبه پادشاهی را می‌نمایند که به‌جنگ در راه خدا بروند، چنین دلیل می‌آورند که:

«وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا»<sup>۱</sup>

و چه آنجا که به مسلمانان دستور قتال و دشمنی با کفار داده می‌شود، علت آن را ظلم مشرکین در اخراج مؤمنین از خانه و خانواده ذکر می‌کنند. یعنی دفاع از خاک وطن و از هموطنان، نه تنها گناه نیست، بلکه به خاطر آن جهاد واجب شده است. اصلاً بعثت پیغمبر مگر به خاطر نجات و هدایت امیّین و مردم نبوده است؟  
از این بالاتر در آیه:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي»<sup>۲</sup>

که مقارن آفرینش انسان از درگاه ربوبیت صادر شده است، خطاب به آدم‌ها است و اعزام رسل و دعوت به اسلام به خاطر آنها است؛ یعنی طرف خطاب و هدف رسالت انبیاء مردم هستند و هدایت و سعادت ملت‌ها. معرفت خدا و بندگی او، راه و وسیله برای این سعادت است.

پس نباید ملت پروری و ایران‌دوستی را از مسلمانی جدا کنیم و اسلام را ضدايران و ملیت دانسته «خودویران‌گری» نماییم.

اگر مردم و ملتی نباشد و این ملت و مملکت، یعنی ایران فاقد وحدت و قدرت و حیات گردد، دیگر جایی و کسی باقی نخواهد ماند که انقلاب را به سود مستضعفین جهان و اسلام به ثمر برساند.

این ذکر و بحث از سال‌های قبل از ۱۳۴۰ پیش آمده بود که وطن‌دوستی و ناسیونالیسم با خداپرستی و اسلام واقعی منافات دارد. اتفاقاً تبلیغات و تعلیمات دوران پدر و پسر پهلوی و پیش‌کشاندن افتخارات باستانی که با نقشه‌های دیرینه سیاست‌های خارجی ضداسلامی تطبیق می‌نمود، چنین سابقه ذهنی را به وجود می‌آورد.

توجه فوق‌العاده‌ای که به فردوسی و به ایران‌ساسانی و هخامنشی شده بود، احیای سنن باستانی، نام‌گذاری شاهنشاهان به خیابان‌ها، جشن ۲۵۰۰ ساله کذائی و بالاخره تبدیل تاریخ هجری به شاهنشاهی، تمامی در جهت ریشه‌کنی و علائق و عقاید ایرانیان از اسلام و سوق دادنشان به ایدئولوژی شاهنشاهی و ظاهر وطن‌پرستی بود. بیش از عنایت

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: ... چگونه ممکن است از جنگ در راه خدا خودداری کنیم، در حالی که از سرزمین خود و [از کنار همسر و] فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ ...

۲. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان کنند، ...

به‌ریشه‌های باستانی، عداوت نسبت به اسلام وجود داشت. ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم با چنان معنی و منظور مسلماً مردود است. تعصب در وطن‌پرستی و شووینیسیم که برتر دانستن نژاد و قوم و مملکت خود می‌باشد، یکی از خطاها، بلکه حماقت‌های روزگار می‌باشد. اما فرق است میان شووینیسیم با ملی بودن و وطن‌دوستی... احساس مسئولیت و وظیفه در برابر زادگاه و آباء و ابناء خود و همسایگان و همکیشان و هموطنان و قدرشناسی از آثار و خدمات تاریخی، نه تنها مقابله با خداپرستی و مسلمانی خالص ندارد، بلکه لازمه‌ی ایمان و تقوا محسوب می‌شود و حدیث معروف «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»<sup>۱</sup> می‌تواند اصالت داشته باشد. انکار ملیت و تکفیر ایران‌دوستی جزء دیگری از نهضت ضدایران و برنامه‌ی «خودویران‌گری» و ضدانقلاب است.

#### تعدد مراکز تصمیم‌گیری

ماده پنجم برنامه «خودویران‌گری» تهاجم و تضعیف‌هایی است که از ماه‌های دوم و سوم بعد از پیروزی انقلاب نسبت به دولت و دولتیان، علاوه بر افشاگری که قبلاً گفتیم، به‌عمل می‌آمد. چه از طریق توسعه و تسلط مراکز تصمیم‌گیری که قبلاً گفتیم، به‌عمل می‌آمد؛ چه از طریق توسعه و تسلط مراکز سوء و تضعیفی که نسبت به دولت صورت می‌گیرد.

مراکز تصمیم‌گیری مختلف و نهادهای انقلاب، می‌بایستی به‌تدریج که دولت جان می‌گیرد و نهادهای ملی، چون قانون اساسی، شورای عالی قضائی، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی، استقرار می‌یابد، آنچه موقت و غیر ضروری است منحل یا منصرف گردد و آنچه ضروری است - سپاه انقلاب، کمیته‌ها، دادگاه‌ها و جهاد سازندگی - در واحدهای دولتی ادغام شوند و تحت ضابطه‌های مشخص و مصوب درآیند. زیرا که دولت اسلامی و انقلابی و مستقل، برخاسته از ملت می‌باشد.

عملاً مراکز و نهادها به‌خود اصالت و اختیارات بیشتر و حوزه‌ی عمل وسیع‌تری، مافوق قوانین و آئین‌نامه‌های موجد آنها داده‌اند. نهادهای انقلاب در مجموع یک دولت انقلابی رقیب یا معارض و مدعی دولت قانونی تشکیل داده‌اند، یا به آن نظر نگاه کرده می‌شوند.

۱. حدیث نبوی: دوست داشتن وطن از ایمان است.

نتیجتاً حکومت مرکزی قانونی را که موظف به اداره‌ی مملکت و مسئول در برابر مجلس و مردم است، فلج و بی‌اثر می‌کند.

در حالی که امام و مجلس و مطبوعات همگی تأکید بر وحدت و همکاری دارند، دولت و نهادهای انقلاب و مجلس و حزب حاکم و رئیس جمهور عدم تجانس و احیاناً تضاد نشان می‌دهند که ضدیت با ایران است.

اما اگر برطبق قانون اساسی هر یک به وظایف مربوطه عمل نموده، نخواهند به تنهایی مسئول کل انقلاب و مختار در تشخیص‌ها و اعمال خویش باشند، چنین جریان‌اتی پیش نخواهد آمد.

اصولاً با آنکه نظام استبدادی سرنگون شده، دولت و دولتیان منتخب ملت و متعلق و خدمت‌گزار مملکت هستند، مع‌ذالک عادت گذشته در بعضی از اذهان باقی مانده به چشم بیگانه یا زائد و دشمن به آنها نگاه می‌کنند و توقع دارند که در محیط قهر و نفرت، نهال‌های دوستی و خدمت که همیشه یک خصلت دو جانبه است، شکوفا شود.

من خوشبختانه نه در صدر دولت هستم و نه در جزء و ذیل آن که شبهه‌ی سنگ خود به‌سینه‌زدن پیش آید. به‌خاطر جمهوری اسلامی ایران و انقلاب است که می‌گویم اگر مردم و مخصوصاً مطبوعات و مقامات نسبت به دولت‌هایی که مسئول و مأمور کارها می‌شوند، نظر دوستانه ناصحانه نداشته باشند و به «خودویران‌گری» و ضدیت با ایران پردازند، از هدف‌های مطلوب‌مان بیش از پیش دور خواهیم شد.

مطلب دیگر به‌عنوان آخرین ماده که از جهت منفی «خودویران‌گری» محسوب می‌شود، عدم توجه لازم به‌سازندگی و کار، یعنی به‌ثمررساندن واقعی انقلاب می‌باشد که در صدر برنامه دولت موقت قرار داشت؛ اما متأسفانه روزبه‌روز از فکر دست‌اندرکاران دور شده و جای آن را سیر قهقرائی و تب تخریب و روحیه تضاد و تنازع گرفته است.

بالاخره مملکت مگر نمی‌خواهد جبران خرابی‌های دوران کوتاه توقف قبل از پیروزی انقلاب و خرابی‌های عمیق استبداد ۲۵۰۰ ساله را بنماید؟ دنیا و دشمنان ما با سرعت و قوت می‌سازند و می‌پاشند و می‌کارند و پیش می‌روند؛ ولی ما با سخنرانی و شعار و راه‌پیمائی و با جنگ و دعوای داخلی می‌خواهیم از پس آنها و از عهده‌ی اجرای اهداف جهانی کوه‌پیکر انقلاب برآئیم.

کار مثبت هم مانند تعرض و تخریب و بلکه بیش از آن می‌شود و باید با عشق و شور و هیجان تا مرحله‌ی ایثار و شهادت انجام گیرد و سعادت آفرین باشد. اساس و هدف هم همین باید باشد؛ زیرا که کار خدا و خواست خدا از ما خلایق و رحمت است و وعده داده است که:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۱</sup>

---

۱. عنکبوت (۲۹) / ۶۹: و کسانی که در راه ما تلاش می‌کنند، محققاً به راه‌های خویش هدایشان می‌کنیم؛



## انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی\*

بسم الله الرحمن الرحيم  
برادران و خواهران عزیز زنجانی، سلام نهضت آزادی ایران و همراهان اینجانب بر  
همه شما.

«الم.»

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ  
وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.  
(عنکبوت (۲۹) / ۱، ۲ و ۳)

(الف.ل.م.)

آیا مردم گمان کردند که اگر بگویند ایمان آورده‌ایم مورد آزمایش و  
فتنه قرار نخواهند گرفت؟

به تحقیق کسانی را که پیش از اینها بودند دچار آزمایش و فتنه کردیم  
تا خدا آنها را که راست گفتند و دروغ‌گویان را بشناسد.)

خوشبختم در آخرین روز ایام نوروز، این جشن قدیمی ملی و حتی اسلامی ایران  
را، خدمتتان تبریک عرض کنم.

بیش از دو هزار سال است که ایرانیان همیشه با طلیعه بهار امیدوار و مسرور گشته  
رفتن سرما و سختی زمستان را نشانه و رمزی از وعده‌ی طبیعت و خدا برای خلاصی  
از ظلم و فساد و زورگویان و رسیدن به آزادی و عدالت و سعادت دیده و برای آن  
تلاش کرده‌اند. در دوران نهضت مقاومت، همیشه کارت‌های تبریکی که فرستاده

---

\* این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۰/۱/۱۲ است که در مسجد سیدزنجان ایراد شده است.

می‌شد با این معنی و امید بود. پس شکر می‌کنیم خدا را که بعد از آن مدت، ملت ایران را به رهبری امام خمینی از زمستان‌های سرد و تاریک و وحشتناک تاریخ بیرون آورده به بهار اسلام یعنی بهار شکوفائی، بهار عدل، بهار سعادت و سلامت و ان‌شاءالله بهار رحمت و برکت وارد گرداند.

تبریک دوم به مناسبت سومین سال رفراندوم و وحدت عظیمی است که ملت ایران نشان داد و با عدد و رقم موافقت و وحدت خود را نسبت به برقراری جمهوری اسلامی ایران بیان کرد.

دعوتی که عده‌ای از دوستان همشهری شما و هموطن ما از من کردند، این سعادت را به بنده و دوستان داد که بیائیم و در راه پیمائی امروز شما شرکت کنیم، و در این مسجد [مسجد سید] عبادت خدا و شکر خلق خدا را بگزاریم، که متأسفانه به علت برف و سرمای راه موفق به شرکت در راه پیمائی و حضور در سخنرانی‌ای که مقرر بود آقای مدنی بفرمایند، نشدیم و حالا قضای آن عمل را در اینجا انجام می‌دهیم. این است که دومین تبریک را خدمت شما عرض می‌کنیم و دعائی را که هر نمازگزار بعد از قیام و قعود و رکوع و سجود به درگاه خدا می‌کند و از خدا پاداش می‌خواهد، می‌خوانم:

«یا اللهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِیم، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ، ثَبَّتْ قُلُوبَنَا عَلٰی دِیْنِكَ  
وَ اَكْفِنَا یا قاضِیَ الْحَاجَاتِ وَ یا كافیَ الْمُهْمَاتِ، اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْئٍ  
قَدِیر.»<sup>۱</sup>

البته شما این دعا را همیشه بعد از نمازتان می‌خوانید، ولی شاید به عمق و عظمت آن توجه ندارید که از خدا می‌خواهیم دل‌های ما را در دین خودش استمرار دهد و از اشتباه و اختلاف و التقاط محفوظ بدارد. خدائی که انجام دهنده‌ی حاجات است کفایت گرفتاری‌ها و مشکلات ما را بکند و ما متوسل و محتاج به غیر او نشویم و اوست که توانای هر چیز است.

الان دو سال از آن روز تاریخی می‌گذرد. این روز یادگار و افتخاری است برای دولت موفت که به عنوان دومین ماده فرمان امام موفق شد علی‌رغم مشکلات و

۱. دعا: بار الهی، ای خدای بخشنده و مهربان، ای گرداننده قلب‌ها، دل‌های ما را بر دین خودت استوار بدار، و ما را بی‌نیاز گردان. ای برآورنده‌ی نیازها و ای کفایت‌کننده‌ی کارهای بزرگ. به درستی که تو بر همه چیز توانایی.



توطئه‌های فراوان و کارشکنی‌های چپ و راست مراجعه به آراء عمومی را با موفقیت انجام دهد. در چنین روزی بود که ملت ایران وحدت خودش را در تبدیل نظام شاهنشاهی با نظام جمهوری نشان داد و همان‌طور که خودتان می‌دانید بزرگ‌ترین جمعیتی که به پای صندوق رفتند، در روز ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ بود. بدون آنکه در آن زمان هیچ اختلاف و گفت‌وگویی روی عناوین بشود و کسی صحبت از این بکند که این آقا، روحانی است یا اداری، این روشنفکر است و آن بازاری، دیگری کارگر است، فلان شخص کشاورز است. یا زن و یا مرد، فقط یک‌دسته بودند که از همان روز حسابشان را با دادن رأی منفی یا خودداری از شرکت در فراندوم جدا کرده و می‌چ خودشان را برای ملت باز نمودند. آنها چپی‌ها و فدائیان خلق بودند که معلوم شد یک‌درصد مردم ایران را نیز تشکیل نمی‌دهند.

اما این رفتن به پای صندوق‌ها و دادن چنین رأیی تازه اول مسئله و اول عشق بود. همان‌طور که در آیه صدر مقال شنیدید خداوند می‌پرسد که: آیا مردم تصور کردند همین که گفتند ما ایمان آوردیم، (مثلاً پای صندوق رفتند و به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند)، کار تمام می‌شود؟ نه، چنین نیست. مسلم بدانید که امت‌های قبل از شما را آزمایش کردیم، گرفتار کردیم، دچار فتنه‌ها ساختیم، تا در نتیجه‌ی آن معلوم شود که چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ.

بعد از رفتن به پای صندوق این آزمایش و این ابتلا و گرفتاری به فتنه‌ها، برای ملت انقلاب کرده ادامه داشت و روز به‌روز شدیدتر می‌شد.

شکر سومی که می‌خواهم بکنم، و تبریک به شما و تمامی ملت ایران، بگویم این است که ثابت کردید از عهده‌ی آن فتنه‌ها و گرفتاری‌ها در عمل به‌خوبی و تا سرحد شهادت برمی‌آئید. آخرین آنها و از همه شدیدتر همین حمله دولت بعثی عراق است، که هرگز در طول ۲۵۰۰ سال تاریخ ایران، ملت چنین مقاومت و استقامتی ابراز نداشته است و ان‌شاءالله به پیروزی کامل ما و اخراج دشمن غدار و ستمگر خواهد انجامید. این برای سومین بار بود که واقعاً وحدت نشان داده شد؛ وحدتی که این‌قدر طالب آن هستند و امام شدیداً توصیه می‌کنند؛ وحدت در خون، وحدت در سنگر، وحدت در عمل برای حفظ و دفاع از وطن و میهن اسلامی.

می‌بینید که چگونه تمامی ارتشی‌های ما مقاومت و شهادتی به خرج می‌دهند که در تاریخ ایران سابقه نداشته است (تکبیر مردم). همین‌طور سپاه انقلاب؛ می‌بینیم که

بحمدالله آنها به خوبی و با صمیمیت و برادروار دوشادوش هم با دشمن نبرد می‌کنند. چه آنها و چه بسیج و عشایر و چه تمام قشرهای مختلف مملکت، در جبهه و در پشت جبهه، این طور با هم همکاری دارند. انسان به یاد این آیه شریفه می‌افتد:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ

نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.» (احزاب (۳۳) / ۲۳)

(از مؤمنین مردانی هستند که نسبت به عهد و پیمانی که با خدا بستند، استوار ماندند بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود را دگرگون نکرده‌اند.)

ملت ما نیز از روز اول که این عهد و پیمان را در آن راه‌پیمائی‌ها، در آن مبارزات با خدا بست، بر آن استوار ماند. عده‌ای چه قبل از انقلاب و در پیروزی انقلاب و چه در این جنگ شربت شهادت نوشیدند و عده‌ای در انتظار و اشتیاق آن هستند. ما از خداوند ارتقاء درجات و شادی و غفران همراه با فراوانی و بلندی روزی و مقامشان را در نزد خدا مسئلت می‌نمائیم.

#### جنگ، تنها مصیبت ما نیست

اما فتنه و گرفتاری‌های ما منحصر به این جنگ تحمیلی عراق نبود. قبل از آن هم داشتیم و بعد از آن نیز خواهیم داشت. زندگی انسان برخلاف حیوانات دائماً همراه با گرفتاری‌ها و فتنه‌هاست. دنیا آزمایشگاهی است که خداوند کسانی را که در جهت او باشند، خالص و پاک می‌کند و دیگران را نیز به آنجا که باید بروند، می‌برد. از این فتنه‌ها ما زیاد داشتیم و خواهیم داشت. چون هر کجا حق هست، هر کجا خدا هست، شیطان هم هست. عوامل فتنه زیادند. شیطان در تمامی شئون و زوایای زندگی ما حلول دارد. شیطان بزرگ داریم که امام این اسم را روی آمریکا گذاشته‌اند. ولی اگر آمریکا شیطان کبیر است، شیطان بزرگ‌تر اکبر هم داریم و آن مارکسیسم است.

(تکبیر دوم)

قبل از آنکه اصلاً آدم خلق شود، ضد آدم و ضد مؤمن که شیطان باشد، به وجود آمده بود. همان‌جا که خداوند به فرشتگان امر به سجده‌ی آدم می‌کند و به آدم علم می‌دهد، ابلیس که تمرد می‌کند صریحاً به خدا می‌گوید که:

«لَا تُعَدَّنْ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.

ثُمَّ لَا تَجِدُ لَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.» (اعراف (۷) / ۱۶ و ۱۷)  
 (... من بر راه مستقیم تو برای آنها می‌نشینم.

جلوی آنها را می‌گیرم، از جلوی رو، از پشت سر، از راست و چپ احاطه‌شان می‌کنم، به طوری که خواهی دید اکثریتشان شکرگذار و قدردان و بهره‌بردار از تعلیمات تو نخواهند بود.)

این مسئله در دعای حضرت سجاد(ع) هم آمده است، آنجا که می‌فرماید:

«خدایا تو برای ما دشمنی قرار داده‌ای که علیه ما نقشه می‌کشد، او را بر ما تسلط داده‌ای در حالی که ما نسبت به او چنین تسلطی نداریم، شیطان را در دل‌های ما جا داده‌ای، در خون و در رگ و ریشه ما جاری ساخته‌ای...»

دعا مفصل است و در پایان از خدا می‌خواهد که ما را پشتیبانی داده و موفق بدارد که از شر این شیطان خلاص شویم و بر او پیروز گردیم.

البته شیطان وقتی بخواهد انسان را اغوا کند و از راه به‌در برد، همان‌طور که در بهشت، به اولین محل سکونت آدم و حوا آمد، هیچ‌وقت به انسان نمی‌گوید که می‌خواهم به تو آزار برسانم و از نعمت و بهشت و سلامت دور کنم. برعکس همیشه به آنها وعده‌ی «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ»<sup>۱</sup> می‌دهد و به آرزوهای شیرین می‌اندازد.

در بهشت وقتی شیطان برای اغوای آدم و زوجه‌اش آمد، گفت: خدا شما را از نزدیک شدن به این درخت منع کرده است چون نمی‌خواهد شما در این بهشت جاویدان و مانند فرشتگان باشید، اما من دل‌سوز شما هستم، شما را نصیحت می‌کنم که از این درخت بخورید، تا اولاً زندگیتان جاوید و ابدی باشد و ثانیاً به مقام فرشتگان برسید.

این راهی است که شیطان و وزیر شیطان اعم از جن و انس برای فریب آدم‌ها انتخاب می‌کنند. به‌ما وعده‌ی چیزهای خوب می‌دهند. به کارگران می‌گویند دستمزدتان می‌خواهد برود بالا، صاحب اراضی راحتی خواهید بود و از این وضع نجاب پیدا می‌کنید! وعده‌های زیادی می‌دهند و ما را به آرزوها و فتنه‌ها می‌اندازند،

۱. نساء (۴) / ۱۲۰: [شیطان] انسان‌ها را وعده می‌دهد و به آرزوهای باطل می‌افکند...

ما را فریب می‌دهند و از سعادت و سلامتی که داریم دورمان می‌کنند. راه خودشان را که حزب الشیطان است جلوی ما قرار می‌دهند و انقلاب اسلامی را تبدیل به انقلاب مارکسیستی می‌کنند.

### الف) حضور حزبی

ما در تمام موارد، هر جا رفتیم و هر کاری که کردیم همیشه با این مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها رو به‌رو بودیم. ایران هر وقت خواست علیه استیلای خارجی، علیه سیاست انگلیس، روس و یا آمریکا، علیه ظلم و ستم و فقر کاری بکند، اینها جلو آمدند. دو سه موردش را مثال می‌زنم:

#### ۱- در دانشگاه تهران

آن موقع که در دانشگاه تهران بودم و دانشگاه تنها جایی بود که برای خود استقلال گرفته بود و به آن حد از رشد و دانایی رسیده بود که می‌خواست خودش تصمیم بگیرد و خود را اداره کند. ولی مواجه شدیم با مزاحمت‌های فراوان و سوءاستفاده‌هایی که این آقایان توده‌ای راه می‌انداختند و اغتشاش و مشکلات به‌وجود می‌آوردند. دائماً دانشجویان را علیه استادان تحریک می‌کردند و هرچه به دانشجویان می‌گفتم ما مخالف شما نیستیم، ما کارفرما و شما کارگر نیستند که بخواهیم شما زیاد کار کنید تا ما زیاد استفاده ببریم. نتیجه‌ی کار و کوشش شما به خودتان می‌رسد که دکتر می‌شوید و مهندس و صاحب معلومات و تخصص؛ ما نیز در این بین با درس دادن فقط زحمت خودمان را بیشتر می‌کنیم. ولی فایده نداشت، به انواع مختلف مزاحمت ایجاد کردند. تا آنجا که یک روز شورای دانشگاه را محاصره و همه را در یک اتاق حبس نمودند تا مجبور شوند یک عده‌ای را که به علت رفتارشان در خوابگاه دانشسرای عالی تنبیه انضباطی شده بودند ببخشند.

#### ۲- در ملی شدن صنعت نفت

در نهضت ملی شدن نفت و آن قیام عظیم ملت ایران برای بیرون کردن انگلستان که چپی‌های کمونیستی از قدم اول کارشکنی کردند. یعنی از آن موقعی که اقلیت زمان مصدق از مجلس خارج شدند و نگذاشتند قوام‌السلطنه‌ها و سیدضیاءها روی کار بیایند و کم کم زمینه را آماده کردند برای تصویب قانون ملی شدن نفت، شروع

کردند به اینکه به مصدق بگویند از اشراف است، فتودال است، بنابراین نوکر انگلیس است، و بعدها گفتند همکار آمریکا است. دیدند پیشرفت نکردند و ملت و مجلس تقریباً آماده‌اند برای گذراندن قانون ملی کردن نفت که یگانه راه بود برای اینکه دست شرکت غاصب نفت انگلیس و ایران یعنی چشم و گوش و قلب و دست و پای امپراتوری انگلستان را در ایران کوتاه کنند و او را بیرون اندازند، کاسه‌ی داغ‌تر از آش شدند و همان‌طور که شیطان از خدا هم آدم را بیشتر دوست داشت و می‌گفت می‌خواهم تو مخلد در بهشت باشی، گفتند: ملی شدن نفت معنی ندارد. وقتی نفت را ملی کنی یعنی آن را بخری باید پول تأسیسات و خسارت به انگلیس بدهی. به اینها ما نباید خسارت بدهیم شعارمان باید «لغو قرارداد نفت» باشد. این حرف چقدر پسندیده و زیبا به نظر می‌آمد! ولی غافل از اینکه اگر ما می‌گفتیم لغو قرارداد، عملی برخلاف تعهدات و اصول و قوانین جاری در دنیا می‌شد و دنیا ما را به همین خاطر محکوم می‌کرد، در صورتی که ملی کردن نفت عملی بود قانونی که انگلستان آن را در داخل مملکت خود تصویب و اجرا کرده بود، بنابراین نمی‌توانستند به ما بگویند که کار شما غلط است.

وقتی دکتر مصدق به دادگاه لاهه رفت، از بین قضات دادگاه، قاضی شوروی کناره‌گیری کرد، ولی قاضی انگلیسی به نفع ایران رأی داد و نمی‌توانست غیر از این بکند، پس از تصویب «قانون ملی شدن نفت»، جمعیتی درست کردند به نام «جمعیت مبارزه با شرکت استعماری نفت جنوب» و در تظاهرات خیابانی که به راه می‌انداختند، فجایع و دردها و توطئه‌هایی به وجود می‌آوردند تا بهانه برای روی کار آمدن دولت درباری فراهم شود و قانون ملی شدن نفت به اجرا در نیاید. خلاصه نمی‌گذاشتند ملی‌یون، دکتر مصدق، مرحوم آیت‌الله کاشانی و کسانی که در این راه بودند، نفس راحتی بکشند؛ تا اینکه در آخر، انگلیس موفق شد رگ حساس آمریکا را به حرکت درآورد و بگوید که اگر دولت ملی مصدق روی کار باشد، ایران درست در اختیار کمونیسم و شوروی خواهد افتاد.

در آن موقع شدت عمل را به حد اعلی رسانده بودند، به طوری که یک‌عده اوباش و اراذل را به قم فرستادند. به باغی که مرحوم آیت‌الله بروجردی در آنجا در ییلاق تابستانی بودند، دست به شراب‌خواری زدند و به زدن و کوبیدن پرداختند و نامه‌هایی با جوهر قرمز برای تمام علما فرستادند که ما عن قریب روی کار می‌آئیم و همه شما

را از لب تیغ می‌گذرانیم. این کارها را کردند برای اینکه روحانیت را علیه مصدق علیه ملی کردن نفت و ملی‌یون برانگیزانند و برای اینکه آمریکا را بترسانند که اگر یک ماه دیگر مصدق روی کار بماند کار مملکت یک‌سره به‌دست روس‌ها می‌افتد. با این نیرنگ انگلیس‌ها موفق شدند آمریکا را با خودشان همراه کنند و آن کودتا را راه بیندازند. وقتی کودتا راه افتاد و آب‌ها از آسیاب ریخت توده‌ای‌ها گفتند ما نفهمیدیم، ببخشید، اشتباه کردیم و مصدق از اشراف و فتودال‌ها و سرمایه‌دارها نیست. او را به عنوان نابغه‌ی ملی معرفی کردند و مثل همان عرب بیابانی که موشش را توی دیگ حاجی ایرانی انداخته و گفت: «حاجی آنا شریک»، با قصد کنار آمدن روزهای قبل از کودتا با مصدق خود را با مبارزات آنها به عنوان شریک جا زدند و کار را خراب کردند.

### ۳- راه‌انداختن نفت برای مصارف داخلی

امام خمینی، قبل از پیروزی قطعی انقلاب و مراجعت به ایران، به اینجانب و هیأتی مأموریتی دادند برای تأمین مصارف داخلی نفت و جلوگیری از تلفات و خسارات و ناراحتی‌های ملت در حال اعتصاب، به خوزستان رفته، ضمن ممانعت از صدور نفت به‌خارج و ضمن شکسته‌نشدن اعتصاب عمومی کارگران، آن قسمت از دستگاه‌ها و عملیات را که برای توزیع حداقل مصارف جهت حیات کشور لازم است به‌راه اندازیم. هنوز اعلامیه این فرمان درنیامده و افراد و مقدمات لازم برای عزیمت به اهواز را آماده نکرده بودیم یعنی چهار ساعت بعد از تماس تلفنی با پاریس و دریافت دستور امام از طریق آقای دکتر یزدی، سه نفر جوان به دفتر کارم آمده تقاضای ملاقات کردند. یکی از آن آقایان را که قد بلندتر، قدرت‌بیان و تحمیل کلام بیشتر و سیل مخصوص استالینی داشت و سخن‌گو و گرداننده‌ی سایرین بود، و بعداً در مراجعه هیأت به خوزستان مکرر دیدیم که چگونه سفسطه و توطئه برای عدم توفیق هیأت و نقشه امام می‌کرد، طبق سنت شیطانی، کاسه‌ی داغ‌تر از آتش شده همزبان با سایر چپی‌های نفت می‌گفت: مادران و پیرمردان ایران حاضرند خود و فرزندان‌شان در سرمای زمستان امسال فدای انقلاب شده بمیرند ولی دست به ترکیب اعتصاب کارگران نخورد و اگر قطره‌ای نفت و بنزین به شهرها فرستاده شود شکست انقلاب حتمی خواهد بود!

پس از پیروزی انقلاب و روی کار آمدن دولت موقت اسم و عکس این آقا و دوستانش را در کشف اسلحه و عملیاتی که «جمعیت التحریر عربستان» (جمعیت تجزیه طلب خوزستان، پیش آهنگ و کارگزار عملیات بعدی دولت متجاوزگر عراق)، راه انداخته بودند و دادگاه انقلاب توقیفشان کرده شنیدیم و دیدیم. و همچنین در تحریکاتی که علیه اقدامات آقای مهندس معین فر وزیر نفت در زمینه‌ی اوپک و مقابله با صدور ارزان گاز به شوروی و غیره می شد.

#### ۴- در انقلاب اسلامی و در دولت جمهوری اسلامی

چون شهر شما و مردم زنجان پیشرو امور کشاورزی است دو نمونه از آفات کشاورزی را خدمتان مثال می‌زنیم تا طرز کار شیطان را بهتر بفهمیم.

بوته‌ای هست با ساقه‌های لطیف ظریف، شبیه به مار خوش خط و خال با گل‌های بنفش‌رنگ قشنگ که در ولایات فارسی‌زبان به آن گل خیار می‌گویند. این بوته از بغل بوته‌ی خیار موقعی که شاخ و برگ شادابی داده، و می‌خواهد به گل بنشیند سر درمی‌آورد. در جالیزهای خربزه و هندوانه و طالبی هم گاهی دیده می‌شود طوری است که وقتی کشاورز صاحب خیار یا خربزه چشمش به آن می‌افتد عرق سرد از صورت آفتاب سوخته‌اش سرازیر و لرزه بر بدنش مستولی شده فاتحه‌ی جالیز و خرج و زحماتش را می‌خواند و در می‌رود! ... این بوته‌ی حرام‌زاده تخم و ریشه‌ای ندارد که قبلاً شناخته و دور انداخته شود. بذرش به صورت قارچ و گرد بیرنگی است که روی تخمه‌های خیار یا خربزه چسبیده و قبلاً جا گرفته است! مارکسیسم نیز مثل شیطان که در لقمه و نطفه نزدیک می‌شود از زمان رضاشاه و حتی از انقلاب مشروطیت و مخصوصاً در جریان‌های سوم شهریور ۱۳۲۰ قارچ خود را در دل‌ها و دیده‌ها و زبان‌ها و در نشریات و محافل و مدارس ما پاشیده بود.

نمونه‌ی دیگر، خربزه‌ی کرم‌و است. موقعی که گل‌های زردرنگ و زیبای خربزه آبستن شده و به اصطلاح کونه کوچکی بسته اما هنوز نریخته‌اند، یک نوع مگس یا پشه (درست نمی‌دانم، شاید پروانه) روی نوزاد خربزه می‌نشیند و نیش خود را مثل سوزن آمپول‌زن از پوست نرم و نازک نوزاد به‌وسط آن رسانده تزریق نطفه‌ای می‌نماید و به پرواز درمی‌آید. باغبان بیچاره مرتب آب و کود به جالیز می‌رساند، شب زنده‌داری‌ها می‌کند و بوته‌ها را مثل مادر عاشق در برابر باد و حیوانات تر و خشک و این‌رو و آن‌رو می‌کند و نمی‌داند آن مگس ناکس چه سمومی در دل

فرزندان دل‌بندش کاشته است. آن موقع که خربزه وزن و شکلی پیدا کرد پوستش زره‌بست و گوشتش شهد و شیرینی پیدا کرد از تخم‌های تزریق شده لارو یا کرم‌هایی درست می‌شود که از گوشت خربزه و تخمه‌های داخل آن تغذیه کرده، چاق و چله و پروانه که شدند سوراخی به‌خارج باز می‌کنند و تشریف می‌برند و یک میوه‌ی تلخ سنگ‌شده تحویل باغبان و بازار و بنده و شما می‌دهند! ...

حالا برویم سر دوز و کلک‌های مارکسیسم در جریان انقلاب پیروزمند اسلامی خودمان، به‌طور فهرست‌وار:

○ در راه‌پیمائی‌های قبل از پیروزی پا به‌پای سایرین با عکس‌های امام و شعارهای «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و غیره درحالی‌که از سال‌ها قبل حتی پیش از پانزده خرداد ۱۳۴۲ نیش‌های تیز و تند چپی در مغزها و دل‌های نازنین جوانان دانشگاهی و دبیرستانی و طلبه‌های ما تلقین و تأثیرهایی کرده بود (چیزی که مرحوم مطهری و مراجع عظام خیلی نگران و نالان بودند و می‌توانید به سخنرانی مرحوم مطهری که تحت عنوان «نقش ماتریالیسم در اسلام» چاپ شده است، مراجعه فرمائید).

○ بلافاصله بعد از پیروزی، موضع‌گیری و تحریک در دانشگاه تهران و در مدارس برای تبدیل محوطه دانشگاه و کلاس‌ها به انبارهای اسلحه و تعلیم جنگ و مناقشات ایدئولوژیک و مخالفت با دولت موقت در افتتاح کلاس‌ها.

○ اولین زرمه‌ها و نیش و طعنه‌ها علیه اولین انتصابات فوری دولت موقت (رئیس شهربانی و فرماندهان نظامی و بعضی رؤسای دیگر).

○ اولین تهمت‌ها و افشاگری‌های اختراعی علیه منتخبین و مسئولین امور (از جمله علیه دکتر چمران به‌عنوان عضو موسادبودن، دکتر یزدی به‌اتهام پاسپورت و مأموریت آمریکائی داشتن، تیمسار قرنی مأمور شاه‌بودن، امیرانتظام به‌عنوان صهیونیست و اصالت یهودی داشتن، و از این قبیل تُرّهات).

○ افشاگری و تضعیف و حملات شدید در روزنامه‌هایشان علیه ارتش و نیروهای انتظامی به‌عنوان امپریالیستی‌بودن و نقشه‌ی کودتاداشتن و به‌منظور انحلال فوری و کامل آنها با ایجاد ارتش و پلیس خلقی انقلابی.

○ توطئه‌های اجتماعی و تکاملی مسلحانه در گنبد و گرگان و سپس کردستان و بلوچستان و خوزستان تحت عناوین مختلف استرداد و تقسیم اراضی، اخراج فئودال‌ها و غیربومیان، اختلافات سنی و شیعه یا عرب و فارس و ترک، اجحافات و محرومیت‌های



گذشته‌ی روستائیان و مرز نشینان، و همچنین اغوای بعضی از علما و سران سنی مذهب یا شیعه یا عرب زبان و زمزمه‌های خودمختاری.

○ راه انداختن راه پیمائی‌های شهری و اجتماعی و ازدحام‌های مزاحم و حتی اشغال بعضی از وزارتخانه‌ها به بهانه‌های بی‌حجابی، نمره‌ی امتحانی، لغو تعهدات خدمتی، دریافت حقوق و مزایای ساواکی‌ها، تحویل کامیون، تصفیه حساب‌های کارکنان شرکت‌های طاغوتی، جگرکی‌ها، شهرنوئی‌ها و هر روز یک بساط و بازی ...

○ در دست گرفتن کمیته‌های اعتصابات دوران انقلاب و پس از آن تشکیل و تحریک و تسلط بر شوراهای کارخانجات و شرکت‌ها و ادارات به بهانه‌ی اخراج عمال و ایادی شاه و سرمایه‌داران یا وصول سهم سودهای سال‌های گذشته که نتیجه نهایی آنها تعطیل کلی یا نسبی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و شرکت‌ها و خوابیدن تولیدات صنعتی و کشاورزی و زمینه‌سازی برای اقدامات وسیع ضدانقلابی و تسلط آینده بر کشور بود.

○ پخش شدن در روستاها و مزارع برای تحریک دهقانان و اخراج و ارباب مالکین ...

اینها شمه‌ای و اشاره‌ای به اعمال و خطرات شیطانی رفقای مارکسیستی بود. اگر کار محدود به خود آنها می‌شد هیچ غصه نداشتیم، چون جمعشان قلیل و کیدشان ضعیف است ولی متأسفانه و صدتأسف آنها پیش‌آهنگ شدند و با بذریزی و سم‌پاشی که کردند بعضی افراد و گروه‌های خودی مسلمان و انقلابی از روی جهل و بی‌خبری یا اغوا و انحراف، دنباله‌روهای شیطان شدند.

### **(ب) حضور فکری و فساد روحی**

آنچه تا اینجا گفته شد نمونه‌های حضور عینی و اقدامات عملی عساکر مارکسیسم در مبارزات و انقلاب ایران بود. مارکسیسم یک سلسله‌ی ایادی و عوامل اجرایی دارد که همان دولت‌های کمونیستی اروپای شرقی و چین و غیره هستند و احزاب کمونیستی پراکنده در جهان که کارهایشان قابل قیاس با آمریکا و امپریالیسم غرب می‌باشد.

اما خطرناک‌تر از حضور عینی و برنامه‌های سیاسی و حزبی، حضور فکری و فساد روحی مارکسیسم در اذهان و افکار یا در آمال و اهداف می‌باشد. یعنی سکونت و رخنه‌ای است که به فرموده‌ی حضرت سجاد(ع) در سینه‌ها و مجاری دماء افراد بشر و

۲۰۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
کشورهای زیر ستم دنیاپرستان و مخصوصاً مسلمانان دارند، یک سلسله عقاید و روحيات که قبل از تاسيس دولت‌های کمونيستی نيز پراکنده و پاشيده شده بوده است.

باز برای توجه شما به چندتای از اینها اشاره می‌نمایم:

○ روحیه‌ی بدبینی و عقده‌داری و بدخواهی میراث قرن‌ها ظلم و تبعیض و تحقیر یا سوابق و سختی‌های دوران کودکی و جوانی، به طوری که برخلاف ادیان الهی و قرآن که الهام‌دهنده‌ی امید و خوش‌بینی و توکل به خدا و انتظار آخرالزمان است، همه چیز را به چشم بد می‌بینند و همه کس را دشمن می‌گیرند.

○ عطش انقلاب و واژگونی هر نظام و هر جریان، ملازم با روح انتقام و تصمیم به انهدام تا آنجا که انقلاب و انتقام برای آنها اصل و هدف محسوب می‌شود و با انقلاب قرآنی که وسیله‌ای برای تغییر و تحول‌های سالم و مبارک درونی در جهت پاکی و درستی و عدل و محبت و خدمت و خیرات است، تفاوت از زمین تا آسمان دارد:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

(... خداوند وضع هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد تا وقتی که آن گروه شرایط خود را دگرگون سازند...)

○ اصل تضاد که از درون همه‌ی اشیاء و امور و پدیده‌ها جوشیده به صورت قهر و دشمنی و نابودی جلوه‌گر می‌شود و جنگ تعرضی را به عنوان وظیفه‌ی طبیعی و اصلی عرضه می‌کند و با تفاهم و برادری آدمیزادی و ترکیب و همکاری اسلامی معارضه می‌نماید.

○ اصالت طبقه و طبقات به عنوان اولین فلسفه‌ی اجتماعی تضاد که حاصل آن تقسیم و تفرقه‌ی انسان‌ها و تخصم دائمی، و ضد وحدت است، همچون جادوی شیطانی «يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ»<sup>۱</sup> تا درون خانواده‌ها رخنه کرده، جامعه‌ی توحیدی اسلامی را به جامعه‌ی قهر زده مبدل و متلاطم می‌سازد:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

«مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»

(روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲)

۱. بقره (۲) / ۱۰۲: ... میان مرد و همسرش جدایی افکنند...

(از مشرکین نباشید.

از آن‌هایی که تفرقه در دین فطرت افکندند و گروه گروه شده هر کدام به آنچه دارد شادمان است.)

○ اصالت اقتصاد به عنوان زیربنای جوامع و محرک و مبداء تمام اعمال و احوال و افکار، و مخالفت با مالکیت و درآمدهای مشروع و مشروط به بهانه‌ی دشمن شماره یک بودن سرمایه و ضدیت مکتبی با استثمار و فئودالیسم و سرمایه‌داری، و اگرچه به بهای فقر و بیکاری و نابسامانی (که خود برای آنها غنیمت است) تمام شود:

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.» (بقره (۲) / ۲۶۸)

(شیطان بر شما وعده‌ی بینوایی داده و شما را به زشتی‌ها وادار می‌کند در حالی که خداوند به شما وعده‌ی آموزش و فضل می‌دهد و خدا وسعت‌دهنده‌ی داناست.)

همان‌طور که قرآن فرموده است، اینها عامل فقر و فحشا می‌شوند، درحالی که خداوند وعده‌ی عفو و فزونی می‌دهد و وسعت‌دهنده‌ی بسیار دانا می‌باشد.

○ دیکتاتوری طبقه‌ی ممتاز خودشان با روح ضدآزادی و برقرار کردن حاکمیت چماق و تهدید و ترور.

○ مثله کردن و یک‌طرفه ساختن شعار اصیل «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» و انحصار و شدت حملات بر یک‌طرف، آن‌طور که سیاست اصلی و نفع‌شوروی است.

به‌طور خلاصه، آنچه می‌بینیم در جامعه‌ی امروزی حکم‌فرمائی می‌دهند دشمنی و تفرقه و بدبینی است، با میل شدید به تخریب و رواج تهمت و افترا و برنامه‌ی واژگونی همه‌ی اصول و اساس‌ها و تخصص‌ها و نظام‌ها.

### ج) حضور فردی، سومین خطر مارکسیسم

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دست‌یافتن فرمانداری نظامی و ساواک به تشکیلات و رهبران و افراد حزب توده یا چپی‌های بعدی و زندانی کردن و شکنجه‌ها و محاکمات، مارکسیست‌ها دو راه در پیش داشتند: تحمل شکنجه و اعدام و زندان‌های طولانی یا امضای توبه‌نامه و دادن تعهدنامه برای عفو و استخلاص با اجازه‌ی حزب. تعهد نیز دو نوع بود: ابراز تنفر از مرام و از رهبران با خودداری از فعالیت سیاسی

یا قبول و قول همکاری که همین‌طور هم می‌شد و به‌پست‌های چرب و نرم می‌رسیدند. کسانی که تن به چنین مذلت داده بودند برای توجیه عملشان، به‌طور خصوصی به‌محرم‌ها می‌گفتند: ما وارد دستگاه می‌شویم تا اولاً فرصت مناسبی پیش آید و ثانیاً در این مدت از طریق نفوذ و تبلیغات نظری، برای قیام بعدی زمینه‌سازی می‌کنیم.

یک وقتی آقای ثابتی (مقام امنیتی معروف شاه) به‌مرحوم دکتر شریعتی گفته بود: شما مذهبی‌ها خشک و خرفت هستید و از حرفتان بر نمی‌گردید اما چپی‌ها که از شما مبارزتر و تندتر و عاقل‌تراند وقتی دو کلمه از ترقیات کشور و خدمات شاهنشاه برایشان می‌گوئیم و پیشرفت‌ها را می‌بینند، می‌پذیرند و برمی‌گردند. مرحوم دکتر جواب داده بود بلی همین‌طور است ما در اروپا در فحش دادن به شاه و شعارهای تند و مترقی از امثال نیکخواه عقب‌تر و مرتجع بودیم، حالا هم در زندان در ابراز ندامت و مترقی شدن از آنها عقب هستیم.

به‌این ترتیب بود که آن حضرات با سرسپردن به دستگاه، مشاغل و مقامات را در وزارت کار، فرهنگ، دانشگاه، اطلاعات و تبلیغات، روزنامه‌های معروف درجه یک، رادیو تلویزیون، ساواک و حزب رستاخیز پر کردند، حتی به‌ریاست دانشگاه و وزارت هم رسیدند و از بهترین مشاورین و اندیشمندان و گردانندگان شدند. مثلاً در رسانه‌های گروهی ضمن اینکه به‌خوبی از عهده‌ی برنامه‌های تئزین و تملق برمی‌آمدند، در تجزیه و تحلیل‌های سیاسی و بحث‌های فلسفی و نمایشنامه‌ها و غیره با زیرکی تمام، افکار سوسیالیستی و مبانی مارکسیستی را به‌خوانندگان و شنوندگان و بینندگان قلب می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب، با تجربه‌ی تلخی که از مخالفت با مذهب در دوران تأسیس و فعالیت رسمی حزب داشتند و درسی که در زندان و بعد از زندان گرفته بودند، اولاً دست از انکار خدا و معارضه آشکار با اسلام و با روحانیت برداشتند و حتی هر وقت لازم می‌دیدند، تأیید و تجلیل هم می‌کردند، ثانیاً سعی نمودند با حفظ مواضع گذشته مواضع جدیدی را نیز با لباس مبدل و تغییر چهره به‌دست بیاورند. عده‌ی زیادی از افراد ناشناخته یا نیمه‌شناخته که قبلاً در روزنامه‌ها و در صدا و سیما و وزارت کار و شرکت‌ها و مؤسسات بودند، و عده‌ی جدیدی که فوج فوج از خارج وارد یا در مدارس و مؤسسات تربیت شده بودند، با گذاشتن ریش و مقدس شدن و شور انقلابی، خود را به انجمن‌های اسلامی، شوراهای کارخانجات و

ادارات، کمیته‌ها، بازپرسان و پاسداران دادگاه‌های انقلاب، جهادسازندگی، بنیاد مستضعفین، احزاب و سازمان‌ها و حتی به جبهه‌های جنگ وارد نمودند و از دوآتشه‌ها و گردانندگان یا الهام‌دهندگان پشت پرده شدند.

حضور فردی این اشخاص، چه آنها که قبلاً در رابطه با ساواک و رستاخیز و حوزه‌های مارکسیستی بوده و بعضی‌ها شناخته شده بودند، و چه آنها که تندی و تحرک و توطئه‌هایشان حکایت از سابقه و افکارشان می‌نماید، در بسیاری از رسانه‌های گروهی و نهادها و گروه‌ها آشکار است. در میان گردانندگان امور و در دولت، کسانی هستند که به فرض توبه و عقیده، زمینه تربیت و عمق آمال و افکارشان مارکسیستی است.

وظیفه‌ی شرعی و انقلابی و قانونی جوانان عزیز که در نهادها هستند و غالبشان کمال حسن‌نیت و اخلاق و عشق به فداکاری را دارند، این است که هم دل و مغز خود را از روحیات و افکار غیراسلامی خاص این مکتب پاک نمایند و هم افراد خطرناک پُرجوش و خروش خوش‌خط و خال شیطان‌صفت را که با مختصر دقت و با توجه به آنچه گذشت و از روی گفته‌ها و خواسته‌ها قابل تشخیص می‌باشند، شناسایی و طرد نمایند. حیف است که نتیجه‌ی سال‌های دراز مبارزه و شکنجه و شهادت بهترین فرزندان ایران، ندانسته و نفهمیده به دست شیطان، «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا»<sup>۱</sup> شود!

برای نجات خودمان و انقلاب و اسلامان چاره‌ای بکنیم!  
برای تذکر و درک و برای توجه علاقه‌مندان با ایمان، آیاتی از قرآن کریم را که آئینه‌ی تمام‌نمای مقاصد پلید و اعمال مارکسیست‌های پیرو شیطان است نقل می‌نمایم:

«لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا حَبَالًا وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ یَبْغُونَكُمُ  
الْفِتْنَةَ وَفِیْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ.  
لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ  
اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ.» (توبه (۹) / ۴۷ و ۴۸)

(اگر (از جمع خود) به داخل شما خارج شوند، جز تباهی و تضعیف (مراکز حساس) چیزی بر شما نمی‌افزایند و حتماً خود را به قصد فتنه‌انگیزی در

لابه‌لای شما قرار می‌دهند و در میان شما گوش‌ها (جاسوسانی) برای آنها هست در حالی که خداوند نسبت به کار ظالمین بسیار آگاه است. مسلماً پیش از این نیز درصدد فتنه‌انگیزی بودند و برای تو انقلاب در کارها کردند تا بالاخره حق رسید و امر خدا علی‌رغم اکراه آنها آشکار گشت.)

اجازه دهید در پایان با تشکر از عنایت و استماعتان، دسته‌جمعی دعائی بکنیم: خدایا تو را قسم می‌دهیم به‌دعای مخلصان، به‌خون شهیدان و به‌حق مظلومان روحیه مارکسیستی را از دل‌های ما بیرون ببر و به‌جای آن روحیه انسانی الهی عطا فرما. افکار مارکسیستی را از مغزها و مخصوصاً از دولت‌مردان و دست‌اندرکاران، خارج نما و اصالت اسلامی به ما ببخش. افراد مارکسیستی را از ادارات دولتی و از نهادهای انقلابی پاک بفرما و جای آنها را با افراد پاک پر نما!

**آمین یا رب العالمین**

## بعثت و راه‌های ایمان\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ  
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»  
(جمعه ۶۲ / ۲)

(اوست کسی که در میان عوام رسولی از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنها تلاوت کند، تزکیه‌شان نماید و کتاب و حکمت تعلیمشان بدهد و اگرچه قبلاً در گمراهی آشکار بوده باشند.)

قبلاً از دوستان عذر می‌خواهم و به مخالفین، خاطر جمعی و خوشحالی می‌دهم که قصد ندارم در چنین زمان و مکان، سخنرانی سیاسی نموده و وارد بحث‌ها و نزاع‌های روز بشوم و به شیوه‌ی متداول این سه چهار ساله که حتی در ایام جشن و سوگواری مذهبی و در مساجد و محافل که به نام خدا و به خاطر ایمان و اعتقادات تشکیل می‌شده و اسلام تحت الشعاع انقلاب قرار می‌گرفته است، عمل نمایم؛ بلکه غیرانقلابی و طبق سنت بیست‌وپنج ساله جشن‌های مبعث انجمن‌های اصیل اسلامی دانشجویان و مهندسین عمل نموده، آیه بعثت را می‌گیرم و روی قسمتی از آن صحبت و استنباط مطلب می‌کنم.

### برنامه چهار جزئی رسالت پیغمبر

با اجازه شما دوستان و به یاری حق سبحان، مبدأ حرف و حرکت را جمله «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» که بند اول برنامه بعثت رسول اکرم است، قرار دهیم. برنامه بعثت و

---

\* این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۰/۳/۱۱ در جشن انجمن اسلامی مهندسین است که به مناسبت مبعث رسول اکرم (ص)، در مسجد «جواد» ایراد شده است.

۲۰۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱) رسالت پیغمبر که در این آیه آمده است، شامل چهاربند می‌باشد: بند اول ایمانی است (یا به اصطلاح متداول روز: ایدئولوژیک)؛ بند دوم (وَيُزَكِّيهِمْ) بند تربیتی و اخلاقی است و بندهای سوم و چهارم تعلیماتی است؛ تعلیم کتاب یا سرنوشت و جهان‌بینی و تعلیم حکمت یا دستورالعمل‌های دنیوی و زندگی.

### معانی و انواع آیات در قرآن

در آیه مورد بحث تعریف و توضیحی راجع به «آیات» و چگونگی «تَلُّوْا عَلَيْهِمْ» داده نشده است؛ ولی در سوره‌های دیگر قرآن، شاید متجاوز از صدبار این کلمات آمده است که از قرینه و منظور و مفهوم می‌توان به راحتی پی به معنی و مقصود آنها برد. در سه سوره از قرآن جمله مشابهی آمده است که حالت جمله‌ی مبتدایی را دارد:

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تُلُّوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»

(آل عمران (۳) / ۱۰۸، بقره (۲) / ۲۵۲ و جاثیه (۴۵) / ۶)

(چنین است آیات خدا که به حق بر تو تلاوت می‌کنیم...)

و پس از آن جمله‌های خبری می‌آید که یکسان نیست و در هر کدام با توجه به آیات ما قبل، نوع و معنای خاص کلمه را که به کار برده شده است، می‌رساند. به‌طور کلی در سراسر قرآن، آیات یا آیه که مفرد آن است، به سه مفهوم و سه معنای مشخص به شرح ذیل استعمال شده است:

۱) ساده‌ترین مفهوم یا حالت، همان جمله‌ها یا اجزای ترکیب‌کننده‌ی لفظی و بیان‌کننده مطالب قرآن می‌باشد که از ۲ حرفی تا ۱۲۷ حرفی داریم و جمله‌هایی است که به وسیله‌ی روح القدس یا جبرئیل امین بر پیغمبر (ص) وحی شده و به همان صورت توسط قاریان یا کاتبین ضبط گردیده است؛ مثل آیه اول سوره‌ی حجر (۱۵):

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ.» (حجر (۱۵) / ۱)

(... چنین است آیات کتاب و قرآن روشن‌رسان.)

همچنین در سوره‌ی آل عمران (۳)، به دنبال بحث با اهل کتاب، کفر نورزیدن به خدا، دستور تقوا و اتحاد، امر به معروف و نهی از منکر و خبر از آخرت، آیه فوق‌الذکر می‌آید که جمله‌ی خبری آن می‌شود:

«وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۰۸)

(... و خداوند خواهان ستم ورزیدن برای جهانیان نیست.)



و اشاره به جمله‌ها و عبارات و آیات ماقبل می‌شود. در سوره‌ی عنکبوت (۲۹) نیز آنجا که می‌فرماید:

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (عنکبوت ۲۹ / ۴۹)

(بلکه آنها آیات روشن‌کننده‌ای هستند در سینه‌ی کسانی که دریافت علم نموده‌اند...)

منظور از آیات، همین مطالب و حقایقی است که به پیغمبران وحی شده‌است. در این معنی و مفهوم که جمله‌بندی قرآن و ترکیب عبارتی آن است، در سال ۱۳۴۳ سخنرانی و بحث مفصل به عمل آمده که منتهی به کتاب «سیر تحول قرآن» و کتاب «جمله‌شناسی قرآن» گردید.<sup>۱</sup>

۲) همین جمله‌ها و گفته‌های قرآن که شباهت به کلام و منطق بشری ندارد، به‌عنوان معجزه‌ی نبوت و دلیل بر خدایی بودن قرآن گرفته شده‌است. آیه و آیات، معنای نشانه پیغمبری و معجزه‌ی الهی را پیدا می‌کند. با چنین مفهوم، کلمه آیه در مورد پیغمبر آخرالزمان و پیامبران گذشته به کار برده شده است که چند نمونه را ذیلاً می‌آوریم:

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تُلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»

(بقره ۲ / ۲۵۲)

(چنین است آیات خدا که بر تو می‌خوانیم و همانا که تو حتماً از فرستادگان هستی.)

به‌دنبال آیات مربوط به جنگ‌های بنی‌اسرائیل و برانگیخته شدن طالوت و پیروزی داوود بر جالوت آمده و دلالت واضح بر عظمت و اعجاز آن سبک بیان و ارائه مطالب دارد.

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى

كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ»

(آل عمران ۳ / ۱۳)

(برای شما به یقین آیه و نشانه‌ای در برخورد آن دو گروه وجود داشت،

---

۱. «سیر تحول قرآن» دارای سه بخش است. بخش اول آن با نام «سیر تحول لفظی قرآن» همراه با جداول و منحنی نمایش آیات هر یک از سوره‌های قرآن، در قالب جلد دوازدهم مجموعه‌ی آثار توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۸۶ منتشر شده است. بخش‌های دوم و سوم سیر تحول قرآن، یعنی سیر تحول موضوعی و سیر تحول محتوایی قرآن همراه با «جمله‌شناسی قرآن» در قالب جلد سیزدهم مجموعه آثار آن هم در سال ۱۳۸۶، توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

دسته‌ای که در راه خدا جنگ می‌کردند و دسته‌ی دیگر که کافر بودند و طرف را دو برابر خود می‌دیدند و خداوند هر که را بخواهد با یاری خود تأیید می‌کند...

اشاره به جنگ بدر است که پیروزی قشون اندک مسلمین به عنوان معجزه و مغفرت الهی گرفته می‌شود.

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۴۹)

(و رسولی به جانب بنی اسرائیل (که می‌گفت) به تحقیق آیه و معجزه‌ای از پروردگارتان آورده‌ام (به این نحو که) با گِل و به صورت مرغ چیزی می‌سازم و سپس در آن می‌دمم تا به اذن خدا مرغ پرنده صاحب جانی شود...)

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (عنکبوت (۲۹) / ۵۰)

(و گفتند چرا بر او (پیغمبر) آیات (و معجزه‌ای) از جانب پروردگارش نازل نمی‌شود؟ بگو همانا که آیات نزد خداست و من فقط بیم‌دهنده‌ای با بیان روشن هستم.)

نسبت به این ردیف آیات و مسئله‌ی معجزه پیغمبر اسلام و سایر انبیاء تا به حال سخنرانی و تدوین کتابی در انجمن اسلامی مهندسين نشده است و می‌تواند موضوع خوبی برای سال آینده یا فرصت‌های دیگر باشد.

۳) تعبیر و مفهوم دیگر یا نوع سوم از آیه و آیات، نشانه‌های مستقیم وجود وحدانیت خداست که در آیه بعثت، در بند اول برنامه حضرت ختمی مرتبت آمده و غرض از آن، شناساندن خدا به عوام و امیین و به همه‌ی علاقه‌مندان و گروندگان است و موضوع سخنرانی امسال را تشکیل می‌دهد.

در این معنی و مفهوم، آیات فراوان است که نظرتان را جلب می‌نمائیم تا با حوصله و دقت بیشتری بشنوید و یا بخوانید:

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ»

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات (۵۱) / ۲۰ و ۲۱)

(و در داخل زمین آیاتی برای یقین‌کنندگان وجود دارد.

و همچنین در درون و نفوس خودتان؛ آیا مگر نمی‌بینید؟)

یعنی اینکه، محل آیات و نشانه‌های خدا، در زمین و در درون خودتان نشان داده

می‌شود.

از جمله در این آیه دقت کنید:

«وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتِ سَحَابًا تَقَالًا سَقْنَاهُ لِبَلَدٍ لَّيْسَ فَا نَزَّلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»

(بقره (۲) / ۱۶۴)

(همانا که در آفرینش آسمان‌ها و زمین، توالی (یا تفاوت) شب و روز، کشتی‌هایی که در دریا برای استفاده مردم جاری است و آنچه که به صورت آب، خدا از آسمان به زمین نازل می‌کند تا زمین پس از مرگش زنده شود و در آن زمین از هر جنبنده‌ای پراکنده است و گرداندن بادها و ابرهای تسخیر شده مابین آسمان و زمین، آیاتی برای مردمی که تعقل می‌کنند وجود دارد.)

«وَأَيُّ لُحْمٍ أَلْأَرْضِ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْتَهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ»

(یس (۳۶) / ۳۳)

(و نشانه‌ای برای آنها زمین مرده است که آن را زنده می‌کنیم و از آن

دانه‌های خوردنی بیرون می‌آوریم.)

۱. اعراف (۷) / ۵۷ : اوست که پیش از [باران] رحمتش بادها را بشارت‌آور می‌فرستد، تا آنگاه که ابری گرانبار را حمل کنند، آن را به سرزمین‌های [خزان زده و خشک روان سازیم و بدان باران را فروفرستیم و همه میوه‌ها را با آن [از دل خاک] پدید آوریم؛ مردگان را نیز همین‌گونه [از خاک] خارج کنیم، بسا که [به این مثل‌ها] پند پذیرد.

«وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ.» (یس (۳۶) / ۳۷)

(و آیه (دیگر) برای آنها شب است که از آن روز را بیرون می‌آوریم و ناگهان) در تاریکی آن قرار دارند.

«وَأَيَّةٌ لَهُمُ أَمَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ.

وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ.» (یس (۳۶) / ۴۱ و ۴۲)

(و (باز) آیه برای آنها این است که فرزندان‌شان را بر کشتی پر جمعیت حمل می‌نماییم و چیزهای مشابهی که سوارش می‌شوند برای آنها آفریدیم.)

در سوره روم (۳۰) نیز به دنبال اعلام پنج وقت نماز و اعلام ایجاد مرده از زنده و زنده از مرده، بحث روی کیفیت رستاخیز رفته و این آیات و نشانه‌های خدا می‌آید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ إِذَا حَمَلْنَ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ.» (روم (۳۰) / ۲۰ الی ۲۵)

(و از آیات او خلقت شما از خاک و انتشار بشر در زمین است.

و از آیات او اینکه برای شما از خودتان زن‌ها را آفرید تا با توجه و تمایل به آنها آرامش یابید و میان شما مودت و رحمت قرار داد؛ همانا که در این کیفیت، آیاتی برای مردمی که تفکر می‌کنند وجود دارد.

و از آیات او خلقت آسمان‌ها و زمین است و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شما؛ همانا که در این آثار آیاتی برای دانشمندان وجود دارد.

و از آیات او خواب شما در شب و روز و تلاشتان از فضل خداست؛ همانا که در این قضیه آیاتی برای مردمی که گوش می‌دهند وجود دارد. و از آیات او ارائه برق به شما توأم با ترس و طمع است و اینکه از آسمان آبی نازل می‌کند که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می‌سازد؛ همانا که در این امور آیاتی برای مردمی که تعقل می‌کنند دیده می‌شود.

و از آیات او اینکه آسمان‌ها و زمین به امر او برپا می‌شوند و چون شما را از داخل زمین بخواند، یک باره از آن خارج می‌شوید.

«يُنَبِّئُكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ  
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.  
 وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ  
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.  
 وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ  
 يَذَّكَّرُونَ.» (نحل (۱۶) / ۱۱ الی ۱۳)

(برای شما به وسیله آن (باران) زراعت و زیتون و خرما و انگور و هرگونه میوه‌ها را می‌رویاند؛ همانا که در این پدیده‌ها آیه و نشانه‌ای برای قومی که تفکر می‌نمایند وجود دارد.

و برای شما شب و روز را رام کرد و خورشید و ماه تسخیرشدگان به فرمان و اداره او هستند؛ همانا که در اینها حتماً آیات و نشانه برای آنها که عقل را به کار می‌اندازند وجود دارد.

و آنچه در زمین برای شما به رنگ‌های مختلف پراکنده کرده و افشاند است؛ همانا که در آنها آیه و نشانه برای کسانی که اهل توجه و تذکر هستند وجود دارد.)

«سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.» (فصلت (۴۱) / ۵۳)

(به‌زودی آیات خود را که در افق‌ها و در وجود خود آنها است، نشان‌شان خواهیم داد تا آشکار شود که آن (قرآن یا آخرت) مطمئناً حق است؛ آیا اینکه پروردگار تو در همه‌جا حاضر است کافی نیست؟)

### آیات خدا

آنچه از این دسته آیات و هر جای دیگر قرآن که آیه به معنای نشانه و دلیل بر وجود و قدرت و خلاقیت خدا آمده است، برمی آید:

اولاً نمونه‌های محسوس و مشهود از آفریده‌های طبیعت و پدیده‌های طبیعی و انسانی است، از قبیل آسمان، زمین، ماه و ستارگان، شب و روز، پدیده‌های جوی مانند باد و ابر و برق آسمان، بارانی که سبب احیای زمین و رویدن زراعت و انواع و الوان میوه‌ها می‌گردد، کشتی و وسائط باربری دیگر مصنوع انسان، خلقت خود انسان از حالت ابتدایی خاکی تا وضع فعلی، با خواب و تلاش و زناشویی و پیوندهای عاطفی.

ثانیاً توجه دادن ما به این نشانه‌ها و دلایل، عموماً و نخست از طریق مشاهده و تجربه و استفاده از حواس ظاهری است، سپس به کار انداختن عقل و فکر و ذکر برای رسیدن به علم؛ نه تنها دیدن و شنیدن به طور منفعل، بلکه کارکردن و گوش فرادادن و نظر کردن و تأمل نمودن در کیفیت آفرینش و ساختمان طبیعت توصیه شده و خلاف آن مورد ملامت قرار گرفته است:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيَّ الْإِبِلَ كَيْفَ خُلِقَتْ.

وَ إِلَيَّ السَّمَاءَ كَيْفَ رُفِعَتْ.

وَ إِلَيَّ الْجِبَالَ كَيْفَ نُصِبَتْ.

وَ إِلَيَّ الْأَرْضَ كَيْفَ سُطِحَتْ.

فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ. (غاشیه (۸۸) / ۱۷ الی ۲۲)

(آیا به شتر نگاه نمی‌کنید تا ببینند چگونه خلق شده است.

و به آسمان که چگونه مرتفع شده است.

و به کوه‌ها که چگونه نصب شده‌اند.

و به زمین که چگونه هموار شده است؟

پس یادآوری و توجه بده.

جز این نیست که تو توجه دهنده هستی.)

به‌طور کلی نمونه‌ها و آثار و پدیده‌هایی که در آیات فوق‌الذکر و نظایر آنها اشاره می‌شود، از موضوعات اصلی و مواد اولیه علوم طبیعی مانند: هیئت، فضاشناسی،

زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی، روانشناسی و جامعه‌شناسی می‌باشد؛ یعنی به طور خلاصه، بند اول یا بند ایمانی و اعتقادی بعثت پیغمبر، با دید علمی وارد شدن در خلقت است، با به کار انداختن وسایلی که برای اکتشاف و کسب علوم تجربی و تحقیقی استفاده می‌شود، مانند: حواس ظاهری، حافظه، توجه، تدبیر، تعقل، تفقه و غیره. در آیات دیگری پای تاریخ و دیرین‌شناسی به میان می‌آید و شبیه این دستور که می‌فرماید:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ»  
(روم (۳۰) / ۴۳)

(بگو در زمین سیر کنید و ببینید عاقبت کسانی که پیش از شما بودند چگونه شد...)

یا این عبارت که زیاد در قرآن آمده است:

«فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (حشر (۵۹) / ۲)

(... پس ای صاحبان بصیرت، عبرت بگیرید.)

ضمناً غیر از شنیدن و دیدن و تذکر و تعلیم گرفتن، به دل یا به خواسته و هدف‌داری که عامل اخلاقی و روانی است نیز توجه می‌شود:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»  
(حج (۲۲) / ۴۶)

(آیا پس در زمین گردش نمی‌کنند که دل‌های برای تعقل و گوش‌هایی برای شنیدن داشته باشند؟ حقیقت این است که چشم‌ها کور نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها است کور می‌شود.)

### معذرت از تکرار و تجدید مطلع

عذر می‌خواهم از اینکه با تذکر و تکرار آیاتی که خودتان می‌خوانید و توجه دادن به مطلب و حقیقتی که می‌شناسید و در سال‌های گذشته در سخنرانی‌ها و کتاب‌ها آمده است، خسته‌تان کرده باشم. در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب چنین بحثی که

۱. از جمله، در کتاب «راه طی شده» در فصل توحید، چاپ ۱۳۲۷.

این اثر از آثار مندرج در مجموعه آثار (۱) با نام «مباحث بنیادین» می‌باشد که چاپ دوم آن توسط شرکت انتشارات قلم در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است (ب.ف.ب).

پایه‌ریزی و پذیرفته شده است، عنوان نمی‌کردم. اما حالا می‌بینیم بینش علمی قرآن مجدداً مطرح و مورد تردید و انتقاد و حتی انکار قرار گرفته است. کسانی هستند که با دید علمی وارد معتقدات دینی شدن و استفاده کردن از روش‌ها و اکتشافات علوم طبیعی را غلط و انحراف دانسته و داغ باطله‌ی غرب‌زدگی به آن می‌زنند و چنین طرز تفکر را علم‌گرایی<sup>۱</sup> و یک نوع وابستگی می‌شمارند؛ متأسفانه اغراض شخصی و رقابت‌های سیاسی نیز در میان آمده، مخلوط با دیانت و اصالت اسلام شده است.

مثلاً می‌گویند خدایی که با ترمودینامیک ثابت شود، سر از سازش کاری با آمریکا در می‌آورد یا ریاضیات چون با کمیت سروکار دارد و حقایق دینی از مقوله کیفیت است، ورود هرگونه حساب و آمار در فهم و بیان قرآن ما را به گمراهی خواهد کشاند. شعارپراکنی می‌نمایند بدون آنکه بفهمند علم‌گرایی (سیانتیسم) چیست و توجه ندارند که اندازه و عدد یا میزان و حساب و احصاء، طبق آیات فراوان قرآن، از طرف خدا وضع گردیده و بر بندگان فرض نموده است که روابطشان با یکدیگر و با خدا و جهان روی حساب و اندازه و قسط باشد. ریاضیات که عملش شمارش و معادله و دقت در اطلاعات و مبادلات است، نه تنها کیفیات را نفی نمی‌کند، بلکه آنها را مشخص و دقیق‌تر به ما ارائه می‌دهد.

دید علمی نه مادیگری است و نه انکار وحی و معجزه؛ بلکه توجیه‌کننده و توضیح‌دهنده و اثبات‌کننده‌ی آنها می‌شود.

به‌علاوه، وقتی علم و تمدن مغرب‌زمین با همه‌ی جلال و کبکبه به دیار اسلام سرازیر شد و با عرضه کردن نظریات و اشکالات و هزاران مسئله و معما، ایمان و اخلاق جوانان و درس‌خوانده‌های مسلمان و استقلال کشورهای اسلامی را از ریشه تهدید کرد (و می‌کند)، آیا چاره‌ای جز توسل به همان سلاحها و اثبات اسلام با همان زبان و منطق وجود دارد؟ در هر حال علم مسائلی را پیش می‌آورد که راهی جز فهمیدن و جواب‌دادن از همان طریق را نداریم.

التقاطی‌ها نیز، ضمن آنکه «برخورد علمی با مذهب» را تأیید می‌نمایند، روش دیگری جز بینش دیالکتیکی ماتریالیستی - توحیدی را قبول ندارند و چون معتقد به «خلافت ذهن انسان» هستند و برخی از مسائل و اعتقادات مذهبی (مانند قیامت) را رأساً متعلق به قلمرو فلسفه و غیرقابل تشریح و تبیین از طریق محسوسات و علوم می‌دانند،



طرز تفکر و روش‌های جدید علمی - دینی را «افتادن به دام مکانیستی» و «علم‌زدگی پوزیتیویستی» یا «غلتیدن در وادی ایده‌آلیسم» می‌نامند. آنها فلسفه‌ای را که «با دست‌آوردهای علمی سازگار و برآن متکی باشد و از عینیت هستی طبیعی و اجتماعی الهام بگیرد» نمی‌پذیرند و تنها ایدئولوژی و معتقداتی را قبول دارند که انقلابی و دریافت شده از حرکت عظیم اجتماعی باشد. در نظر این دسته، اگر عقیده و اصولی خارج از پراتیک «انقلابی - اجتماعی» به دست بیاید و تأییدکننده آن نباشد، بی‌اعتبار است. به عقیده‌ی آنها خدا و دین را در انقلاب - انقلاب به معنای تضاد و قهر و تخریب و طبقات - باید یافت و فهمید. اصل در نظر آنها انقلاب و جنگ و ستیز علیه استثمارگر و امپریالیست است و اسلام و اعتقاد، اسباب کار و محصول آن می‌باشد ...

### بازگشت به علم

دریغ دانستم و حیف باشد در دورانی که با پیروزی انقلاب اسلامی، مکتب قرآن برای پیر و جوان گشوده شده‌است و در هر محفل و مجله و محله، صحبت از تعلیم ایدئولوژی و آشناساختن مردم ایران و دنیا به مبانی و مزایای اسلام است، ملت ما روی جهل یا غرض، خود را محروم از چراغ علم و ممنوع از حرکت در راهی که پیامبر خدا شاخص‌گذاری کرده‌است، بنماید.

در اینجا به هیچ‌وجه وارد بحث‌های فلسفی و کلامی یا «اجتماعی - سیاسی» نمی‌شوم. نه به تعریف مکاتب و روش‌های مختلف می‌پردازم و نه اختلافات و نظریات را نقد و بررسی می‌نمایم؛ بلکه با فرض اینکه طرفین دعوا معتقد به اصالت و استغنائی قرآن و اسلام هستیم، می‌خواهم ببینم قرآن چه روشی را برای فهمیدن و پذیرفتن خود اتخاذ کرده‌است و چه راه یا راه‌هایی را برای رسیدن به ایمان به خدا توصیه نموده‌است.

این سؤال، از صدر اسلام که باب فهم و برهان و جدال گشوده شد، مطرح بوده‌است. تا به حال صدها مذهب و مکتب عرضه شده‌است و مشرب‌های فلسفی، عرفانی، اخباری، مجسمه، اشعری، اعتزالی، جبر، تفویض، تصوف با شاخه‌های فراوان، اشراق، مشاء و امثالهم، با استمداد از مجردات عقلی و ذهنیات یا اتکاء به علوم و دروس اهل بیت، از طرف معتقدین و محققین قرآن و دین، اختیار و استفاده شده‌است.

### عکس‌العمل همیشگی نسبت به دین‌شناسی علمی

همیشه یک نوع مقاومت و معارضة مابین دینداری رسمیت یافته‌ی مسدود، متکی بر متون معروف و آداب و سنت‌های فرضی، در برابر دینداری باز آزادِ عقلی یا روشنفکرانه وجود داشته و گاه‌گاه مخالفت‌هایی در برابر تغییر و تجدد ابراز می‌شده است. اصولاً تکرار و توالی بعثت پیامبران مقدار زیادی برای احیای دین و بازگشت به توحید بوده و مشرکین علیه کسانی که برای زدودن چرک و شرک‌هایی که در اثر اوهام و جهل و منافع، روی هسته‌ی پاک اولیه را می‌گرفته و ظاهر قانونی محکم مسلم به آن می‌داده، قیام می‌نمودند، جنجال به راه می‌انداختند و جنگ‌هایی رخ می‌داده است. می‌بینیم ابراهیم (ع) را که به سبک مشاهده و تجزیه و تحلیل منطقی، ملکوت آسمان‌ها و زمین را «رؤیت» نموده بود و با تجربه‌ی عینی و عملی می‌خواست بطلان بت‌ها را به همشهری‌ها و به پدر خود (پدر به قول قرآن) نشان دهد، روحانیت زمان و متعصبین امت به آتش انداختند و تبعیدش کردند. رسالت عیسی (ع) علیه علمای قشری سنگدل خودخواه متعصب یهود بود و می‌خواست بنی‌اسرائیل را از تحجر و تکبر بیرون آورده، عاطفه و محبت و انصاف و انسانیت را جای‌گزین تشریفات و خرافات نماید. ائمه‌ی شیعه نیز چون باب علم و باقرِ علوم‌النبیین بودند و تعصب قومی و خصومت و خشونت دینی و جاهلیت را کنار می‌زدند، مورد غضب و قتل و حبس و طرد و تهمت واقع می‌شدند.

بلافاصله بعد از رحلت پیغمبر، برای بستن باب علم، مدتی حدیث و روایت و تفسیر تحریم شد. اموی‌ها شعر و عشق و شکوه و رفاه و مال و مقام را در برابر فضل و عدل و حق که پایگاهش عراق و حجاز بود، علم کردند و خلفا با منطبق جبر و اجتهاد، جلوی آزادی و اختیار و انتقاد را می‌گرفتند. بنی‌عباس نیز با ترویج فلسفه‌ی یونان، قصد تضعیف اهل‌بیت عصمت و تحت‌الشعاع قرار دادن علم آنها را داشتند که در برابرشان مکتب فقهی و علمی جعفری و احتجاج رضوی را داریم.

فلسفه یونان که خود قیامی علیه سفسطه و انکار نظم جهان و جدی بودن حیات محسوب می‌شد، مدیون ابرمردانی چون سقراط و افلاطون و ارسطو بود که قریب دوهزار سال افکار جهان را زیر سطوت و شخصیت خود گرفته بودند. فلسفه‌ی یونان حواس انسان و شناختی را که از راه مشاهده و تجربه و ملامسه به دست آید، به دلیل نقص و نفوذ خطا، از اعتبار و اصالت انداخته، ذهنیات و مجردات عقلی را حاکمیت

داد. این فلسفه در متفکرین یهود و کلیسای روم و سپس در علما و حکمای اسلام نفوذ عمیق نمود. نتیجه‌اش را در خاموشی و خرافات سراسر قرون وسطای اروپا و در مقابله‌ی پاپها و کشیش‌ها با پیدایش و پیشرفت علوم و افکار جدید و همچنین در برقراری انکیزیسیون مخوفِ مخرب دیدیم. نتیجه‌ی بعدی و عکس‌العمل تحجر دینی و انکیزیسیون، محکومیت مذهب و تفکیک دین از سیاست و جو ضدخدایی و ضد کلیسا در قرون ۱۸ و ۱۹ گردید.

به مشرق‌زمین که می‌رسیم، در اثر تحجر و توقفی که فلسفه‌ی یونان در علم اسلام ایجاد کرده بود، مسلمانان نتوانستند در برابر اروپایی‌ها که هم زور داشتند و هم دانش و صنعت و سیاست، پایداری نمایند. متدینین و روحانیت ما برای دفاع از استقلال و حیثیت ممالک اسلامی و حفاظت ایمان و تقوا، یگانه راهی که به نظرشان آمد، بستن در و دروازه و اعراض از تمدن و تجدد و از علوم و افکار اروپایی بود. خوشبختانه از برکت دست‌نخورده‌گی قرآن و به مصداق «الْإِسْلَامُ يُعْلَمُ وَلَا يُعْلَمُ عَلَيْهِ»<sup>۱</sup>، روشندان روشنفکری چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری و درس‌خواندگان و روحانیون شجاعی در ایران پیدا شدند و آن درها و سدها را گشودند و درصدد برآمدند با پذیرفتن حقایق علمی، طراوت و ابدیت آیین خدا را به خودی و بیگانه نشان دهند.

### استدلال‌های علمی و دینی که علیه بینش علمی در دین می‌شود

- استدلال‌های دیگری که علیه بینش علمی در برداشت‌های اعتقادی و احکامی می‌شود - هر چند بعضی از آنها از روی دل‌سوزی و حسن‌نیت است - از این قبیل می‌باشد:
- ۱- با تفوق خیره‌کننده‌ای که علوم و فنون اروپایی و آمریکایی دارد که متعلق به بیگانگان و در جهت منافع و مطامع آنان است، وابستگی ما همیشگی خواهد شد و دین و دنیای ما دستخوش حیل‌های آنها می‌شود.
  - ۲- اگر علم را اصل و ملاک حقانیت دین قرار دهیم، در موارد عدیده‌ای حالت مقابله و انکار دین را دارد.
  - ۳- علوم صحیح‌ه چون روی مشاهده و تجربه و عینیات مادی استوار است، بنابراین علی‌الاصول نفی غیب و ماوراء‌الطبیعه را می‌نماید و جز دنیا و سود و زیان مادی چیزی را نمی‌بیند و با معنویت و ایثار و شهادت سازگاری ندارد.

۱. حدیث نبوی: اسلام پیش (و بالا) می‌رود و هیچ چیز بر او پیشی نمی‌گیرد.

۴- علم خود استقرار محکم و استمرار نداشته، هرچند گاه کشفیات و فرضیات جدید آنچه را که قبلاً مسلم و مطمئن شناخته شده بوده است درهم می‌ریزد؛ درحالی که دین بنا به تعریف و ضرورت، حالت ثابت ازلی داشته و نباید محتاج و متکی به آنچه متغیر و متزلزل است، باشد.

در جواب باید بگوییم که:

اولاً، در صورتی که اراده و ایمان در ما وجود داشته باشد، به سهولت می‌توانیم علوم و فنون را از هر جا که باشد اخذ کنیم؛ ولی خودباخته و مقلد و وابسته به آنها نشویم (همان‌طور که افراد به ثبوت رسانده‌اند). کاملاً ممکن است با باز کردن چشم و گوش و رعایت ایمان و تقوا، و با قید به تفکر و ابتکار و حفظ استقلال، حداکثر استفاده را نموده، با هوشیاری بیشتر نقشه‌های آنها را تشخیص داد.

علم و حقیقت اگر صحیح و اصیل باشد، موطن و مالک نمی‌شناسد. حقیقت علمی که همه دانشمندان به دنبالش می‌روند و می‌خواهند بیان‌کننده‌ی طبیعت و حقیقت باشد، امر مطلق و غیروابسته به کشورها و مکتب‌ها و سیاست‌هاست. آنجا که تحمیل نظر و عقیده و غرض به عمل آید، اعتبار علم از بین می‌رود.

ثانیاً، ما نمی‌گوییم علوم را اصل و حاکم بر دین بگیریم و آن را خدای خود یا پیغمبر و مشکل‌گشای همه‌ی دردها بدانیم. اگر در موردی، نظر علمی وجود یک حکم دینی را تأیید نکرد، دین را مردود و حکم را مسکوت نمی‌گذاریم، بلکه با منطق علمی مثبت و دید تجربی عقلی، به مصداق آیه:

«كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.» (اعراف (۷) / ۳۲)

(... این چنین آیات را برای مردمی که می‌دانند (پی علم و دانایی می‌روند) تفصیل (و توضیح) می‌دهیم.)

آثار خلقت را نظاره کنیم، رموز دین و احکام را بشکافیم و به کار بندیم و همان‌طور که قرآن وعده و اطمینان داده و گفته است:

«وَيَرْيَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي

إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (سبأ (۳۴) / ۶)

(و کسانی که صاحب علم شده‌اند می‌بینند (خواهند دید) که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به سوی (خداوند) صاحب

عزت و ستایش شده رهبری می‌نماید.)

امیدوار بمانیم و از علوم و اکتشافات شهادت بگیریم.

به طوری که تجربه تاریخی بشر نشان داده (و در کتاب «راه طی شده» تشریح شده است)، تا به حال هر قدر اطلاعات و علم و افکار و تمدن و تجربیات بشر پیش رفته است، گفته‌های انبیاء و اصول و احکام ادیان، مخصوصاً قرآن، بیشتر تأیید گردیده و از موارد نقص و اختلاف کاسته شده است؛ اسلام و قرآن از علم ترس ندارند. اصلاً به دستور قرآن ما حق نداریم در عقیده و عمل از چیزی پیروی بکنیم که بدان علم نیافته‌ایم و گوش و چشم و دل ما مسئولند.

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»<sup>۱</sup>

اگر قرآن گفته است نظر به آسمان و به آنچه در آنجا و روی زمین و درون زمین است بیندازید، ما آزادیم با چشم شبان کلدانی که بالای سرش سقفی و قندیل‌هایی می‌دید، دنیا را ببینیم و با پای پیاده روی زمین سیر نماییم و خدایی به تناسب آن تصور و تسبیح کنیم؛ همچنین می‌توانیم با چشم بطلمیوسی افلاک دوار را در ذهن خود بگردانیم یا جهان را با مکانیک نیوتونی و هندسه‌ی اقلیدسی در کار و حرکت ببینیم و یا بالاخره در فضای چهاربعدی قرار گرفته، زمان و مکان را سراسر به صورت امواج و ذرات نیرو بشناسیم که کرسی خدا بر پهنای بی‌پایانش گسترده است و امر و وجودی جز علم و اراده او وجود ندارد و همه چیز در همه جا در تسبیح و ستایش و تحت فرمان او می‌باشند.

بعدها نیز اگر علم بالاتر رفت و بیناتر شد و آیات خدا آشکارتر و شکافته‌تر شد، به خدا نزدیکتر می‌گردیم.

آیا برای اثبات صانع و کشف غیب و درک حقایق، چاره‌ای جز سیر از محسوسات و جزئیات به سوی ذهنیات و کلیات و اسرار داریم؟ دین اگر دینامیسم خود را از دست بدهد و بر بالهای دانش و توان علوم و صنایع پرواز نکند، ساقط و هلاک خواهد شد. اصولاً و به قول قرآن، معرفت و خشیت خدا از امتیازات خاصه دانشمندان طبیعت‌شناس است:

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: پیرو آنچه بدان علم و آگاهی نداری مباش، که چشم و گوش و دل، هر یک در مورد آن مسئول است.

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۱</sup>

ثالثاً، علم کاشف مجهولات و پس‌زنده‌ی پرده‌های ظلمات و رهسپار سفر به دیار غیب است. همان‌طور که اثبات‌کننده‌ی نظم و وحدت است، هر قدر جلوتر می‌رود، جهان را اسرارانگیزتر می‌بیند و طبیعت را مسخرتر می‌نماید. علم نه خلاق چیزی است، نه حاکم جبار و نه تعیین‌کننده‌ی تکلیف انسان‌ها. چراغی است که وقتی در دست گرفتید، اجازه می‌دهد گمشده و مطلوبتان را بهتر ببینید و آسانتر به سویش بروید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»<sup>۲</sup>

علم همان چیزی است که خدا به آدمیزاد داد تا فرشتگان فرمانبردار او گردند و جای خدا را در زمین بگیرد. علم وسیله‌ای است که شما آسمان‌ها و زمین و مخلوقات را در تسخیر و تمتع خود می‌گیرید.

رابعاً، علوم و اکتشافات، حرکت قهقهه‌رایی نداشته و خود را تخریب‌کلی نمی‌کند؛ بلکه تکامل می‌بخشد و قلمروهای وسیع‌تری را تصرف می‌نماید. وقتی درشکه اختراع شد، چارپایان به اصطبل و بیابان برنگشتند و اتومبیل که آمد، درشکه و اسب و سورچی یکجا تحویل شما شد. امروز، هم حساب فیثاغورث و جدول ضرب به کار برده می‌شود و هم هندسه‌ی اقلیدس و مکانیک نیوتون فایده و صحت قدیم خود را در مصارف زندگی و صنعتی و در اجرام متحرک با سرعت‌های بیش از سرعت نور حفظ کرده‌است و هم هندسه‌ی ریمان و مکانیک موجی و ذره‌ای در فضای چهاربعدی هماهنگی خود را دنبال می‌نمایند.

خدا و آخرت سر جای خود هستند و عقل و درک ما تا بینهایت هم که جلو رود، به آنها نخواهد رسید؛ ولی برای هر منزل و هر سفر، مرکبی متناسب که مجهزتر و تیزتر باشد، می‌طلبد که این همان علم است.

### مشاهده و تجربه و به‌کاربردن روش علمی در بندهای دیگر برنامه بعثت

قرآن نه تنها در معرفی خدا و مؤمن ساختن ما از طریق تلاوت آیات و ارائه‌ی طبیعت

۱. فاطر (۳۵) / ۲۸: ... از میان بندگان خدا، تنها دانشوران از [محاسبه] خدا نگرانند؛ ...

۲. دهر (۷۶) / ۳: راه را به او ارائه داده‌ایم، خواه سپاس‌گزار [و پذیرای آن] باشد، خواه ناسپاس.

و واقعیات عمل می‌نماید و هیچ‌جا کلماتی چون ذات، جوهر، عرض یا لاهوت و هیولا و سایر اصطلاحات و استدلال‌های فلسفی را به کار نبرده<sup>۱</sup>، پای تضاد و طبقات را نیز در میان نمی‌آورد، بلکه در بندهای دیگر برنامه‌ی رسالت پیغمبر نیز همین روش را اتخاذ و توصیه نموده است:

(۱) آنجا که می‌خواهد زیان‌های هلاکت‌بار اعراض از حق را در دنیا با دید خودمان به ما بفهماند، می‌گوید:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»<sup>۲</sup>

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ»<sup>۳</sup>

(۲) آنجا که می‌خواهد ما را تزکیه و میرای از فساد نموده و اثبات نماید که:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.» (شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰)

(به یقین هر آن کس که آن را (نفس خود را) تزکیه نمود، رستگار شد. و هر کس که آن را تباه ساخت هلاک شد.)

سراغ نفس آن طور که هست می‌رود:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا.

فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.» (شمس (۹۱) / ۷ و ۸)

(و قسم به نفس (انسان) و آن که آن را تنظیم و استوار نمود. پس بدکاری‌ها و پرواداری‌هایش را به‌او الهام کرد.)

---

۱. کلمه «ذات» چندبار در قرآن آمده است. مثلاً:

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.» (آل عمران / ۱۱۹)

(... که خدا به راز دل‌ها داناست.)

ولی نه به مفهوم فلسفی،

«عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نساء (۴) / ۹۴)

(... در طلب بهره زندگی دنیا نگویید ...)

در قرآن «عَرَضَ» هم داریم که غیر از جوهر و عرض فلاسفه است:

۲. نمل (۲۷) / ۶۹: بگو: جهانگردی کنید و ببینید سرانجام بزهکاران چگونه بود.

۳. انعام (۶) / ۱۱: بگو: جهانگردی کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود.

و با قید قسم، شاهد از روشنی و تاریکی و بلندی و پستی‌های طبیعت می‌آورد:  
«وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا.

وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا.» (شمس (۹۱) / ۵ و ۶)

(و قسم به آسمان و آن کس (یا آنچه و آن‌طور که) آن را بنا کرد.  
و قسم به زمین و آنکه آن را گسترده.)

۳) آن‌جایی هم که تعلیم کتاب می‌دهد و می‌خواهد سرنوشت و آخرت را گوش‌زدمان نماید، استدلال اهل کلام با قیاس به نفس بشری، روش پادشاهان را به کار نمی‌بندد و نمی‌گوید که لازمه‌ی عدالت خدا به کیفر رساندن نافرمانان و پاداش دادن به خدمت‌گزاران است و برای این منظور نمی‌آید یک جوهر لطیف ملکوتی صفت به نام روح را در آسمان آماده نگاهداشته، در موقع مقتضی به سراغ جسد مرده بفرستد و بیدارش کند.

همچنین قیامت را یک مسئله‌ی فلسفی و غیرقابل تشریح و تشبیه از طریق علمی و طبیعی نمی‌داند؛ بلکه پدیده‌ی رستاخیز را در یک مدار خاکی جسمانی «دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ»<sup>۱</sup> (روم (۳۰) / ۲۵: ... دعوتی از زمین) عنوان کرده، می‌گوید:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.»

(طه (۲۰) / ۵۵)

(شما را از آن (زمین یا خاک) آفریدیم و به آنجا برمی‌گردانیم و بار دیگر از آنجا بیرونتان می‌آوریم.)

همان‌طور که ضمن آیات بند اول برنامه‌ی بعثت دیدید، زنده‌شدن زمین مرده در اثر نزول باران را از نشانه‌های خدا دانسته و در آیات دیگر با تصریح و تکرار:

«وَكَذَلِكَ نُخْرِجُوهَا.» (روم (۳۰) / ۱۹)

(... و این چنین (از قبر یا زمین) بیرون می‌آید.)

«كَذَلِكَ النُّشُورُ.» (فاطر (۳۵) / ۹)

(... و نشور (انتشار و رستاخیز روز قیامت) چنین است.)

رستاخیز انسان‌ها را مشابه پدیده‌ی بیدارشدن زمین، رویدن علف‌ها و تکثیر و تجمع

۱. روم (۳۰) / ۲۵: ... [به گونه‌ای خاص] فرا خواند از زمین...



حشرات و حیوانات در فصل بهار اعلام می‌نماید و از این طریق ما را معتقد و محقق در مسئله آخرت می‌سازد.

حتی وقتی ابراهیم (ع) می‌خواهد اطمینان قلب نسبت به زنده شدن مردگان و تجدید حیات پیدا کند، خداوند یک آزمایش علمی به او یاد می‌دهد تا ببیند چگونه چهار مرغ کشته‌شده‌ی متلاشی‌شده‌ی مخلوط‌شده می‌توانند مجدداً به حیات و پرواز در آیند:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ ثَوَمِنَ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْبَتُكَ سَعِيًّا وَعَلَّمَهُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۱</sup>

همین‌طور است داستان اصحاب کهف و تجربه‌ای که مردم آن‌زمان شاهد آن شده، خواستند مسجدی به یادگار آن واقعه برپاکنند. کلیه نشانه‌ها و حوادث مقدماتی قیامت که در قرآن آمده است، از نوع تحولات انفجاری در زمین و آسمان است.

۴) شاهد مثال‌های فوق، نمونه‌هایی از «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»<sup>۲</sup> بود. در «يُعَلِّمُهُمُ الْحِكْمَةَ» نیز که تعلیمات اخلاقی و دستورالعمل‌های عالی زندگی است و بیشتر آن در سوره‌های اسراء (۱۷) و حجرات (۴۹) آمده است، توضیحاتی داده شده و مثال‌هایی زده می‌شود که روی واقعیات طبیعی و تجربیات اجتماعی است.

چه آنجا که غیبت از دیگران به تغذیه کردن از گوشت مرده‌ی برادر تشبیه می‌شود، چه آنجا که اثر انفاق را چون دانه‌ای بیان می‌کند که هفت خوشه از آن بروید و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و رباخوار را آدم صرع‌زده‌ای می‌نامد که مرغان شکاری به بیابانی بیندازند. وقتی هم می‌خواهد تفاوت حق و باطل را برایمان محسوس نماید، مثل عملی از سیلاب رودخانه و فلز مذاب کوره‌ی صنعتگران آورده، می‌گوید: باطل، کف پر جوش و خروش سطحی است که محو می‌شود و حق، مایع جاری زیرین

۱. بقره (۲) / ۲۶۰: به یاد آر هنگامی که ابراهیم گفت: صاحب اختیارا، به من بنمای که مردگان را چگونه زنده خواهی کرد؟ گفت: مگر باور نداری؟ گفت: چرا، ولی برای آنکه قلبم مطمئن شود؛ [خدا] گفت: چهار پرنده بگیر و آنها را با خودت بیاور [و پاره پاره کن] و بعد هر قسمتی از آن را بر سر کوهی قرار بده، آنگاه آنها را فراخوان تا شتابان به سوی تو آیند؛ و بدان که خدا فرا دستی فرزانه است.

۲. بقره (۲) / ۱۲۹ یا آل عمران (۳) / ۱۶۴ یا جمعه (۶۲) / ۲: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»

(... به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد...)

است که منتشر می‌شود و به مردم فایده می‌رساند.

### فلسفه و علم

اصلاً قرآن چرا فلسفه را به کار نبرده و به سراغ وسایل و واقعیات طبیعی می‌رود؟ برای اینکه وسایل و واقعیات طبیعی، آثار خلقت و دست‌آوردهای خدا هستند؛ در صورتی که فلسفه از استدلال‌ها و استنباط‌های ذهنی و عقلی بشر، به اتکای یک سلسله «بدیهیات اولیه» و «تعاریف» یا «اصل موضوع»‌های قراردادی درست شده است؛ بدون آنکه الزاماً بنیان محکم و عینیتی خارج از ذهن داشته باشد و از این قرن به آن قرن و از این فیلسوف به آن فیلسوف نیز عوض می‌شود.

به این ترتیب بدیهی است که بهترین معرف خدا و معلم ما خود خدا می‌تواند باشد، با آنچه ساخته و خواسته است و به انسان به صورت علم آموخت و می‌آموزد. مسئله‌ای که مطرح می‌شود، این است که بینیم از نظر قرآن علم چیست؟ علمی که این قدر تجلیل و توصیه شده است و علی (ع) شناخت آن را عین دین و مشمول پاداش می‌داند، چیست؟

«مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ»<sup>۱</sup>

البته باز نمی‌خواهم علم و شناخت و انواع علوم را به لحاظ فلسفی و علمی تعریف یا نقد و بررسی و مقایسه نمایم. غرض، اطلاع بر منظوری است که از آن راه کسب ایمان نمایم.

علم آیا خاص خدا و نزد خداست که جزء مختصری از آن را به آدم ابوالبشر و به انبیا و ائمه داده است؟

آیا علم فقط فقه و دین‌شناسی بوده، تنها نزد روحانیون پیدا می‌شود و سایر مباحث و علوم بی‌ارزش و بی‌اعتبارند؟

آیا فقط از مجردات و از مقوله‌ی معنویات و عقلیات بوده، مادیات و واقعیات و امور دنیا خارج از آن است؟

آیا علم صرفاً از طریق وحی و الهام یا اشراق و ارتباط‌های غیبیه دریافت می‌شود یا اکتسابی و از راه‌های حسی هم می‌تواند حاصل شود؟

آیا حتماً باید کلی و کامل و جواب‌گوی اسرار وجود و رهنمون به خدا و حق گردد،

۱. از نامه حضرت علی (ع) به زیاد بن کمیل: شناخت دانش، دینی است که باید به آن گردن نهاد.

یا در سطوح نازل‌تر و کاشفِ حقایقِ پایین‌تر نیز قابل قبول است؟...  
آنچه مسلم است اینکه:

(۱) اگر علم خاص خدا و اولیاء او و دور از دسترس انسان‌ها بود، تحصیل و تمسک به آن این اندازه توصیه نمی‌شد؛ از جمله:

«لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» (بقره ۲) / (۲۵۵)

(... (مردم) به هیچ جزئی از علم او غیر از آن اندازه که خواسته است (یا خواسته باشد) احاطه پیدا نمی‌کنند...)

که در آیت‌الکرسی آمده و معلوم می‌شود که خدا می‌خواهد ما هم احاطه به قسمتی از علم او داشته باشیم.

(۲) فقه و دین‌شناسی رشته‌ای از علم است. علاوه بر آنکه بنا به فرمایش پیغمبر (ص) که فرمود:

«الْعِلْمُ عِلْمَانِ الْعِلْمُ الْإِبْدَانُ وَالْعِلْمُ الْإِدْيَانُ»<sup>۱</sup>

دانش ابدان و اجسام که در آن تعبیر به علم طب کرده‌اند، مانند ادیان و عقاید به رسمیت شناخته شده است. در مکتب حضرت امام صادق (ع) نیز شاگردانی تربیت می‌شدند که شیمی و هیئت و جراثقال و تاریخ و غیره را می‌آموختند. نمونه‌هایی که از علم در قرآن ذکر شده است، بیشتر ناظر بر علوم طبیعی و حتی ریاضی است و فقط توصیه شده است که چون همه نمی‌توانند دائماً خدمت پیغمبر برسند، دستجاتی بیابند و تفقه در این بکنند تا بتوانند در مراجعت، قوم خود را آگاهی و بیم دهند.

آیاتی در قرآن هست که نشان می‌دهد علم غیر از دین و کتاب خدا و چیزی مستقل از آنهاست که می‌تواند به عنوان مدرک و شاهد اتخاذ شود. مثلاً:

«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ.» (انعام ۶) / (۱۴۸)

(... بگو اگر نزد شما (مشرکین که حلال و حرام‌هایی را وضع کرده بودند) علمی هست، برای ما بیرون بیاورید؛ جز این نیست که پیروی از گمان می‌کنند و از روی حدس و تخمین حرف می‌زنند.)

۱. حدیث نبوی: علم بر دو شعبه است، علم بدن‌ها (اجسام) و علم ادیان.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِيْتُونِي بِكِتَابٍ مِّنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.» (احقاف (۴۶) / ۴)

(بگو درباره‌ی آنچه غیر از خدا می‌خوانید چه نظری دارید؟ آنچه را که آنها در زمین آفریده‌اند، و یا اگر که در خلقت آسمان‌ها شرکت داشته‌اند، به من ارائه دهید. اگر راست می‌گویید، کتابی قبل از این یا بقایایی از علم برایم بیاورید.)

۳) علم عمومیت دارد و بنا به نص بعضی آیات، علاوه بر موضوعات طبیعی، شامل امور دنیا نیز می‌شود:

«ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ» (نجم (۵۳) / ۳۰)  
(این، حد رسائی آنها از علم است...)

۴) علم استثناً از راه‌های مستقیم وحی و الهام یا غریزه و فطرت دریافت می‌شود. کما آنکه در مورد حضرت ختمی مرتبت «عَلَّمَ الْقُرْآنَ»<sup>۱</sup> صرفاً با وحی و خالی از هرگونه ناخالصی و دخالت‌های شخصی یا درس و تأثیرهای قبلی و محیطی بوده است؛ اما در مورد اشخاص عادی و به دلیل آیات سابق‌الذکر، بیشتر از راه توجه، تذکر، تجربه، تفکر، تعقل و بالاخره تعلیم و تدریس به‌دست می‌آید. به‌طور کلی آنچه از مجموعه‌ی آیات و اشارات قرآن و کلمات و اشتقاق‌های به‌کار رفته برمی‌آید - که یکی و دو تا هم نیست - علم در قرآن مفهومی کاملاً وسیع عام داشته، به‌چیزی منحصر و در جایی متوقف نمی‌شود. بلکه از اطلاع جزئی عامیانه تا علم کامل علی‌الاطلاق قادر علیم را دربر می‌گیرد. از دانستن و دانایی ساده گرفته تا دانش کلی اسرار وجود، از هر طریق که هر کس به‌دست آورد و به‌هر مصرف که برسد، همین قدر که واقعاً علم و حقیقت بوده و به یقین رسیده و بیان‌کننده باشد و مجهول و تاریکی را برطرف سازد، علم حساب می‌شود. علم در برابر جهل است و با روشنایی و نور مقایسه شده که در برابر تاریکی است. خداوند، خالق انسان و تعلیم‌دهنده‌ی قرآن و بیان است. خداوند خود نور است، نور آسمان‌ها و زمین که

۱. اَلرَّحْمَنُ (۵۵) / ۲: خواندن را آموزش داد.

بعثت و راه‌های ایمان \_\_\_\_\_ ۲۲۹

پرتوهای آن پرده‌پرده به ما می‌رسد؛ بدون آنکه از چیز دیگری کسب حرارت یا نور نماید و مشرق و مغربی داشته باشد و خداوند هر که را بخواهد به سوی نورش رهبری می‌نماید و مثل می‌آورد.

خدایا، ما را از جهل و بی‌خبری و گمراهی بیرون آورده، به نعمت علم بهره‌مندمان بگردان و به نور خودت برسان!

والسلام علیکم و رحمت الله



## ترمز و تفضل\*

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.» (انفال (۸) / ۲۴)  
ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و رسول را به آنچه شما را  
زنده می‌کند جواب (مثبت) بدهید و بدانید که خدا حائل میان شخص و  
دل او است. و اینکه جمع‌آوری و حرکت و حشر شما به سوی او است.

### تقوا و ترمز

مرحوم طالقانی - جایش خالی - می‌گفت تقوا از وقایه می‌آید، به معنای ترمز کردن و  
ترمزداشتن، یا خودداری شخص از تندروی‌های نفس و تسلط بر تمایلات و  
تحریکات، ولی نمی‌دانم این بیان قدیم ایشان در کتاب «پرتوی از قرآن» آمده است  
یا خیر، تقوا را هم که می‌دانید یکی از سه شرط رستگاری و سه شاخه کلید ورودی به  
بهشت، ایمان، عمل صالح و تقوا است.

در دوران تحصیل در مدرسه سانترال پاریس شبی به یک سخنرانی در کانون  
مهندسين فرانسه رفته بودم. سخنران که از فارغ‌التحصیلان مدرسه سانترال و  
مدیرعامل شرکت واحد حمل و نقل عمومی شهر پاریس، یعنی واگن‌های برقی و  
اتوبوس‌های بنزینی بود و اسم عجیبی داشت (مسیو مارباژ) عنوان کنفرانس را «ترمز»  
گذاشته بود. ماحصل کلام با عکس و تفصیلات ارزنده‌ی آموزنده، این بود که در  
وسایط نقلیه هر قدر موتور را که وسیله‌ی تحرک است تکمیل و تقویت می‌کنند

---

\* این مقاله در ۱۳۶۰/۸/۲ تهیه و برای روزنامه‌ی کیهان فرستاده شده بود ولی آن را چاپ نکردند لذا در  
همان ماه (آبان‌ماه ۱۳۶۰) مستقلاً چاپ و منتشر گردید.

وسایل توقف یا کنترل و ترمز نیز باید به همان تناسب قوی و مطمئن و سریع العمل شود. و الا معلوم است... ماشین ته دره است، با سرنشینان و راننده.

دیگر از پاریس و از غرب زدگی برمی‌گردم، برمی‌گردم به قرآن، برای کفاره‌ی گناهان. قول می‌دهم یک میلی‌متر از قرآن آن طرف تر نروم، گریزی به صحرای سیاست و نهضت هم نزنم. ضمن آنکه دندان قروچه بعضی‌ها را می‌شنوم. امیدوارم روزنامه کیهان (عزیز) و خوانندگان عزیزتر آن، از این مقاله و قرآن وحشت نداشته باشند، اگرچه مفسر، آدم آمریکارفته‌ای به نام بازرگان باشد. همچنین از اینکه مرتب آیه خواهیم خواند ایراد نگیرند و خسته نشوند، البته ترجمه‌ها را می‌دهم.

\* \* \*

اسلام و ایمان محرک قوی برای ما هستند و خدا، به گفته‌ی قرآن نه تنها موجد یا سازنده و محرک یا موتور است بلکه محیی یعنی زنده کننده و حیات‌دهنده‌ی ما نیز می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»

(انفال (۸) / ۲۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و رسول را به آنچه شما را زنده می‌کند جواب (مثبت) بدهید...)

موتوری که جانشین میان دل ما و خود ما است:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال (۸) / ۲۴)

(... و بدانید که خدا حائل میان شخص و دل او است...)

و کارش بردن ما به سوی خود می‌باشد:

«وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (انفال (۸) / ۲۴)

(... و اینکه جمع آوری و حرکت و حشر شما به سوی او است.)

### هدایت الهی ترمز سرخود است

تا اینجا را که احتمالاً می‌دانستید و اگر قبلاً دقت و توجه نداشته‌اید با دیدن آیه به خوبی قبول کردید. اما یک چیز که شاید کمتر توجه کرده‌اید و مشکل‌تر قبول خواهید کرد این است که موتور خدا و هدایت الهی ترمز سرخود می‌باشد. یعنی علاوه بر موجد و محرک بودن متوقف کننده یا ترمز ما هم هست و قاعدتاً به همان تناسب که محرک است، نه تنها در سرازیری‌های شیطانی و سقوط، به قعر جهنم



بلکه در سربالائی و سرازیری راه‌های خودش. مثل انفاق فی سبیل الله، جهاد فی سبیل الله، اجرای حدود الله و استفاده از حلال‌ها و مباح‌ها. غیر از آیات کثیر راجع به انفاق که به منظور تزکیه و تثبیت انسان و تقرب و تعالی به سوی خدا آمده و بیشتر در سوره‌ی بقره (۲) و اوایل قرآن است، این آیه را هم به دنبال آیه:

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا.»

(اسراء (۱۷) / ۲۶)

(و حق خویشاوندان را بده و (همچنین) بیچاره و راه‌مانده را، و ریخت و پاش گری نکن.)

در سوره اسراء (۱۷) یا بنی اسرائیل (۱۷) داریم:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ.»

(اسراء (۱۷) / ۲۹)

(نه دستت را بگردنت ببند (یعنی امساک بکن) و نه آنقدر گشاده‌دستی داشته باش که (در اثر نداری) مورد سرزنش و حسرت‌زده شوی...)

سوره‌ای که مشحون از تعلیمات اخلاقی و اجتماعی مهم و خزینه‌ای است از:

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (اسراء (۱۷) / ۳۹)

(این (آیات) قسمتی از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی می‌کند...)

از آن بیشتر و ترمزهای قوی‌تر، در مورد جهاد و قصاص و حدود و جدال آمده است. خدای خالق و دود (عاشق) ما که ما را از خودمان بهتر می‌شناسد و می‌گوید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ

حَبْلِ الْوَرِيدِ.» (ق (۵۰) / ۱۶)

(و به یقین ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم نفس او چه وسوسه‌هایی به او می‌کند و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.)

خوب می‌داند که در ذات بی‌موتور و بی‌ترمز ما چه تحریک و توطئه‌های شیطانی، حتی در اعمال به خیال خودمان عادی، کارگذارده شده است. چه آن موقع که به خشم و غضب حیوانی و انسانی درمی‌آئیم و چه آن موقع که حب خدا و بغض دشمنان خدا وجودمان را تسخیر می‌کند اگر به او و به تقوا پناه نبریم و به جای عدالت

و اعتدال راه تعدی و انتقام را که بسیار هم طبیعی است پیش بگیریم خودش می‌داند که به کجاها پرت خواهیم شد.

دقت کنید، خودتان قرآن را از روی کشف‌الایات ورق بزنید، به‌بینید هر جا امر یا اجازه‌ای برای قتال، قصاص، انتصار، طلاق، تعزیر، تلافی و امثال ذلک وجود دارد قرآن پس از آن، پیش از آن یا همراه آن پا روی ترمز گذاشته سفارش عدالت، تقوا، تعدیل، و تسلط بر نفس را برای جلوگیری از تعدی و تجاوز از مقابله به مثل یا خروج از حدود مقرر می‌نماید. حتی بیشتر از دستور یا اجازه اصلی عمل.

آیه جامع و کامل چهاررکنی دستور جنگ که پیش‌آهنگ آیات دیگر و شیپور جهاد اسلام می‌باشد (نازل شده در سال اول هجری)، چنین خلاصه شده است:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا» (بقره ۱۹۰ / ۲)

(و جنگ کنید. در راه خدا - علیه کسانی که با شما می‌جنگند - ولی تعدی و تجاوز از حد ننمائید...)

این آیه با «قاتلوا» شروع می‌شود و به «لا تعتدوا» خاتمه پیدا می‌کند، در وسط با انحصار «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» محدود می‌گردد و فقط «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» می‌تواند باشد. یعنی یک امر اثباتی است با سه شرط تحدیدی؛ یا موتور یک طرفه و ترمز سه طرفه، و چون نازل‌کننده‌ی آیه متوجه بوده است که مؤمنین بیش از آنچه ممکن است از جنگ وحشت و امتناع داشته باشند، «لا تعتدوا» و نهی از افراط‌کاری را فراموش می‌نمایند، پس از اعلام چهار رکن فوق، التفات مجدد به مطلب و یادآوری مؤکد می‌شود که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.» (بقره ۱۹۰ / ۲)

(... خدا تعدی‌کنندگان را دوست ندارد.)

یعنی همان‌طور که حضرت در غزوات سفارش می‌فرمود، نباید به تعقیب کسانی پردازید که فرار کرده یا تسلیم می‌شوند، نباید نخلستان‌ها و آبادی‌ها را غارت و خراب کنید، نباید مادران و زن و بچه‌ها را آزار دهید و به‌طور کلی نباید انتقام‌کشی و ایجاد وحشت و بیچارگی نمائید.

شروط و حدود فوق با تفصیل و تاکیده‌های مختلف تقریباً در کلیه آیات جنگی قرآن (همان‌طوری که در مقاله‌ی «سیمای اسلام» در شماره مورخ ۱۳۵۹/۹/۱۹ روزنامه میزان نشان داده‌ام) وجود دارد. حتی در جنگی‌ترین سوره‌ها، در سوره‌ی توبه (۹) که

افتتاح و انحصار اصولی آن به پیمان شکنان و خدعه کنندگان با مسلمین است، نه به همهی مشرکین و غیر مؤمنین.

صریح تر از این نمی شود که می فرماید مبدا دشمنی و کینه ی کسانی که مثلاً شما را از خانه ی خودتان و از خانه ی خدا بیرون انداخته یا بدی کرده اند، به جرم بی انصافی (عدم قسط) و بی عدالتی و ادارتان سازد، عدالت پیشه کنید که نزدیک ترین راه به تقوا است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.» (مائده (۵) / ۸)

(ای کسانی که ایمان آورده اید قیام کنندگان برای خدا و نمونه های قسط (برابری و تناسب عادلانه) بوده مبدا دشمنی گروه (مخالف) شما را و ادار به خروج از عدالت کند، عدالت داشته باشید که به تقوا نزدیک تر می باشد و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاهی کامل دارد.)

اگر لغت تقوا و مشتقات آن را در قرآن تفحص نمائید آن را بیشتر پا به پای عدالت و در رفتار با دشمنان در جنگ و جدال و جدائی ها می یابید تا در روابط اجتماعی عادی و زندگی با دوستان و طرفداران. عدالت و آزادی و ارفاقی که قرآن توصیه می نماید چیزی است که با مخالف ها و ناموافق ها یا با دشمنان سابق و لاحق بروز و ظهور داشته باشد و الا با دوست همفکر و با هموطن موافق که همه خوب اند و خوش رفتار، و حتی اهل خدمت و ایثار. بدیهی است که قبول این معنی اگر چه ابلاغ شده از ناحیه ی خدا باشد برای خیلی ها سخت و سنگین است.

مورد استعمال کلمه ی تقوا یا خودداری از تلافی و انتقام و شدت عمل که در آیات مربوطه به جنگ و جدال و در آیات طلاق در سوره های نساء و طلاق می آید درست در جاهائی است که جوش و خروش غضبی یا عصبی بالا می گیرد و میل شخص به دفع و طرد و تخریب می رود و بنابراین ضرورت دارد که بر طبع سرکش شیطانی ما مهار قوی رحمانی زده شود.

قبل از اسلام و پیش از حضرت موسی وقتی فردی از قبیله ای کشته یا مجروح یا به او توهین می شد غوغاها به پا می شد. انتقام جوئی، کینه ورزی و لشگرکشی ها به راه

افتاده دشمنی و دعوا و خون‌ریزی تا سال‌های سال ادامه و توسعه می‌یافت. دستور قصاص «الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ»<sup>۱</sup> که در تورات آمد و در قرآن تکرار و تکمیل شد برای آن بود که بر این وحشی‌گری‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها ترمز زده و کار با یک مقابله به مثل ختم شود. امنیت قراء و قبائل و حیات امته‌ها و اقوام بسته به چنین محدودیت‌ها بود و قرآن تصریح می‌کند که:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره (۲) / ۱۷۹)

(برای شما ای صاحبان عقل، در قصاص (و دستور عمل مقابله به مثل) زندگی و بقا است...)

غالباً حکم قرآنی قصاص را به منزله‌ی اجرائی و تشویق یا تأکید اثباتی برای انتقام‌جوئی تلقی می‌کنند، در صورتی که قضیه عکس است و در قصاص قصد تحدید و توقیف خون‌ریزی و خصومت و جلوگیری از تسری و توسعه وجود دارد. به این دلیل که در آخر آیه فوق «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۲</sup> آمده اظهار امیدواری شده است که از تعدی و زیاده‌روی خودداری شود و تکلمه‌ی آیات ماقبل (که در پایان مقاله اشاره خواهیم کرد) تصریح و تأیید روشن‌تری دارد. خواست خدا این است که تنبیه و تلافی از میزان معادل و اندازه‌ی محدود تجاوز ننماید و جنبه‌ی منفی حکم بر جنبه‌ی اثباتی آن می‌چربد. چنین احکام قصاص آیا انسانی‌ترین قوانین و احکام نیست؟ از قصاص که به جدال برویم - جدال با اهل کتاب که انکار و الحاد و عناد نسبت به اسلام و مسلمانان داشتند - باز به ترمز خدا برمی‌خوریم که جلوی متعصبین و مؤمنین دو آتشه را با این دستور می‌گیرد:

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»

(عنکبوت (۲۹) / ۴۵)

(و با اهل کتاب جز به بهترین طریق جدال نکنید مگر آنهایی که ظلم کردند...)

مکرر سفارش می‌شود که به جای تفاخر و تفرقه، زبان تواضع و تحیب و توحید را به کار برند:

«وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ

۱. مائده (۵) / ۴۵: ... گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان...

۲. بقره (۲) / ۱۷۹: ... بسا که پروا داشته باشید [و از قید تعصبات جاهلی برهید].

لَهُ مُسْلِمُونَ.» (عنکبوت (۲۹) / ۴۵)

(... و بگوئید ما به آنچه بر ما و بر شما نازل شده است ایمان آورده‌ایم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما (مسلمانان) تسلیم شده‌به‌او هستیم.) پیغمبر نیز از آنها دعوت می‌نماید به آنچه مشترک فیما بین است. یعنی بندگی خدای واحد، با اعراض از شرک و اتخاذ ارباب و احبار و اشخاص به جای خدا، گرد آئید. چند نمونه نیز از آیاتی که «حدود» را محدود می‌کند و تجاوز یا افراط و تفریط در آنها را شدیداً منع می‌نماید شاهد می‌آورم:

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَّقُونَ.» (بقره (۲) / ۱۸۷)

(... چنین است حدود خدا پس نزدیک به آنها نشوید (احتراز از دخالت و تغییر و تجاوز از آنها بنمائید) و این چنین خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند که شاید پروا نمایند.)

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.»

(بقره (۲) / ۲۲۹)

(... چنین است حدود خدا پس تجاوز و تعدی از آنها ننمائید و هر کس از حدود مقرر خدا فراتر رود همانا از ظالمین هستند.)

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ

عَذَابٌ مُهِينٌ.» (نساء (۴) / ۱۳ و ۱۴)

(چنین است حدود خدا و هر کس اطاعت خدا و رسولش را بنماید (خدا) او را وارد باغ‌هایی که از کف آنها نهر آب جاری است می‌نماید ... و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را بنماید و از حدود خدا فراتر رود او را (خدا) داخل آتش جاودانی می‌کند، نصیبش عذاب دردناکی است.)

\* \* \*

اما موتور ترمز سرخود خدا بالاتر و بالا برنده‌تر از اینها است. مؤمنین را با حدود و

شروط فوق‌الذکر و با جلوگیری از تعدی و تندروی یا منع از تجاوز و توسعه مجازات‌ها، به زمین میخ کوب نمی‌کند بلکه به مقام و مدارج اعلی می‌رساند. می‌فرماید بر خشم خود غلبه کرده عصبانی نشوید، به جای تلافی به مثل، تحمل آزارها و صبر نمائید. طرف را ببخشید و در برابر بدی که به شما کرده به او خوبی کنید! ... الله اکبر! ما کجا و قرآن کجا! سوره یوسف (۱۲) را باز کنید ببینید برادران حسودش را که قصد کشتن او را داشته، به چاه کنعانش انداخته بودند و دست‌آخر تهمت دزدی به او می‌زنند سرزنش نمی‌کند، از خدا برایشان بخشش می‌طلبد. می‌گوید:

«قَدْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.»  
(یوسف (۱۲) / ۹۰)

(به تحقیق خداوند بر ما منت نهاد، بدانید که هر کس تقوا و صبر پیشه کند (و نیکی نماید) همانا که خداوند پاداش نیکوکاران را به هدر نمی‌دهد.)

### شاهد مثال‌هایی از ترمزهای خدائی در آیات قرآن

برای آنکه حقیقت در ذهنتان خوب جا بیفتد و تصور تصادف نکنید که تأکید بر تقوا و صبر و احسان بعدی یعنی ترمز پروازدهنده‌ی خدائی، تنها در داستان شیرین و خصوصی یوسف (ع) آمده است و خدا می‌داند که قبول این معنی چقدر برای ما مشکل می‌باشد و مع ذلک اطمینان به نتایج مثبت آن می‌دهد، شاهد مثال‌هائی از آیات قرآن در هر یک از موارد قصاص و جدال و غیره برایتان می‌آورم. اگر طولانی و تکرار مطالب بالا یا گفته و نوشته‌های سابقم شد خواهید بخشید. پرگوئی به کلام خدا خوش است، ضرر نمی‌برید.

### (۱) در قصاص:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَعْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَّاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» (بقره (۲) / ۱۷۸)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما در مورد قتل (دستور) قصاص مقرر شد، آزاد در برابر آزاد بنده به بنده و زن به زن اما اگر برای کسی از ناحیه‌ی برادرش بخشش و گذشتی صورت گرفت (چه بهتر) پیروی

از عمل پسندیده است و شایسته نیکوکاری این خود اسباب تخفیف (گناهان) و رحمت از ناحیهی پروردگارتان خواهد بود و اگر بعد از این مقدمات کسی تعدی (یعنی زیاده‌خواهی و تندروی) کرد گرفتار عذاب دردناکی خواهد شد.

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

(مائده (۵) / ۴۵)

(و بر آنها (بر قوم بنی اسرائیل در تورات) چنین مقرر داشتیم که (در برابر قتل) نفس، یک نفر (کشته شود)، چشم در برابر چشم، بینی به جای بینی، گوش در برابر گوش، دندان در برابر دندان و برای زخم نیز قصاص شود پس اگر صدقه داد (و صرف نظر کرد) برای کفار گناهان خواهد بود و ستم کاران کسانی خواهند بود که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکنند.)

ملاحظه می‌کنید که تکرارهای تفصیلی برای محدود ساختن تلافی‌ها و عدم تجاوز از کور کردن چشم به کشتن مقصر و کسان مقصر است و بعد چگونه توصیه به عفو و صدقه برای صرف نظر کردن قصاص و اجرای احسان و رحمت می‌شود. انسانی تر از این چه می‌خواهید؟

## ۲) در روابط با اهل کتاب و مشرکین

«لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَوْا إِلَى الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذْيَ كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (آل عمران (۳) / ۱۸۶)

(حتماً در مال و جانتان گرفتاری و آزمایش خواهید داشت و آزار زیاد از ناحیهی اهل کتاب و مشرکین خواهید شنید (خواهید دید) ولی اگر پایداری و پروا یا خودداری ابراز دارید این عمل از استحکام و استواری امور خواهد بود (مشکل و محتاج عزم و اراده قوی است).)

«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ وَإِنَّ صَبْرَتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ»

(نحل (۱۶) / ۱۲۶)

(و اگر در معرض عقاب و آزار و تعقیب قرار گرفتید مقابله‌ی مشابه نمائید ولی اگر تحمل و پایداری به خرج دادید چنین چیزی برای صبرپیشگان بهتر است.)

(این آیه در رابطه با اهل کتاب است)

جمله توضیحی «ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» که در آیه اول این بند آمده همان انسان‌شناسی قرآن و توجهی است که خدای رحمن به ترس و تردید ما از قبول چنین روحیه و برنامه را دارد و در آیات دیگر هم باز اشاره خواهد شد.

### ۳) در طلاق و جدائی زن و شوهر

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا.» (طلاق (۶۵) / ۱)

(ای پیغمبر هنگامی که زن‌ها را طلاق دادید تا وقت عده طلاق دهید و حساب عده را نگاهدارید و از پروردگارتان پروا داشته باشید آنان را از خانه‌ی خودشان بیرون نکنید، مادام که مرتکب کار زشت آشکاری نشده‌اند خارج نشوند، چنین است حدود خدا و هر کس از حدود خدا فراتر رود مسلماً به خود ظلم کرده است...)

«وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصَفُوا مَا فَارَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» (بقره (۲) / ۲۳۷)

(و اگر زن‌ها را قبل از تماس (یا آمیزش) طلاق دادید و درحالی که مهریه برایشان تعیین کرده باشید پس نصف آنرا (باید بپردازید) مگر آنکه ببخشند یا کسی که عقد نکاح به دست او است ببخشد و اگر ببخشید (این کار) به تقوا نزدیک‌تر است و (هیچ‌گاه) احسان فی‌مابین را فراموش نکنید، بدانید که خداوند بینائی تیزی نسبت به آنچه می‌کنید دارد.)



در ۷ آیه طلاق که در سوره طلاق (۶۵) آمده است ۴ بار تذکر بر تقوا شده است و مکرر از تعدی یا تجاوز از حدود الهی و از سخت گیری و تضییق بر زن مطلقه منع شده خوش رفتاری و امیدواری و انفاق را توصیه کرده‌اند. همچنین در آیات ۲۲۷ تا ۲۳۳ سوره بقره (۲).

در آیه ۲۳۷ بالا که صحبت از بخشیدن مهریه و اتخاذ راه تقوا است به دستور «وَلَا تَسْوَأُوا الْفُضْلَ» برمی‌خوریم که بسیار پر معنی است و می‌رساند که در همه جا و در هر حال حتی در بریدن پیوند زناشویی، روابط باید بر مبنای عفو و فضل یا گذشت و رحمت باشد. خدا یا قرآن فقط ما را در سرایش‌های غضب و عداوت ترمز نمی‌کند، امر به فضل هم می‌نماید!

#### ۴) صلح خواهی خدا

خداوند شدیداً اصلاح طلب است. اصلاح و صلح را به ما امر کرده موفقیت آن را تضمین می‌نماید. چه مابین زن و شوهر، چه در اختلافات و خصومت‌های فردی و جمعی مؤمنین که باید برادران یکدیگر باشند، و چه در استقبال از پیشنهاد صلح دشمن ولو با احتمال قصد نیرنگ. از این مرحله نیز فراتر رفته آنجا که ما را از خروج از عدالت در برابر دشمنی که بدترین بدیها را کرده است بر حذر می‌دارد تشویق به همکاری و همیاری در جهت نیکوکاری و احتراز از مخاصمه نیز می‌نماید:

«إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» (نساء (۴) / ۳۵)

(... اگر قصد اصلاح داشته باشند خداوند میانشان توفیق می‌دهد...)

(حکمت برای رفع اختلاف زن و شوهر)

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.» (نساء (۴) / ۱۱۴)

(در بسیاری از نجواها (یا صحبت‌های محرمانه و درگوشی) خیری نیست مگر آنکه تشویق و امر به صدقه و انفاق کنند یا اقدام به کارهای خوب و پسندیده و یا اصلاح بین مردم، و هر کس مبادرت به چنین کارها به قصد رضای خدا نماید به زودی به او پاداش بزرگی خواهیم داد.)  
(دقت شود که در اینجا نفرمود اصلاح بین مؤمنین یا بین برادران و دوستان و همفکران بلکه بین مردم به طور عام و در میان کلیه افراد)

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاتٍ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.  
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.» (حجرات (۴۹) / ۹ و ۱۰)

(و اگر دو طائفه از مؤمنین به جنگ یکدیگر پرداختند آشتی‌شان بدهید، پس از آن اگر یکی بر دیگری زور گفت و ستم روا داشت به جنگ ستمگر بروید تا به امر خدا برگردد پس اگر چنین کرد- میانشان را روی عدل و قسط (یا برابری شرایط) صلح دهید که خداوند پیروان قسط و مساوات را دوست دارد.

جز این نیست که مؤمنین برادر یکدیگرند پس به اصلاح میان برادرانتان پردازید و با امیدواری به رحمت خدا از او پروا داشته باشید (یعنی از جنگ و تجاوز و تلافی بپرهیزید).

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.  
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ.» (انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲)

(و اگر برای صلح بال بیفکنند (میل به مسالمت نمایند و پیشنهاد صلح بدهند) تو نیز ابراز تمایل نما و بر خدا (در برابر نتایج نیکوی آن) توکل بکن بدان که خداوند خودش بسیار شنوا و بسیار دانا است (خوب آگاه بر گفتارها و اسرار و امور بوده شاهد و ناظر جریان است).  
و اگر قصد فریب دادن تو را دارند پس بدان که (حفظ و یاری) خدا تو را کفایت می‌کند، همان کسی که تو را با یاری خود و مؤمنین پشتیبانی کرده است).

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبُرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.» (مائده (۵) / ۲)

(... و مبدا دشمنی قوم یا گروهی که مانع شما از مسجدالحرام شدند به گناه و تعدی و انتقام وادارتان سازد (به جای آن) تعاون و همیاری در خدمت‌گزاری و تقوا بنمائید نه در جرم و بی‌عدالتی و از خدا پروا داشته بدانید که سخت‌عقوبت است.)

در زمینه‌ی آیه آخر این توجه بد نیست که وقتی مرحوم دکتر امیراعلم مؤسسه خیریه‌ی ملی شیر و خورشید سرخ را برای امداد آسیب‌دیدگان کشور تأسیس نمود برای جلب همکاری و کمک و علاقه‌مندی مردم شعار «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»<sup>۱</sup> را بر آن گذاشت که البته بجا بود و تا تغییر نام آن باقی ماند ولی خداوند «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» را حتی در مورد دشمنان بدانندیش سابق به کار می‌برد و برای رفع تردید ما با نهی «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»<sup>۲</sup> محکم کاری می‌نماید.

ملاحظه کردید که تقریباً در کلیه‌ی آیات راجع به روابط با مخالفین بلکه تقوا برمی‌خوریم و تقوا مترادف یا متوالی با اصلاح و اعتدال و احسان می‌آید. از قبیل:

«وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.» (نساء (۴) / ۱۲۸)  
 (... و اگر نیکی و تقوا داشته باشید (یا بکار برید) بدانید که خداوند به آنچه می‌کنید بسیار آگاه است.)

یا

«وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا.» (نساء (۴) / ۱۲۹)  
 (... و اگر صلح و اصلاح کنید و تقوا پیشه گیرید بدانید که خداوند بسیار بخشنده و خیر رسان است.)

از جاهائی که خداوند، مؤمنین و حتی پیغمبر خود را در استقامت در برابر مشرکین دشمن برای پیشبرد توحید و اجرای دستورات خود ترمز می‌کند و از سرکشی و از توسل و تکیه بر ظالم‌ها (یا طریقه‌های ظالمانه در پیش‌برد اوامر حقه) برحذر می‌دارد در سوره هود (۱۱) و مأموریت‌پایداری در بحبوحه‌ی مشکلات و صدمات است:

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.»  
 «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.» (هود (۱۱) / ۱۱۲ و ۱۱۳)

۱. مائده (۵) / ۲: ... و [همواره] در نیکی و تقوا همکاری کنید، ...

۲. مائده (۵) / ۲: ... و همکاری نکنید در گناه و تجاوز...

(پس همان‌طور که مأمور شده‌ای استقامت کن، تو و کسانی که همراه تو توبه کرده‌اند، و از حد و اعتدال تجاوز نکنید همانا که او به اعمال شما بسیار بینا است.

و تمایل و تکیه بر کسانی که ظلم کردند و راه ناحق گرفته‌اند ننمائید که آتش (جهنم) به شما نزدیک خواهد شد درحالی که غیر از خدا یاورانی نخواهید داشت و سپس کمک نخواهید شد (و به پیروزی نخواهید رسید).  
و دنباله‌اش در آیات، ۱۱۴ و ۱۱۵ صحبت از تأثیر صلوٰة و حسنات در امحاء سیئات است و سفارش صبر و احسان.

#### (۵) امت نمونه

در سوره‌ی شوری (۴۲) آیاتی آمده است (۳۳ تا ۴۱) که به نحو جالب و جامعی امت با ایمان را توصیف می‌کند: مؤمنین اهل توکل، احترازکنندگان از گناهان کبیره و فحشاء، اجابت‌کنندگان خدا، برپاداران نماز، انفاق‌کنندگان از دارائی خود و اداره‌کنندگان امور امت از طریق شوری، و چنانچه کسی از آنها مورد ستم قرار گیرد به امداد یکدیگر و انتصار برمی‌خیزند.

در این آیات بیش از هر چیز سفارش فرونشاندن خشم و تندخوئی و تحمل و گذشت از بدکاران شده است، تا آنجا که خودداری از آن، حالت ظلم را پیدا می‌کند:

«وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ.» (شوری (۴۲) / ۳۷)

(... و چون به خشم درآیند چنین‌اند که صرف‌نظر و بخشش می‌نمایند.)

یا

«وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.» (شوری (۴۲) / ۴۰)

(پاداش بدی می‌تواند بدی مانند آن باشد اما اگر کسی عفو کرد و راه اصلاح و آشتی پیش گرفت پاداش نیکوی او به‌عهده خدا خواهد بود همانا که او ظالم‌ها را دوست ندارد.)

(و پاداش بدی می‌تواند بدی مانند آن باشد اما اگر کسی عفو کرد و راه اصلاح و آشتی پیش گرفت پاداش نیکوی او به‌عهده خدا خواهد بود همانا که او ظالم‌ها را دوست ندارد.)

در پایان آیات فوق گوئی که خدا دشوار بودن چنین بزرگواری‌ها را از ناحیه بشر و حتی مؤمنین پیش‌بینی و اعلام می‌نماید که مشکل و محتاج به برخورداری شخص از عزم و اراده‌ی قوی در کارها است:

«وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ الْأُمُورِ»<sup>۱</sup> (شوری (۴۲) / ۴۳)  
 (و حتماً کسی یا کسانی که صبر نمایند و (خطاکار و دشمن را قلباً) بیخشنند چنین حالت یا رفتار حقاً از کارهای مشکل است و محتاج به عزم و اراده قوی می‌باشد.)

علاوه بر آن این نکته را هم، گوئی فرستنده قرآن پیش‌بینی می‌نموده است که شنوندگان و خوانندگان تعجب و تمسخر خواهند کرد و بر مترجم قرآن ایراد خواهند گرفت که اگر بدانند ایشان و دشمنانی را که دست به آزار ما دراز کرده‌اند و حتی نقشه آن‌را در سر پرورانده‌اند سخت کیفر ندهیم و از بین نبریم، جری‌تر و چیره‌تر می‌شوند و در این صورت ظلم بر زیردستان و جامعه کرده به استقبال شعر سعدی رفته‌ایم که:

ترحم بر پلنگ تیزدندان      ستم کاری بود بر گوسفندان!

ولی قرآن که انسان را موجودی غیر از حیوان و دارنده‌ی روحی از رحمان دانسته، از خود ما نسبت به ما داناتر و خوشبین‌تر است با صراحت (و با شهادت تمام، اگر مجاز باشم چنین اصطلاحی را بکار برم) جواب می‌دهد که خوبی و بدی یکسان نیستند، از راه نیکی دفاع از خود بکن، خواهی دید آن کس که میان تو و او دشمنی وجود داشت چون یک دوست قدیمی صمیمی می‌شود:

«وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»<sup>۲</sup>

باز قرآن تکرار و اقرار می‌کند (اگر مجاز باشم چنین اصطلاحی را به کار برم) که همه کس ظرفیت و قدرت درک این معنی را ندارد، جز کسانی که تمرین صبر نموده‌اند و تنها کسانی که دارای بهره بزرگ (از رشد و تربیت و سعادت) هستند توفیق درک آن‌را دارند:

۱. «مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» را کشاف «مما يجب العزم عليه من الامور» معنی می‌کند، عبارت مجمع نیز قریب به آن است (به نقل از قاموس قرآن).

۲. فصلت (۴۱) / ۳۴: نیکی و بدی برابر نیست؛ همواره به شیوه‌ای که بهتر است، پاسخ بده که در آن صورت، کسی که بین تو و او دشمنی است، همچون دوستی مهربان گردد.

«وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup>

پس از آن احتیاطاً اضافه می‌نماید که اگر شیطان وسوسه‌ای کرد و خیال انحرافی باطلی انداخت از دست او به خدائی که بسیار شنوا و دانا است پناه ببر:

«وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>۲</sup>

آیه سجده بلافاصله پس از این آیه می‌آید.

به این ترتیب ملاحظه می‌فرمائید که حفظ خون‌سردی و خوش‌روئی، عفو و گذشت و بالاخره خوبی کردن، نه کار ساده‌ی آسانی است و نه کم ارزش و کم اثر. و شاید به همین دلیل باشد که خداوند، بزرگ‌ترین پاداش آخرت و بهشتی را در برابر آن وعده می‌دهد که به پهنای آسمان‌ها و زمین است:

«وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ

النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران (۳) / ۱۳۳ و ۱۳۴)

(و به‌سوی آمرزش پروردگارتان بدوید (مسابقه بگذارید) و به جانب بهشتی که پهنای آن آسمان‌ها و زمین است و برای متقین آماده شده است. آنهایی که در خوشی و سختی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌نشانند و (خطای) مردم را می‌بخشند و (بدانید که) خداوند نیکی کنندگان را دوست دارد.)

\* \* \*

خدایا چنین ایمان و گذشت، و تقوا و صبر و درک را همراه با پیروزی و پاداش نصیب همه‌ی ما بفرما.

والسلام علیکم ورحمت‌الله و برکاته

مهدی بازرگان

۱۳۶۰/۸/۲

۱. فصلت (۴۱) / ۳۵: تنها شکیبایان و آنان که بهره عظیمی [از ایمان و کمال] دارند، به چنین مقامی می‌رسند.

۲. فصلت (۴۱) / ۳۶: و هرگاه از جانب شیطان وسوسه‌ای تو را فراگرفت، به خدا پناه بر، که او شنوا و داناست.

## ایران و اسلام\*

بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله

صحبتی که می‌خواهم بکنم، هیچ‌یک از اجزاء یا مفردات و موضوعات آن برای شما تازگی ندارد. تکرار یا رژه‌ای است از وقایع و اظهاراتی که دیده یا شنیده‌اید و می‌دانید، ولی از ترکیب و مخصوصاً از ترتیب و ارتباط مطالب ممکن است نتایج یا نظراتی به‌دست آید که تازگی و ارزش داشته‌باشد.

در یک آرایش سپاه که عملیاتی را انجام می‌دهند یا در بازی شطرنج، سربازان و سلاح‌ها همان مهره‌های موجود و همیشگی هستند که برحسب ترکیب و ترتیب و تحرک آنها، صحنه‌های بی‌سابقه‌ای که پیروزی یا شکست باشد، ایجاد می‌شود. اکتشافات و نظریات علمی یا فلسفی نیز غالباً از جمع‌آوری و ارتباطیابی مابین یک سلسله بدیهیات و اطلاعات به‌دست می‌آید.

\* \* \*

در مجلس تاریخی انتصاب و اعلام نخست‌وزیر دولت موقت، از طرف رهبری انقلاب آیت‌الله العظمی خمینی، در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ که با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی کثیری فرمان آن خوانده و نطق‌هایی رد و بدل شد، یک نکته اختلاف مابین فرمایشات ایشان و بیانات بنده وجود داشت که در آن روز به احتمال قوی هیچ‌کس متوجه و متذکر آن نشد. حتی خود من و شاید هم امام. بعدها نیز اشاره‌ای در این زمینه نه شنیدم و نه خواندم. مع‌ذلک آن نکته اختلاف نامحسوس

---

\* این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۰/۸/۲۲ در ساختمان دفتر نهضت آزادی ایران است که ما آن را به نقل از چاپ سوم آن که در زمستان ۱۳۶۴ منتشر شده است تقدیم می‌داریم.

یکی از حساس‌ترین عوامل سرنوشت‌ساز انقلاب ما بود که منشاء و مبین اختلافات و مسائل اساسی بعدی گردید که متدرجاً در جمهوری اسلامی نوپای ایران رخ داد. آقای خمینی یک نطق ابتدائی کوتاه در تشریح اوضاع خراب مملکت و وعده رفع آشفتگی‌ها، در صورت کنار رفتن دولت غاصب ایراد کرده و گفتند «ما با اتکاء به آراء عمومی، دولتی را معرفی می‌کنیم که موقتاً دولتی تشکیل داده به آشفتگی‌ها خاتمه دهد». پس از آنکه آقای هاشمی‌رفسنجانی از طرف ایشان متن فرمان نخست‌وزیری را قرائت کرد، بنده از جا برخاسته و جواب کوتاهی دادم.

مجدداً امام خمینی رشته سخن را به دست گرفتند و در شروع کلام گفتند:

*«من بعد از تشکر از ملت ایران که در این مدت طولانی رنج و زحمت*

*بردند و با دادن خون خودشان برای اسلام خدمت کردند مطلبی هست*

*که می‌خواهم به عرض ملت برسانم...»*

سپس در سه چهار جمله بعدی دوبار از «دولت مهندس بازرگان» با قید «دولت اسلامی» نام بردند.

البته ضمن نطق اول، در فرمان نخست‌وزیری و در نطق دوم مکرر توجه و تفوه به «ملت» و «ایران» داشتند. ولی بیان اینکه ملت ایران برای اسلام خدمت کرد (هنوز کلمه و اصطلاح انقلاب در زبان‌ها و گوش‌ها جانینفته بود) و دولت انتصابی دولت شرعی و اسلامی است، تازگی و برجستگی خاص داشت. بعدها نیز از جمله در روز ۱۳۶۰/۳/۶ که نمایندگان مجلس در حسینیه جماران جمع بودند، تکرار می‌کردند که ملت ایران اسلام را می‌خواهد.

اما در نطق جوابیه‌ی من که با بسم‌الله و جمله‌ای از دعای کمیل آغاز می‌شد و توجه و توکل به خدا داشته و با ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» خاتمه یافت، وعده‌ی آخرم این بود که «منتهای کوشش و نهایت جهاد را در راه ملت عزیز ایران خواهم کرد».

### اختلاف سرنوشت‌ساز

آن اختلاف ظریف حساس نامرئی که عرض کردم همین‌جا بود: رهبر انقلاب حرکت و شهادت مردم را برای اسلام و دولت را دولت اسلامی می‌دانستند؛ در حالی که نخست‌وزیر منتخب و منصوب ایشان، قبول خطر و زحمت و انجام مأموریت را به خاطر و در راه ملت عزیز ایران یا ایران می‌کرد.



البته هیچ کدام نقطه نظر طرف دیگر را نفی نمی کردیم. مسلماً من بیگانه با اسلام نبودم و خلاف آن را نمی خواستم و نمی کردم. امام نیز نسبت به ملت و مملکت و ایران بی اطلاع و بی علاقه نبودند. در همان دو نطق کوتاه از آشفتگی چند ساله ملت، فلج بودن دستگاه های ملی و دولتی، حل مسائل با پشتیبانی ملت، وحدت فکر و نظر ملت، قانونی و ملی نبودن کودتا و مجلس مؤسسان رضاخان، تشکر از ملت ایران و رساندن یک مطلب به عرض ملت حرف می زدند. در فرمان نخست وزیری نیز، از اعتماد خودشان نسبت به «ایمان راسخ من به مکتب مقدس اسلام» سخن گفته بودند، همچنین از سوابق من در «مبارزات اسلامی و ملی» یاد آور شده و از افراد ملت خواسته بودند، همکاری کامل با «دولت موقت» بنماید و در صدر همان فرمان، حق شرعی و قانونی خود را «ناشی از آراء اکثریت قاطع و قریب به اتفاق ملت ایران» می دانستید. منظور آنکه واژه ها و مفاهیمی چون ملت، ایران، ملی، آشفتگی مملکت، وحدت ملت، آراء مردم و حاکمیت ملی، دولتیان و غیره به طور وافر در گفتارشان می آمد و کسی احساس بیگانگی و مردود بودن آنها را نمی کرد.

از طرف دیگر، این اتخاذ موضع های متفاوت نه تازگی داشت و نه طرفین ناآگاه نسبت به یکدیگر بودند. نمونه و سابقه اینکه بنده در نطق افتتاحیه ی تأسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ صریحاً اعلام کرده بودم که «ما مسلمانیم، ایرانی هستیم و مصدقی». امام نیز در تلگراف یا اعلامیه همدردی و تأییدی که به نام ده نفر مؤسسين نهضت آزادی در اعتراض به رأی دادگاه نظامی در سال ۱۳۴۲ صادر کرده بودند، مظلومیت ما و طرفداری خودشان را به دلیل آنکه ما «مدافع اسلام و قانون اساسی» بوده ایم، بیان داشته بودند. یعنی می دانستند که نهضت آزادی و بنده ضمن مسلمان و مکتبی بودن، ملی و مدافع قانون اساسی هستیم. قانون اساسی و اسلام در نظر آن وقت ایشان در ردیف هم آمده و دفاع از هر دوی آنها امر مستحسنی بود؛ ضمن آنکه همه می دانستند که موضوع و مشغله ی ایشان بیشتر اسلام است تا ایران.

\* \* \*

بدیهی است که موضوع اختلاف مورد بحث را اگر جنبه ی اختصاصی و شخصی داشت در اینجا مطرح نکرده وقت شما را نمی گرفتم. غیر از شخص بنده دوستان نهضت آزادی و احزاب و مبارزین ملی و همچنین اکثریت قاطع کسانی که در

راه‌پیمائی‌های سال ۱۳۵۷ با التهاب و اخلاص قابل ستایشی شرکت می‌نمودند، همین‌گونه فکر می‌کردند. متداول‌ترین و اصلی‌ترین شعار انقلاب سه جمله‌ای معروف، «آزادی، استقلال، حکومت اسلامی» (یا جمهوری اسلامی) بود و شما از هر کس اگر می‌پرسیدید مقصودت از آزادی چیست؟ می‌گفت: آزادی ملت از دست شاه و ساواک و اختناق حاکم. و منظورشان از استقلال نیز استقلال ایران از استعمار و استیلای خارجی و بالاخره برای خودمان و ایران بود که طالب یک حکومت اسلامی به جای حکومت استبدادی اسماً مشروطه بودند.<sup>۱</sup>

حال اگر بخواهیم خلاصه کنیم، دو نظر، دو هدف یا دو طرز فکر را در صدر انقلاب ایران جلوه‌گر می‌بینیم:

(۱) در خاطر اکثریت انقلاب‌کنندگان و ملی‌یون و نخست‌وزیر منتخب امام،

خدمت به ایران.

(۲) در خاطر امام و جمعی از روحانیون و پیروان خاص ایشان، خدمت به اسلام.

(۱) برای بنده مأموریت و هدف و تعهد خدمت به ایران بود، از طریق اسلام،

(۲) برای امام هدف و برنامه‌ی انقلاب خدمت به اسلام بود، از طریق ایران

یعنی با استفاده از مردم و کشور ایران.

(۱) در یک‌طرف انسان است که حمایت و سعادت او، آن‌طور که اسلام می‌گوید،

---

۱. حقاً آقای خمینی را باید مبتکر و مقدم این طرز فکر، حتی در مقایسه با روحانیت مبارز گذشته (یا روحانیت متعهد بنا به اصطلاح اقباسی از غرب) بدانیم. در انقلاب مشروطیت و پس از آن نه تنها رجال سیاسی خوشنام مانند مصدق و مستوفی و موتمن الملک شهرت و محبوبیت و خدمتشان بواسطه امتناع از نادرستی و دزدی و مخالفت با خیانت به وطن بود و هم و غمشان صرف استقلال و آزادی و به‌طور کلی دفاع از مشروطیت و قانون اساسی می‌شد، از روحانیون به‌نام مانند مدرس و طباطبائی یا امثال کاشانی و حاجی سید جوادی نیز هر کس وارد گود سیاست و نمایندگی مجلس شده بود هدف اصلی و مبارزه‌شان استقلال مملکت در برابر اجانب و در افتادن با خائنین دولتی و سلب‌کنندگان آزادی و حقوق ملی بود، و همچنین جلوگیری از منکرات و بی‌دینی به اقتضای مقام روحانی و انتظاری که مردم از آنها داشتند. صفت مشترک همگان وطن‌پرستی یا وطن‌دوستی در اصطلاح زمان بود، یا ملی، و در دفاع از قانون اساسی خلاصه می‌شد. خدمت به اسلام به‌طور علی‌الاطلاق و جدای از ایران، از کرسی سیاست و رهبری ملت و تشکیل دولت اسلامی، هدف اصلی و انحصاری هیچ‌کدام نبود. ضمن آنکه در میان روحانیون افراد کثیری بلکه اکثریت موضع بی‌طرفی در سیاست و امور اجتماعی اختیار کرده اکثریت موضع بی‌طرفی در سیاست و امور اجتماعی اختیار کرده به‌تعلیم دین و تبلیغ احکام می‌پرداختند. کسانی هم روابط غیر خصمانه و تاحدودی دوستانه و همکاری با دربار و دولت‌ها داشتند.

خواسته می‌شود و

۲) در طرف دیگر اسلام است که دفاع و اجراء و تسلط آن، آن‌طور که از انسان برمی‌آید، تعقیب می‌شود.

تا حدودی طبیعی بود که چنین باشد. کسی که در داخل مردم و در دستگاه‌های خدماتی بوده شغلش مهندسی یعنی سازندگی و مدیریت است، هدفش و درکش از مأموریت باید خدمت به کشور باشد. و کسی که عمری را در شناخت و تدریس و تبلیغ اسلام و اجرای احکام آن صرف کرده است، نمی‌توانست فکر و ذکرش چیزی غیر از اسلام باشد.<sup>۱</sup>

اینک می‌پردازیم به اینکه هر یک از دو هدف یا دو طریقت و خط، به‌طور طبیعی و منطقاً چه اثر و نتایجی می‌تواند داشته باشد. البته صرف‌نظر از اینکه اشخاص یا اوضاع چه گفته و چه کرده یا چه جریانی داشته‌اند، و صرف‌نظر از اثبات خوبی و بدی یا حق و باطل بودن دو هدف و آثار و نتایج ناشیه.

#### ۱) خدمت به ایران از طریق اسلام

برای اعضاء دولت موقت به‌طور کلی و برای نهضت آزادی و بنده بنا به تصریح در مرامنامه، خدمت به ایران و هرگونه فعالیت اجتماعی و مبارزاتی و سیاسی منبعث از اعتقادمان به اسلام بوده آن‌را به‌عنوان فریضه دینی تلقی می‌کردیم. نه مخالف و مقابل اسلام بودیم و نه مانند احزاب آزاد فکر (یا لائیک که بی‌طرف و بیگانه به‌دین هستند) بی‌اعتنائی به‌مبانی و موازین و مقررات اسلام داشتیم. مقصود «از طریق اسلام» که در اینجا می‌گویم همان حکومت اسلامی یا نظام و فرهنگ اسلامی است که باید بجای نظام شاهنشاهی و مشروطه‌ی سلطنتی یا نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی و سرمایه‌داری و فاشیستی و غیره در مملکت مستقر شده، ایدئولوژی و قوانین اساسی و آداب زندگی ما را تعیین نماید.

در هر حال با اتخاذ شعار «خدمت به ایران» به‌عنوان هدف کلی، آثار و نتایج و برنامه و اعمالی که قهراً از آن ناشی می‌شود و ملازمه دارد به‌قرار ذیل خواهد بود:

۱- تملک و تصرف کشور از دست غاصبین حاکم و تلاش برای حراست و امنیت ملک و ملت.

۱. البته کسانی هم بودند، از جمله در نهضت آزادی خارج از کشور که ایدئولوژی حزبی و رسالت ملی را حاکمیت اسلام بر تمام جهان قرار می‌دادند.

۲- تشکیل دولت و احراز قدرت برای حفظ و اداره مملکت و به کارگرفتن و کارا نمودن دستگاه‌های دولتی.

۳- به کار انداختن مجدد چرخ‌های اداری و آموزشی و اقتصادی کشور در جهت احیاء و سازندگی و تولید و رفاه عمومی و خودکفائی.

۴- تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی و تغییر و انتقال امور کشور از نظام قدیم به جدید.

۵- ساختن و سوق دادن ملت در جهت نظام اسلامی دموکراتیک و وضع و اجرای مقررات انقلابی.

۶- برقراری روابط دوستانه با همسایگان بر مبنای حفظ حقوق و استقلال و تمامیت ارضی ایران و مبادلات متقابل عادلانه.

این برنامه و خط مشی انقلابی عاقلانه تدریجی تقریباً همان چیزی بود که در فرمان نخست‌وزیری آمده بود، فرمانی که با رهنمود کلی امام و مشورت و تحریر و تصویب شورای انقلاب تنظیم گردیده به تأیید و امضای ایشان رسیده بود. گام اول که با تشکیل دولت انقلاب و انتقال از نظام مطرود شاهنشاهی به نظام جمهوری اسلامی، از طرف شورای انقلاب و امام برداشته شد، در خط اول یعنی «خدمت به ایران از طریق اسلام» بود. ولی این تطابق و تقاهم چندان طول نکشید و با یکدیگر زاویه گرفته هرچه جلو رفتیم فاصله بیشتر شد. قانون اساسی که پیش‌نویس آن با همکاری صمیمانه دولت موقت و شورای انقلاب تنظیم شده و از طرح پیشنهادی اولیه آقای حبیبی به خدمت امام در پاریس، استفاده به عمل آمده بود، تا حدود زیادی روی خط اول یعنی حاکمیت الهی و حکومت شورائی ملی حرکت<sup>۱</sup> می‌کرد، ولی

---

۱. حاکمیت الهی و حکومت شورائی ملی که در اینجا اشاره شد نظامی است که قوانین اساسی و اهداف و اصول مأخوذ از مشیت و احکام الهی بوده ولی مقررات اجرائی و مباشرت و مدیریت امور خلق و امت با مشورت مردم و حاکمیت ملی انجام گردد. این همان نظام جمهوری دموکراتیک اسلامی است که در اساسنامه شورای انقلاب مصوب امام تصریح شده بود و اصطلاح دموکراتیک و اسلامی را مکرر امام در مصاحبه‌های پاریس در پاسخ خبرنگاران خارجی که سؤال از کیفیت حکومت اسلامی مورد نظر ایشان می‌کردند تصریح نموده بودند.

از جمله در ۱۳۵۷/۸/۱۰ به خبرنگار رادیو تلویزیون اتریش می‌فرمایند:

«با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود.»

← «برای رادیو تلویزیون هلند در ۱۳۵۷/۸/۱۴ توضیح می‌دهند که:

ایران و اسلام \_\_\_\_\_ ۲۵۳  
آنچه از مجلس خبرگان بیرون آمد و به رفراندوم گذارده شد نیمی در خط اول و نیمی در خط دوم با حق و تو و اشراف دوم بود.

## ۲) خدمت به اسلام از طریق ایران

این طرز تفکر و اتخاذ هدف به زودی در نام گذاری‌هایی که به اشاره و گاهی اصرار رهبری انقلاب به عمل می‌آمد، جلوه روشن پیدا می‌کرد. قبل از هر چیز در اصطلاح «انقلاب اسلامی ایران» و پس از آن در «جمهوری اسلامی ایران» و چندی بعد در مجلس شورای اسلامی بجای مجلس شورای ملی که یگانه عنوان رسمی به کار برده شده در قانون اساسی مجلس خبرگان بود، و خیلی بعد از آن در «وزارت ارشاد اسلامی» (به جای وزارت ارشاد ملی که به تصویب شورای انقلاب رسیده و وزیر دولت شهید رجائی بدون مجوز قانونی آن را تغییر داد). همچنین «میهن اسلامی» در جریان جنگ عراق با ایران که آن را جنگ کفر با اسلام می‌خواندیم و ارتش و پاسداران و داوطلبان ما عنوان سپاه اسلام را پیدا کرده بودند.

حال بینم لازمه‌ی اختیار خط «خدمت به اسلام از طریق ایران» منطقی و مستقل از آنچه عملاً انجام گردید چه آثار و نتایجی می‌بایست داشته باشد.

۱- چون اسلام هدف در برابر ایران و ملیت قرار می‌گیرد و ناخالصی و معارضه یا شرک پذیرفته نیست، هرگونه افکار و آمال ملی و حفظ و احترام به سنن خوب یا بد گذشته عنوان ملی گرائی پیدا کرده انحراف و شرک باید تلقی شود، «نهضت ضد ایران»<sup>۱</sup> به راه افتد و «ملی‌زدائی» سکه رایج گردد. در قلم‌روی قلم و بیان شعارها،

→ «دموکراسی اسلامی کامل‌تر از دموکراسی غرب است»

و چهار روز بعد در یک مصاحبه عمومی با خبرنگاران برزیلی، انگلیسی، تایلندی، ژاپنی و آمریکائی در حومه‌ی پاریس تصریح می‌فرمایند که:

«دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است.»

(نقل از کتاب ندای حق - مجموعه‌ای از پیام‌ها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی از ۱۷ مهرماه تا ۳۰ آبان ۱۳۵۷ در پاریس.)

بنده نیز با خبرنگاران داخلی و خارجی و در مصاحبه‌ها و پیام‌های خود تاسی و تکرار می‌نمودم، ولی بعداً که صفت دموکراتیک از عنوان جمهوری اسلامی برداشته شد از طرف بعضی از مغرضین بهانه اتهام و حمله گردید.

۱. رجوع شود به «نهضت ضد ایران»، اولین مقاله همین کتاب، صفحات ۱۷۹ تا ۱۹۰  
این مقاله ابتدا در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۲۳ در روزنامه کیهان چاپ و منتشر شد و سپس در ۱۳۵۹/۷/۱۴ در روزنامه میزان تجدید چاپ گردید (ب.ف.ب).

رفته‌رفته واژه‌های ملی و ملت و ایران کمتر دیده و شنیده شد و به جای ملت واژه امت متداول گردید. می‌باید علائم و آثار تاریخی مانند «شیر و خورشید»<sup>۱</sup> محو و منسوخ گردد، عیدنوروز و تعطیل سیزده با اکراه در لیست تعطیلات رسمی بیاید و به شخصیت‌های بزرگ ملی ولو قهرمان جهانی مبارزات ضداستعماری چون دکتر مصدق توهین کرده نامش از کاشی خیابان‌ها برداشته شود. افراد نهضت آزادی به اعتبار مسلمان نمازخوان بودن موقتاً قابل قبول گردند و با جبهه ملی خصمانه عمل شود ...

۲- خط خدمت به اسلام برای خود مکتبی است و اصلاً اسلام مکتب و شریعت و مذهب یعنی راه است. از این نظر مشابهت صوری و روشی با مکاتب فلسفی ایسم‌دار قرون جدید که از اروپا آمده‌است پیدا می‌کند. مانند ناسیونالیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم. طرفدارانش خود را «مکتبی» معرفی و ممتاز می‌نمایند و در مملکت و دولت باید مکتب پیاده شود و یکی از روش‌های تشکیلاتی مکاتب فلسفی سیاسی ایدئولوژیک معاصر، انحصارگری و انضباط حزبی است.

۳- چون هدف خدمت و پیشبرد اسلام است که رو به خارج و جهان بشریت دارد برنامه‌های انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی جنبه‌ی ماوراء ایرانی و فوق ملی پیدا کرده به فکر صدور است و باید به داد و نجات مستضعفین جهان و نهضت‌های آزادی‌بخش رفته قهر و مبارزه و سرکوبی مستکبرین دنیا خصوصاً امپریالیسم جهانخواار آمریکا را مانند مارکسیسم لنینیسم، در بالای فهرست گذارده شود. قهراً پای تصادم منافع و تحریک و تخاصم با ابرقدرت‌های بین‌الملل و طاغوت‌های سیاست پیش می‌آید. سیاست خارجی «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» دولت بر سیاست داخلی «امنیت و عمران» سایه تقدم و تفوق می‌اندازد و جنگ، اشتغال اصلی ملت و دولت می‌گردد.

۴- به خاطر وصول به هدف و اجرای برنامه‌های خدمت به اسلام از طریق ایران، که اجر عظیم داشته و خدا جبران خواهد کرد اشکالی ندارد بلکه لازم و مطلوب است که ایران و در مفهوم کلی انسان ایتار نموده قربانی شوند. بنابراین از محرومیت

---

۱. علامت «شیر و خورشید» که به صورت نشان دولتی ایران از زمان قاجاریه انتخاب شده بود و در مشروطیت و دوران پهلوی رسمیت و عمومیت بیشتر یافته علامت ثابت نامه‌ها و اسناد ادارات دولتی گردید و شعبه ایرانی صلیب سرخ بین‌الملل آن را وجه امتیاز و عنوان خود قرارداد، تاریخچه قدیمی و سیر تحول طولانی کاملاً اسلامی و بلکه شیعی دارد و خالی از هرگونه ارتباط با سابقه زرتشتی و ساسانی و شاهنشاهی است. شیر به اعتبار علی (ع) که «اسدالله‌الغالب» است آمده ذولفقاری به دست داشته است و خورشیدی که از پشت آن پرتو می‌اندازد، یاد آورد نور هدایت اسلام و «اللَّهُ نُورِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» بوده است.

و شهادت باید استقبال کرد و شهادت آرزوی عبادی و هدف ثانوی گردیده با زمینه‌ی وسیعی که دکتر شریعتی برای آن فراهم کرده است اصالت پیدا می‌نماید.<sup>۱</sup> برای آبیاری خونین انقلاب و اسلام تعطیل یا تعویق برنامه‌های عمرانی و سازندگی کشور، از دست رفتن سرمایه‌های ملی بزرگ، ویرانی و اشغال مناطق زرخیزی از ایران و آواره و کشته شدن میلیون‌ها نفر از ملت را نباید مصیبت عظمی و ایراد تلقی نمود. از جهاتی «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» است و وسیله‌ای برای تزکیه و تحرک از نو و تکیه به خود.

ایمان و توکل از شرایط و پایه‌های اصلی بوده به حکم آیه شریفه:

«إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.» (محمد (۴۷) / ۷)

(اگر خدا را یاری کنید شما را یاری کرده گامهایتان را پا برجا و استوار می‌سازد.)

و وعده‌ی قاطع و کافی:

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق (۶۵) / ۳)

(و هر کس توکل به خدا کند همان برای او کافی است...)

یک حالت بی‌باکی و بی‌اعتنائی نسبت به خطرات و تلفات و ضایعات حکم فرما می‌شود و اقتصاد و مادیات و مدیریت، حتی علم و تخصص از ارزش می‌افتد.

۵- در صحنه‌ی داخلی چون دولت و نظام برای اشاعه و اجرای اسلام درست شده‌اند تبلیغ دین تا سرحد تحمیل اصول و فروع آن برنامه کلی می‌شود، و هر چه ممکن است قاطع‌تر و سریع‌تر. عمل به احکام و رعایت شعائر دین باید عمومیت یافته اجازه و امکان تخلف از آن و اختیار و آزادی، حتی در خلوت و اندرون به کسی داده نشود. برای محکم کاری و پیش‌گیری، اعمال نفوذ و تفتیش عقاید دینی و سیاسی مدافع پیدا می‌کند و کسانی که صد درصد در خط خاص یا مکتبی و حزب الهی نیستند نباید صاحب شغل و مقام تا درجات پائین باشند و حق مشارکت در رسانه‌های گروهی و اجتماعات و آراء و امور، از غیر خودی‌ها سلب می‌شود.

۶- حال که خط و خدمت دولت و مکتب برای اسلام و منطبق با اسلام فرض می‌شود موافقین و مجریان امر به لحاظ افراد و افکار و اعمال و مصوبات حالت

---

۱. آقای خامنه‌ای رئیس‌جمهور در سمینار مسئولین بنیاد شهید (به تاریخ ۱۳۶۰/۸/۲۱) می‌گوید:

«ما تاریخ خود را مدیون شهادت طلبی می‌دانیم.»

قداست دینی و فریضه‌ی مذهبی پیدا کرده دولت‌ها «مفترض الطاعه» و دادگاه‌ها «لسان الله» می‌شوند به طوری که هرگونه اختلاف و ایراد، حکم ارتداد را پیدا می‌کند و مخالفت و انتقاد و حتی بی‌طرفی و بی‌موضع‌ی ممکن است محاربه با خدا محسوب شده قضاوت‌ها به اشد خشونت برسد و برای اعدام، صرف عضویت یا هواداری و اعتقاد و گاهی انتساب به فلان مکتب کفایت کند. چماق تکفیر بلند است و جاسوسی و تفتیش عقاید وظیفه‌ی شرعی همگان می‌شود.

۷- چون در منطق این مکتب عزت و غلبه اسلام ملازمه با نابودی و محو کفر دارد و به مصداق «أَكْثَرَهُمْ مُشْرِكُونَ»، «أَكْثَرَهُمْ فَاسِقِينَ» و «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»، ابناء بشر غالباً ضد خدا و خارج از اسلام و فاقد شعور تلقی گردیده روح بدینی و قهر و غرور و بدخواهی نسبت به هم‌نوعان و بیگانگان رواج آسان پیدا می‌کند. هرگونه همکاری و همزیستی با غیراسلام و مسلمین، و به طریق اولی با ضداسلام و با ملت و دولت‌هایی که نظام الحاد دارند غیرقابل قبول می‌شود. اگرچه زبانی به ما نرسانند یا نرسانده باشند.

در داخله‌ی کشور غیرمکتبی‌ها و نامطیع‌ها ولو متخصص و مفید، باید پاک‌سازی شوند و اشکالی ندارد که از گرسنگی بمیرند چون زمانی بهره‌مند بوده‌اند. در خارج کشور همان‌طور که در بند ۳ آمد قرار بر کینه و خصومت و لعنت است تا آنجا که مرگ‌خواهی برای آنها در ردیف یا واجب‌تر از نماز می‌شود و مادام که موفق به نابودیشان نشده‌ایم باید از برقراری هرگونه ارتباط و مبادله احتیاط و احتراز بنمائیم و آنچه را که نام و نشان خارجی داشته و از آنجاها آمده است اگرچه از مقوله‌ی علوم و صنایع و تحصیلات و افکار باشد، چون شیئی نجس قابل پرهیز است و عامل وابستگی و غرب‌زدگی بدانیم.

۸- اجرای برنامه‌ها و اداره کارها که در صدر آنها حکومت و سیاست قرار دارد چون رأساً یا نهایتاً به خاطر اسلام و به سبک اسلام باید باشد طبعاً به دست متخصصین اسلام و متولیان دین سپرده و انجام می‌شود. روحانیت و فقه، مقام ولایت و اختیارات قاطع را پیدا کرده در تمام شئون صاحب حق و تو و نظارت و آمریت می‌گردند. حکومت اسلامی به صورت حکومت روحانی مطلقه درآمده روحانیت شیعه به بزرگ‌ترین پیروزی تاریخ هزارساله‌ی خود می‌رسد و طرز تفکر اداری و آمرانه قشری، جای محتوا و معنویت و اخلاق و عواطف را می‌گیرد.



۹- قدرت نفوذ و عمل این مکتب یا سیستم، با توجه به خصوصیات ذکر شده فوق‌العاده است: هدف‌گیری در راه دین خدا، القاء روح ایثار و شهادت در برابر پادشاه آخرت، تکیه بر ایمان و توکل به‌قادر متعال، بی‌اعتنائی به خطرات احتمالی و حساب‌های عقلانی، احساس بی‌نیازی از وسائط مادی و علمی، خصوصاً در میان ملت و نژادی سرشار از احساسات مذهبی که در طول تاریخ کهن‌سال خود همیشه به‌خاطر مذهب و معتقدات (اعم از حق یا باطل) به‌تحرك درآمده حاضر به خرج و زحمت یا فداکاری و شهادت شده‌است، ضمن آنکه از تأسیسات وسیع و امکانات عظیم سنن و شعائر اسلام شیعی استفاده می‌نماید. از قبیل محراب و منبر یا عاشورا و اعیاد، زیارت‌ها و اجتماعات که در اختیار لشکر متسکّل مرتبط گسترده‌ای به‌نام روحانیت که ورزیده در تبلیغ و تحرك توده‌ها است قرار دارد، علاوه بر اینها زمینه مساعدی که بیش از یک قرن عوامل ناراضی‌ساز جهانی و داخلی و همچنین تعلیمات مکاتب چپی افراطی در تلقین تضاد و تخاصم و انتقام در محیط جوانان به‌وجود آورده است عامل مؤثر مهمی می‌شود و اصولاً انسان وارث حیوان درنده‌خوی که در دنیای آکِلْ و مَأْكُولِ زندگی می‌کند بیش از رأفت و رحمت، آمادگی برای خصومت و خشونت دارد.

\* \* \*

این بود خلاصه فهرست‌وار از تعلیل‌ها و نتایج و آثاری که از طرز تفکر و از مکتب «خدمت به اسلام» ناشی می‌شود. ملاحظه می‌کنید که آنچه منطقاً از طبیعت مکتب استخراج می‌شد انطباق تقریباً کامل با واقعیات و جریانات عینی دارد و نشان می‌دهد که برخلاف بعضی القائات و تصورات، جریاناتی که در انقلاب ما رخ داده است محصول نقشه‌های مخفی و نیرنگ‌های خارجی نبوده منشاء خودجوشی و داخلی دارد.

### خود اسلام چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟

دیدیم که آن دو طرز فکر یا دو هدف به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم نظر به اسلام داشتند. حال این سؤال مطرح می‌شود که خود اسلام چه نظر دارد؟ آیا خدمت ما را می‌خواهد و اجازه‌ی استفاده از اسلام را به ما می‌دهد؟ از آنجا که باید هرگونه اختلاف و اشکال را پیش خدا و رسول یعنی قرآن و سنت

(یا عترت) ببریم، از قرآن پرسش می‌نمائیم و عمل و روش پیغمبر (ص) و ائمه علیهم‌السلام را نگاه می‌کنیم.

### خدمت به اسلام و به خدا

در قرآن آیه و دستوری که دلالت یا صراحت برای خدمت به اسلام و دفاع یا تبلیغ و تحمیل آن را داشته باشد وجود ندارد (و به طریق اولی ایران) و هر جا که کلمات اسلام و مسلمین و تسلیم و غیره می‌آید به معنای دین است و مکتبی که نزد خدا مقبولیت انحصاری و رضایت‌مندانه داشته و سیله‌ی هدایت ما می‌شود:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»<sup>۱</sup>

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»<sup>۲</sup>

«وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۳</sup>

اسلام، طریقت و مذهبی است که خداوند بشر را از آن راه می‌خواند یا بشر آن را می‌پذیرد و نباید منت به سر خدا گذاشت.

به‌طور کلی ادیان و شرایع و ارسال رسل طریقیّت دارند نه موضوعیّت و نمی‌توانند به‌خودی‌خود هدف باشند. هدف چیزی است که به‌خاطر آن پیغمبران مبعوث و مأمور شده‌اند. مثلاً بشارت و بیم‌دادن آخرت یا هدایت گمراهان و رحمت‌رساندن به‌عالمیان. تبلیغ اسلام به‌مفهوم تجارّتی و سیاسی متداول را هم در قرآن نداریم.<sup>۴</sup> آنچه هست ابلاغ و دعوت به اسلام و دین می‌باشد که مأموریت و رسالت پیغمبران بوده

۱. آل عمران (۳) / ۱۹: به راستی دین نزد خدا اسلام [تسلیم در برابر او] است...

۲. آل عمران (۳) / ۸۵: هر که دینی غیر از اسلام [تسلیم در برابر خدا] اختیار کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد...

۳. مانده (۵) / ۳: ... و اسلام [تسلیم در برابر خدا] را به‌عنوان دین برای شما انتخاب کردم...

۴. در فرقه بهائیت به تبلیغ به‌عنوان مهم‌ترین تکلیف و از جهتی تنها تکلیف خیلی اهمیت داده می‌شود. اینان، راهنمای مؤثری که از ابتدا برای نشر دین خود اختیار کردند عبارت بود از خوش‌روئی و خدمت و تعاون، صلح‌جوئی و وحدت ادیان، اتخاذ لباس و افکار و نیازهای مکان و زمان، و بی‌تقوائی در استنادها و استدلال‌ها، قیافه مظلومیت گرفتن و مدارای با زورمند...

منظور آنکه تبلیغ هر متاع و مکتب وقتی مورد اصرار و هدف باشد ندرتاً ممکن است خالی از خدعه و باطل درآید. تبلیغ وسیله‌ای است که غالباً به‌سود مجهول‌ها و مردودها به‌کار برده می‌شود و روی هم‌رفته تأثیر روانی مطلوب و دراز مدت ندارد.

است اما نه با اجبار و اکراه و اصرار بلکه با حکمت و بیان و موعظه و مدارا، به نیکوترین وجه. مکرر به حضرت رسول (ص) سفارش می‌شود که اکراه و اجبار در دین نبوده لازم است جهل و گمراهی تبدیل به رشد و رسائی شود و خود را برای قبولاندن اسلام به رنج و زحمت نینداخته از اینکه کافرهای ایمان نمی‌آورند و به فرامین خدا عمل نمی‌کنند تأسف نخورد و به آنها بگوید که از خدا و از رسول اطاعت کنند و اگر اعراض کردند بدانند که او، و آنها هر کدام بار خود و سود و زیان عمل خویش را می‌برند و اطاعت کردنشان سبب هدایت و رحمت برایشان خواهد بود، درحالی که رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ صریح و روشن ندارد. خلاصه آنکه پیغمبر، تو اجازه نداری مردم را علی‌رغم میل باطنیشان و ادار به ایمان بکنی، خدا اگر می‌خواست تمام اهل زمین ایمان آورده بودند.

آیات مربوط به مطالب فوق چند نمونه ذیل است:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup>

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ»<sup>۲</sup>

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.»<sup>۳</sup>

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ»<sup>۴</sup>

«أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ»<sup>۵</sup>

«قُلْ لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم»<sup>۶</sup>

۱. انعام(۶) / ۱۲۵: هر که را خدا بخواهد هدایت کند، دلش را پذیرای تسلیم [در برابر خود] می‌کند؛ ...
۲. صف(۶۱) / ۷: کیست ستمکارتر از آن که دروغ به خدا نسبت دهد، درحالی که به تسلیم [در برابر خدا] دعوت می‌شود؟ ...
۳. بقره(۲) / ۱۳۱: آنگاه که صاحب اختیار ابراهیم به او گفت: به مقام تسلیم درآی! گفت: در برابر صاحب اختیار جهانیان [با تمام وجود] تسلیم شده‌ام.
۴. انعام(۶) / ۱۴: ... بگو: من مأمورم که در راه تسلیم [در قبال خدا] پیشگام باشم؛ ...
۵. آل عمران(۳) / ۲۰: ... من خود را در برابر خدا تسلیم ساختم و پیروان من [نیز چنین هستند]. ...
۶. حجرات(۴۹) / ۱۷: ... بگو: منتِ اسلامِ خویش بر من منهد؛ بلکه اگر [در ابراز ایمان] صداقت دارید، ...

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ»<sup>۱</sup>

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»<sup>۲</sup>

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ»<sup>۳</sup>

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>۴</sup>

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۵</sup>

«طه»

«مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»<sup>۶</sup>

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»<sup>۷</sup>

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»<sup>۸</sup>

۱. مانده (۵) / ۹۹: رسول وظیفه ای جز ابلاغ ندارد...

۲. مانده (۵) / ۶۷: ای رسول، آنچه از [جانب] صاحب‌اختیارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن؛ ...

۳. هود (۱۱) / ۵۷: و اگر روی برتابید، من پیامی را که مأمور [ابلاغ] آن به شما شده بودم، به شما رساندم؛ ...

۴. نحل (۱۶) / ۱۲۵: دانش توأم با بینش و اندرزهای نیکو به راه صاحب‌اختیارت دعوت کن و به بهترین شیوه با مخالفان به گفتگو بنشین...

۵. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ [فقط راه] کمال از [راه] تباهی مشخص شده است؛ ...

۶. طه (۲۰) / ۱ و ۲: طه، ها.

قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی.

۷. شعراء (۲۶) / ۳: مباد خود را از [اندوه] اینکه ایمان نمی‌آورند به هلاکت اندازی.

۸. نور (۲۴) / ۵۴: بگو: از خدا و رسول اطاعت کنید، و اگر روی برتابید، پیامبر مسئولیت‌های خود را دارد و شما مسئولیت‌های خود را؛ و اگر از او اطاعت کنید، خود هدایت یافته‌اید؛ رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار ندارد.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup>

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ  
حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.»<sup>۲</sup>

طبیعی است که وقتی ایمان و دین اجباری نباشد عمل به احکام دین هم که شرط قبولی آن نیت و ایمان است نمی تواند الزامی باشد.

اما اگر دستور خدمت به اسلام و تبلیغ و تحمیل آن را در قرآن نداریم و به کلماتی مانند «لِلْإِسْلَامِ» و «إِلَى الْإِسْلَامِ» بر نمی خوریم، تا دلتان بخواهد «الله»، «الی الله»، «الیه»، «الینا»، «بالله»، «ابتغاء وجه الله»، «مرضات الله»، «لقاء الله» و مخصوصاً «سبیل الله»، زیاد داریم. خداوند ما را به خدمت و بندگی و اجابت خویش دائماً می خواند. یعنی خواستن خدا، بندگی و اطاعت و خدمت کردن خدا، طلب رضا و لقاء خدا و بالاخره رفتن در خط خدا و نزدیک گشتن به او و شدن یا تحوّل و تکامل در جهت خدا، مفصل و مکرر در قرآن آمده و از ما دعوت شده است از این قبیل:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»<sup>۳</sup>

«فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ»<sup>۴</sup>

«ابْتَغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»<sup>۵</sup>

«مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ»<sup>۶</sup>

«وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۷</sup>

۱. احزاب (۳۳) / ۷۱: ... و هر که از خدا و رسولش اطاعت کند، به کامیابی بزرگی دست یافته است.  
۲. یونس (۱۰) / ۹۹: اگر صاحب اختیار تو می خواست، همه اهل زمین [جبراً] ایمان می آوردند [ولی پدیده اختیار را به انسان تفویض کرد]؛ آیا تو می خواهی مردم را وادار کنی که ایمان آورند؟  
۳. بقره (۲) / ۱۵۶: ... متعلق به خداییم و به پیشگاه او باز می گردیم.  
۴. فصلت (۴۱) / ۶: ... با استواری به او روی آورید...  
۵. بقره (۲) / ۲۷۲: ... برای طلب خشنودی خدا انفاق نکنید ...  
۶. عنکبوت (۲۹) / ۵: و هر کس [در راه خدا] تلاش کند به سود خویش کرده است؛ ...  
۷. بقره (۲) / ۲۱۸، انفال (۸) / ۷۴ و توبه (۹) / ۲۰: ... و به مبارزه برخاستند ...

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

«إِلَى الْمَصِيرِ»<sup>۲</sup>

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»<sup>۳</sup>

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»<sup>۴</sup>

«اعْبُدُوا اللَّهَ»<sup>۵</sup>

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»<sup>۶</sup>

...

ضمن آنکه اسلام همان تسلیم به خدا و عمل به خواست و دستور او است. به اسلام باید عمل کرد ولی عملمان اسلام نیست.

عرفاً حتی «فَنَاءِ إِلَى اللَّهِ» گفته‌اند که ادیان هندی وحدت وجودی را با نیست و فداشدن برای ابدی شدن را به یاد می‌آورد ولی در قرآن «فَنَاءِ فِي اللَّهِ» و ترک دنیا یا استقبال از مرگ به عنوان اصل و هدف نیامده است جز آنکه شهادت عارضی در راه خدا باشد.

به طور خلاصه قرآن هدف از آفرینش و ساختمان ما را برای بندگی و خدمت به خدا می‌داند و می‌گوید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات (۵۱) / ۵۶)

(جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه بندگی مرا بکنند.)

البته خواستن و بندگی خدا شرط دومی هم دارد و آن نپرستیدن و نخواستن غیر خدا

است:

۱. بقره (۲) / ۱۹۵: در راه خدا انفاق کنید...

۲. حج (۲۲) / ۴۸ و لقمان (۳۱) / ۱۴: ... سرانجام در پیشگاه من است.

۳. غافر (۴۰) / ۶۰: ... مرا [با اخلاص] بخوانید تا اجابتان کنم؛ ...

۴. آل عمران (۳) / ۵۰، شعراء (۲۶) / ۱۰۸ و ۱۱۰ و ...: پس از خدا پروا کنید و مطیع من باشید.

۵. نساء (۴) / ۳۶، مائده (۵) / ۷۲ و ۱۱۷، اعراف (۷) / ۵۹ و ...: ... خدای را بندگی کنید...

۶. لقمان (۳۱) / ۲۸: ...، که خدا شنوائی بیناست.

«يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»<sup>۱</sup>

## خدا و میهن

یکی از غیرخداها خود است. خودپرستی شرک می‌شود و خودخواهی منافات با خداپرستی دارد. دیگر از غیر خداها مردم و انسان‌ها و زندگی دنیا است. چه زورمندان و طاغوت‌ها و چه پدر و مادران و فرزندان و تمتع از زندگی، در آنجا که اطاعت و حمایت و دل‌بستگی به آنها مقابل وجدانیت و معارض امر خدا قرار گیرد.

اما ظرافت مسئله و سرّ قضیه یا نشانه‌ی خدائی بودن قرآن در این است که جدائی بین خدا و خود یا خدا و خلق از میان‌رفته، خدمت به خلق، خدمت به خدا می‌شود و به‌نوع دیگری از وحدت وجود یا نزدیکی و یگانگی خدا و انسان می‌رسیم.

خدا که بی‌نیاز علی‌الاطلاق است احتیاج به خدمت و بندگی ما ندارد:

«وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>

اسلام هم که راه او است احتیاج به ما ندارد.<sup>۳</sup> عبادت و خدمتی که از ما می‌خواهد خدمت به آدم‌ها و آفریده‌های او است. به‌قول سعدی:

عبادت به‌جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

آنچه در راه او می‌بریم یا در راهش خرج و فدا می‌کنیم دست آخر برای خودمان است. «سبیل الله»، «سبیل الناس» است و انفاق و نذر برای او یا پاداشی که پیغمبر از ما می‌طلبد به خودمان برمی‌گردد:

«تُنْفِقُوا مِنْ حَيْرٍ فَلَا نَفْسِكُمْ وَمَا تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ حَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ»<sup>۴</sup>

۱. نور(۲۴) / ۵۵: ... مرا بندگی کنند و چیزی را [در قدرت و تدبیر] با من سهیم تلقی نکنند؛ ...

۲. عنکبوت(۲۹) / ۶: و هر کس [در راه خدا] تلاش کند به سود خویش کرده است؛ زیرا خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

۳. معروف است که وقتی ابرهه با قشون کرار و فیل‌های وحشتناک خود برای خراب کردن خانه خدا به نزدیکی‌های مکه رسیده بود، عبدالمطلب بزرگ قریش و جد پیغمبر (ص) که متولی کعبه بود نزد ابرهه رفته شکایت از تجاوزی که سربازان به شترهای در حال چرای او کرده بودند می‌نماید و مطالبه شترهای خود را می‌کند. ابرهه از این سخن او تعجب کرده، می‌گوید: در چنین موقعیت حساس و خطرناکی دلت برای شترها سوخته‌است؟ عبدالمطلب جواب می‌دهد: خانه صاحب و اربابی دارد که آن را حفظ خواهد کرد، من صاحب شترها هستم. لِلْبَيْتِ رَبٌّ وَأَنَا رَبُّ الْإِبِلِ.

۴. بقره(۲) / ۲۷۲: ... و هر مالی را که انفاق کنید، به سود خود شماست؛ و جز برای طلب خشنودی خدا انفاق نکنید؛ و هر چه انفاق کنید، [پاداش آن] به‌طور کامل به شما می‌رسد و ستم زده نخواهید شد.

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»<sup>۱</sup>

محبت و صمیمیت خدا به انسان آن قدر زیاد است که خود را از رگ گردن به ما نزدیک‌تر و حائل میان ما و دل‌مان است:

«وَوَحْنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۲</sup>

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»<sup>۳</sup>

و به ما سفارش می‌کند که مردم (بدون قید و تخصیص مؤمن و غیر مؤمن یا خودی و غریبه) عیالات و خانواده من هستند هر کس به آنها بیشتر خدمت کند پیش من محبوب‌تر است:

«النَّاسُ عِيَالِي أَعْصَمُ إِلَيْهِمْ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ»<sup>۴</sup>

آدمیزاد خیلی بیشتر از آنچه نسبت به نوع خود آشنائی و علاقه و احترام دارد خدا او را عزیز و بزرگوار دانسته در خشکی و دریا سیر و سواریش می‌دهد:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»<sup>۵</sup>

خوراکی‌های پاکیزه و آرایش‌های نیکو و نعمت‌های لذیذ برایش آفریده می‌خواهد بهره‌مند و شکرگزار او شویم:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»<sup>۶</sup>

پیروان مسیح هرچه رأفت و رحمت دارند تأییدشان کرده می‌گویند من در دل‌های آنها قرار دادم ولی رهبانیت و ترک دنیا را خودشان اختراع کرده‌اند:

۱. سبأ (۳۴) / ۴۷: بگو: هر پاداشی که از شما خواسته باشم، ارزانی خودتان...

۲. ق (۵۰) / ۱۶: و از شاه‌رگ [ش] به او نزدیک‌تریم...

۳. انفال (۸) / ۲۴: ... بدانید که خدا میان انسان و قلبش حایل می‌گردد [به گونه‌ای که از اسرار همه آگاه است] ...

۴. حدیث نبوی: مردم خانواده من هستند، آن کس را بیشتر دوست دارم که برای آنها (مردم) پرفایده‌تر باشد.

۵. اسراء (۱۷) / ۷۰: بنی آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سواریشان کردیم و از نعمت‌های پاکیزه روزیشان دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش آشکارا برتری بخشیدیم.

۶. اعراف (۷) / ۳۲: بگو: زیورهای خدا را که برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام کرده است؟ ...



«وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»<sup>۱</sup>

از دعوت ما و عبادت و اطاعتش زنده شدن ما را می خواهد، نه مرگ:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»<sup>۲</sup>

پس آنچه ما به خود و به هم‌نوعان (از والدین گرفته تا دورترین جاندار جهان) خدمت کنیم خدمت و عبادت خدا را کرده ایم (البته به شرط ایمان و اخلاص و قصد قربت). انسان دوستی و نوع پروری مانند خدادوستی و خداپرستی است. میهن دوستی و ملی بودن نیز نه تنها شرک به خدا و راه خطا نیست بلکه فرموده‌اند:

«حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»<sup>۳</sup>

دفاع از نفس و خانه و خانواده و از زندگی و وطن واجب است و اگر اجازه جنگ و دستور جهاد در قرآن داده شده است نه برای خدمت به اسلام و قلع و قمع یا مسلمان کردن کفار است بلکه برای مقابله و دفع دشمنانی است که معترض ما شده، دست به کشتارمان دراز کرده‌اند:

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْنِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ لِقَدِيرٍ»<sup>۴</sup>

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا»<sup>۵</sup>

(و خیلی مطالب دیگر که در مقالات «سیمای اسلام»، «دین و آزادی» و «ترمز و تفضل» آمده است.)  
و الا با آن مشرکینی که ابتدا به حمله و آزار و اخراج مسلمین و پیغمبر نکرده بودند، خداوند مانعی نمی‌بیند که دوستی و نیکی و رفتار به قسط نمائیم:

۱. حدید(۵۷) / ۲۷: ... و در دل پیروانش رأفت و مهربانی نهادیم؛ ولی ترک دنیا را که بدعت نهادند- و ما بر آنان مقرر نداشته بودیم- ...

۲. انفال(۸) / ۲۴: ای ایمان آوردگان، چون [رسول از جانب خدا] شما را به پیامی حیات بخش فرامی خواند، خدا و رسول را اجابت کنید؛ و بدانید که خدا میان انسان و قلبش حایل می‌گردد [به گونه‌ای که از اسرار همه آگاه است]؛ و [آگاه باشید که] به پیشگاه او احضار خواهید شد.

۳. حدیث نبوی: دوست داشتن وطن از ایمان است.

۴. حج(۲۲) / ۳۹: به کسانی که جنگ بر آنها تحمیل شده است اجازه کارزار داده شد، زیرا مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و خدا بر یاری آنان تواناست.

۵. بقره(۲) / ۱۹۰: با آنان که با شما سر جنگ دارند، در راه خدا بجنگید، و[لی] [از حد] تجاوز نکنید...

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۱</sup>

اصلاً قیام پیغمبران تماماً به خاطر ذریه و قریه و قوم خودشان یا به اصطلاح امروزی ملت و میهن بوده است. پیغمبران محلی، مانند هود و صالح و شعیب و غیره رسالتشان در مرحله‌ی اول هدایت و نجات قوم خود از جهالت و مصیبت شرک بود و در مرحله‌ی دوم از فسادها و خلاف‌هائی مانند کم‌فروشی، لواط، دنیاپرستی، ظلم و غیره. در میان پیغمبران اولوالعزم هم حضرت ابراهیم (ع) پس از هجرت با زن و فرزند به حجاز، برای پرستش خدای یکتا و ساختن کعبه با همکاری اسمعیل، درخواستی که از خدا می‌کند روزی فراوان برای دودمان خود و تمایل دل‌های مردمان به سوی آنان است:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ»<sup>۲</sup>

و سپس چنین دعا می‌کند:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره (۲) / ۱۲۹)

(ای پروردگار، در میان آنها و از خودشان رسولی برانگیز که آیات را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت تعلیمشان داده تزکیه‌شان نماید.)

یعنی دل‌سوزی و سعادت‌طلبی برای اقوامی که از اولاد او تا آخرالزمان به وجود خواهند آمد.

حضرت موسی (ع) هم مگر نه این بود که با وجود معجزات کوبنده دستوری برای نابودی و سرنگونی فرعون نداشته، یگانه مأموریتش بیرون بردن بنی‌اسرائیل از اسارت و ذلت و رساندنشان به ارض موعود امن و برکت بود، با وعده سلطنت ملی پر شوکت؟ با این وصف آیا از پیغمبران کسی ملی‌گراتر در دنیا بوده است؟ البته

۱. ممتحنه (۶۰) / ۸: خدا شما را از داشتن روابط نیکو و عادلانه با کسانی که در امر دین با شما جنگیده‌اند و شما را از خانه‌های خود بیرون نرانده‌اند، نهی نمی‌کند؛ و خدا عادلان را دوست می‌دارد.

۲. ابراهیم (۱۴) / ۳۷: صاحب‌اختیار، من [همسر و یکی از] فرزندانم را به دره‌ای تهی از کشت در کنار خانه حرمت یافته‌ات جای داده‌ام تا [برای عبادت تو] نماز برپا دارند؛ دل‌هایی از مردم را متوجه آنان ساز و از همه ثمرات روزیشان بده، بسا که سپاس دارند.

ملی‌گرا به معنای مدافع دل‌سوز منجی قوم و راهنما و رهبر ملت، تا برسد به تمام بشریت. یعنی خدمت‌گزارانِ بندگانِ خدا به دستور و در راه خدا.

### همکاری ملی

از مسائلی که در قرآن فراموش نشده و عنایت لازم نسبت به آن به عمل آمده است روابط اختلافی و همکاری‌های داخلی یک امت یا ملت است که آیا گروهی که خود را برحق و برتر می‌دانند باید حکومت افاضل (آریستوکراسی مذهبی) تشکیل داده و فرقه‌های دیگر را طرد کنند یا همزیستی و همکاری برقرار باشد. طبیعت بشری تمایل به جهت اول دارد، خصوصاً وقتی در آن کار تصور وظیفه شرعی بشود. قرآن چنین روحیه و رفتار را صریحاً شرک تلقی کرده شدیداً منع می‌نماید:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>۱</sup>

و می‌گویند مردم دنیا برای تشکیل امت واحد با پیغمبران متعدد ولی هدف و رب واحد تشکیل شده‌اند، رفع اختلافات را برای آن دنیا و به عهده‌ی خدا رها کرده فعلاً به عوض منازعه با یکدیگر، مسابقه در خیر و خدمت بگذارید و دسته‌جمعی چنگ به ریسمان الهی بزنید:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا

الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>۲</sup>

از حدود کشور و قوم واحد نیز بالاتر رفته تمام اهل کتاب را علی‌رغم اختلافات در شرایع و شعارها، دعوت به کلمه‌ی مشترک که پرستیدن خدا و ارباب ندانستن اشخاص است می‌نماید.

همین که گفته‌اند «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۳</sup> خواسته‌اند جامعه‌ی مسلمین از استبداد و انحصار و استعلا برکنار بوده همگی با وجود اختلافات اعتقادی فرعی و اجتماعی، با

۱. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: و در جرگه شرک‌ورزان مباشید.

همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دلخوش است.

۲. مائده (۵) / ۴۸: ... و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد [و موحد] قرار می‌داد، ولی می‌خواهد در مورد موهبت اختیار که به شما داده است، شما را آزمایش کند، از این رو در نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید، که بازگشت همه شما به پیشگاه خداست و در موارد اختلافان [داوری و] شما را آگاه می‌سازد.

۳. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

مشورت یکدیگر کار کنند و همکاری ملی وجود داشته باشد.<sup>۱</sup>  
حضرت امیر(ع) همکاری یا وحدت ملی را از حدود عقیدتی و اخلاقی نیز بالاتر برده، به انسانیت تعمیم می‌دهد و در دستورالعمل مالک‌اشتر والی اعزامی به مصر می‌نویسد:

«پیوسته قلبت را از مهر رعیت آکنده و با لطف و محبت ورزیدن به آنان  
مالا مال کن مبادا که چون درنده‌ی شکارافکن به خونریزی آنان پردازی.  
چه آنان دو دسته‌اند یا برادر دینیت به‌شمار می‌آیند و یا اینکه در  
آفرینش به‌مانند تو هستند. باید که آنان را ببخشی و از گناهشان بگذری.»  
در زمان شاه، شعار تثلیث «خدا- شاه- میهن» را همه‌جا به‌رخ می‌کشیدند و در  
سربازخانه‌ها عکس شاه را در میان و بالای خدا و میهن می‌گذاشتند. در کتاب «مرز  
میان دین و سیاست»<sup>۲</sup> (سال ۱۳۴۰) گفته بودم ما چنین خدائی را که هم‌ردیف میهن  
در سایه‌ی شاه قرار گیرد نخواستیم. میهن و ملت وقتی داخل شعار و هدف قرار  
می‌گیرند که در ذیل عنایت و به‌امر خدا و بلاواسطه باشد. خدائی که «يَحُولُ بَيْنَ  
الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»<sup>۳</sup> می‌باشد احتیاج به‌واسطه و دربان به‌هر نام و مقام ندارد زیرا که کار  
به‌شرک و بندگی طاغوت کشیده می‌شود. درهرحال، قرآن همکاری و همزیستی  
ملی را طرد، و تفرقه و تکفیر را تجویز نمی‌نماید.

### همزیستی بین‌المللی

روابط با غیرمؤمنین و با دشمنان اسلام و مسلمین نیز به‌دلیل همجواری و درگیری‌هایی  
که رخ می‌داد، و برای خط مشی همیشگی ما، مکرر در قرآن مورد بحث قرار گرفته

۱. تفصیل کافی و استناد به آیات و روایات در مقالات «انقلاب و انقلابی» و «مکتب و ملت» و جاهای دیگر  
آمده است.

مقاله «انقلاب و انقلابی» در صفحات ۱۳۱ تا ۱۷۲ همین مجموعه قرار دارد لیکن هیچ‌گونه اطلاعی از  
وجود مقاله «مکتب و ملت» در دست نیست. شاید منظور، مقاله‌ی «وحدت و مکتب» باشد که در روزنامه  
میزان شماره‌های ۹۲ و ۹۳ مورخ ۱۱ و ۱۳/۱۰/۱۳۵۹ چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

۲. کتاب «مرز میان دین و سیاست»، حاصل تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۳۱، در دومین کنگره  
انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک است و اکنون در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار قرار دارد  
که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر  
شده است (ب.ف.ب.).

۳. انفال (۸) / ۲۴: ... میان انسان و قلبش حایل است.

است. معمولاً به آیاتی از سوره توبه (۹) که تندترین سوره قرآن است به عنوان دستورالعمل‌های خصومت و خشونت تمسک می‌جویند. از قبیل:

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (نساء (۴) / ۸۹)

(...هرجا مشرکین را یافتید بکشید...)

یا این آیه که آن‌هم در سوره نساء (۴) آمده است:

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ.» (نساء (۴) / ۹۱)

(...پس آنها را هرجا یافتید بگیرید و بکشید.)

یا این آیه که مربوط به منافقین است و در سوره احزاب (۳۳) آمده است:

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَقِفُوا أُخِذُوا وَقَتْلُوا تَقْتِيلًا.» (احزاب (۳۳) / ۶۱)

(ملعون‌هایی هستند که هرجا پیدا شدند باید دستگیر و به قصد کشت از پا درآورده شوند.)

و یا این آیه که در سوره توبه (۹) است:

«قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (توبه (۹) / ۱۲۳)

(... با کسانی از کفار که در سرحدات (پهلوهای) شما هستند بجنگید و حتماً باید در شما خشونت ببینند...)

اما نکته‌ای را که فراموش می‌کنند و متذکر نمی‌شوند این است که آیات مورد

استناد سوره توبه (۹) که با این آیه شروع می‌شود:

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (توبه (۹) / ۱)

(تبری خدا و فرستاده او به مشرکینی که با آنها پیمان دارید اعلام می‌شود.)

صرفاً درباره‌ی مشرکینی است که با پیغمبر پیمان عدم تعرض بسته خلف عهد کرده به کمک دشمنان رفته یا به جنگ با مسلمانان برخاسته‌اند و صریحاً در آیه گفته می‌شود که تعهدتان را با آنها که پیمان‌شکنی نکرده‌اند به‌طور کامل عمل نموده بدانید که خدا اهل تقوا را دوست دارد.

در مقاله‌های «سیمای اسلام» و «انقلاب و انقلابی» در این زمینه و جنبه‌ی دفاعی صرف داشتن جنگ‌های اسلام، ادای مطلب نموده تکرار و تفصیل آن‌را در اینجا لازم نمی‌دانم. همین مسئله که رسول اکرم (ص) با مشرکین یعنی مدعیان سرسخت و مخالفین عقیدتی خود پیمان می‌بسته است تا از تعرض و تهدیدشان مصون بماند اجازه و بلکه دستور همزیستی تدافعی و مسالمت‌آمیز با بیگانگان و با ملحدین است.

در بند قبلی آیه (۸) از سوره‌ی ممتحنه (۶۰) را شاهد آوردیم که صریحاً می‌گوید معنی نیست که روابط دوستانه و عادلانه‌ی متقابل با مشرکینی داشته باشید که سرستیزه و آزار و اخراج شما را از سرزمینتان ندارند. و آیه بعدی آن تأکید می‌کند که ممنوعیت دوستی و تولی تنها درباره‌ی جنگ‌کنندگان با شما است.

پیغمبر بزرگوار ما علی‌رغم قرقر و نق‌زدن‌های کاسه‌های گرم‌تر از آتش اصحاب، با یهودیان باغ‌دار مدینه روی محصول خرما توافق می‌کند و با مشرکین در حال جنگ، صلح حدیبیه را برقرار می‌سازد. مسلمان لازم نیست همیشه با غیرمسلمان و غیرموحد در قهر و قتال باشد و ارتباط و تبادل و استفاده نداشته باشد. آن روزی که پیغمبر می‌فرمود بروید حتی در چین کسب علم کنید هم رسیدن به چین بسیار دشوار و خطرناک بود و هم در آنجا نه مسلمان و مکتبی پیدا می‌شد و نه درس قرآن و دین می‌دادند، ضمن آنکه در هیچ‌یک از دو کشور، انقلاب فرهنگی رخ نداده بود. رسول خدا و امامان از مجالست با غیرمسلمان‌ها و مذاکره حتی با لشگریان و سران دشمن استقبال می‌کردند. از راه مراوده و مذاکره و معامله و تألیف قلوب بود که اسلام را صادر و پیام خدا را در دل‌ها وارد می‌کردند. به موسی در برخورد با فرعون کذا، تأکید می‌شود که زبان ملایم به کار برد:

«قُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى.»<sup>۱</sup>

خدا به فرستاده‌اش که باید تآسی به عمل او نمائیم می‌گوید از پیشنهاد صلح دشمن ولو با احتمال خدعه و خیانت استقبال کن زیرا که تو، من و مؤمنین را داری. به‌طور کلی پیغمبران را باید:

«أَيُّمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء (۲۱) / ۷۳ یا سجده (۳۲) / ۲۴)

(... امامانی که به‌امر (یا به‌وحی) ما هدایت یا رهبری می‌نمایند...)

دانست و معنی و منظور از آن، راهنمایی و رهبری یا پیشوائی امت در امور دین می‌باشد و از طرف خدا ارجاع و ارشاد می‌شود. اما ولایت امر و اداره‌ی امر در مفهوم و مورد و رهبری و اداره‌ی امور جامعه که باید به‌حکم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

(نساء (۴) / ۵۹)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و از رسول و از آمرین صاحب

۱. طه (۲۰) / ۴۴: و با نرمش با او سخن بگوئید، بسا که بند پذیرد یا [از خدای] بترسد.

صلاحیت که از خودتان باشند اطاعت کنید...)

اطاعت شود با خود مردم و از خود آنها است و اگر اختلاف نظر و نزاعی پیش آمد باید داوری را از خدا و رسول خواست:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»<sup>۱</sup>

یعنی در زمان و شرایط ما باید به محکومات قرآن و مسلمات روش و رفتار پیغمبر اکرم و ائمه اطهار رجوع کرد و این ولایت نمی تواند متناقض و ناسخ این آیه باشد که می فرماید:

«وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری (۴۲) / ۳۸)

(و اداره امورشان (از طریق) مشاورت با یکدیگر است.)

یعنی اداره‌ی امور اجتماع را از طریق مشورت به عهده‌ی امت می گذارد و امام یا پیغمبر نیز در چنین موارد به حکم آیه شریفه:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۲</sup>

باید با مشورت و رأی و نظر آنها عمل کنند.

تنها اجازه همزیستی و مسالمت با بیگانگی که با ما در جنگ نیستند داده نشده بلکه باید به سوی مردم جهان برای دعوت به خیر و خدمت، گسترش آنچه معروف و مطبوع است و بازداشتن از آنچه طبعاً منکر و منفور می باشد برویم و این چنین است که رستگار می شویم:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۰۴)

(و حتماً از میان شما امت و گروهی باشند که دعوت به خیر و خوبی کنند و امر به معروف و نهی از منکر به عمل آورند و همین ها رستگاران می باشند.)

چرا نقش عمده در مجامع بین المللی صلح و تعاون، با مسلمانها نباشد؟

خداوند چنین مقرر داشته است که ما امت واسط یا میانه روی میانجی بوده الگو برای دنیا باشیم همان طور که پیغمبر واسط و شاهد برای ما و نمونه «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

۱. نساء (۴) / ۵۹: ... و هرگاه در امری دچار اختلاف شدید آن را به [کتاب] خدا و [روش] رسول ارجاع دهید...

۲. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن...

۲۷۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
بود. خدا به پیغمبران خود مأموریت تحریک و تخریب نداده بود ما هم نباید  
به خودمان چنین مأموریت پرخرج و خطر و احیاناً بی‌اثر را بدهیم.

## امامت و ولایت

ولایت البته غیر از امامت است. امامت و امام بودن که در کنار ولایت می‌آید همان  
است که خداوند پس از امتحانات لازم به ابراهیم (ع) وعده داد:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره ۲) / (۱۲۴)

(... به درستی که من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم...)

یعنی ولایت امر جنبه تشریحی و الهی نداشته حالت مردمی پیدا می‌کند. انبیاء و ائمه  
مستقیم یا غیرمستقیم میان خدا و خلق بوده باید منصوب یا منصوب او باشند ولی  
اولیای امر رابط میان مردم و سرپرست امور دنیائی آنها بوده منتخب یا مورد قبول  
مردم باید باشند و مأمور به «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> هستند. حضرت امیر (ع) از حقوقی  
که برای والی بر رعیت (یعنی مردم) می‌شمارد و مطالبه می‌کند نصیحت کردن و  
دلالت یا ایرادگیری و راهنمایی است و به مالک اشتر می‌نویسد مبدا «الْمَأْمُورُ مَعْدُورُ»  
بگویی بلکه در اجرای دستورات من نیز شخصاً پیش خدا مسئول بوده اگر تشخیص  
خلاف بدهی و اجرا کنی عقاب خواهی دید.

## توکل و تخصص، یا تقوا و تخصص

از اواخر سال ۱۳۵۹ این مفاهیم در ادبیات شعاری و حریف‌زدائی مقابل هم قرار  
گرفتند در حالی که تخصص نه معارض توکل و تقوا است و نه توکل و تقوی انسان  
را بی‌نیاز از توسل به علم و تخصص و به‌وسائط و ادوات می‌نماید، و نه حساب‌ها را  
دگرگون می‌سازد،<sup>۲</sup> جز آنکه روی خود انسان و خط‌مشی کارآئی و بازده وجودی  
ما اثر می‌گذارد. قرآن در مورد مسلمانان صدر اسلام که از مهبط وحی، عشق و  
ایمان و صبر دریافت کرده بودند می‌گوید:

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» (انفال ۸) / (۶۵)

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن...

۲. رئیس یکی از بیمارستان‌های تهران که دکتر مکتبی متعصبی است گفته بود من ترجیح می‌دهم که یک  
زغال فروش مکتبی مرا عمل کند تا یک جراح متخصص غیر مکتبی.



(... اگر از شما بیست نفر (جنگجوی) صابر باشد بر دویست نفر غالب می‌شوند...)

یعنی در برابر خصم پای عدد و حساب با نسبت یک بر ده می‌آید، و بلافاصله از آنچه انتظار و استثنا است تخفیف واقع‌بینانه داده می‌فرماید:

«الآنَ حَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِثَّةٌ صَابِرَةٌ يَعْلَبُوا مِثَّتَيْنِ» (انفال (۸) / ۶۶)

(هم اکنون خدا بر شما تخفیف داده دانست که در میانتان سستی وجود دارد پس اگر از شما صد مقاومت‌کننده صابر باشد بر دویست نفر پیروز می‌شوید...)

ما در جنگ با مزدوران صدام، از سپاهیان و پاسداران و داوطلبان مؤمن و غیور خودمان نسبت‌های بالا و معجزه‌آسا دیدیم ولی در هر حال، ایمان و توکل یا عشق و روح خدائی مادام که ما بشر خاکی و ساکن در نشئه‌ی دنیائی هستیم کار اراده‌ی «كُنْ فَيَكُونُ» ی پروردگار را نکرده، ممکن است بازده اعمال ما را ده‌چندان یا دوچندان نماید ولی از ماده و انرژی و مخصوصاً از علم و اطلاع یا تخصص که در صفات و اسماء خدا هم غالباً ملازم و گاهی مقدمه قدرت (به صورت عَلِيمٌ قَدِيرٌ) آمده است، بی‌نیازمان نمی‌نماید.

در جنگ بدر نیز که امداد از هزار فرشته‌ی پی‌درپی شده‌است قضیه از مقوله‌ی تثبیت و تقویت روحیه مؤمنین و تضعیف مشرکین بود:

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ»<sup>۱</sup>

«إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ»<sup>۲</sup>

یعنی اصل کلی سر جای خود باقی است:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِسَبَابِهَا»<sup>۳</sup>

۱. انفال (۸) / ۱۰: خدا این [اعزام فرشتگان] را تنها برای بشارت مقرر داشت تا [امیدوار شوید] ...

۲. انفال (۸) / ۱۲: [به یاد آرید] آن دم را که صاحب اختیارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم؛ مؤمنان را پایمردی بخشید؛ به زودی در دل انکارورزان هراس می‌افکنم...

۳. حدیث نبوی: خداوند ابا دارد (امتناع کرده است) از اینکه امور را جز با اسباب‌های آن جاری سازد.

اگر بنا بود تجهیزات و تسلیحات یا تدابیر و اقتصادیات با وجود ایمان به خدا و آمادگی شهادت، بی‌خاصیت و غیرضروری باشد و خون به‌تنهایی از پس شمشیر برآید به‌دنبال همان آیات جنگی سوره انفال (۸) نمی‌فرمود:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ.» (انفال (۸) / ۶۰)

(تا آنجا که بتوانید به‌خاطر آنها انواع نیروها و سواره نظام آماده سازید تا بدان وسیله دشمن خدا و دشمن خودتان و کسان دیگری را که اطلاع ندارید ولی خدا می‌داند، بترسانید و (بدانید که) آنچه در راه خدا خرج می‌کنید به‌طور کامل به‌شما برمی‌گردد و مورد ظلم و خسارت قرار نمی‌گیرید.)

(نکته قابل توجه در اینجا آنکه نمی‌گوید تدارک قوی ببینید تا جنگ قاطع کرده کافرها و دشمنان را از بین ببرید، بلکه می‌گوید تجهیز لشکر کنید تا دشمنان بترسند و جرأت حمله نکنند. یعنی جنگ و نابودی دشمنان، هدف نیست. بلکه هدف، عدم جنگ و بقای حیات یا صلح است.)

اما در مورد تقوا و رابطه‌ی آن با علم و اختراع، در یک سخنرانی سال‌های بعد از سال ۱۳۳۰- که در جزوه «انسان و خدا»<sup>۱</sup> آمده است- شرح داده بودم که توجه بشر به اختراع و اکتشاف که همان چاره‌اندیشی مشکلات و نواقص و خلاصی از گرفتاری و محرومیت است به‌میزان زیادی مدیون روح تقوا و شرافت بوده شخص یا ملتی که عادت به تقلب و طفیلی‌گری و به تقلید و تسلیم و تنبلی دارد، به‌خود زحمت تجسس و تلاش و تخصص را نداده از توسل به راه‌های غیراخلاقی، تأمین زندگی و نیازهای خود را می‌نماید یا با وضع ناهنجار می‌سازد. از طرف دیگر، شخص صادق‌امین با تقوا، تا اطلاع و اطمینان نسبت به بصیرت و تسلط خود در کاری نداشته و متخصص آن نباشد قبول مسئولیت نمی‌نماید.

توکل به خدا نیز که خوش‌بینی و ایمان و اعتماد به دستگاه حکیم مدبر خلقت

۱. «انسان و خدا»، تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۳۹/۱۰/۲۴ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در مسجد حاج حسن تهران است. این اثر در جلد دوم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با نام «بعثت ۱»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).

به وعده‌های الهی است، به مصداق:

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.» (طلاق (۶۵) / ۳)

(... و هر کس توکل به خدا کند همان او را کافی است به یقین خدا امر خود را (و اداره کارها را به فرجام مطلوب) می‌رساند (زیرا که) حتماً خدا برای هر چیز اندازه و سررسیدی قرار داده است.)

مؤمنین را کفایت می‌کند، و به معنای نفی عمل و انصراف از تلاش و تفکر نیست. کما آنکه گفته‌اند «با توکل زانوی اشتر ببند» و پیغمبر (ص) و ائمه علیهم‌السلام، با وجود اجابت دعا و مقام اعلی که نزد خدا داشتند، در هیچ امری از بکار انداختن عقل و علم خودداری نمی‌کردند. منتهی کسی که هدف و راه صحیح را پیش می‌گیرد دستگاه خلقت بذر عمل او را ولو بعد از حیاتش به ثمر می‌رساند و از آنچه مثبت و حق باشد چیزی به هدر نمی‌رود.<sup>۱</sup>

فرق میان مؤمن متوکل با ملحد مغرور این است که اولی اتکاء و استفاده از عوامل بینهایت وجود و نظامی که جهان را می‌گرداند داشته از سرزنش ملامت‌کنندگان و تهمت‌سازش‌کاری نترسیده و خیالش راحت است در صورتی که دومی محتاج به نظر مردم و متکی و منحصر به سرمایه ناچیز شخصی بوده متزلزل می‌باشد.

با تشکر از توجه شما و توکل به لطف خدا

آبان ۱۳۶۰

---

۱. برای تفصیل بیشتر و تجزیه و تحلیل کلی به جزوه «تلاش و توکل» که از طرف دفتر پخش کتاب در آمریکا منتشر شده است مراجعه نمایید.

این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی در حوالی سال ۱۳۵۴ در انجمن اسلامی مهندسين می‌باشد و اکنون در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).



## تلافی ۲۵۰۰ ساله\*

### مقاله‌ای بعد از فتح بستان

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ لِّقَدِيرِهِ»

(حج (۲۲) / ۳۹)

(به رزمندگان در کارزار از این جهت اذن و اجازه داده شده است که به ناحق مورد ستم قرار گرفته‌اند و به یقین خداوند توانای مقتدر بر یاری آنها است.)

وقتی در نهم آذرماه [۱۳۶۰] خبر فتح بستان، به دست رزمندگان دلاور خودمان را شنیدم زبان حالم این بود:

هر دم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد  
در جبهه‌ی جنوب و غرب ایستادگی و چیرگی‌های آرتشیان و سپاهیان و عشایر و  
داوطلبان ما در برابر قشون متجاوز عراق آنچه دیده و شنیده شد، غیرمنتظره و عالی و  
تحسین‌انگیز بود و میوه‌هایی از رشادت و شهادت و پیروزی در برداشت و هر روز آن  
تازه‌تر و شیرین‌تر از روز پیش! با وعده‌های بهتر و بیشتر به فضل خدا.  
با حمله صدام تحقق «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» را دیدیم و در جریان  
جنگ، شاهد مراحل مختلف این وعده الهی گردیدیم:  
«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»

---

\* این مقاله پس از فتح بستان در آبان سال ۱۳۶۰ نوشته شده است و ما آن را از چاپ سوم آن که در زمستان سال ۱۳۶۴ منتشر شده است تقدیم می‌داریم.

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَّا يَحْتَسِبُ» (طلاق (۶۵) / ۲ و ۳)

(... و هر کس تقوای خدا را پیشه کند برای او (خدا) راه خروج (از گرفتاری‌ها) درست می‌کند.

و از جایی که حدس نمی‌زند و گمان نمی‌برد روزیش را می‌رساند ...)

و پایه‌پای ایمان و توکل و تعلیمات امام، اعتقاد و اطمینان به این کلام قرآنی زیاد شد!

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.» (طلاق (۶۵) / ۳)

...

(... و هر کس توکل بر خدا بنماید همان برای او کافی است، بدانید که

خدا امر خود را (به‌نهایت و مقصد) می‌رساند و به تحقیق خداوند برای

هر چیز و هر کار اندازه و موعد و میزانی قرار داده است.)

پس از پیروزی انقلاب و قبل از حمله عراق به ایران، هیچ‌یک از ارکان مملکت

و ارگان‌های دولت به اندازه ارتش صدمه ندیده بود؛ در صورتی که پیش از انقلاب،

عزیزدردانه‌ترین فرزند ایران در نزد رضاشاه و پسرش بود؛ تا آنجا که حداکثر

علاقه‌مندی و سرمایه‌گذاری - البته از جیب ما و به‌خاطر خودشان - به‌عمل می‌آمده و

آن را به نهایت برومندی رسانده بودند.

دولت موقت با وجود پیش‌بینی احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی به وجود

ارتش نیرومند و آماده داشت، وارث متلاشی شده‌ترین وضعیت آن گردید. متلاشی

شده از جهات عدیده تسلیحاتی و فنی، پرسنل و تشکیلاتی و مخصوصاً انضباط

درجه‌داران و سربازان و روحیه خراب افسران.

از ابتدای کار همان‌ها که به‌جنگ‌های داخلی و خارجی علیه ما پرداختند، برای

انحلال ارتش و نیروهای انتظامی و برای نابودی مادی و روحی آنها به‌بهبانگی

امپریالیستی بودن، تلاش و تبلیغ شدید می‌کردند.

دولت موقت با آنچه در توان داشت و با تقاضاهایی که از رهبر انقلاب می‌کردیم،

به تقویت روحیه و اعتماد متقابل ارتش و مردم و به سروسامان دادن به اوضاع و

انضباط پرداخت. شهید دکتر چمران که اصلاً به‌خاطر ایجاد و اداره‌ی نیروهای چریکی

به ایران آمده بود و ضرورت سپاه انقلاب و دستگاه اطلاعاتی را حس می‌کرد، پست

معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و بعداً معاونت و وزارت دفاع را قبول کرد.<sup>۱</sup>

۱. و به‌همین دلیل پیوسته مورد تهمت‌های ناجوانمردانه و حملات مغرضانه و کارشکنی‌ها بود.

## پایداری و پیروزی

با همه‌ی این احوال و اقدامات، موقعی که تجاوز عراق در آستانه‌ی پائیز ۱۳۵۹ با ۱۲ لشکر مجهز مدرن که در سراسر مرز ایران صف کشیده بودند و با احتساب ناتوانی رزمی ما آغاز گردید، هنوز وضع ارتش اسفناک و خطرناک بود. سپاه و بسیج و نیروهای داوطلب نیز مراحل کودکی و تکوینی اولیه را طی می‌نمودند. در مقابل، اراده تزلزل‌ناپذیر و توکل روشن‌بینانه‌ی رهبر انقلاب، توأم با اعتماد و عشق و اطاعت امت، کوه استواری از مقاومت به‌وجود آورده بود. انصافاً خونسردی و تصمیم‌های قاطعانه‌ی فرمانده‌ی کل نیروهای مسلح وقت از لحظه اول، تأثیر به‌سزا در ایستادگی ارتش و احیای واحدها داشت. امید و اراده و انضباطی که از دست رفته بود، دوچندان به‌دست آمد. سرمایه‌های تعلیماتی و اندوخته‌های تمرینی افسران و متخصصینی که در دوران شاه به‌هزینه‌های هنگفت فراهم شده بود، به‌فعالیت و در خدمت نظام اسلامی درآمد، کارخانجات و کارگاه‌های اسلحه‌سازی و تعمیراتی به‌تولید افتادند و روح تازه‌ای در ارتشیان و پاسداران و مردم دمیده شد.

پس از چند فقره عقب‌نشینی‌های ابتدائی که ناگزیر ولی دلاورانه بود و دشمن در اثر غافل‌گیری توانست تا حدود ۶۰ کیلومتر در جنوب کشور رخنه کند، انگار که هاتف غیبی و مقاومت‌های عینی فرمان ایست در سراسر جبهه به او داد و دیگر از پیروزی راحت و برق‌آسا ناامید شده بود. اعلامیه‌های ستاد ارتش که در حمله شهریور ۱۳۲۰ متفقین به ایران از یکی بالا نرفته بود، به‌دهمین و صدمین رسیده پایداری عجیب و هنرمندی‌های باورنکردنی ارتشیان و سپاهیان و دواطلبان را ارائه می‌داد و سِرُّ «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ»<sup>۱</sup> را آشکار می‌ساخت. قدرت لایزال خداوندی را از ایمان‌هایی که مُهر ایثار و شهادت داشت، از توکلی که صبر و تحمل و تقوا می‌آفرید و از فعالیت‌ها و زحماتی که ظرفیت و زمان نمی‌شناخت، حس می‌کردیم. جنوب و غرب کشور محشری از رستاخیز شهادت و شهادت با طنین الله اکبر شد!

یک روز از حمله هواپیماهای عراق به فرودگاه‌های تهران و تبریز و اهواز، آبادان، همدان، بوشهر... نگذشته بود که نیروی هوایی ما با اعزام غافلگیرانه ۱۴۰ هواپیمای جنگی و با تلفات ناچیز بی‌سابقه‌ای در تاریخ جنگ‌های هوایی، (کمتر از ۱۰ فروند) آسیب شدیدی به کلیه‌ی فرودگاه‌های عراق و درس عبرتی تا آخر جنگ به آنها داد

۱. روم (۳۰) / ۱۹: [موجود] زنده راه از [ماده] بی‌جان پدید می‌آورد...

۲۸۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)  
و سپس حسرت تخریب و تصرف پایگاه بزرگ نوژه همدان را که کلید حمله به تمام ایران بود، در دلشان باقی گذاشت.

متجاوزان، اولین شکست و عقب‌نشینی را در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱۲ سوسنگرد قهرمان، نوش‌جان کردند. تانک‌های چون قلعه‌ی فولادین خود را می‌دیدند که با بطری مولوتف یا آر.پی.جی بچه‌های محلی، آتش می‌گرفتند و یا در مزارع آب‌بسته‌ی کرخه و کارون به گل می‌نشستند! در هویزه، اگرچه بعداً با به‌میدان آوردن نیروهای عظیم امدادشده از خارج به مواضع خود برگشتند، ولی اولین شکست جدی را با دادن ۱۵۰ نفر کشته، تعدادی اسیر و ۲۵ تانک آزمایش کردند. ۱۱ ماهی از سقوط خونین شهر نگذشته بود که رزمندگان غیور ایران راه ماهشهر را پس گرفته و آبادان را از محاصره بیرون آوردند. و چیزی نگذشت که داوطلبان عشایری لرستان مانند عشایر هموطن غرب و کرد به بیرون‌انداختن عراقی‌ها پرداخته و ارتفاعات میمک را که مشرف بر شهر مرزی مهران است و تمام دشت عباس را زیر کنترل دارد، پس گرفتند.

در ماه پانزدهم جنگ بر طبق اعلامیه‌های صادره، با فتح بستان ۲۵۰ کیلومتر مربع از خاک وطن را پس گرفته و راه اصلی تدارکاتی دشمن به طرف خرمشهر را بریده، دو گردان دشمن را با ۲۵۰۰ نفر کشته و زخمی، و ۵۳۶ نفر اسیر منهدم ساخته، یکی از درخشان‌ترین پیروزی‌های جنگی را در تاریخ‌های نظامی به ثبت رساندند. قربانی سنگین ما که به حدود ۱۲۰۰۰ شهید و ۴۰۰۰ اسیر رسید، ضمن آنکه به مراتب کمتر از ۳۵۰۰۰ مقتول و ۵۰۰۰ اسیر متجاوزین بود، فوران آتش‌فشان خاموش نشدنی قدرت ملی و اسلامی سلحشوران ما را اثبات می‌کرد. پس از آن، حمله و پیروزی‌های مهم دیگر در جبهه‌ی غرب که با کمترین تلفات خودی، ۲۳۰۰ نفر از افراد خصم را به هلاکت و ۳۰۰ نفر را به اسارت کشاند، تفوق روزافزون نیروهای ایران را آشکار ساخت...

ترازنامه عملیات جنگی جنوب و غرب کشور را اگر خواسته باشیم خلاصه کنیم، تا آخر آذرماه ۱۳۶۰، با ۱۵ ماه مقاومت سرسختانه‌ی عاشقانه و علی‌رغم محاصره اقتصادی و محرومیت‌های شدیدی که داشته‌ایم، ۵۰۰۰ نفر شهید و ۱۰۰۰۰ نفر مجروح و ۲ میلیون نفر آواره در پشت جبهه داریم که ۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع از ۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع پیشروی قبلی خاکمان را هنوز در اشغال غاصبانه دشمنی



می‌بینیم<sup>۱</sup> که با ۱۲ لشکر تمام مسلح در برابر ۲/۵ لشکر ناقص ما حمله و دفاع‌های مذبحانه‌ای می‌نماید؛ در حالی که متکی به دو ابرقدرت قهار مکار و کشورهای صنعتی و نفتی بوده و بی دریغ پول و اسلحه و آذوقه و مایحتاج و قشون دریافت می‌دارد، تلفات و ضایعاتی بیش از ما داده، امید و روحیه‌اش را کاملاً باخته است.

### نژادی دیگر

نظیر چنین ترازنامه از پایداری و جانفشانی، اگر تاریخ ۲۵۰۰ ساله را ورق بزنیم در هیچ زمان و مورد پیدا نمی‌کنیم. حتی در مجموع کَر و فَر شاهنشاهان هخامنشی، ساسانی، غزنوی، صفوی، نادر و غیره. البته ایران جنگ‌های زیاد با فتح و شکست‌هایی در گذشته داشته است. پنجه‌ها با آشور و کلد و با توران و ترکها نرم کرده، اسکندر مقدونی تا پرسپولیس آمده و بیش از یک قرن مملکت ما جولانگاه سرداران او بوده مجدداً استقلال و عظمت یافته، با امپراتوری روم درمی‌افتاده و پس از حمله مسلمین و اخذ اسلام و اخراج اعراب و احراز استقلال و شکوه، در معرض تاخت و تاز و تاراج مغول‌ها و تیموریان و افغان‌ها بوده، در دوران صفویه در مقابل امپراتوری عثمانی شاخ‌وشانه می‌کشیده و در زمان قاجاریه روس‌ها قسمت‌هایی از خاکش را گرفتند، مع‌ذلک دوبار تا داخل هندوستان پیش رفته بود. اما در تمام این موارد طرف دعوا پادشاهان و دولت‌های آنان بوده‌اند؛ بدون آنکه ملت و مردم مشارکت مستقلانه و نقش اساسی داشته باشند یا رأساً مقاومتی ابراز دارند. تازه، پادشاهان اولین کسانی بوده‌اند که فرار می‌کردند. در هجوم‌های ایلات و عشایر داخلی نیز، سلسله‌ها و دولت‌ها با تاخت و تاز دست به‌دست می‌گشته است. آنچه را که نداشتیم خودجوشی از ناحیه ملت و مردم به‌خاطر ایران یا اسلام بوده است.

وقتی نادرشاه به بیرون انداختن افغان‌ها می‌پرداخت، یکی از سرداران پرتوان با دو دست شمشیر می‌زد و شجاعت فوق‌العاده ابراز می‌داشت، نادر به تعجب درآمده و پرسید موقع محاصره اصفهان تو کجا بودی؟ جواب داد من در آن موقع بودم ولی تو نبودی! اما در این جنگ و انقلاب می‌بینیم، مکرر فرماندهان و گردانندگان شهید، تعویض یا برداشته می‌شوند، ولی افراد و سربازان و جانبازان استوارتر و جسورتر می‌شوند و حملات پیروزمندانه‌تر!

۱. این ارقام احتمالی و تقریبی است و آمار رسمی صادر نشده است.

ماحصل کلام آنکه شهیدان و رزمندگان ما تلافی ۲۵۰۰ سال کنارزدگی و بیکارگی و زبونی را درمی‌آوردند. ما در قرون اخیر خصوصاً در دو جنگ عالم‌گیر سهمی نداشته، خونی نداده و تصفیه و تربیتی دریافت نکرده بودیم. معنی و مزه‌ی:

«وَلْتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ  
وَالثَّمَرَاتِ» (بقره (۲) / ۱۵۵)

(و حتماً شما را به چیزی از ترس، گرسنگی و ضایعات اموال و افراد و تولیدات (در معرض آزمایش قرار می‌دهیم) گرفتار خواهیم کرد.)

را نچشیده و مشمول:

«وَيَسِّرُ الصَّابِرِينَ» (بقره (۲) / ۱۵۵)

(و پدیدار و صابری را مژده‌ده.)

نشده بودیم. اگر افت و مصیبتی داشته‌ایم، انفعالی و ارتجاعی بوده است. انقلاب‌های ملل دیگر را که از خفت و خواری بیرون آمدند و عملیات معجزه‌آسایی را که ویتنامی‌ها انجام دادند، با حسرت و شرمساری می‌خواندیم. البته در قیام ملی کردن نفت، به‌رهبری دکتر مصدق که انقلاب صغیر بود، استعمار نیرومند کهنسال انگلستان را شکست داده و از جرگه ابرقدرتی و امپراتوری جهان پائین آورده و موفقیت و حیثیت بین‌المللی کسب کردیم. اما خیانت‌های داخلی و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ضعف مقاومت و بی‌حرکتی ملی، پیروزی را از کامان بیرون آورد و از خودمان مأیوس شده بودیم که آیا حق نام‌ونشان و ادعای قومیت و ملیت یا اسلامیت را داریم و غیر از آرزوی خام «يَا أَيُّهَا كُنَّا مَعَكُمْ وَنَفُوزٌ فَوْزاً عَظِيماً»<sup>۱</sup> کار دیگری بلد هستیم؟

رزمندگان غیور ارتشی و سپاهی و بسیج و داوطلبان برای ما و نسل‌های آینده امید و ارزش خریدند. خداوند اجر جزیلشان دهد و شربت شهادت بر آنها و بر کسانشان گوارا باد!

از خداوند می‌خواهم که به‌زودی شاهد و شکرگزار «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»<sup>۲</sup> گردیم.

۱. از زیارت پنجم امام حسین (ع): ای کاش ما با شما (اصحاب سیدالشهداء) بودیم و نائل به‌سعادت عظیم می‌شدیم.

۲. صف (۶۱) / ۱۳: ... یاری [از جانب] خدا است و پیروزی نزدیک؛ ...

## تقدیر و تحلیل تاریخی

کمترین تعظیم ما به شهدا و تشکر و تقدیرمان از عمل رزمندگان و ایثارگران و الامقدار آنست که با ارزیابی و تقدیر درست به تحلیل کیفیت و تشخیص عوامل و آثار این پدیده پردازیم.

وقایعی چنین بی سابقه در تاریخ ۲۵۰۰ ساله و جریان‌هایی با چنین خروش و عظمت، مسلماً نمی‌تواند امری تصادفی و خلق‌الساعه و ناشی از یک شخص یا یک حادثه باشد و ریشه‌ی گسترده‌ی عمیق در گذشته‌ی لاقبل یک قرن اخیر خودمان و ارتباط با دنیائی که محاط در آن و تحت تأثیرهای آن هستیم، نداشته و تنها استثنائی در تاریخ بشریت باشد. ساده‌اندیشان‌اند که انتساب وقایع جهان را به یک امر می‌دهند، مسائل توارث و تبادل و تدارک‌های قبلی دنیای پیچیده و متصل به هم را در نظر نمی‌گیرند. بنابراین لازم است با کمی دقت و صرف وقت به مطالعه تاریخی جریان‌ها و عوامل و اوضاعی پردازیم که بعد از فرار رضا شاه تأثیر اساسی در تحریک و تشکل مردم ایران تا حدوث انقلاب اسلامی ما داشته‌است.

سؤال یا سئوالاتی که پیش می‌آید این است:

(۱) آیا این دگرگونی عمیق و وسیع، خاصیت اسلام و مسلمان بودنمان بوده و ناشی از روحانیت است؟

چهارده قرن می‌گذرد که اسلام در این مرزوبوم سایه رحمت و عقیدت انداخته و پدران ما مسلمان‌تر و عامل‌تر از ما به فرائض، و اطاعت کننده‌تر از ما در مقابل خدا بوده و روحانیت نیز نفوذ بیشتری در گذشته داشته‌است...

(۲) آیا این دگرگونی اثر استبداد و بیدادگری سلسله پهلوی بوده‌است؟

بیست و پنج قرن است که ملت ایران اسیر استبداد و بیدادگری سلسله پهلوی بوده‌است؟! بیست و پنج قرن است که ملت ایران اسیر استبداد و زیر فشار و فساد شاهنشاهان بوده...

(۳) آیا این دگرگونی اثر مثبت یا منفی سیاست‌های خارجی بوده‌است؟

دو قرن و نیم است که استیلای خارجی مغرب‌زمین با برتری‌های سیاسی و نظامی و صنعتی و اقتصادی و فرهنگی ما را از هر طرف در چنگال خود می‌فشارد...

پس هیچ‌یک از این عوامل نمی‌تواند یگانه عامل موجهه باشد، ضمن اینکه حتماً عامل مؤثر هست. امر مسلم این است که جریان و جهاتی به وجود آمد که ورود

سرسختانه‌ی امام خمینی در معرکه، با اعلامیه‌های کوبنده‌ی پیگیر خود، تأثیر به‌سزا در تبلور نهائی و تعیین سرنوشت انقلاب ما داشته‌است. اما همین استقبال فوق‌العاده از اعلامیه‌ها و اطاعت از افکار و اوامر ایشان خود مسئله‌ای است. چرا سابقاً چنین نمی‌شد؟ به‌فرموده‌ی امام، ملت و مردم، خصوصاً جوانان، در اعمال انقلابی از ایشان جلو می‌زدند و پیشی داشتند، حتی الهام می‌دادند<sup>۱</sup>. باید عقب سوابق و عوامل این حالت انقلابی و پدیده‌ی انقلاب برویم.

روح مبارزه و تب انقلاب سال‌ها است که به‌سرزمین ما وارد شده و در نسل‌های جوانان اعم از روشنفکر، بازاری، اداری و روحانی رخنه نموده، و تلاطم‌های زیادی را به‌بار آورده‌است؛ در حالی که به‌هیچ‌وجه اختصاص به ایران ندارد. حالت مبارزه و فوران انقلاب را قبلاً در کشورهای دیگر آسیا و آمریکای جنوبی و آفریقا و حتی در اروپا دیده بودیم و می‌بینیم؛ از قبیل هندوستان، چین، هندوچین، کوبا، کنگو، الجزائر و مستعمرات دیگر فرانسه، و نیز در شیلی، ایرلند شمالی و غیره.

در ایران نه اصطلاح و عنوان انقلاب تازه‌ی دارد و نه حالت مبارزه و عصیان. علاوه بر آنکه قیام مشروطیت را که مسلحانه بود، رسماً انقلاب مشروطیت گفته‌اند و صحیح هم هست، در میان نسل دانشگاهی و جوانان ما چه مسلمان و چه غیرمذهبی، روحیه‌ی رهائی و نوظللی انقلابی، مخصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شدت یافته‌است. در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين و انجمن اسلامی دانشجویان، در سال ۱۳۴۰، در مسجد حاج حسن، سخنگوی دانشجویان که آقای کاظم سامی بود، در سخنرانی خود به این شعر حافظ تکیه می‌کرد که:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

و انتقاد به روحانیت ساکت و سنتی داشت.

۱. مثلاً حمله و اشغال سفارت آمریکا از طرف دانشجویان موسوم به «خط امام» در آبان‌ماه ۱۳۵۸ که امام آن را بعداً تأیید و ملقب به انقلاب دوم کردند درحالی‌که تصریح به‌عدم دخالت و اطلاع قبلی داشتند. همچنین در مورد انقلاب فرهنگی و بسته‌شدن دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹ از طرف عده‌ی دیگری از «دانشجویان پیرو خط امام». روشن‌تر و قاطع‌تر از همه، سخنرانی ۲۹ تیر ۱۳۵۹ است که فرمودند: «ملت ما انقلابی عمل کردند و ما نکردیم... مردم همان‌طور که می‌دانید انقلاب کردند و آن جرثومه‌ی فساد را بیرون کردند و به پیروزی نسبی رسیدند و وقتی که امر به‌دست ماها افتاد هیچ‌کدام انقلابی عمل نکردیم.»

### پیش‌آهنگان انقلاب

از طرف دیگر می‌دانیم که قهرمان کلاسیکِ مبارزاتِ حاد و پرچمدار انقلاب‌های قرون اخیر کمونیست‌های مارکسیست هستند که چه به‌خاطر برنامه‌های خود در کشورهای روسیه و چین، و چه به‌خاطر رقابتِ مکتبیِ سیاسیِ حیات و مماتی که با آمریکا و کشورهای سرمایه‌داری غرب اروپا داشتند، حرفه و تخصصی از مبارزه و شورش و انقلاب ساخته و رهبر بلامعارض و بهره‌بردار آن شده بودند.

از حق نباید گذشت که در ایران اخیر، دکتر ارانی‌ها و آن ۵۳ نفر بودند که در بحبوحه‌ی تسلط رضاشاه با اداره آگاهی و نظمی و حشتناکش، انتشار مجله ایدئولوژیک و اعتصاب و انقلاب را در فرهنگ و دانشگاه و بعضی از کارخانجات راه انداختند. بلافاصله بعد از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ نیز آنها اولین تشکیل‌دهندگان حزب و تبلیغ‌کنندگان مرام و مسلک و تعلیم‌دهنده‌ی فعالیت‌های مبارزاتی و سیاسی بودند و همین عمل آنها با اتکاء به شوروی و احساس خطری که ملی‌یون و مسلمانان برای استقلال کشور و اعتقادات مردم می‌کردند، ایران‌دوستان و اسلام‌خواهان را در قشرهای وسیع به‌غیرت و حرکت درآورد، ضمن آنکه بعضی‌ها چون تحت تأثیر و تحسین چپی‌ها قرار گرفته بودند، از جهاتی تعلیم‌گیرنده و تقلیدکننده‌ی اصول و روش‌های آنان شدند و انحراف‌ها و التقاط‌هایی از همان زمان در میان روشنفکران مسلمان و طلاب جوان آغاز گردید. البته در اوایل سلطنت رضاشاه به‌عنوان عکس‌العمل در برابر رفع حجاب، تعرض و تحرک‌هایی در میان مقدسین و از ناحیه‌ی بعضی از سران روحانیت مانند آیت‌الله حاج آقا حسین قمی ظاهر گردید که تشکل یافته نبود و شدیداً سرکوب شد.

توده‌ای‌ها و رادیکال‌ها به مسلمانان طعنه می‌زدند که به‌گفته‌ی لنین دین تریاک جامعه است و شواهدی می‌آوردند که دیانت و روحانیت همیشه همکار و هم‌رنگ با ارتجاع و استعمار و طرفدار طبیعی فئودالیسم و کاپیتالیسم بوده است. و رادیکال‌های غیرمذهبی اضافه می‌کردند که مسلمان‌ها اگر خائن و جاهل هم نباشند، چون اهل تقیه و اصولاً عافیت‌طلب و گریزان از خدمات اجتماعی هستند، نمی‌توانند اهل مبارزه و مفید برای جامعه باشند.

درحقیقت، امکان‌دهنده‌ی حرکت و هوشیاری مردم ایران علیه استبداد رضاشاهی و استیلای خارجی یا به‌حکم «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، جنگ جهانی

دوم و حمله متفقین به ایران بود و تکان‌دهنده‌ی ملی‌یون و مسلمانان برای تحریک مذهبی و سیاسی و تشکل اجتماعی و انقلابی، توده‌ای‌ها شدند.

در سال‌های اول بعد از شهریور ۱۳۲۰، با تشکیل احزاب ملی و آزادی‌خواه و تأسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مهندسین و پزشکان و معلمین و هیأت‌های دینی، و تجمع گروه‌های اسلامی - سیاسی، گام‌های اولیه‌ی خدمات اجتماعی و مبارزات سیاسی در ایران بعد از مشروطیت و جنگ جهانی دوم برداشته شد و نشان دادند که دفاع از آزادی و استقلال ملازمه با انسانیت و ایمان دارد و اعتقاد به خدا و اجرای اسلام، شخص را بیش از هر مرام مادی و بشری، به تلاش و ایثار و جهاد و رستگاری می‌کشاند.

در ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست انگلستان از تسلط بر دولت‌های ایران از طریق امتیاز نفت، پیروزی بین‌المللی بزرگی، علی‌رغم کارشکنی‌های دربار و حزب توده، نصیب ملت ایران گردید. کودتای «آمریکائی - انگلیسی - درباری» ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با همکاری جبهه‌ی داخلی ضد‌مصدق صورت گرفت، لزوم تشکل ملی‌یون و مذهبی‌ها علیه شاه و خارجیان را آشکارتر ساخت و باعث تأسیس نهضت مقاومت ملی در سال ۱۳۳۲ گردید.

نهضت مقاومت ملی اولین گام تشکیلاتی زیرزمینی نسبتاً وسیعی بود که از ائتلاف کلیه‌ی مبارزین و علاقه‌مندان نهضت ملی و مدافع دکتر مصدق به وجود آمد و در قشرهای مختلف مملکت، از روشنفکران جوان دانشگاهی و اداری گرفته تا مسن‌های سابقه‌دار بازار و روحانیون، اعم از محلات تهران و شهرستان‌ها و در احزاب ملی ممنوع‌شده، ریشه و شعبه داشت، ضمن آنکه اکثریت عددی و عقیدتی و گردانندگی آن را مسلمانان به عهده گرفته بودند.

به تدریج که سخت‌گیری بر نهضت مقاومت شدت می‌یافت، فعالیت‌های اجتماعی و تعلیماتی امدادی و اسلامی در مدارس و مساجد، ابتدا به صورت علنی و در اماکن پرجمعیت مانند مسجد هدایت و بعداً در واحدهای کوچک و خانگی مرتبط یا متفرق اشاعه یافته، به فراگرفتن و تفسیر قرآن و تجزیه و تحلیل‌های ایدئولوژیک اسلامی و فعالیت‌های ضربتی به جای مبارزات پارلمانی توجه شایان می‌شد و حسینیه ارشاد میعادگاه تعلیماتی و تحرک مؤثری گردید و گاه‌گاه که اوج و حضيض‌های اختناق روزنه‌هایی از آزادی و قانون را باز می‌کرد و ملت با استقبال خطر از امکانات

مصلحتی موقت استفاده می نمود، سنگری به دست آورده و قدمی به جلو می رفتیم. تشکیل جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ به ابتکار نهضت مقاومت ملی برای شرکت در انتخابات و عملاً برای اعتراض و مطالبه آزادی و اجرای قانون اساسی و همچنین تأسیس نهضت آزادی ایران، با هدف ملی و تشکل و ایدئولوژی اسلامی، یکی از وقایع سرنوشت ساز این دوران بود که به زودی سرکوب و غیررسمی و پراکنده گردید. در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۱ اعلام کرده بودم که شما قدرت دارید ما را برخلاف قانون، به اشد مجازات محکوم نمائید، ولی بدانید که ما آخرین جمعیت علنی مبارز و مدافع قانون اساسی می باشیم. بعد از این سر و کارتان با گروه های غیرقانونی و مبارزات مسلحانه خواهد بود. همین طور هم شد و خشونت و اختناق عامل تشدید مبارزه و تسریع انقلاب گردید.

قیام عظیم ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با هزاران شهید اثبات نمود که:

(۱) نارضایتی به طبقات پائین شهری و روستاها سرایت کرده و به حد انفجار و انتحار رسیده است.

(۲) آمادگی و استقبال از فداکاری و جانبازی، پیشرفت محسوس پیدا کرده است.

(۳) شناسائی و قبول رهبری آقای خمینی و مشارکت قشرهای مطیع روحانیت در مبارزه سیاسی مسئله ی جدی اساسی است.

مع ذلک قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جنبه ی انفعالی و اعتراضی داشت. شهادت و لیبیک اجابت بود ولی تشکل و عمل نبود.

اوج خروش و عمل مبارزه ی مسلحانه از هشت ده سال بعد متداول و محسوس شد. چه از ناحیه چپی های فدائی خلق و غیره و چه از ناحیه ی مسلمان های مایه گرفته در نهضت آزادی به نام مجاهدین خلق. این گروه ها و گروهک های بی نام و بی ادعای مخلص بعدی، دست به اقدامات مؤثر حادی زدند و دچار عکس العمل و شکنجه های شدید و اعدام های دستگاہ گردیده، از کار انداخته شدند. ولی وقتی گفته می شد که ادامه و اصرار شما فعلاً بی فایده است، جواب می دادند شکست ناپذیر بودن ساواک را ثابت کرده و نهال مبارزه ی مسلحانه و انقلاب را کاشته ایم و هر یک نفر که از ما بکشند ده نفر بجایمان می جوشد، همین طور هم شد!

در طول این جریانات، سخنرانی ها و کتاب های دکتر علی شریعتی با روح اسلامی و پرخاشگرانه ی ضد استبدادی و ضد استعماری آن و نوخواهانه ی ضدارتجاعی با

آهنگ انقلابی و انطباقی که با روحیه‌ی حاکم بر جوانان داشت، و تجلیل و تشویقی که از شهادت به‌عنوان عالی‌ترین ارزش‌ها می‌کرد، مورد استقبال گسترده و عامل مؤثر فوق‌العاده‌ای، مشابه سایر پیش انقلاب‌های تاریخ، در سراسر ایران و ایرانیان خارج از کشور گردید. شهادت در میان مبارزین جوان و مسلمان اصالتِ هدف را پیدا کرد و برای بعضی گروه‌های افراطی جوشیده از روحانیت و ضدآخوندیسم، مانند فرقان، خوراک تعلیماتی و مقدمه‌ی تروریسم می‌گردید.

همان‌طور که گفتیم تأثیر مارکسیست‌ها روی ملی‌یون و مسلمان‌ها منحصر به تحریک و تعلیم آنها در مبارزه و انقلاب نبود، بلکه ملیت و اسلامیت را تهدید می‌نمودند و این مسئله تازه‌ای شد که ناچار بودیم در دو جبهه بکنجیم. چپی‌های نوع توده‌نفتی، علاوه بر برخورداری از تعلیمات و تشکیلات دیرینه‌ی متکی بر سازمان‌های بین‌المللی قوی، هیچ‌گاه فعالیتشان تعطیل نگردید و برطبق برنامه‌های منظم و صورت‌های گوناگون در زمان شاه نیز از درون دولت و حزب رستاخیز و وزارت اطلاعات و دانشگاه‌ها، القانات فکری و احراز مقام و مواضع مؤثر برای عملیات بعدی می‌کردند. ما ضمن آنکه می‌بایستی به‌دفاع از اسلام و ایران پردازیم، لازم بود مبارزه و انقلاب را که ضرورت زمان شده بود، خوب بشناسیم.

اینک برای آنکه خوانندگان عزیز بیشتر به‌قدمت و به عمق جریان‌های مبارزه و انقلاب در ایران و جهان آگاه گردند، فراهانی از نشریات اوایل و اواخر دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی را ذیلاً نقل می‌نمایم. یکی از کتاب «از خودپرستی تا خداپرستی»<sup>۱</sup> (اسلام یا کمونیسم) (سخنرانی سال ۱۳۳۱) و دیگری از کتاب «علمی بودن مارکسیسم»<sup>۲</sup> (تألیف شده در سال ۱۳۵۴ و منتشر شده در اوایل سال ۱۳۵۶).

### «از خودپرستی تا خداپرستی»

در بخش اول کتاب، و در بحث راجع به «مفهوم و نتایج خداپرستی»، در ذیل عنوان «محصول عقل» گفته شده بود:

۱. این کتاب حاصل سه جلسه سخنرانی در اواخر سال ۱۳۳۱ در انجمن اسلامی دانشجویان می‌باشد که تدوین و تفصیل یافته است. و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).  
 ۲. این کتاب بخشی از جلد دهم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که در سال ۱۳۸۵ با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).



«اگر شخص خداپرست نبود و عقل داشت، ناچار باید خودپرست باشد. عقل او را به جلب منافع بیشتر و رفع موانع و مخالفت‌ها هدایت می‌کند و عاقل کسی است که بگذارد دیگران زحمت کشیده و محصول به دست آورند و او با تردستی آن‌را تصرف کند. پس نتیجه‌ی طبیعی نفع‌پرستی، ظلم است و همین قدر که شخص توانست و زورش به دیگری رسید، مال او یا خدمت او را به سود خود ضبط خواهد کرد؛ استثمار. این عمل از قدیم انجام می‌شده است، با این تفاوت که در سابق اولاً عقاید و عواطف تا اندازه‌ای مانع بوده است و ثانیاً (و مخصوصاً) اختلافات میان مردم و قدرت عمل بشر کم بود.

هرقدر بشر در جاده‌ی تمدن جلورفت اقویا قوی‌تر شدند و بیشتر توانستند برتری مالی و تولیدی و قدرتی نسبت به اقران خود احراز نمایند. وسایل تولیدی و قدرت رفته‌رفته در دست اشخاص معدود جمع شد و این اشخاص به حکم نفع‌طلبی به سایرین بیشتر اجحاف کردند. دامنه ظلم و استثمار و استعمار در دنیا بالا گرفت.

در کشورها مردم به دو دسته تقسیم شدند. یک اقلیت نسبتاً متمکن و مقتدر و بنابراین ظالم، و یک اکثریت محروم و مظلوم. طبعاً حسادت و عدم‌رضایت پیدا شد. عدم‌رضایتی که توأم با بدبینی و بدخواهی است. اکثریت ملت بدخواه و بدبین می‌شود، چون هر متاع و هر وسیله به دست هرکس که باشد، اسباب سوءاستفاده و مضر به حال سایرین می‌گردد و هرکس هر چه دارد با آن به سر مردم می‌زند. و چرا چنین نکند. انسانی که نه خداپرست باشد و نه بت‌پرست و فقط منافع خود را بشناسد و بخواهد، باید چنین کند. عکس‌العمل طبیعی و نتیجه بدیهی این جریانات که طی قرون متمادی در کشورهای مختلف بروز کرده و خواهد کرد، استقبال از مرام کمونیسم بود. هرکس پیش خود این‌طور استدلال می‌کند:

۱- از همه به من بدی می‌رسد، پس همه بدانند و نتیجه‌ی آن جنگ طبقاتی و کینه‌جوئی است.

۲- چرا بدی می‌کنند؟ چون مال و قدرت و وسیله دارند. پس باید مال‌ها را از دارندگان مال، و مقام‌ها را از صاحبان مناصب گرفت. نتیجه:

میل به واژگون کردن کلیه‌ی شئون ملی و مذهبی و دولتی.

۳- چه باید کرد که این اوضاع تکرار نشود و مجدداً بدی از کسی به من نرسد؟ باید از مالکیت‌ها و از منزلت‌های فردی جلوگیری کرد.

چون تمام تشکیلات، فاسد و به‌ضرر من است، پس باید همه چیز را منهدم ساخت و نظم نوینی مخالف هر نظم و نسق که تا به حال طبیعی و عادی بوده است، برقرار ساخت!

اینکه امروز جوان‌ها چنین حرارت و علاقه و ایمان به مرام کمونیست‌ها نشان می‌دهند، برای این است که افکار و آمال آنان چاره‌ای دیگر و راه‌حلی جلوی خود نمی‌بیند. آنها عملاً حس می‌کنند چاره‌ای برای نجات جامعه جز این نیست که «همه را یک‌جور و بی چیز کنیم تا هیچ کس به هیچ کس نتواند ظلم کند!»

### اسلام یا کمونیسم

در بخش دوم کتاب تحت عنوان «اسلام یا کمونیسم»، پس از ارائه‌ی اینکه، بشر اسیر شده در دام یا جهنم کمونیسم راه فراری جز بازگشت به خداپرستی ندارد، در مقایسه مذاهب توحیدی به این نتیجه رسیده بودیم که:

«آن مکتب و پرچم خداپرستی که می‌تواند لشکر خودپرستی کمونیسم را مغلوب کند و جامع جمیع مزایا و فضائل مورد ادعای کمونیسم بوده و عملاً عالی‌ترین درجات آزادی و مساوات و عدالت اجتماعی را لااقل در صدر تاریخ خود تأمین نموده است، اسلام می‌باشد.»

بخش سوم کتاب عنوان «آخرالزمان» را داشت، و به یگانه راه‌حل نهائی تاریخ، یعنی ظهور امام منتظر با خصوصیات مربوطه می‌رسید.

چنین بود مسائل و محیطی که جوانان و روشنفکران ما را در سال‌های خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم به خود مشغول می‌ساخت و روزبه‌روز نبرد فکری مابین پیروان کمونیسم و اسلام شدیدتر می‌شد. سی سال بعد بازم منازعه و خطر باقی بود و

۱. اعراض از خداپرستی و رشد خودپرستی یا دنیاپرستی منتهی به عذاب‌های حکومتی و اجتماعی در این دنیا می‌شود و ظلم و فتنه‌هایی را از ناحیه مقامات بالا به اجتماعات پائین و زبردست به وجود می‌آورد و یا سبب اختلافات و دشمنی‌های طبقاتی می‌شود. این معنی را بعضی از مفسرین از جمله طبرسی در آیه ۶۵ سوره انعام (۶) دیده‌اند:

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُدْرِيكُمْ بِغَضَبِكُمْ بَأْسَ غَضَبِكُمْ كَيْفَ نَصَرَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ.» (انعام ۶) / ۶۵  
(بگو او قادر است که عذابی علیه شما از بالاسرتان یا از پائین برانگیزد و یا شما را به گروه‌هایی درآورد که صدمه و وحشت یکدیگر را بچشید و بجنگید، نگاه کن چگونه آیات را می‌گردانیم به این امید که تفقه نمایند.) (ترجمه از مؤلف فقید)

کتاب «علمی بودن مارکسیسم»<sup>۱</sup> با دید کلی و جهانی مستقل از اعتقادات اسلامی، به منظور بررسی پایه‌های عقیدتی و عملی مکتب و اثبات علمی نبودن آنها نوشته شده بود.

در آخرین بحث کتاب «علمی بودن مارکسیسم»، تحت عنوان «واقعیت مارکسیسم» ابتدا یک سیر تاریخی در دنیای غرب از هُمِر تا مسیح و از مسیح تا مارکس شده بود، از نظام‌های استبدادی مرکزی و ناسیونالیسم و لیبرالیسم و سوسیالیسم عبور کرده و توسل بشریت به علم و صنعت را دیده، به «مبارزه و انقلاب» رسیده و چنین اعلام شده بود که:

«برنامه اصلی و پیروزی بزرگ مارکسیسم، در مبارزه و عصیان و انقلاب است. مارکسیسم از این جهت استاد بلامعارض تمام مکاتب و ادوار و آموزگار چیره دست این کار می‌باشد.»

در کتاب مجدداً گفته بودیم:

«جواب ناراحتی و نارضایتی، خصوصاً وقتی همه‌جانبه بوده و چاره‌جویی‌های مختلف به بن‌بست کشیده و مکتب دیگر و منظر بهتری عرضه نشود، آیا می‌تواند چیزی جز نفرت و قهر عمومی، عطش برای طغیان، پناه‌بردن به انقلاب و عصیان، و واژگون کردن هر چه هست و هر که هست باشد؟»

در ذیل عنوان بعدی «فطرت انقلاب» چنین آمده بود:

«سیاری از مردم مخصوصاً جوانان و جوان‌ترها از این جهت که مارکسیسم ارضاء‌کننده‌ی عطش مبارزه و رهبر شناخته‌شده‌ی انقلاب‌ها می‌باشد، به این مکتب رو می‌آورند.»

نه تنها در میان افراد حزب توده و مارکسیست‌های مختلف وضع از این قرار است، بلکه در احزاب و دستجات ملی و مذهبی سی سال اخیر نیز به‌طور محسوس پیش‌روان اصلی و گردانندگان واقعی را غالباً افراد جوان تشکیل می‌دانند. انگیزه‌ها نیز کمتر وطن‌پرستی و لیبرالیسم و مشروطیت بود تا اصلاح‌طلبی مبارزانه و دینامیسم انتقام‌جویانه. چه بسیار جوانان تحصیل کرده متعلق به خانواده‌های مسلمان دیده می‌شد و می‌شود که توجه و بازگشت مخلصانه‌ای به اسلام نشان می‌دهند و رو به تفسیر

۱. به توضیحات زیرنویس شماره ۲ صفحه ۲۸۸ توجه فرمائید (ب.ف.ب).

قرآن و نهج‌البلاغه می‌آورند. ولی وقتی انگیزه‌های درونشان را می‌شکافیم تمایلشان را بیشتر به آیات جهاد و خطبه‌های جنگی ضد‌اشراف حضرت امیر(ع) می‌بینیم و روی خاصیت انقلابی و شهادت‌پروری اسلام است که عاشق آن می‌شوند و اگر در مکتب دیگر شدت عمل و داغی و آمادگی بیشتر ببینند، رو به آن می‌نمایند؛ ضمن آنکه دلشان می‌خواهد همه اصول و فروع دین در قالب‌های ضد استثمار و مبارزه با استعمار خلاصه شود.»

تشریح شرایط حاکم بر فکر و روح جوانان آنوقت، در آن کتاب و تصویر جریان‌هایی که پیش‌آهنگ انقلابی اسلامی شد، چنین ادامه پیدا می‌کند:

«در مقابل چپی‌ها و ملی‌یون و مسلمانان، مأمورین و دستگاه‌ها همیشه اصرار داشته‌اند، تحریک و رهبری را از ناحیه‌ی قدیمی‌ها و بزرگ‌ترها بدانند و در دانشگاه و مدارس استادان و معلمین را مؤثر و مقصر قلمداد نمایند. اخیراً نیز مکرر پای تحریکات خارج از مرز را میان می‌کشند. در صورتی که واقعیت کاملاً به‌عکس است. شواهد اشتباه آنها، یکی ادامه یافتن مبارزات پس از بازداشت و برکنار شدن رهبران قبلی است، با تشدید و تسری مبارزه از دانشگاه به بازار و از آنجا به دبیرستان‌ها و دبستان‌ها، در دورافتاده‌ترین شهرستان‌ها؛ آن هم به‌شکل حاد و با از جان‌گذشتگی‌های غیرقابل مقایسه با گذشته.»

شاهد دیگر تفرق و عدم ارتباط گروه‌های کوچک مستقل بدون شکل و تعلیمات است که یکی بعد از دیگری از هر گوشه کشور سر در می‌آورد. تعلیل و توجیه مطلب، چیزی غیر از نارضایتی‌های ناشی از فسادها و فشارها که در پدیده‌ی طبیعی و جهانی عصیانگری نسل تازه تحقق یافته‌است، نمی‌تواند باشد.

اگر سی سال و حتی بیست سال قبل، تمام مطلعین مسائل اجتماعی و ملی ایران از چپ و راست و تحلیل‌کنندگان سیاست‌های خارجی و داخلی و صاحب‌نظران در تاریخ و نژاد ایران، دور هم جمع شده و آزادانه می‌خواستند وقایع و حرکات اجتماعی آینده و احتمالات مختلف را پیش‌بینی نمایند، پیدایش چنین افراد از میان خانواده‌های گمنام و آرام و بروز چنین افکار و فداکاری‌های بی‌سابقه در خون و نژاد ما، مسلماً به‌عقل هیچ‌کس نمی‌رسید.

همان‌طور که گفتیم جریان حاضر انحصار به ایران ندارد. قبل از ایران، مبارزات مردم ویتنام در برابر استعمار کهنه فرانسه و ارتش قهار آمریکا را دیده یا خوانده بودیم که به معجزه بیشتر شباهت داشت، همچنین قیام سرسختانه و عملیات قهرمانانه فلسطینی‌ها که پیش از تجاوز اسرائیل یک مشت مردمان سودجوی سرریز و حتی بی‌بندوبار و متشت بودند. شورش ایرلندی‌های دست‌بسته‌ی کاتولیک، در برابر ایرلندی‌های پروتستان و دولت انگلیس، و همچنین شورش‌های هر روزه‌ی قبائل ازجان‌گذشته‌ی آفریقا، نمونه‌های دیگر این پدیده‌ی جهانی نژاد انسانی است.

البته مخالفت و مبارزه تا سرحد شورش و با چهره‌ی خشمگین مسلحانه، به هیچ‌وجه در دنیا تازگی ندارد. آنچه تازه و بی‌سابقه است، چنین وحدت عمومی توأم با عدم تناسب نیروهای درگیرشونده، و مخصوصاً جوششی است که در قشرهای جوان روزبه‌روز شدیدتر می‌شود و راه‌حل انتخابی‌شان دست بردن به اسلحه و خرابکاری به هر قیمت و فداکاری است.»

لازم بود مطالب فوق را که شاهد تعقیب و تحقق آنها در جریان انقلاب خودمان پس از پیروزی هستیم و جزئی از رشته استدلال‌های بحث حاضر را تشکیل می‌دهد و تا حدودی مشابه مقاله «گرز پهلوان و حیای گربه» در روزنامه میزان ۱۳۵۹/۸/۱۲ می‌باشد، در اینجا به‌طور خلاصه تکرار نمایم و حالا به‌عنوان بعدی همان بحث که «مکتب انقلاب» بود، پردازیم. در ذیل عنوان فوق اعلام شده بود:

«چنین نسلی عقب مکتب و رهبر می‌گردد.»

برای خلق کثیری از مردم اروپا و سپس آسیا و آمریکای غیرشمالی و آفریقا، مارکس مکتب آورد و لنین اولین انقلاب را رهبری کرد؛ در حالی که خود مارکس، به گفته انگلس؛ قبل از هر چیز یک انقلابی، و مأموریت حقیقی او این بود که به هر ترتیب در سقوط رژیم سرمایه‌داری و نهادهای سیاسی مخلوق این رژیم و دردهای طبقه جدید پرولتر تلاش کند... پیکار، عنصر وی بود.

در ساختمان مکتب می‌بینیم، عالماً عامداً یا قهراً و طبیعتاً اصول و فروع طوری ترتیب داده شده است که تناسب کامل با مبارزه‌ی قهرآمیز و انقلاب پیروزشونده داشته باشد. ارائه دادن جهان در صحنه‌های سراسر تضاد و تنازع، و توجهی که در مرحله‌ی اول به طبقه‌ی محروم و معاند و متشکل کارگر شده، پرمعنی و اثر است.

اصطلاح طبقه و اصرار در متبلور کردن مبارزه در طبقات، اتوی اختراعی دیگری است که تأثیری هم‌زنجیری داشته و تحریک به همکاری می‌نماید. فرمول ارزش اضافی که شاهکار اقتصادی مارکس و دست‌آویز عمومی مارکسیست‌ها است، بیشتر به خاطر کینه‌انگیزی و تحریک انقلابی آن، طرح شده است.

انضباط کورکورانه و سفت و سخت‌تر از سربازخانه‌ی احزاب کمونیست نیز از لوازم ضروری انقلاب‌های جنگی است.

بعد از مارکس، لنین شعار امپریالیسم را به‌عنوان یکی از پایگاه‌های کاپیتالیسم وارد ادبیات مارکسیستی نمود و از آن دست‌آویز تبلیغاتی خوبی برای انقلاب‌های خارج اروپا ساخت...»

در همان بند و ذیل همان عنوان، به یک نوع انقلاب دیگر که بعد از مارکس و کاملاً متفاوت با مارکسیسم در قشرهای جوان کشورهای پیشرفته با دنباله‌های تقلیدی در کشورهای به‌اصطلاح در حال توسعه رخ داده است<sup>۱</sup> که بیشتر حالت انزجار و اعتراض و دهن کجی بر ضد ضروریات و اسارت‌های زندگی معاصر را دارد، یعنی هیپیسیم، اشاره شده بود.

اما در کشور خودمان برای «نسلی که عقب مکتب و رهبر می‌گردد» از سال‌های ۱۳۲۰ به این طرف و تا حدودی قبل از آن، منازعه و رقابت شدیدی در انتخاب مکتب مابین اسلام و کمونیسم درگیر شده و کفه ترازو با وزنه قابل ملاحظه‌ای به طرف اولی یعنی اسلام چربیده بود. خداوند رهبرش را نیز رساند: آیت‌الله خمینی! مردی سرسخت برخاسته از روحانیت سنتی در «اقلیت مبارز شیعه» مجهز و متکی به تمام تشکیلات و تأسیسات و تبلیغات آن، صاحب نفوذ در قشر اکثریت مسلمان مملکت، به‌دنبال نهضت روحانیت آغاز یافته در سال ۱۳۴۰، شناخته‌شده از طرف طبقات بازاری و تأییدشده از طرف روشنفکران و جوانان، اعم از مسلمانان و ملی‌یون و چپی‌ها، بیان‌کننده‌ی<sup>۲</sup> همان آرمان‌ها و آرزوهائی که مارکسیسم مدعی تحقق آن بود، منهای بی‌دینی که در تجربه حزب بوده زیان‌های آن ثابت شده بود، به‌علاوه‌ی ایمان مذهبی و امداد روحانی، یعنی سرمایه بی‌نهایت!

۱. و حتی در انقلاب اسلامی خودمان در لباس و چهره‌های عمدتاً زشت و درهم ریخته غیراسلامی.

۲. و تدابیر تحریک انقلابی که مارکسیسم مبتکر و مجهز به آن بود، ضمن تحول‌های بعد از پیروزی با مختصر تقلید و تغییرات صوری و اسمی وارد انقلاب ما شد.

ضرورت و نیازی که سراسر دنیا از دو قرن و نیم قرن قبل شدیداً احساس و در مکتب مارکس تصور جواب آن را می‌کرد، مردم ایران در مکتب تشیع و در رهبری خمینی به صورت رساتر دیدند یا دانستند و گروه‌های کثیری با حد اعلای ایمان و ایثار و عشق و جانبازی که فقط در معتقدات دینی قابل درک و حصول می‌باشد، استقبال کردند<sup>۱</sup>

بدایع و دینامیسم انقلاب ایران و قدرت تهییج و تحرک و یا تجمع و تخریب آن، در مرحله‌ی ارضای عقده‌های ناراحتی و اشباع احساسات عواطفی، با استخراج حداکثر تحمل و مقاومت، مادام که حالت تب و تشنج وجود دارد، بازم پیش خواهد رفت. اما به لحاظ سازندگی و تأمین هدف‌ها و خواسته‌های حیاتی که فقدان آنها عامل اولیه و اساسی نارضایتی‌ها و برانگیختگی بوده‌است، آیا به همان اندازه توفیق خواهد یافت؟ و به بن‌بست و برگشت نخواهد افتاد؟

مسئله‌ی مهم برای انقلاب فعلی ما حفظ دینامیسم یا حالت پویای آن به جبران مشکلات و ضایعات و عدم سازندگی می‌باشد که با زنده نگاه‌داشتن شور و شوق

---

۱. در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب ایران (۱۹۶۰) کتاب آموزنده‌ای از طرف مؤسسات تحقیقاتی و علمی وزارت دفاع آمریکا به‌خاطر مأمورین و مردم خودشان به‌طبع رسیده بود که نهضت آزادی خارج کشور آن را تحت عنوان «شورش گری و ضدشورش گری» در سال ۱۹۶۴ ترجمه و منتشر نمود. در این کتاب به‌طور سیستماتیک و با طریقه‌های تحقیق و تجربه، انواع شورش‌های عصر جدید در ممالک در حال توسعه و چگونگی بروز گسترش و پیروزی انقلاب‌ها مطالعه و طبقه‌بندی شده است و همچنین راه‌های کشف و مقابله با آنها. تنها چیزی که از خاطر محققین و مؤلفین کتاب دور مانده و برای آن حسابی باز نکرده بودند، عامل مذهبی و نیروی ایمان است و شاید به‌همین دلیل بود که سیاست آمریکا در برابر انقلاب اسلامی ایران مات شد و رئیس‌جمهور، سیا، وزارت خارجه و سفارتشان در تهران، نظریات مختلف داشتند و عملاً شکست خوردند. انقلاب ایران با زیربنای اسلامی و رهبری روحانی پدیده‌ی حساب نشده‌ای است که برای سیاست‌مداران اقتصادپیشه‌ی غرب و شرق تازگی داشت.

نکته حاشیه‌ای قابل توجه آنکه در قرن اخیر یکی از موارد منازعه و رقابت سیاسی دو ابرقدرت آمریکا و شوروی بهره‌برداری کمونیست‌ها از نهضت‌های آزادی‌طلبی و مبارزات انقلابی ملت‌های تحت استعمار یا استیلای کشورهای سرمایه‌داری بوده‌است و این نهضت‌ها و قیام‌ها تا حدودی مدیون امکانات حاصله از آزادی‌های نسبی و شرایط دموکراتیک حاکم در آن کشورها می‌باشد. در حالی که ملت‌های زیر سلطه‌ی بلوک شرق از چنین اجازه‌ها و امکانات محروم و ممنوع می‌باشند. این جریان که گاهی اوقات حالت جنگ زرگری پیدا می‌کند، نمونه‌ی نوینی از استثمار اقوام ضعیف و استفاده‌ی اقویا از آنها در رقابت‌های فی‌مابین می‌باشد. ضمناً ابرقدرت‌ها و کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی از درافتادن دولت‌های تازه استقلال‌یافته با یکدیگر یا با ابرقدرت رقیب بدشان نمی‌آید. زیرا که علاوه بر تضعیف آنها و پیشبرد نقشه‌های مربوطه، بازار فروش خوبی برای صنایع نظامی خود به‌دست می‌آورند و آن بیچاره‌ها متوجه نیستند که با شعارها و حماسه‌ها، بازیچه ابرقدرت‌ها شده‌اند.

ایمانی و تمرین مستمر ایثار و شهادت، تأمین شده است. البته هنر و مایه‌های تبلیغاتی قوی به‌طور انحصاری و اجازه بهره‌مندی از روحیه و شیوه‌های مارکسیستی از یک‌طرف و اوج دادن مستمر اهداف انقلاب از طرف دیگر، عوامل مؤثری برای استمرار انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، علی‌رغم صدها نقص و خطای داخلی و ده‌ها ضربه‌ی خارجی بوده است.

شاید کمتر انقلابی در دنیا چنین پویائی را داشته است. اهداف انقلاب تا قبل از پیروزی، علاوه بر ضد استبدادی‌بودن و سرنگونی شاه، جنبه‌های کاملاً ملی و داخلی با شعارهایی اساسی از قبیل «آزادی، استقلال، حکومت اسلامی» و «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» داشت. پس از پیروزی، تمایلی به استقرار و سازندگی در جهت امنیت و رحمت و سعادت نشان نداده و با اتخاذ چهره‌ی ضد استعماری تند و قصد صدور انقلاب، به‌خارج از مرزهای ایران پرواز نمود و با اسلامی کردن برنامه‌ها و نام‌ها، رسالت مذهبی بین‌المللی یافت. با اعلام حمایت از مستضعفین و نابودی مستکبرین در دنیا (که معادل «مارکسیست-لنینیستی» آنها «رنجبران» و «امپریالیسم» است) و خطاب‌ها و عتاب‌های مستقیم به سران ممالک اسلامی، رهبری یک انقلاب جهانی اسلامی را به‌عهده گرفت. به‌این ترتیب انقلاب ما به‌رهبری امام خمینی، با شدت یافتن حملات و مشکلات و موفقیت‌ها مرتباً گسترش و اوج پیدا کرد.



## انقلاب و انتظار\*

«انقلاب اسلامی ایران و انتظار قائم آخر الزمان»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا هَادِيَ الْمُصَلِّينَ وَيَا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.»

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ      برتری و بلندی به حد کمال رسید  
كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ      تاریکی و جهل به نور جمال او روشن شد  
حَسَنَتْ جَمِيعَ خِصَالِهِ      نیکو است همه‌ی صفات و حالات او  
صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ      بر او و بر دودمان او درود فرستید!

می‌لاد با سعادت آخرین فرستاده‌ی برگزیده‌ی خدا محمد بن عبدالله و ششمین پیشوای والا مقام امام جعفر صادق علیهم الصلوة والسلام را از طرف نهضت آزادی ایران و خود، به همه‌ی حاضرین در مجلس و هموطنان و مسلمانانی که عرایض بگوششان برسد تبریک می‌گوییم و به کلیه‌ی شهیدان و آوارگان جنگ و به خدمت‌گزاران و به رهبر انقلاب و بنیان‌گزار جمهوری اسلامی ایران درود می‌فرستم. خدا را شکر می‌کنم که سعادت این سلام و تبریک را نصیبمان کرده است و دنیا را در یکی از ایام این هفته که هفته‌ی وحدتش نامیده‌اند در ۱۴۰۰ سال قبل به نور ولادتش

---

\* این اثر حاصل تفصیل و تدوین سخنرانی مورخ ۱۳۶۰/۱۰/۲۲ در جشن میلاد حضرت رسول(ص) و امام صادق(ع)، در سالن اجتماعات نهضت آزادی ایران می‌باشد که چاپ اول آن اردیبهشت سال ۱۳۶۱ بوده است و ما آن را از چاپ سوم آن که در زمستان سال ۱۳۶۴ منتشر شده است تقدیم می‌داریم.

روشن ساخته است.

هر روز یا شبانه‌روز، سالگرد میلاد متجاوز از ۵۰ میلیون نفر آدم است در حالی که برای هیچ‌یک از آنها جشن نمی‌گیریم و تبریک نمی‌گوئیم. مگر برای کسانی که به دنیا آمدنشان خیر و رحمتی برای مردم بوده باشد. جشن میلاد و سالگرد تولد، به اعتبار خدمت و ماموریتی است که انجام داده باشند. مورد خاص امشب ما نیز به اعتبار بعثت آن مولود مسعود در چهل سالگی و رسالت و ماموریت سعادت آفرینی است که به امر خدا اجرا کرده است. به این دلیل امروز از ایام الله است و اگر اجتماعان مزید معرفت و آگاهی عمومی و تا حدودی باعث خروج ما از تاریکی به روشنائی بشود ارزش خواهد داشت، و الا تصریح و توصیه‌ای برای برگزاری چنین مراسم نشده است. به دنیا آمدن حضرت ختمی مرتبت و مبعوث شدنش به پیغمبری امت برای ما به مصداق آیه شریفه:

«مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةً» (لقمان (۳۱) / ۲۸)

(آفرینش و برانگیخته شدن شما چیزی جز نفس واحد (یا یک عمل مرتبط متصل) نیست...)

واقعه‌ی واحد و امر متصلی است که جشن ما به آن مناسبت می‌باشد.

برنامه ولادت و بعثت در ۲۳ سال دوران رسالت، ارائه و تا حدودی پیاده شد اما به تمامه از طرف مردم اجرا نگردید و فهمیده نشد. بشریت به کمال مطلوب و به سلامت و عدالت و سعادت نرسید درحالی که او «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» و «كَافَّةً لِّلنَّاسِ» بود. علاوه بر آن، تحریف‌ها به عمل آمد و کارشکنی‌ها شد و حتی در جهت خلاف و مقاصد سوء به اجرا درآمد.

بنا به اعتقاد شیعه، که جای بحث آن امشب و در این سخنرانی نیست، ارائه و اجرای تمام و کمال دین و زدوده شدن کلی تاریکی‌ها و ظلم و جورها، پس از قیام امام غایب و در آخر الزمان خواهد بود.

به این ترتیب سه واقعه‌ی ولادت و بعثت خاتم الانبیاء و قیام خاتم الاوصیاء، مجموعه‌ی کامل واحدی را تشکیل می‌دهد، که هر یک به دیگری اعتبار داده جمعاً در ارتباط منسجم محکمی قرار دارند و مشابه و مشمول این آیه می‌شوند:

«مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةً»<sup>۱</sup>

۱. لقمان (۳۱) / ۲۸: آفرینش و برانگیزش تمامی شما [افراد بشر] همچون یک تن بیش نیست، ...

اجتماع ما و برگزاری این مراسم نه فایده‌ای و منتی بر سر خدا دارد و نه برای فرستاده‌اش ثواب و ثمره‌ای، بلکه به خاطر خودمان است: از ولادتش شادی می‌کنیم و از اینکه خداوند چنین مرحمت و امکانات در چپته‌ی خلاقیت و مشیت دارد و در استعداد و کرامت بشر قرار داده است شکر گزار و امیدوار می‌گردیم. از بعثت و رسالت و موفقیتش و نتایج و برکاتش تا آن حد که برخوردار شده‌ایم سرافرازیم و آرزوی پیروی و اجرای آن را داریم. و بالاخره از وعده‌ی قیام فرزندش که از ازدواج علی و فاطمه‌زهره سلام الله علیها و علیهم اجمعین است و بشارت‌دهنده‌ی:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا»<sup>۱</sup>

می‌باشد و به آرزوی دیرینه و همگانی انسان‌ها جواب مثبت نهائی می‌دهد، و دنیای مرگ‌زده را از نو زنده می‌کند، خوشحال بوده در انتظار آن و تحقق این آیه هستیم:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ

وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا.» (فتح (۴۸) / ۲۸)

(او است آن کس که رسولش را با هدایت و کیش حق اعزام داشت تا آن را به تمام و کمال و بر همه‌ی آئین‌ها مسلط بگرداند و شاهد و گواه بودن خدا (بر این امر) کافی است.)

پس اگر عرایض امشب بنده ارتباط و تقریباً اختصاص به قیام امام غایب می‌یابد تعجب نکنید. از یک طرف ارتباط و استناد به ظهور حضرت حجت پیدا می‌کند که قرن‌ها است هموطنانمان و شیعیان و مسلمانان حرفش را می‌زنند و آرزویش را دارند و از طرف دیگر مربوط و متوجه به انقلاب خودمان و به جمهوری اسلامی ایران می‌شود که حالیت دارد. ترکیبی است از گذشته و حال و آینده.

### سرمایه امید

یک مطلبی در کتاب «بحثی در باره مرجعیت و روحانیت»<sup>۲</sup> (چاپ ۱۳۴۰) در مقاله «انتظارات مردم از مرجع تقلید» آورده شده بود که بد نیست عیناً نقل نماییم:

۱. روایت: زمین را همان‌گونه از قسط و عدل پر می‌کند که از ظلم و جور مالا مال شده بوده است.  
 ۲. این کتاب که به صورت چند مقاله و یک مقدمه است و جایزه سال را دریافت کرد گزارش و ثمره‌ی سمیناری بود که بعد از فوت آیت‌الله بروجردی در ابتدای سال ۱۳۴۰، به‌منظور جستجوی مرجع تقلید مستقل با صلاحیت و برای آشنائی و معرفت بیشتر نسبت به مسئله‌ی تقلید و مرجعیت و رهبری، در تهران در منزل آقای دکتر سبحانی، از علما و فقها و روشنفکران دردمند که بیشترشان فعلاً مرحوم شده‌اند تشکیل گردیده بود. از جمله حضرات ذیل: حاجی سید ابوالفضل زنجانی، علامه حاجی سید محمد ←

«در سال قبل در یک مجلس هفتگی با صفا و فضیلت که از محاضره<sup>۱</sup> جمعی از روحانیون دانشمند (از جمله و مخصوصاً علامه طباطبائی) و علاقه‌مندان دیگر که با یک استاد مستشرق فرانسوی محقق در تشیع (آقای پروفیسور Corbin) تشکیل می‌شد از آقای پروفیسور سؤال شد آیا راست است که در سال‌های بعد از جنگ نهضت نسبتاً وسیع و بازگشت محسوس در اروپایی‌ها نسبت به معنویات و دینداری پیدا شده است؟ مشارالیه که مرد مسیحی پروتستان با انصافی است جواب داد کاتولیک‌ها خیلی فعالیت می‌کنند و پیشرفت‌هایی هم دارند...

پس از مکث مختصری نیمه آهی کشیده گفت ولی فایده ندارد! مسیحیت دین گذشته و مرده است. افکار و آمال مسیحی‌ها از اطراف حضرت عیسی و عصر دوهزار ساله گذشته‌ی او نمی‌تواند جلوتر بیاید و جواب مسائل روز و انتظارات آینده را بدهد.

باز هم قدری تأمل کرده گفت اسلام نیز با آنکه دین تازه‌تری است برای اکثریت مسلمان‌ها یعنی سنی‌ها که پا از زمان پیغمبر جلوتر نگذاشته‌اند، با «خاتمیت» باب معنویت و تربیت بسته می‌شود و ناظر به آینده نیست. فقط اقلیت شیعه هستند که با اعتقاد و انتظار امام غایب امیدوار به آینده‌ی دنیا و دارای روح و دل زنده‌اند و مسائل فلسفی و مشکلات زندگی را با نظر و با اعتقاد و امید دیگری مطرح می‌کنند (یا می‌توانند طرح کنند)...

البته قضاوت پروفیسور کربن روی وضع حاضر ادیان توحیدی و پیروان فعلی آنها بوده است و الا در اساس و ابتدا همه‌ی این ادیان بر طبق کتاب و اسناد اصیل آنان وعده‌ی پیروزی در آخرالزمان و انتظار حکومت الهی جهانی قبل از رستاخیز مردگان را داده‌اند.<sup>۲</sup>

→ حسین طباطبائی، حاجی سید محمود طالقانی، حاجی شیخ مرتضی مطهری، حاجی سید صدرالدین جزائری، گلزاده غفوری، دکتر محمد حسینی بهشتی، مرتضی جزائری، دکتر یدالله سبحانی، حاجی شبستری‌زاده، مهندس عباس تاج، مهندس مصطفی کتیرائی و اینجانب.  
۱. محاضره به معنی: با هم گفت‌وگو و سؤال و جواب کردن، سؤال و جواب حضوری (نقل از فرهنگ معین)

۲. موسی میمونه از فلاسفه و علمای بزرگ یهود، متخصص در تلمود که در قرن ۱۲ میلادی میزیسته در کتاب «راهنمای گمراهان» در فهرست اصول اعتقادی الزامی یهودیت بعد از ایمان به خالق واحد، رسالت پیامبران که بزرگ‌ترینشان حضرت موسی است و یقین به ثواب و عقاب آخرت در بهشت و جهنم، تکیه بر ایمان و انتظار ظهور جسمانی و پیروزی مسیح فرزند داوود قبل از رستاخیز مردگان می‌نماید. ←

از طرف دیگر سال‌ها است که ناظرین متفکر و مصلح فرنگ در نظاره رقابت‌های دیوانه‌وار، در مشاهده‌ی جنگ‌های عالم‌گیر با سلاح‌های نیرومند ویران‌گر و همچنین خطاها و افراط‌ها و خراب‌کاری‌های تمدن‌کور دنیاپرستانه، نگرانی‌های شدید از نابودی قریب‌الوقوع فرهنگ و تمدن موجود و نسل بشر را مخفی نکرده هشدارها می‌دهند و چاره‌ها می‌طلبند. رژه گارودی در مقدمه‌ی کتاب «ندا بر زنده‌ها» صریحاً می‌گوید مرگ ما نزدیک است و اگر به‌همین منوال پیش برویم در سی‌الی‌چهل سال آینده، شاهد کشتار نواده‌های خود خواهیم بود. سپس برای جستجوی راه‌های نجات می‌پرسد آیا:

سیاست به‌داد ما خواهد رسید؟

سیاست احتیاج به پیغمبران دارد ولی مالک چیزی جز رجال سیاسی و احزاب سیاسی نیست...

علم و تکنوکرات‌ها ناجی ما خواهند بود؟

علم احتیاج به حکیمان و اندیشمندان آینده‌نگر دارد ولی خود را در پیچ و خم پوزیتیویسم و سیانتیسم سرگردان کرده است...

کلیساها نور امید ما خواهند شد؟

آنها احتیاج به ایمان زنده دارند که نطفه حیات و حرکت باشد نه داروی مسکن و مخدر.

آنها احتیاج به عرفان و بینش نهان دارند در حالی که جز کشیش و قشری‌گری (دگم) چیزی ندارند...

→ رژه گارودی (Garaudy - Roger) مولف کتاب «ندا بر زنده‌ها» (Appel Aux Vivants) چاپ ۱۹۷۹ پاریس) می‌گوید خدمت اصلی که یهودیت به دنیا کرده و ارمغانی که انبیاء بنی‌اسرائیل یا «شاهدهای خدا» به فرهنگ و تمدن جهانی هدیه نمودند، وارد نمودن اندیشه زمان به معنای انتظار و امید و توجه به «آخرالزمان» (La Fin Des Temp) برای طراحی آینده و انسان بوده است به طوری که نیل به سعادت و نجات و پیروزی نهائی بشریت را در وفاداری به میثاق «اتحاد الهی» (Alliance) دانسته‌اند سپس به نقل از سفر خروج، متن میثاق اتحاد را آورده آن‌را متصل به درد و ناله‌های ایوب و قدرت و رحمت خداوند کرده، دست آخر به کتاب اشعیاء نبی می‌رود، آنجا که یهوه بنی‌اسرائیل را به جرم گناهان و تخلف از پیمان اتحاد توبیخ نموده می‌گوید آسمان‌ها و زمین‌های دیگری خواهیم آفرید و وعده‌هایی کم و بیش مشابه آنچه در قرآن گفته شده و در روایات دولت امام زمان، در زمینه‌ی امنیت و عدالت و برکت و محو جنگ و دشمنی داریم می‌دهد. (صفحات ۱۵۳ تا ۱۶۰ کتاب).

در دین زرتشت نیز وعده‌ی نجات‌دهنده‌ی آخرالزمان به نام سانوشیا که ظاهراً ترجمه‌اش مهدی می‌شود داده شده است.

می‌گوید باید سه‌هزار سال به عقب برگشت. تاریخ قبلاً مسائل و بلاهای امروز را طرح کرده است و پیغمبران جواب‌هایی داده‌اند. باید از آن منابع کشف حقایق و حل مسائل کرد و به دنبال هدف تازه رفت...

در روایات منقول از پیغمبر (ص) و امامان علیهم‌السلام غیر از تکرار «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا» استشهاد به قرآن گردیده و مژده‌ی «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»<sup>۱</sup> داده می‌شود (در کتاب کمال‌الدین و در ینابیع الموده)، همراه با برخوردارگی از نعمات، تقسیم بالسویه اموال، جمع کردن عقول و کامل کردن افکار (احقاق الحق و منتخب الاثر) و بدون آنکه اشاره چندان به اثبات و اشاعه و اجرای اسلام بشود.

### انتظار فرج

مسئله انتظار ظهور امام غایب یا فرج اهل بیت همان‌طور که می‌دانید و مکرر شنیده‌اید در روایات شیعه و سنی از رسول اکرم (ص) مؤسس آئین و از ائمه اطهار که اوصیاء او هستند مورد توجه و تذکر و توصیه فراوان بوده است و چون در «هفته وحدت» هستیم باید اضافه کنم که یکی از موارد وحدت همین نقل روایات مربوط به غیب در کعب فریقین است.

پیغمبر بزرگوارمان و به تبع او امامان عالی‌مقدار عمده‌ترین ثواب را برای انتظار قائل شده‌اند. وقتی خیر از دوران ظلمت و ظلم و بروز فتنه‌ها و کینه‌ها و شبهه‌ها و غلبه‌ی یأس و ترس در آخرالزمان می‌دهند و از محضرشان می‌پرسند تکلیف مؤمنین در آن روزگار چه خواهد بود:

قال رسول الله (ص) افضل العبادۃ انتظار الفرج<sup>۲</sup>  
 قال الرضا (ع) ما احسن الصبر و انتظار الفرج<sup>۳</sup>  
 قال ابو عبدالله (ع) مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَي هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا لَهُ كَانَ كَمَنْ  
 كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ ع<sup>۴</sup>

۱. روم (۳۰) / ۱۹ یا ۵۰ و حدید (۵۷) / ۱۷: ... زمین (و دنیا) را بعد از مرگش زنده می‌سازد...

۲. حدیث نبوی: بهترین عبادت انتظار فرج و نجات است.

۳. از امام رضا (ع): چه نیکو است پایداری و صبر و انتظار گشایش.

۴. از امام صادق (ع): هر کس که از شما بر سر این امر (غیبت و امامت) فوت کند در حالی که در انتظار او بوده باشد مانند کسی است که در لشکرگاه قائم بوده باشد.

سه روایت فوق در جلد سیزدهم در بحارالانوار مجلسی آمده است و احادیث فراوان دیگری هم در زمینه انتظار در آن کتاب و در جاهای دیگر از جمله دو نمونه ذیل داریم:

از حضرت صادق(ع) ابو عبدالله:

«مَنْ سُرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ فَجَدُّوا وَ انْتَظَرُوا هَنِيئًا لَكُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ»<sup>۱</sup> (کتاب الغیبه نعمانی)

سئلت أبا الحسن (ع): عن شیئی من الفرج فقال أولست تعلم ان انتظار الفرج من الفرج<sup>۲</sup> (بحارالانوار)

عن الرضا (ع) : فعليکم بالصبر فانما یجبی الفرج علی الیاس (کمال الدین)<sup>۳</sup>

قال امیرالمؤمنین (ع) : المنتظر لامرنا کالملكح و ... فی سبیل الله (کمال الدین)<sup>۴</sup>

انتظار فرج به معنای گشایش گرفتاری‌ها و سختی‌ها و نجات عالم بشریت از خلاف حق‌ها و ستم‌ها به دست قائم آل محمد، عین عبارت اعلام شده است و انتظار، خود جزئی از گشایش و فرج است. صبر و پایداری باید داشت که در حکم جنگ و شهادت در رکاب حضرت است. انتظار باید همراه با خودداری از خلاف کاری، الزام به حسن اخلاق و توأم با جهد و کوشش باشد.

---

۱. از امام صادق(ع): هرکس خوش بدارد که از اصحاب قائم باشد، انتظار بکشد و درحال انتظار به پرهیزکاری و حسن رفتار عمل نماید پس اگر بمیرد و بعد از او قائم قیام نماید پاداشی مانند کسی که قائم را درک کرده باشد خواهد داشت پس تلاش کنید و انتظار کشید. بر شما ای گروه مورد لطف خدا گوارا باد.

۲. از امام علی(ع): آیا ندانستی که انتظار فرج از فرج جزئی از آن است؟

۳. از امام رضا(ع): پس وظیفه‌ی شما صبر و پایداری خواهد بود و جز این نیست که فرج بعد از یأس و در ناامیدی می‌آید.

۴. از امام علی(ع): آن کس که انتظار امر ما را می‌کشد چون کسی است که در راه خدا در خون خود غلتیده باشد.

راجع به اینکه انتظار و امید و یقین به پیروزی چه ارزشی دارد، و چگونه ضروری‌ترین داروی آخرالزمان است و نشانه‌ای از صحت و واقعیت وعده می‌باشد در سخنرانی‌های چاپ شده سال‌های قبل از انقلاب توضیح داده‌ام.<sup>۱</sup>

### انتظار چگونه و مشتمل بر چیست

هر انتظاری نتیجه‌ی یک باور و نیمه‌ی یقین می‌باشد و شخص مُنتَظِر اتخاذ موضع و حالتی برای خود و تهیه و تدارک برای استقبال از مُنتَظَر می‌نماید و در این مورد به‌خصوص،

اولاً، شامل و ناشی از اعتقاد است. اعتقاد به مکتب و به فرجام غیبت که خیلی تأکید شده است ایمان و امیدتان را از دست ندهید و به جاهلیت بازگشت نکنید<sup>۲</sup> ثانیاً، حفظ نفس و مایوس نشدن و رهانکردن و هدرندادن خود تا سرحد سکوت و خودداری از خروج از خانه و اقدامات عجولانه<sup>۳</sup> ثالثاً، تدارک برای پذیرش. مثلاً وقتی منتظر مهمان یا برگشت مسافری هستند خانه و اتاق را پاکیزه و منظم و آماده برای ورود آنها می‌نمایند و حتی به استقبال می‌روند. در زمان ائمه اطهار و بعد از آنها، شیعیانی بودند که همیشه لباس و شمشیر آماده داشتند و شب زیر سرشان می‌گذاشتند و بعضی‌ها اسب‌زین کرده‌ای دائماً در سر طویله نگاه می‌داشتند.

### آیا انتظار به مرحله‌ی وصال رسیده است؟

یکی از دلایل عمومیت و شیوع وعده‌ی غیبت و قیام با نام و نشان از ناحیه‌ی رسول اکرم به‌همه‌ی فرق مسلمانان، ظهور مکرر و مستمر داعیان مهدویت در بلاد مختلف اسلام است چه در عربستان و حجاز، چه در سودان و هندوستان و چه در ایران. اما این داعیه‌ی مهدویت و اعلام و تصور وصال، همه‌جا نقش بر آب شده هیچ‌کدام

---

۱. آثاری از زنده‌یاد مهندس بازرگان که در رابطه با انتظار و قائم آل محمد می‌باشد در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. عن الصادق (ع): قال رسول الله (ص) من مابنلا بعرف امامه مات میتة الجاهلیة (غیبت نعمانی)

۳. عن الصادق (ع): در پاسخ فما افضل ما یسعله المؤمن فی ذلک الزمان؟ قال حفظ اللسان و لزوم البیت (کمال‌الدین شیخ صدوق).

عن الباقر (ع): اذا کان ذلک فکونوا اجلاس بیوتکم. (کتاب الغیبه شیخ طوسی)

حدیث مربوط به اقدامات عجولانه بعداً خواهد آمد.



نتوانسته‌اند اساس و کمترین جزء از برنامه‌ی مهدی منتظر را که «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا» می‌باشد تحقق بخشند و دروغشان ثابت شده است.

تا بیست سی سال قبل، از ظهور حضرت و انتظار فرج به‌عنوان یک امر مهم و محتمل آینده صحبت می‌شد و جشن و چراغانی‌های مفصل در کشورمان برپا نموده شربت و شیرینی می‌دادند و خطبه و مدیحه‌های عالی می‌خواندند. در سال‌های نزدیک‌تر سخنرانی‌هایی اضافه شده در پی اثبات غیبت و قیام و رفع شبهه‌ها و ایرادها از دیدگاه‌های عدیده برمی‌آمدیم. بحث و جدال‌ها، نشر کتاب‌ها و اقداماتی نیز در دفع مدعیان و تقویت منتظران به‌عمل می‌آمد. بعد از شدت مبارزات اجتماعی - سیاسی و حملات مسلحانه علیه دستگاه ظلم و جور استبداد تا رهبری امام خمینی و بالاخره پیروزی انقلاب اسلامی، در مردم یک احساس وصال و قرب جمال پدیدار گشت و مسئله‌ی قیام آخرالزمان بیش از پیش و به‌صورت زنده و حال در میان ما مطرح گردید.

با ابعاد پیشرفته انقلاب و تعالی اهداف آن به آنچه شیعه از ظهور امام غایب انتظار دارد، قهراً مقایسه مابین آن دو و تعیین موضع انقلاب حاضر را در قبال انقلاب مهدی پیش می‌آورد. حتی دولت موقت را دولت اسلامی و دولت امام‌زمان می‌خواندند. در جنگ‌های با قشون عراق و با مخالفین مسلح انقلاب، تداعی معانی و توجه طبیعی به‌واقعه‌ی کربلا و به قیام ولی‌عصر (عج) معطوف شده جنگ‌جویان را از اصحاب سیدالشهداء یا شهیدشوندگان در رکاب امام‌زمان معرفی می‌کنند. از سال دوم پیروزی انقلاب غیر از استناد به حدیث «كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا وَ كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا» برای جنگ‌های با دشمنان انقلاب اسلامی ایران، شعارهایی از قبیل «تا انقلاب مهدی نهضت ادامه دارد» و یا «خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار» دیده می‌شود.

طبیعی است که ملت انقلاب کرده‌ی شیعی مذهب ایران نمی‌توانست در این گیرودار، مسئله‌ی ظهور و قیام آخرالزمان را ندیده بگیرد و اتصال و ارتباطی مابین انقلاب و خود آن قائل نشود. در ذهن‌ها و شاید در مقالات و بحث‌ها این مسئله مطرح می‌شد که انقلاب اسلامی ایران به‌رهبری امام‌خمینی با اهداف و داعیه‌های وسیعی که دارد آیا:

(۱) همان قیام مهدی موعود و جانشین آن است؟

(۲) جزئی از آن است یا

(۳) مقدمه‌ای برای آن است...؟

در نظر شیعیان ایران، ظهور امام غایب در آخرالزمان، با قید اینکه دنیای پر از ظلم و جور شده را به همان گونه از عدالت و قسط مملو خواهد ساخت، امر حتمی مورد انتظار می‌باشد. یعنی عقیده دارند که از یک طرف ناروائی و جفا در روی زمین رو به ازدیاد بوده همه جا را خواهد گرفت و از طرف دیگر تنها با قیام امام دوازدهم است که عدالت و مساوات و رحمت و برکت در سراسر دنیا سایه خواهد انداخت.

اصولاً صرف نظر از اعتماد و انتظار شیعه، اگر درست دقت کنیم تمام قیام و انقلاب‌های دو قرن اخیر و پیدایش مکاتب سیاسی و فلسفی، در همین جهت و مقصد صورت گرفته است. چه در آن دوران که هرج و مرج ملوک الطوائفی و مظالم فتودال‌ها و اشراف اروپا مردم شهر و روستا را به ستوه آورده آرزوی یک دولت مرکزی مقتدر مسلطی را می‌نمودند که امنیت و سروسامانی برقرار سازد، چه آن زمان که برای پایان دادن به تسلط و تجاوز بیگانگان و احراز استقلال، ناسیونالیسم مقصد و مرام کشورهای مغلوب می‌شده است، چه بعداً که ملت‌ها علیه مفسد سلاطین و جور و نخوت درباریان و کشیشان قیام کرده خواهان آزادی و حاکمیت قانون و حکومت مردم بر مردم یعنی نظام لیبرالیسم و دموکراسی می‌شدند و چه بعد از همه‌ی این احوال که می‌دیدند اگر از جهاتی جلوی خودکامگی زورمندان و اسارت شهروندان یا ظلم و تبعیض‌ها را گرفته قدرت و امنیت و فعالیت و ثروت به وجود آورده‌اند ولی از جای دیگر و در سایه‌ی همان قدرت و آزادی و آبادی و فراوانی، طبقات کثیری از مردم، محروم و ناراضی گردیده به‌نوع دیگری گرفتار اجحاف و انحصار و استثمار شدند و مکاتب سوسیالیسم و کمونیسم را ابداع کردند<sup>۱</sup> ...

خلاصه آنکه بشریت با علم و صنعت و تمدن درخشانی که به وجود آورده، کشف

۱. برای تفصیل بیشتر و درک بهتر مطلب به کتاب «علمی بودن مارکسیسم» مراجعه شود. در بحث ج بندهای ۵۱ تا ۵۴ مراتب فوق، ارائه و توضیح داده شده است که این ایسم‌ها و نظام‌ها در عین آنکه مراحل تکامل و ترقی بوده و جواب‌گوی بسیاری از مسائل انسان بوده است قادر به‌دوای درد اصلی بشریت که ظلم و جور در جوامع می‌باشد نشده است.

آقای محمدی ری شهری نیز در کتاب «تداوم انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام» (منتشر شده در خرداد ۱۳۶۰) تا حدودی همین «راه‌طی شده» را به شرح ذیل بیان می‌نماید:

«هر انقلابی که در جهان تحقق یا جزئی از ایدئولوژی این آئین آسمانی که همه‌ی پیامبران الهی آن را تبلیغ می‌نموده‌اند به پیروزی رسیده است هدف انقلاب‌هایی که در جهان تحقق یافته، آزادی و عدالت بوده. انقلابیون با این نام توده‌ها را به خود جذب و بر علیه نظام‌های حاکم بسیج می‌نموده‌اند.»

مجهولات زیاد و حل بسیاری از معضلات زندگی را کرده و با تلاش‌ها و تغییر و تکامل‌های اجتماعی خود چیره بر مسائل و مصائب اداری و اقتصادی و سیاسی گردیده یا می‌گردد، مع‌ذلک در یک چیز عاجز و حیران مانده است و آن محو ناروائی‌ها و نابرابری‌ها و برقراری عدالت و انصاف در سطوح ملی و بین‌المللی است!<sup>۱</sup> منظور آنکه تکاپوی علیه ظلم و جور، و جهاد برای تحقق عدل و قسط، برنامه و آرمان تمام قیام و انقلاب‌های مردم روی زمین بوده می‌تواند عامل وحدت بین‌الملل باشد و برای ما که اعتقاد و انتظارمان تصریح به این معنی دارد و می‌خواهیم انقلاب و جهاد و شهادت‌مان را در خط امام معصوم مخصوص ببینیم لازم است جواب سه سؤال یا سه برنامه فوق را بدهیم.

(۱) جواب یا برنامه‌ی اول، یعنی انطباق انقلاب اسلامی ایران با قیام مهدی موعود و جانشینی و حصول خواسته‌های آن، مسلماً غیر معقول و مخالف معتقدات شیعه است. و امام خمینی و مقامات بالای جمهوری هرگز چنین ادعائی نکرده و اجازه انتساب آن‌را به خودشان نداده‌اند. شعارهای فوق‌الذکر نیز دلالت بر استقلال این دو انقلاب و انتظار مهدی موعود (عج) را دارد.

(۲) دومی که انجام قسمتی از برنامه حضرت است، می‌تواند:

الف) برحسب مکان باشد، یعنی در قاره‌ای یا کشوری و شهری آئین تمام و کمال قسط و عدل تحقق یابد،

ب) برحسب مواد برنامه بوده، شاخه‌ای و بُعدی از انواع ظلم و جورها و تبعیض‌های حاکم در زمین برداشته شود، مثلاً اختلاف اقتصادی یا فرهنگی و غیره و یا افرادی از اهل ظلم سرنگون گردند و بالاخره،

ج) آنکه تقسیم وظائف بجای عرضی بودن، طولی باشد. یعنی ابتدای کار و اعلام برنامه انجام گردیده به محرومان و مظلومان وعده نجات داده و برای حرکت

۱. در همان کتاب «تداوم انقلاب» تایید مطلب اخیر را به نقل از «تاریخ جهان نو»، نوشته «رابرت-روزول پالم» چنین می‌خوانیم:

«قیاس بین انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه از بسیاری لحاظ شایان ملاحظه است. غرض هر دو آزادی بود یکی می‌خواست خود را از قید فئودالیسم برهاند، دیگری می‌خواست خود را از چنگ کاپیتالیسم آزاد کند هیچ کدام دقیقاً یک نهضت ملی نبود که حل اشکالات داخلی را وجهه همت خود ساخته باشد. در هر دو انقلاب روی سخن با عموم آحاد بشر بود، قطع نظر از نژاد یا مرام آنها، هر دو انقلاب در عموم کشورهای عالم طرفدارانی پیدا کرد.»

در رکاب حضرت دعوت و بسیج شوند، و به گردن کشان و ظالمین اعلان جنگ دهند و آغاز جنگ کنند.

شق الف، با توصیف مقدمات ظهور که «كَمَا مُلِّتَ ظَلْمًا وَ جُورًا» می‌باشد، جور در نمی‌آید و مردود است<sup>۱</sup>.

شق ب، مانند اقدامات و تلاش‌های تاریخی بشر و موفقیت‌های نسبی است که در انقلاب‌های مختلف خود به دست آورده، توانسته است از جهاتی و تا حدودی موارد اجحاف و اختلاف را از بین ببرد، بدون آنکه توفیق کلی آن‌طور که در قیام قائم آل محمد و اجرای کامل آئین واحد الهی یعنی اسلام وعده داده شده است حاصل گردد. ضمن آنکه انقلاب اسلامی ایران چنین خط و برنامه‌ای را اتخاذ و اعلام نکرده است. در روایات ظهور نیز چنین چیزی نداریم که قبلاً در جاهائی یا از جهاتی برنامه «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا» انجام شده باشد. به علاوه، مسائل اجتماع و ابعاد مختلف ظلم از یکدیگر قابل تفکیک نیستند که بعضی از آنها از بین برده شوند. شق ج هم که یک عمل «پیش‌ظهور» و «کمک قیام» می‌باشد در اخبار و روایات نیامده است بلکه عکس آن استنباط می‌شود.

۱. از جمله احادیث و روایاتی که ظهور حضرت را در حداکثر ظلم و یأس و ضلالت و با گسترش جهانی می‌رساند سه نمونه ذکر می‌کنیم:

۱- «قال رسول الله (ص): المهدى من ولدى اسمه اسمى... يكون له غيبه و حيوه حتى تضل الخلق عن اديانهم عند ذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملائها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»، (احقاق الحق، از علامه شیخ ابراهیم حموئی، عالم اهل تسنن).

۲- «روى عن على (ع) فى خطبه له. وليكونن من يخلفنى فى اهل بيتى رجل يامر بامر الله قوى يحكم بحكم الله و ذلك بعد زمان مكلح (تيره و تار) يشتد فيه البلا و ينقطع فيه الرجاء (احقاق الحق).

۳- عن الحسين (ع): «هو الامام القائم بالحق يحيى الله به الارض بعد موتها و يظهر به دين الحق على الدين كله ولو كره المشركون له غيبه يرتد فيها اقوام و يثبت على الدين فيها آخرون فيؤذن يقال لهم متى هذا الوعد ان كنتم صادقين. اما ان الصابر فى غيبته على الاذى و التكذيب بمنزله المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله (كمال الدين باب ۳).

۴- قال رسول الله (ص): ابشركم بالمهدى يبعث فى امتى على اختلاف من الباس و زلزال فيملاؤ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً (احقاق الحق به نقل از احمد بن حنبل پیشوای مذهب حنبلی).

۵- عن على (ع): ليخرجن رجل من ولدى عند اقتراب الساعة حين يموت قلوب المؤمنين كما تموت الابدان لما لحقهم من الضر و الشده و الجوع و القتل يتواتر الفتن و الملاحم العظام و اماته السنن و احياء البدع و ترك الامر بالمعروف و النهى عن المنكر فيحى الله بالمهدى السنن التى قداميت و يسر بعدله و بر كته قلوب المؤمنين (احقاق الحق ج ۱۳).

در دعای افتتاح که برای شب‌های ماه رمضان وارد شده و مضامین بسیار عالی دارد قسمت آخر و عمده‌ی آن راز و نیازهای شیعیان در آخرالزمان و تمنای امام غایب از خدای متعال است و می‌گویند از طرف خود حضرت انشاء و سفارش شده است. در آنجا متضرعانه جمله‌ی معروف «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعْزِبُهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ؛ وَ تُذِلُّ بِهَا التَّفَاقُ وَ أَهْلَهُ»<sup>۱</sup> را به زبان می‌آوریم. حال اگر قرار باشد که دعای افتتاح تا پایان غیبت معتبر بوده و مستمراً خوانده شود دولت‌های قبل از قیام را باید قاعدهٔ نفاق پرور بدانیم و تنها دولت او است که اسلام و مسلمین را به عزت خواهد رساند و نفاق و منافقین را شناخته و به خواری می‌کشاند. یا آنکه بگوئیم این دعا اختصاص به قبل از توسعه‌ی تشیع در ایران داشته، یا بعد از پیدایش دولت‌ها و دوران‌های عکس‌العملی شدید نسبت به افراط‌های انقلاب فعلی خواهد بود.

### تدارک قیام

پس می‌ماند حالت یا فرض سوم یعنی مقدمه بودن انقلاب فعلی و زمینه‌سازی برای ظهور حضرت ولی عصر حجة‌ابن‌الحسن عجل‌الله تعالی فرجه.

لقب ولی عصر و عنوان امام‌زمان که به آن حضرت داده شده است و دعای تعجیل الهی که برای گشایش ظهورش می‌خوانیم عنایت خاص و تداعی معانی با مسئله‌ی زمان و آمادگی و تدارک به مصداق «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»<sup>۲</sup> دارد که گفته شده است تنها خداوند رحیم حکیم، دانا و توانای آن می‌باشد.

بدیهی است از سال‌های سال که جشن نیمه شعبان گرفته می‌شد و مردم ایران، در انتظار مقدم و اشتیاق جمال مبارک، مدیحه‌ها و خطابه‌ها می‌گفتند و می‌شنیدند، کم و بیش توجه به این مسائل می‌شد. خصوصاً در سال‌های احیای فکر «مذهبی-اجتماعی» یا «مذهبی-سیاسی» از سی سال پیش به این طرف.

همان‌طور که انجمن‌های فعال ضد مدعیان دروغین و منکرین خائن به راه افتاده بود علاقه‌مندان متعددی نیز راجع به وظیفه‌ی مؤمنین در دوران غیبت و ارتباط مابین انتظار که ثواب فوق‌العاده برایش قائل شده‌اند با دفاع از حق و مبارزات ملی که در

۱. قسمتی از دعای افتتاح: خداوندا ما دولت گرامی از لطف تو خواهیم که بدان، اسلام و مسلمین را عزت بخشی و نفاق و منافقان را ذلت دهی...

۲. طلاق (۶۵) / ۳: ... خدا فرمان خود را به موقع اجرا می‌گذارد؛ و مسلماً برای هر چیز، اندازه [و نظمی] مقرر داشته است.

حکم امر به معروف نهی از منکر است، فکر و گفت‌وگو می‌کردند. در سخنرانی‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مهندسين در طول آن سنوات بحث روی علل و عواملی که طبیعتاً باید منتهی به پدیده‌ی ظهور شود به‌عمل می‌آمد و چگونگی امکان اجرای برنامه‌ای را که در عین الهی و اصیل و اسلامی بودن قبلاً به‌دست هیچ یک از فرستادگان برحق خدا و اوصیای رسول‌الله یعنی ائمه‌ی هدی عملی نشده است و علت آن فراهم نبودن شرایط و ممکنات و نرسیدن موقع و موعد به‌مصادق همان آیه بالا بوده است، مورد بررسی قرار می‌گرفت. این نظریه اظهار شده بود که چون پذیرفتن اسلام و عمل به آن و همچنین اصلاح امور هر قوم در جهان به‌موجب آیاتی چون:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره ۲/ ۲۵۶)

(اِکْرَاهَ و اجبار در دین نیست به یقین رشد و کمال از گمراهی و فریب تمیز داده شد...)

و

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد ۱۳/ ۱۱)

(... همانا که خداوند وضع قوم (و ملتی) را مادام که در خود تغییری (به‌خوبی یا به‌بدی) ندهند، دگرگون نمی‌کند...)

در هیچ زمان با تحمیل و تصنع صورت نگرفته است و دولت الهی و جهانی امام‌زمان نیز که استثنا بر سنت ازلی خدا نخواهد بود، موقعی تحقق خواهد یافت که بشریت آماده برای قبول و اجرای آن باشد، یا به‌عبارت دیگر تدارک و تربیتی از روی رغبت فراهم شده باشد.<sup>۱</sup>

آمادگی برای استقبال از دعوت امام‌عصر از دو راه می‌تواند و باید صورت بگیرد، یکی آنکه ملت‌های دنیا پس از آزمایش نظری و عملی کلیه‌ی مکاتب فلسفی و سیاسی، سرشان از تمام نظام‌ها و رهبری‌ها به‌سنگ خورده، مایوس از تدبیر و تلاش‌های خود

۱. علامه شهید سید محمد باقر صدر در تایید این مطلب اشاره رسائی در کتاب «سخنی پیرامون مهدی» به شرح ذیل دارد:

«علی‌رغم آنکه خدا قادر بود همه مشکلات موجود در مسیر پیروزی رسالت را از بین برده و از راه اعجاز موقعیت و زمینه مناسبی جهت اجراء رسالت خود پدید آورد لکن در زمینه اجرائی رسالت آسمانی نخواست از روش اعجاز آسمانی استفاده نماید چه آنکه اصل نیازمندی انسان در مسیر تکاملی خود به امتحان و درگیری با مشکلات مقرر می‌دارد که انقلاب تحول بخش الهی از جنبه‌ی اجرائی سیر طبیعی داشته باشد.»

شده باشند<sup>۱</sup> و دوم آنکه به لحاظ عاطفی و فکری و تجربی آشنا و مجذوب به اسلام گردند. این دو شرط یا مقدمات، راهی است که انسان باید با افت و خیزهای فراوان و تحلیل و تجربه‌های کافی به پای خود طی کرده و با دل و دیده‌اش پذیرفته باشد.<sup>۲</sup> در غیراین صورت و اگر قرار بود خداوند علیم قدیر حکومت حقه‌ی خود را از طریق الزام تکوینی (که همان گزینه است و در حیوانات وجود دارد) یا افسون و معجزه، فشار و اجبار و تحمیل و تهدید، با تطمیع و تبلیغ یک طرفه و اغوا و غیره که معمول شیادان یا مقبول ساده‌دلان است، در زمین برقرار سازد در زمان پیغمبران گذشته و حضرت خاتم‌الانبیاء یا در خلافت علی و حسن علیهم‌السلام و در خروج و قیام‌های شیعیان معاصر ائمه‌ی اطهار این کار را می‌کرد و ما را دچار غیبت و فترت با همه‌ی انتظار و حسرت نمی‌نمود.<sup>۳</sup> و اصلاً نه به شیطان اجازه می‌داد که از روز اول

۱. در کتاب «غیبت» نعمانی (صفحه ۱۴۶) حدیثی از حضرت صادق (ع) آمده است که به‌خوبی این معنی را می‌رساند:

«ما یکون هذا الامر حتی لا یبقی صنف من الناس الا قدولوا من الناس حتی لا یقول قائل انا لو ولینا لعد لها، ثم یقوم القائم بالحق والعدل.»  
 همچنین در بحار‌الانوار (ج ۵۲، حدیث ۵۸) از امام محمد باقر (ع) چنین نقل شده است:  
 «ان دولتنا آخر الدول ولم یبق اهل بیت لهم دولة حتی ملکوا قبلنا لثلا یقولوا اذا راوسیرتنا لوملکنا سرنا مثل سیره هولاء و هو قول الله عز و جل و العاقبه للمتقین»  
 ضمناً نشانه‌ی جهانی بودن وعده‌ی قیام و دولت امام‌زمان غیر از کلمه ارض که در جمله تکراری «یَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا» آمده است، احادیث متعدد و از جمله این حدیث نبوی است:  
 «قال رسول الله (ص) والذی بعثنی بالحق بشهر الوم یبق من الدنیا الایوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیہ ولدی المهدی ینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الارض بنور ربها و ینبغ سلطانه الشرق و المغرب» (کمال‌الدین، صفحه ۱۶۳).  
 ۲. به‌طوری که در مقاله‌ی «پیروزی حتمی» در ذیل عنوان «غیبت» استدلال شده است و در کتاب «امام و زمان» در «دو نوع توجیه برای انتظار و وظیفه‌ی شیعیان در دوران غیبت» اشاره رفته است. حالا می‌خواهم اضافه کنم اینکه در بعضی روایات گفته‌اند دعای تعجیل ظهور و تسهیل خروج امام غایب می‌تواند قیام را جلو اندازد (کما آنکه دعا وتضرع بنی اسرائیل برای نجات از دست فرعون، ظهور و ماموریت موسی و هارون را ۱۷۰ سال جلو انداخت) شاید از طریق تحریک و کمک به آمادگی مؤمنین و محتاجان برای پیشواز از قدوم حضرت باشد. اشاعه و تقویت ایمان و سفارش و گسترش انتظار ملازمه با پذیرفتن مکتب حق و مدافع و مبلغ آن شدن داشته‌عاملی برای پختگی و آمادگی محیط جهانی می‌گردد.  
 ۳. آقای محمدی ری شهری با روشن‌بینی قابل تقدیری در کتاب نامبرده بالا شبیه نظریات سابق ما را به شرح ذیل بیان داشته‌اند:

«آنچه ما درصدد اثبات آن هستیم این است که روش کلی و اصولی در مبارزات انبیاء همان روش طبیعی است. روش طبیعی پدیده‌ی انقلاب در هر جامعه ایجاد زمینه انقلاب ←

آدمیزاد را به ضلالت و ظلم بکشاند و نه به انسان اختیار می‌داد که آزاد مسئول باشد و خود راهش را انتخاب کند.

برای دوران غیبت از رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام که آدم را سفارش به انتظار کرده‌اند ظاهراً دستور و فرمانی که امر به انقلاب نماید نرسیده است بلکه از خروج و قیام‌ها مادام که سلاطین جور غالب و قوی بوده و زمینه لازم فراهم نشده است منع کرده فرموده‌اند از هلاکت و هدر شدن پرهیزید. حضرت امام محمدباقر (ع) خطاب به برادرشان زیدبن علی بن الحسین که برای خروج بر خلیفه اموی مراجعه نموده بوده است او را از این عمل بر حذر می‌دارند. به دلیل اینکه محل و موقع مقتضی نیست و زوال حکومتی را که خوراک مقرر خود را نخورده و عمرش به سر نیامده است نباید خواست. می‌فرماید شتاب نکن و بدان که خدا به خاطر شتاب‌زدگی بندگان عجله نمی‌نماید و از خدا پیشی مگیر و الا گرفتاری تو را عاجز و هلاک خواهد کرد. بنابراین مبارزه و انقلاب در زمان غیبت خیلی باید با مطالعه در آثار و عوامل امر و سنجش نیروها و عواقب کار صورت گیرد. متن فرمایش امام به زید چنین است:

«... فلا تعجل فان الله لا يعجل لعجله العباد و لا تسبقن الله فتعجزك

البلیة فتصرعك... ولا تتعاط زوال ملك لم تنقص اكله و لا ينقطع مده

و لم يبلغ الكتاب اجله...» (اصول کافی، کتاب الحججه، ج ۲، حدیث

۱۶، نشریه مکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۲).

اما برای تدارک مقدماتی و زمینه‌سازی جهت ظهور امام غایب شقوق و اعمال ذیل قابل طرح است:

الف) سرخوردگی از مکاتب و نظام‌ها و سازمان‌های موجود و متصور،

ب) روشن‌گری و آگاهی مردم دنیا در شناسائی ظالم‌ها، جائرها و احساس

درد و اعتراض نسبت به ظلم و جورها،

→ است و انقلاب بدون ایجاد زمینه‌ی مناسب امکان پذیر نیست. زمینه انقلاب از دو طریق تحقق می‌یابد.

۱- از طریق هواداران ایدئولوژی انقلاب

۲- از طریق مخالفین ایدئولوژی انقلاب.

در رابطه با طریق نخست، تبلیغ گسترده و همه‌جانبه‌ی ایدئولوژی انقلاب، زمینه را برای دگرگونی بنیادی جامعه به‌سود هدف‌های انقلاب و سازماندهی به‌حکومتی انقلابی فراهم می‌سازد.»



ج) افزایش معرفت و اخلاص مردم دنیا در سیر به سوی خدا و استقبال و خوش آیند آنها نسبت به اسلام و مسلمین.  
 البته اطلاعات و افکار عمومی بشریت به طوری که می‌دانیم روی هم رفته در سه جهت فوق حرکت می‌کند و هر پیش‌آمدی که این جریان‌ها را تقویت و تسریع نماید کمک به فرج آل محمد و نجات بشریت کرده است.

### افشاگری ستم‌گران

در آخرین سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران در نیمه شعبان سال ۱۳۴۰ تحت عنوان «حکومت جهانی واحد»<sup>۱</sup> که قبل از دستگیری و محکومیت زمان شاه داشتم توضیح دادم که خروج از سکوت و رضا (ی معمولی در میان بسیاری از رجال و روحانیون) و اقدام آشکار به مقابله و مبارزه با ظلم و فساد، وظیفه شیعیان خدمت‌گزار امام در دوران غیبت می‌تواند محسوب شود و خدمتی است که عموماً قبلاً در رکاب امام زمان انجام می‌گردد زیرا که در افتادن با ظلم و فساد سبب می‌شود ستم‌گران عکس‌العمل نشان داده با خیانت و خشونت و جنایت، پرده از چهره‌ی ریاکار نفاق‌پیشه خود بردارند و مردم زودتر و بیشتر متوجه مظالم و مفسدات آنها شده درگیری حق و باطل و بالا رفتن ناله و نفرت مردم از ظلم، و طلب و تشنگی‌شان به حکومت عدل، آمادگی بشر را برای استقبال از قیام موعود بیشتر کند. اما اگر در برابر ظلم مخالفت و صدائی برپا نشود و عملاً افشاگری صورت نگیرد ظالم با قیافه‌ی حق به جانب و دست‌باز به خیانت و خرابی‌ها ادامه خواهد داد، ضمن آنکه با مُقدم‌شدن مسلمانان در نبرد با ظلم و فساد، عدالت‌خواهی اسلام و لیبیک به دردهای جهان شناخته‌تر می‌شود.<sup>۲</sup>

۱. «حکومت جهانی واحد» یکی از آثار مندرج در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).  
 ۲. در آخرین جشن میلاد حضرت حجت در زمان شاه، قرار بود در سی‌ام تیر ماه ۱۳۵۷ در زمین بزرگ واقع در ضلع شمال غربی تقاطع خیابان پهلوی و تخت جمشید سابق منعقد شود (تقاطع خیابان ولی‌عصر و طالقانی فعلی)، پلیس با ضرب و شتم و حبس شرکت‌کنندگان مانع انجام آن گردید ولی متن سخنرانی‌های شهید مطهری و اینجانب به زودی انتشار یافت در نتیجه‌گیری سخنرانی تحت عنوان «امام و زمان» اشاره به «دو جبهه رودررو در تاریخ معاصر ایران» کرده بودم که در یک طرف استبداد داخلی متحد با استیلای خارجی قرار دارد و در طرف دیگر «ملت و مذهب» با رهبری آیت‌الله العظمی خمینی و ما «به امید و عشق قائم غائبان در صحنه‌ی پهناور جهان و زمان می‌خواهیم مخلصانه در تدارک و انتظار فرج محمد آل محمد باشیم».

«امام و زمان» نیز یکی از آثار مندرج در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار است (ب.ف.ب).

برخورد با ستم‌گران و درگیری با طاغوت‌های جهان یا سایر ابتلاها و امتحان‌ها خود جزئی از تدارک قیام و زمینه‌سازی‌های طبیعی بوده شیعیان را به تلاش و تکان انداخته تصفیه می‌نماید تا زبده‌هایی را برای تشکیل لشکر امام بسازد و جدا کند. به‌طور نمونه به این دو حدیث که در بحارالانوار مجلسی (ج ۵۲) آمده است توجه فرمائید:<sup>۱</sup>

از حضرت امام محمد باقر(ع):

«... هیهات هیهات لایکون فرجاً حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا»<sup>۲</sup>

(يقولاً ثلاثاً) حتى يذهب الكدر و يبقى الحق الصفو.<sup>۲</sup>

از حضرت امام جعفر صادق(ع):

«... ان هذا الامر لا ياتيكم الا بعد ياس، لا والله حتى تميزوا لا والله»

حتى تمحصوا، لا والله حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد.<sup>۳</sup>

### نمونه آزمایشی

در زمینه‌ی شق (ج) یعنی معرفی اسلام و تحبيب و دعوت مردم دنیا به سوی دین خدا برای رفتن زیر پرچم مهدوی، تا آنجا که تبلیغات نظری در اثبات حقانیت اصول و احکام و شناساندن قرآن و تاریخ اسلام باشد، محققین خارجی با روش تحقیقی که دارند و به‌لحاظ پذیرش و تاثیر روی غربی‌ها و روشن‌فکران بهتر از ما این کار را انجام داده و می‌دهند و کتاب‌هایی که نوشته و تحقیقاتی که می‌نمایند موثرتر از تعلیمات ما می‌باشد.<sup>۴</sup> ما اگر وسیله شویم که همان نظریات و تأییدات، با تصحیح و تکمیل‌های مختصر، در کشورهای غیرمسلمان به‌زبان و طبایع محلی پخش و خوانده

۱. نقل از کتاب «نقش انتظار در سیر تاریخ» نگارش آقای عباسعلی اختری، شهریور ۱۳۶۰.

۲. از امام محمد باقر(ع): روز نجات نمی‌رسد تا اینکه غربال شوید و باز هم غربال شوید و باز هم غربال شوید تا آلودگی‌ها از بین برود و صاف و خالص در دین باقی بماند.

۳. از امام جعفر صادق(ع): این مطلب واقع نمی‌شود مگر بعد از نومی، نه به‌خدا تا وقتی که نیکان و بدان امتیاز یابند، تا همگی امتحان شوند، نه به‌خدا تا وقتی که بدسیرت شقاوت گزیند و پاک‌سرشت سعادت را انتخاب نمایند.

۴. از جمله کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» از داوونپورت در ۱۳۰ سال قبل؛ «زندگی محمد» از امیل درمنگام، سال ۱۹۳۳؛ «پیغمبری که از نو باید شناخت»، از ویرژیل گنورگیو؛ «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» از فواد عبدالباقی، اقتباس از فلوگل آلمانی؛ «در آستانه قرآن» از ژرژ بلاشر؛ «انسانیت اسلام» از مارسل بوازار، و «عهدین و قرآن و علوم» از موریس بوکای.

شود کار بزرگی کرده‌ایم. آنچه جایز خالی است و مهم و قاطع بوده به‌عهده‌ی ما می‌شود و مسلماً خدمت مفید و مقبول خواهد بود. اثبات عملی حقیقت و عدالت و کفایت اسلام در جهان بشریت از طریق ایجاد و ارائه‌ی یک نمونه‌ی زنده‌ی واقعی از حکومت اسلامی عدل و رحمت و سعادت است.

دنایای امروز که دنیای عقل و علم و عمل و احساس و تجربه است تا چیزی را به چشم و حواس لمس نکند و تجربه و ارزیابی ننموده کارآئی آن را در عمل نبیند نخواهد پذیرفت. به‌علاوه ضرورت دارد که اتهامات و احتمالات و قضاوت‌های مخالفی که طی چهارده قرن در ذهن و دل مردم غیر مؤمن در اثر القائات دشمنان یا خطا و خرافات خودمان رسوخ کرده است پاک شود و این کار بدون آنکه یک محیط اسلامی مطلوب غیرساختگی و تبلیغاتی به‌وجود آمده باشد که زندگی و فعالیت و روابط داخل و خارج آن به‌طور کامل و یا لاقفل به‌طور نسبی معقول، مظاهری از پاکی، عدالت، دوستی، سلامت، برکت، بینائی، دانائی، خدمت و سایر صفات قرآنی را که برای اجتماع مؤمنین توصیف شده است، نشان دهد و مردم دنیا آزادانه آن را به‌بینند و تعریف کنند، تامین نخواهد شد.

تجربه‌آوردن و الگو و نمونه‌ی زنده‌ی واقعی دادن چیزی است که خداوند در قرآن راهنمایی کرده، شخص پیغمبر را به‌حکم:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب (۳۳) / ۲۱)

(و برای شما در (رفتار و کردار) رسول خدا تاسی (و نمونه) نیکوئی است...)

سرمشق و نمونه برای ما قرار داده است و در آیه:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ

عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره (۲) / ۱۴۳)

(و این چنین شما را امت وسط (میانه - مابین - معتقد) قرار دادیم تا بر مردم (جهان) گواه و الگو باشید و رسول بر شما گواه و الگو باشد...)

ما را با رفتار و کردارمان و میانه‌روی اعتدالی یا واسط و مابین ملل مختلف بودن، نمونه و شاهده‌ی برای دنیا قرار داده است که بر سبیل و سبک پیغمبر عمل نمائیم<sup>۱</sup>.

۱. قاموس قرآن صفت واسط را میانه روی مابین مادی بودن صرف و معنوی بودن معنی کرده ولی ترجمه‌ی واسط بودن مابین پیغمبر و امت‌های دیگر را ترجیح داده است.

چنین کاری اگر جداً داوطلب آن بوده حسن نیت، همت و دقت لازم را به خرج می‌دادیم و بدهیم، هم امکان‌پذیر و عملی بوده و هم به لحاظ جلب افکار و قلوب مردم بیگانه با اسلام، موثر و سرنوشت‌ساز خواهد گشت. دلیل مطلب، پیروزی انقلاب اسلامی است که کمتر کسی حتی در داخل مملکت انتظار تحقق قطعی و سریع آن را داشت. دولت‌های خارجی و مطبوعاتشان تا آخرین هفته‌ها انواع کارشکنی و انتقاد و استهزاء راه می‌انداختند ولی خبرنگارها و عکاس‌ها و مامورین و سایرین آمدند، آن شور و شوق و حرکت مردم و اراده و اخلاص و وحدت و موفقیت‌ها را دیدند و اطلاعات اجمالی از انقلاب و از اسلام به دست آوردند و نظرشان برگشته مدافع ما شدند و استقبال و احترام شایان در سراسر مطبوعات دنیا حتی آمریکا برای انقلاب اسلامی ایران پدیدار شد. مخصوصاً برای قدرتی که اسلام در برانگیختن انقلاب و نجات مردم از ظلم و استبداد دارد.

انقلاب اسلامی ایران در داخله‌ی خودمان به‌چپی‌ها و به‌مبارزین غیرمذهبی، و در خارج به اروپائیان و آمریکائی‌ها و کشورهای زیرستم و سایر آنها نشان داد که اسلام نه تنها گفته‌ی لنین را که «دین تریاک جامعه‌ها است» تایید نمی‌نماید. بلکه می‌تواند ایدئولوژی موفق مبارزه انقلاب، راه‌گشای آزادی و دادخواهی و برانگیزنده‌ی توده‌های انبوه و روشن‌فکران گردد. از این بابت آزمایش نمونه‌ای ارزنده‌ای صورت گرفته، پذیرش و پیروانی پیدا کرده، می‌توان گفت زمینه‌سازی برای قیام مهدی شد.

بعد از پیروزی انقلاب و پس از آنکه در دوران جمهوری اسلامی انعکاس احکام دادگاه‌های انقلاب و انتشار اخبار خشونت‌ها و آشوب‌ها و جنگ، افکار عمومی اروپا و آمریکا، حتی کشورهای آسیائی و مسلمان را رفته‌رفته علیه ایران گردانید، گفتند که چون مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تبلیغات رسمی در دست صهیونیست‌ها و امپریالیسم آمریکا است که دشمن اسلام می‌باشند چنین جوی را ساخته‌اند.

خیلی بعید است که اکثریت خبرنگاران و مطبوعاتی که در پیروزی انقلاب آن‌طور افکار عمومی دنیا را با تایید و تحسین به طرف ما و شخص امام خمینی سوق می‌دادند و نسبت به دولت موقت احترام و خوش‌بینی عمومی ابراز می‌شد، بعداً روی عناد خاص و بدون آنکه خود ما کوچک‌ترین تقصیر و تاثیر را داشته باشیم قیافه‌ی خصمانه‌ی بدبینانه‌ی همه‌جائی گرفته باشند.

مطلب اساسی فوق‌الذکر یعنی فایده‌ی ایراد و ارائه یک کشور نمونه‌ی آزمایشی جالب را در جشن نیمه‌شعبان سال دوم پیروزی انقلاب، در کانون توحید تهران عنوان نموده گفته بودم که اگر جمهوری اسلامی ایران خواسته باشد وجود و داعیه‌هایش هم‌آهنگی و انطباق با اعتقاد اصیل شیعه درباره‌ی غیبت پیدا کند و با قیام مهدی موعود همکاری قبلی بنماید، یگانه راهش این است که افکار و اعمالمان را معطوف به سازندگی داخلی و استقرار یک امت و دولت و کشور اسلامی درست که متکی بر ایمان به خدا و تقوا و عمل صالح بر طبق قرآن و سنت باشد بنمائیم و دنیا اثر آن را در تامین سلامت و امنیت و انسانیت همراه با رحمت و برکت و رضا و سعادت ببیند. خدمت به اسلام و تبلیغ دین خدا همان‌طور که امام صادق (ع) فرموده‌اند امر ما را به جای کلام با عمل و رفتار تان ترویج کنید. مسلماً با ساختن یک کشور عدل و رحمت بر پایه اسلام بهتر انجام می‌گردد و آیه شریفه:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره (۲) / ۱۴۳)

دلالت بر همین مدعی دارد. ضمن آنکه با چنین برنامه، وفاداری به شعارها و وعده‌های قبل از پیروزی انقلاب شده سلامت و سعادت و رضایت ملت ایران را که اقرب و احق و اولی از دیگران می‌باشند تامین کرده‌ایم. چون فرض مسئله و بحث و غرض جلب نظر دیگران و کشاندن بیگانگان و احیاناً دشمنان به سوی اسلام است رعایت نظر و قضاوت خارجی‌ها ولو به خطا اهمیت فوق‌العاده دارد. آنها (و خودی‌ها) وقتی ببینند نتیجه‌ی عملی انقلاب و حکومت اسلام در ایران - صرف نظر از اینکه به چه دلیل و تقصیر کی باشد - بروز یا افزایش تفرقه و تخاصم، بدبینی و بدخواهی، تنگناهای زندگی و اقتصادی، اختناق و فشار، آشفتگی و ناامنی، خشونت و اعدام و ترور و انفجار، جنگ‌های خانگی و خارجی، ناراحتی و نگرانی در منطقه و نارضایتی‌های بین‌المللی شده است، بدون آنکه تجزیه و تحلیل روی علل و عاملین بنمایند، کمترین اثرش این است که کشش و جذبه‌ای به تجربه اسلامی و نمونه‌ی آزمایشی پیدا نخواهند کرد، بلکه بالعکس. چنین اوضاع و آثار، مومنین و موافقین را نیز دلسرد نموده به این نتیجه سوق داده می‌شوند که حتی قیام و انقلاب‌های اسلامی در کشورهای مسلمان به‌رهبری پیشوایان دینی حاصلی جز نابسامانی و مظالم و مصائب با وجود تحمل حداکثر ایثار و شهادت ندارد و بنابراین

دنیا را چاره‌ای جز دعا و انتظار منفعل برای ظهور و عمل امام غایب معصوم نیست<sup>۱</sup>. مگر آنکه دلخوش بشویم که در این صورت نیز چون توطئه‌ها و فتنه و بلاها در عالم غلیان پیدا کرده کمک به نارضایتی و ناامیدی‌ها می‌شود این خود خدمتی به تدارک و تعجیل ظهور خواهد بود. خلاصه آنکه پیروزی انقلاب، به هر قیمت و کیفیت، کمتر باید مدنظر باشد تا حسن انجام آن و نتایج آزمایش صحیح، در زمینه‌های مثبت خیر و خدمت، و رعایت تقوی و رحمت. خیلی باید دقت کنیم که خون پاک این همه شهیدان بی‌نظیر در تاریخ ۲۵۰۰ ساله

۱. یک حدیث ظاهراً معتبر به نقل از بحارالانوار مجلسی که آن را با قیام خمینی و انقلاب خودمان منطبق کرده‌اند در مقاله روزنامه میزان مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۱ (پیوستگی جبهه‌های حق و باطل - سخنرانی در کاشان) آورده بودم که امام پنجم ضمن تکریم و تایید از قیام‌های خالصانه‌ی موفق ولی پیش‌رس توصیه به حفظ نیروها برای روز قیام ولی عصر فرموده‌اند. ترجمه حدیث (به نقل از کتاب «مهدی موعود»، برگردان آقای علی دوانی، صفحه ۸۴۴) چنین است:

از جعفر جعفری از امام محمد باقر علیه‌السلام و از ابوکابلی؛

«گویا مردمی را می‌بینم که در شرق برای طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده‌اند و این حق را به آنها نمی‌دهند. باز آنها قیام می‌کنند ولی به آن نمی‌رسند. وقتی چنین دیدند شمشیرهای خود را حمائل می‌کنند و آنگاه آنچه را که می‌خواهند به آنها می‌دهند ولی آنها نمی‌پذیرند تا آنکه کارشان سامان پیدا می‌کند. اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد) را به آنها نمی‌دهند جز به صاحب شما. مقتولین آنها از جمله‌ی شهیدان‌اند. آگاه باشید اگر آن دوره را درک می‌کردم خود را برای صاحب امر ذخیره می‌کردم.»

متن روایت که در کتاب الغیبه نعمانی آمده این است:

«... عن ابی جعفر علیه‌السلام انه قال قال کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا راوا و ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ماسالوا فلا یقبلونه حتی یقوموا و لا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلا هم شهداء اما انی لو ادرکت ذلک لا ستبقت نفسی لصاحب هذا الامر.»

اگر مقصود از مشرق در این روایت ایران بوده و زمان وقوع پیش‌بینی قرن حاضر باشد مرحله اول طلب حق و عدم دریافت آن می‌تواند مبارزات بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باشد که آغاز قیام ملت علیه استبداد شاه و استیلای آمریکا بود. مطالبه‌ی دوم به خروج ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به فرمان امام خمینی می‌خورد و مطالبه‌ی سوم که همراه با اسلحه برداشتن است مبارزات مسلحانه سال‌های ۱۳۵۲ و توسعه و تعرض‌های بعدی را می‌رساند که منتهی به اعلام آزادی‌های سیاسی نسبی حقوق بشر و عقب‌نشینی‌های دولت شریف امامی و پیام اعتذار و آشتی شاه گردید و در برابر آن شاهد امتناع امام و انقلاب پیروزمندانه ۱۳۵۷ گشتیم. کتاب «تداوم انقلاب» سابق‌الذکر برای رسیدن به همین روایت و انطباق صددرصد آن با انقلاب و جمهوری اسلامی تالیف شده است و نتیجه‌گیری که ایشان از جمله آخر روایت کرده‌اند این است که ظهور قائم نزدیک می‌باشد چون حضرت باقر(ع) گفته‌اند من اگر می‌بودم خود را برای صاحب‌الامر نگاه می‌داشتم.

ایران به هدر نرفته امید ملتی که با اشتیاق و ایثار به انقلاب اسلامی خود دل بسته است به یاس و قهقرا بدل نگردد. از اسلام اصیل قرآنی و سنت پیغمبر و ائمه یک قدم به عقب و به راست و به چپ نرفته، صبر و تقوا و صلاح را به کار بریم، توکل به خدای رحمان داشته باشیم و فراموش نکنیم که:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ

بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.» (طلاق (۶۵) / ۲ و ۳)

(و هر کس تقوای خدا را پیشه کند (خدا) برای او راه خروج (از گرفتاری‌ها) می‌گشاید.

و از آنجا که گمان نمی‌برد روزیش را می‌رساند و هر کس توکل به خدا نماید همان او را کفایت می‌کند؛ بداند که خدا کار خود را (به نهایت و مقصد) می‌رساند و مسلماً برای هر چیز اندازه و موعدی مقرر کرده است.)

\* \* \*

دنیائی در تلاطم بی‌امان است و اساسی‌ترین آزمایش مراحل تکاملی خود را برای انتقال از عصر رویایی قسط و عدل در تأسیس دولت جهانی واحد الهی طی می‌نماید و ما پس از ۲۵۰۰ سال ذلت و رکود استبداد، به دنبال ۷۰ سال مبارزات نسبتاً آرام، ناگهان بپا خواسته انقلاب پیروزمندی را انجام داده‌ایم. گوئی که قسمت ما یا خواست خدا اقتضا کرده است که تاریخ ملت ایران با سرنوشت جهان درهم آمیخته، ماموریت و افتخار زمینه‌سازی و تدارک قیام مهدی را به عهده بگیریم. آنچه در این رسالت با سعادت بر طبق روایات سابق الذکر پیغمبر و ائمه اطهار نباید توقع داشت راحتی و رسیدن به پیروزی عدل و قسط بر ظلم و جور در عالم تا قبل از قیام امام غایب است، ولی مایوس نباید بوده امید قطعی به تحوّل طبیعی بشریت، به پیروزی قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه داشته باشیم.

نقش ما از جهت مثبت انتظار است همراه با تقوا و تلاش و تدارک و از جهت منفی خودداری و جلوگیری از بدنام کردن اسلام و ضایع کردن خودمان.

تهران - دی ماه ۱۳۶۰

مهدی بازرگان

۳۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)



# بازیابی ارزش‌ها

جلد سوم

رسالت انبیاء و انقلاب ملتها  
ابراهیم، امام و امت • آزادی، خواسته ابدی • چهارایسم



## مقدمه

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»

(بقره (۲) / ۲۶۹)

( خداوند) به هر که خواهد حکمت عطا می کند و هر کس حکمت به او داده باشند به یقین به خیر و خوبی فراوان رسیده است...

ستایش و سپاس عظیم به درگاه قادر علیم حکیم می نمایم و خوشوقتم از اینکه با پیشروی جمهوری اسلامی ایران به پایان پنجمین سال بعد از پیروزی انقلاب، مجموعه‌ی ناقابل «بازیابی ارزش‌ها» نیز به لطف پروردگار و با التفات و استقبال هموطنان عزیز به سومین جلد خود می‌رسد.

امام صادق(ع)، ششمین پیشوای علم و دین ما می‌فرماید:

«الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ.»

(حکمت، گمشده مؤمن است)

در این مجموعه‌ی مختصر ارزش‌هایی که در جستجو و بازیابی آنها هستیم فصولی از حکمت است. حکمت به معنای قرآنی آن که پندارهای به حق و رفتارهای به عدل و مصلحت انسان برای رسیدن به سعادت آن دنیا و خیر و سلامت این دنیا باشد. انقلاب اسلامی ایران نیز مانند هر مؤمن، گمشده‌های نیافته یا از دست داده‌ای دارد که مورد نیاز شدید او در این جهان طوفانی تاریک می‌باشد، تا او را به حق و عدالت و به مصلحت و سعادت سوق دهد.

هیچ حرکتی در جهان فیزیک و در پدیده‌های واقعی نمی‌تواند خالی از اصطکاک یا اتلاف و انحراف باشد و در صورت فقدان خوراک و نیروهای تازه، به توقف یا تباهی نیفتد. همان‌طور که در مقدمه‌ی جلد اول به سال ۱۳۶۰ آمده است، هیچ انقلاب نیز ممکن نیست در جوش و خروش طوفانی و سیلابی خود بعضی از سرمایه‌ها و دست‌آوردهای پر ارزش مکتسب گذشته را نگه‌دارد و همراه نبرد. وظیفه‌ی ما است

که اگر ایجادکننده، همراهی‌کننده یا بهره‌مندشونده از انقلاب هستیم، ارزش‌های متزلزل شده یا آب برده را مسترد و مستقر بسازیم. از خدا بخواهیم که در آستان مشیت ازلیش به ما حکمت ببخشد، زیرا که در حکمت خیر کثیر است.

ارزش‌های مطلوب یا حکمت‌هایی که قرآن در سوره‌های اسراء (۱۷) و لقمان (۳۱) به ما تعلیم می‌دهد و از راه عقل می‌توان متذکر و مشمول آن شد<sup>۱</sup>، در مرحله اول پرستش خاص و خالص خدای یکتا است با بهره‌برداری سپاس‌گزارانه از داده‌های بی‌حساب او و اجتناب از شرک و شبیه‌سازی برای او. پس از آن نیکی به پدر و مادر است و به نزدیکان و محرومان و نکشتن فرزندان، یعنی اقوام و اجداد و در مفهوم عام، مطلب به ملت و میهن کشیده می‌شود، یعنی به کسانی که حق تولید و تربیت به‌گرددن ما دارند و احتیاج به خدمت و حمایت از ناحیه‌ی ما. همچنین رعایت حریم ناموس و مال و جان مردم از کبیر و صغیر. وفای به عهد و امانت و رعایت میزان و معیارهای مقرر. پیروی نکردن از آنچه مشکوک و موهوم و مظنون است و به‌دنبال آگاهی و علم و یقین رفتن، میان‌روی در خط‌مشی زندگی و دوری جستن از تفاخر و تکبر و امثال ذلک.

انقلاب ما همان‌طور که می‌دانید با تقلید و تخریب و با فشار و شعار به‌ثمر نخواهد رسید و آزادی و استقلال و حکومت اسلامی یعنی عدل و خیر و سعادت که خواسته عمومی اولیه و پیمان سه‌جانبه‌ی رهبری و ملت و دولت است، تأمین نخواهد گشت. به‌نص قرآن کریم، تا در درون و نفوس ما دگرگونی - که می‌تواند در جهت فساد و خرابی باشد، یا در جهت رشد و آبادی - حاصل نشود، سرنوشت ما به‌صورت مطلوب (یا نامطلوب) در نخواهد آمد. لازمه‌ی تداوم و توفیق در انقلاب، تغییرات عمیق درونی و نفوذ ارزش‌ها در دیده و دل‌ها است. تجربه انقلاب نشان داد که وقتی به پیروزی سریع درخشان رسیدیم با وجود تحولات ارزنده و پیدایش ارزش‌های اعلامی عمیق، مانند اعتقاد به اسلام و ایثار و شهادت، هنوز به‌لحاظ تربیتی و تشکیلاتی یا فرهنگ و اخلاق اسلامی خام بوده و از جهاتی دور هم شده‌ایم. بنابراین سال‌ها باید به‌وجه صحیح روی ملت کار بشود.

جای خوش‌وقتی و امیدواری است که بعضی از ارزش‌ها که حسرت اعاده و اعلام آنها را می‌خوردیم، در برخورد با واقعیات و مسئولیت‌ها و نیازها، به تدریج در

۱. آیه به «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (بقره (۲) / ۲۶۹: ... تنها صاحبان‌خرد هستند که متذکر می‌شوند و پند می‌گیرند). ختم می‌شود

گفتار و کردار متولیان و متصدیان ابراز می‌گردد: به‌دانش و تخصص توجه می‌شود، زمانی اشاره به بازگشت به قرآن می‌شود، صحبت از همکاری و دلگرمی هموطنان به عمل می‌آید؛ ذکری از آزادی و تحمل اختلاف نظرها می‌گردد، می‌گویند دیگر نوبت سازندگی و کار است و دوران شعار و تعرض و تخریب به سر آمده است...  
جلد سوم کتاب که مطالب و مقالات آن پایه‌پای تحول و تجربه انقلاب، در برخورد با واقعیات و در جدال با جهل و مشکلات، تدوین و تقدیم دل‌سوختگان حقیقت و مملکت می‌گردد، اهداف گذشته را در زمینه‌ی ابواب گوناگون حکمت و ارزش‌های «الهی- انسانی»، تعقیب می‌نماید. در دو جلد قبل ارزش‌های ذیل مورد بررسی و نظر بود:

- ۱- اسلام که راه به‌سوی خدا است، با اصول و خواسته‌های آن، به‌صورت مستقل و مطلق در چهره‌های اعتقادی- اجتماعی یا در ارتباط و مقایسه با مکاتب دیگر و مسائل جهانی، که در مقالات ذیل آمده است:
  - «سیمای اسلام»، «التقاط» و «بیگانه‌پرستی»، در جلد اول
  - «بعثت و راه‌های ایمان»، «ترمز و تفضل»، در جلد دوم
- ۲- ایران یا مردم و ملتی که متعلق به آنها و مکلف در قبالشان هستیم. در مقالات:
  - «بیگانه‌پرستی»، در جلد اول
  - «نهضت ضد ایران»، «ایران و اسلام» و «تلافی ۲۵۰۰ ساله»، در جلد دوم
- ۳- علم و معرفت که ودیعه‌ی الهی به انسان بوده و وسیله‌ی خلافت روی زمین و هدایت به‌سوی رب‌العالمین است؛ در مقالات:
  - «بعثت و راه‌های ایمان»، در جلد اول
  - «سیانتیسم» (مبحث سوم چهارایسم)، در جلد دوم
- ۴- خود انقلاب که می‌بایستی اسلامی و ملی بوده و راه انحرافی نرود؛ در مقالات:
  - «انقلاب و انقلابی»، در جلد اول
  - «انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی»، «انقلاب و انتظار»، در جلد دوم
- ۵- آزادی که در صدر انقلاب مشروطیت و انقلاب حاضر در مبارزات بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قرار دارد؛ در مقالات:
  - «دین و آزادی»، در جلد اول
  - «آزادی خواسته ابدی»، در جلد دوم

مقالات این جلد که جمع‌آوری شده بعضی از سخنرانی‌ها و مطالعات منتشر نشده است، به شرح ذیل قابل تقسیم در فصول فوق می‌باشد.

○ «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها»، سخنرانی مورخ ۱۳۶۱/۴/۳۱ در انجمن

اسلامی مهندسین ایران، فصل ۴

○ «ابراهیم امام و امت»، سخنرانی مورخ ۱۳۶۱/۷/۵ جشن عید قربان در

نهضت آزادی، فصل ۱

○ «آزادی خواسته ابدی»، سخنرانی مورخ ۱۳۶۲/۲/۲۵ در نهضت آزادی

ایران، به مناسبت پنجمین سالگرد، فصل ۵

○ ناسیونالیسم (مبحث اول مقاله چهارایسم)، فصل ۲

○ لیبرالیسم (مبحث دوم مقاله چهارایسم)، فصل ۵

○ سیانتیسم (مبحث سوم مقاله چهارایسم)، فصل ۳

○ اومانیسیم (مبحث چهارم مقاله چهارایسم)، فصل ۴

امید است در این بحث و بازیابی به بیراهه نرفته، نه خودمان و نه خوانندگان عزیز

محروم از حکمت خدادادی و نعمت‌های دو جهانی نباشیم.

«رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَبِ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»<sup>۱</sup>

تهران آذرماه ۱۳۶۲

---

۱. کشف (۱۸) / ۱۰: ... صاحب‌اختیار، از جانب خویش رحمتی به ما ارزانی دار و ره‌یافتی برای ما از کارمان آماده کن.

## رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.  
وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.  
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا.  
وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ  
وَكِيلًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ الی ۴۸)

(ای پیغمبر آگاهی دهنده بدان که تو را فرستادیم تا شاهد (گواه و الگو) باشی و بشارت‌دهنده (بهشت و نجات) و بیم و هشداردهنده (جهنم و هلاک).

و دعوت‌کننده به سوی خدا به‌اذن (و برطبق مشیت و خلقت) او و چراغی پرتوافکن.

و مؤمنین را مژده ده که برای آنها از جانب خدا فرونی و نعمت بزرگی (مهیا شده) است.

و از کافرها و منافق‌ها اطاعت مکن و آزارشان را (به‌خودشان یا به‌خدا) واگذار و توکل به‌خدا بنما و تو را خدا به‌عنوان مراقب و مأمور حفظ، کفایت می‌کند.)

---

\* تدوین و تکمیل سخنرانی به مناسبت عید سعید فطر در انجمن اسلامی مهندسين، مورخ ۱۳۶۱/۴/۳۱ (با همکاری دکتر شهریار روحانی) به نقل از چاپ سوم کتاب در زمستان ۱۳۶۴.

دوستان عزیز، همکاران گرامی و خانواده‌های محترم  
 پس از حمد و دعای خدا و صلوات بر رسول مصطفی و بر دودمان پاک و پیروان  
 شایسته‌ی او، عید فرخنده فطر و توفیق حاضرین و هموطنان را در انجام فریضه‌ی رمضان  
 تبریک عرض می‌نمایم و برای رزمندگان جان‌برکف و خدمت‌گزاران ایثارگرمان  
 درود می‌فرستیم. چه آنها که شربت شهادت نوشیده خونشان را نثار ایران و اسلام  
 کرده‌اند و چه آنها که با صداقت و ایمان، در راه ملت و انقلاب فداکاری می‌نمایند.  
 امیدوارم همگی از این ماه روزه که خداوند نسبت به ماه‌های دیگر سال عظمت و  
 کرامت و شرافت و فضیلت بخشیده است با دل و دیده‌ی پاک‌تر و روشن‌تر، بیرون  
 آمده و انقلاب درونی عمیق مبارکی دربرگشت از خود به خدا کرده باشیم.  
 ماه مبارک با تغییر رژیم غذائی و بدنی، با برنامه‌های عبادی خاص و با لیلَةُ الْقَدْرِش،  
 به حق ماه انقلاب به معنای مطلوب کلمه می‌باشد. انقلابی که باید در ضمیر افراد رخ  
 داده و از افراد به اجتماع انتقال یابد.

از طرف دیگر چند سالی است که ملت ایران سرگرم انقلاب «سیاسی - دینی» و  
 صدور آن با عوارض مربوطه شده است. برای هر مسلمان پیرو قرآن که آیه:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب (۳۳) / ۲۱)

(و برای شما در (اعمال و رفتار) رسول خدا سرمشق نیکویی وجود دارد...)

را خوانده باشد و پیغمبر نازنینش را به موجب آیات صدر کلام، در مرحله اول شاهد  
 حاضر و الگوی زنده برای خود و دولت و ملت بشناسد، این فکر قهراً پیش آمده  
 است که ببینیم انقلاب ما چه شباهت و تبعیت نسبت به عمل پیغمبران و به‌طور کلی با  
 رسالت انبیاء دارد. خصوصاً که عنوان انقلاب اسلامی روی آن گذارده‌ایم و رهبر و  
 گردانندگانش نیز نه تنها آن را منطبق با دستورات دین، بلکه خود دین و عین اسلام  
 می‌شمارند و بعضی ولایت فقیه را ادامه‌ی رسالت انبیاء می‌خوانند.

به‌بنده ممکن است ایراد گرفته بگوئید حالا که قریب چهارسال از پیروزی انقلاب  
 می‌گذرد و هر چه باید بشود و بکنیم شده است و کرده‌ایم، چرا این مسئله و مقایسه  
 را پیش می‌کشی؟ جواب خواهم داد که:

اولاً؛ بنا به ضرب‌المثل معروف ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است و چون  
 انقلاب اسلامی ما در تحول یا در تداوم بوده، باز هم مراحل و مسائلی در پیش دارد،  
 چنین مطالعه هرگز خالی از فایده نیست.



ثانیاً؛ یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب، مسئله را در یک جلسه انجمن‌های اسلامی در محیط بسته‌ی مقتضی زمان طاعوت مطرح و تحت عنوان «رهبری بشری و رهبری الهی» سخنرانی کرده بودم. به علاوه، بررسی پیش آمدها و جریان‌های تاریخی همیشه تمریخش است و لازم. خصوصاً اگر موضوع را در سطح بالاتر از درگیری‌های روز و حب و بغض‌ها برده، نظر انحصاری به خودمان و به محیط و به مسائل دور و بر که هنوز خیلی روشن نیست، نداشته باشیم؛ یعنی از دو طرف، چه از ناحیه پیغمبران و چه از ناحیه انقلاب، به بحث کلیت داده رسالت مشترک و مأموریت‌های انبیاء الهی را با انقلاب‌های نظامی و اقتصادی و اجتماعی بشری که مسلماً وجوه اشتراک دارند، مقایسه نمایم.

سابقاً حرکت و عمل پیغمبران را با عناوین و اصطلاحاتی از قبیل بعثت، شریعت، رسالت، مکتب و بعدها قیام و نهضت، بیان می‌کردند. ولی اخیراً آنچه متداول‌تر است و کشش و جاذبه دارد، کلمه‌ی انقلاب است. قیام پیغمبران را انقلاب می‌نامند و پیغمبران را نمونه‌های اعلای انقلابی بودن؛ ضمن آنکه انقلاب و امام خودمان را به گونه‌ی آنها و امامان شیعه می‌گیرند.

در این بحث برای آنکه بررسی ما بی‌طرفانه و دور از جریان‌های سیاسی روز باشد و از معلومات گذشته و از مفروضات مسئله استفاده کرده باشیم، انقلاب اسلامی ایران را اصلاً وارد در بحث نمی‌نمایم. ایفای وعده‌ای را که در ابتدای عرایضم داده بودم، به‌عهدی شنوندگان عزیز و خوانندگان آینده گذاشته و می‌خواهم اتخاذ نظر به‌صورت خودجوش و آزادانه انجام گردد. هر کس با اطلاعات و انتظاراتی که دارد و با مقایسه‌ای که میان دو انقلاب به‌عمل می‌آورد، به تشخیص خود قضاوت کند.

دو نوع انقلاب را با هم مقایسه می‌کنیم، یکی انقلاب‌های نبوی به‌رهبری خدا علیه شیطان، یا رسالت انبیاء، و دیگر هجوم‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها یا قیام‌های طبقاتی و ملی و قبیله‌ای به‌رهبری افرادی مانند مارکس، لنین، هیتلر، گاندی، عبدالناصر، اسکندر، چنگیز و غیره، علیه نظام‌های حاکم. انقلاب اسلامی ایران با تدارکات و تأثرات قبلی خود، با رهبری روحانی و با تسمیه و تحولات بعدی آن می‌تواند تعلق به هر دو نوع داشته، ضمناً ویژگی‌هایی نیز نشان دهد. در هر حال محتاج به بحث جداگانه است که فعلاً به قضاوت خودتان واگذار می‌نمایم.

در آنچه راجع به انقلاب‌های بشری است، استفاده از معلومات عمومی و مآخذ تاریخی خواهد شد و در آنچه راجع به انقلاب‌های نبوی است، چون جمع ما و طرف

صحبت‌مان هموطنان مسلمان معتقد به قرآن هستند، قرآن را مینا و ملاک بررسی خواهیم گرفت<sup>۱</sup>.

### انقلاب انبیاء و رسالت آنها

قبل از هر چیز باید دید، آیا قیام پیغمبران و عمل آنان اصلاً انقلاب بوده است و حق داریم نام انقلاب روی رسالت انبیاء بگذاریم؟ جواب این سؤال به طوری که در بعضی از سخنرانی‌ها و مقالات سابق داده‌ام، مثبت است؛ مثبت قاطع. عمل پیغمبران که بشر را به عوض خودبینی و خودخواهی یا استخدام و استفاده از هر چیز و از هر کس و از هر کار در جهت منافع شخصی، باز داشته و از او خواسته‌اند که مانند سایر موجودات و جریان‌ها فرمان‌بر و خدمت‌گزار خالق جهان باشد. این بزرگ‌ترین انقلاب قابل تصور در اعتقاد و افکار و اعمال و اهداف است و واژگون‌کننده‌ی همه‌ی حساب‌ها و برنامه‌های زندگی می‌باشد. خداپرست به جای آنکه خود را مرکز و محور جهان هستی گرفته، به هر چیز حتی علم و دین به چشم بهره‌گیری نگاه کند و طالب دنیا باشد، بنده‌ی عاشق خدا و هم‌آهنگ و خدمت‌گزار خلق خدا می‌گردد. در نوشته‌های سابق توضیح داده بودم که انقلاب انبیاء چیزی شبیه، بلکه فوق‌العاده برتر و وسیع‌تر از انقلاب علمی کپرنیک در قرن ۱۶ میلادی در برابر هیئت بطلمیوسی است که زمین را از مرکزیت جهان خلع نموده، ستاره ضعیف ناچیز سرگردانی از منظومه‌ی شمسی قرار داد که کاری جز طواف خورشید و چرخیدن به دور خود برای دریافت نیرو و حیات از آن کره‌ی عظیم ندارد. بدیهی است که انقلاب کپرنیک یک انقلاب علمی و فکری بود. درحالی که انقلاب انبیاء بر مبنای وحی و ایمان، شامل جنبه‌های عدیده‌ی عرفانی، عقلی، عاطفی، علمی، اخلاقی و به‌طور کلی حیاتی، روانی، فکری و جسمانی است و آثار وسیع عظیم به دنبال داشته است.

پس شکی نیست که دعوت انبیاء یک پدیده‌ی انقلابی با دامنه گسترده جهانی در هر زمان و مکان می‌باشد. ولی از این به بعد برای تمرکز حواس و تجسم مطلب همان

---

۱. برای غیرمسلمان‌ها، کسانی که اهل کتاب‌اند، مطالب و مستندات تقریباً مشابه دارند و برای غیر معتقدین به خدا و پیغمبران نیز داستان‌های قرآن به‌عنوان ملاک تاریخی یا لااقل سمبل‌های معرف جوامع انسانی می‌تواند معتبر باشد.

۲. و در کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، جلد اول، مقاله انقلاب و انقلابی.

مقاله «انقلاب و انقلابی» در صفحات ۱۳۱ تا ۱۷۲ همین مجموعه‌ی آثار ارائه شده است (ب.ف.ب).

اصطلاح رسالت انبیاء را به کار خواهیم برد نه انقلاب انبیاء.

اما رسالت و برنامه پیغمبران شامل دو قسمت یا دو نوع کار بوده است؛ یکی دعوت مردم به سوی خدا و آخرت و عرضه کردن آئین خود، یا هدایت مردم، دیگری یک عمل دنیائی در جهت اصلاح و نجات مردم و اداره‌ی امور امت، یا ولایت.

اولی را که به‌طور خلاصه هدایت می‌نامیم و اساس نبوت است، تعمیم به کلیه‌ی پیغمبران، با درجات وسیع و محدود داشته، رسالت اصلی آنان و وحی و پیام خدا برای انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. دومی که نام آن را مأموریت می‌گذارم و از مقوله مدیریت است، اختصاص به عده معدودی از آنان داشته است. مثلاً حضرت موسی (ع) که مأموریت نجات و تحویل گرفتن بنی‌اسرائیل از فرعون و رساندنشان به ارض موعود را داشت و ظاهراً این مأموریت را خدا قبل از رسالت و وحی کردن ده فرمان به او داده بوده است. در هر حال حضرت موسی از جمله پیغمبرانی است که رسالتش شامل هدایت و ولایت هر دو بوده است. همین‌طور پیغمبر خودمان حضرت خاتم‌الانبیاء که هم آورنده‌ی قرآن، بنیان‌گزار اسلام و ارشادکننده‌ی مردم جهان به سوی رحمان بود و هم به‌رهبری مؤمنین و تأسیس مدینه‌النبی و جامعه‌ی مسلمین پرداخت. رهبری جامعه‌ی که علاوه بر قانون‌گذاری، شامل مدیریت اجتماعی، تشکیلاتی، اقتصادی، جنگی، قضائی و خانوادگی بود. پیغمبر ما و اوصیاء بر حقش، علاوه بر مسئله ولایت و خلافت یک سلسله تعلیمات و ارشادهای دنیائی حتی در زمینه‌های پزشکی، علمی، ادبی، اجتماعی و اخلاقی نیز به امت خود و به دنیا داده‌اند. قرآن ضمن آنکه در سوره‌های هود (۱۱)، اعراف (۷)، یونس (۱۰)، ابراهیم (۱۴) و غیره، ذکر از رسالت و امامت پیغمبرانی چون نوح، هود، صالح و ابراهیم نموده و درباره‌ی همگی می‌گوید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ

الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.» (انبیاء (۲۱) / ۷۳)

(و آنان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به‌امر و دستور ما هدایت می‌کردند، و به‌سوی ایشان عمل به خیرات و خدمات، برپا داشتن نماز و پرداختن زکات را وحی نمودیم و همگی بندگی‌کنندگان ما بودند.)

تنها در مورد شعیب صحبت از ادای تعلیمات و توصیه به قوم خود در باره درستی کیل و ترازو و قسط و عدالت در معاملات، یا خودداری از فساد در زمین، که امور «دنیائی - اداری» هستند، می‌نماید.

حضرت ابراهیم با همه‌ی ابتکار و عظمت و امامت و مقام پدری و بنیان‌گزاری که نسبت به انبیاء و امت‌ها دارد، کاری به سیاست و به اصلاحات و تشکیلات و اداره قوم خود نداشت و از این بابت جز هجرت به سرزمین لم یزرع مکه، اقامت دادن و دعا کردن برای ذریه، سرپرستی خانواده و تربیت فرزندانش برای هدایت بشریت، عملی انجام نداد. مگر آنکه بنای خانه‌ی کعبه را که «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا»<sup>۱</sup> است و «وَهَدَىٰ لِلْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> می‌باشد، به حساب مدیریت و ولایت بگذاریم. در هر حال، آنچه مشترک میان پیغمبران یا رسولان و هدف اصلی دعوت و معنای نبوت است و شعار عمومی سوره‌های هود (۱۱) و اعراف (۷) و غیره را تشکیل می‌دهد «لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»<sup>۳</sup> و «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»<sup>۴</sup> است، یعنی کلمه‌ی واحده توحید و مینا و مقصد امت واحد. با تفصیل بیشتر و تعیین حدود و ابعاد، برنامه‌ی رسالت خاتم النبیین را در چهار آیه سوره احزاب (۳۳) که در آغاز کلام تلاوت کردم، ملاحظه می‌نمائید. به صراحت گفته می‌شود که ای پیغمبر مأمور به نبوت، تو را فرستادیم (و رسالت دادیم) تا:

(۱) شاهد یا گواه و الگو باشی،

(۲) مژده دهنده بهشت و پاداش و نتایج نیکوی ایمان و تقوی و عمل صالح،

(۳) بیم‌دهنده و هشدارکننده عذاب‌های کفر و گناه،

(۴) دعوت‌کننده به سوی خدا به اذن و سنت او و بالاخره،

(۵) چراغ پرتوافکن یا روشن‌کننده‌ی راه و چاه.

پنج چیز گفته و انحصار کرده می‌شود که از مقوله‌ی ارائه و ابلاغ و دعوت و روشن‌گری است، بدون آنکه هیچ‌گونه اجبار و مباشرت و مدیریت در کار باشد. در آیه سوم تکرار وظیفه بشارت و عظمت آن به عمل آمده در آیه آخر موضع منفی و مدارائی را که باید در برابر کافرها و منافق‌ها اتخاذ کرده و به خدا توکل و اکتفا نماید، گوشزد می‌شود.

۱. آل عمران (۳) / ۹۶: به تحقیق نخستین خانه‌ای که برای [نیایش] مردم مقرر شده، همان است که در مکه قرار دارد مبارک است...

۲. آل عمران (۳) / ۹۶: ... و برای جهانیان هدایت است.

۳. هود (۱۱) / ۲۶: ... جز خدای را بندگی نکنید...

۴. نساء (۴) / ۳۶: ... و هیچ چیز [و هیچ کس] را [در توان و تدبیر] با او شریک نشمارید ...

پیغمبر ما و همه‌ی انبیاء این قسمت از رسالت را که شامل پنج جزء یا خصلت می‌شد، بدون هیچ‌گونه الهام و استشاره و امداد از غیر خدا، انجام داده و «مُؤَيَّدٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» بوده‌اند و کسب نظر و جلب رضایت از کسی حتی از نزدیک‌ترین و صالح‌ترین اصحاب نمی‌کرده‌اند، و نمی‌بایستی از آراء و اهواء علما و عوام پیروی نمایند. از این بابت شاید زحمتی هم به‌خود راه نمی‌دادند، مثلاً موسی (ع) که به‌هوای آتش برای گرما رفت و مواجه با ندای «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»<sup>۱</sup> و آن صحبت‌ها شد. یا حضرت عیسی (ع) که از گهواره می‌گفت:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.  
وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.» (مریم (۱۹) / ۳۰ و ۳۱)

(... من بنده‌ی خدا هستم، کتاب به من داده و پیغمبرم کرده است.  
و هر جا باشم برکت آورم قرار داده و به نماز و زکات در تمام طول  
حیات سفارش نموده است.)  
و پیغمبر خودمان که وحشت‌زده جبرئیل را دید و «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»<sup>۲</sup> را شنید!

اما در قسمت دوم از رسالت یا ماموریت و ولایت، که غیر از نبوت و هدایت است، رسول اکرم (ص) با همه‌ی عقل و بصیرت و صلاحیت دستور صریح:  
«وَسْنَاوَرُهُمْ فِي الْأُمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)  
(... و با آنها (یعنی با امت و مردم) درباره‌ی امر (یعنی مدیریت و ولایت)  
مشورت بنما...)

را دریافت می‌نماید. آن هم با کسانی که از عامه‌ی بی‌فرهنگ و ادب مردم بوده‌اند و مشمول و محتاج:

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)  
(پس، از (خطا و جهالت) آنها درگذر و برایشان طلب آمرزش بنما...)

می‌بینیم پیغمبر در جنگ احزاب روی مصلحت‌اندیشی و پیشنهاد سلمان فارسی دستور خندق‌کندن به‌دور مدینه می‌دهد. یا در جنگ احد علی‌رغم تشخیص و

۱. قصص (۲۸) / ۳۰: ... همانا منم خدا ...

۲. علق (۹۶) / ۱: بخوان به‌نام صاحب‌اختیارت که آفرید.

مصلحت‌بینی خود پیروی از نظر جوانان و اکثریت را کرده فرمان خروج از مدینه را می‌دهد و شکست وارده را می‌پذیرد. اما هیچ‌گاه اَحَدی در تعیین رکعات نماز، زمان روزه و حلال و حرام احکام کمترین دخالت ندارد. در آنجا که پای دین و آخرت می‌شود:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۳ و ۴ و ۵)

(و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

نیست آن جز وحی الهی که به او وحی می‌شود.

او را آن (فرشته‌ی) سخت نیرومند آموخته است.)

ولی آنجا که پای اداره اجتماع و امور دنیائی و زندگی در میان می‌آید، ولو آنکه این زندگی و اقدامات در راه آخرت و به‌امر خدا باشد، به‌شیوه‌ی دموکراتیک و شورائی عمل می‌نماید. برای ابلاغ و اجرای رسالت دستور می‌رسد که:

«فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ»<sup>۱</sup>

و تأکید می‌شود که:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده (۵) / ۶۷)

(ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است (به‌مردم برسان و)

ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت و مأموریت او را نرسانده‌ای و (بدان‌که)

خدا تو را از دست مردم حفظ می‌کند...)

ولی در جنگ با کفار و قبول پیشنهاد صلح آنان، خداوند نگرانی او از نیرنگ

دشمن را با کفایت امداد خود و مؤمنین بر طرف می‌نماید:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصَرِهِ

وَبِالْمُؤْمِنِينَ.»<sup>۲</sup>

۱. هود (۱۱) / ۱۱۲: همان‌گونه که فرمان‌یافته‌ای، مقاوم باشد...

۲. انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲: اگر [دشمنان] برای صلح تمایل نشان دادند، تو هم به آن متمایل شو و بر خدا توکل

مردم نقش پیدا می‌کنند، نظرشان باید رعایت شود و در موارد مهم، قبلاً پیمان بسته و بیعت گرفته می‌شود.

خلاصه آنکه دو نوع عمل و دو مسئولیت وجود دارد: یکی به‌خاطر و به‌نماینده‌گی مردم برای مباشرت در امور آنها؛ بنابراین مربوط به آنها بوده و باید با درخواست و با نظر و رضای آنها و احیاناً راهنمایی کردن و ارشادشان انجام گردد. این امر رهبری دنیائی است. عمل یا مسئولیت دوم در راه خدا و به امر و نمایندگی و وحی خدا به‌صورت ابلاغ و هدایت است که بدون نظرخواهی و رضای مردم (و البته بدون اکراه و مسئولیت اجرا) انجام می‌شود و رهبری الهی است.

می‌بینیم که امثال علی(ع) و سیدالشهداء(ع) و سایر ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز در ارشاد مردم به دین جدشان و مصلحت و حکمت امت با قاطعیت و صلاحیت و با علم و عصمت خود نظر می‌دادند و عمل می‌کردند. ولی در امر ولایت و حکومت و مباشرت، تا درخواست از طرف امت نمی‌شده است، جلو نمی‌آمده‌اند. ولی بعد از قبول مسئولیت و ضمن آنکه از هیچ مرارت و شهادت دریغ نداشتند، از عدالت و کرامت خارج نگشته و اصراری به تصرف و حفظ قدرت نیز نداشته‌اند.

\* \* \*

با توضیحات فوق و تفکیکی که به‌عمل آمد از این پس آنچه در زمینه رسالت خواهیم گفت، صرفاً مربوط به جنبه‌ی نبوی و الهی قضیه که اساس رسالت است خواهد بود.

### مشخصات اصلی انقلاب‌های حکومتی و ملی یا انقلاب‌های بشری

در این بخش علاوه بر انقلاب‌های با ایدئولوژی و مکتبی و مردمی که خاص دو قرن اخیر بوده و قیام به‌خاطر یک هدف عمومی ملی، اجتماعی، طبقاتی و حتی فلسفی صورت می‌گیرد، آن انقلاب‌ها و عصیان‌ها و حرکت‌هایی را هم که هدف و نتیجه‌اش واژگونی حاکمیت و مالکیت‌ها و براندازی نظام‌های موجود به‌خاطر تصرف اراضی و اموال یا تسلط و تمتع‌هایی بوده است، ولو منشاء و مقصدش جنبه‌ی شخصی و قبیله‌ای داشته است، به حساب می‌آوریم.

---

← و اگر بخواهند [با پیشنهاد صلح] تو را فریب دهند، قطعاً [یاری] خدا برای تو کافست؛ اوست که با یاری خود و [یاری] مؤمنان تو را نیرومند کرده است.

صفت مشترک این انقلاب‌ها علاوه بر منشاء و مدیریت بشری داشتن، شکستن یک حالت تعادل حاکم و مستقر، ولی نامطلوب غاصب و کاذب به‌زعم انقلاب‌کنندگان است که برای رسیدن به‌وضع مطلوب و برقرار ساختن تعادل صحیح و صادق، مابین آنچه می‌شود و آنچه باید بشود، به‌صورت تقریباً ناگهانی و ناچارانه یا افتخارگرانه به جنب و جوش درمی‌آیند.

پدیده‌ای است اجتماعی و انسانی، ولی طبیعی؛ قابل تشبیه به‌شکسته شدن تعادل‌های ناپایدار یا کاذب که در طبیعت و در مباحث و آزمایش‌های فیزیکی و شیمی زیاد دیده می‌شود. این حالات جریان یک‌طرفه غیرارتجاعی و احیاناً انفجاری (با افزایش آنتروپی) دارد تا سیستم به‌حالت ثابت برگشته مابین حالت موجود و شرایط حاکم، تعادل برقرار شود. مثلاً آب معمولی یک سیستم فیزیکی ساده است که در فشار عادی جو تحمل گرمای بیش از صد درجه را نکرده، جوش می‌آید و تبدیل به‌بخار می‌شود. ولی اگر آن را در ظرف کاملاً پاک شده‌ی صیقلی خالی از خلل و فرج و ذرات هوا قرار داده باشند، می‌تواند تا ۱۱۰ و حتی ۱۳۰ درجه سانتیگراد داغ شود و به‌صورت مایع باقی بماند. در این حال با مختصر ضربه و تکان و مخصوصاً اگر گردی از نمک یا چیز دیگر در آن بریزند، یک مرتبه تمام توده‌ی آب به غلیان درآمده، قسمت عمده‌ی آن بخار می‌شود و آنچه از آب می‌ماند، درجه حرارتش به‌صد درجه و کمتر نزول می‌کند. همین‌طور است مخلوط‌ها و محلول‌های متشکل از عناصر شیمیایی با میل ترکیبی زیاد، ولی با یک‌نوع «تنبلی» یا «مقاومت درونی» که در حال عادی هیچ تغییر و تحول نشان نمی‌دهند؛ ولی به‌محض برطرف شدن موانع یا دخالت و تحریک‌های خاص، دچار دگرگونی کلی می‌گردند؛ مانند حیوانی که از خواب زمستانی یا بیهوشی بیرون بیاید<sup>۱</sup>، یا مایعی که در ظروف مرتبطه ریخته شود؛ ولی در اثر گرفتگی لوله‌ی رابط یا اشکالات دیگر، در یک طرف مایع بیشتر و بالاتر جمع شود ولی وقتی اختلاف سطح و فشار زیاد شد، در اثر رخنه‌ی مایع، گرفتگی برطرف و کنده شده و تعادل و هم‌سطحی به‌صورت سیل آسا و با نوسان‌های افراطی برقرار می‌گردد.

۱. بحث مفصل‌تر را در کتاب «علمی بودن مارکسیسم» چاپ سال ۱۳۵۶ صفحات ۳۲ تا ۳۶ (مبداء حرکات و منشاء انقلابات) ملاحظه فرمائید.

این کتاب هم‌اکنون بخشی از جلد دهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و بحث موردنظر در صفحات ۲۲۷ تا ۲۳۰ ارائه شده است (ب.ف.ب).



در هجوم‌های انقلابیِ طوایفِ قدیم به سرزمین‌های متمدن، اختلاف سطح زندگی و رفاه و خوراک و تجمل، عدم تعادل فیما بین را تشکیل می‌داده است که با غارتگری تا حدودی تأمین می‌شده است. ولی با تکثیر جمعیت، وقتی گرسنگی یا تنگی جا و حرص، فشار را بر قبائل وحشی غیرقابل تحمل می‌نمود، به سرکردگیِ قلدری به کشورهای مجاور حمله‌ور می‌شدند و هرچه مال و مزرعه و موجود زنده بر سر راه می‌دیدند منهدم ساخته سر جای سلاطین می‌نشستند؛ تا چندی بعد مدار مشابه دیگری به سود مهاجمین جدیدی تکرار شود. در لشکرکشی‌ها و تعویض سلسله‌های پادشاهی تاریخ ایران، همین نوع جریان را بین دو ایل یا دو ایالت و مملکت مشاهده می‌نمائیم. ظلم طایفه‌ی حاکم توأم با ضعف ناشی از فساد و اختلافات داخلی زمینه را برای شورش و تاخت و تاز فراهم می‌نموده است. در این زمینه ابن‌خلدون چهار مرحله برای تحولات تاریخی اقوام بشری قائل شده است:

(۱) بدویت و بی‌تجملی،

(۲) تصرف شهرهای متمدن،

(۳) تلاش و سازندگی توأم با ساده زیستی (دوره شخم زدن)،

(۴) تمتع و تن‌پروری (دوره دروگری) زمینه‌ساز استیلای قومی دیگر.

در انقلاب‌های قرون معاصر اروپا، ابتدا طبقه‌ی شهری بورژوا که خود را محروم و منکوب فئودال‌ها و اشراف صاحب‌املاک و اقتدار می‌دیدند، علیه آنها قیام کرده، لیبرالیسم و دموکراسی و سرمایه‌داری را با توقعات و راحتی و رونق‌هایی به وجود آوردند. پس از آنها سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها مخالف و منادی عدم تعادل ثروت و قدرت و آزادی، مابین سرمایه‌داران و کارگران گردیده انقلاب‌های با ایدئولوژی طبقاتی را راه انداختند.

طلایه‌دار انقلابات اروپا در قرون حاضر، انقلاب مسیحی فلورانس در سال ۱۵۲۹ میلادی و انقلاب تنزه‌گرایان انگلستان (به‌سرمداری کرامول)، با روحیه‌های مذهبی همراه با عنصر دگرگونی غیرمذهبی بود که هر دوی آنها موجب رشد اندیشه‌ی جدائی‌سیاست از کلیسا شدند. انقلاب فرانسه از ناحیه‌ی روشنفکران و تجار و صاحبان صنایع علیه فئودال‌ها بود. انقلاب روسیه به‌نام کارگران که فقط یک درصد روسیه‌ی نیمه فئودال آن روز را تشکیل می‌دادند، علیه سرمایه‌داران و فئودال‌ها صورت گرفت.

در قاره‌های عقب‌افتاده‌ی آفریقا و آسیا یا قاره‌های تازه‌تصرف‌شده‌ی آمریکا و استرالیا، استعمار شده‌هائی که به مرحله‌ی احساس ذلت و اسارت و اختلاف می‌رسیدند، برای خروج از وضع ناگوار دست به انقلاب‌های استقلال‌طلبانه و نهضت‌های آزادی‌بخش می‌زدند.

آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی نیز اراده‌ی خروج از یک حالت ناراحتی و نارضایتی یا تعادل تحمیلی کاذب است که ملت‌ها می‌خواهند از یوغ استبداد و استیلای بیگانگان که شکوفائی آزادی و خودمختاری زندگی را از آنها گرفته و آنها را مانند مرغ در قفس یا چارپای دربند محبوس و استثمار کرده است، رهائی یابند.

\* \* \*

در ابتدای هجوم و حرکت‌ها، طرف ظالم که حاکم و مالک همه‌گونه قدرت و امکانات می‌باشد، طبعاً حاضر به انصراف و اعطای مایملک خود به طرف دیگر، که چیزی جز محرومیت و آرزو و نفرت در چنته ندارد، نیست، یگانه چاره را زدن و پاره کردن و کوبیدن می‌بیند. بنابراین از لحظه‌ای که طرف مظلوم احساس محرومیت و احراز شخصیت می‌نماید و طرف مقابل را غاصب و ظالم می‌شناسد، یعنی تحمل حالت موجود و شرایط حاکم را نمی‌کند، بروز خصومت و توسل به خشونت مشهود می‌گردد. راه‌حل انتخابی نیز جز سرنگونی سلطان حاضر یا نظام سابق و تصرف قدرت به‌نظرشان نمی‌آید. آن‌هم با منتهای شدت، سرعت و وسعت. زیرا که کمترین مدارا و تعلل و خطا را فرصتی برای تقویت و تجدید و تعرض آنها دانسته، ضروری می‌بینند که تا آخرین نفر و نفس، و در هر مکان و موضع نابودشان کنند. اگر نکنند و به پیروزی فوری قطعی نرسند، نابودی خودشان را حتمی دانسته و امکان تحمل و بازگشت به‌وضع گذشته نیز برایشان نخواهد بود. بی‌رحمی و قلع و قمع که از عباسیان علیه امویان، آغامحمدخان علیه افشاریان، عارف و قاسم علیه کودکان فیصل و امثال نوری سعید در عراق، یا بلشویک‌ها علیه تزار و روس‌های سفید که در تاریخ ثبت شده است، از این مقوله می‌باشد و اینکه تیمور می‌گفته است: «هرجا سم اسب من برسد علف سبز نخواهد شد». خلاصه آنکه مبارزه از هر طرف، جنگ حیات و ممات یا بود و نبود است!

۱. از قول ماکیاوولی و یسکورنی گفته‌اند:

انقلاب‌کنندگان برای رسیدن به پیروزی کامل و با توجه به عدم تعادل شدید نیروهای حاضر، مجبورند هم جمعیت و کمیت، ولو سیاهی لشکر، به میدان آورده، پشتوانه عددی خود را برای وحشت دشمنان و اطمینان دوستان، نشان دهند و هم جبران ضعف نظامی و اقتصادی و سیاسی را با برتری روحیه و عقیده، صبر و تحمل، تبلیغ و تأثیر، و بالاخره تدبیر و تصمیم، یعنی از راه ایمان و اراده و ابتکار، جبران نمایند و تا می‌توانند آتش انتقام و انهدام را تیز کنند.

پس از رسیدن به پیروزی و تا قبل از تصرف و تسلط کامل یا استقرار و احراز تعادل، که مدت‌ها طول می‌کشد، پارامترهای جدیدی وارد میدان می‌شود. نگرانی از حمله‌ی متقابل حریف و اخلال‌های ایادی او که نامش را ضدانقلاب می‌گذارند، ترس و تزلزل به وجود آورده، تضاد و تخاصم را شدیدتر می‌کند و بدبینی و مراقبت را در برنامه‌ی انقلاب وارد می‌سازد. هر حرکت و صدا، از روی احتیاط هم که شده باشد، باید بلادرنگ کوبیده شود. سیستم نورسیده نمی‌تواند اجازه کمترین احتمال خطر و حضور خصم را بدهد. از طرف دیگر، قبول محرومیت و اطاعت و وجود اتحاد یا وحدتی که تا قبل از پیروزی همه آن را ضروری و بدیهی و پذیرفتنی می‌دانستند و رهبران به آن تأکید و تکیه می‌کردند، با کنار زده شدن خصم و چشیدن مزه‌ی پیروزی و قدرت، ایراد و اشکال پیدا کرده، توده‌ی مردم و مخصوصاً دست‌اندرکاران و سهام‌داران نمی‌خواهند تحمیل و تحکم‌های نظیر نظام گذشته را از ناحیه‌ی خودی‌ها تحمل نمایند. رقابت بر سر قدرت و مقام نیز مزید بر علت گشته، اختلافات و تنازع‌های داخلی از هر طرف سر درمی‌آورد، خصوصاً در انقلاب‌های با ایدئولوژی و با داعیه‌ی همکاری و آزادی و مردمی، ضمن آنکه شرایط حاصل هنوز اجازه‌ی سستی و تعدد و تردید را نمی‌دهد. کسان یا کسی که سکان کشتی انقلاب را به دست گرفته و بر عرصه نشسته است، هرگونه توقع و تکان را مزاحم خود و مضر برای تداوم و تسلط انقلاب دانسته و به راحتی متوسل به حربه‌ی کاری و از آب درآمده‌ی تهمت ضدانقلاب و انواع وصله‌ها به رقیبان همکار گذشته می‌شدند. یک دوران رقابت، اختلاف، انتقام و انهدام در درون سیستم، گاهی شدیدتر از خود انقلاب، حکمفرما می‌شود. برای جلوگیری از هرگونه

---

→ «بنیانگذار حکومت دیکتاتوری باید بروتوس را بکشد و مؤسس رژیم جمهوری نیز باید پسر بروتوس را به قتل برساند، در غیر این صورت، فقط مدت کوتاهی قادر به ادامه‌ی حکومت خود خواهد بود.» (نقل از کتاب «ظلمت در نیمروز»، تألیف آرتور کویتلر).

اختلال و اختلاف یا تردید و تزلزل، چاره منحصر به فرد، اختناق آزادی‌ها و اختیارات و انحصار تصمیم‌گیری و تبلیغات و تشکیلات در دست فرد یا جناح حاکم می‌شود؛ با استفاده از جدیدترین و مؤثرترین تکنیک‌ها و تدابیر و دستگاه پلیس، و بدون الزام به تقوا. نظیر آنچه بلشویک‌ها و منشویک‌ها و قبل از آنها کمونیست‌ها و ژاکوبین‌ها می‌کردند، و همان‌طور که در کشورگشائی‌های قدیم، سرداران و سلاطین فاتح از ترس مدعی شدن تخت و تاج، دست به قتل برادران و عموزادگان و حتی فرزندان می‌زدند.

### سیر تحول و مراحل مختلف انقلاب‌های بشری

کلیات فوق یک سلسله استدلال و استنباط‌های منطقی از طبیعت انقلاب بود که ارتباط و اتکاء بر مشاهده‌های عینی و نمونه‌های تاریخی نیز دارد. ولی برای شکافته شدن بهتر مطلب، از یک‌طرف سیر تحول و مراحل انقلاب‌ها را آن‌طور که محققین و مورخین ارائه کرده‌اند، بررسی می‌نمائیم و از طرف دیگر سعی می‌کنیم با نمونه‌گیری از انقلاب‌های قرون اخیر، مشخصات عمومی آنها را بیرون آوریم و قبلاً از تطویل بحث و از تکرار و تصدیع عذرخواهی می‌نمایم.

در قرآن مجید، سوره رعد (۱۳)، آیه‌ای است که ضمن تعبیرها و تعلیم وجهه‌های گوناگون دینی و اجتماعی، ارتباط خاص با انقلاب‌های بشری نیز پیدا می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

(... همانا که خداوند وضع و حال هیچ قومی را (از خوبی به بدی یا از بدی به خوبی) تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه خودشان را تغییر دهند، یا در درون نفوس به گونه‌ای غیر از آنچه هستند در آیند...)

به موجب این آیه، شرط توفیق و نتیجه‌دهی مطلوب هر انقلاب اجتماعی و سیاسی، انجام یک پیش‌انقلاب عمومی و درونی افراد آن اجتماع است. اگر چنین دگرگونی و تحول نفسانی رخ داده باشد، نه تنها انقلاب در آن جهت به پیروزی خواهد رسید، بلکه حداقل تلاش و فشار لازم خواهد بود. شاید هم بدون تلاش و بدون نیاز به انقلاب جنجالی، منظور تأمین گردد. در این آیه حداکثر آنچه قابل تصور است، اعتبار و بها به مردم و به حاکمیت ملی داده شده است. یعنی افراد جامعه هستند که با اشعار و اراده و آراء اکثریت خود یا به‌طور ناخودآگاه، حتی در نظام‌های سلطنتی و غیرشورائی و غیردموکراتیک، از طریق غیرمستقیم و تأثیر روی حکومت و قوانین و فرهنگ، سرنوشت خویش را تعیین می‌نمایند.

انقلاب‌های بشری اگر بر همین منوال صورت می‌گرفت و مرام و مقصد آنها قبلاً در نفوس ملت‌ها نفوذ لازم را پیدا می‌کرد، مسلماً این همه اشکال و اختلاف و تصادم روی نمی‌داد و شاید نام و عنوانی هم در تاریخ نمی‌یافت. ولی به طوری که می‌دانیم تقریباً کلیه‌ی انقلاب‌ها و مخصوصاً پرهیجان‌های آنها، ضمن آنکه دارای ریشه‌های طبیعی تاریخی و عوامل درون مردمی بوده‌اند، از ناحیه اقلیت‌هایی عنوان و رهبری و اجرا می‌گردد که قَلتِ کمی آنها را باید روشن‌فکری و ارزش اجتماعی‌شان جبران نماید و اگر پذیرش مؤثر پیدا کرده باشند، معلول حوادث روشن‌کننده و سوابق تبلیغات فکری و عاطفی آنان برای زمینه‌سازی در بخشی از افکار عمومی بوده است. مانند کاری که نویسندگان، هنرمندان و فلاسفه‌ی فرانسه از یکی دو قرن قبل در تنویر افکار و تدارک انقلاب انجام دادند، یا حوادث سیاسی و کش‌وواکش‌هایی که در حکومت تزاری روسیه در تقلید و تبدیل آن به سیستم‌های دموکراسی غربی پدید آمد؛ در حالی که پایه‌گذاران مارکسیسم-لنینیسم جوشیده‌های کشورهای غربی اروپا یا تعلیم و تربیت دیده‌های آنجا بودند.<sup>۱</sup> در هر صورت عمل آنها و یکی از مواد اصلی برنامه‌شان در مراحل نزدیک به پیروزی و بعد از پیروزی انقلاب‌ها، تعمیم و حتی تحمیل ایدئولوژی یا مرام انقلابی مورد نظرشان می‌باشد. تحمیلی که مدعی هستند به قصد خدمت و روی حسن‌نیت است.

حال با توجه به اینکه انقلاب‌های «سیاسی-اجتماعی»، منطبق با آیه پر معنای فوق نبوده، جوش و خروشی راه می‌افتد که ریشه‌های عمیق و وسیع در جامعه ندارد و برخوردار از قدرت طبیعی و مشروعیت الهی کافی نیست، مواجه با یک سلسله اشتباهات و اشکالات می‌گردد و ناچار به انحرافات و به اصلاحات کشانده می‌شود. مجموعه این آثار و حوادث، سیر تحول انقلاب‌ها و مراحل مختلف بعدی- و در عین حال متشابه- آنها را تشکیل می‌دهد که جزئی از انقلاب به‌شمار می‌رود و در ادوار متوالی تاریخ مورد توجه و تحلیل محققین و متفکرین قرار گرفته است.

---

۱. این نکته چقدر خوب اشتباه کسانی از هموطنان ما و افراطی‌های انقلاب را آشکار می‌سازد! کسانی که می‌گویند تحصیل کرده‌های خارج و فرنگ و آمریکارفته‌ها الزاماً غرب‌زده و عامل افکار و سیاست‌های غربی هستند؛ در حالی که تقریباً کلیه‌ی پیشروان و رهبران کمونیسم ایران و همچنین پیشگامان مبارزات ملی و اسلامی علیه استبداد داخلی و استیلای خارجی، از درس‌خوانده‌های کشورهای غربی بودند و از شوروی و چین کمتر کسی به ایران آمد. کسانی که فاقد استقلال فکری و اصالت شخصی هستند، ناچار ساین را هم مقلد یا مزدور تصور می‌نمایند.

البته چون در همه جا، پای انسان‌ها و اجتماعات آنها به میان می‌آید که از یک خلقت و خمیره‌اند و خواسته‌های مشابه داشته و آثار و عکس‌العمل‌های آنها، با آشنائی به خصلت انسانی و مطالعات تاریخی، قابل پیش‌بینی و محاسبات منطقی بوده، به نتایج قابل انطباق رسیده‌اند.

نزدیک به ۲۵۰۰ سال قبل، افلاطون انقلاب‌ها و مراحل تکامل یا تحول آنها را در کتاب «جمهور» چنین توصیف می‌نموده است:

«پس از انقلاب مردمی، آزادی حکمفرما می‌شود و از این آزادی، کذابان و متملقین و سوفسطائیان سود برده و قدرت سیاسی مردم را از راه تحمیق آنان به دست می‌آورند (مرحله ۱)؛

سپس با ادعای حفظ اموال مردم و گرفتن حق آنها از ثروتمندان، ثروت آنان را در اختیار می‌گیرند (مرحله ۲)؛

آنگاه برای حفظ جان و منافع خود و سرکوب مخالفان جمعیت «پاسداران» و «نگهبانان» انقلاب را از نیروهای مسلح به وجود می‌آورند (مرحله ۳)؛ با استفاده از پاسداران و نگهبانان فداکار به سرکوبی محدود مردم می‌پردازند (مرحله ۴)؛

برای ساکت نگاه داشتن مردم و جلوگیری از ابراز ناراضایتی‌ها جنگ با یک دولت خارجی را دامن می‌زنند (مرحله ۵)؛

به بهانه حراست انقلاب و دفاع در برابر دشمن، سرکوبی مردم و استقرار قدرت خویش را کامل می‌سازند (مرحله ۶- دوران جباریت)؛

انقلاب پس از این مرحله‌ی فرجام یافته، حکومت استقرار پیدا می‌نماید و مدتی دوام می‌آورد تا انقلاب دیگری علیه آن به راه افتاده و مدار (یا حلقه‌ی منحوسه‌ی انقلاب دموکراتیک به تعبیر افلاطون) از سر گرفته شود.»

در قرون جدید تحلیل و تصور واقع‌بینانه جالب‌تری توسط «کرین بریتون» استاد آمریکائی معاصر ارائه شده است که از اول تا آخر می‌توان در پنج مرحله ذیل تصویر کرد:

مرحله اول- قدرت یافتن روشنفکران محبوب؛

مرحله دوم- بسیج نیروهای مکتبی یا اصول‌گرا که تبعیت از اصول انقلاب را به شدت توصیه می‌کنند و بیشتر توجه به پوسته و قالب دارند تا به محتوا، و

تصرف قدرت با جنجال برانگیزی و چپ روی؛

رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها \_\_\_\_\_ ۳۴۳

مرحله سوم - اختناق عمومی و عکس‌العمل مردم نسبت به فشارهای سیاسی و  
مقابله دولت با آن؛

مرحله چهارم - هرج و مرج در کنار رشد سریع ماشین نظامی و پلیسی بخشی  
از حکومت؛

مرحله پنجم - استبداد که بیش از چهل سال ادامه پیدا می‌کند.  
مورخین و جامعه‌شناسان حلقه پنج مرحله‌ای برینتون را با انقلاب‌های اخیر مقایسه  
نموده، به تطبیق‌هایی به صورت ذیل رسیده‌اند:

#### الف) انقلاب فرانسه (از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۰۶)

- ۱) قدرت روشنفکران محبوب، حاکمیت مجلس ملی و سپس مجلس مقنن و  
کنوانسیون؛
- ۲) قدرت اصول‌پرستان، رشد روبسپیر و ژاکوبین‌های افراطی؛
- ۳) سرکوبی و اختناق و عکس‌العمل‌ها، حکومت وحشت؛
- ۴) هرج و مرج و تسلط نظامی، اعدام روبسپیر و حکومت دیرکتوار؛
- ۵) استبداد، کودتای ۱۷۹۹ ناپلئون.

#### ب) انقلاب روسیه (از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶)

- ۱) دولت موقت پرنس لُوف و کِرنسکی (Lovov - Krensky)
- ۲) لنین و انقلاب اکتبر (که بیشتر یک کودتا بود)؛
- ۳) حکومت «چکا»، سازمان امنیت روسیه و رشد ارتش سرخ؛
- ۴) رشد تضاد میان استالین و تروتسکی، شورش کروشتاد، قیام مردم و  
منشویک‌ها، مبارزات مردم گرجستان و ارمنستان؛
- ۵) کودتای استالینی و برکناری کامل مخالفین: تروتسکی، کامنف، دینوویف،  
بوخارین.

#### ج) انقلاب مشروطیت ایران (از ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ هجری شمسی)

انقلاب مشروطیت ما نیز که یک انقلاب نارس و ناقص بود، مراحل ۲ و ۳ را میانبر کرده  
مرحله هرج و مرج آن طولانی و منتهی به کودتای ۳حوت [اسفند] ۱۲۹۹ رضاخان شد:

۱) مجلس اول؛

\_\_\_\_\_ ۲)

\_\_\_\_\_ ۳)

(۴) هرج و مرج دوران سلطنت احمدشاه؛

(۵) کودتای رضاخان.

### مشخصات عمومی انقلاب‌های بشری

البته با توجه به تجزیه و تحلیل‌های فوق که منطقی و کلی و معرف قیافه‌ی عمومی بود، انقلاب‌های بشری به معنای اعم کلمه را، با توجه به شدت وضع‌های مربوطه، جمع‌بندی کرده مشخصات عمده مشترک آنها را بیرون می‌آوریم:

۱- مقصد اصلی، سرنگون کردن کامل یا براندازی نظام حاکم است با جانشینی آن و رسیدن به قدرت از طریق پیروزی سریع و کلی، بدون امکان همزیستی مسالمت‌آمیز و قبول نصفت و تدریج.

۲- وجود و توسعه‌ی روحیه تضاد و تخاصم یا طرد و نفی و تخریب که در ابتدا متوجه به نظام حاکم غاصب بوده، رفته‌رفته به صورت عام و عادت انقلابیون علیه غریبه و خودی درمی‌آید.

شاهد مثال بارز دیگر گونی کامل نظام استبدادی تزاری را می‌توان نام برد که به زودی وسیله‌ای برای از میان بردن غیر انقلابی‌ها و خود انقلابیون شد. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۹ مکرراً کشتارهای ارباب و تصفیه‌ای چند میلیونی، سرنوشت مردم روسیه را تشکیل می‌داد<sup>۱</sup>. (ده‌ها هزار نفر در کرونشاد، ده‌ها هزار نفر از منشویک‌ها در گرجستان، و میلیون‌ها نفر از دهقان‌های متوسط و مرفه‌الحال در اوکرائین و غیره).

۳- اسباب کار موثر و وسیله اصلی موفقیت، زور و تدبیر و انضباط در حد اعلای آنها می‌شود و سعی در بالا بردن بازده کار به هر طریق ممکن می‌نمایند.

نظم کور و وحشتناک هیتلر و اعتراف صریح لنین و احزاب مارکسیستی به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا- یعنی سران حزب- تا رسیدن به کمون اشتراکی ایده‌آل، از شواهد قاطع این بند می‌باشد.

۴- نقش حساس رهبری و فرماندهی به دلایل فوق، با تمرکز در شخص واحد، توأم با اعتقاد و اطاعت یا ارادت به صورت قدرت مطلقه فعال‌مایشائی و تمایل

---

۱. برای شناسائی قتل‌عام‌های بیرحمانه ژاکوبین‌ها و استالینیست‌ها به کتاب «تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق» اثر کرین برنتون، جان کریستوفر و رابرت‌لی دالف مراجعه شود. وسائل به کار گرفته در قیام فاشیسم آلمان و اختناق و توتالیتاریسم را هم در کتاب «ظهور و سقوط رایش سوم» اثر ویلیام رایش می‌شود دید.



به حالت فوق‌بشری دادن به آن تا سرحد خدائی، تا آنجا که رهبر، فوق مکتب قرار می‌گیرد و اصولی‌ترین مبانی انقلاب فدای حفظ و حیثیت او می‌شود<sup>۱</sup>. نظیر این جریان را، هم در تهاجمات و کشورگشائی‌های امثال اسکندر و آتیلا می‌بینیم و هم در ناپلئون‌ها، هیتلرها و لنین و گاندی‌ها، با اختلافات ناشی از نژاد و زمان و مکان و فرهنگ‌ها. سوء بهره‌برداری اطرافیان و مسابقه‌گذاری در تملق و تکریم برای ارتداد و انهدام رقیبان داخلی.

حربه‌ی کاری استالین علیه تروتسکی، با همکاری بوخارین، اتهام ضدلنینی بودن و مرتد شناختن او به بهانه‌ی مخالفت با طرح اقتصادی رهبر بود.

۵- به توده متشکل و جامعه و به سازمان و نظام بیشتر اهمیت داده می‌شود تا به خود افراد که عنداللزوم باید فدای اجتماع و انقلاب گردند. از افراد بیشتر کارائی و اطاعت خواسته می‌شود تا شخصیت و ایمان و معنویت. و بالاخره قالب و گفتار بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد تا محتوا و کردار. زیرا که سلاح پیروزی و استقرار نظام در تشکل و تقویت اجتماع تشخیص داده می‌شود و در انقلاب و انضباط. چون معتقدند که شرط حصول خواسته‌ها و رسیدن به تعادل و اهداف اولیه، برقراری نظام جدید به جای قدیم است. به حاکمیت و حضور نظام انقلابی عنایت زیادتر به عمل می‌آید تا به سازندگی و به محصولات مثبت. انقلاب و شهادت که در ابتدا روحیه و چهره و وسیله بود، به خودی خود مقدس و اصل می‌شود و موفقیت در پیروزی و احراز قدرت نیز هدف و بتی می‌گردد که اشکالی ندارد ارزش‌ها و آمال و حتی اصول و اهداف را ماکیاولی وار پای آن قربانی کنند. گاهی نه تنها شخصیت و حقوق فردی مردم فدای انقلاب و اجتماع می‌شود، بلکه نیازمندی‌های جمعی و خواسته‌های عمومی نیز در قبال پیروزی نهائی نادیده گرفته می‌شود. مکتب که برای نجات و رفاه مردم اعلام شده بود، مافوق خود مردم اعم از فرد و جمع قرار می‌گیرد، ولو به طور موقت، ولی مستمر.

به طور مثال تولید اقتصادی روسیه تا سال ۱۹۲۷ یک دهه سال ۱۹۱۳ بود و تا استقرار کامل نظام، انقلابیون توجهی به وضع نابسامان مردم نداشتند. استالین در سال ۱۹۲۵ مدعی بود که طرح اداره مشترک روستاهای تروتسکی چپ‌روانه و مخالف

---

۱. به کتاب «طبقه جدید» اثر ملوین جیلاس (Melvin Dgilas) رجوع شود که در آنجا از به وجود آمدن طبقه‌ی جدیدتر در جامعه‌ی کمونیستی نیز صحبت کرده است.

لنین است. ولی به مجرد گرفتن قدرت همان طرح را به نام خود پیاده کرد. در انقلاب فرانسه نیز ژاکوبین‌های حاکم، تمام فتوحات ژیروندن‌ها را به خود نسبت دادند.

۶- هر کس در رویه و سلیقه و حتی در فروع با متولیان اختلاف داشته باشد و صد درصد در خط آنها نباشد، عنصر مخالف یا منافق تلقی گردیده، استفاده و همکاری او مردود شناخته می‌شود و اگر مقاومت نماید باید برکنار و احیاناً حذف یا تصفیه شود. انحصارگری و محدودیت همه چیز در حلقه‌های اختصاصی، عمل به احتیاط خواهد بود و جزئی از آداب انقلاب و نظام. اصولاً ارزش، احترام و حتی حق حیات و ترحم در ضمیر و ذهن انقلابی‌ها، تنها اختصاص به خودی‌ها و همفکران صددرصد موافق و مطیع دارد و اصولاً انسان و هموطن به صفت انسان بودن و اهل مملکت و ملت بودن از نظر آنها، حق و اعتباری نداشته، بلکه به دلایل خارج از انقلاب بودن، از حیوان و جماد هم پائین‌تر می‌روند. کمتر انقلابی توانسته است قیافه‌ی انسان‌دوستی عام و آزادمنشانه‌ی اولیه یا مطلوبیت و محبوبیت قبل از پیروزی و حاکمیت را حفظ نماید و آلوده به سیاهی و سرخی نشود.

نمونه و نظیر آن، بحمدالله در همه انقلاب‌های بشری خصوصاً در شوروی و چین و آلمان فراوان دیده شده است تا آنجا که گفته‌اند انقلاب فرزندان خود را می‌خورد. در فرانسه وقتی روبسپیر روی کار آمد، ژیروندن‌ها را که سابقه‌دارترین و صمیمی‌ترین عناصر انقلاب بودند یکی پس از دیگری قربانی «حکومت وحشت»<sup>۱</sup> کرد.

۷- برقراری نظام انقلابی را، علاوه بر تسلط مواضع و تملک اقتصاد، در تدوین و اجرای قانون و ضوابط می‌دانند. قانون باید به هر قیمت و کیفیت، اگر چه با ترس و عدم رغبت اجرا شود. به حاکمیت قانون اهمیت درجه اول داده می‌شود. البته در انقلاب‌های ایدئولوژیک و آنجا که زیاد شخصی و طبقاتی نباشد که در این صورت اوامر و منافع ارباب کل حکم قانون را پیدا می‌کند.

در جمهوری اولیه فرانسه، علاوه بر شعارهای وضع شده و القاب و عناوین انقلابی مصوب، اصرار داشتند که مأمورین هر عمل ضبط یا بازداشت را با ذکر «به نام قانون»

۱. در مورد کشتارهای خونین انقلاب چین به کتاب «ستاره سرخ برفراز چین» نوشته ادگار اسنو مراجعه شود. کتاب «در دادگاه تاریخ» نوشته مددوف (Mededev) عضو شورا و کمیته مرکزی حزب کمونیست درباره‌ی وضع کشتارها و نپذیرفتن کوچک‌ترین اختلاف فکری قابل مطالعه می‌باشد. تاریخ آلبرماله و ژول (ALBERT MALLETT JOULE)، جلد ۵ «تاریخ انقلاب فرانسه» وضع جوسازی‌ها و ظلم و دروغ‌گوئی‌های ژاکوبین‌ها برای رسیدن به قدرت را نشان می‌دهد.

(به‌جای به‌نام امپراتور، به‌نام عیسی مسیح، به‌نام انسانیت، به‌نام عدالت و غیره) انجام دهند.

۸- تمایل تدریجی به تجاوز از محدوده ملی و خواستار توسعه بین‌المللی انقلاب گشتن، برای ارتباط و اتحاد با محرومین و همدردان جهان، به‌منظور اثبات اصالت مکتب و مخصوصاً جبران ضعف قدرت در برابر نظام‌های استبدادی و استعمار مسلط. اولین بین‌الملل را ظاهراً فراماسونری برای دفاع از آزادی، برابری و برادری، با تشکیلات مخفی پایه‌گذاری کرد. سربازان و آرتش زیرفرمان ناپلئون در لشکرکشی‌های به اروپا و آفریقا، پرچم آزادی به‌دوش گرفته خود را پیام‌رسان آن به ملت‌های زیر یوغ استبداد معرفی می‌کردند. دومین بین‌الملل را سوسیالیست‌ها به‌نام بین‌الملل کارگری تأسیس کردند و سومین آنها بین‌الملل کمونیسم با شعار «رنجبران همه کشورها متحد شوید» بود.

\* \* \*

نکات فوق برداشتی بود از گزارش‌های تاریخی، هم‌آهنگ با استنتاج‌های علت و معلولی منطقیِ نفس‌انسان و انقلاب. البته چون مسئله‌ای است بشری و اجتماعی، نه از دقت ریاضی برخوردار است و نه ادعای عمومیت علوم طبیعی را دارد، خصوصاً که انقلاب‌ها از هر جهت عین یکدیگر به‌وجود نیامده و نخواهند آمد. بعضی قیام‌های ضد استعماری یا ضد استبدادی را هم که شرایط موجه خاص به لحاظ اختلاف ضعیف مابین حاکم و محکوم یا طبع سلیم و مکتب انسان‌دوستانه رهبران (مثل گاندی یا جفرسون) داشته است، نمی‌توان صد درصد در چارچوب فوق قرار داد.

حالا می‌رویم به آن طرف قضیه، یعنی انقلاب‌های الهی یا رسالت انبیاء.

### رسالت انبیاء و مشخصات مشترک آنها

همان‌طور که تذکر داده شده، در این بخش، از موضوع عمومی و اصلی رسالت انبیاء صحبت می‌شود. یعنی آنچه که ناظر به پرستش خدا و تدارک آخرت و تأسیس دین بوده و شامل عقاید، عبادیات، اخلاق، روابط انسانی، احکام و به‌طور کلی وظائف و حدود دینی می‌شود. مأموریت‌هایی که استثنائاً به امثال حضرت موسی برای نجات بنی‌اسرائیل از مصر داده شد، یا خدماتی که حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) در تأسیس

مدینه‌النبی و رهبری جامعه اسلامی به عهده گرفتند، موارد خاص بوده و ممکن است جداگانه بررسی شود. در هر حال، کیفیت اجرای آن مأموریت‌ها متضمن اهداف و اعمالی خلاف و خارج از رسالت اصلی و روال عمومی نبوده است. برای آنکه مقایسه‌ی رسالت انبیاء با انقلاب‌های بشری حتی المقدور کامل بوده و حق مطلب ادا شود، رسالت فرستادگان خدا را از جهات و دیدهای مختلف می‌سنجیم. از جهات منشاء، منظور یا موضوع، مقصد، مکتب، مسیر، مدت و وسائل موفقیت و غیره.

#### ۱- منشاء رسالت انبیاء

رسالت پیغمبران، بنا به گفته‌ی همگی آنان، وحی، امر، روح، الهام، القاء، کلمه یا دستوری بوده است که از ناحیه خدا نازل یا صادر می‌شده است، بدون آنکه هیچ‌یک کمترین دخالت یا اجازه و راه تغییر و تخطی در آن را داشته باشند. آنها مدعی بوده‌اند و شواهد تاریخی و دلائل منطقی هم آن را تأیید می‌کند که نه از پیش خود و به تشخیص خودشان و نه به خاطر تقاضا یا تحت تأثیر مردم و محیط، عوامل و خواسته‌های حق یا ناحقی را در این دعوت و در گفتار و کردارشان، روی امیال و تحریکات خود یا دیگران وارد می‌کرده‌اند. از قبیل اصلاح جوامع و بهبود زندگی و رفاه مردم، امداد محرومین و مظلومین، دفع زمامداران ظالم، اشاعه علم و آزادی و نظائر آنها<sup>۱</sup>.  
قرآن عنایت دارد بگوید: پیغمبران از توده مردم بوده از آسمان و از نزد خدا نیامده بودند؛ ولی رسالت از خدا بوده است<sup>۲</sup>. در حالی که امثال گاندی و لنین ضمن آنکه هندی و روسی بوده‌اند، مکتبی را که پایه و مایه انقلاب کردند، منبعث از افکار و استنباط‌های خودشان یا احوال و عواطف و احساساتشان می‌دانسته‌اند، و چنین هم

۱. در اینجا کاری به واقعیت وحی و اثبات اینکه پیامبران تعلیم و تأثیر یافته از دیگران و ابلاغ‌کننده روحيات و دانسته‌های خودشان نبوده‌اند، نداریم. خطاب و کلامان با معتقدین به نبوت و قرآن است.

۲. آیات و اشاراتی مانند:

«بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» (جمعه ۶۲ / ۲)

(... در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت...)

«فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» (مؤمنون ۲۳ / ۳۲)

(و در میان آنان رسولی از خودشان فرستادیم...)

«أَرْسَلْنَا إِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» (نمل ۲۷ / ۴۵)

(... بر قوم تمود برادرشان صالح را فرستادیم...)

رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها \_\_\_\_\_ ۳۴۹  
بوده است. یا مأخوذ از نظریات و تأثیرات متفکرین و مصلحین دیگر و محیطی که  
زندگی می‌کرده‌اند.

## ۲- منظور یا موضوع رسالت و مخاطب دعوت

منظور نظر یا موضوع رسالت و بهره‌مند شوندگان از آن، انسان‌ها بوده‌اند. اما نه انسان  
متعلق به محل و ملت خاص یا طبقه‌ی مشخص کارفرما، کارگر یا روشنفکر و حتی  
مؤمن، بلکه «كَافَّةً لِلنَّاسِ»<sup>۱</sup>، و نه انسان به‌صفت عام و به‌هیئت اجتماع یا جامعه، بلکه  
افراد و شخص انسان‌ها.

البته پیغمبرانی آمده‌اند که به اقتضای بدوی بودن دوران و مجزأ بودن جوامع بشری،  
رسالت فقط برای قوم، خانواده و حتی شخص خود داشته‌اند. ولی انبیاء اولوالعزم  
چنین نبوده‌اند و در هر حال پیام جنبه عام داشته است، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم.  
شاخص‌ترین شاهد در قرآن آنجا است که در آغاز پیدایش انسان و هبوط و سکونت  
آدم در زمین، خداوند خطاب به بنی آدم می‌کند و می‌گوید: رسولانی از خودتان  
پیش شما می‌آیند تا آیات مرا برای شما حکایت کنند:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي»<sup>۲</sup>

یعنی به همه فرزندان آدم از هر رنگ و صنف و صفات. وقتی قرآن از آدمیزاد یا  
انسان‌ها نام می‌برد و با آنها صحبت می‌کند، انواع تعبیرهای عام را به کار می‌برد که  
شامل همه می‌شود. اعم از عرب یا عجم، فقیر یا غنی، مؤمن یا کافر و منافق، خواص  
یا عوام. مانند ناس، انسان، بشر، رجال، نساء، آدم و بنی آدم. در مواردی هم که مردم  
را برحسب عقاید و اعمال دسته‌بندی می‌کند اختصاص به طبقه و نژاد و نیروی خاص  
نداده با موصول‌ها و ضمائری نظیر: الَّذِينَ، الَّذِينَ، هُمْ، كُمْ، أَنْتُمْ و غیره ذکر می‌نماید.  
در میان پیغمبران اولوالعزم، تعلیمات رسول اکرم (ص) و حضرت عیسی (ع) به‌طور  
آشکار جنبه‌ی جهانی و عام داشته است، همچنین حضرت ابراهیم (ع)، به‌نقل از قرآن؛  
ولی حضرت موسی (ع) روزگاری که قوم موحدی در دنیا غیر از بنی اسرائیل وجود  
نداشته و می‌بایستی ساخته و اسکان داده شود، ناچار تکلم و تمرکز روی آنها رفته  
به تورات لحن و رنگ قومی داده است:

۱. سبأ (۳۴) / ۲۸: ... (ما تو را نفرستادیم مگر) برای همه‌ی مردم ...

۲. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان  
کنند...

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات (۴۹) / ۱۳)

(ای مردم بدانید ما هستیم که شما را (اعم) از مرد و زن آفریدیم و (به صورت) ملت‌ها و قبیله‌ها درآوریم تا آشنائی (وحسن روابط) داشته باشید همانا که گرامی‌ترینتان نزد خدا با تقوی‌ترین شما هستند...)

در این آیه که به ناس خطاب شده، ملیت و قومیت قبیله‌گی را رسمیت می‌دهد، مع‌ذالك گروه‌بندی‌های اجتماعی را وسیله آشنائی مطلوب دانسته تنها اختلاف و امتیاز را- آن هم در نزد خدا و نه در روابط انسان‌ها- روی تقوا می‌برد، و به نحو بارز دیگری فراگیری رسالت و یک‌رنگی دعوت را نشان می‌دهد.

### ۳- توجه به فرد و تزکیه شخصیت به عوض جمع و دولت

(حرکت از فرد به جمع و از درون به برون)

در منظور رسالت و مخاطب دعوت که انسان است، مهم‌تر از فراگیری و یک‌رنگی، نکته دوم بند گذشته، یعنی توجه به فرد یا به افراد انسان‌ها است، نه به جامعه و میهن و دولت که در انقلاب‌های مترقیانه مورد نظر و مورد احترام درجه اول است و فرد باید عنداللزوم فدای آن شود و از طریق جامعه و اجتماع و سازماندهی نظام و حکومت، با قوانین مربوطه است که می‌خواهند انقلاب را اجرا و اجتماع را اصلاح نموده و از آن طریق فرد را خوشبخت و تربیت نمایند. البته نه آنکه جامعه و امت یا ملت خارج از نظر و بی‌اثر و بی‌ارزش در رسالت انبیاء شناخته شده باشد یا خواسته‌اند آن را فدای فرد کنند؛ بلکه اصل و مبداء عمل و دعوت در ادیان الهی فرد انسان- آن هم درون و باطن انسان- بوده، از طریق تزکیه و تعلیم و تغییر فرد و خدمت‌گزاری فرد به خلق است که جامعه را به نحو مطلوب می‌سازند و سازمان و سعادت می‌دهند. این مطلب از نکات اساسی مشخصات و ممیزات رسالت انبیاء در مقایسه با انقلاب‌ها و مکاتب بشری بوده و ارزش دقت خاص را دارد و از متن قرآن قرائن بین فراوان در این زمینه می‌توان درآورد.

علاوه بر آنکه بیشتر خطاب‌های قرآن به فرد و به شخص- به صورت منفرد یا

مجتمع غیر مرتبط- می‌باشد، آیه پر دامنه سوره رعد (۱۳) که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

(... به درستی که خداوند وضع قوم (و آنچه را که وابسته به قوم است) تغییر

نمی‌دهد (و انقلاب را مؤثر نمی‌داند و نمی‌پذیرد) مگر آنکه نفوس خود را (و آنچه وابسته به نفوس و درون افراد است) تغییر دهند...)

به طور برجسته‌ای اولویت افراد بر جمع و آمریت انقلاب نفوس را بر انقلاب یک اقلیت و اجتماع نشان می‌دهد. چیزی که درست برخلاف مکاتب «فلسفی-سیاسی» اروپا اعم از سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و لیبرال‌ها می‌باشد. زیرا که در لیبرالیسم اندیوید و آلیسم نیز به جامعه و به حکومت و سازمان اهمیت عمده داده و در چارچوب نظام دموکراتیک، با آزادی‌ها و فرهنگ و تعلیمات آن است که نیازها و رشد و رفاه افراد را تأمین می‌نمایند و در هر حال همه بحث‌ها و نظرها روی مکتب و رژیم‌ها رفته، اجتماع و سیستم اجتماع را مسئول و مؤثر می‌شناسند. تفاوتشان با مکاتب اجتماعی در فدا نکردن، و ارزش و آزادی و حقوق انسانی دادن به فرد می‌باشد. در مکاتب اجتماعی و اشتراکی نظر و توجه به جامعه و به نظام جامعه بوده و از طریق و تحمیل آن می‌خواهند فرد را تسلیم و اصلاح و خوشبخت نمایند. فرد مطلوب کسی است که حداکثر اطاعت و خدمت را به جامعه بدهد، بدون آنکه اصالتاً شخصیت و سرنوشتی داشته باشد.

اما مثال قاطع‌تر، احکام اسلام است، احکامی که معمولاً در فصل احکام اجتماعی می‌گذاریم؛ در صورتی که کاملاً فردی و درون‌سازی است. البته با آثار اجتماعی مطلوب و بازتاب خارجی مشهود؛ ولی در مرحله‌ی اول دارای جنبه فردی و هدف نفسانی شخصی.

به‌طور نمونه زکات و برادر آن انفاق و عفو و احسان را در نظر بگیریم که بعد از نماز یا تَالِي تَلُو صَلَوة به عنوان عبادت و عامل اصلی تزکیه، که ماده دوم برنامه بعثت رسول اکرم (ص) و «وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup> است، آمده. تقریباً کلیه آیات زکات و انفاق و احسان ناظر به فرد و در رابطه با خصلت و تربیت و آخرت او بوده، صحبتی از ضرورت انفاق برای اقتصاد اجتماع و فوائد زکات در زمینه‌ی عدالت عمومی و اصلاح جامعه نمی‌شود.

در آیات کلی سال‌های اول، انکار گران نبوت و استهزاء کنندگان حضرت در آیاتی از قبیل: «اَلْهٰكُمُ التَّكٰثُرُ»<sup>۲</sup>، «مَنْعٌ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ اَئِيْمٌ»<sup>۳</sup>، «وَلَا يَخْضُّ عَلٰی طَعَامٍ

۱. بقره (۲) / ۲۶۵: ... و تثبیت شخصیت خویش ...

۲. تکاثر (۱۰۲) / ۱: افزون‌طلبی [و فخر فروشی] سرگرم‌تان ساخت.

۳. قلم (۶۸) / ۱۲: بازدارنده نیکی، از حد گذرنده، گنه پیشه.

۴. ماعون (۱۰۷) / ۳: و [کسی را] بر غذا دادن بینوا ترغیب نمی‌کند.

یا در «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ»<sup>۱</sup> می‌بینیم که مال‌داری و دنیاپرستی را دلیل بی‌اعتنائی و عامل اعراض و انکارشان نسبت به نبوت و آخرت می‌گیرد. در آیات بعدی مکی و مدنی نزدیک به رحلت، انفاق نشانه‌ی تقوا و شرط هدایت گرفته می‌شود و ثمرات انفاق و پرسودترین تجارت یا برداشت ۷۰۰ تخم از زراعت، به‌صاحب آن وعده داده می‌شود.

اگر قرار بود این مواعظ و فرائض به‌خاطر عدالت اجتماعی و تنظیم اقتصاد جامعه توصیه شده باشد، هیچ‌گاه حکم ابطال و بلکه گناه برای انفاقی که توأم با ریا باشد صادر نمی‌گردید؛ زیرا که از نظر تعدیل اقتصادی رفع گرفتاری شخص مقروض، چه فرق می‌کند که مال به‌قصد قربت پرداخت شده باشد یا با شائبه شرک و ریا بوده باشد. همان‌طور که در نظام‌های بشری مالیات برطبق موازین قانونی و در صورت لزوم با جریمه و زور اخذ می‌شود و کاری به‌رضا و رغبت یا به نیت تأدیه‌کننده ندارد؛ ولی در شریعت الهی زکات و صدقات را هر کس از روی وجدان و میل و محاسبه خودش به‌بیت‌المال می‌دهد و هدف و اجبار در کار نیست.<sup>۲</sup> همچنین ربا و نزول‌خواری که از کهنه‌ترین بلاهای اجتماع و عامل مصیبت و فقر بیچارگان است. برخلاف آنچه متفکرین مترقی اسلام آیات تقبیح ربا را به‌لحاظ آزاری که به وام‌گیرندگان می‌رساند و آثار سوء اجتماعی و انحصار و انحراف در اقتصاد جوامع، توجیه و تفسیر می‌نمایند، بیان کلی آیات که از شدیدترین جملات قرآن می‌باشد، متوجه شخص رباخوار و شیطنانی شدن خصال و حرکات خود او می‌باشد.

به همین دلیل است که می‌بینیم در کتب الهی که نفوس مردم را عامل و حاکم اصلی می‌دانند و افراد را مسئول و سازنده‌ی خود و سازمان‌دهنده‌ی امور می‌شناسند، عنایت

۱. همزه (۱۰۴) / ۲: که مالی فراهم ساخته و به حساب آن مشغول است.

۲. حضرت امیر به شخصی که او را به جمع‌آوری زکات فرستاده بود چنین می‌نویسد:

«...موقعی که به‌طایفه‌ای وارد شدی، آنجا در سرآب فرود آی بی‌آنکه به‌خانه‌ای پای نهی. آنگاه با وقار و آرامش به‌سویشان حرکت کن. سپس در میان ایشان بایست و بر آنان سلام گوی ... و بگویی: ای بندگان خدا، ولی‌الله و خلیفه حق مرا به‌سوی شما فرستاده است تا حق خدای را که در اموال شما است از شما بستانم. آیا خدای را در اموال شما حقی هست تا آن را پردازید؟ آنگاه اگر کسی از آنان گفت نه، دیگر به‌او کاری نداشته باش و اگر مال‌داری گفت آری، همراه او برو بی‌آنکه وی را هراسناک سازی... یا اسباب ناراحتی او را فراهم کنی. آنگاه آنچه زر و سیم به‌تو داد، بستان. اگر او را گوسفند و شتر باشد جز به‌اجازت او در محل گوسفندان و شترانش مرو...»



چندان به نظام اجتماعی و به شکل حکومت و دولت به عمل نمی‌آید. تجربه هم نشان داده است که با تنوع و تغییر سیستم‌ها و رژیم‌ها اگر مسائلی حل شده باشد، ولی مسائل و مشکلات جدیدی به وجود آمده است، و در هر حال نظامات قانونی قالب‌های بی‌روحي بوده که اثر مفید یا مضر آنها بستگی به اجراکنندگان قانون و به تابعین دارد. قوانین و مقررات عملاً مانند موم در دست مأمورین و مردم بوده با خواسته و خمیره‌ی آنها تطبیق داده می‌شود. زمام‌داران و کارمندان و بازرسان یک کشور که هر چه باشد از خود مردم و تحت تأثیر محیط هستند، هیچ‌گاه نمی‌توانند و نمی‌آیند جلوی دزدی و مفاسدی را که اکثریت مردم پذیرفته‌اند و خود آنها نیز آلوده به آن می‌باشند، بگیرند. بنابراین اسلام و ادیان الهی حق داشته‌اند که در بند طراحی و تشریح حکومت خاصی نبوده، تعیین و تصمیم سیستم حکومتی را به اختیار و به عهده‌ی مردم هر زمان و مکان گذاشته باشند و اکتفا به تشریح و تأکید بر عدالت و خدمت و رحمت نموده و شرط رضایت را با بیعت کرده باشند. این حدیث نبوی که می‌فرماید: «كَيْفَ تَكُونُونَ يَوْمَ كَيْفَ عَلَيْنَا»، خود حقیقتی است و اگر مردم یک قوم صالح و خادم و با تقوی باشند، نظام مناسب و مفیدی را برای خود وضع کرده و افراد صالح با تقوای عادل را به سر کارها خواهند فرستاد، یا خواهند رفت و مجریان خوبی خواهند بود<sup>۱</sup>، مجریان همیشه، چه در نظام‌های دموکراتیک و چه در نظام‌های استبدادی و فاشیستی بالمآل تبعیت و تطبیق با مردم می‌نمایند.

#### ۴) هدف رسالت انبیاء

موضوع و محل پیاده شدن رسالت انبیاء را دیدیم که انسان بود، فرد فرد انسان‌ها. حالا می‌گوئیم هدفی که آنها به انسان ارائه می‌دادند و ما را به سوی آن دعوت می‌نمایند، خدا است:

۱. حدیث نبوی: هر گونه باشید به همان نحو حکومت خواهید شد.  
 ۲. مارسل بوازار (Marcel Boisard) استاد دانشگاه حقوق ژنو در کتاب عمیق و ارزنده‌ی خود L' humanisme de L Islam (انسان‌دوستی اسلام) این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه است که مسلمانان و اسلام با وجود فساد و ظلم خلفای اموی و عباسی و آل عثمان و بی‌صلاحیتی و بی‌کفایتی دولت‌های خود از بین نرفته و باقی مانده و رشد کرده‌اند و بعد از چهارده قرن به جنب و جوش تازه درآمده، تحرک و توسعه نشان می‌دهند؟ جواب می‌دهد که در جامعه‌ی اسلامی و نظام حکومتی آن، آن‌طور که قرآن و پیغمبر شالوده‌اش را ریخته‌اند، امراء و سلاطین نقش اساسی نداشته، «ایمان» حکومت می‌کند، ایمان مردم. یا به تعبیر دیگر خدا، به مصداق آیه:  
 «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام) (۶) / ۵۷: ... حکم تنها به دست خداست...

«أَدْعُو إِلَيَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي» (یوسف (۱۲) / ۱۰۸)

(... به سوی خدا و از روی بصیرت دعوت می‌نمایم، من و هر کس از من تبعیت نماید...)

«أَتَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا» (فصلت (۴۱) / ۶)

(... جز این نیست که معبود شما خدای واحد است، پس به جانب او مستقیماً رو آورید و آمرزشش را بطلبید...)

غرض و نهایت اعمال و عبادات باید «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» باشد و شُودنِ ما و بازگشت ما و

همه‌ی امور به سوی او است:

«وَالِيهِ الْمَصِيرُ»<sup>۱</sup>

«وَالِي اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup>

البته سعادت، سلامتی، عافیت، برکت، نعمت، رحمت، امنیت، استقلال، عزت، قدرت، دانائی و خیلی چیزهای دیگر را نیز برای بشریت می‌خواستند و وعده آن‌را به شرط ایمان و عبادت می‌داده‌اند؛ ولی اینها اهداف فرعی و محصولات ضمنی است که در سایه‌ی پرستش خدا به‌دست می‌آید و از جهتی ملازم و مترادف رحمت و عنایت خدا است که:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» (فاطر (۳۵) / ۱۰)

(هر کس خواهان عزت (بزرگی و قدرت) است پس (بداند که) تمام عزت برای خدا (و پیش خدا) است...)

بدیهی است که هیچ‌یک از مکاتب و انقلاب‌های بشری، چنین سطح و چنین هدفی را نداشته و ارائه نداده‌اند. مترقی‌ها و پیشرفته‌های آنها در حد اعلای امید و آرزو، به‌دنبال چیزهایی از قبیل رهائی و استقلال، آزادی و مساوات، عدالت و رفاه اجتماعی، ثروت و قدرت، ترقی و تمدن و امثال آنها بوده‌اند که در حکم یک یا چند قلم از اهداف فرعی و ضمنی ادیان محسوب می‌شود.

۱. مانده (۵) / ۱۸ : ... و سرانجام در پیشگاه اوست.

۲. بقره (۲) / ۲۱۰ و در چند سوره دیگر: ... و [آگاه باشید که] همه کارها به خدا بازگردانده می‌شود.

۳. در دو آیه صدر مقاله، در پنج وظیفه‌ی که برای حضرت تعیین شده است، شاهد و نذیر و بشیر و سراج منیر بودن، وسائل و مقدمات «دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ» (احزاب (۳۳) / ۴۶) است.

### ۵- مقصد و مسیر

مقصد یا منزل‌گاه نهائی که فرستادگان خدا و دعوت‌کنندگان به سوی خدا، برای انسان‌ها تعیین کرده‌اند، خانه‌ی آخرت است. از آدمیزاد می‌خواهند در این دنیا طوری زندگی و عمل نمایند که مهیا و متناسب با آن دنیا شود. زیرا که حیات واقعی سرشار جاودان در آن دنیا است:

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.» (عنکبوت ۲۹ / ۶۴)  
(... به درستی که خانه آخرت همان زندگی واقعی مطلوب) است اگر می‌توانستید بدانید!

و زندگی فعلی را نه نفی می‌کنند و نه فراموش، بلکه دنیا را منزلگاه عبور و کشتزار برای آخرت می‌دانند و میدان فعالیت و عمل برای خودسازی، به‌منظور آن زندگی. مکتب پیغمبران همان مسیر این سفر طولانی پررنج و گرفتاری است و اعمال و راه‌های تدارک و تهیة برای بهشت آینده.

تدارک آخرت و رسیدن به مقصد بی‌نهایت، با ایمان تنها و با ذکر دعا تأمین نمی‌شود؛ بلکه «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»<sup>۱</sup> است. باید علاوه بر ایمان خالص پاک، عمل شایسته و فعالیت مثبت مفید سازنده به‌دنبال داشته باشد؛ و باز هم ایمان و نیکوکاری کافی نبوده، فساد و خلاف و ضعف هم باید از وجود شخص و از افکار و اعمال او زدوده شده و دارای «تقوا» باشد که:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.» (مائده ۵ / ۲۷)

(... به درستی که تنها اعمال اهل تقوا را خداوند می‌پذیرد.)

تقوا یعنی تسلط ایمان و اراده شخص بر نفس خویش. مالکیت و حاکمیت خود بر خود است و به اعتباری مالکیت و حاکمیت خدا بر انسان به اختیار و تفویض و تسلیم انسان.

اما عمل صالح چیست؟ قرآن متعمداً این اصطلاح را به‌طور کلی و اجمال، یعنی به‌صورت جامع و در عین حال متناسب شرایط و احوال و اشخاص، به کار برده است. هر کار صحیح بجا و به مصلحت و درست که باعث اصلاح و رفع فساد باشد، چه در شخص و چه در جامعه و در دنیا. اطلاق بیشتر آن عدالت و احسان در حق دیگران می‌باشد. از پدر و مادر و خانواده و خویشان گرفته تا همسایگان و نیکان و محرومان

۱. حج (۲۲) / ۱۴ و ۲۳: ... کسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند...

و مؤمنان و همه‌ی مردم جهان. سعدی خلاصه کرده و می‌گوید:  
 عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست.  
 عمل صالح و تقوا تحول و تبدیل و تعالی فرد است در جامعه؛ در جهان و در  
 ذات سبحان.

البته به دنبال مقصد و مسیر، صراط و سیر و روش می‌آید که مستقیم آن و صحیح  
 و سریع آن چگونه باشد و عمل صالح چه معیار و چه میزان دارد؟ اینها مجموعه‌ی  
 هدایت‌ها، تعلیم و تمرین‌ها، احکام و ابتلاها و بالاخره اخلاق و حکمت‌ها است که  
 ادیان و کتاب آنها را تشکیل می‌دهد و عرفان و شریعت است که در اینجا فرصت و  
 موقع بحث آن نیست. در اینجا به دو آیه اکتفا می‌کنم:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ  
 بِالْقِسْطِ» (حدید (۵۷) / ۲۵)

(و به تحقیق پیغمبرانمان را با بیّنات (و دلائل متقن آشکار به سوی ملت‌ها)  
 فرستادیم و کتاب و میزان همراهشان کردیم تا مردم قیام به قسط و عدل  
 نمایند...)

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
 الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۲۱)

(و به تحقیق برای شما در (رفتار و کردار و گفتار) رسول خدا نمونه‌یابی  
 و تأسی‌نیکوئی وجود دارد، برای کسانی که امید و آرزوی خدا و روز  
 جزا را دارند و زیاد خدا را به یاد می‌آورند.)

مکاتب «سیاسی - فلسفی» و انقلاب‌های بشری مسلماً به این سمت و به این سطح  
 نرسیده و هر کدام، اگر به راه درست بوده باشند، به اقتضای احتیاجات روز و محیط و  
 درک خود به گوشه‌ای و قسمتی از آن توجه نموده‌اند.

## ۶- ملت و وسائل موفقیت

خیلی مهم است بدانیم موفقیت برای این رهبران در درجه‌ی چندم اهمیت قرار  
 داشته است؟ اصلاً خواهان موفقیت بوده‌اند؟ اگر بودند با چه سرعت و در چه مدت؟  
 تا کجا و به چه قیمت؟ از چه طریق؟ با زر و تحمیل یا با تحبیب و تبلیغ؟ از راه تسخیر  
 قدرت و رسیدن به حکومت یا با حقانیت و مظلومیت و پیروزی خون بر شمشیر؟ با  
 خدعه و تزویر یا با تلاش و توکل؟ با دعا و معجزه یا با عمل و عقل؟ با تعرض و

کشتار یا با دفاع و انتظار؟ با توجه و تمرکز روی خود و خاصان یعنی درستی، یا با تجمع و دعوت و وحدت همگان؟ در برابر دشمن ذلت و تسلیم نشان می‌دادند یا دفاع و شهادت تا حد شهادت؟ اصلاً نظر و حرکتشان روی قهر و عداوت و انتقام و انهدام بوده است یا انسان دوستی و خدمت و سازندگی؟

از این نوع سؤال‌ها زیاد می‌توان عنوان کرد و جواب بسیاری را با طرح شدنش و با سابقه و آشنائی که دارید، خودتان می‌دهید و می‌دانید و به‌طور کلی جواب را در واقعیت‌های تاریخی و در سرمایه‌گذاری‌هایی که طی قرون متمادی شده است، باید دید. در ۹۵۰ سال عمر نوح و در رنج ایوب، تحقیق و تحمل و تسلیم و نجات ابراهیم، و منطق و شهادت و ارتش حسین بن علی، عصای موسی و غرق فرعون به پای خود و مرده زنده کردن عیسی، ۲۳ سال استقامت در خطرات و مشکلات کوه‌پیکر رسالت با بیان بلیغ و «خُلِقَ عَظِيمٌ» خاتم‌النبین، در بندگی تمام‌عیار امام از هر جهت کامل چون علی بن ابیطالب و فضل و درس و شهادت فرزندش جعفر صادق و مانند آنها، عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَجْمَعِينَ.

برای آنکه بررسی ناقص و سئوالات بلاجواب نمانده باشد، فهرست‌وار آنچه را که مشترک و مسلم است، به شرح ذیل خلاصه می‌نمائیم:

اولاً: موفقیت فوری و پیروزی ظاهری برای پیغمبران مطرح و مطمح نظر نبوده است و در درگاه خدا که:

«وَعَدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ.» (حج (۲۲) / ۴۷)

(... یک روز در نزد پروردگارت چون هزار سال شما است که شمارش کنید.)

می‌باشد، حرف از سرعت و فوریت زدن خطا است. دستورالعملی که بارها به رسول اکرم گوشزده می‌شده، «وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»<sup>۱</sup> بوده است. هیچ‌گاه تقوا را فدای توفیق نمی‌کرده‌اند و اصول را به مصلحت و پیروزی نمی‌فروخته‌اند.<sup>۲</sup> از یک طرف منع از تعجیل شده است و از طرف دیگر امر به انتظار و توکل به خدا برای پخته شدن و رسیدن تدریجی و برآمدن طبیعی کارها:

۱. احقاف (۴۶) / ۳۵: ... و در مورد [درخواست عذاب] آنان شتاب مکن ...

۲. شاهد مثال رفتار علی با ابن‌ملجم که نه قصاص قبل از جنایت کرد و نه دستور اعدام او و مزاحمت هوادارانش را داد یا خودداری مسلم بن عقیل از کشتن ابن‌زیاد در خانه‌ی هانی بن عروه به خاطر جوانمردی و کرامت، که می‌توانست با یک ضربه شمشیر تمام غائله کربلا را جلوگیری نماید.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.» (طلاق (۶۵) / ۲ و ۳)

(... و هر کس از خدا تقوا نماید، برای او راه خروج (از گرفتاری) فراهم می‌کند.

و از جائی (و به ترتیبی) که گمان نمی‌برد، او را روزی می‌رساند و هر کس به خدا توکل نماید، همان او را کافی است، به درستی که خداوند امر خود (با مشیت و اداره‌ی کارها) را (به ثمر و نهایت) می‌رساند، محققاً خداوند برای هر چیز اندازه و سررسیدی قرار داده است.)

تکلیف انسان در این مکتب به جای تعجیل برای پیروزی و تعرض و تلافی کاری و تحمیل کردن، تقوا پیشه گرفتن و توکل داشتن به خدا است. و از آن بهتر گذشت و تحمل و نیکی در برابر آزار و مکر مخالفین فکری:

«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ.»

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ<sup>۱</sup>

حتی خداوند عجله برای نابود کردن (یا نابود شدن) منکرین و مستکبرین نداشته می‌گذارد به پای خودشان و با غرور و گناهانشان به هلاکت و عذاب بیفتند و با دست و عمل خود گورشان را بکنند. خدا به کسی ظلم و بدی نمی‌کند؛ بلکه آدمیزاد است که به خویشتن ستم می‌کند:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.» (عنکبوت (۲۹) / ۴۰)

(... چنین نبود که خدا به آنها - به اقوام هلاک شده‌ی منکر پیغمبران گذشته - ظلم کند بلکه خود به خویشتن ظلم می‌کردند).

به هیچ پیغمبری نیز دستور تعرض به آنها و تخریب کاخ‌هایشان را نداده می‌گوید:

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸: اگر مجازات می‌کنید، متناسب با [نوع] تعدی که به شما شده است، مجازات کنید؛ اما اگر شکیبایی ورزید، این شیوه برای شکیبایان بهتر است. [ای پیامبر] شکیبایان تنها به توفیق الهی است و از [انکار] آنان اندوهگین مباش و از دسیسه‌های آنان خود را در تنگنا احساس مکن. محققاً خدا حامی پروا پیشگان و نیکوکاران است.

«ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهَمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.» (حجر (۱۵) / ۳)  
(بگذارید بخورند و کامرانی کنند و آرزوها سرگرمشان دارد، به زودی خواهند دانست.)

ثانیاً: موفقیت در این مکتب در جلب تمایل مردم و گرویدن دلها و مغزها است و در احیای نفوس، نه در آزار و مرگ انسانها. غرض، تحقق حق و حقیقت است، اگر چه در درازمدت.

به هیچ وجه الزام و اجبار در کار نبوده، در ارتباط با خدا، اصل و قرار بر «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است، چه در عقیده و فکر و چه در عمل و عبادت. عقیده کار دل و دماغ است و محتاج به روشن شدن راه رشد و کمال از گمراهی و ابهام:  
«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۱</sup>

قبولی عمل و عبادت نیز مشروط به ایمان و قصد قربت است. هیچ پیغمبری را خدا موکل و مسئول مردم برای ایمان آوردن و بندگی کردنشان ننموده است؛ بلکه مکرر خلاف آن به پیغمبر اکرم، که افسرده از انکار و عصیان مشرکین بود و اصرار به هدایت و رستگاری مردم داشت، گوشزد گردیده و گفته می‌شد: اگر خدا می‌خواست مشرک نمی‌شدند و همه ایمان می‌آوردند. تو وظیفه‌ای جز ابلاغ و تذکر نداری و نگاهبان و مأمور کسی نیستی:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»<sup>۲</sup>

«فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ»

«لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»<sup>۳</sup>

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»<sup>۴</sup>

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ [فقط راه] کمال از [راه] تباہی مشخص شده است...

۲. انعام (۶) / ۱۰۷: اگر خدا می‌خواست شرک نمی‌ورزیدند [ولی نظام خلقت انسان را بر اساس اختیار قرار داد]؛ و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ و کارگزار آنان نیستی.

۳. غاشیه (۸۸) / ۲۱ و ۲۲: پس [مردم را] تذکر ده؛ که تو فقط تذکر دهنده‌ای. سیطره بر آنان نداری.

۴. یونس (۱۰) / ۹۹: اگر صاحب اختیار تو می‌خواست، همه اهل زمین [جبراً] ایمان می‌آوردند [ولی پدیده اختیار را به انسان تفویض کرد]؛ آیا تو می‌خواهی مردم را وادار کنی که ایمان آورند؟

این عدم الزام خدا و رسولان او و آزاد گذاشتن انسان در ایمان آوردن و عمل کردن به دین حق، ناشی از مشیت ازلی خداوند در روز خلقت و طراحی آدم و اجازه دادن به شیطان است که نتیجه‌اش اختیار و آزادی و ارتقاء انسان تا قرب جوار رحمان می‌باشد. به این ترتیب برخلاف مکاتب و انقلاب‌های بشری، چون قرار بر میل و قبول خود مردم و آزادی در عقیده و بندگی است، رسیدن به قدرت، آن‌هم به هر قیمت، جزو وسائل موفقیت در رسالت انبیاء نبوده است. بالعکس، نداشتن قدرت و مظلومیت به سود آنها عمل کرده، اثبات حقانیت و جلب قلوب مردم را نموده است. در آتش افکندن ابراهیم، به پای صلیب کشاندن عیسی، بریدن سر یحیی، واقعه جانگداز کربلا که جامع‌ترین تابلوی معرف دو اردوگاه حق و باطل در تاریخ بشریت است، هفت سال زندان یوسف، کشته شدن فرزند صالح آدم از آغاز انسانیت که برادرش می‌گوید:

«لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.» (مائده (۵) / ۲۸)

(اگر تو دستت را برای کشتن من دراز کنی، من دستم را به سوی تو به قصد کشتن پیش نمی‌آورم، من از خدای پروردگار جهانیان ترس دارم.)  
صلح و شهادت امام حسن، و بالاخره شهید شدن سایر امامان، اینها صحنه‌های مختلف پیروزی خون بر شمشیر است. البته نه پیروزی نظامی و سیاسی، بلکه پیروزی مرحله‌ای مکتبی و رسالت الهی.

ثالثاً: مقاومت و مقابله که ممکن است به مقابله هم بکشد، تنها برای دفاع از حیات و حیثیت و حقوق نفوس است و تأمین امنیت و آزادی برای امت و رسالت. خارج از آن، اصل بر نوع دوستی و خدمت و رحمت، به جای قهر و خشونت و خصومت است. از دفع تعرض و رفع فتنه و از صلح و مذاکره استقبال می‌نماید:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.  
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِبَصْرِهِ  
وَبِالْمُؤْمِنِينَ.»<sup>۱</sup>

و حتی طبق آیات صدر کلام به پیغمبر تکلیف بی‌اعتنائی و انصراف نسبت به آزار کفار

۱. انعام (۶) / ۶۱ و ۶۲: اوست که بر بندگان خویش قاهر و مسلط است و محافظانی بر شما می‌فرستد؛ آنگاه که مرگ یکی از شما فرا رسد، فرشتگان ما بدون هیچ کوتاهی جان او را می‌گیرند. آنگاه به آستان خدا- مولای راستین خود- بازگردانده می‌شوند؛ آگاه باشید که داوری خاص اوست؛ و او سریع‌ترین حساب‌رسان است.



و منافقین شده است.

رابعاً: روابط با خودی و با اهل توحید و ایمان بر پایه‌ی عفو و رحمت، خدمت، آزادمنشی و تساهل است و اصرار بر همکاری و وحدت، وحدت تا سرحد تشکیل امت واحد و احتراز شدید از تشتت و تفرق و تخصص که برای تحقق آن چهار شرط تعیین گردیده است:

(۱) جمع شدن و چنگ زدن به هدف اصلی و اساسی مشترک اعلی یعنی عبادت خدای لاشریک، با احترام و اعتقاد به همه‌ی پیغمبران و رسالت و کتاب آنان  
 (۲) احتراز از ناخالصی شرک، چه به صورت ارباب گرفتن پیغمبران و رهبران و شخصیت‌ها و چه به صورت تحمیل مکتب خود و توقع تبعیت سایرین از آن:  
 «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»<sup>۱</sup>

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»<sup>۲</sup>  
 (۳) واقع‌بینی و پذیرفتن اختیار و اختلافات در فروع و حواشی و مناسک، توأم با آزاد شناختن گروه‌ها و امت‌ها در انتخاب راه و رسم‌های مربوطه:  
 «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»<sup>۳</sup>

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ»<sup>۴</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۶۴: ای اهل کتاب، بیاید بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] که جز خدای را بندگی نکنیم و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگیریم؛ اگر آنان [از پذیرش این پیشنهاد] روی برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما تسلیم [خدا] هستیم.

۲. بقره (۲) / ۱۳۶: بگوئید: ما به خدا و آنچه بر ما و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و [پیامبران] دودمان [ش] نازل گردیده و نیز آنچه بر موسی و عیسی و [سایر] پیامبران از [جانب] صاحب اختیارشان داده شده است، ایمان داریم؛ میان هیچ یک از آن پیامبران تفاوتی قائل نمی‌شویم و در برابر خدا تسلیم هستیم.

۳. مائده (۵) / ۴۸: ... برای هر گروه از شما آیین و روشی مقرر کردیم؛ ...

۴. حج (۲۲) / ۶۷: برای هر امتی رسم عبادتی مقرر داشتیم که به آن عمل می‌کنند، پس در مورد این امر نباید با تو مجادله کنند؛ ...

۴) احتراز از تفاخر و تعصب در اختلافات برای استعلا و اثبات حقانیت و فضیلت خود، واگذار کردن حل اختلافات به خدا در روز جزا و به جای آن، مسابقه گذاشتن در خدمت و خیر یا در اعمال صالح:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا  
الْخَيْرَاتِ إِلَيَّ اللَّهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>۱</sup>

خامساً: آینده‌نگری، آینده‌زیستی و آینده‌سازی، با اتکاء به سوابق و سرمایه‌های گذشته و استفاده از فرصت و فعالیت حال، به جای انکار و انهدام. این توجه به آینده که از اعتقاد به آخرت و تدارک آن نشأت می‌گیرد و ضد تعجیل و تخریب است، هم انعکاس در زندگی داشته، دنیا را به چشم میدان آزمایش و عمل برای آخرت نگاه می‌کند و هم در وجود انسان به جای تنفر و توقف در نواقص و خطاهای گذشته‌ی او، به استعداد سرشار و به‌خوبی‌های آینده‌اش و به اثر پاک‌کننده و احیاکننده‌ی توبه و عفو و تزکیه می‌پردازد و به خدا توکل می‌نماید.

سادساً: قرار خدا و رسالت انبیاء بر خودجوشی انسان و اصل اکتساب است که پایه استقلال و ارتقاء می‌باشد. جوشیدن از ذات شخص و تلاش و تحصیل با رشد و رسائی و شکوفائی، چه در مورد فرد و چه در جمع و قوم همان‌طور که در بندهای بالا ذکر کردیم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>

به همین دلیل تقلید و تصنع و تحمیل از خارج در این رسالت راه ندارد؛ اگر چه از ناحیه‌ی خدا و خودی‌ها باشد؛ زیرا کج نهادن خشت اول از قدم اول است.

### انقلاب‌های خدائی

بعد از مقایسه رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها، این فکر یا این سؤال پیش می‌آید که اگر ملت‌های موحد خواسته باشند انقلاب یا قیامی بر سبیل رسالت یا انقلاب انبیاء بنمایند و دین خدا را در جامعه‌ی خودشان و در دنیا حاکم سازند، چگونه باید عمل کنند یا عمل کرده باشند، و اصلاً چنین رسالتی را دارند؟

۱. مائده (۵) / ۴۸: ... و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد [و موحد] قرار می‌داد، ولی می‌خواهد در مورد موهبت اختیار که به شما داده است، شما را آزمایش کند، از این رو در نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید، که بازگشت همه شما به پیشگاه خداست و در موارد اختلافان [داوری و] شما را آگاه می‌سازد.  
۲. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه را در ضمیر خود دارند تغییر دهند؛ ...

پیغمبرمان را «رَسُولَ اللَّهِ» و «خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» می‌دانیم و پرونده نبوت و رسالت را به وجود شریفش خاتمه یافته تلقی می‌کنیم:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رَّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»  
(احزاب (۳۳) / ۴۰)

(محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران است...)

بنابراین چگونه می‌توانیم بپذیریم که رسالت ادامه داشته، افراد یا جماعتی به تداوم رسالت و جانشینی او قیام نمایند؟ سلسله‌ی انبیاء کارشان تداوم رسالت بوده است:

«وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید (۵۷) / ۲۵)

(... و آهن را فرو فرستادیم که در آن آسیب و ترس شدید است و منافی برای مردم و تا خدا بداند چه کسی (یا کسانی) او و رسولانش را غائبانه یاری می‌کنند، همانا که خداوند توانای نیرومند مسلط است.)

ولی با خاتمه این زنجیر مقدس به فرض که ما موظف یا مأذون به ادامه و اجرای عمل آنها باشیم و نامش را نصرت خدا و خط انبیاء بگذاریم، آیا حق داریم طریق دیگری را اتخاذ و از پیش خود اجتهاد نموده کاسه‌های داغ‌تر از آتش باشیم؟

اصلاً در قرآن، آیا خارج از آیات و موارد ذیل، سفارشی به امت اسلام برای خروج به مردم جهان شده است؟

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَبَكُونِ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره (۲) / ۱۴۳)

(و این چنین شما را امت میانه و واسط قرار دادیم تا شاهد و نمونه بر مردم باشید و رسول شاهد و نمونه بر شما باشد...)

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۰۴)

(و حتماً از میان شما امتی باشند که دعوت به خیر بنمایند و امر به معروف کنند و نهی از منکر، و همین مردم هستند که رستگارانند.)

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ  
وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۱۱۰)

(شما بهترین امتی هستید (یا می‌بودید) که به سود مردم (دنیا) خروج کرده  
امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دهید و ایمان به خدا می‌آورید.)  
می‌دانیم که وساطت و الگو بودن، دعوت به خیر کردن و بالاخره امر به معروف و  
نهی از منکر در سطوحی پائین‌تر و با دامنه‌ی کمتر از نبوت و دعوت تمام پیغمبران  
به سوی خدا، قرار دارد و باید دید در چه چیزها و چگونه است. آیا می‌تواند  
نقض‌کننده‌ی محدودیت‌ها و شرایط و سفارش‌هایی که به پیغمبران در ایفای رسالت  
خودشان شده است باشد، فردی یا ملت و دولتی را مأمور و مسئول و موکل بر  
دیگران قرار دهد و یا در اشاعه و اجرای دین خدا اکراه و اجبار به کار برد؟ مگر  
دستور کلی این نیست؟

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب (۳۳) / ۲۱)

(و برای شما در (شیوه و خصلت‌های) رسول خدا تاسی و پیروی نیکو  
وجود دارد...)

آیا هیچ‌یک از رسولان خدا مأمور یا مأذون به «کفرستیزی» و «استکبار کوبی»، از  
غیر طریق بینات و ارشاد که در رسالتشان دیدیم، بودند؟<sup>۱</sup> و حالا امت‌ها چنین  
تکلیف و اجازه‌ای دارند؟

بدیهی است که شرایط زمان و مکان در گردش دائمی جهان عوض می‌شود و  
هر عصر و امت می‌تواند ویژگی‌های خود را داشته باشد؛ اما آیا شریعت انبیاء، سنت  
خدا و فطرت انسان‌ها نیز بعد از هزار سال و دوهزار سال علی‌رغم:

«فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»  
(روم (۳۰) / ۳۰)

۱. فرد اکمل با نمونه‌ی برجسته‌ی استکبار و استعلا در قرآن فرعون است. مع‌ذالك خداوند به موسی و  
هارون که به نزد او می‌روند و مجهز به پشتیبانی خدا و معجزات نابودکننده هستند می‌فرماید:  
«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى.» (طه (۲۰) / ۴۴)

(و با او به نرمی سخن گوئید شاید متذکر شود یا ترس از خدا کند.)

ضمن آنکه مأموریت آنها فقط تحویل گرفتن و از اسارت درآوردن بنی اسرائیل بوده است. البته فرعون  
متکبر مدعی خدائی با لشکریانش سرنگون و غرق در دریا شدند، ولی در اثر اعمال و به پای خودشان و  
به اراده خداوند.

(... فطرت خدائی که انسان‌ها را بر آن سرشته است، تبدیل در آفرینش

خدا نیست، چنین است دین استوار...)

تغییر می‌کند و اعلام قاطع:

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا.»

(فاطر (۳۵) / ۴۳)

(... هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت و هرگز برای سنت خدا

تحول و تغییر نخواهی یافت.)

نقض می‌شود؟ یعنی غیر از اهداف و اصول و روال کلی که در رسالت انبیاء حاکم بوده است، چیز دیگری می‌تواند حاکمیت پیدا کند؟ در منطق شیعه که معتقد به دوازده امام معصوم و منتظر ظهور آخرین آنها برای پرکردن زمین از قسط و عدل هستند، آیا روش حضرت حجت برای ایجاد حکومت جهانی واحد اسلامی می‌تواند مخالف سنت‌های خدا و قرآن و راه و رسم جدش باشد؟

اگر پذیرفته شود که تداوم رسالت انبیاء، خصوصاً به‌طریقی غیر از روش آنها، موضوع خاتمه یافته و منتفی شده است، این سؤال پیش می‌آید که ترکیب رسالت انبیاء با انقلاب ملت‌ها مجاز یا واجب هست؟ اصلاً بین آن دو سیستم اختلاط و ترکیب عملی می‌باشد؟

دو سیستمی که دیدیم در مبانی و اصول، وجوه مشترک نداشتند و مانند دو قطعه خطی هستند که نه می‌توان پهلوی هم قرار داد و نه به‌دنبال هم زیرا که عمود بر یکدیگر و متنافرند، و از دو مقوله‌ی جداگانه‌اند.

مسئله دیگر: اگر ملتی، ملت خداپرست مسلمان، خواست انقلاب کند و از شرایط حاکم یعنی از ظلم و جورها و فسادها و سوءمدیریت‌ها ناراضی بود، چگونه باید عمل نماید؟ یا چگونه باید عمل کرده باشد؟

بدیهی است که روش انقلاب‌های بشری با تعارضات فراوانی که نسبت به رسالت و انقلاب‌های انبیاء دارد، نمی‌تواند الگوی یک امت مسلمان مظلوم و مؤمن و مقید به وظائف دفاعی و قیام به‌قسط باشد. اما انقلاب خدائی در امر حکومت و اداره‌ی امت یا ملت، می‌تواند مانند مأموریت‌های «اداری-دنیائی» که بعضی از پیغمبران اولوالعزم انجام داده‌اند، باشد. البته با رعایت عدالت و تقوا، و به‌شیوه عملکرد و رسالت انبیاء.

در این صورت چنین سئوالی مطرح می‌شود که انقلاب‌های خدائی باید درونی باشد یا برونی؟ درونی بودن یعنی از نفس و خصال افراد سرچشمه گرفته، اول محیط

و ملت خودشان را از راه‌های مشروع، عامل و قائم به قسط نمایند و سپس الگوی عملی و اجرائی و شاهد و واسط برای تشویق و تأسی سایرین شوند، چه داخلی و چه خارجی. برونی بودن نیز آن است که تمام قوا و امکانات و نفوس را به سوی خارج حرکت داده، جامعه خودی و بیگانگان را وادار و وارد در آئین حق نمایند و سپس با تشکیل و تقویت دولت اسلامی نیرومند، افراد ملت و جماعات خارج از کشور را تبلیغ و تسلیم نمایند...

\* \* \*

اینها تماماً سئوالاتی است که شاید جواب بعضی از آنها بدیهی و طرحش بی‌جا باشد، ولی ارزش دارد که محققانه و بی‌طرفانه بررسی گردد. لااقل بین خودمان جواب عملی قانع‌کننده و خداپسندانه‌ای به آنها بدهیم. اگر بعضی از پرسش‌ها بدیهی و بیجا به نظر بیاید، شاید دلیل این است که آنها را بدیهی گرفته‌ایم و نخواسته‌ایم به‌گونه مسئله و به‌حق مطلب برسیم.

فعلاً تا سخنرانی یا سمیناری دیگر، خوب است خودتان فکر کنید و جوابی در نظر بگیرید.

با عرض تشکر از عنایت و عذر از تصدیع و مزاحمت.

والسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته

## ابراهیم، امام و امت \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.  
شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.  
وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّا فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.  
ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»  
(نحل (۱۶) / ۱۲۰ الی ۱۲۳)

(سال ۷ بعثت - به درستی که ابراهیم امتی بود فرمانبردار، مطیع برای خدا دوستدار و گرایش کننده به سوی حق و از مشرکین نبود.  
شکرگزار بهره‌مند از نعمت‌های او، (خدا) برگزیدش و به راه راست رهنمودش کرد.  
و به او در دنیا خوبی و خیر دادیم و به یقین در آخرت در زمره شایستگان است. سپس به تو وحی کردیم از دین و شریعت ابراهیم پیروی بنمائی که مایل به حق بود و از مشرکین نبود.)

«اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَحَمَدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هَدَيْتَنَا وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَيَّ مَا رَزَقَنَا  
مِنَ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»<sup>۱</sup>

\* تدوین و تفصیل سخنرانی به مناسبت جشن شب عید قربان مورخ ۱۳۶۱/۷/۵ در سالن اجتماعات نهضت آزادی ایران (تکمیل با همکاری دکتر شهریار روحانی)، به نقل از چاپ سوم کتاب در زمستان سال ۱۳۶۴.  
۱. بخشی از تکبیرات عید قربان: خدا بزرگ‌تر است و ستایش مخصوص خداست، خدا بزرگ‌تر است بر آنچه ما را راه نموده و سپاس گزاریم بر آنچه از چارپایان روزیمان داده است.

دوستان عزیز، مهمانان گرامی و هموطنان شریف.

در این روز قربان، یکی از دو عید بزرگ اسلام، روز قربانی گوسفند به جای انسان، سلام و تبریک عرض نموده، نجات و توفیق و سعادت همگی را از خدای ابراهیم و خدای همه‌ی پیغمبران و خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین، مسألت می‌نمایم.

مناسب‌ترین موضوع با چنین روز مبارک شناسائی و تجلیل و تبعیت از بنیانگذار آن یعنی ابراهیم خلیل به‌نظر آمد. نه تنها قربانی را به‌یادگار او و فرزندش اسمعیل انجام می‌دهیم، بلکه حج و طواف و سعی بین صفا و مروه و رمی جمرات و عرفات و منی، یعنی کلیه‌ی مناسک حج - که زائرین امسالمان ان شاء الله موفق شده باشند و شما هم در آینده بشوید - تجدید خاطرات زندگی و رسالت و تلاش‌های او در بنای خانه‌ی کعبه می‌باشد که هم بیت الله الحرام است و هم «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ<sup>۱</sup>» و خانه مردم. اسلام ما از او است و همچنین نام مسلمان که به‌عنوان پدر روی ما گذاشته است:

«مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ»<sup>۲</sup>

پیغمبر بزرگوارمان را نیز از او داریم. هم به‌لحاظ فرزند و ذریه‌ی او بودن و هم به‌لحاظ بعثت و برنامه‌اش، بر طبق دعائی که او کرده بود:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»<sup>۳</sup> (بقره (۲) / ۱۲۹، سال ۵ هـ)

انصاف بدهیم، آن‌طور که باید و شاید در عالم مقایسه و نسیت، ما ملت ایران درباره‌ی این چنین شخصیت ادای حق نکرده‌ایم.

پس به‌لحاظ زمان، تناسب و بلکه ضرورت داشت که جمعیت و صحبت امروزمان را اختصاص به حضرت ابراهیم داده، از او کسب ثواب و افتخار بنمائیم.

۱. آل عمران (۳) / ۹۶: به تحقیق نخستین خانه‌ای که برای [نیایش] مردم مقرر شده...

۲. حج (۲۲) / ۷۸: ... آئین پدرتان ابراهیم را [ملتزم باشید]؛ خدا در کتب آسمانی پیشین، شما را تسلیم [در برابر خویش] نامید...

۳. بقره (۲) / ۱۲۹: صاحب‌اختیار، در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان می‌خواند و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد، که فرادست و فرزانه تویی، تو.



اما به لحاظ مکان، بعضی از دوستان می پرسیدند و می پرسند که این بحث چه تناسب با نهضت آزادی ایران و با بحث‌های سیاسی و اجتماعی دارد که خواسته و وظیفه یک حزب است و باید ناظر به مسائل و مشکلات روز مملکت باشد. می گویند جای چنین سخنرانی مثلاً حسینیه ارشاد یا در مساجد و مجالس مذهبی است. صرف نظر از اینکه جو موجود ما را به آنجاها راه نمی دهد و خانه‌های خدا و ناس قُرُق انحصاری طبقه‌ی خاص شده است، نهضت به این کار و گفتار احق و اولی می باشد. زیرا که علت وجودی یا تأسیس و فعالیت نهضت آزادی روی اسلام و به عنوان فریضه‌ی دینی بوده و نهضت اولین حزب سیاسی در ایران، و شاید در دنیا است که ایدئولوژی و مرام و مقصدش را از اسلام گرفته و به دستور اسلام کمر خدمت برای ایران و ملت ایران بسته است. اولین سخنرانی عمومی نهضت در باشگاهی که در سال ۱۳۴۰ اجاره کرده بودیم در روز عاشورا و با ذکر و پیروی از سیدالشهداء بود. برای پایه گذاران و اعضاء و هواداران نهضت آزادی به مصداق:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ

عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره (۲) / ۱۴۳)

(و این چنین شما را امت میانه‌رو و واسط قرار دادیم تا گواه و نمونه بر مردم باشید و رسول بر شما شاهد و الگو باشد...)

مراجعه‌ی دائم به کتاب و سنت برای الهام‌گیری و خط‌مشی، امری است عادی و ضروری.

برای ما نه تنها دین از سیاست جدا نیست و از ۲۸ سال قبل پرچم مخالفت با تفکیک سیاست از دیانت را برافراشتیم بلکه طرفدار و مُبَلِّغِ تبعیت سیاست از دیانت (نه سیاست از روحانیت) بودیم.

دستور خدا به آخرین پیامبرش به طوری که در آیات صدر مقال دیدید «اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ»<sup>۱</sup> بود و بعد در سال ۳ هجری به پیروان محمد(ص) و بلکه به مردم جهان (ناس) می گوید «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ»<sup>۲</sup> ابراهیمی که اولین خانه را برای مردم

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۳: ... از دین و شریعت ابراهیم پیروی نما...

۲. آل عمران (۳) / ۹۵: سال ۳ هـ - «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»

(بگو: خدا راست گفته است؛ از آئین ابراهیم که حق‌گرا بود و در جرگه‌ی شرک‌ورزان نبود، پیروی کنید.)

پایه گذاری کرده بود. ما معتقدیم و علاقه‌مندیم که همگی ملت و دولت و جمهوری اسلامی ایران پیروی از ملت ابراهیم نمایند. ابراهیمی که هم امام بود و هم امت.

### شناخت ابراهیم

پس لازم و مفید است ابراهیم را بشناسیم که چگونه امامی بود و چگونه امتی، تا سعی کنیم چون او باشیم که فرمود:

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»

(ممتحنه (۶۰) / ۴ سال ۱۰ هجری)

(به تحقیق برای شما الگوی نیکی در ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود دارد...)

برای شناسائی ابراهیم چه بهتر که به قرآن مراجعه بنمائیم و کلام خدا را بشنویم.<sup>۱</sup> آن‌طور که خلیلش را به حبیبش معرفی کرد، و قدم به قدم پیش برویم؛ یعنی به همان تدریج و ترتیب که قرآن نازل می‌شد، و البته اگر فرصت و سعادت این را می‌داشتم که نهج البلاغه و از ادعیه و احادیث ائمه علیهم السلام هم بهره بگیرم و تقدیمتان کنم، بهتر می‌شد.

اولین بار که نام ابراهیم در قرآن و بگوش و زبان رسول اکرم (ص) می‌آید در سال ۳ بعثت در آخر سوره اعلی (۸۷) است. در آن سوره، پس از آنکه به نخستین غافلها و مؤمن شونده‌گان، ابتدائی‌ترین احکام و اعتقادات تذکر داده شد، می‌فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»

وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأُتْبِقِي» (اعلی (۸۷) / ۱۴ الی ۱۸، سال ۳ ب)

(به راستی رستگار شد هر که پاکی ورزید.  
و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد.  
بلکه شما زندگی این جهان را برمی‌گزینید.  
و حال آنکه آن جهان بهتر و پاینده‌تر است.)

---

۱. زحمت این کار و ردیف کردن زمانی آیات مربوط به حضرت ابراهیم (ع) را گروه تحقیق و بررسی مسائل حج در سال ۱۳۵۹ انجام داده و جزوه‌ای به نام حج و ابراهیم (ع) منتشر کردند.

پشت سرش توجه می دهد که:

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ.»

صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ. (اعلیٰ (۸۷) / ۱۸ و ۱۹، سال ۳ ب)  
(همانا که این (گفتار و دستور) در صحیفه‌ها و نوشته‌های دینی اولیه (نیز) هست.

(صحیفه‌های ابراهیم و موسی.)

یعنی دین و دستورهای تو همان است که به ابراهیم و موسی املاء کرده بودیم.  
اولین کلام یادآوری، وحدت آئین است و وحدت امت.

در همان سال، چند ماهی نگذشته، توضیح مختصر راجع به محتویات صُحُفِ  
اولیه و نام مجدد از موسی و ابراهیم می رسد:

«أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ.»

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ.

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.

وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَىٰ.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ.

وَأَنْ إِلَٰهِي رَبُّكَ الْمُنْتَهَىٰ. (نجم (۵۳) / ۳۶ الی ۴۲ - سال ۳ ب)

(آیا خبری به آنها از آنچه در صحیفه‌های موسی (و آن دیگری) بود  
نرسیده است؟

و ابراهیمی که تمام و کمال ادای (حق یا پیمان) کرد.

(و آن) اینکه هیچ باربرداری بار دیگری را بر نمی دارد.

و اینکه انسان را (بهره و حقی) نیست مگر آنچه (خود) تلاش کرده (و  
به دست آورده) است.

و اینکه (نتیجه) کوشش و تلاش او به زودی دیده می شود.

سپس با پاداش تمام و کمال جزا داده می شود.

و اینکه نهایت و فرجام به سوی پروردگارت می باشد.)

با یک معرفی کوتاه و فعلا مبهم از ابراهیم، به عنوان کسی که «تمام و کمال ایفا  
نمود» یاد می شود، بدون آنکه بگوید چه چیزی را به وجه کامل تمام نمود. البته

توضیح و تفصیل این اشاره بر طبق رویه قرآن بعداً می‌رسد. اما آنچه از محتویات آن صحیفه‌ها گزارش می‌شود، اولش مسئله‌ی خودکفائی است، یا خودمسئولیتی و خودیاری یا به تعبیر کامل‌تر که در آیه بعثت نیز آمده است و در سراسر زندگی و رسالت ابراهیم خواهید دید، «خودجوشی». خودکفائی و خودجوشی از چه راه؟ از راه کار و تلاش، یعنی سازندگی و فعالیت مثبت. به بقیه‌ی مطلب و آخرش که سیر به سوی خدا و هدف اصلی مکتب ابراهیم و قرآن است، فعلاً کاری ندارم. می‌خواهم اگر اجازه فرمائید در این مجلس و مبحث، فقط به آن دو صفت که در عنوان سخنرانی آمده است، پردازم: اَمْت بودن و امام بودن ابراهیم. منتهی چون غرض از این شناسائی پیروی و تاسی است و همه‌جا قرآن می‌گوید: پیروی از ملت ابراهیم بنمائید، قبلاً لازم است «ملت ابراهیم» را بشناسیم.

#### (۱) ملت ابراهیم

قرآن جواب این سؤال و منظور از «ملت ابراهیم» را مبهم نگذارده، طرف را معطل نکرده است. همه‌جا یا در غالب جاها به دنبال «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ»، با خود ابراهیم «حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و یا سه صفت «حَنِيفًا»، «مُسْلِمًا»، «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» را آورده است:

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»<sup>۱</sup>

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»<sup>۲</sup>

«قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»<sup>۳</sup>

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۳: از این روی به تو وحی کردیم از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود و در جرگه‌ی شرک‌ورزان نبود، پیروی کن.

۲. آل‌عمران (۳) / ۶۷: ابراهیم نه یهودی بود نه مسیحی، بلکه حق‌گرای بود تسلیم [خدا] و در جرگه شرک‌ورزان نبود.

۳. آل‌عمران (۳) / ۹۵: بگو: خدا راست گفته است؛ از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود و در جرگه شرک‌ورزان نبود، پیروی کنید.

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱</sup>

«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup>

ملت را در ترجمه و تفسیرها کیش، دین و شریعت معنی کرده‌اند. کلمه ملت در قرآن و در زبان عربی به هیج وجه به معنی و مفهوم آنچه ما در فارسی به کار می‌بریم نیست. به جای آن «شعب» می‌گویند. شعبیون ممالک عربی همان ملی یون ما است. جمع شعب، شعوب می‌شود که در قرآن نیز آمده و خداوند خود را جاعل و ایجاد کننده‌ی ملت و ملیت اعلام کرده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»  
(حجرات (۴۹) / ۱۳، سال ۷ هجری)

(ای مردم ما شما را (اعم) از مرد و زن آفریدیم و (به صورت یا در هیئت) ملت‌ها و قبائل قرار دادیم، به طوری که از یکدیگر شناخته شوید، (اما) بدانید که گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما هستند، همانا که خداوند بسیار دانا و باخبر (از کیفیت و کرامت و کارهای شما) است.)

تفکیک و تشخیص و تعلق خلایق به دسته‌ها و قبائل و به شعبه‌ها و ملل چیزی نیست که مثلاً استعمار قرن اخیر به خاطر منافع و مطامع خود در کشورهای اسلامی تلقین و تحمیل کرده باشد. اتفاقاً در ایران<sup>۳</sup> اصطلاح و اندیشه ملت و ملیت مقارن با انقلاب مشروطیت و برای مقاومت و احراز شخصیت در برابر تهاجم و تسلط

۱. بقره (۲) / ۱۳۵: [اهل کتاب] گفتند: یهودی یا مسیحی بشوید تا هدایت یابید؛ بگو: از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود [پیروی کنیم] که در جرگه شرک‌ورزان نبود.

۲. انعام (۶) / ۱۶۱: بگو: صاحب‌اختیارم مرا به راهی راست هدایت کرده است؛ [به] دینی پایدار، همان آیین ابراهیم حق‌گرا که در جرگه شرک‌ورزان نبود.

۳. به طوری که در کتاب «سازگاری ایرانی» و در جزوه «امام و زمان» شرح داده‌ام. «سازگاری ایرانی» در جلد چهارم مجموعه آثار قرار دارد که با نام «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است. «امام و زمان» نیز از آثار مندرج در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار است. این مجموعه با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

اروپائیان نسبت به دین و ایمان (یا ملة) مردم شیعه ایران بود. در آن آیه از سوره‌ی حجرات (۴۹) خداوند تشکیل شَعْب و قبیله را به خود نسبت داده آن را مجاز و طبیعی می‌شمارد و آنچه را که غیرمجاز و ناحق می‌داند و معمول و مطبوع بعضی ملت‌ها و ملی‌گراهای متعصب می‌باشد، تفاخر و تفوق بر سایرین یا استعلا است. به این دلیل تعلیل «لِتَعَارَفُوا» و توضیح «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» را به دنبال آن می‌آورد. سه صفتی که با تکرار و اختصار آمده و در واقع شرایط لازم و کافی «مِلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ» می‌باشد جالب است:

(۱) «حَنِيفٌ» یعنی متمایل و دوستدار و گرایش‌کننده به سوی آنچه حق است. ابراهیم چنین بود و به همین علت به جستجوی رب العالمین و کشف توحید رفت و آخرش خلیل‌الله شد. مبداء حرکت ابراهیمی رغبت شخصی و میل و محبت بود، نه تحمیل و اجبار و نه تقلید و تبعیت.

(۲) «مُسلِمٌ» یا «اسلام» یعنی تسلیم داوطلبانه و بی‌چون و چرا به خواسته‌ی خدا.  
 (۳) «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» که همه‌جا به صورت سلبی و تبریئه آمده است، مشرک نبودن ابراهیم و کسی یا چیزی را در کنار و هم‌تراز با خدا نگرفتن است، و به نظر می‌آید مسئله‌ی اصلی و نهائی مشخصات سه‌گانه می‌باشد، چرا که تکیه خاص روی آن می‌شود و از جهتی مبداء و منتهای رسالت پیغمبر خودمان را تشکیل می‌دهد. شرک چنان بیماری همه‌گیر و واگیر و آفتی بر شجره‌ی توحید بوده است که دائماً ابراهیم آن را از خود نفی می‌نماید و پیغمبر آخرالزمان مدعی اصلی خود در میان هموطنان را مشرکین می‌خواند و جدال اساسی‌اش با اهل کتاب بر سر همین قضیه است. مسئله این نیست که فقط بت‌های چوبی و سنگی یا خورشید و دریا را نپرستید، بلکه ارباب‌ها و ملوک و امیرها و فرعون‌ها و همچنین احبار و رهبان‌ها یعنی روحانیون و رؤسای مذاهب و حتی موسی (ع) و عیسی (ع) و علی (ع) را هم نپرستید و خالق و مافوق و حاکم بر خود نگیرید:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.» (توبه (۹) / ۳۱- سال ۸ هـ)

(خاخام‌ها و کشیش‌ها و راهبین خود را ارباب‌هایی در کنار یا در برابر خدا گرفتند و مسیح فرزند مریم را، در حالی که امر نشده بودند جز

آنکه خدای یگانه را بندگی نمایند، معبودی غیر از او نیست، منزّه است او از آنچه شریک برایش می‌گیرند.

به‌طور خلاصه، آن ملت و شریعت و طریقتی که قرآن به حضرت رسول (ص)، و از طریق او و مستقیماً به‌خود ما، وحی کرده و دستور می‌دهد که تبعیت کنیم، دینی و قلبی است حق‌دوست، و پاک از غیردوست. بدون آنکه روی جهات دیگر تکیه و حصر به‌عمل آمده، مانع بر خورداری آن از حداکثر برگیری و تجمع و توحید باشد.

## ۲) امت ابراهیم

امت یکی از واحدهای اجتماعی بشری و در حقیقت یک اصطلاح جامعه‌شناسی است که در قرآن و در تاریخ و فرهنگ اسلام زیاد به کار برده شده است، و شاید برای اولین بار در این مفهوم.

قرآن انسان‌ها را تنها به‌صورت فردی و به‌صفات شخصی طرف خطاب و شناخت و دعوت قرار نمی‌دهد. در حالت و هیئت‌های جمعی نیز با او طرف می‌شود. از قبیل قوم، قبیله، قریه، طایفه، شعب، مدینه و امت. هر کدام از این اصطلاحات یا تعبیرها به‌اعتبار یک یا چند تا از وجوه اشتراک آن جمع و اجتماع است. مثلاً در قریه و مدینه وجه اشتراک بیشتر جنبه‌ی جغرافیائی محل سکونت و زندگی را دارد. در تسمیه‌ی قوم دو نوع اشتراک رعایت شده است یکی اشتراک اجتماعی و ملی (به معنای فارسی کلمه) و تا حدودی نژادی، بدون تمایز و تبعیت عقیدتی و عملی (مانند قوم فرعون، قوم موسی و قوم هود):

«قَوْمٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ»<sup>۱</sup>

یا

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ<sup>۲</sup>»  
و در جاهای دیگر اشتراک در عمل و در رویه‌ی معین، بدون اتصال و ارتباط زمانی و مکانی مانند:

«وَنُفِصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۳</sup>

۱. نساء (۴) / ۹۲: ... وابسته به گروهی باشد که بین شما و آنان پیمانی برقرار است...

۲. رعد (۱۳) / ۱۱: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه را در ضمیر خود دارند تغییر دهند؛ ...

۳. توبه (۹) / ۱۱: ... و ما آیات را برای اهل دانش به وضوح بیان می‌کنیم.

«نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

و امثال آن که در قرآن فراوان است و عنایت و اطلاق به اجتماع متشکل معاصر خاص ندارد. اما در تعبیر امت، تنها وجه اشتراک تبعیت از امام واحد است، و تشکیل امت بعد از پیدایش امام است. امامی که می‌تواند چون ابراهیم (ع) و موسی (ع) از طرف خدا باشد، فرعون باشد، تورات باشد<sup>۳</sup>، «أُمَّةَ الْكُفْرِ»<sup>۴</sup> و «أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْتَار»<sup>۵</sup> باشد، یا هر پیشوا و رهبر فکری دیگر. در هر حال، امت صرفاً بعد اعتقادی دارد، نه بعد اقتصادی یا سیاسی و جغرافیائی و امثال آنها می‌تواند در هر زمان و مکان گسترده باشد.

نکته جالب و قابل بررسی این است که غیر از ابراهیم درباره‌ی هیچ‌یک از پیغمبران «كَانَ أُمَّةً» گفته نشده، ولی تصریح شده است که انبیاء تعلق به یک امت داشته، یا امتی را تشکیل داده‌اند که با وجود اختلاف در زمان و مکان و کتاب، «امت واحد» هستند. مثلاً در این آیات به کلمه‌ی امت برمی‌خوریم:

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ»<sup>۶</sup>

«تِلْكَ أُمَّةٌ (ابراهیم و اسمعیل و اسحق) قَدْ خَلَتْ»<sup>۷</sup>

«تِلْكَ أُمَّةٌ (ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط) قَدْ خَلَتْ»<sup>۸</sup>

۱. روم (۳۰) / ۲۸: ... آیات را برای عاقلان این گونه به وضوح بیان می‌کنیم.

۲. صف (۶۱) / ۷ یا جمعه (۴۲) / ۵ و یا ...: ... و خدا ستمگران را هدایت نخواهد کرد.

۳. «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا» (احقاف (۴۶) / ۱۲)

(درحالی‌که قبل از قرآن، کتاب موسی راهنما و رحمت بود؛ ...)

۴. «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه (۹) / ۱۲) (... با سردمداران کفر بجنگید ...)

۵. قصص (۲۸) / ۴۱: ... [پیروان خود را] به آتش دوزخ فرا می‌خواندند؛ ...

۶. بقره (۲) / ۱۲۸، سال ۵ هـ: صاحب اختیار، ما را تسلیم خود گردان و از دودمان ما نیز امتی که در برابر تو تسلیم باشند پدید آور...

۷. بقره (۲) / ۱۳۴، سال ۵ هـ: آنان امتی بودند که دورانشان سپری شد...

۸. بقره (۲) / ۱۴۱، سال ۵ هـ: آنان امتی بودند که دورانشان سپری شد...



«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون.»<sup>۱</sup>

و آیه مشابهی در سوره مومنون (۲۳) / (۵۲).

یکی از خصوصیات قرآن ذکر و توصیف و تجلیل پیغمبران قبل از حضرت خاتم النبیین، صلوات الله علیهم اجمعین، می باشد و هر کدام را در وضع و صفات مخصوص به خودشان که فارغ از دیگران است، نشان می دهد. حضرت عیسی روح الله و «كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ»<sup>۲</sup> است و زنده کننده ی مردگان که بلافاصله بعد از ولادت حرف می زند و پیغمبر است. موسی ازدها و ید و بیضا دارد که سایرین نداشته اند، با مأموریت ویژه در نزد فرعون و دریافت رسالت و نبوت به کلی متفاوت با حضرت ابراهیم. از این جهت موقعیت ممتازی دارد که قرآن و تورات روی آن تکیه می کنند و تفصیلاتی می دهند.

### ابراهیم در تورات

تورات ۱۸ باب (از باب یازدهم تا بیست و هشتم سفر تکوین) را به حضرت ابراهیم و فرزندان او اختصاص داده است. در این باب ها از ولادت ابراهیم در اورکلدانیان، از پدری به نام تارخ صحبت می شود و از برکت یافتن یعقوب از دست اسحق و برپا ساختن بیت تیل یا بیت الله، از ازدواج ابراهیم با سارای که نازا بود و با پدر به قصد کنعان بیرون شدند در حالی که لوط خواهرزاده او همراهشان بود و پس از کنعان به مصر می رود. در اثر فراوانی گله و رمه و خیمه ها و اینکه :

«زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یک جا ساکن شوند»<sup>۳</sup>

لوط از ابراهیم جدا شده به وادی اردن می رود و خیمه خود را تا سدوم منتقل می کند. خداوند به ابراهیم می گوید:

«اکنون تو چشم های خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی،<sup>۴</sup> به سوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر. زیرا تمام این زمین را که

۱. انبیاء (۲۱) / ۹۲: سال ۶ ب - بعد از ذکر سرگذشت هائی از موسی، ابراهیم، لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، اسمعیل، ادریس، ذالفکل، زکریا، یحیی، مریم و عیسی در آیات ۴۸ تا ۹۱، در آیه ۹۲ می گوید:

این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد و من صاحب اختیار شما هستم، پس مرا بندگی کنید.

۲. نساء (۴) / ۱۷۱: ... کلمه الهی است که به مریم القا کرد...

۳. باب سیزدهم آیه ۶.

۴. باب سیزدهم آیات ۱۴ تا ۱۸.

می‌بینی، به تو و ذریتِ تو تا به ابد خواهم بخشید و ذریتِ تو را مانند غبار زمین گردانم؛ چنان که اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد ذریتِ تو نیز شمرده شود. برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن؛ زیرا که آن را به تو خواهم داد. و ابراهیم خیمه خود را نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان ممری که در حبرون است، ساکن گردید و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد.<sup>۱</sup>

ابراهیم از اینکه زوجه‌اش نازا و بی‌وارث بود، به خدا شکوه می‌کند:

«در ساعت، کلام خداوند به‌وی در رسیده گفت... کسی که از صلب تو درآید، وارث تو خواهد بود. و او را بیرون آورده گفت: اکنون به‌سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار؛ هرگاه آنها را توانی شمرد، پس به‌وی گفت: ذریت تو چنین خواهد بود. و به‌خداوند ایمان آورد و او این را برای وی عدالت محسوب کرد.»<sup>۲</sup>

در باب شانزدهم داستان از ازدواج ابراهیم با هاجر کنیز مصری سارانی آمده است که حامله و فراری می‌شود

«و فرشته خداوند به‌وی گفت: ذریتِ تو را بسیار فراوان گردانم به‌حدی که از کثرت به‌شماره نیاید و فرشته خداوند وی را گفت: اینک حامله هستی و پسری خواهی زائید و او را اسمائیل نام خواهی نهاد. و ابرام هشتاد و شش ساله بود، چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.»<sup>۳</sup>

در باب هفدهم چنین می‌خوانیم:

«و چون ابرام نودونه سال بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده گفت: من هستم خدای قادر مطلق پیش روی من بخرام و کامل شو. و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید. آنگاه ابرام به‌روی درافتاد و خدا به‌وی خطاب کرد گفت. اما من اینک عهد من با تو است و تو پدر امت‌های بسیار خواهی بود. و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود، بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود. زیرا که تو را پدر امت‌های بسیار گردانیدم و تو را بسیار بارور نمایم. و امت‌ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به‌وجود آیند. و عهد خویش را در میان

۱. باب سیزدهم آیات ۱۴ تا ۱۸.

۲. باب پانزدهم آیات ۴ تا ۷.

۳. باب پانزدهم آیات ۱۰ و ۱۱.

خود و تو و ذریت بعد از تو استوار گردانم که نسل بعد نسل عهد جاودانی باشد تا تو را و بعد از او ذریت تو را خدا باشم»<sup>۱</sup>

«و خدا به ابراهیم گفت اما زوجه تو سارای نام او ساره باشد. و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امت هائی از وی به وجود خواهند آمد و ملوک امت ها از وی پدید خواهند شد. آنگاه ابراهیم به روی درافتاده بخندید و در دل خود گفت: آیا برای صدساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی زاید. و ابراهیم به خدا گفت کاش که اسمعیل در حضور تو زیست کند. خدا گفت به تحقیق زوجهات و او را اسحق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد»<sup>۲</sup>

در باب های هیجدهم و نوزدهم هم داستان ظاهر شدن فرشتگان خدا بر ابراهیم و لوط و هلاک شهر سدوم و عموره آمده است که کمابیش شباهت به قرآن دارد. باب بیست و یکم به دنیا آمدن اسحق است و فرستادن هاجر با فرزند خردسالش به بیابان بئر شبع. باب بیست و دوم جریان «امتحان ابراهیم» و به قربانگاه بردن فرزند بازگو می شود (اسحاق به عوض اسماعیل، برخلاف قرآن).

چیزی که تورات تکرار و تأیید می نماید برکت و کثرت دادن خداوند به ابراهیم و ذریه او برای تصرف تمام زمین و تشکیل امت های کثیر است که علی رغم پیری او و نازائی زوجه اش، صاحب اسماعیل و اسحاق می شود.

### ابراهیم در قرآن

در قرآن آیاتی شبیه به همین جریان ها را در سوره های مختلف می بینیم. ولی با نقش مثبت ابتکاری و فعال ابراهیم در علاقه مندی به قوم و ذریه و تشکیل امت در زمان حیات خود، توأم با توجه بیشتر به معرفت و عبادت رب العالمین و به آینده و رسالت امت. ابراهیم را چنان امت ساز و امت پرور می بینیم که گوئی با آن وحدت داشته تجسم امت و خود امت است.

ابراهیم حق گرای حقیقت جو پس از رسیدن به آرزوی خود، یافتن رب توانای روزی رسان یکتا و خلاصی از اسارت شرک، در صدد برمی آید که امتی موحد مانند

۱. باب هفدهم آیات ۱ تا ۷.

۲. همان باب آیات ۱۵ تا ۱۹.

خود بسازد و این کار را از مردم محیط خود و نزدیکان شروع می‌نماید. اول دفعه به سراغ پدر و قوم می‌رود.

در سومین سال بعثت، بلافاصله بعد از دو ردیف آیات مختصر سوره‌های اعلیٰ (۸۷) و نجم (۵۳)، به صورت اشاره و اجمال، جریان کلی داستان ابراهیم را در سوره‌ی صافات (۳۷) می‌بینیم: گفت‌وگوی منطقی و مؤدبانه با پدر و قوم در منع بندگی بت‌ها و دعوت از آنها به سوی خدا، خشم قوم و برپا کردن آتشگاه برای سوزاندن ابراهیم، هجرت مسالمت‌آمیز از سرزمین اجدادی به سوی خدا و دعا‌های هدایت آنها و درخواست فرزند برای ساخت امت توحید. خواب ابراهیم و آمادگی پدر و پسر برای قربانی که منتهی به سرافراز بیرون آمدن ابراهیم از آزمایش‌های الهی می‌گردد. داستان کلی فوق با این چند آیه خاتمه می‌یابد:

«وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ.

سَلَامٌ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.

وَبَشِّرْناهُ بِاسْحَقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَيَّ اِسْحَقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ.»

(صافات (۳۷) / ۱۰۸ الی ۱۱۳ - سال ۳ ب)

(و در روزگاران آینده.

سلام بر ابراهیم باقی گذاشتیم.

و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

همانا او از بندگان مؤمن ما بود.

و به او اسحق را مرثه دادیم، پیغمبری از شایستگان.

و بر او و اسحق برکت دادیم و در میان ذریه آنها نیکوکاران است و

ستم‌کاران آشکار در باره خویش.)

ابراهیم قرآن، به دنبال حق جوئی و تحقیق و تلاش‌ها و پس از بندگی و نیکوئی‌ها

و آزمایش‌ها به بشارت و برکات و به ایجاد امت می‌رسد.

جریان فشرده‌ی فوق در سوره‌ها و سال‌های بعد توضیح داده شده و باز می‌شود.

به تفصیل از جدال ابراهیم با پدر و قوم خود درباره‌ی بت‌ها و صحنه‌سازی تجربی

عینی کذا در بتخانه، سخن گفته می‌شود و همچنین با بیان ساده از روزی‌رسانی و شفا دادن و حیات بخشی خدا. ابراهیم گوش شنوا و دل بیدار نمی‌یابد؛ ولی مایوس و دشمن نشده، دست از پدر بر نمی‌دارد و پیوسته دعای هدایت و مغفرت برای او می‌کند. در سال چهارم بعثت، در سوره‌های حِجْر (۱۵) و ذاریات (۵۱) مسئله‌ی تازه‌ای عنوان می‌شود که از یک طرف ارتباط با صاحب‌فرزند شدن ابراهیم به‌خواست خدا و علی‌رغم پیری او و نازائی زوجه‌اش دارد و از طرف دیگر با نجات اولین هسته امت یعنی خاندان لوط، در سال ششم و با تفصیل بیشتر، صحبت مجدد از جدال ابراهیم با پدر و قوم بر سر بت‌ها و پرستش خدا است که منتهی به مجاب شدن منطقی آنها و برانگیخته شدن عصبیت و انتقامشان می‌گردد. ولی خدا آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت می‌کند. ردیف آیات فوق که با:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ.»

(انبیاء (۲۱) / ۵۱ - سال ۶ ب)

(و به تحقیق به ابراهیم قبلاً رشدش را داده و آگاه و دانا به کار او بودیم.)

آغاز شده بود، چنین ختم می‌شود:

«وَجِئْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ

الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.»

(انبیاء (۲۱) / ۷۱ الی ۷۳ - سال ۶ ب)

(و او و لوط را به سرزمینی که به خاطر جهانیان برکت داده بودیم برای رهائی روانه کردیم.

و به او اسحق و سپس نواده‌اش یعقوب را عطا کردیم و همه را شایستگان قرار دادیم.

و آنان را امامانی قرار دادیم که به‌امر ما رهبری می‌کردند و به‌ایشان عمل به‌خیرات و خدمات را وحی نمودیم و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات را، و چنین بودند که ما را بندگی می‌کردند.)

در سال هفتم بعثت و پس از جمع‌بندی پیغمبران ذریّه‌ی آدم و ذریّه‌ی ابراهیم و یعقوب که در سوره مریم (۱۹) آمده است، آیات صدر مقاله نازل و «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ

أُمَّةً قَانِتًا<sup>۱</sup> گفته می‌شود، و وحی بر خاتم النبیین که پیروی از ملت ابراهیم بنماید. در سال دهم در سوره حج (۲۲)، برای اولین بار ساختن بیت و آب و جارو کردن آن برای سرسپردگان مطرح می‌شود تا مردم از هر گوشه و کنار و دور و نزدیک، پیاده و سواره به سوی آن آمده، شاهد منافی که نصیبشان شده است، بشوند و نام خدا را به یاد آورده، از چارپایان قربانی بخورند و به نیازمندان بخورانند. بحث و اصرار ابراهیم برای برگرداندن پدر و قوم خود در آیات نازل شده به سال‌های ۶ و ۱۰ بعثت و در سوره‌های متعدد ادامه یافته و در سوره یوسف (۱۲) (به سال ۱۱ بعثت) از قول یعقوب و یوسف وابستگی و یادآوری آنها نقل می‌شود که پیروان ملت ابراهیم هستند و حالت ارتباط و اتصال امت دیده می‌شود. در سال ۱۲ بعثت، یک سال مانده به هجرت، در سوره‌ای که به نام خود ابراهیم است، دعاهای پدرانه و دلسوزانه او را می‌خوانیم که به وجه روشن تری تشکیل امت را مطرح می‌نماید، همراه با تأسیس و امنیت شهر، تأمین اقتصاد و تکثیر جمعیت و علاقه‌مندی مردم به آنها:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ. رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّونَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.»

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ.» (ابراهیم (۱۴) / ۳۵ الی ۳۷، سال ۱۲ ب)

(و آن زمان را (به یاد آور) که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر را امن بگردان و من و فرزندانم را از پرستش بتان دور بدار. پروردگارا آنها بسیاری از بندگان تو را گمراه کرده‌اند پس هر کس مرا پیروی کند از (امت) من است و هر کس نافرمانی نماید تو خودت عفو کننده و مهربان هستی.

پروردگارا من (افرادی) از ذریه خود را در وادی بی‌زراعتی در جوار خانه یا حریمت مسکن دادم تا برپادارنده‌ی نماز باشند پس خواسته و

دل‌هائی از مردم را متمایل به آنها به گردان و از ثمرات و محصولات روزیشان بده، امید است که قدر بدانند و شکرگزار باشند.

در سال بعد، در سوره شوری (۴۲)، برای اولین بار از عمده‌ترین آفت امت، یعنی تفرقه صحبت می‌شود و از مصداق آن اختلاف‌گری و انحصارگری اهل کتاب، در سال اول هجرت. آنگاه در سوره بقره (۲) و سال ۵ هجرت، برای تفهیم بیشتر و اتمام حجت بر اهل کتاب و مؤمنین، دعا‌های حضرت ابراهیم برای امنیت و رفاه و روزی شهر مکه، پایه‌گذاری خانه با همکاری اسمعیل گوشزد گردیده و دو وصیت ابراهیم برای حال و آینده امت مطرح می‌شود:

(۱) «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.» (بقره ۲) / ۱۲۸- سال ۵ هـ)  
 (پروردگارا ما را دو تسلیم‌شده به خودت قرار بده و از ذریه‌ی ما امتی تسلیم‌شده به خودت بساز و راه‌های ما را نشان داده توبه ما را بپذیر که تویی توبه‌پذیر و مهربان.)

(۲) «رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (بقره ۲) / ۱۲۹)  
 (پروردگارا در میان آنها پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات را برایشان بخواند و کتاب و حکمت تعلیمشان داده تزکیه‌شان کند، همانا که تو بسیار توانا و خردمند هستی.)

ابراهیم هم خانه‌ساز و شهرساز برای ملت است و به وحدت و محبت و نیازمندی‌های زندگی اهمیت می‌دهد و هم دورنگر و آینده‌ساز بوده، برنامه حضرت ختمی مرتبت را ترسیم می‌نماید. امتی طلب می‌کند که حتی به لحاظ امام و رهبر خودجوش بوده، از راه تلاوت آیات و معرفت (ونه ترس و تحمیل) به سوی خدا بروند، درس کتاب و حکمت بیاموزند و از آن راه تزکیه و تربیت گردند.

قرآن برای تحکیم امت و جلوگیری از اینکه مبدا مسلمان‌ها سبب تفرقه گردیده، خود را جدای از امت ابراهیم بگیرند، در همین ردیف آیات دستور می‌دهد که:

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ

مِنْ رَبِّهِمْ لَا يُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.»

(بقره (۲) / ۱۳۶ - سال ۵ هـ)

(بگویند ایمان به خدا آوردیم و به آنچه به ما و به ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط نازل شده است و به آنچه به موسی و عیسی و پیغمبران (دیگر) از جانب پروردگارشان رسیده است، جدائی و فرق میان هیچ‌یک از آنها نمی‌گذاریم و ما تسلیم شدگان به «او» هستیم.)

\* \* \*

خلاصه آنکه ابراهیم با عشق و عقل و اعمال و آمالش، با پدر و خانواده و فرزندان و با خانه‌سازی و آینده‌نگریش تشکیل و تحقق دهنده امت و تجسم امت بود. از مشخصات اصلی این امت، واحدبودن آن است که:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون.»<sup>۱</sup>

از این امت، همان‌طور که وعده خدا به ابراهیم را در تورات دیدیم، قسمت اعظم جمعیت و مساحت زمین پر شده است؛ ولی در اثر خودخواهی و انحصارگری‌های ستم‌کارانه راه تفرقه پیش گرفته‌اند. درحالی‌که خداوند خواهان وحدت و دوستی و خدمت‌گزاری و مخالف تشیت و خرده‌بینی بوده، اصرار دارد اختلافات را وسیله تعدی و تفرقه قرار ندهند. همگی چنگ به‌ریسمان الهی برمحور خداپرستی خالص بزنند و رو به کلمه‌ی مشترک آورده، از پرستش غیر خدا و خودی‌ها بپرهیزند. قرآن کسانی را که فقط خود را قبول داشته، جدائی در پیوند وحدت بیندازند، نه تنها از امت خاتم‌النبین و ابراهیم نمی‌داند، بلکه مشرک حسابشان می‌کند:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»

(روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲)

(... و از مشرکان نباشید.)

از آنان که دین خود را قطعه قطعه کرده و دستجات طرف‌دار تشکیل دادند درحالی‌که هر حزب و گروه به آنچه خود دارد دل‌خوش است و فخر می‌کند.)

۱. انبیاء (۲۱) / ۹۲: این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد و من صاحب اختیار شما هستم، پس مرا بندگی کنید.



## امامت ابراهیم

فرمان امامت ابراهیم به امضای خدا را در سوره بقره (۲) (سال ۵ هـ) می‌خوانیم و از ابهام دو آیه اجمالی سال ۳ بعثت بیرون می‌آئیم:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»  
(بقره (۲) / ۱۲۴ - سال ۵ هـ)

(و چون خداوند ابراهیم را به کلمات و آزمایش‌هایی مبتلا ساخت و (ابراهیم به خوبی) آنها را به اتمام رساند، گفت همانا که تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می‌دهم، (ابراهیم) پرسید: تکلیف ذریه‌ام چه می‌شود؟ (خدا) جواب داد: عهد و پیمان من شامل ظالم‌ها نمی‌شود.)

ابراهیم آنقدر خانواده‌دوست و امت‌دوست و به اصطلاح فارسی، ملی‌گرا بود که تنها راضی به امامت خودش نمی‌شد. ضمناً ملاحظه می‌شود که این فرمان به دنبال چقدر تمایل، تحقیق، تلاش در راه خدا و دعوت به سوی او بوده است و دادن امتحان‌ها با ایفای تمام و کمال به عهد و وظیفه‌ها، یعنی تحقق:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.  
وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ.»<sup>۱</sup>

برنامه و رسالت این امام و سایر پیغمبران ذریه او را که «أُمَّةً يَهْدُونَ» و «بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»<sup>۲</sup> بودند قبلاً در سوره انبیاء (۲۱) دیدیم.

امامت در قرآن مانند امت صرفاً بعد اعتقادی داشته، همان‌طور که در آیه بالا و گزارش فعالیت‌های ابراهیم آمده است، برای متمایل ساختن و سوق دادن مردم به سوی خدا و عبادت او و مخصوصاً نپرستیدن غیر او است. مدیریت و امور ناس یا ولایت و تشکیلات اجتماعی امت مسئله‌ای است دیگر، محتاج به بحث و بررسی بیشتر. ولی در هر حال توأم با مشورت، مباشرت، مسئولیت و حاکمیت خود مردم. بعد از امت‌سازی ابراهیم، در زمینه امامت او، آنچه قابل توجه می‌باشد، خدایابی و

۱. نجم (۵۳) / ۳۹ و ۴۰: و اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

و اینکه بی‌گمان تلاش او منظور خواهد شد.

۲. آیه انبیاء (۲۱) / ۷۳ به‌طور کامل، و ترجمه‌ی آن در صفحه صفحات ۳۸۱ و ۳۸۲ آمده است.

خداشناسی و خداشناسی او است. همچنین مردم‌داری ابراهیم که مبانی ملت و طریقت او را تشکیل می‌دهد و الگو برای ما می‌باشد. قرآن با نکته‌سنجی‌ها و نخبه‌چینی‌های خود عنایت و دلالت خاص بر این معنی دارد. چه آنجا که طرز برخورد احسن و استدلال‌های عقلی و عملی ابراهیم با بت‌پرستان قوم را شرح می‌دهد، چه آنجا که با فرشتگان مأمور هلاک قوم لوط جدال می‌کند، چه در کلام فرزندان و منطقی و مغفرت‌طلبانه‌اش با آزر یا در هجرت از قوم و در نیفتادن و دفع نکردن آنان، دیدن ملکوت و در حقیقت کشف خدا و حجت او از راه مشاهده و مقایسه و استدلال منطقی<sup>۱</sup> در طی سالیان طولانی، آخرین تلاش و استغفار برای قوم و پدر و بالاخره دو مناظره عقلی و تجربی او با پادشاه مدعی خدائی و با خود خدا بر سر الوهیت و رستاخیز آخرت که گزارش آن در آخر سال نزول قرآن، برای تمام و کمال شدن و حسن ختام، در سوره بقره (۲) آمده است.

### ابراهیم امام ناس

برمی‌گردیم به آیه انتصاب یا جعل امامت ابراهیم، آیه:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

دو نکته در اینجا جلب توجه می‌کند. یکی انتصاب یا انتخاب الهی بعد از ابتلا و تجربه که قبلاً نیز متذکر شدیم و در حقیقت ارزش دادن به عمل و تخصص از ناحیه خدا است، و دیگر به کار رفتن کلمه ناس که به معنای عام مردم و انسان‌ها است، اعم از مومن و کافر، وضع و شریف، فقیر و غنی، و بد و خوب.

در قرآن با آنکه رسالت و دعوت کلیه‌ی پیغمبران اصولاً متوجه فرد است و برای ایجاد عقیده به خدا و تزکیه و تعلیم مؤمنین می‌باشد، مع ذلک نه تنها غفلت از جامعه انسانی نشده و فرد را جدا و بدون تأثیر و تعهد متقابل نسبت به اجتماع نگرفته است، بلکه جوامع و اجتماعات افراد را از زوایا و ابعاد گوناگون در نظر می‌گیرد و طرف خطاب و تعلیم قرار می‌دهد و اصطلاحاتی که از این جهت به کار می‌برد، به لحاظ

۱. که به هیچ وجه مشابهت با نبوت و الهام به موسی یا کیفیت خاص عیسی و سایر پیغمبران نداشته، توحید و نبوت و امامتش نمونه‌های خودجوشی می‌باشد.

۲. معنی کامل آیه (بقره ۲) / (۱۲۴) در صفحه ۳۸۵ آمده است.

تعدد و تنوع در مقایسه با کتب و فرهنگ‌های جامعه‌شناسی، مسلماً بی‌نظیر می‌باشد. آنجائی که با تازه‌گرویدگان مسلمان طرف است، «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» می‌گوید. در مواجهه با دعوت‌شدگان قبلی به توحید و پیروان انبیاء گذشته، عنوان «أَهْلَ الْكِتَابِ» استعمال می‌شود. در زمینه‌های عمومی جامعه‌شناسی و مستقل از ایمان و شرک، اصطلاحاتی از قبیل قرن که صرف همجواری و مقارنه را می‌رساند، داریم و در طرف دیگر، امت را داریم که مبتنی بر اشتراک در عقیده به‌طور کلی و پیروی از پیشوای معین، اعم از حق یا باطل است که گسترده در زمان و مکان‌های متفرق می‌باشد. در وسط این دو تسمیه، همان‌طور که در ذیل عنوان امت ابراهیم اشاره کردیم، عناوینی مانند طایفه، قبیله، فتنه، قریه، قوم و شعب به‌معنای ملت می‌آید، که هر یک بر مبنای وجه اشتراک خاص حرکتی، خانوادگی، نژادی، جغرافیائی، اقتصادی و سیاسی وضع شده است. آنجا هم که دامنه‌ی گسترش عامل اشتراک، از زمان و مکان و از اقتصاد، سنن و مذهب فراتر رفته، نوع انسانی و نسل را دربر می‌گیرد، به‌واژه‌هائی از قبیل ناس، بنی‌آدم، انسان و آدم برمی‌خوریم که در خطاب‌های «یا ایُّهَا النَّاسِ»، «یا بَنی آدَمَ» و «یا ایُّهَا الْإِنْسَانِ» طرف صحبت قرار می‌گیرند.

ابراهیم نیز وقتی «اماماً لِلنَّاسِ» می‌شود، امامت و پیشوائی فکری و اخلاقی او به‌طور نسبی شامل همه‌ی افراد و ازمنه می‌گردد. هم از طریق ذریه و ملت و شریعت او که مؤسس سه دین بزرگ توحیدی موسی و عیسی و محمد علیهم‌السلام و پدر همه‌ی آنها است و هم از طریق تمدن و فرهنگ‌های کنونی و دنیای بعد از او، که کمتر توجه به آن شده است.

می‌دانیم که عصر جدید از رنسانس اروپا به‌این‌طرف رفته‌رفته عصر شکوفائی و حاکمیت سه عنصر اصلی علم و عقل و عمل شده است. علم متداول مقبول بیشتر مأخوذ و مبتنی بر طبیعت بوده، با مشاهده و تجربه فراهم می‌گردد، عقل به‌صورت استدلال منطقی و استنباط علمی و تحقق تجربی در جهت بقا و سودجویی انسان است و بالاخره عمل در چهره‌های مختلف کار و تلاش و تولید و مدیریت یا به‌طور کلی سازندگی و خودجوشی و خلاقیت است.

قرآن همه این احوال و ارزش‌ها را در مراحل مختلف معرفی ابراهیم نشان می‌دهد. همان‌طور که دیدیم، اولین آشنائی که در سال ۳ بعثت از ابراهیم و مکتب و دعوتش می‌دهد، این آیات است:

«أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۳۸ و ۳۹)

(و آن) اینکه هیچ باربرداری بار دیگری را بر نمی‌دارد.

و اینکه انسان را (بهره و حقی) نیست مگر آنچه (خود) تلاش کرده (و به دست آورده) است.

اعلام اینکه هر کس باید باربردار و رفع کننده‌ی نیازهای خویش باشد و خواسته و سرنوشتش را با تلاش خود بسازد، ولی مطمئن باشد که کوشش او به هدر نرفته، حاصلش را می‌بیند و در آن دنیا پاداش کافی و کامل خواهد بود:

«وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يَرَىٰ.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۴۰ و ۴۱)

(و اینکه) نتیجه) کوشش و تلاش او به زودی دیده می‌شود.

سپس با پاداش تمام و کمال جزا داده می‌شود.

جمله یا شعار و اصل «أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.» که دستورالعمل خودکفائی است، چهار بار دیگر به مناسبت‌های مختلف در قرآن می‌آید، همراه با اصول دیگر مانند اصل اکتساب یا خودجوشی که راجع به دنیا و آخرت هر دو است:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ»<sup>۱</sup>

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبْنَ»<sup>۲</sup>

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»<sup>۳</sup>

«وَلْيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.»<sup>۴</sup>

اما ارزش دست‌اول و مقام شامخ دادن به علوم طبیعی و به حقایق واقعی مشهود، حتی در ایمان به خدا و دین را در دعای حضرت ابراهیم (ع) برای بعثت رسول اکرم (ص)

۱. بقره (۲) / ۱۴۱: آنان امتی بودند که دورانشان سپری شد؛ آنان [نتیجه] دست‌آورد خویش را دارند و شما نیز [نتیجه] دست‌آورد خویش را خواهید داشت...

۲. نساء (۴) / ۳۲: ... مردان بهره‌ای از دست‌آوردهای خویش دارند و زنان نیز بهره‌ای از دست‌آوردهای خویش؛ [به جای رشک نسبت به یکدیگر] از فزون‌بخشی خدا درخواست کنید ...

۳. روم (۳۰) / ۴۱: به خاطر دست‌آورد مردم، در خشکی و دریا تباهی و پریشانی رخ داده است...

۴. جاثیه (۴۵) / ۲۲: ... و جزای دست‌آوردهای هر کس داده شود بی آنکه مورد ظلم قرار گیرند.

از میان مردم، می‌بینیم، آنجا که می‌گوید:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (بقره (۲) / ۱۲۹)

(پروردگارا در میان آنها پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات را برایشان بخواند و کتاب و حکمت تعلیمشان داده تزکیه‌شان کند، همانا که تو بسیار توانا و خردمند هستی.)

مقصود از آیات را هم که باید به مردم خوانده و ارائه شود، می‌دانیم بنا به تصریح و تفصیل و تمثیل‌های قرآن، نشانه‌های آشکار خدا در طبیعت و در آفاق و انفس است.<sup>۱</sup> دیدیم که خود ابراهیم نیز همه‌جا، چه در مکاشفات اولیه که او را به وحدانیت آفریدگار جهان راهنمایی کرد، چه در دعوت و جدال با پدر و با قوم، و چه در محاجه با پادشاه وقت، از شیوه‌های استدلال علمی مبتنی بر مشاهده و مقایسه و آزمایش و تعقل استفاده می‌نماید. به‌رستاخیز قیامت نیز تا آزمایش عینی عملی برایش فراهم نمی‌شود، ایمان قلبی نمی‌آورد. چنین پایه‌گذاری ایمان و دین بر علم و عقل و عمل، یا بر واقعیات محسوس طبیعی، تباین آشکار، هم با فلسفه‌ی ذهن‌گرا و روح‌مسلک یونان دارد و هم با عرفان و اشراق و افکار وحدت وجودی هندوستان و شرق دور که هر دوی آنها رخنه وسیع در کلیه ادیان ابراهیمی نموده‌اند.

از طرف دیگر پیشوائی ابراهیم و نفوذ شیوه‌ی علمی و عملی او را در فرهنگ و تمدن بشریت یا ناس، هم از طریق اسلام و مسلمین مشاهده می‌نمائیم و هم از طریق مسیحیت. مسلمین با توجه به منابع سرشاری که از زمان و زبان رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و به‌مصادق تصریحات مکرر قرآن به‌سوادآموزی و طلب و تعلیم علم و به‌کارانداختن فکر و عقل، و علم در دین و در زندگی داشتند، عامل موثر و مهم جمع و جذب و حفظ علوم ما قبل خود و تکمیل‌کننده‌ی و ترکیب و توسعه‌دهنده و ناشر وسیع آن در دنیای خود و آینده گشتند. حداکثر تشویق، تساهل، تفاهم و تبادل را با دانش و دانشمندان از هر مذهب و مملکت نشان دادند. به‌طوری‌که خود مورخین و محققین اروپا می‌نویسند تحرک و بیداری اواخر قرون وسطی و ظهور رنسانس که انقلاب عظیم فرهنگی و اجتماعی و مذهبی مغرب‌زمین را به‌وجود

۱. رجوع شود به‌مقاله «بعثت و راه‌های ایمان» در کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، جلد دوم. این مقاله را در صفحه ۲۰۷ همین مجموعه‌ی آثار ملاحظه فرمائید (ب.ف.ب).

آورد، مدیون تماس و تعلیمات مسلمانان بود. آنچه را که به بزرگان قرون جدید امثال کانت و دکارت و بیکن در شکستن سدهای کهن فلسفه‌ی یونان و گشودن دروازه‌های اندیشه و آزادگی و مشاهده و آزمایش نسبت می‌دهند، دانشمندان و محققین اسلامی به تبعیت از منطق قرآن و مکتب ابراهیم و به شهادت نشریات یونسکو، به کار انداخته و رواج داده بودند.

راه دوم و رابط دیگر برای تحقق نسبی امامت ابراهیم و تأسی ناس به شیوه‌ی علمی و عملی او برای کشف حقیقت و رسیدن به خیر و سعادت در دنیای متمدن امروزی، نهضت پروتستانی و قیام علیه کلیسا و روحانیت کاتولیک بود که خود را وارث عیسی پسر خدا می‌دانستند. ولی جهل و خرافات و فساد و فشار و اسارت را بر سراسر اروپا گسترانده، علوم و افکارشان فلسفه‌ی یونان، و حاکمیت و اخلاقشان سنت‌های امپراتوران روم بود. اصلاح‌طلبان و متعرضین می‌خواستند به سادگی و صفا و محبت و وحدت مسیح برگردند. البته چنان جسارت و هدایت نداشتند که خود را، نه تنها از اسارت و استبداد دربار پاپ آزاد کنند، بلکه از کلیه‌ی آلودگی‌های اخلاقی و عقیدتی و از طوق بندگی شیطان، با شرک به خدا نیز رهائی یافته، گمراهی بزرگ تثلیث را از دیده و دل خویش بیرون بریزند. در نیمه‌ی راه متوقف شدند ولی تا همان حد و به طوری که ماکس وبر<sup>۱</sup> و اریک فروم<sup>۲</sup> عقیده دارند، پروتستان‌ها در منطق، معتقدات دینی، برخلاف کاتولیسیسم روم آن زمان که نسبت به دانش و فرهنگ و گشایش فکری بی‌اعتنا و مخالف بوده اجازه کمترین تصور و تحرک خارج از عهدین را نمی‌داد، توجه و تکیه به علوم مخصوصاً به فیزیک داشتند و از طرف دیگر کار و تلاش و تولید را توصیه می‌نمودند.

در کتاب «دیدگاه توحیدی» در مقاله «جهان‌بینی - ساخت فکری و نگرش توحیدی» به قلم آقای دکتر غلامعباس توسلی چنین می‌خوانیم:

«ماکس وبر در کتاب «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» می‌گوید که پروتستان‌ها در برابر علم یک وجه نظر مساعد، پذیرا و فعال‌تری از کاتولیک‌ها داشتند و همین امر موجب توسعه علوم و فنون و تکنولوژی در عصر جدید شد. در نظر پروتستان‌ها معرفت به خدواند و هدف‌های او

۱. Max Weber جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی (۱۹۲۰ - ۱۸۶۴).

۲. Erich Fromm.

تنها از طریق کسب معرفت نسبت به آثار خداوند امکان پذیر است. علم مورد علاقه پوریتن‌ها، باتیست‌ها و پتیست‌ها بر این اساس، علم فیزیک و بعد از آن سایر علوم طبیعی بود که با همان روشها، خاصه با استفاده از ریاضیات مورد تحقیق قرار می‌گرفت. اینان امیدوار بودند که بر اساس شناخت تجربی قوانین الهی در طبیعت به نوعی معرفت در جوهر جهان دست یابند؛ تا به دنبال ماهیت جزءنگر کشف خداوند، فکر کالون را در روی روش‌های بحث مجرد و تنها فیزیکی بشناسند. برای پروتستان‌ها تجربه‌گرایی قرن هفدهم وسیله جستجوی خداوند در طبیعت بود؛ به نظر می‌رسید که برای آنها این راه به شناخت خداوند منجر شود؛ در حالی که بحث‌های فلسفی موجب دور شدن از خدا می‌شود.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌کنید که این همان روش خداجویی «علمی - تجربی» ابراهیم حنیف از طریق مکاشفه در آیات خلقت و آزمایش‌های عملی است که در قرآن می‌خوانیم و مسلمین آنرا عمل و منتقل می‌کردند. همان کتاب و مقاله در بیان اینکه علوم و تکنولوژی و تمدن صنعتی جدید حاصل یک ایدئولوژی معنوی است، چنین ادامه می‌دهد:

«ربرت مرتن<sup>۲</sup> یکی دیگر از جامعه‌شناسان معاصر (آمریکایی) که تجزیه و تحلیل ماکس وبر را از سر گرفته، ثابت می‌کند که نظریات وبر را واقعیات زیاد دیگری تأیید می‌کند. مرتن نشان داده است که در قرن ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ پوریتن‌ها به شکل استثنائی به پیشرفت علوم در انگلستان و آلمان و آمریکا کمک کرده‌اند و اینان پیش‌قدمان وارد ساختن تعداد بیشتری از علوم در مدارس بوده‌اند. به نظر مرتن این امر به آن دلیل صورت گرفت که اخلاق مذهبی که حاصل آموزش کالونی بود، یک وجهه نظر مساعد و جهت‌گیری مثبت نسبت به ارزش‌هایی که به تعقیب کردن علوم طبیعی مردم را دعوت می‌کرد، به وجود آورده بود.»

از طرف دیگر، به طوری که از گی روشه<sup>۳</sup> نقل می‌نماید:

«... نیروهای تولید یک پایه صرفاً مادی سازمان اجتماعی را تشکیل نمی‌دهند، بلکه ریشه این نیروهای تولید را باید در شناخت علمی و فنی

۱. The Protestant ethic and spirit of capitalisme (N.Y. ۱۹۵۸).

۲. Robert Merton. Puritanism, Pietism and Seince ۱۹۵۷.

۳. Guy Rosher. Changement social (Pares ۱۹۸۹).

مکتسبه و نیز در عوامل روانی اجتماعی که برای اختراعات و پیشرفت‌های فنی ضروری است و در نحوه‌ی کاربرد و بخش این شناخت‌ها جستجو کرد.»

اساس تمدن و فرهنگ جدید که در نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی روی فعالیت و اکتساب و خلاقیت رفته است و روح پراگماتیسم و سود، چه بگویند و چه نگویند، حاکمیت یافته است و همچنین جنبش‌های آزادی‌طلبانه و آزادی‌بخش که به دنبال استقلال و خودکفائی می‌روند، همه‌جا پیشوائی ابراهیم و سایه‌های اصولی مانند:

«الَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۳۸ و ۳۹)

(و آن) اینکه هیچ باربرداری بار دیگری را بر نمی‌دارد.

و اینکه انسان را (بهره و حقی) نیست مگر آنچه (خود) تلاش کرده (و به دست آورده) است.

را می‌بینیم و آنچه از علم و عمل و خیر در رابطه با معرفت خدا و آخرت و حق در نشریات گذشته گفته شده است!

\* \* \*

این نکته را هم در مطالعه ملت ابراهیم و مکتب اسلام و در مقایسه با مکاتب فلسفی، علمی و عملی جدید نباید از نظر دور داشت که اسلام «تمام بُعدی» بوده و نسبت به انسان دید جامع دارد و روی عوامل عاطفی و اخلاقی و عناصر عرفانی تکیه می‌نماید. ابراهیم همه‌جا حنیف است، یعنی متمایل و عاشق حق، پیش از آنکه شاهد حق شده باشد و خدا او را نه تنها بنده‌ی موحد تسلیم شده، بلکه «دوست خدا» گفته است. در زیارتنامه‌ها ابراهیم را «خَلِيلِ اللَّهِ» خطاب می‌کنیم، به جای «آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ»، «نُوحَ نَبِيِّ اللَّهِ» و «مُوسَىٰ كَلِيمِ اللَّهِ». قرآن اگر عنایت فراوان به عقل و علم و «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» دارد،

۱. در «بعثت و راه‌های ایمان»، «کار در اسلام»، «پراگماتیسم در اسلام».

مقاله «بعثت و راه‌های ایمان» را در صفحه ۲۰۷ همین مجموعه‌ی آثار ملاحظه فرمائید (ب.ف.ب).

«کار در اسلام» یکی از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است. این مجموعه با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ و مقاله «پراگماتیسم در اسلام» از آثار مندرج در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار، با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).



ذکر خدا و حمد خدا را هم خوراک دائم مؤمن می‌شناسد، «قلب سلیم» از ما برای ورود به نزد خودش در آخرت می‌خواهد و عناد و عصیان کافر‌ها و یهودیان را از سنگ‌دلی می‌داند. لازمه‌ی دین نیکوی پسندیده‌ی حق، علاوه بر تسلیم محض به خدا، نیکی به خلق و پیروی از ابراهیم است که هم حنیف و حق‌گرا بود و هم دوست خدا:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ حَلِيلًا.» (نساء (۴) / ۱۲۵)

(و کیست با بهترین دین از آنکه رو و جهت خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار باشد و پیروی از شریعت ابراهیم نماید که حق‌گرا بود و خداوند ابراهیم را دوست اختیار نموده بود.)

### امامت یا رهبری در مکاتب فلسفی، مذهبی و سیاسی

اینک که امامت اختصاصی ابراهیم در امت خود و عمومی او در تمدن جهان را دیدیم، نگاهی اجمالی به امامت یا رهبری جوامع آن‌طور که مکاتب مختلف بشری وضع و عمل کرده‌اند، می‌اندازیم. البته در امامت ابراهیم مدیریت دنیائی یا ولایت، جنبه‌های حکومتی وجود نداشت، در حالی که مکاتب سیاسی بیشتر به این جهت نظر داشته، برای آنها مسئله‌ی رشد افراد و رهبری فکری و تربیتی فرع و اسباب کار آن بوده است. به‌طوری که در مقاله «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها»<sup>۱</sup> دیدیم، توجه اصلی مکاتب الهی به فرد انسان و به ایمان و اخلاق و رشد او معطوف است و به حکم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>

سرنوشت جامعه را فرع و تابعی از تغییر و تربیت نفوس آن اجتماع می‌شناسند. به مسئله حکومت و کم و کیف آن عنایت دست اول نداشته، آن را مربوط و منبعث از مجموعه افراد می‌دانند که بر حسب شرایط زمان و مکان و احوال و امکانات مربوطه، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تعیین و تبعیت می‌نمایند. بنابراین رهبری سیاسی به‌صورت ضمنی و تبعی ناشی از رهبری عقیدتی و ایمانی است و در عمل افراد جامعه یا ایمان و اخلاق امت است که عهده‌دار آن می‌باشد.

در فلسفه‌های سیاسی مهم‌ترین، یا یکی از مهم‌ترین بحث‌های مورد نظرشان، تعیین رهبری یا امامت مطلوب جامعه است و تفاوتی که این فلسفه‌ها و مکاتب

۱. این مقاله در صفحه ۳۲۷ همین مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب).

۲. معنی آیه (رعد (۱۳) / ۱۱) در صفحه ۳۷۵ ارائه شده است.

به لحاظ شکل حکومت با هم پیدا می‌کنند، ناشی از دید انسان‌شناسی یا انسان‌بینی آنها می‌شود. بر حسب این است که انسان‌ها را با ظرفیت‌های گوناگون و بنابراین غیرمساوی بدانند، یا همه را مساوی بگیرند. در صورت اول رهبری جامعه خود به خود با «گروه برتر» می‌شود و کسانی که از نظر فکری، جسمی، روحی و غیره ممتاز و مافوق شناخته شوند. برعکس در فلسفه‌هایی که انسان‌ها مساوی ارزیابی می‌شوند، حکومت جامعه را منتخب مردم می‌دانند. هر کدام با پذیرفتن اختلاف ظرفیت انسان‌ها یا تساوی ظرفیت، به عنوان «قانون طبیعی»، نوع حکومت پیشنهادی خود را به عنوان «حق طبیعی» افراد برتر یا عموم تلقی می‌نمایند.

پنج فلسفه یا پنج مکتب را که معروفیت تاریخی و مقبولیت نسبی دارند، قبلاً در جدولی ارائه می‌دهیم.

مکاتب نظریات و نتایج	افلاطونی	ارسطونی	رواقیون	... مارکسیسم	لیبرالیسم (فلسفی)
قانون (طبیعی)	متفاوت بودن ظرفیت انسان‌ها	برتری طبقه متوسط و تساوی میان آن	تساوی انسان‌ها در ظرفیت و مواهب	برتری و اکثریت پرولتاریا	تساوی انسان‌ها
حق (طبیعی)	فضیلت حکمای جامعه در رهبری	برتری منتخبین طبقه متوسط	تساوی انسان‌ها در نژادها و ملل و اقوام	حاکمیت پرولتاریا (در واقع نمایندگان آنها)	حکومت مردم بر مردم
نوع حکومت	حکومت افاضل یا آریستوکراسی افلاطونی	جمهوری طبقه متوسط	جهان‌شهری	دیکتاتوری پرولتاریا (دیکتاتوری حزبی)	جمهوری مردم یا دموکراسی

فلسفه افلاطونی را که پیش‌کسوت فلسفه‌های سیاسی است، بررسی بیشتر می‌نماییم: افلاطون با متفاوت دانستن ظرفیت‌های مردم و اهمیت دادن به تعلیم و تربیت معتقد است که همگی افراد جامعه را باید به مدارس برد و پس از امتحانات عمده در مراحل مختلف، نخست پیشه‌وران و سپس رزمندگان و مستوفیان انتخاب و در حقیقت تربیت بشوند و در مرحله‌ی نهائی، حکمای جامعه که رهبری را در دست خواهند گرفت. حکما وقتی به قدرت رسیدند باید آنچه را که خیر جامعه و آحاد جامعه است، تعیین نمایند و با اعمال نظارت لازم یا سانسور، مواضع مختلف فرهنگی، اقتصادی، نظامی و غیره را کنترل نموده، حاکمیت خود را بر جامعه اعمال نمایند. به عنوان مثال کلیه تصمیمات اقتصادی باید توسط این گروه اتخاذ گردد، شئون فرهنگی نیز باید در کنترل آنها که گروه برترند، قرار گیرد و تمام این اختیارات ناشی از حق طبیعی

حکمای جامعه می‌باشد. افلاطون رهبری دموکراسی را رد می‌کند؛ چون ضعیف است و راه برای تسلط صاحبان قدرت و ثروت و شیادان باز می‌شود.

حکومتی را که کلیسای قرون وسطی، یعنی پاپ و کاردینالها بر اروپا اعمال می‌کردند و خود را مالک اموال و انفس می‌دانستند، تئوکراسی (Theocratie) بود که حکومت روحانیت و مشابه آریستوکراسی افلاطون است. آنها چون خود را به خدا نزدیک‌تر و بنابراین برتر می‌دانستند، معتقد بودند که خیر مردم را بیش از خود آنها می‌خواهند و تأمین می‌نمایند.

تز دیکتاتوری پرولتاریای لنین و مارکس نیز در حقیقت از همین منطق پیروی کرده، معتقد است که دیکتاتوری باید مستقیماً بر جامعه اعمال گردد. زیرا که خیر جامعه را نمایندگان پرولتاریا بهتر تشخیص می‌دهند. منظور آنها از حکومت دموکراتیک خلق به معنای دموکراسی و رعایت رأی مردم نیست، بلکه رعایت و حفظ منافع خلق است. در جدول زیر، به‌طور خلاصه وجوه مشترک و اختلافاتی را که در حکومت‌های مبتنی بر فلسفه‌ی ظرفیت نامساوی انسان‌ها دیده می‌شود، ملاحظه می‌نمائید.

نوع حکومت	سانسور یا کنترل کامل هنر، ادبیات، فرهنگ، تعلیم و تربیت، اقتصاد، سیاست و غیره	حاکمیت	انکیزیسیون	رهبری فردی یا مرکزیت حزبی
آریستوکراسی افلاطون (حکومت افاضل)	+	گروهی افاضل	-	+
تئوکراسی قرون وسطی	+	کلیسا	+	پاپ
فاشیسم	+	حزب حاکم	+	+
مارکسیسم لنینیسم	+	حزب کمونیست	+	+

طرز تفکرهای فوق معتقد به شیوه‌ی نیمه دموکراسی در داخل گروه برترها یا حزب حاکم بوده، فرد برجسته‌ای را از آن جمع انتخاب می‌نمایند، یا زیربارش می‌روند که به‌نام صدر شورای مرکزی، پاپ، پیشوا و غیره خوانده می‌شود. منظور از امامت در دیدگاه بسیاری، چنین تصویری از رهبری است.

در هر حال، به‌طوری که در جدول دیده می‌شود، کلیه‌ی مکاتب مبتنی و معتقد به عدم تساوی ظرفیت انسان‌ها- و بنابراین عدم ارزش مساوی آنها- با همه اختلافاتی که به لحاظ فکری، اخلاقی و سیاسی میانشان دیده می‌شود، از این جهت اشتراک دارند که حکومت را از آن یک اقلیت برتر می‌دانند و حکومت را از طریق وجود «رهبر» با نظارت بر شئون تعلیم و تربیت و تبلیغات، اعمال می‌نمایند. لازمه‌ی اعتقاد به

طبقاتی بودن بشریت، اعتقاد و التزام به رهبری است؛ رهبری توأم با دیکتاتوری و انکیزیسیون. برتری و بقای حاکمیت اقلیت، پشتوانه‌اش حتماً باید زور و انحصار قدرت باشد.

در فلسفه‌های تساوی حقیقی انسان‌ها- و بنابراین ارزش دادن به انسان‌ها- نیز شیوه حکومت، نمی‌تواند غیر از دموکراسی و مدیریت شورائی باشد و رهبری و ریاست یا مدیریت، ناچار انتخابی خواهد بود. در این سیستم اگر زور و تحمیل در میان آید، تساوی انسان‌ها و شیوه شورائی از بین خواهد رفت. سه اصل «تساوی انسان‌ها، حکومت مردمی و شورائی، آزادی» ملازم و مترادف با یکدیگرند.

اما اگر قرار باشد انسان‌ها تحت رهبری الهی قرار گیرند و مشیت خداوند برای آدمیزاد، برخلاف حیوانات و نباتات، اختیار و آزادی بوده، به انسان خودمختاری و خودمدیری داده شود و از او تعهد و مسئولیت بخواهند، رهبری اداری و امور زندگی انسان‌ها ناچار باید در مسئولیت و صلاحیت خود آنها برسبیل «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> قرار گیرد، نه آمریت و حاکمیت. تنها رهبری یا پیشوائی که باقی خواهد ماند، پیشوائی آزاد انسانی است که از طریق الگو بودن «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»<sup>۲</sup> و تذکر و ارشاد همراه با دعوت و دلالت و هدایت، اعمال گردد. همان‌طور که در دستورالعمل حضرت خاتم‌الانبیاء آمده است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.»

وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)

(ای پیغمبر ما تو را فرستادیم و مأمور ساختیم که شاهد یا نمونه و الگو باشی و مژده‌دهنده و هشداردهنده.

و (همچنین) دعوت‌کننده به سوی خدا و (بر راه‌ها) چراغ پرتوافکن.)

با تشکر از عنایت صمیمانه و قبول زحمت و دقتی که مبذول فرموده‌اید، آرزو می‌کنم همگی دوستداران واقعی خلق و خدا باشیم و با پیروی از ملت و مکتب ابراهیم، عضو خدمت‌گزار امت واحد ابراهیم بوده، مشرک و منحرف از صراط مستقیم خدای یکتا نشویم.

**والسلام علیکم ورحمت الله و بركات**

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۲. ممتحنه (۶۰) / ۴: در [روش] ابراهیم و همراهانش سرمشق نیکویی برای شماست...

## آزادی، خواسته‌ی ابدی\*

سخنرانی را با تلاوت و توجه به آیه‌الکرسی، در چهار بند (الف) تا (د)، آغاز می‌نمائیم:

الف) «اللَّهُ

ب) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

ج) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

د) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/ ۲) / ۲۵۵ الی ۲۵۷ (الله!)

\* تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۲/۲/۲۵ در شب میلاد سیدالشهداء، امام حسین (ع) و به مناسبت بیست و دومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران در ساختمان دفتر نهضت آزادی ایران.

نیست خدائی جز او که زنده‌ی پاینده است، او را نه چرت یا خواب سبک می‌گیرد و نه خواب (سنگین)، آنچه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد از آن او است، کیست که (بتواند) جز به‌اذن (و قرار و قواعد) او شفاعتی در پیشگاهش بنماید (زیرا که) آگاهی به آنچه جلوتر و در آینده‌ی آنان است دارد و هم عالم به پشت سر یا گذشته‌های آنها است، در حالی که آنها کمترین احاطه به علم او جز آنچه خود خواسته باشد ندارند، کرسی (یا تخت اقتدار) او بر آسمان‌ها و زمین احاطه دارد (بدون آنکه) حفاظت آنها او را خسته کند (بر او گرانبار باشد) و او بلند پایه و بزرگ مرتبه است. اکراهی در دین نیست، به تحقیق رشد و رسائی از گمراهی مشخص گردید، حال هر کس نسبت به طاغوت کفر ورزیده و ایمان به خدای یکتا بیاورد، مسلم بداند که چنگ به دستگیره استوار مطمئن زده که آن را پارگی و گسستن نیست، و خداوند بسیار شنوا و بسیار دانا است. خداوند سرپرست و سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به روشنائی بیرون می‌برد. و کسانی که کافر شدند سرپرستانشان طاغوت بوده آنان را از روشنائی و بینائی به تاریکی‌ها سوق می‌دهد، چنین اشخاص یاران جاودان در آتش‌اند.

\* \* \*

تقارن امروز با شب میلاد سرور آزادگان و سید شهیدان، که اساس نهضت و مقام و شهادتش، مخالفت با سلطنت و استبداد و به‌خاطر آزادی بود، فرصت می‌دهد که عرایضم را با سلام و درود بر حضرتش و تبریک بر عاشقان و پیروانش، آبرو بدهم. از جمع شدگان در این مجلس و اجابت‌کنندگان دعوت نهضت تشکر نموده و دعا می‌کنم که همگی و کشورمان تحت هدایت و حمایت و ولایت کسی که «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>۱</sup> است، قرار گیرند و ظلمات و ظلم طاغوت‌ها به نور خدا منور گردیده، با روشنائی و رغبت و با رشد و فضیلت، به دور از اکراه و اجبار، عارف و عامل به اسلام گردیم و متصل و متکی به عُرْوَةِ الْوُثْقَى ناگسستنی خدائی بشویم که بسیار شنوا و دانا است.

\* \* \*

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: ... کرسی (یا تحت اقتدار) او بر آسمان‌ها و زمین احاطه دارد...

خانم‌ها و آقایانی که در چنین روز در چنین مکان جمع شده‌اند، ایرادی ندارند، بلکه انتظار هم دارند که شمه‌ای از نهضت آزادی، از انگیزه‌ی تأسیس آن، از انتخاب نام آن و از نقش و وظیفه‌ی آن در گذشته و آینده بشنوند. مخصوصاً اینکه چرا عنوان «آزادی» را انتخاب کردیم<sup>۱</sup> و چرا حالا که الْحَمْدُ لِلَّهِ آزادی داریم، استقلال داریم، و جمهوری اسلامی داریم، این عنوان را حفظ کرده‌ایم و دم از آزادی می‌زنیم؟ اینک که همه چیز «اسلامی» شده است، چرا ناممان را نهضت اسلامی ایران نکرده‌ایم؟ به علاوه نهضت و جنبش و حرکت عناوین قدیمی بوده، جای خود را به «انقلاب» داده است، آن هم نه انقلاب برای ایران بلکه برای مستضعفین جهان، علیه مستکبرین. پس به جای نهضت آزادی ایران می‌بایستی بگوئیم «انقلاب اسلامی جهان».

بنده می‌خواهم، اگر میل و حوصله داشته باشید و ناراحت از وصف نفس ما نشوید، جواب سؤال‌های بالا را بدهم. بدیهی است که غرض، دفاع و اثبات حقانیت و فضیلت خودمان نیست. بلکه بررسی و حق‌خواهی از آزادی است که خواسته اکثریت شما و خدا می‌باشد.

راجع به آزادی صحبت می‌کنم تا ببینیم آزادی چیست، چه خاصیت دارد، آزادی داریم و باید داشته باشیم یا مضر است و نباید داشته باشیم؟ چون درباره‌ی همه‌ی اینها جهل و ابهام و تردید و حتی انکار و امتناع وجود دارد.

### تهمت‌های به آزادی

مخالفین آزادی و تخطئه‌کنندگان آن، از روی نادانی یا غرض ورزی، همیشه متوسل به خلط مبحث و تحریف کلمه شده، آزادی را به معنی و به منظور بی‌بندوباری، هوسرانی و فرار از هرگونه قید و قانون و از حساب و حدود گرفته و کوبیده‌اند. شاهد مثال‌هایی هم از فساد و فحشاء و از اختلاف در آداب و سنن کشورهای که دارای نظام آزادی و دموکراسی هستند، آورده و آنها را مترادف و لازمه‌ی یکدیگر می‌دانند. این برچسب ناروا را، هم در اروپای دوران انقلابات بعد از رنسانس زده‌اند، هم در انقلاب مشروطیت ایران و هم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خودمان. البته نمی‌گوئیم فساد و فحشاء و معاصی یا استثمار در کشورهای دموکراسی وجود ندارد.

۱. در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۱ محاکمه سران نهضت، از جمله ایرادهای کیفرخواست و دادستان این بود که چرا عنوان آزادی را روی خود گذاشته‌اید. لابد می‌خواهید بگوئید که در کشور شاهنشاهی آزادی وجود ندارد!

ولی در غیر کشورهای دموکراسی و در تمام تاریخ بشر، از زمان آدم تا ظهور امام منتظر (به عقیده ما شیعه)، خلاف کاری و ظلم به نفس و به نفوس وجود داشته است و دارد. ولی اصلاً معنی و منظور از آزادی در ذهن واضعین و مدافعین اولیه که به خاطر آن فداکاری‌ها و قربانی‌های فراوان داده و جنگ و جدال‌ها کرده‌اند و نیز در آئین و عقیده‌ی ما که طرفدار آن هستیم، آزادی برای هوی و هوس یا طغیان و تعدی نیست، بلکه منظور آزاد شدن از اسارت هوس‌بازان و طاغیان و متعدیان است و بیرون آوردن مردم از عبودیت و حاکمیت سلاطین به حاکمیت قانون. حال اگر عیبی و ایرادی در آنجاها باشد، به قوانین موضوعه است، نه به آزادی.

آزادی‌خواهی قرون هفده و هیجده و بعدی اروپا برای رهایی از اسارت فکری کلیسا، از اسارت سیاسی و حکومتی فتودال‌ها، در بارها و از مقررات و سنن خرافی و خیالی کهنه بوده است.

### آزادی از نظر نهضت آزادی ایران

تا اینجا مربوط به آزادی‌خواهی لیبرالیسم و دموکراسی اروپا و آمریکا بود. اما آن آزادی که نهضت آزادی ایران به نام آن و به خاطر آن تأسیس شد، تقلید از مغرب‌زمین نبود؛ بلکه به تبعیت از اسلام و قرآن بود. انعکاس از «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود و از آیت‌الکرسی بود که رهایی از طاغوت را تأکید می‌کند و ایمان به خدا و اطاعت از قوانین او را، از جمله «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> را. ما در اعلامیه یا افتتاحیه تأسیس نهضت آزادی، در سال ۱۳۴۰ گفته بودیم:

*«اقتضای اطاعت از خدا، مبارزه با بندگی غیر او است و شرط سپاس ایزدی، تحصیل آزادی برای به‌کار بستن آن در طریق حق و عدالت و خدمت است. ما باید منزلت و مسئولیت خود را در جهان خلقت بشناسیم تا به رستگاری و پیروزی نائل شویم.»*

در کلمه طیبه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اول نفی است، بعد اثبات. بنابراین تا انقیاد، اعتقاد، عبودیت و اسارت از خداهای دروغین و از خواسته‌های ناصحیح ساخته و پرداخته بشر جاهل از بین نرود. یا تحمیل شده‌های بشرهای ظالم مستکبر و طاغی بر مستضعفین انکار نگردد و ذهن و عقل و عمل و زندگی انسان‌ها از عشق و اطاعت طاغوت‌ها خالی نشود، خدا وارد و حاکم بر فرد و اجتماع نخواهد گشت.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...



در مغرب‌زمین عاصی شده از دست انکیزیسیون و کلیسا، اروپائیان دوره‌ی رنسانس و پس از آن، خداهای ادعائی و تحمیلی و وهمی را برداشته، «لآله» گفتند و به جای «الآله»، «الإله» گذاشتند. قانونی که دانشمندان و مصلحین و متفکرینشان با استخراج از ذهن یا از غرایز و عواطف انسانی، یعنی اومانیسیم و یا از طبیعت و آنچه از طریق علوم از طبیعت و نظام خلقت می‌فهمیدند، تدوین کردند.

ما مسلمانان، نه در کلمه‌ی «لآله إله الله»، نه در «آیه‌الکرسی» و نه در هیچ جای قرآن، به کلمه آزادی یا حریت بر نمی‌خوریم. ولی اولاً: در فرمایشات رسول اکرم و ائمه اطهار مکرر آمده است و ثانیاً: در آیه‌الکرسی و در آیات دیگر قرآن، با صراحت و اصرار مفاهیم، چهره‌ها و نتایج آزادی را می‌بینیم. پس لازم است بررسی بیشتری از این جهت بنمائیم تا عمق و وسعت مسئله‌ی آزادی را از نظر اسلام ببینیم. چون ایدئولوژی سیاسی ما منبعث و متکی به ایمان به خدا و اسلام است بحث و بررسیمان پایه‌ی آیات قرآن و تعلیمات پیغمبرمان پیش می‌رود<sup>۱</sup>.

### ترجمه و تفسیری از آیه‌الکرسی

یک بار دیگر توجه به آیه‌الکرسی می‌نمائیم و به ترجمه تفصیلی یا تفسیری آن می‌پردازیم. آیه‌الکرسی خیلی مقام و ثواب دارد و تکرار و تذکارش زیاد توصیه شده است:

الف) در صدر کلام و عنوان مطلب «الله» می‌آید. خدا اعلام می‌شود که باید خواسته و پرستیده و اطاعت گردد، و آنچه بعداً می‌آید توضیح و تفصیل همان خطاب است و دلائل برای پرستیدن انحصاری او.

ب) چرا الله؟ برای اینکه هیچ خدائی، معبودی، معشوقی و مطلوبی که خالق و حاکم و شایسته الوهیت باشد جز او نیست. غیر از او همه را باید دور ریخت و از اطاعت و حاکمیت و اسارتشان خود را آزاد کرد.

مگر الله چگونه است که چنین شایستگی و بایستگی را دارد یا باید داشته باشد؟

۱. البته اخذ و اقتباس ایدئولوژی حزبی و سیاسی از اسلام کردن و به حکم دین، فعالیت اجتماعی و سیاسی داشتن، یک مسئله و مشغله است ولی، وظیفه حزب سیاسی و دولت را بیش از هر چیز اشاعه‌ی اسلام و الزام مردم به انجام فرایض و اجرای احکام گرفتن، یک مسئله و مطلب دیگر. یا کار را انقلاب و رهبری را ادامه‌ی رسالت انبیاء، بعد از خاتم النبیین، شناختن.

اولاً: به این دلیل که زنده است. بسیاری از خداها و بت‌ها که بشر برای خود اتخاذ می‌کرده است، مجسمه‌های مصنوعی مرده و موجودات و ارزش‌های بی‌روح اعتباری بودند که فاقد آثار حیاتی می‌باشند.

ثانیاً: خدا نه تنها زنده است، استوار و نگاهدار هم هست: «الْحَيُّ الْقَيُّومُ»<sup>۱</sup>. اشاره و مقابله با خداهائی، مانند گاو و نیل و غیره می‌شود که زنده‌اند، ولی قائم بالذات و استوار نگاه‌دارنده نیستند.

ثالثاً: زنده و استوار بودن «الله» ثابت و ابدی بوده، خدا لحظه‌ای غفلت و غیبت یا احتیاج به خواب و استراحت ندارد؛ برخلاف احتیاجی که سلاطین و رهبران فرمان‌روایان بشری دارند.

رابعاً: مالکیت یا دارائی و توانائی خدا محدود و مخصوص نیست و شامل آنچه در دنیا، اعم از زمین مسکونی و آسمان‌ها وجود دارد، می‌شود.

این خصوصیات ضمن آنکه صفات خدای واقعی معرفی شده از طرف انبیاء و قرآن است، شرایط و صفات موجودی را هم که از نظر منطقی و عملی می‌تواند شایسته پرستش باشد، بیان می‌نماید. انسان‌ها را در برابر این سؤال بدیهی می‌گذارد که آیا چیزی که اصلاً حرکت و حیات ندارد یا زنده است ولی باید تکیه به غیر کند، یا دچار چرت و خواب و غیبت از جهان می‌شود، و یا دارائی و امکاناتش جزئی از جهان است، آیا لایق عبادت و اطاعت و سرسپردگی هست؟ شأن و ارزش و سرنوشت تو انسان، آیا اجازه می‌دهد سر به آستان چنین سروران پست‌تر یا مانند خودت بسائی؟

خیلی از بشرها بنا به تصور و تشخیص خودشان یا به تلقین و تحمیل متولیان و شیادان، بت‌های تصنعی، موجودات طبیعی یا افراد صاحب فضیلتی را میان خود نادان ناتوان و خالق دانای توانا، واسط و شافع گرفته و روی آن حساب، به تعظیم و تملقشان می‌پرداخته‌اند یا می‌پردازند. بند (ب) آیه‌الکرسی جواب می‌دهد، خدا را چه حاجت به شفاعت؟ خدائی که گذشته و آینده بندگان را بهتر از خودشان می‌داند و به همه چیز آنها احاطه دارد، محتاج به دربان و وساطت کسی که آگاهی‌اش به خدا فقط آن مقدار است که خود او خواسته است، نیست. تازه اگر شفاعتی در کار باشد، روی دلخواه و احساسات و تأثرات نبوده بر طبق نوامیس خلقت و قانون‌مندی‌های خدا یا اذن خدا صورت می‌گیرد.

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: زنده و برپا دارنده است...

بعد از این توضیح باز برمی‌گردیم به خصوصیات و امکانات و حدود بی‌پایان قدرت خدا: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>۱</sup> کرسی و پوشش تخت سلطنت خدا مانند پادشاهان نیست که محدود به یک منطقه یا مملکت و حتی بر تمامی کره زمین باشد. بلکه علاوه بر زمین، آسمان‌ها را نیز فرا می‌گیرد، بدون آنکه نگاهداری چنین بارگران بی‌پایان ملازم با تلاش و تدبیر و با تلاطم روحی بوده، او را خسته و فرسوده نماید؛ ضمن آنکه برتر و بزرگ‌تر از هر چیز و هر کس است.

ج) بعد از معرفی خدا و مقدمات فوق و با همه‌ی حقیقت، ضرورت و عظمتی که پرستش چنین خدا و فرمانبری فرمان‌های او برای ما دارد، می‌بینیم که التفات و انحرافی در مطلب پیدا شده و علی‌رغم انتظار و تعجب ما، ندای «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۲</sup> از عرش کبریائی در داده می‌شود که هم اعلام بی‌نیازی خدا از دین‌داری ما است و هم سر فصل منشور آزادی انسان‌ها. آنهم آزادی در برابر خدا! تا چه رسد به اشیاء و آدم‌ها. پشت سر «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۳</sup> می‌آید که هم توضیح است و هم تعلیم. توضیح از این جهت که وقتی راه رشد و تکامل از گمراهی و اشتباه و فریب مشخص گردد، احتیاج به اکراه نبوده، دین یا طریقتی که متعالی و حقیقت و حق است، خودبه‌خود و به‌سهولت از طرف انسان‌های صاحب‌دل که بینا و شنوا باشند، پذیرفته می‌شود. این خود تعلیم است برای گروندگان و آیندگان که ارشاد خلاق را در نظر گیرند و برای تبلیغ و توسعه‌ی دین و خدمت به مردم، به‌جای تحمیل عقیده و آئین و توسل به اکراه و اجبار، به تبیین و تعلیم و تحبیب پردازند. این توضیح و تعلیم ضمناً نمونه‌ای از ایجاز و نشانه‌ای از اعجاز است و در آن جوابی را که قرآن پیشاپیش به ایرادگیرندگان دوران آزادفکری می‌دهد، می‌یابیم. ایراد اینکه دین و به‌طور کلی بندگی کردن خدا یک‌نوع اطاعت و اسارت است و با آزادی و ارزش انسانی و با اومانیسم منافات دارد. صرف نظر از این نکته که انسان به‌دلیل اختیار و آزادی اعطائی ناچار است برای خروج از تردید و توقف و برای تحرک و تکامل خود، هدف مطلوب یا معشوق و معبودی را اتخاذ کند و «الله» با اوصافی که از او شد، برترین و شایسته‌ترین هدف و معشوق و معبود می‌تواند باشد

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: ... کرسی (یا تخت اقتدار) او بر آسمان‌ها و زمین احاطه دارد...

۲. بقره (۲) / ۲۵۶: اکراهی در دین نیست...

۳. بقره (۲) / ۲۵۶: ... به تحقیق رشد و رسائی از گمراهی مشخص گردید...

که حیات بخش و بالابر است، این انتخاب و اتخاذ مسیر و مقصد به هیچ وجه تحمیلی نیست و دینی که قرآن مطرح می‌نماید، آزادی و ارشاد است، نه اکراه و انقیاد<sup>۱</sup>. نتیجه‌گیری آخری که از این بند آیه‌الکرسی می‌شود، مقابله‌ی «طاغوت»، به‌عنوان مظهر استبداد و استیلا است و معرف آنچه غیر خدا و سرکش از فرمان خدا باشد. اعراض از همه‌ی معبود و معشوق‌ها و حاکم‌ها و ایمان آزادانه‌ی عاشقانه به‌خدای یکتا، تمسک به «عُرْوَةَ الْوُثْقَى»<sup>۲</sup> یا رشته محکم مطمئن محسوب شده است که پارگی و انقطاع ندارد و شنوائی خدا ضامن آن می‌باشد.

کلمه طاغوت که در قرآن زیاد آمده است و سابقاً آن را نام بت مصنوعی مخصوصی می‌دانسته‌اند، دارای یک مفهوم عام است و شامل هر موجود یا معبود و روحیه‌ای می‌شود که ملازمه با سرکشی از حاکمیت خدا در جهان هستی و از آمریت قانون در طبیعت داشته، شخص خویشتن را یا دیگری و چیزی را مالک الرقاب در زمین، مختار در حرکات و اعمال و مسلط و مافوق سایرین بداند، یا از حدود و اصول جاری در طبیعت تجاوز نماید. مرحوم طالقانی طاغوت را غالباً با مستبد و استبداد و با دیکتاتوری مترادف و مقارن می‌گرفت.

د) «عُرْوَةَ الْوُثْقَى» از جهت اتکاء و اطمینان ما بود و استقرار ما در دنیا به‌عنوان اولین

۱. این تذکر نیز داده شود که برخلاف تصور و تبلیغ بعضی که کلمه‌ی «دین» مذکور در جمله‌ی «لَا إِكْرَاهَ لِدِینٍ» را مترادف با «اصول دین» و ناظر بر «ایمان و معتقدات» می‌گیرند که قهراً نمی‌تواند تعبدی باشد. طبق تعریفی که «قاموس قرآن» می‌نماید، دین به‌معنای شریعت است و شامل عقاید و مخصوصاً احکام و اعمال می‌شود. البته در آیاتی مانند «مَالِکِ یَوْمَ الدِّینِ» (فاتحه (۱) / ۴) به‌معنای پاداش و جزا آمده و در آیات دیگری عبادت و اطاعت را می‌رساند. در هر حال، در هیچ مورد معنای «اصول دین» تنها و جنبه‌های نظری را نداشته، از اعلام «لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ» چنین استنباط نمی‌شود که عبادت و فرائض دینی یا احکام و اخلاقیات را می‌شود یا باید به‌زور و اجبار به اجرا درآورد.

البته مسئله ظریف است و همه کس درک مطلب را نمی‌کند. بسیاری هستند که می‌پرسند چطور ممکن است عمل به احکام دین و اطاعت اوامر خدا حتمی و الزامی نباشد و به افراد اجازه معصیت و خلاف داده شود. آنها فکر می‌کنند که در این صورت اصل دیانت و احکام منتفی می‌شود. در حالی که عدم اکراه در دین به‌معنای جواز معصیت و یکسان گرفتن گناه و ثواب نیست. اطاعت از دستورهای خدا و عمل به احکام و اخلاق حسنه حتمی و ضروری است. ولی من باب اکرام انسان و آزاد شناختن او، تشخیص و تصمیم اجرای دین به‌خود شخص واگذار شده است. (توضیح مجددی باز خواهد آمد).

۲. بقره (۲) / ۲۵۶ ... دستگیره استوار مطمئن...

خاصیت اعراض از طاغوت‌ها و رو آوردن به خدا. اما ایمان خالص به خدا تضمین سرپرستی و ولایت و مدیریت یا رهبری او را هم می‌نماید: روشن‌ترین اثر این امر و ارزنده‌ترین هدیه و عنایت الهی نجات ما از تاریکی‌های جهل و خرافات و از آلودگی‌های فساد و ظلم بوده، شخص یا امت وارد در محیط روشن با آگاهی و اطمینان می‌گردد. اما انصراف از الله مترادف و موجب حاکمیت و ولایت استبداد و اختناق و انحصار طاغوت‌ها شده، محیط باز و آزاد ایمان مبدل به دنیای بسته‌ی فتنه و اغوا و خالی از بصیرت و معرفت می‌گردد.

بند(د) توجه به آزادی اخبار و افکار دارد و می‌رساند که محیط‌های بسته استبدادی و انحصاری، محروم از انوار حقیقت و حق بوده و در آنجا راه‌های ایمان و عبادت خدا نیز کور می‌گردد و محیط را قرین آتش و عذاب می‌نماید. آثار ایمان به خدا، توأم با اعراض از طاغوت‌ها و ارتباط دادن دین و ایمانی که محصول رشد خود انسان و دریافت آزادانه فارغ از اکراه و تحمیل بوده باشد، با استحکام و استقرار در زندگی انسان از یک طرف و با ولایت و مدیریت خدا بر اداره کارها و خروج استمراری از تاریکی‌های مختلف به روشنائی ساطع الهی، نکات بدیع مرتبط بی‌سابقه‌ای است که در مجموعه‌ی آیات الکرسی آمده است. اگر مفهوم این بند را دو جهت یا متقابل بگیریم باید بگوئیم در امت‌ها و جوامعی که روشنائی و بصیرت ساطع است و حقایق و افکار بی‌پرده و بی‌ترس ارائه و از آن استفاده می‌شود، چنان محیطی زیر حمایت و ولایت خدا است، و بالعکس، اگر جهل و خفقان و بی‌خبری یا تبلیغات یک طرفه حاکم باشد، طاغیان و خودکامگان ولایت خدائی را غصب کرده‌اند.

### آزادی بیان و قلم

این مطلب در آیه دیگری از قرآن نیز انعکاس دارد. آیه‌ای که تا به حال به یک قسمت از آن معمولاً توجه می‌کرده‌ایم و چنین استناد می‌شده است که خداوند مردمان خالی از لجاج و تعصبی را مژده می‌دهد که روی گفته‌های سایرین بررسی کرده، بهترین آنها را انتخاب می‌نمایند. ولی آیه دامنه‌دارتر و گویاتر از این بوده و با اجتناب از بندگی طاغوت آغاز می‌شود:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْهُ

عِبَادِ.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ  
 أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.» (زمر (۳۹) / ۱۷ و ۱۸)

(و بر کسانی که پرهیز از بندگی طاغوت می‌نمایند و به سوی خدا باز  
 می‌گردند مژده باد، پس مژده به بندگانم بده.  
 آنان که گفتار (ها) را می‌شنوند و سپس بهترش را پیروی می‌نمایند، اینها  
 کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است و همان‌ها صاحبان عقل  
 و خردند.)

در حقیقت توصیه و مژده خدا جلوتر از «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» بوده اولاً: شامل بازگشت  
 کنندگان به خدا و طردکنندگان طاغوت‌ها (از هر نوع آن) است و ثانیاً: ناظر بر امت  
 و مردمی می‌شود که استماع قول می‌نمایند، یعنی به استقبال آراء و اظهارات سایرین  
 رفته، نظریات و گفته‌های موافق و مخالف را می‌شنوند و سپس روی آنها تأمل و  
 نخبه‌چینی می‌کنند. حرف عطف «فَ» که جلوی «يَتَّبِعُونَ» آمده، کاملاً می‌رساند که  
 اصل و مقدمه‌ی جمله «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» است. بشارت و هدایت خداوندی شامل  
 امت و کسانی می‌شود که نه تنها بیان و برخورد آراء و عقاید در میانشان آزاد باشد،  
 بلکه شنونده و خواهان آنها باشند و این راهی است که عقل و مصلحت تأیید آن‌را  
 می‌کند. در تجربه سیاسی و جامعه‌شناسی نیز می‌بینیم که جوامع باز همیشه برخوردارتر  
 از جوامع بسته به لحاظ سیاسی و اجتماعی هستند. همان‌طور که از مقایسه‌ی دو کشور  
 همسایه ما هندوستان و پاکستان برمی‌آید.

\* \* \*

اگر نهضت آزادی معتقد و مُصِر به آزادی بیان و قلم می‌باشد، به‌اعتبار آیات فوق  
 و مسئولیتی است که آفریدگار دانای توانا بر گوش و چشم و دستگاه تصمیم‌گیری  
 هر شخص گذاشته و اطاعت کورکورانه‌ی دور از علم و آگاهی را عمل خلاف  
 حکمت دانسته است:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ  
 كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.»<sup>۱</sup> (اسراء (۱۷) / ۳۶)

۱. این آیه جزو دسته آیاتی است که در آخر آن گفته می‌شود بدی تمام این کارها نزد پروردگارت ناپسند  
 و مطرود است و این دستورها حکمت‌های ناشی از وحی الهی است.

(و پیروی از آنچه بدان علم و آگاهی نداری نکن و بدانکه گوش و چشم و دل همگی مسئول عمل تو هستند.)  
بنابراین زمام‌داران و نظام‌هائی که توقع اطاعت بی‌چون و چرا از مردم داشته، بساط کروکوری و بی‌تفاوتی بگسترانند و به‌خواسته‌ها یا افکار عمومی ارزش و اثر ندهند، طاغوت محسوب می‌شوند.

### اخلاص در توحید و اطاعت از اولی‌الامر

همچنین اگر نهضت آزادی این اندازه مقاوم در برابر سرسپردگی مطلق است و در اطاعت بی‌چون و چرا از غیرخدا سخت‌گیری می‌کند، به تبعیت از قرآن حکیم و از اسلام سراسر توحید است. اطاعت از رسول به‌دلیل

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۳ و ۴)

(او از روی هوی (و هوس خود) چیزی نمی‌گوید.

آن (قرآن) غیر از وحی (الهی) که بر او الهام می‌شود نیست.)

اطاعت خالص از خدا است و اطاعت از «أولی‌الامر» که فقط یکجا در قرآن آمده است و بافروض عصمت او و با تکلمه‌ی:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء (۴) / ۵۹)

(... پس اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به‌خدا و رسول برگردانید...)

که در زمان ما محکومات کتاب و سنت جامع‌ه است، و باز منتهی و منحصر به‌خدا می‌شود. در هر حال، به‌فرموده پیغمبر گرامی:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»

(کسی را اجازه فرمانبری از مخلوق در معصیت خالق نیست.)

تکلمه‌ی «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» که به‌دنبال «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup> آمده است، به‌خودی‌خود اجازه اختلاف و رخصت و امکان تنازع را می‌رساند. اختلاف و تنازعی که به‌صورت عام بوده، می‌تواند مابین مؤمنین و اولی‌الامرشان باشد یا میان خودشان، چه در باره موضوعات مختلف جنبه داخلی و چه درباره دستورات و شخص اولی‌الامر. اگر قرار بر اطاعت مطلق از

۱. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا و رسول و از متصدیان امور که از خودتان هستند، اطاعت کنید ...

اولی الامر و تسلیم قطعی به قضاوت او می‌بود حتماً گفته می‌شد: «فَرُدُّوهُ إِلَىٰ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و اینکه برخلاف انتظار و علی‌رغم سادگی کار، ارجاع به اصل (یعنی به خدا یا محکومات کتاب) و به رسول (یا سنت جامعه او) شده است حکایت از منتهای حریت و رشد و اعطای شخصیت در نظام حکومتی اسلام می‌نماید. ظرافت قضیه در این است که هم دستور اطاعت از «أولى الأمر» و انضباط وجود دارد و هم رعایت آزادی عقیده و مسئولیت، با تعیین راه حل حکمیت. این همان ولایت خدا و خارج کردن مؤمنین از تاریکی جهل و اختلاف و بی تکلیفی به روشنائی تصمیم و یقین است که در جمله «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۱</sup> آمده است. ولی واقعی جز خدا- و ایمان- نیست و «أولى الأمر»ها که از خودمان هستند، ولایت و حاکمیتشان عاریتی و واسطه‌ای است و مشروط و متوقف به تأیید خدا و رسول می‌باشد.

«ولایت» و «ولایت امر» در اینجا به معنای حکومت و اداره امور امت می‌باشد که در جاهای دیگر قرآن در رابطه با مدیریت جامعه نیز آمده است و با نبوت و رسالت پیغمبران فرق آشکار دارد. ضمن آنکه رسالت و نبوت در حضرت ختمی مرتبت، به مصداق:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»

(احزاب (۳۳) / ۴۰)

(محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست بلکه فرستاده خدا و پایان پیغمبران است...)

پایان یافته است و به مصداق:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً» (مائده (۵) / ۳)

(... امروز برای شما دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام

[تسلیم در برابر خدا] را به عنوان دین برای شما انتخاب کردم...)

به آخرین نقطه و کلام خود رسیده، هیچ‌گونه احتیاجی به اعاده و ادامه و احیاء ندارد.

امامت در زبان عربی و فرهنگ دینی اجتماعی صدر اسلام، هم در معنی و مقام پیشوائی مذهبی و رهبری عقیدتی آمده است مثلاً برای حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره (۲) / ۱۲۴)

۱. بقره (۲) / ۲۵۷: خدا کارساز مؤمنان است، آنان را از تاریکی‌ها به روشنی رهسپار می‌گرداند؛ ...



(... همانا که تو را برای مردم امام گرداندم...)

و هم در منظور و مفهوم زمام‌داری و حاکمیت سیاسی و اداری جامعه. حضرت امیر (ع) در نامه‌ای به معاویه صریحاً می‌فرماید:

«هر امتی لابد است امامی - صالح یا فاجر - داشته باشد تا گردآوری مالیات و وجوهات را بنماید و به مباشرت کارها بپردازد.»

فرمان به مالک اشتر نیز که هدف و برنامه حکومت و ولایت را مشخص می‌نماید، با چنین عبارات شروع می‌شود:

«هذا ما أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ حِينَ وُلَّاهُ بِمِصْرَ:

جباية خراجها و جهاد عدوها و استصلاح أهلها و عمارة بلادها.»<sup>۱</sup>

چیزی که در اینجا وجود ندارد، اجرای اجباری دین در جامعه و حتی اشاعه و ابلاغ آن است.

خلافت نیز مسئله‌ای است جدای از همه اینها که در مفهوم عام، شمول به‌همه‌ی بنی‌آدم دارد و در مفهوم خاصی که زمام‌داران صدر اسلام تا خلفای عثمانی روی خود گذاردند، مرادشان جانشینی رسول اکرم (ص) از جهت امامت و پیشوائی و از جهت زعامت یا ولایت و سیاسی بوده است.

در آئین‌های توحیدی، برخلاف آئین‌های دنیاپرستی و دنیاداری که وجه مشترک کلیه مرام‌های شرق و غرب اروپا می‌باشد، اهداف و حرکات بر مبنای پیوستگی و جاودانی حیات از دنیا تا آخرت و در جهت تقرب به خدا می‌باشد. یک نفر مؤمن در سراسر زندگی و احوال و اعمال خود، چه شخصی و خصوصی و چه عمومی، یعنی در امر حکومت و امت، وجه‌الله را می‌طلبد و عبادت انجام می‌دهد. در نظر نهضت، حضور و مشارکت مردم در خدمات و اداره جامعه، هم به تبعیت از «وَأْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> است، هم تحقق امر به معروف و نهی از منکر و هم اطاعت از توصیه پیغمبر که می‌فرمود:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.»<sup>۳</sup>

۱. از فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر: این نوشته‌ای است که بنده‌ی خدا امیرالمؤمنین علی، مالک ابن حارث را با آن والی مصر می‌گرداند: جمع‌آوری خراج آنها، جهاد با دشمن آن، اصلاح امور مردم آن و عمران و آبادی شهرهای آن.

۲. شوری (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

۳. حدیث نبوی: و هر کس روزی را به سر آورد و تلاش در امور مسلمین ننموده باشد، مسلمان نیست.

ما آزادی بیان، اجازه اجتماع و دخالت معقول قانونی در امور کشور را به‌عنوان حقی الهی و مقدمه‌ای برای انجام وظیفه دینی، از دولت‌ها مطالبه می‌نمائیم و برای پاک کردن و پاک‌بودن جامعه است که اصرار داریم آزادی باشد<sup>۱</sup>، تا هر صاحب‌نظر و هر شاکی و ناراضی و ضعیف، یا مدافعین آنها، بتوانند بدون دغدغه‌ی خاطر حرف خود را بگویند و حق خود را بخواهند.

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخَذُ فِيهَا حَقُّ الضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَّعِنٍ»<sup>۲</sup>

### استبداد، دشمن شماره یک

اما چرا نهضت بیش از سایر احزاب و شخصیت‌ها به استبداد توجه کرده و مبارزه با آن‌را در سطح بالا و مقدم بر مبارزه با استعمار یا استیلای خارجی گرفته است؟ مسئله باز مسئله‌ی آزادی است که از دید قرآنی و در مشیت ازلی الهی، امر اساسی انسان محسوب می‌شود. استبداد یعنی از بین‌برنده‌ی آزادی و مصداق زنده طاغوت. در آیه‌الکرسی و در جاهای دیگر قرآن دیدید که طاغوت مقابل خدا و حاکمیت خدا است که شامل ظلم و ظلمت و ضلالت یعنی همه‌ی بدبختی‌ها و محرومیت‌ها می‌شود. نهضت آزادی قسمت عمده‌ای از تلاش و تفکر خود را متوجه محو استبداد - به‌هرصورت و به‌هرنام که باشد - می‌نماید. آزادی‌خواهی و استبدادزدائی دو روی یک سکه الهی و ملی هستند.

تجربه تاریخی ادوار گذشته و نزدیک ایران نشان داده است که استیلای بیگانگان اروپائی و آمریکائی بر کشورمان، علاوه بر آنکه پدیده‌ی نوینی بوده، استبداد قرن‌ها و بلکه هزاران سال قبل از آن، سایه شوم و خونین خود را بر دیار و دین و دولتمانداخته و در جسم و جان و فرهنگمان نفوذ همه‌جانبه‌ی نکبت‌بار و رخوت‌آور کرده است. اصولاً هر جا و هر زمان که استعمار یا استیلا توانسته است پا بگیرد، در اثر هم‌آهنگی و هم‌کاری با استبداد داخلی بوده و اگر طرد یا تضعیف شده یا مانعی در

۱. این نکته بدیهی ولی لازم را هم تذکر بدیم که وقتی آزادی گفته می‌شود، مراد آزادی مخالفین و آزادی بی‌اشکال و خطر برای احراز و ابراز عقیده مخالف است؛ و الا آزادی کلام و امنیت جان و مقام طرفداران نظام و آزادی مدح و ثنای زمامداران یا تبلیغات مساعد که در نزد همه سلاطین و فرعون‌ها و فاشیست‌ها و در هر دیکتاتوری شخصی یا حزبی و دینی وجود داشته است.

۲. از فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر نخعی، به نقل از حضرت رسول اکرم (ص): ملتی که در آن بدون لکنت‌زبان و اشکال، حق ضعیف از قوی گرفته و ادا نشود، هرگز روی قدس و پاکی نخواهد دید.

برابرش ایستاده است، از دولتِ سرِ آزادی و قیام‌های ملی بوده است. استبداد و استیلا دو دشمن آزادی و حاکمیت ملی هستند و با حضور آزادی و حاکمیت ملی است که شکست آن دو تامین می‌گردد. در گذشته‌ی تاریخمان نیز اگر تهاجم و تصرف‌هایی از ناحیه مدعیان داخلی یا مهاجمین خارجی صورت می‌گرفته و استقلال و حاکمیتمان به باد می‌رفته، برای این بوده است که مدعیان و مهاجمین در برابر خود جز قشون پادشاه و دولت‌های استبدادی، که به مرور زمان و سقوط در تن‌پروری و طغیان، حالت ناتوانی پیدا می‌کرده است، نیروی مدافع و مقاومتی در برابر خود نمی‌دیده‌اند. ملت و مردم در اثر عدم آزادی و حاکمیت ملی کاملاً غایب از صحنه بوده‌اند.

### شواهد تاریخی

درست است که نهضت‌ها و قیام‌های ملت ما در قرن اخیر، با آنکه به‌خاطر و در حول محور سه خواسته ذیل بوده و به‌دفع بیگانگان یا به مسئله‌ی استقلال بیش از مسئله‌ی آزادی اهمیت و ارزش می‌داده‌اند؛ ولی به‌همین دلیل توفیق کامل و یا دوام نیافته، نهضت‌ها تکرار شده است. آن سه هدف یا سه محور مبارزات تاریخی که انعکاسش را در شعار اصلی انقلاب اسلامی نیز مشاهده می‌نمائیم، عبارتند از:

- (۱) هدف اعتقادی یا علاقه و فریضه دینی،
- (۲) وحشت و ضدیت و طرد بیگانگان به‌دلیل مسلمان نبودن یا استعمارگری آنها،

(۳) علیه ستم‌گری و خودکامگی یا به‌خاطر عدالت و آزادی و قانون. در حقیقت هر سه هدف در کلیه‌ی نهضت‌های ایران حضور داشته، لیکن اولویت‌ها و اصالت‌دهی‌ها پس و پیش می‌شده است.

(۱) در نهضت تنباکو محرک اصلی اولی بوده و حرکت در قیافه دومی ظاهر گردیده و سومی را کمی قلقلک داده و عاملی برای احساس نیازمندی در جامعه و همکاری آینده استبداد و استیلا‌ی خارجی شده است. ملت به‌رهبری روحانیت و به‌ابتکار روشنفکری مذهبی نائل به الغای امتیاز تنباکو و موفقیت قاطع کوتاه‌مدت گردید. روحانیت و ملت سر جای اول برگشته خود را از صحنه خارج کردند؛ در حالی که روشنفکر مذهبی یعنی سیدجمال‌الدین اسدآبادی را استبداد و استیلا سربه نیست کردند. ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه کماکان سلطان مالک‌الرقاب مملکت ماندند و استیلا‌ی خارجی روس و انگلیس، توأم با احتیاجات اقتصادی و سیاسی و

نظامی دربار، شکست تنباکو را با بخشش «دریای آب شور»، امتیاز شیلات، بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی و نشر اسکناس، خط تلگراف اندو اروپ، ممانعت از راه‌آهن مازندران و از کارخانه قند کهریزک ... و مهم‌تر از همه، امتیاز دارسی برای کلیه معادن ایران غیر از طلا و نقره که بعداً به نفت تخفیف یافت، و با سوءاستفاده از غفلت و جهل مردم، جبران نموده و به‌هیكل بی‌جانی از استقلال کشور اکتفا کردند. آزادی و استقلال هر دو ضعیف‌تر از قبل شد.

۲) انقلاب مشروطیت، برعکس نهضت تنباکو برای خواستن عدالت‌خانه و محدود کردن عمال قاجاریه مانند عین‌الدوله بود. ولی هم هدف یا محور اولی یعنی مذهب حضور داشت<sup>۱</sup> و هم سیاست خارجی نقش مؤثری داشته، انگلیس‌ها برای پس‌زدن رقیبشان روس‌ها، که نفوذ بیش از اندازه در دربار و دولت پیدا کرده بودند، مشروطیت را دامن زدند. مشروطیت پا گرفت و اولین نسیم آزادی بر شهرهای ایران وزیده، تا مدتی حیثیت و استقلال به‌دست آمد. محمدعلی‌شاه خلع شد و ایران وارد جرگه بین‌المللی و با خبر از ترقی و تمدن و تحرک دنیا گردید. ولی چون از یک‌طرف ماده استبداد قلع و قمع نشد و اصل سلطنت محفوظ و مقدس مانده بود و از سوی دیگر انگلیس‌ها جا پای محکم برای خود باز کرده بودند و ملت ایران طرف‌چندانی از حکومت دموکراسی و از استقلال و آزادی نیست و با بی‌تجربگی و بی‌علاقگی که نسبت به آزادی داشت، وارث جنبه‌های بد و فضولات آن یعنی هرج و مرج و بی‌سر و سامانی گردید. مع‌ذالک همان اندازه آزادی‌جویی و حاکمیت ملی که در انتخابات سرودست‌شکسته مجلس‌ها و بعضی نمایندگان واقعی ابراز می‌گردید، برای خارجیان غیرقابل تحمل بود. اعتراض‌ها و مهاجرت‌ها و قیام‌هایی علیه اشغال مملکت در جنگ بین‌المللی اول، اولتیماتوم روس‌ها، تقسیم کشور به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس، قرارداد وثوق‌الدوله برای واگذاری قشون و مالیه به انگلیس‌ها و غیره رخ می‌داد؛ و همچنین نارضایتی‌هایی از جنگلی‌ها و تنگستانی‌ها، از ایلات و عشایر محلی و از روشن‌فکران شهری، در بهره‌برداری بی‌دردسر از امتیازات و انحصارات،

---

۱. چوب‌زدن طلاب مدرسه صدر به‌دست فرآش‌های دولتی و اهانت به روحانیت و دین که در اثر انتشار عکسی از مسیو نوز بلژیکی مستشار گمرکات، با عبا و عمامه و تسبیح، غیرت مقدسین را تحریک نموده بود.

و دخالت‌های غیرقانونی خود داشتند و به این ترتیب احساس ناراحتی‌هایی در داخل کشور و در محافل بین‌المللی می‌کردند.

توسل دولت‌های ملی ایران به رُقبای سیاسی آنها (از جمله در مستشاری شوستر آمریکائی) برایشان قابل قبول نبود. ضمناً می‌خواستند در داخله کشور امنیت و نظمی در حد رفاه اتباع و رواج کارهای آنها برقرار باشد. بنابراین همان آزادی مختصر و دموکراسی بی‌جان را با کودتای سیدضیاء و روی کارآوردن رضاخان از بین بردند. (۳) با سلطنت رضاشاه، هم آزادی رفت و هم سیاست انگلستان مسلط گردید، در حالی که دم از تجددخواهی و امنیت و ترقیات زده می‌شد. بیست سال بعد، جنگ جهانی دوم در گرفت. رضا شاه فراری و ایران به وسیله سه ابرقدرت اشغال گردید. رقابت میان اشغال‌کنندگان ایجاب می‌کرد که فی‌الجمله آزادی برقرار باشد. حزب کمونیستی توده که قبل از هر حزب و جمعیت و به‌اتکای حضور نیروهای شوروی تأسیس شده بود، بیش از هر کس از این آزادی استفاده نمود. ولی وطن‌خواهان و ملی‌یون و جوانان مسلمان نیز به‌جنب‌وجوش درآمدند و روزنامه‌ها و نشریات به آزادی چیز نوشتند. انتخابات مجلس از حالت صد درصد فرمایشی بیرون آمد و در دوره‌های ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ توده‌ای‌ها، آزادی‌خواهان و ملی‌یون توانستند حرف‌هایی بزنند و کارهایی بکنند.

(۴) نتیجه آزادی نسبی ایران و علی‌رغم دهندگان آن، منجر به ملی کردن نفت شد که از وقایع مهم ایران و نقطه عطفی علیه سیاست استعماری جهان به شمار می‌رود. هدف مصدق و کاشانی و اکثریت ملت ایران، کوتاه کردن دست انگلیس‌ها از دستگاه عظیم نفت جنوب و مبارزه با استیلای خارجی بود که با دست خالی از طریق تظاهرات و اجتماعات و به‌رخ کشیدن قانون و حاکمیت ملی و احیاناً استفاده از رقابت سیاست‌های خارجی انجام گردید. حرکتی بود شامل هر سه هدف یا هر سه محور فوق‌الذکر؛ ولی بیش از هر چیز ضداستیلای خارجی و در جهت استقلال‌طلبی بود که به پیروزی مهمی منتهی گردید!

---

۱. حالا آنهایی که اصرار دارند پا روی حیثیت و خدمات مصدق مرحوم گذارده او و همکارانش را با اتهامات واهی یا جزئی لجن مال نمایند یا به روشن‌فکران مسلمان مبارزی که به‌سود ایران علی‌رغم دربار و سه ابرقدرت، تفاهم و همکاری ما بین دانشگاه و فیضیه برقرار کرده روحانیت را به حرکت درآوردند، برچسب نجسب فراماسونری و آمریکائی بزنند، دانسته و ندانسته مجری سیاست دیرینه انگلستان در سرکوبی مخالفان و خدمت‌گزار آمریکا و شوروی بوده، ملت را مایوس و روح مبارزه و فداکاری را خفه می‌نمایند.

۵) با ماندن شاه و سرمایه‌گذاری که استیلای خارجی روی او کرد، آنچه رشته بودیم پنبه شد. استبداد ماند و استیلای خارجی با هم‌دستی و برگرداندن شاه، شاه مجدداً به کشور ما برگشت و دست اندر دست استبداد، قوی‌تر و درنده‌تر از گذشته شد. چیزی که دستگیر ملت گشت، کشف چهره کریه استبداد و ضرورت ریشه‌کن کردن آن برای رسیدن به آزادی و استقلال بود. بر مردم ثابت شد که اگر استبداد را از بین نبرند، استیلای خارجی مغلوب، از در دیگر پیروزمندانه‌تر وارد خواهد گشت. نهضت مقاومت ملی درست شد؛ جبهه‌ملی دوم تشکیل گردید؛ احزاب ملی زنده شدند؛ نهضت آزادی تأسیس گشت؛ روحانیت وارد مبارزه شد؛ قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ راه افتاد و قیام ملت با مبارزه مسلحانه و استقبال از شهادت اوج و عظمت گرفت... و همه‌ی اینها علی‌رغم تشدید خشونت استبداد و تقویت استیلای خارجی. بالاخره به‌دنبال طرح و استفاده از حقوق بشر، که آمریکا به‌خاطر مصالح خود و حساب‌های سیاسی بین‌المللی، بر دولت ایران تحمیل نموده بود - ضرب‌المثل «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» - تحقق مجدد یافته مبارزات ۳۲ ساله‌ی ملی و مذهبی مردم ایران منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی و اخراج شاه، تحت شعار مثلث «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی»، گردید. این بار تیر به‌هدف خورد؛ زیرا که ملت ایران و رهبران ملی و روحانی راه صحیح و سرنخ را خوب پیدا کرده، لبه‌ی تیز حمله را متوجه استبداد نموده بودند. با سرنگونی شاه و شکست استبداد، به‌یک کرشمه دو کار انجام گردید: هم آزادی به‌دست آمد و هم استقلال (البته به‌طور نسبی).

### سرنوشت آزادی بعد از پیروزی

بعد از پیروزی انقلاب، به‌خاطر تداوم آن و با توجه بیشتر به استعمار یا امپریالیسم، اینک در میان ما آزادی فراموش و بلکه متهم گردیده است که از یک‌طرف اسباب کار ضدانقلاب و سوء استفاده استعمار می‌گردد و از طرف دیگر به فساد و خلاف اجازه می‌دهد.

هیچ‌یک از این دو اتهام صحیح نبوده و نباید آزادی را مقصر دانست. اتفاقاً شاه و همه دیکتاتورها و فاشیست‌ها به‌همین گونه استدلال می‌نمایند. به‌عقیده‌ی ما:

اولاً، اصالت دادن به‌دشمنی و تضاد یا مرگ‌خواهی برای غیرخود، طرز تفکر اسلامی و ایرانی نبوده، بلکه از مبانی دیالکتیکی و معیارهای مارکسیستی به‌شمار می‌رود و یکی از وسائل نفوذ فکری است که حزب توده و چپی‌ها در ایدئولوژی

انقلاب و جمهوری اسلامی ایران وارد کرده‌اند. منطق قرآن و روش مسلمان، حالت اثباتی و سازنده‌ی حق جو داشته، در برابر باطل و ناروا قائل است به:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.» (اسراء (۱۷) / ۸۱)

(و بگو حق آمد و باطل ناچیز (و نابود) شد، همانا که باطل ناچیز شونده است.)

مسلمان، به حکم:

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ لِّفَعْلِهِمْ.»  
(حج (۲۲) / ۳۹)

(به کسانی که جنگ می‌کنند از این جهت اجازه داده شد که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و به درستی که خداوند مسلماً بر نصرت آنها بسیار توانا است.)

و با تبعیت و توکل به خدا، تنها در جایی که و با کسی که از سوی او مورد ظلم و تجاوز و آزار قرار گرفته باشد، دست به جنگ دفاعی و اقدامات تعرضی می‌زند، آن هم در معادلات و محدوده قصاص و تقوا و به دور از تعدی و انهدام و با رعایت عدل و عفو و احسان و بر طبق توصیه‌های مکرر رسول خدا و قرآن.

ثانیاً، به لحاظ آزادی، قضیه کاملاً به عکس است: از بین بردن آزادی، خواسته همیشه و اسباب دست استبداد و استیلا‌ی خارجی می‌باشد و نتیجه اختناق و انحصار، از یک طرف طرد و تفرقه عناصر خودی و نیروهای داخلی و ملی یا ایجاد ضد انقلاب است و از طرف دیگر، محیط امن و شرایط مساعدی برای خطا و خلاف متصدیان و حکام و سوءاستفاده از قدرت و احیاناً امکان زدوبند با بیگانگان را فراهم آورده، حاکمیت ملی و شورای امت را، که وجهه‌ای از حکومت الله است، تبدیل به حاکمیت طاغوت می‌نماید. ضمناً آن مقدر از ایمان و عمل به احکام که با سلب آزادی و از طریق تحمیل و اجبار به نمایش گذارده شود، منافات با شیوه و رسالت انبیاء و با دستور و رضای خدا داشته و زیان‌های عمقی و بعدی آن خیلی زیادت‌ر از جلوه‌های ظاهری و فوری آن می‌باشد.

### آزادی مخالفین

مسئله آزادی یا درک مزایا و ضرورت آن، با وجود مشکلات و مفسدات و معایبی که بالبداهه به دنبال دارد، امر ساده‌ای نیست که به راحتی مورد قبول همه کس و حتی مصلحین دل‌سوخته و حسن نیت‌دارها شده باشد. کم هستند متصدیان و متولیان از

انقلاب و جمهوری اسلامی که باطناً اعتقاد به آزادی داشته باشند و آن را در هر حال مفید و ضروری بدانند. آن زمان که حضرات در اردوی محرومان و مظلومان دستگاه شاه بودند، فریاد از اختناق و انحصار برمی‌آوردند و برای آزادی به‌عنوان یک حق قانونی و انسانی و اسلامی سینه چاک می‌کردند. ولی حالا که به قدرت و به آزادی رسیده‌اند حد موجود را کافی و حق اختصاصی خود و همکاران دانسته، آزادی دادن به مخالفین و غیر موافقین و حتی کسانی که به لحاظ سلیقه و رویه اختلاف نظر داشته و انتقادشان در عدم اجرای اصول قانون اساسی است، به دلیل اینکه مخالف و مزاحم دولت‌اند و باعث تضعیف و تاخیر می‌شوند، مضر به حال انقلاب و نظام و اسلام می‌دانند و آنها را از ادارات و مشاغل و انجام وظائف اخراج می‌نمایند. خلاصه آنکه، آزادی دادن به غیر خودی‌ها و محروم‌نساختن مخالفین و غیر موافقین از حقوق و حدود قانونی و مشروع را امر خلاف مصلحت و بالبداهه غلط و خائنانه و ابلهانه می‌دانند.<sup>۱</sup>

در مجموع و باطن قضیه، مسئله آزادی عقیده و بیان و اجتماع و شغل و عمل تا آنجا که منافات با حقوق و آزادی سایرین نداشته و قانون اساسی صریحاً تأیید و تضمین کرده باشد، موضوع ساده حل شده‌ای نیست که مورد قبول و درک همگان یا مکتبی‌ها و بعضی از روشنفکران باشد.

### آزادی، معمای ازلی

آزادی انسان‌ها نه تنها امروزه در میان متشرعین و انقلابی‌ها و بعضی از روشن‌فکران ما مورد استفهام و انکار قرار گرفته است و در دنیای متمدن در معرض کشمکش‌ها و جزر و مدهای فراوان بوده است؛ بلکه مسئله‌ای است ریشه‌ای و پیچیده و مبهم که از روز ازل از طرف خالق سبحان و آفریدگار جهان، قبل از خلقت انسان، عنوان گردیده است. ولی درک و پذیرش آن حتی برای فرشتگان مشکل بود و به درگاه خدا اعتراض و استعجاب نمودند که پروردگارا! آیا می‌خواهی در زمین کسانی را منزل دهی و آزاد گذاری که فساد کنند و خون‌ریزی نمایند؟! اعلام آزادی و اختیار از این صریح‌تر نمی‌شود. از جمله در سوره بقره (۲) آنجا که می‌فرماید:

۱. بیان رسای این مطلب را یکی از روسای قوای سه‌گانه در بهار سال ۱۳۶۱ در یک ملاقات خصوصی چنین اظهار می‌داشت: شاه در اثر فشار حقوق بشر کارتر آزادی داد و ما از آزادی استفاده کرده، او را بیرون انداختیم. اگر شاه آزادی نداده بود، ما همچنان در زندان و او بر تخت سلطنت ایران باقی مانده بود. حال که پیروز شده‌ایم ما اشتباه او را نخواهیم کرد.



«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (بقره (۲) / ۳۰)

(و آن زمان که پروردگارت به فرشتگان گفت، من پدید آورنده‌ی خلیفه‌ای در زمین هستم، گفتند آیا در آنجا کسی را می‌گذاری که فسادگری و خون‌ریزی بنماید، درحالی که ما تسبیح‌کنندگان شکرگزارت هستیم و پاک‌کنندگان آستانت، (خدا) جواب داد همانا من علم به چیزی دارم که شما نمی‌دانید.)

برای فرشتگان درک این معنی بسیار عجیب و دشوار می‌نمود؛ درحالی که آنها مأمور و مشغول تسبیح و تقدیس خدا و پاک‌سازی و تعالی دستگاه خلقت و آستان ربوبیت هستند، موجوداتی پیدا شوند که اجازه و امکان تمرد و تخریب و فساد و کشتار را داشته باشند، و تازه خلیفه‌ی خدا هم باشند! اما علی‌رغم چنین اعجاب و اشکال فرشتگان و هر متفکر و متعهد مفروض که می‌توانست در آنجا حضور داشته باشد یا بعداً بیاید، خدا جواب می‌دهد که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. خداوندی که اراده کرده است آدمی‌زاد خلیفه او در روی زمین باشد و فرشتگان سجده‌کنندگان و خدمت‌گزاران او گردند، برای این کار به آدمی‌زاد علم می‌دهد و اختیار. به شیطان هم میدان می‌دهد که انسان را اغوا و تحریک به فساد و قتل کند تا دچار ابتلاء و حیرت و وادار به تلاش و تفکر و تکامل گردد. خلیفه‌ی خدا شدن انسان و پیمودن تمام مدارج کمال تا رسیدن به قُرب جوار ذوالجلال، در سایه علم و هدایت الهی و به‌بهای همین خلاف و خطاها که در جنب آن ناچیز و قابل قبول تشخیص داده شده است، تأمین می‌گردد. عجز و ضعف و جهل انسان، توأم با حضور همه‌جائی و اغوای شیطان، در غیبت غریزه و فرمان‌بری از مشیت رحمن، همان است که «اختیار» را تحقق داده است و اختیار همان آزادی یا موهبت الهی است که منشور آن در روز ازل از عرش ملکوت و مشیت و رحمانیت خداوند عزیز حکیم شرف صدور یافته است. بدیهی است که حصول هر کالای گران‌قیمت بهائی دارد که باید پرداخت و تلاشی می‌برد که باید به‌خرج داد، ریخت و پاشی دارد که باید پذیرفت و صبر و زمانی می‌خواهد که باید کشید.<sup>۱</sup>

۱. بحث و بررسی قرآنی مسئله‌ی اختیار را که یکی از غامض‌ترین و قدیمی‌ترین مسائل فلسفی، کلامی، علمی، عملی و اجتماعی اسلام و ادیان توحیدی می‌باشد، در کتاب‌ها و رسالات مربوطه باید دید. نگارنده نیز در ←

### آزادی یگانه کلید تکامل و توان ترقی و تقرب

بشر ناتوان نادان، در کشاکش میان شیطان و رحمان، همیشه در سرگردانی افراط و تفریط بوده است و اگر وعده‌های مکرر:

«فَأَمَّا يَا تَبِيتُكُمْ مِّنِّي هُدًى» (بقره (۲) / ۳۸)

(... پس هر گاه که هدایتی از جانب من برای شما آید...)

تحقق نمی‌یافت یا وحی و شریعت الهی به او نمی‌رسید، حتماً به پرتگاه هلاکت یا وادی ضلالت می‌افتاد.

فرزندی از آدم، چنان از آزادی و امکانات خدادادی سوءاستفاده می‌کند که فی‌المثل روی حسادت عدم قبول قربانی خود، قصد جان برادرش را می‌کند و فرزند دیگر، از ترس خدا، از حفظ جان و دفاع از نفس خودداری کرده می‌گوید:

«لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ»

(مائده (۵) / ۲۸)

(اگر تو دستت را به سوی من برای کشتنم دراز کنی، من دستم را به سوی تو و برای کشتن تو نخواهم گشود...)

در فاصله این دو نهایت یا دو آئین خودپرستی و خداپرستی، دستور الهی از زبان کلیم الهی صادر می‌شود که:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ

جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده (۵) / ۳۲)

(هر کس شخصی را بکشد که مرتکب قتل یا فساد در اجتماع نشده باشد، چنان است که همه‌ی مردم را کشته باشد و هر کس نفسی را احیا نماید، چنان است که همه‌ی مردم و بشریت را زنده کرده باشد...)

بنا به منطوق این آیه، غیر از خدا که باید به سویش رفت و فرمانش را برد، و غیر از خود که باید به حفظ و دفاعش پرداخت، مقام ثالثی هم به نام «ناس» یا جامعه و

→ جزوه «اختیار» و همچنین ضمن تفسیر موضوعی «گزینش آدمیزاد» که در جلد‌های دوم و سوم «بازگشت به قرآن» آمده است، توضیحات کافی از جنبه‌ی عملی و مکانیسم اختیار و نقش شیطان داده است. جزوه «اختیار» یکی از آثار مندرج در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار است. این مجموعه با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و جلد‌های اول و دوم و سوم «بازگشت به قرآن» در جلد ۱۸ مجموعه‌ی آثار با نام «بازگشت به قرآن (۱)» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر گردید (ب.ف.ب).

ملت وجود دارد که باید حقش را محترم و حیات و بقایش را منظور داشت. زندگی و آزادی هر انسانی مصون از تجاوز و مشمول مساوات انسان‌گرایانه است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء (۱۷) / ۷۰)

(و هر آینه ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم...)

ولی آنجا که استفاده از آزادی خدادادی و اقدام اختیاری، به حیات و به مصالح و امنیت سایرین تجاوز نماید، جامعه حق دارد با قانون قصاص، تنها در حد مقابله به مثل، به دور از انتقام و تعدی و تعمیم و با توجه به توصیه‌های مؤکد قرآن به گذشت و احسان و به تقوا و تعاون، سد آهنین در برابر تجاوزگر و عامل آشوبگر فتنه‌ساز بر پا نماید. در مقابل طبع تعدی طلب و روح شیطانی بشر که می‌خواسته است و می‌خواهد مدعی و مخالف خود را به کمترین بهانه از صحنه روزگار و از حق حیات و بهره‌مندی از نعمات خداوندی، نسل اندر نسل، بیرون اندازد، تهدید و تحدید:

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ

بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ

وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» (مانده (۵) / ۴۵)

(و در آنجا (در تورات) بر آنها نوشتیم که نفس (با اعدام یک فرد) در برابر نفس، چشم در برابر چشم، بینی به بینی، گوش به گوش، دندان به دندان بوده (به این ترتیب) جراحت‌ها قصاص کرده می‌شود؛ پس هر کس صدقه بدهد (و صرف نظر از قصاص کند) کفاره‌ای برای (گناهان) او خواهد بود و هر کس حکم به آنچه خدا (به شرح معادلات بالا) نازل کرده است نکند همین‌ها هستند (قصاص افراطی کنندگان) که ستم کارند.)

از دفتر رحمت و عدالت قلم می‌خورد. یکی از موارد فساد فی الارض، سرقت مال مردم و زنا و یا تجاوز ناموسی به غیر است که برای آنها کیفرهایی مقرر و راه‌نمایی برای احتراز توبه و اصلاح، باز گذاشته شده است.

منظور آنکه آزادی پندار و گفتار و کردار، داد و دهشی است از سوی ایزد پاکِ خردمند و توانگر، با آگاهی و پیش‌بینی رنج و زیان‌های گمانی آن. هر کس آزادی را بگیرد و ببندد یا به خود و خودی اختصاص دهد، «يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> و جلوگیری از جنبش به سوی خدا می‌کند. تنها کارهایی را می‌توان یا باید ممانعت و

۱. حج (۲۲) / ۲۵: ... مردم را از راه خدا باز می‌دارند...

قصاص معادل کرد که از نوع قتل نفس و فساد و فتنه‌ی بدتر از کشتار باشد و حاکمیت خدا بر آدمیان را که همان آزادی و حیات و امنیت و سلامت است، ممنوع سازد.

اگر بنا بود خدا به بشر آزادی در ایمان و اطاعت خود و انتخاب راه و رسم زندگی را ندهد و بشر همیشه به‌طور خودبه‌خود یا با فشار خارجی راه و رفتاری را در پیش‌گیرد که منطبق با نیاز و به‌سود او باشد، انسان موجودی از آب درمی‌آمد متناسب و معقول، ولی مجبور و محصور، مانند نباتات و حیوانات که تحت قوانین طبیعی متقن و به‌فرمان‌غرایز فطری حرکت کرده، پیوسته جهات معین واحدی را در زندگی اتخاذ و پیروی می‌نمایند. پیوسته هم - مانند نباتات و حیوانات - نسل اندر نسل در حال و وضع ثابتی در جا میزد. یعنی تکامل و ترقی نداشت و تعالی و تقرب بذات الهی پیدا نمی‌کرد. در رساله‌ی سابق‌الذکر اختیار و در مبحث‌گزینش آدمیزاد در کتاب «بازگشت به قرآن» (جلدهای ۲ و ۳) نشان داده شده است که:

اولاً، تحول و تکامل و تعالی بدون وجود و عمل یک قطب مخالف یا ضد‌غریزه و اغوا و تحریک شیطان به‌سوی گناه و خلاف، امکان‌پذیر نبود و ، ثانیاً؛ «اختیار» که مترادف با آزادی است و ملازمه با ضعف و بی‌تکلیفی و تردید دارد و شخص را در دو راهی:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.» (انسان یا دهر (۷۶) / ۳)

(و او را به‌راه و حرکت انداختیم خواه در جهت شکر و بهره‌مندی و خواه در جهت کفر و گمراهی.)

و اداریه تشخیص و تصمیم در جهت طاعت و تعالی و سعادت یا معصیت و سقوط و هلاکت می‌نماید، همان عامل و وسیله‌ای است که آدمیزاد را ناطق، متفکر، دانشمند، هنرمند، سازنده، خلاق، خلیفه‌الله و صاحب‌کمالات و معنویات و مقامات کرده است. فساد و خون‌ریزی که ملائک را به‌شگفتی و پرسش انداخته بود و شیطان باعث آن است، اگر امکان‌پذیر و عملاً مجاز نمی‌بود، اختیار و آزادی و آثار بی‌نهایت وسیع و اعلای آن تحقق نمی‌یافت. فساد و خون‌ریزی و خلاف‌توان و بهائی است که نوع انسان ظلوم‌جهول در برداشت بار طاقت فرسای اختصاصی و سپردن مسیر «الی‌اللهی» می‌پردازد.

درست است که با برقراری آزادی در مملکت در حدود قانون اساسی، افکار و احزاب باطل نیز میدان حرف و حرکت پیدا می‌کنند؛ ولی آزادی نباشد، افکار و

احزاب به حق یعنی ملت و صاحبان مملکت محروم از حرف و حرکت گردیده، میدان انحصاراً در دست استعلاجویان می‌افتد. اما با حاکمیت آزادی و با حضور و هوش‌یاری و وظیفه‌شناسی ملت کلمه‌ی:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.» (اسراء (۱۷) / ۸۱)

(و بگو حق آمد و باطل ناچیز (و نابود) شد، همانا که باطل ناچیز شونده است.)

تحقق یافته و حزب‌الله همیشه بر حزب‌الشیطان غالب می‌شود. ولی اشتباه نشود، ممکن و ناممکن بودن کفر و گناه و مجاز بودن عملی مخالفت با خدا، به هیچ وجه به معنای اباحه و یکسان بودن آن با عبادت و ایمان نیست. آنچه را که خدای برای بنی‌آدم خواسته و آنچه‌اشان ساخته و بدان منظور پیغمبران را مأمور کرده است، ایمان و عبادت است؛ ولی ایمان و عبادتی که آزادانه با تشخیص و تصمیم خود شخص و با عرفان و عشق صورت گیرد. ایمان و عمل و ارتقائی که منتخب و مکتسب خود انسان باشد، ارزش دارد و متعلق به او است. گرفتن آزادی از انسان بزرگ‌ترین خیانت به سرنوشت او و اهانت به مقام و حیثیت انسان است و آدمی‌زاد را به حیوانیت و بردگی سوق می‌دهد.<sup>۱</sup>

۱. خداوند آنقدر انسان را دوست دارد و به آزادی و حیثیت او احترام می‌گذارد که وقتی می‌خواهد به ما دستور امانت و عدالت در میان خودمان را بدهد، می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»  
(نساء (۴) / ۵۸)

به دنبالش می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا.» (نساء (۴) / ۵۸)

یعنی نه امر به اجبار اطاعت برای امانت و عدالت می‌کند و نه قدرت و قهاریتش را به رخ کسی می‌کشد؛ بلکه شنوا و بینا بودنش را به خاطرمان به پیغمبرش تأکید می‌کند:

«تو موکل و مأمور مردم نبوده، وظیفه‌ات فقط انذار و ابلاغ دین و دعوت به سوی ما است و می‌توانی الگوی سایرین باشی»

چطور ممکن است به کسی فرمان داده باشد که به نام اسلام و برای اشاعه و اجرای آن، خلائق را با تحمیل و اختناق و با تعزیر و زندان، وادار به رعایت احکام دین و وارد در ایمان و آئین بنماید؟! «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ»

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ.» (صافات (۳۷) / ۱۸۰ و ۱۸۱)

(صاحب‌اختیار فرادست تو از توصیف [جاهلان‌هی] آنان مبراست؛ سلام بر پیامبران.)

### حاکمیت و حقوق اجتماع

اشتباه دیگری که نباید بشود، توجه به این نکته است که اختیار اعطائی خدا به انسان، امر تکوینی بوده و آزادی انسان و عدم اکراه در دین، در رابطه دنیائی هر فرد انسان با خدای خودش می‌باشد. اما از نظر تشریحی و عواقب و آثار اخروی، به طوری که گفتیم، چنین آزادی و اجازه یا تساوی مابین مؤمن و فاسق وجود ندارد. علاوه بر آن، در روابط فیما بین افراد و در محاسبات اجتماعی نیز قرآن و شرایع الهی، نه تنها چنین جوازی را صادر نمی‌کنند، بلکه خود فرد و جامعه را مجاز و موظف به حفظ و دفاع از حیات و حقوق و آزادی‌هایش ساخته‌اند. تجاوز به حیات و حقوق یک فرد انسان در حکم تجاوز به حیات و حقوق ناس اعلام گردیده و یک سلسله حدود و قصاص در چارچوب مقابله به مثل و به دور از تعدی و انتقام مقرر گردیده است. معذالک توصیه به تعدیل و تخفیف و گذشت و احسان کرده‌اند (نکته‌ای که قبلاً دوبار متذکر شده بودیم).

### ایراد سوسیالیست‌ها

در مکاتب «فلسفی- اجتماعی» جدید، یک اشکال که بعضی‌ها به آزادی می‌کنند و ایرادی که بر آزادی خواهان می‌گیرند، مساوی دانستن آزادی با سرمایه‌داری و معادل بودن لیبرالیسم با کاپیتالیسم، به طور کلی است. می‌گویند آزادی خواهان و ملی یون عقیده و علاقه‌ای به عدالت اجتماعی و خدمت به محرومان و رنجبران ندارند، بلکه دست سوداگران استثمارچی و زمین داران و سرمایه داران وابسته به استعمار را باز می‌گذارند و اصولاً مسائل اقتصادی و طبقاتی را که زیربنای جامعه است، و نیز سوسیالیسم را در صف مقدم مرام و مقاصد خود قرار نمی‌دهند. این حضرات اشتباه می‌کنند و مرتکب بی‌انصافی در حق آزادی می‌گردند. اگر در همان اروپای سرمایه‌داری، دموکراسی و لیبرالیسم وجود نداشت و برخورد آزاد آراء صورت نگرفته و انکیزیسیون و حاکمیت کلیسا یا استبداد و دیکتاتوری فرمان‌روا می‌بود، آیا سوسیالیسم و کمونیسم می‌توانست مطرح و پخته و پرداخته شود؟ به حکومت رسیدن و در دست گرفتن قدرت از طرف سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در بعضی از کشورها، آیا مادیون دموکراسی و آزادی عقاید و اجتماعات و انتخابات نبود؟ و هر جا که کمونیسم و فاشیسم پیروز شدند، آیا جلوی تظلم خواهی و آزادی‌ها و شکوفائی افکار و استعدادها را نگرفتند؟

بورژوازی و کاپیتالیسم هم‌زمان با انقلابات علیه فئودالیسم و سلطنت‌های استبدادی و کلیسایی به‌وجود آمده، قدرت و ثروت را که در انحصار آنها قرار گرفته و ملت‌ها را اسیر خود نموده بودند، از چنگشان درآوردند و از آن پس، فعالیت و فکر یا حرفه و کسب و خدمات، عوامل معیشت و درآمد گردید و بروز استعدادها و تحرک سرمایه‌ها، موجب شکوفائی و ترقیات شگرف در زمینه‌های مختلف زندگی، اقتصاد، علم، حیثیت، فرهنگ، مدیریت و فلسفه‌های اجتماعی و سیاسی شد. پس از آنکه تجمع سرمایه‌ها و تمرکز امکانات و قدرت‌ها عامل تازه‌ای برای تحدید آزادی گردید، طبعاً همان روح آزادی‌خواهی و نفی اسارت و طرد استبداد یا طاغوت‌ها که مشترک با بند اول کلمه‌ی طیبه‌ی اسلام می‌باشد، به تحرک و تعرض درآمد و چاره‌جویی‌هایی را به‌خاطر محرومین و مظلومین در جهت اصلاح یا تغییر قوانین و اصول حاکم (جانشین‌های بند دوم کلمه‌ی طیبه) عنوان نمودند.

فرق ابرقدرت‌ها و ممالک و ملل موسوم به متمدن و مترقی با ما در این است که هدف مطلوب مشترک آنها سلامت و سعادت دنیا بوده، آئینشان دنیاداری و دنیاپرستی، با همه لذائذ و عوارض و آفات و مصائب مربوطه است و با تلاش و تفکر و تدبیر خودشان راه‌یابی و خدا اندیشی می‌نمایند. ولی نهضت آزادی که ایدئولوژی او اسلام است و آزادی را به‌عنوان یکی از ارکان آفرینش و تکامل و تقرب می‌داند، هرگونه حاکمیت طاغوت را از هر طریق که اعمال گردد، طرد می‌نماید. خواه استبداد سیاسی و دینی باشد، خواه استیلای خارجی و یا استعلای گروهی و مالی، استثمار شغلی و فرهنگی، انحصار طبقاتی و اداری و انواع دیگر حاکمیت‌های طاغوتی فعلی یا آینده. مضافاً به اینکه کتاب و سنت و اجتهاد اسلامی، ضمن آنکه ارتزاق از طیبات خدادادی و انفاق و زکات از درآمد و دارائی را، مانند نماز از ارکان عبادت و لوازم تزکیه و تقرب قرار داده است، اصول و حدود مناسبی را برای جلوگیری از جذب‌ها و اسارت و مظالم دنیاداری و دنیاطلبی وضع نموده است.

بدیهی است که وقتی ما آزادی می‌گوئیم، تنها از جنبه‌های سیاسی و اجتماعی مسئله نیست، بلکه شامل جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، اداری و تخصصی و به‌لحاظ جلوگیری از تجاوز و تحدیدهای مربوطه می‌شود. در مکتب خداپرستی و خدا تسلیمی که ایدئولوژی نهضت آزادی است، نه تنها هر نوع اسارت و تحمیل حاکمیت و سلب آزادی و شخصیت از ناحیه‌ی طاغوت‌های سیاسی، دینی، طبقاتی و اقتصادی و از خارج به‌انسان محکوم است، بلکه تمایل، توجه و طلب نهائی انسان به‌هر حاکم و معبود

و معشوق، غیر از خدای لاشریک و مقصد آخرت، مردود می‌باشد.

### جمع‌بندی

در خاتمه اگر خواسته باشیم خلاصه کنیم، آزادی موهبتی است الهی و ازلی، ملازم با خلقت و خلافت انسان و ضروری برای نجات و سلامت و سعادت ابدی او. اگر در مغرب‌زمین در تجدید حیات بعد از قرون وسطای حاکمیت مطلقه ی کلیسا، به آزادی توجه کرده و به‌طور نسبی آن‌را احراز نموده‌اند، جزئی از راه طی شده بشر در طریق انبیاء بوده است.

آزادی همان رهائی از اسارت‌های انسان و اعراض از عبودیت طاغوت است. اعم از طاغوت‌های داخلی و خارجی یا عقیدتی و فرهنگی و اقتصادی. آزادی به معنی و به‌منظور بی‌بند و باری و رواج ظلم و فحشا نیست. اگر مکاتب بشرساخته‌ی دنیا، اجازه و امکاناتی برای تجاوز و فساد داده‌اند، مربوط به اصول اعتقادی و قوانین موضوعه‌ای است که از غیر طریق هدایت خدا اتخاذ نموده‌اند.

آزادی اگر برود، جای آن چیزی جز استبداد و دیکتاتوری یا اختناق و اسارت و هلاکت نخواهد آمد. حافظ و ضامن آزادی نیز چیزی جز خود مردم یا حاکمیت ملی از طریق انتخابات آزاد و مراقبت مستمر مردم یا امر به معروف و نهی از منکر نمی‌تواند باشد و در غیر این صورت، اشرار مسلط خواهند شد و همان‌طور که فرموده‌اند:

«دعاها مستجاب و خواسته‌ها برآورده نمی‌شود.»

\* \* \*

ما حق داشته‌ایم این نام را که در زمان شاه روی خود گذاشته بودیم، ادامه دهیم، چون باز هم آزادی مسئله‌ی اساسی و ضروری کشور بوده و قیام به «امر به معروف و نهی از منکر» وظیفه‌ی الهی و استمراری هر مسلمان است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

۱. قسمتی از دعای مشترک تعقیبات نمازها: نیست شایسته پرستشی جز خدای یگانه، نپرستیم جز او و اخلاصمند او در دین باشیم، و اگر چه بر کافران بد آید، و ستایش و سپاس خاص خدا، صاحب اختیار جهانیان است.



## چهار ایسم\*

(ناسیونالیسم - لیبرالیسم - سیانتیسم - اومانیسم)

«إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.» (نمل (۲۷) / ۳۴)

(... به درستی که پادشاهان وقتی داخل قریه‌ای می‌شوند، آن‌را فاسد و تباه می‌سازند و بزرگان و عزیزان اهل آنجا را خوار و ذلیل می‌نمایند و این چنین عمل می‌کنند.)

### مقدمه و تعاریف

ملکه سبا وقتی نامه دعوت سلیمان را دریافت می‌دارد و مشاورین و اشراف قوم اعلام آمادگی برای مقابله جنگی می‌نمایند نظر آنان را نمی‌پسندد. بلکه تحقیق و تحیب را بر تعرض و تحمیل ترجیح داده می‌گوید: رسم چنین است که چون ملوک به قهر وارد آبادی‌ها می‌شوند، خرابی به‌بار آورده، بزرگان قوم را زیر دست و ذلیل می‌سازند. طبیعت انقلاب‌ها نیز چنین است که پس از پیروزی، غیر از حکام و صاحبان مقامات سابق، ارزش و اعتبارات را نیز زیر و زبر می‌کنند و تا تعدیل و تصمیم‌های لازم صورت گیرد و حق و ناحق سر جای خود برگردد،- اگر برگردد- مدتی طول می‌کشد که ممکن است زیان و خرابی‌های زیادی دامنگیر جامعه گردد. در انقلاب بنیان‌فکن موسوم به اسلامی ما، که سنت و نظام کهن شاهنشاهی استبدادی

---

\* این مقاله با همکاری آقایان دکتر رضا صدر و دکتر شهریار روحانی تا آذرماه ۱۳۶۲ تصحیح و تکمیل شده است.

واژگون گردید، همان‌طور که در مقدمه جلد اول اشارت رفته است، سیلاب خروشان انقلاب خیلی از ساخته‌ها، خواسته‌ها و پذیرفته‌ها را به‌عنوان تعلق داشتن به گذشته‌ی طاغوتی یا ارمغان و اسباب کار استعماری، از اوج عزتی که در اذهان و آداب داشتند، ساقط کرده و داغ باطله و ننگ بر ناصیه بعضی و تاج شوکت و قدرت بر فرق دیگری نهاد و گرز تکفیر به‌دست برخی داده است.

از جمله ارزش‌ها یا اصول و اندیشه‌هایی که از سال‌ها پیش در افکار و قلوب مردم ایران، مخصوصاً متجددین و مبارزین جا باز کرده کسب حیثیت‌هایی نموده بوده است و بعداً مثل کهنه‌های ژولیده و آلوده به کناری انداخته شده و احیاناً حالت مردود و محکوم پیدا کرده است، چهارایسم با چهار گرایش و ارزش‌های ذیل می‌باشد:

ناسیونالیسم - لیبرالیسم - سیانتیسم - اومانیسیم<sup>۱</sup>.

هر یک از این ایسم‌ها و ارزش‌ها در جایی و در صورت و کیفیتی می‌تواند غلط و خطا یا صحیح و صواب باشد؛ ولی ما نباید هیچ‌گاه اسیر جهل و تعصب یا اهل افراط و تفریط باشیم. مسلمان، امت معتدل میانه‌روی است که به پیروی از سنت رسول اکرم (ص) باید نمونه و شاهد برای سایر امم و ملت‌ها باشد، نه تقلید کند و نه تعصب و لجاج به‌خرج دهد.

برای هر یک از اصطلاحات خارجی لاتینی فوق که پذیرش بین‌المللی دارند، معادل‌هایی در زبان فارسی خودمان به کار برده شده است.

#### (۱) ناسیونالیسم

ناسیونالیسم را سابقاً وطن‌پرستی و میهن‌دوستی می‌گفته‌اند، ملی‌بودن و ملیت‌خواهی نیز با توجه به جنبه‌ی ایرانیت، چهره اجتماعی و سیاسی آن شده است. در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب که فرهنگستان و نویسندگان سره‌نویس یا فلسفه‌خوانده‌ها می‌خواست‌اند پسوند واحدی جانشین ایسم‌های فرنگی نماینده واژه «گرایش» به معنی تمایل و تعلق را اختیار کردند و به‌جای ناسیونالیسم «ملی‌گرایی» را اصطلاح نمودند که بیشتر اصالت دادن به ملت و ملیت و هدف قرار دادن آن را می‌رساند. یک طرف این مکتب و مسلک دوست‌داشتن هموطنان و خدمت‌گزاری و دفاع از آنان و از آب و خاک اجدادی در برابر تجاوزگران خارجی است که وطن‌خواهی

۱. چهارایسم؛ Humanisme ، Scientisme ، Liberalisme ، Nationalisme .

و استقلال طلبی می‌باشد. طرف دیگر وطن پرستی و قوم و نژاد پرستی در حدّ تعصّب خودخواهانه، (شوینیسیم) و تفوق طلبی یا تسلط جابرانه و همراه با تجاوز استعمارگرانه به سایر ملت‌ها و دولت‌ها است. در حدّ فیما بین، غلوّ تنگ‌نظرانه جاهلانه را داریم که نسبت به هموطنان و گذشتگان تاریخی و درباره‌ی خود و نژاد و خصال یا فرهنگ و آثارشان می‌ورزند. ضمناً کلمه ملی (National) در مفهوم مقابله با دولت و دولتی و با حکومت استبدادی و استعماری، نیز به کار رفته است. همچنین وقتی می‌گویند راه‌های ملی، شرکت ملی نفت، ملی شدن صنایع، بودجه ملی و غیره، مراد از آن مؤسسات و اموال یا اعمال و اموری است که تعلق عمومی به مملکت و به‌همه‌ی ملت داشته باشد. متأسفانه روی تعصب‌ها و جهالت‌های افراطی بعد از پیروزی انقلاب، ملی بودن و ملی گفتن در این زمینه‌ها نیز مورد طرد و تکفیر قرار گرفته است.

### ۲) لیبرالیسم

لیبرالیسم، همان آزادی خواهی، آزادمنشی و آزادی گرائی است یا اصالت دادن و ارزش اصولی قائل شدن برای آزادی انسان. البته نه آزادی به معنای بی‌بندوباری و پیروی از هوا و هوس‌های نفسانی<sup>۱</sup> بلکه رهائی از اسارت انسان‌های دیگر و از قیود غیرعقلانی و خرافات و سنت‌های جاهلی. در لیبرالیسم اندیشه ناتورالیسم نیز تا حدودی وجود دارد و برای طبیعت (یا خلقت) و نوامیس و جریان‌های آن، اعتبار و اصالت قائل‌اند و آزادی انسان را نوعی بازگذاشتن دست طبیعت و فطرت در رهبری افراد و امور می‌دانند. چنین ادعا و استدلال می‌شود که بازی طبیعی و آزاد رقابت‌ها و خواسته‌ها و کرده‌ها، بهترین تنظیم‌کننده‌ی جریان‌ها و تصحیح‌کننده‌ی خطاها می‌باشد.

### ۳) سیانتیسم

سیانتیسم یا مکتب اصالت علم و علم گرائی، در حد افراطی خود علم پرستی را می‌رساند و در حد معقول و اعتدالی، به معنای علم طلبی و دانش پژوهی است که در قضاوت‌ها و تشخیص‌ها و اتخاذ هدف‌ها، به فکر و منطق عقلی، به مستندات علمی و به شواهد حسی و تجربی اعتبار و ارزش داده شود. مکتب و طریقتی است که آن‌را در برابر مذاهب درون‌بینی و اشراف عرفانی که از ضمیر ناخودآگاه و از عوالم باطنی انسان سرچشمه بگیرد، گذاشته‌اند و بعضی‌ها آن‌را مقابل و منافی وحی الهی گرفته‌اند.

۱. آن‌طور که در سخنرانی «آزادی خواسته ابدی» توضیح داده شده است.

این مقاله در صفحه ۳۹۷ همین مجموعه آثار ارائه شده است.

#### (۴) اومانسیم

اومانسیم را انسان‌گرایی می‌گویند و اصالت و استقلال قائل شدن برای خود و خواسته‌های انسان و اعتبار و اختیار و حق به‌نوع بشر دادن. در مرحله معقول و معتدل، اومانسیم مترادف با انسانیت و انسان‌دوستی و نوع‌پروری یا خدمت به خلق می‌شود؛ بدون توجه به معتقدات و موضع آنها و همساز با کرامت اخلاقی و سعه صدر و یا تسامح.

\* \* \*

به طوری که دیده می‌شود هیچ‌یک از این ایسم‌ها یا اندیشه‌ها و مکاتب فلسفی، سیاسی و اخلاقی دارای حالت ساده مطلق و جامد نبوده، بر حسب زمان و مکان و در طی قرون و قاره‌ها تحول و تطور یافته است و نسبت به موضوعات مختلف اجتماعی، اقتصادی، اداری و در زمینه‌های علمی و فلسفی، شقوق فراوان پیدا کرده، مفاهیم گوناگون و گاه متضاد دارد. بحث حاضر ما بیشتر متوجه مفاهیم اجتماعی و علمی، در محدوده‌های معقول و اعتدالی آنها خواهد بود.

لازم است از ابتدا این تذکر نیز داده و معذرت خواهی شود که بعضی از نکات و نظریاتی که ابراز خواهد شد، مطالب تکراری بوده و در مقالات دیگر همین مجموعه (سه جلد بازیابی ارزش‌ها) یا در نوشته‌ها و گفتارهای سنوات اخیر نگارنده آمده است. ولی از جهت اینکه جا داشت در نقّادی ارزش‌های فوق‌الذکر و تشخیص موقعیت شایسته هریک، مقام مستقل خاص به آنها داده شود و حتی المقدور به صورت متمرکز و جامع ادای حق به عمل آید، به این جمع‌بندی پرداختیم.

ضمناً برخورد ما با مسئله در تشخیص و ارزیابی اندیشه‌ها و ایسم‌های فوق، طبق معمول، روی احساسات و شعارپردازی یا پیروی از جو و جهات سیاسی نیست، بلکه منطق عقلی یا معیارهای اجتماعی علمی و اخلاقی را اختیار خواهیم کرد و بر محور قرآن و مبانی اسلام گردش خواهیم نمود، که به اعتبار همان‌ها مکاتب و اندیشه‌های مورد بحث را طرد و محکوم کرده‌اند.

ایراد یا اشکال اصلی که ابراز شده است اولاً، ضددینی بودن و غیر فقاهتی بودن آنها است و ثانیاً، منشاء غربی داشتن در جهت اهداف استعماری.

بعضی از منقدین، به‌طور کلی مکاتب فوق و فرآورده‌های فلسفی و اجتماعی دیگر مغرب‌زمین را جلوه‌ها و شاخه‌هایی از فراماسونری گفته‌اند و ریشه‌ی مشترکشان را

در اومانیسیم یا انسان‌گرایی می‌دانند که خارج از آئین توحید و انعکاسی از شرک یونان است.

در اینکه اومانیسیم در قالب و حالت الهام‌گیری از عواطف بشری و زیبایی‌ها و ارزش‌های انسانی و در برآوردن خواسته‌ها و نیازهای طبیعی انسان‌ها، پایه غالب مکاتب جدید اروپا بعد از آغاز رنسانس می‌باشد، شکی نیست و به‌طور کلی روح دنیاپردازی تا حد دنیاپرستی برهمه‌ی آنها اشراف دارد. در این مطلب هم که رنسانس اروپا که طلوعه فرهنگ و تمدن قرون جدید و معاصر مغرب‌زمین به‌شمار می‌رود، یک نهضت ضد کلیسا و ضدحاکمیت کشیش‌ها بر شئون زندگی قرون وسطایی بوده است، باز حرفی نیست. عکس‌العمل و آمال مردم اروپا برای رهائی از یوغ کلیسا و انکیزیسیون وابسته به‌دیانت حاکم در آن‌زمان این بوده است که هر ملتی به آبادی و اداره و استقلال کشور خود پردازد؛ آزاد از سلطه‌ی کشیشان و سلاطین و اشراف باشند؛ در تفکر و تحقیق مقید به تعلیمات کلیسا و به مندرجات کتب مقدسه نباشند و در فضای بیکران علم و حقیقت آزادانه به پرواز درآیند و بالاخره به‌جای اطاعت کورکورانه از عقاید و احکام غیر قابل هضم منتسب به خدایان کم‌ویش موهوم و مصنوع، مراجعه به واقعیات مشهود، به طبیعت ملموس و به طبایع و فطرت محسوس خود نموده و از آنچه برایشان قابل قبول و قطعی است، پیروی نمایند. در مجموع رجعتی بوده است به خود، به طبیعت و به حقیقت، آن‌طور که دانش و توانش را داشته و در تولید و تزیینش بوده‌اند. نه آنکه نقش و تعمد و تصمیمی در کار بوده باشد که بمخالفت با دیانت و انکار خدا پردازند یا این مکاتب و ارزش‌ها را در جهت مقاصد استعماری و اضمحلال فرهنگ و آئین و استقلال کشورهای شرقی و مسلمانان به‌وجود آورده باشند.

اینک به بررسی مختصر و ارزیابی یک یک آن چهار ایسم می‌پردازیم.

### ۱ - ناسیونالیسم

ملی‌گرایی در حد افراطی آن یعنی پرستیدن وطن و ملت و نیاکان، به‌طوری که هدف اعلی و مافوق هر حق و ارزش و معبود قرار گیرد. اشخاص چیزی جز عظمت و اعتلاء و حاکمیت کشور و قوم خود را، صرف‌نظر از شایستگی و حقیقت و علی‌رغم عدالت و حقانیت، نخواهند و نفوس خویش را فدای آن کرده، هیچ فضیلت و حق دیگر و مسئولیت یا خالق و آخرتی را نشناسند؛ چنین ایدئولوژی و اعتقاد مسلماً، و

در عین آثاری که به لحاظ خدمت‌گزاری و فداکاری به بار می‌آورد، شرک است و ناشی از جهالت و غرور و نقص رشد می‌باشد.

همچنین است نژادپرستی‌های مغرورانه، خودپسندی‌های جاهلانه و استعلاگری‌های تجاوزکارانه که اگر شرک نباشد، ظلم و طغیان است و باز کردن دکان و میدان در برابر خدا. این قبیل روحيات و مسلک و مکتب‌های مبتنی بر برتری‌های نژادی و قومی، مَحْمِل و مجوزی از نظر علمی، انسانی و اسلامی ندارند.

در قرآن، هم شرک در کلیه‌ی انواع و صور و حالات و مراتب مربوطه، به شدت محکوم و مشمول عذاب سخت اعلام شده است که در اینجا تکرار نمی‌کنم، و هم تعصب‌های قومی و سلطه‌جوئی‌های شخصی یا ملی در آیات و امثله عدیده قویاً منع گردیده، مترادف و موجب فساد در زمین و هلاک قوم شناخته شده است، ضمن آنکه تفاوت و تمایزها را وسائل ابتلا یا امتحان و ارتقاء دانسته است. از جمله در آیات ذیل:

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ.

فَصَبَّ عَلَيْهِمُ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ.»<sup>۱</sup>

«وَفَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّةً

وَلتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا.»<sup>۲</sup>

«كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»<sup>۳</sup>

۱. فجر (۸۹) / ۱۱ تا ۱۴: آنان که در سرزمین‌ها سر به طغیان برداشتند.

و بسیار تبهکاری کردند.

[تا آنکه] صاحب‌اختیارت تازیانه عذاب را بر آنان فرود آورد.

که البته صاحب‌اختیار تو در کمین نشسته است.

۲. اسراء (۱۷) / ۴: در کتاب [تورات] به دودمان یعقوب اعلام کردیم که دو بار در این سرزمین، تبهکاری و

سرکشی سختی خواهید کرد.

۳. بقره (۲) / ۶۰: ... [به آنها خطاب کردیم:] از روزی الهی بخورید و بیاشامید و در زمین تبهکارانه سرکشی

نکنید.

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>

«لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»<sup>۲</sup>

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ حَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۳</sup>

### ملی‌گرایی قرآن

اما به رسمیت شناختن ملیت و قومیت و مملکت و اصالت دادن به روابط و به‌مواریت و تعهداتی که هر فرد انسان به محیط و مردم و به‌طور کلی با جهان وجود، «علی‌قَدَرِ مَرَاتِبِهِمْ» دارد، امری است که هم از نظر علمی و فلسفی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و تجربیات تاریخی و اجتماعی، مسلم و تقریباً بدیهی است و هم از نظر قرآنی و سنت اسلامی و سایر ادیان توحیدی محرز و مستند می‌باشد.

قرآن در آیه مشهور ۱۳ سوره حجرات (۴۹) تقسیم‌بندی انسان‌ها را به واحدهای اجتماعی قبیله و ملت، به‌عنوان یک عمل یا مشیت و جعل الهی اعلام می‌نماید و در واقع ملت و ملیت را (که اصطلاح عربی آن شَعْب است) به رسمیت می‌شناسد و این تفکیک و تمایزها را وسیله‌ی معارفه یا شناسائی برای روابط حسنه فیما بین می‌داند، نه تفاخر و تفوق بر یکدیگر.<sup>۴</sup> در سراسر سوره‌های هود (۱۱)، اعراف (۷)، یونس (۱۰)، مؤمنون (۲۳) و غیره که اشاره به دعوت پیغمبران گذشته و برخورد با امت است، رسالت این پیغمبران هدایت و تربیت قوم و کسان خودشان بوده است. حتی حضرت موسی (ع) پیغمبر اولوالعزم خدا اولین مأموریتی که به اتفاق هارون از آستان جلال

۱. قصص (۲۸) / ۸۳: آن سرای آخرت را برای کسانی مقرر داشته‌ایم که به دنبال برتری‌جویی در زمین و تبه‌کاری نیستند؛ و سرانجام نیک خاص پروا پیشگان است.

۲. یونس (۱۰) / ۸۳: ... که فرعون در آن سرزمین، برتری‌خواه و در زمره گزافکاران بود.

۳. انعام (۶) / ۱۶۵: اوست که شما را در زمین جانشین [پیشینیان] کرد و شما را نسبت به یکدیگر به درجاتی برتری داد تا در مورد آنچه به شما داده است، شما را آزمایش کند؛ بی‌گمان صاحب‌اختیار تو سریع‌کیفر و [در عین حال] آمرزگاری است مهربان.

۴. تفصیل بیشتر در مقاله «ابراهیم، امام و امت» صفحه ۳۶۷ همین مجموعه‌ی آثار ملاحظه فرمائید.

در «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»<sup>۱</sup> دریافت می‌دارد، نجات قوم از چنگ فرعون و ابلاغ این رسالت بوده است:

«إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا نُعَذِّبُهُمْ» (طه (۲۰) / ۴۷)

(... به درستی که ما رسولان پروردگار تو هستیم، بنی اسرائیل را همراه ما روانه کن و به آنان عذاب و آزار مرسال...)

علاقه به دفاع و نجات یا خدمت به خویشان و هموطنان نه تنها گناه و خلاف و شرک به خدا نیست، بلکه به صورت امر الهی مهم درآمده است. در مرحله‌ی پایین‌تر از قوم و در واحد کوچک‌تر و اختصاصی‌تر جامعه‌شناسی، حضرت ابراهیم را می‌بینیم که دلسوز «ذریه» خود بوده، آنها را مهاجرت و اسکان داده و برایشان از درگاه خدا تقاضای روزی و رفاه می‌نماید و خواستار تمایل دل‌ها به سوی آنها می‌شود:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» (ابراهیم (۱۴) / ۳۷)

(پروردگارا من (افرادی) از ذریه خود را در وادی بی‌زرعتی در جوار خانه یا حریمت مسکن دادم تا برپا دارنده‌ی نماز باشند پس خواسته و دل‌هایی از مردم را متمایل به آنها به گردان و از ثمرات و محصولات روزیشان بده، امید است که قدر بدانند و شکرگزار باشند.)

همچنین دفاع از خانه و خاک، یا در مقیاس وسیع‌تر امروزی، دفاع از میهن و مملکت، نه تنها مردود و معصیت در شرع و دین محسوب نمی‌شود<sup>۲</sup>، بلکه در کتب پیغمبران و در قرآن مجید به‌عنوان یگانه موجب جهاد و مجوز جنگ شناخته شده است. چه آنجا که در سوره بقره (۲) از زبان بنی اسرائیل گفته می‌شود:

«وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا» (بقره (۲) / ۲۴۶)

(... و چطور برای ما ممکن است که در راه خدا جنگ نکنیم در حالی که از دیارمان و از فرزندانمان اخراج شده‌ایم...)

۱. طه (۲۰) / ۱۲: ... اکنون در وادی مقدس «طوی» قدم نهاده‌ای.

۲. و قبلاً در مقاله «نهضت ضد ایران» در صفحات ۱۱ تا ۲۸ جلد دوم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» تذکر داده‌ام. مقاله «نهضت ضد ایران» در صفحات ۱۷۹ تا ۱۹۰ این مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب).



و چه آنجا که در سوره ممتحنه (۶۰) اجازه داده و بلکه توصیه می‌شود، با کفاری که متعرض شما نگشته از خانه و زندگی بیرون‌تان نینداخته‌اند، رفتار به قسط و دوستی نموده، تنها با کسانی بجنگید که تیغ برویتان کشیده‌اند:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.» (ممتحنه (۶۰) / ۸)

(خداوند شما را نهی نمی‌کند از اینکه نیکی و عدالت درباره‌ی کسانی بنمائید که با شما در دین جنگ نکردند و شما را از وطن و دیارتان بیرون نکردند.)

در قرآن غیر از موارد فراوانی که ذکر از قوم و قریه شده است و این واحدها در مقیاس زمان و مکان مربوطه جانشین و اجداد ملت و مملکت یا میهن امروزی محسوب می‌شود، مکرر اشاره به اهالی قریه یا شهر، به‌عنوان واحد اجتماعی معادل ملت، که مورد دعوت انبیاء یا عذاب و رحمت خدا بوده است، به‌عمل می‌آید. جمعاً ۱۸ بار و از جمله در آیات ذیل:

«ذَلِكَ أَنْ لَّمْ يَكُنْ رُبُّكَ مَهْلِكَ الْقَرْيِ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا غَافِلُونَ.»<sup>۲</sup>

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۳</sup>

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيِ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصَلِحُونَ.»<sup>۴</sup>

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ»<sup>۵</sup>

۱. برای بررسی بیشتر موارد جنگ و دشمنی و شناختن چهره واقعی اسلام، به مقاله «سیمای اسلام» در جلد اول کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، به صفحه ۱۵ مراجعه شود.

شروع مقاله «سیمای اسلام» در این مجموعه‌ی آثار، صفحه ۲۹ است (ب.ف.ب.).

۲. انعام (۶) / ۱۳۱: این [هشدارها] از آن جهت است که صاحب‌اختیار تو هیچ‌گاه شهرها را در حالی که مردم آن بی‌خبر و غافل باشند، به ستم نابود نمی‌کند

۳. اعراف (۷) / ۹۶: اگر مردم [آن] شهرها باایمان و پروا پیشه بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم...

۴. هود (۱۱) / ۱۱۷: صاحب‌اختیار تو بر آن نبود که شهرهایی را که مردمش اصلاحگر بودند، ستمگرانه نابود کند.

۵. یوسف (۱۲) / ۱۰۹: قبل از تو هم [هیچ پیامبری] نفرستادیم جز مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی می‌کردیم [و هیچ کدام فرشته نبودند]...

«إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّا أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ»<sup>۱</sup>

«وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ»<sup>۲</sup>

در حقیقت قرآن این واحدهای اجتماعی را به رسمیت و طرف معامله خود شناخته و برای مملکت و میهن و ملت یک‌نوع شخصیت و مسئولیت مشترک و پیوستگی قائل می‌باشد. حتی در سوره قریش (۱۰۶) از ایلاف یا الفت آنها و حرکات دسته‌جمعی زمستانی و تابستانی آنها که یک نهاد یا فعالیت محلی یا ملی است، صحبت می‌شود. آقای دکتر محمود افشار نکات جالبی در زمینه‌ی وطن‌پرستی و ملت‌پروری از نظر اسلام، در کتاب «افغان‌نامه» (جلد سوم، صفحات ۲۶۹ تا ۲۷۸) از قلم مرحومین اشراقی و مطهری آورده است که قسمتی از آنها را ذیلاً نقل می‌نمائیم:

مرحوم آیت‌الله اشراقی در روزنامه کیهان مورخ ۱۳۵۹/۸/۲ گفته‌اند:

«اسلام برای وطن ارزش قائل است، جمله معروف «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» از پیغمبر اکرم (ص) است. اگر وطن از نظر اسلام ارزش نداشت، نبرد برای آن، «قِتَالٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نام نمی‌گرفت. بنابراین عشق به وطن و پای‌بندی به اصول ایرانیت، ملی‌گرایی و ناسیونالیسم از نظر اسلام هم ارزش دارد... و اسلام با ملی‌گرایی موافق است.»

استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» می‌نویسد:

«گرایش به جنبه‌های قومی و ملی در زبان‌های اروپائی، «ناسیونالیسم» خوانده می‌شود که برخی از دانشمندان فارسی‌زبان آن را «ملت‌پرستی» ترجمه کرده‌اند... «ناسیونالیسم» را نباید به‌طور کلی محکوم کرد. ناسیونالیسم اگر تنها جنبه‌ی مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر، روابط حسنه بیشتر، و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم شود، ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمی‌باشد... ناسیونالیسم آن‌گاه عقلاً محکوم است که جنبه‌ی منفی به خود بگیرد؛ یعنی افراد را تحت عنوان‌های مختلف از یکدیگر جدا کند و روابط خصمانه میان آنها به وجود آورد... نقطه مقابل «ناسیونالیسم»، «انترناسیونالیسم» است که قضا یا را با مقیاس جهانی

۱. عنکبوت (۲۹) / ۳۱: ... ما مردم آن شهر را هلاک می‌کنیم؛ زیرا که اهل آن ستمگرند.

۲. حجر (۱۵) / ۶۷: اهل شهر [بی‌خبر از سرنوشت خود] شادی کنان آمدند.

می‌نگرد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم می‌کند؛ ولی اسلام همه‌ی احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمی‌کند، احساسات منفی ناسیونالیستی را محکوم می‌کند، نه احساسات مثبت را...»

«... در هر حال، در ایران باید بدانند که اسلامیت غیر از عربیت است. ایرانی‌ت هم غیر از عربیت است. ما ایرانیان مسلمانیم، اما عرب نیستیم...»

«... به اسلام به حکم اینکه مذهب ما است، ایمان داریم و به ایران به حکم اینکه میهن ما است مهر می‌ورزیم... مسائل مشترک اسلام و ایران، هم برای اسلام افتخارآمیز است و هم برای ایران.»

### ناسیونالیسم و استعمار

مخالفت با ملیت و ملی‌بودن و به تعبیری ملی‌گرایی، در جریان‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی، مقدار زیادی روی جنبه‌های سیاسی ضد استعماری از یک‌طرف و ضد ملی‌یون و ضد مصدق، به‌خاطر هواخواهی از مرحوم کاشانی، از طرف دیگر بوده است. ضمن آنکه نفوذ فکری مارکسیسم و معارضه بنیادی که انترناسیونالیسم با ناسیونالیسم دارد، بی‌اثر و بی‌دخالت در ضدیت با ناسیونالیسم و روح ملی و ایران‌دوستی نبوده است.

دشمنی با مصدق و با جبهه ملی و ملی‌یون که خصلت و برنامه سیاست‌های استیلاگر خارجی انگلیس و آمریکا و همچنین شوروی و احزاب مارکسیستی وابسته و غیروابسته به آن بوده و هست، امر کاملاً طبیعی است و خود می‌تواند دلیل بر حقانیت و خادم بودن این مدافعین و دوست‌داران ایران و ایرانیان به‌شمار رود. چیزی که باعث تعجب و تأسف است، هم‌آوازشدن طرفداران انقلاب و اسلام و جناحی از روحانیت تشیع با دربار و آمریکا و انگلیس و با کمونیسم، علیه کسی و گروهی است که در سیاست ضد استعماری و طرد استیلائی خارجی، بزرگ‌ترین موفقیت تاریخی را در تحقق آمال دیرینه مردم ایران و شکستن طلسم امپراتوری انگلستان به‌دست آوردند. حال با قبول اینکه آیت‌الله کاشانی نیز از جهاتی مقدم و مؤثر در این برنامه بوده باشد، اولاً: به‌قول خودشان اثبات شیء نفی ماعدی نمی‌کند و نقش مرحوم مصدق، با یک عمر سوابق مبارزاتی علیه استبداد و استیلائی خارجی و خیانت‌پیشگی دولتیان، و با وجاهت ملی درخشانش، قابل انکار نمی‌شود و ثانیاً: به‌فرض که در تعارضات طرفین و در برخوردهای قدرت و سیاست، سلب حیثیت و

حقوقی از مرحوم کاشانی شده باشد، چنین خطا و ترک اولی ذنب اعظم نیست که تمام اعمال و افکار و نیت طرف مقابل را سیاه کند و حسناتش را تبدیل به سیئات نماید و حتی به دلیل دشمنی‌های شخصی، قلم بطلان روی مکتب و اندیشه‌ای که آنها متعلق و معتقد بدان بوده‌اند، کشیده شود.

اما رنگ استعماری ضداسلامی که به ملی‌گرائی و ناسیونالیسم داده شده است، همان طور که در جای دیگر نیز شرح داده‌ام، مبتنی بر اشاعه و احیاناً القاء روح عربی‌گری (Pan arabisme) و افکار ناسیونالیستی در میان ملل متفرق عرب می‌باشد که می‌گویند ابتدا انگلیس‌ها در جنگ بین‌الملل اول و با اعزام مأمورین زبردستی چون کلنل لورنس می‌خواستند اعراب را با تحریک عرق عربی و قبایلی علیه دولت عثمانی بشورانند و به این ترتیب دولت‌های عربی تحت‌الحمایه‌ی مصر، اردن، سوریه، عراق و حجاز را به وجود آوردند. پس از آن، مقارن با جنگ دوم جهانی و نهضت‌های استقلال‌طلبی در آسیا و آفریقا، برای آنکه وحدت در مذهب اسلام و قدرت تحریکی و احیاکننده‌ی آن، باعث شکست و نابودی استعمارگران نشود و روسیه هم رخنه در متصرفات سابق آنها نکند، عصیبت‌نژادی و ناسیونالیسم عربی را در مقابل اسلام و کمونیسم علم کردند. کما آنکه در ایران نیز رضا شاه و پسرش برای مات کردن ملی‌یون و مسلمانان و همچنین روشن‌فکران مترقی و چپی‌ها، به‌منظور مایه‌دادن به سلطنت استبدادی پهلوی، به‌دنبال مفاخر باستانی و ملیت ایرانی هخامنشی و ساسانی یا حماسه‌های برشمرده در شاهنامه فردوسی رفتند و می‌خواستند یک‌نوع ملی‌گرائی شاهنشاهی را جانشین اسلام و ایدئولوژی‌های اروپائی بنمایند که البته، با همه‌ی تلاش و ولخرجی‌ها، به‌جائی نمی‌توانست برسد و نرسید. ناسیونالیسم عربی نیز تا آنجا که عصیبت‌نژادی و غرورهای قومی باشد، اتکاء و احتیاج به تلقین دولت‌های استعماری نداشته، بلکه از خصائص قدیمی اعراب می‌باشد و نمونه‌های بارز آن را طوایف جاهلیت و اموی‌های پرنخوت در تاریخ نشان داده‌اند. به‌لحاظ مقابله با اسلام هم باید این تصور و تطبیق را که ملت‌ها و دولت‌های عرب، به‌دلیل عرب‌بودن و به‌زیان پیغمبر و قرآن حرف‌زدن، دارای اخلاص و عقاید و علائق اسلامی هستند، از ذهن خودمان خارج سازیم. ده یک آن شوق و عمق و اخلاصی که در ایران خودمان نسبت به اسلام وجود دارد و انقلاب اسلامی را به‌وجود آورده است، در اعراب دیده نمی‌شود. بی‌جهت نبوده است که عبدالناصر پایه قیام «افسران آزاد» و نهضت انقلابی مصر را، به‌عوض اسلام،

روی ملیت و وحدت عرب گذاشت. تازه عرب‌ها به طوری که در عمل نشان دادند، در این جهت نیز اعتقاد و استقامت چندان نداشته، نه ظهور اسلام در میان آنها نشانه کرامت است و ضمانت و فضیلتی را می‌آورد و نه صهیونیسم و امپریالیسم را باید مقصر اصلی اوضاعشان بدانیم. زرنگی یا شانس اروپا و آمریکای استعمارگر جهانخوار در کشورهای آسیا و آفریقا، مخصوصاً میان مسلمانان این است که همه جا با روحیه‌ی «بیگانه‌پرستی» و عقده حقارتی که داریم، (همان‌طور که در مقاله مربوطه در جلد اول این مجموعه بیان شده است)<sup>۱</sup>، به استقبال نقشه و منافع آنها رفته و اصرار داریم که مسائل و مصائبمان و جریان‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری یا اعتقادی محیط و مملکت را با تعلیل و توهمات دل‌خوش‌کننده‌ای به‌طور غیرمستقیم از آنها بدانیم. در برابر هیولائی که از آنها می‌سازیم، نقش و مسئولیت خودمان را از روی جهل و تنبلی یا تعمد فراموش کرده، در پی کشف حقیقت و چاره‌جویی مؤثر قضایا بر نمی‌آئیم و به‌جای وحدت و همفکری و همکاری، گرزهای مزدوری خارجیان را به‌سر و روی یکدیگر کوبیده و به‌زبان و دست خودمان ضرب‌المثل معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن» آنان را تحقق می‌بخشیم!

### ناسیونالیسم و مارکسیسم

و اما نفوذ روحی و فکری مارکسیسم در طرد ناسیونالیسم، با القای اندیشه انترناسیونالیسم و الغای فکر مرزها و میهن‌ها، در معتقدات انقلاب اسلامی ما مطلب دیگری می‌باشد که ارزش توجه مختصر را دارد. در جای دیگر نیز تذکر داده شده است که سیاست شوروی در معارضه با دولت‌های سرمایه‌داری و استعماری غرب اروپا ایجاب می‌کرد که ملت‌های زیر ستم و نادار آفریقا و آسیای زیر یوغ استعمار را علیه دولت‌های استعمارگر رقیب خود بشوراند. حربه این کار در ابتدا روح استقلال‌طلبی و ملیت و میهن‌پرستی اقوام اسیر بود؛ ولی استالین که روی کار آمد و ناسیونالیسم را مخالف و مخرب انترناسیونالیسم و مارکسیسم اشتراکی جهانی می‌دید، شدیداً با ناسیونالیسم، چه در داخل ملت‌های پیش‌رفته و صنعتی و چه در اقوام اسیر استعمارزده، مخالفت ورزید و آن‌را به‌عنوان یک انحراف و مکتب ضدانقلاب، ممنوع و منکوب کرد و از

۱. «بیگانه‌پرستی» عنوان چهارمین مقاله جلد اول «بازیابی ارزش‌ها» است که شروع آن در این مجموعه‌ی آثار صفحه ۷۳ است (ب.ف.ب.).

همه احزاب و دولت‌های کمونیستی و از آشوب و عصیان‌های آزادی‌بخش کشورهای استعماری خواست که عضو مطیع کمینفرم یا بین‌الملل کمونیسم تابع شوروی شوند. اصولاً در منطق دیالکتیک مارکس که مبتنی بر تضاد و تخریب از طریق تخاصم می‌باشد، وقتی انترناسیونالیسم یا بین‌الملل کارگری و جوامع کمونیستی را ابداع نمودند، ناسیونالیسم قهراً محکوم بوده و می‌بایستی از بین برود. کما آنکه میهن‌دوستی، اخلاق سنتی، علائق و قیود خانوادگی، فرهنگ‌های غیررنجبری و کارگری، مذاهب و آئین‌های توحیدی و تمام سنت‌ها مردود بوده و باید آنها را برانداخت.<sup>۱</sup> ولی در اسلام به‌هیچ‌وجه چنین نبوده، بلکه به‌جای تضاد و تخاصم و تخریب آنها، تکامل، توسعه، ترکیب و تولید را داریم. همان‌طور که در طبیعت و در تکامل انواع و در رشد و تربیت موجودات و انسان، حصول مدارج کمال، با مقدمات و مراحل مادون منافات نداشته، کاخ آینده بر شالوده گذشته بنا می‌گردد. و غالباً طی و تأمین مراحل ما قبل شرط کمال و وصال محسوب می‌شود. قرآن یا اسلام اگر به حکومت جهانی بشریت و بر امت الهی واحد عنایت و اصرار دارد و یک فرد مسلمان در برابر انسان‌ها و نسل‌ها تا قیام قیامت مسئولیت داشته به حکم «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۲</sup> موظف به رعایت و حفاظت و مدیریت تمام امت و ملت خود می‌باشد، روابط و وظایفش را با شهر و قبیله و با همسایگان و خویشاوندان، تا برسد به زن و فرزند و به والدین، نباید فراموش نماید و به اعتبار «الْأَقْرَبُ يَمْنَعُ الْأَبْعَدَ»<sup>۳</sup> تا محتاج و مستأصل در میان ارحام وجود داشته باشد، حق ندارد زکات فطریه و وجوه‌اتش را به همسایگان و به غریبه‌های دورادور و به بیگانگان برساند. از همه نزدیک‌تر کسی است که خدا بلافاصله بعد از خود سفارش خدمت و اطاعتش را تا سرحد عدم شرک کرده است:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا»<sup>۴</sup>

۱. باید توجه داشت که هرچند مارکسیست‌ها دل‌خوشی از ناسیونالیسم ندارند، ولی هر زمان که ضروری دانسته‌اند از «اقلیت‌ها» و «خلق‌ها» در رقابت‌های بین‌المللی با امپریالیسم و برای تضعیف مذهب استفاده می‌کنند تا نفوذ عملی و قدرت خود را بسط دهند.

۲. حدیث نبوی: همه‌ی شما شبانان (یا نگاهبانان و رهبران مردم) هستید و تماماً مسئول رعیت خود می‌باشید. اصطلاح فقهی:

۳. احقاف (۴۶) / ۱۵: به انسان سفارش کردیم که در مورد پدر و مادرش به شایستگی نیکی کند...

خلاصه آنکه بین الملل بسیار کهن اسلام یا ادیان توحیدی و جهان وطنی یا اونیورسالیسم<sup>۱</sup> که مافوق سوسیالیسم و کمونیسم و انترناسیونالیسم طبقاتی و جامعه‌ی اشتراکی مارکس است، نه تنها نفی ناسیونالیسم به مفهوم ملیت پروری و ملت دوستی و محبت و دفاع از مملکت و خدمت‌گزاری به هموطنان را نمی‌نماید، بلکه مؤید و مصر در آن است. بی‌مرزی و بی‌وطنی از نفوذهای شوم مارکسیسم در میان ما است. پیغمبری که می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»<sup>۲</sup>، شکرگزاری و ادای حق خلق را لازمه شکر خدا تعلیم می‌دهد. و به گفته‌ی سعدی:

عبادت بجز خدمت خلق نیست      به تسبیح و سجاده و دلق نیست

کما آنکه در مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی، فرد فدای جمع و جامعه شده در قبال اجتماع و دولت و حزب تمام حقوق و مالکیت، حاکمیت و حیثیت خود را از دست می‌دهد. ولی قرآن که در سه مقیاس و در سه خطاب متوالی فرد، امت و انسان به‌ما نگاه می‌کند و با ما حرف می‌زند؛ ضمن آنکه هیچ‌گاه مقام و اثر و حقوق خاص جمع و نوع را فراموش نمی‌نماید. ذره‌ای نیز از ارزش، حقوق، حریم، آزادی، مالکیت و حیثیت یا شخصیت فرد انسان را، تا آنجا که تجاوز به دیگران نباشد، فروگذار نکرده توجهات و تعلیماتش اصالتاً و ابتدائاً ناظر بر شخص می‌باشد و هر فرد انسان مرتبط، سائل و مسئول مستقیم در برابر خدای متعال بوده، خلیفه و امانت‌دار او بر روی زمین است.<sup>۳</sup>

یک جامعه انسانی یا مملکت و ملت نیز که در جامعه‌ی بین الملل حکم یک فرد را دارد، وقتی می‌تواند منشاء اثر مفید و دارای نقش و خدمات جهانی گردد که آزاد مستقل و دارای شخصیت فرهنگی و خلاقیت باشد.

## ۲- لیبرالیسم

لیبرالیسم که از آزادمنشی و آزادی‌خواهی تا آزادی‌پرستی را در معانی و بُعدها و بُردهای گوناگون فرا می‌گیرد، در سه وجه قابل تصور و بحث است:

۱. رجوع شود به کتاب «بررسی نظریه اریک فروم»، و فصل آخر، به نام مرحوم مهندس محسن عطائی. کتاب «بررسی نظریه اریک فروم» بخش اول از جلد دهم مجموعه‌ی آثار است. این مجموعه با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و فصل پنجم کتاب (صفحه ۱۲۱) به جهان‌خواهی یا «اونیورسالیسم» اختصاص دارد (ب.ف.ب).
۲. حدیث نبوی: کسی که قدرشناس خدمات مردم نباشد، سپاس و ستایش خدای را ادا نکرده است.
۳. در مبحث اومانیزم تفصیل بیشتر روی انسان داده خواهد شد.

○ آزادی انسان در برابر خود،

○ آزادی در برابر جامعه و دیگران و بالاخره،

○ آزادی در برابر خدا.

هر یک از این وجوه یا روابط برای خود حکمی و حالتی دارد که نباید اشتباه و مخلوط گردد. پس از آن خودآزادی، که در زبان «سیاسی - اجتماعی» و درباره‌ی حقوق افراد و مؤسسات در برابر دولت‌ها، از آن صحبت می‌شود، قلمروهای مختلف دارد که آنها نیز دارای حکم و حالت واحد نیستند:

(۱) در عقیده و سلیقه و در رأی و روحیات،

(۲) در بیان گفته و نوشته و نشریات،

(۳) در اجتماعات و ارتباطات،

(۴) در کردار و اعمال و احیاناً در آداب و احکام.

در جهت مقابل و در برابر افراد، وقتی درباره‌ی نظام‌های حکومتی و سیستم‌ها یا از آئین و شریعت‌ها صحبت می‌کنیم، آنها می‌توانند آزادی به ملت و امت بدهند و لیبرال باشند یا محدودیت و اطاعت به وجود آورند.

در مرحله‌ی آخر لیبرال بودن، می‌تواند به لحاظ اقتصادی باشد و آن نظام یا آئین قیدوبندی برای مالکیت، معاملات و نظریات قائل نبوده، مواضع و روابط اقتصادی را کلاً یا جزئاً آزاد بگذارد، یا آنکه لیبرالیسم جنبه‌ی مثلاً اخلاقی، سیاسی، اعتقادی داشته باشد.

لیبرالیسم در مکاتب و مناطق اروپا و کشورهای دیگر دنیا، در طی قرون مختلف تحول و تنوع یافته، مفاهیم و موارد استعمال گوناگون پیدا کرده است. لیبرالیسم را مؤسس آن جان لاک انگلیسی<sup>۱</sup> از موضع جهان‌بینی الهی آزادی انسان و تفویض اراده مطرح ساخت. لیبرالیسمی که در سنوات اخیر در ایران رایج شده است بیشتر به مفهوم مارکسیستی استالینی آن و با تحریف و تعبیرهایی همراه می‌باشد.

### آزادمنشی قرآن

رابطه خدا با انسان، آن‌طور که از قرآن و اصول اسلام می‌فهمیم و در بسیاری از مقالات این جلد و جاهای دیگر تشریح شده است، کاملاً آزاد و لیبرال می‌باشد. خدا



خواسته است آدمی زاد آزاد باشد، اجبار و اکراهی در امر دین (اعم از عقیده و عمل چه در واجبات و وظائف و چه در محرمات و معاصی) وارد نگردد. چه از ناحیه‌ی او و چه از ناحیه‌ی پیغمبرانش، تا چه رسد به پدران و پیروان و داعیان و دل‌سوختگان.

قرآن در آیات مختلف از قول خدا به رسول اکرم می‌گوید:

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (انعام ۶ / ۱۰۷)

(... ما تو را نگهبان مراقب آنها قرار نداده‌ایم...)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً» (اسراء ۱۷ / ۵۴)

(... ما تو را موکل و مأمور آنها قرار نداده‌ایم.)

«لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه ۸۸ / ۲۲)

(تو را بر آنها سیطره و حق تسلط نیست.)

«إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ» (فاطر ۳۵ / ۲۳)

(تو جز بیم دهنده و اخطار کننده نیستی.)

«وَمَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ» (عنکبوت ۲۹ / ۱۸)

(... پیغمبر وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد...)

یا به‌طور تفصیلی‌تر در سوره احزاب (۳۳) تمام وظائف و رسالت حضرت را

برشمرده و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِذَنبِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب ۳۳ / ۴۵ و ۴۶)

(ای پیغمبر، ما تو را فرستادیم تا نمونه و الگو باشی و مژده‌دهنده و

هشداردهنده.

و همچنین دعوت کننده به سوی خدا با اذن و قرار او و چراغ نورافکن.)

به‌طریق اولی به هیچ شخص یا مقام یا مؤسسه، هر قدر هم در فضیلت، علم، قضا،

قدرت و مسئولیت بالاتر باشد، اجازه و مأموریت نمی‌دهد کسی را در ایمان، عقیده،

عبادت، عمل به احکام و در تقوی، برخلاف رضا و میل و اراده او، وادار به اقرار و

اطاعت خدا کند. همان‌طور که در مقالات گذشته دیدیم، قرآن در آیات فراوان

تصریح به آزادی و اختیار دادن خدا به انسان و واگذاری انسان به خود او می‌نماید و علاوه بر آن، هم اعلام مهلت برای معصیت می‌کند و هم اعلام کمک و امداد الهی به هر دو دسته ثواب‌کار و گناه‌کار. آن ایمان و عشق و خدمت یا عبادت و تقوایی پیش خدا مطلوب و مقبول است و منشاء تقرب و سعادت و رضوان می‌گردد، که انسان با تشخیص و اختیار و آزادی و اراده‌ی خود پذیرفته و تقدیم یا احتراز کرده باشد. از مؤمنین خواسته است که به هم کیشان و هم‌وطنان احسان و ارشاد و محبت نمایند؛ ولی از هیچ‌کس نخواست است و بلکه منع کرده است که در کار یکدیگر دخالت و فضولی و جاسوسی نمایند.

البته به هیچ‌وجه این بدان معنی نیست که خداوند و فرستادگانش برای آدم‌ها سفارش و تأکید به توحید و عبادت یا منع از کفر و معصیت نکرده باشند و اطاعت و عصیان یا خوب و بد را یکسان دانسته و خبر از عذاب و ثواب آخرت و نعمت و ملاک این دنیا نداده باشند و اصلاً در دستگاه خلقت هیچ‌گونه عقوبت و رحمت برای انس و جن وجود نداشته باشد. بلکه آنچه از ناحیه خدا و پیغمبران آمده است، سراسر آیات و تلقینات کتاب، حالت تعلیم و هدایت دارد. قرآن «ذکر» است و ارشاد و انداز و موعظه می‌نماید. حتی در آنجا که امر به عدالت و امانت می‌کند، آنچه هم که عذاب و کیفر جهنم است یا از بدی‌ها و خرابی‌های این دنیا گفته می‌شود، قرآن آنها را از ناحیه و از دست خودمان دانسته، محصول اعمال و غفلت و نتیجه‌ی مستقیم مکتسباتمان می‌شمارد و ساحت خدا را از ظلم و تعدی به ما و از تلافی‌گری مبری می‌شناسد. مکرر درباره‌ی عذاب مشرکین و مجرمین تذکر می‌دهد که:

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.»

(توبه ۹ / ۷۰، عنکبوت ۲۹ / ۴۰ و روم ۳۰ / ۹)

(... پس خدا چنین نیست که به آنان ظلم کند، بلکه خود به خویشتن ظلم می‌نمایند.)

یا

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.»

(یونس ۱۰ / ۴۴)

(به‌درستی که خداوند به هیچ‌وجه به مردم ستم نمی‌کند بلکه مردم شخصاً به خود ستم می‌نمایند.)

به دنبال اعلام عذاب و هلاک‌ها نیز توضیحاتی از قبیل «بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup> (یعنی بر حسب، به دلیل، در اثر، و یا به وسیله‌ی آنچه خود عمل می‌کردند و می‌ساختند)، «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»<sup>۲</sup> «بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ»<sup>۳</sup> یا «بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ»<sup>۴</sup> می‌آید و می‌رساند که عذاب و عقوبات، چیزی جز مکتسبات مستقیم و غیر مستقیم و مصنوعات خود نیست که در این دنیا یا در آن دنیا، تحقق و تجسم و تأثیر نموده و وارث و تحویل گیرنده‌اش می‌شویم. آنچه هست خودسازی و خودجوشی است و از خدا جز خیر چیزی به ما نمی‌رسد:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»

(اعراف (۷) / ۷۹)

(آنچه خوبی به تو می‌رسد از جانب خدا است و آنچه بدی می‌رسد از خود تو است...)

ضمن آنکه بسیاری از تنگی‌ها و سختی‌ها و گرفتاری‌ها را، آزمایش‌ها یا ابتلاهای از جانب خدا برای تربیت و تکامل بشر می‌داند.

خلاصه آنکه قرآن ارتباط خدا با انسان را یک رابطه‌ی آزادی و رهائی می‌داند که از روی رحمت و حکمت با منتهای لیبرالیسم به او عطا فرموده، در دوراهی شکر و کفر، اختیار و امکان و ارشادش داده است تا سازنده‌ی خود و سرنوشتش بشود. تنها دخالت خدا اعزام رُسل برای ارائه‌ی راه و چاه و سعادت و شقاوت است. خداوند در برابر آزادی، به انسان هم عقل داده و هم پیغمبران را برای هدایت او فرستاده است.<sup>۵</sup> طبیعی است که لیبرالیسم خدا در مورد انسان نه از روی نعوذبالله نادانی و ناتوانی یا بی‌مهری است، بلکه علم و حکمت و رحمت خداوندی اقتضا کرده و می‌دانسته است که بهترین و یگانه راه برای رساندن خیر عظیم و خلیفه‌شدن انسان اعطای آزادی و استقلال و ابتلا برای تلاش و تدبیر و تقرب می‌باشد.

۱. انعام (۶) / ۱۰۸ یا ۱۲۷: ... به آنچه خود عمل می‌کردند.

۲. بقره (۲) / ۵۹: ... به کیفر انحرافشان.

۳. اعراف (۷) / ۱۶۲: ... به کیفر ستمشان.

۴. اعراف (۷) / ۳۹ و یونس (۱۰) / ۵۲: ... در برابر دست‌آوردتان.

۵. این نکته جالب است که اولین اختلاف شیعه با امویان و اختلاف معتزله با آنها و با خوارج به خاطر عقل و آزادی انسان، بوده است و غیلان دمشقی فیلسوف مشهور معتزلی به خاطر دفاع از آزادی انسان به دستور خلیفه اموی گردن زده شد.

بنابراین هر فرد، هر مکتب و هر نظام که این آزادی اعطائی خداوندی را، چه برای استفاده شخصی یا مصالح اقتصادی-اجتماعی و حکومتی و چه به‌عنوان وظیفه‌ی شرعی تربیت و تبلیغ و تحمیل دین، از انسان سلب کند، خیانتی عظیم به او و معصیتی شدید به درگاه الهی کرده است.

### بی‌بند و باری و خودآزادی

اما آزادی انسان در برابر خود یا حاکمیت و فرمانبری شخص در رابطه با نفس خویش است که دو حد آن، یکی بی‌بندوباری، ولنگاری، هوسرانی و پیروی از هواهای نفسانی است و حد دیگرش تحکم و تسلط شخص بر نفس خویش می‌باشد، همچنین حاکمیت اراده و عقیده، توأم با تقوا و دهانه‌زدن بر هواهای نفس.

طبع و تمایل ابتدائی انسان‌ها و کلیه‌ی مَشْرَب‌ها و مسلک‌های لذت‌طلبانه و دنیاپرستانه زودنگر در جهت اول است. ولی ادیان الهی یا مکاتب دینی و قرآن صد درصد در جهت مخالفت بوده، اصلاً آمده‌اند که انسان را متوجه جدی‌بودن زندگی و جهان نموده و متذکر آثار و عواقب عقاید و حرکات و اعمال بشوند و از ما بخواهند که علی‌رغم تحریک شیطان، سلب آزادی از خواسته‌های نفسانی خود کرده، سراسر آمال و افکار و حالات و حرکات و اعمالمان را به فرمان تصمیم خویشتن قرار دهیم. تصمیمی که با تمایل و تشخیص خودمان انتخاب گردیده، از خدا و از طریق انبیاء اخذ کرده‌ایم.

به این ترتیب آزادی و لیبرالیسم در رابطه انسان با خود یا شخص و نفس وجود نداشته، انسان مسئول و متعهد و محکوم است. این مسئولیت و تعهد در مکاتب فلسفی مانند اگزیستانسیالیسم، وضع سر در هوا و بسته با ابهام دور و تسلسلی داشته، انسان را مسئول و متعهد در برابر خودش و بر طبق آنچه خودش می‌خواهد و انتخاب می‌کند، قرار می‌دهد. حرکت و هدفی است که از خود به‌خود برگشته، راه به‌خارج و به‌بالا تر ندارد و چیزی جز سردرگمی و گمراهی نمی‌تواند باشد. ولی در مکاتب توحیدی و خداپرستی، خود انسان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم و از درون یا از برون، الهام و دستور و سمت و عشق و حرکت از خدا می‌گیرد. در عین آنکه خدا او را آزاد گذارده، نه با اجبار و اِعمال، بلکه با عقل و اختیار و ایمان یا عرفان و عشق به‌سوی خود می‌برد.

نشانه اینکه از نظر ادیان رابطه انسان با نفس، خالی از لیبرالیسم و آزادگذاری و رهائی است. آن است که تکالیف عبادی و راه‌های تقرب به درگاه خدا، مبتنی بر

مخالفت با نفس و لجاجت با خواسته‌های نفسانی بوده و جنبه‌ی نفی و شکستن خویشتن را دارد؛ یعنی ضد آزادی است. همان‌طور که اصطلاح شده «بندگی» است؛ بندگی که شخص به دست خود، طوق آن را به گردن انداخته در برابر خدا به خاک سجده و توبه و زاری می‌افتد. در روزه گرفتن، زکات، انفاق و احسان، شخص برخلاف احتیاج و اشتها و کشش حیوانی، از روزی و دارائیش به دیگران می‌دهد. عفو و عذرخواهی نیز حرکات مخالف احساسات و تمایلات آزاد می‌باشد؛ کما آنکه محرکات تماماً کشش‌های درونی است که هر کس در صورت آزادی به طرف آنها می‌رود. فورمول کلی قرآن برای نیکوئی و نیکی:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران (۳) / ۹۲)

(هرگز نائل به برّ (کمال خوبی و نیکی و ارزشمندی) نمی‌شوید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید، خرج کنید و مایه بگذارید...)

است که مایه گذاردن از خواسته‌های مطلوب و محبوب می‌شود، و جلب رضا و قرب خدا، بدون تلاش و تحمل سختی‌ها و تلخی‌ها یا جهاد به مال و جان در راه دیگران فراهم نمی‌گردد. یعنی به طور خلاصه، انصراف از آزادی و از دارائی و قبول نیستی خویش در راه معشوق است.

### آزادی و حقوق اجتماعی

قلم آخر لیبرالیسم، آزادی انسان در برابر دیگران است، یا آزادی در رابطه انسان و جامعه. در یک طرف آزادی شخص است که آیا خدا به او اجازه داده است هر طور می‌خواهد با مردم عمل کند؟ و طرف دیگر آزادی جامعه و امت یا دولت است که آیا حق و وظیفه دارد فرد را روی مصالح خود فدای جمع نماید و یا برای خدمت به فرد و هدایت و سعادت او تعیین تکلیف و سلب آزادی کند؟

جواب اولی صد درصد منفی است و می‌دانیم که خدا از حق الله می‌گذرد، ولی حق الناس را نمی‌بخشد. اصل «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup> نیز از این بابت تکلیف را روشن نموده و می‌گوید از ناحیه شخص نباید ضرر و زیانی به غیر برسد (از جمله حقوق و آزادی دیگران را سلب نکند) و خود او نیز متضرر از ناحیه کسی (و از جمله از ناحیه جامعه) نشود.

۱. اصل فقهی: زیان‌رساندن و زیان‌دیدن در اسلام نیست.

در حقیقت مؤمن مخلص متقی و سالک صحیح وادی عرفان و تصوف، با تقدیم و تبادل مواهب بزرگ الهی، آزادی و موجودیت در بازار عشق و اراده و خلاقیت را خریداری می‌کند که همان سعادت جاودان بهشتی است. بدیهی است که برای این منظور باید، هم آزادی وجود داشته باشد و هم موجودیت، یعنی مالکیت و حیثیت. در غیر آن اثر و ثمری مترتب و متحقق نخواهد گشت.

با دقت در روابط فرد و جامعه، در مکاتب الهی و در منطق قرآن، نکته اضافی مهمی کشف می‌شود که اگر آزادی عمل یا تجاوز و ضرر از دو طرف منع شده است، نظریه اندیویدوالیسم آزاد غربی نیز به هیچ وجه حکمفرما نبوده، در اسلام بی‌طرفی وجود ندارد. فرد انسان، جدا از جامعه یا امت و هموعان خود گرفته نشده و طرفین نمی‌توانند بی‌اعتنا نسبت به یکدیگر و بی‌اتصال باشند؛ بلکه چیزی مافوق لیبرالیسم اجتماعی آنها وجود دارد. ارتباط و الزام در جهت اصرار و اجبار نیست؛ ولی در جهت خدمت و خیرات یا تعهد و تکافل مثبت هست.

علاوه بر آنچه فوقاً اشاره شد که مایه گذاشتن فرد خداپرست از آزادی و مالکیت و حاکمیت خود به نام خدا، عملاً به خاطر و به سود خلق خدا می‌باشد، صراحت‌های زیادی در اخلاق و احکام آمده است که هم قیام شخص و اهتمام فرد مسلمان را در اداره و اصلاح امور مسلمانان اثبات می‌نماید و هم سرپرستی مؤمنین از افراد یتیم و درمانده و نیازمند. فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر که، علی‌رغم سفارش‌های اکید بنیان دین، قرن‌ها است از میان ما فراموش شده است و غالباً آن‌را در قالب دخالت و آمریت یا فضولی در دین مردم و واداشتن افراد به انجام صوری فرائض، از طریق تحکم و تویخ و تعزیر تلقی می‌نمایند، مقوله‌ای جدا از احکام شرعی واجب و حرام فردی بوده و بیشتر از نوع اقدامات اجتماعی انتقاد و اصلاح و عمران و مدیریت جامعه در رابطه‌ی دولت و ملت است که به صورت تذکر، تسهیل و تدبیر اعمال می‌گردد و منظور از آن بهبودی و مطبوع کردن محیط مادی و معنوی زندگی و زدودن شرایط ناگوار و ناشایست جامعه می‌باشد. به طوری که مرحوم مطهری طی دو سخنرانی ماهانه در سال‌های پیش از انقلاب بیان داشته بود و به چاپ رسیده است، تا قبل از چند قرن اخیر در کشورهای اسلامی اداره یا مؤسسه‌ای برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر زیر نظر مفتی یا والی و حاکم شهر وجود داشته است که به آن حسبه و به مأمورین و ضابطینش محتسب می‌گفته‌اند و وظائف آن چیزی شبیه

به وظایف شهربانی‌ها و شهرداری‌های امروزی بوده است. یعنی تأمین امنیت، مراقبت در نظافت و در نظم معاملات و حرکات و در آبادی و زیبایی. به قرآن هم که نگاه می‌کنیم توصیه امر به معروف و نهی از منکر را همراه با دعوت به خیر، اصلاح، رواج خوبی‌ها و زوال بدی‌ها، به صورت عمل دسته‌جمعی، در مقیاس امت و اجتماعات شهری و بلکه جهانی، در مواردی مشابه آنچه در آیات ذیل آمده است، می‌بینیم:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران (۳) / ۱۰۴)

(از میان شما حتماً امت و گروهی باشند که دعوت به خیر نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند...)

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۱۱۰)

(بهترین امتی هستی که بر مردم (جهان) خروج کرده، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان می‌آورید...)

«أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (آل عمران (۳) / ۱۱۳ و ۱۱۴)

(... امتی از اهل کتاب که تلاوت آیات خدا را می‌نمایند...)

ایمان به خدا و روز جزا می‌آورند و امر به معروف و نهی از منکر کرده مسابقه در خیرات می‌گذارند...)

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» (نساء (۴) / ۱۱۴)

(خیر و خاصیتی در صحبت‌های در گوشه آنان نیست جز کسانی که امر به صدقه یا معروف می‌نمایند یا اصلاح بین مردم...)

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (توبه (۹) / ۷۱)

(مردان و زنان مؤمن سرپرستان و یاوران یکدیگر بوده امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و نماز به پا داشته زکات می‌پردازند...)

«الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» (حج (۲۲) / ۴۱)

(آن گروهی که چون در زمین و دنیا امکانات به ایشان بدهیم اقامه نماز و پرداخت زکات می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند...)

به طوری که دیده می‌شود امر به معروف و نهی از منکر در تمام آیات به عنوان یک عمل و رفتار امت‌ها و دسته جمعی مؤمنین، در ردیف خیر، اصلاح، صدقه و غیره آمده و جدای از نماز و روزه، ایمان به خدا و آخرت ذکر شده است.

در داستان دو نمونه فرزند آدم در سوره‌ی مائده (۵) که در دو قطب نهائی خودخواهی و خداخواهی قرار دارند و به طور بارزی مسئله آزادی انسان‌ها در روابط فیما بین آنها مطرح می‌گردد، برای خروج بندگان و جوامع بشری از بی تکلیفی، اعلام می‌شود که به همین دلیل بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده (۵) / ۳۲)

(... هر کس شخصی را بکشد بدون آنکه او قتل نفس کرده یا فساد و اخلال در کشور و در زمین مسکونی مردم راه انداخته باشد، چنان است که همه مردم را بکشد و هر کس کسی را زنده نماید چنان است که همه مردم را احیاء کند...)

تجاوز ظالمانه به جان یک فرد در حکم تجاوز به جامعه بشریت تلقی گردیده، همگان مسئول شناخته می‌شوند. و بالعکس در مورد احیا و نجات نفوس. ضمناً - و شاید نکته مهم‌تر - با توجه به خود داستان تصریح می‌شود که: اجازه اعدام و ریختن خون انسان فقط در موردی به بنی اسرائیل (و سایر تابعین توحید) داده شده است که مقتول شونده و محکوم قبلاً مبادرت به قتل نفس کرده یا باعث فساد و خرابی در زمین و زمان زندگی سایرین شده باشد. یعنی خارج از مورد کشتار و فتنه‌ی ضدحیات، آزادی افراد محفوظ است. در دو آیه بعد و سپس به فاصله پنج آیه، تعیین کیفر و تعیین تکلیف برای محارب با خدا و رسول، فسادگر در زمین و دزدان اموال مردم به عمل می‌آید و بالاخره نه آیه نگذشته، برای ضربات و جراحاتی که انسان‌ها



بریکدیگر وارد سازند و منجر به قتل نشود، حکم تقاص یا عمل مقابله به مثل در اختیار شخص مضروب یا ولی دم مقتول قرار داده می شود، با توصیه و تأکید بر گذشت و تصدق. قصاص که محدود کننده تلافی گری و انتقام و جلوگیری از کشتار و قتل است، عامل حیات و بقای جوامع معرفی می گردد که اگر توام با عفو و احسان شود، مسمومیت محیط را به صفا و کرامت مبدل می نماید.

آیات فوق تحدید کننده آزادی انسانها در روابط با یکدیگر و تعیین کننده حدود تجاوز جوامع به حریم اشخاص، در صورت تعدی آن اشخاص به آزادی و امنیت و حقوق سایرین، می باشد. قرآن در مورد تجاوز ناموسی یا زنا نیز - در صورت اثبات و شهود مسلم و تحت شرایط مشکل خاص - کیفرهایی برای روابط دوجانبه مرد و زن وضع کرده است که دفاع از خانواده به عنوان مایه توالد و تحفظ جامعه می باشد.<sup>۱</sup>

\* \* \*

برای اداره جامعه که لازمه آن تقسیم وظائف، تنظیم روابط، تأمین نظم و امنیت و بالاخره تشکیل دولت می باشد، طبیعی است که مقررات و حدودی وضع گردد. مقررات و حدود و سازمانهایی که قهراً تکلیف و تکلفهایی را تحمیل می نمایند. قرآن در اینجا نیز به دفاع از حقوق و آزادیهای افراد پرداخته قوانین و مقررات و قدرتی را که یک دولت اجنبی، امیر و سلطان زورمند، طبقه خاص ثروتمند و یا دانشمند و روحانی وضع نماید، قبول نداشته، حکومت و مدیریت یا اداره امور را به جمهور جامعه و به خود مردم و از طریق مشورت و توافق اکثریت، واگذار نموده «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup> می فرماید و تا آنجا پیش می رود که حتی فرستاده خدا را که کمترین تردید در تشخیص و تقوا و شایستگی او وجود نداشته و ملهم از وحی الهی بوده و مأمور و مجاز به ولایت امر است، بر طبق رأی خود نکرده، دستور «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۳</sup> می دهد و می بینیم که حضرت ختمی مرتبت و مقام اول ولایت، مولای متقیان با کسب نظر و رای و همکاری عامه مردم به تمشیت و تصدی امور امت می پرداختند. اداره و قوانین و مقررات جوامع، به اصطلاح هزار سال

۱. آیات ۲ تا ۱۰ سوره نور (۲۴) راجع به جلد زناکاران و تهمت زندگان و آیات ۱۷۸ تا ۱۷۹ سوره بقره (۲) و آیه ۴۵ سوره مائده (۵) راجع به قصاص است.

۲. شوری (۴۲) / ۳۸: ... امورشان در میانشان به مشورت نهاده می شود...

۳. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن...

بعد ژان ژاک روسو، حالت «قرارداد اجتماعی»<sup>۱</sup> را داشته همه افراد با مشارکت و موافقت خودشان قبول حدود و وظائف و اختیارات را می‌نمایند. بنابراین جامعه یا دولت نیست که حاکمیت خود را بر انسان تحمیل می‌نماید؛ بلکه در نظام شورائی قرآن افراد انسان‌ها هستند که مجتمعاً و به‌تسهیم نسبت و قسط زمام‌دار بوده، دولت را انتخاب می‌نمایند و بر دولت حکومت می‌نمایند. باز هم می‌بینیم هزار سال قبل از آنکه دموکراسی در مکاتب غربی وضع شود، حکومت مستقیم مردم بر مردم در جامعه‌ی اسلامی نبوی و علوی ارائه و اجرا شده است. حکومت مردم بر مردم چهره دیگری از لیبرالیسم اجتماعی با حرمت حقوق و آزادی‌های انسان در رابطه با دولت و جامعه است.<sup>۲</sup> اگر بنا شود که زمام‌دار و دولت را خدا یا یک مقام دینی، علمی و سیاسی انتخاب و نصب نماید، اما ملت دخالت و نقشی در کار کشور خود و جامعه نداشته باشد، اصل آزادی و مسئولیت انسان مخدوش و خراب می‌شود.

همچنین است اگر یک مقام دینی که خود را حائز شرایط عدالت و فقاقت برای مرجعیت و امامت می‌داند، خواسته باشد بدون مراجعه و درخواست مردم در امور آنها دخالت و حاکمیت نماید و وادارشان به عمل به احکام کند.<sup>۳</sup>

#### ۱. قرارداد اجتماعی (Le Contrat Social)

۲. روایتی از حضرت امیر (ع) نقل شده است (بحارالانوار، جلد ۸۹، صفحه ۱۹۶، کتاب سلیم بن قیس الهلالی) که منحصر به فرد و استثنا نبوده، انتخابی بودن امام یا زمامدار و حاکم را از طرف مردم با صراحت بیان می‌دارد:

«والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد مایموت امامهم او یقتل ضالاً کان او مهتدیاً مظلوماً کان او ظالماً حلال الدم او حرام الدم ان لایعلموا عملاً ولایحدثوا حدثاً ولایقدموا یداً او رجلاً ولایبدؤا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً عقیفاً عالماً و رعاً عارفاً بالقضاء والسنة یجمع امرهم و یحکم بینهم و یأخذ للمظلوم من الظالم حقه و یحفظ اطرافهم و یجیب فیئهم و یقیم حجهم و جمعهم و یجیب صدقاتهم ثم یحکون الیه فی امامهم المقتول ظلماً فیحکم بینهم بالحق»

در حکم خدا و حکم اسلام بر عموم مسلمین واجب است پس از آنکه امام و رهبرشان فوت کرد یا کشته شد، خواه گمراه باشد خواه هدایت یافته، مظلوم یا ظالم، ریختن خونش حلال بوده یا حرام، اینکه هیچ عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند و قدمی برندارند، مگر آنکه برای خودشان رهبری و پیشوائی انتخاب کنند که عقیف، عالم، خداترس، آشنا به امر قضا و سنت باشد تا در بین ایشان به حکومت پردازد و حق مظلوم را از ظالم بگیرد و سرحدات آنها را نگاهبانی کند و مالیات آنان را جمع‌آوری نماید و حج و جمع‌شان را برپا دارد و حقوق مالی آنها را جمع‌آوری نماید؛ آنگاه مردم درباره‌ی پیشوای به‌ظلم کشته شده در نزد وی دادخواهی کنند تا امام جدید در بین ایشان به حق حکم دهد.

۳. در آیات و روایاتی که به‌عنوان پایه‌های وجوب تقلید یا ولایت فقیه به آنها استناد می‌شود، همه جا مردم هستند که طرف خطاب قرار گرفته‌اند و این تکلیف - به فرض احراز وجوب - مانند سایر تکالیف ←

بدیهی است که مدیریت جامعه در برابر خدمات یا سرویس‌هایی که به اهالی و شهرنشینان می‌دهد، حق دارد شرایطی را منظور و مطالبه نماید؛ ولی این توافق و تحمیل‌ها نمی‌تواند از حدود و الزامات اداری و فنی مربوط به اجرای منطقی وظایف و خدمات تجاوز کند و حقوق و آزادی‌هایی را که به هر فرد انسان در رابطه با خدا و با اجتماع، به لحاظ دین و دنیا تعلق می‌گیرد، سلب نماید. امر دولت و مدیریت با قراردادهای اجتماعی مربوطه نباید بهانه برای محدود کردن حقوق‌های «انسانی- الهی» افراد و وسیله‌ی خودکامگی متصدیان در تسلط بر بندگان گردد.

### سه مرحله‌ی لیبرالیسم

حال اگر خواسته باشیم لیبرالیسم را در وجهه‌های مختلف آن، چنانکه از قرآن و سنت می‌فهمیم، خلاصه کنیم، می‌توانیم بگوئیم:

- (۱) **رابطه خدا با انسان** - لیبرالیسم صد درصد به مصداق «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> و همراه با مهلت و اندازه در دوران زندگی دنیا؛
- (۲) **رابطه انسان با خود** - عدم لیبرالیسم توأم با مسئولیت، محدودیت، مراقبت و حاکمیت تا سرحد نفی و شکستن آزادی و مالکیت و موجودیت، زیر فرمان عقیده و عشق و اراده خود شخص.
- (۳) **رابطه انسان با انسان** - محدودیت آزادی و ممنوعیت تجاوز و تعدی، از هر دو طرف، بر طبق اصل «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»، همراه با پیوستگی و تکافل

→ شرعی بر دوش مردم و مؤمنین گذاشته شده است، نه برعهده فقها و حکام. مثلاً در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/ ۴) / ۵۹) صرف نظر از اینکه روایات صراحت دارند که منظور از اولی الامر ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌باشند. مخاطب آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است نه الله و رسول و اولوا الامر و نه آنکه کسی را با اجبار و اکراه وادار به اطاعت از اولی الامر و اجرای اوامر نمایند. کما آنکه نماز واجب است، ولی کسی را وادار نمی‌کنند.

در مقبوله عمر بن حفصه که از ادله اصلی بحث فوق گرفته شده است، مخاطب کلام دو مؤمنی هستند که با یکدیگر نزاع داشته‌اند. روایت ابو خدیجه از امام صادق (ع) نیز که حضرت تعیین قاضی کرده‌اند، ناظر به کسانی بوده است که برای حل اختلافات خود به خدمت امام رفته‌اند و امام معصوم انتخاب قاضی را با ذکر شرایط و صفاتی که باید دارا باشد، به خود آنها واگذار فرموده‌اند، نه آنکه شخصی را منصوب و او را مأمور اجرای اوامر و الزام دیگر آن کرده باشند. در سند معروف «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ...إِلَى آخِرِ» فقها مأمور بر اعمال اشخاص و حاکم به مؤمنین یا شیعیان نشده‌اند. سند به جمله «فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ» ختم گشته است و می‌رساند که انتخاب فقیه برای مرجعیت و اختیار تقلید کردن با مردم است و هر کس در برابر خدا و در نزد وجدان خود مسئول می‌باشد.

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست.

اجتماعی و خدمت‌گزاری انسان به انسان.

۴) **رابطه دولت و انسان** - هم دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و نظارت بر دولت وجود دارد، هم لیبرالیسم خدمت‌گزارانه دولت نسبت به مردم در آنچه حقوق و آزادی‌های مجاز افراد می‌باشد و هم رعایت صادقانه شرایط متقابل و قراردادهای اجتماعی، با اطاعت از مقررات مصوب و تمکین به ضوابط و حدود و کيفرهای که دولت یا دستگاه قضائی، در باره متجاوزین و متخلفین بر طبق اصول و عهود پذیرفته شده، اجرا می‌نمایند.

### ۳- سیانتیسم

علم و دانش یا فکر و فرهنگ با آنکه از مسالمت‌آمیزترین و بی‌آزارترین امور دنیا است و با کسی سرچنگ ندارد، معذالک بر سر او خیلی جنگ و جدال‌ها شده و می‌شود؛ از انکار و نفی و نزاع گرفته تا کلید هر معما دانستن علم و دواي همه دردها و خدای همه جهان‌ها گرفتن آن. کما آنکه سیانتیسم نیز در مرحله‌ی معقول و معتدل آن، اعتبار و ارزش دادن به علم و اکتشافات است و دخالت دادن آنها در امور زندگی و در اداره دنیا می‌باشد و همچنین اصالت و استقلال قائل شدن برای علم. جلوتر از این حد، اعتقاد و اعتماد مطلق داشتن به پاسخ‌ها و پذیرفته‌های علم است، بدون توجه به نواقص بشری و به‌نسبی بودن حقایق. و بالاخره در حد افراطی قضیه، علم را به چشم هدف و حقیقت زندگی نگاه کردن و نهایت همه تلاش‌ها و حلال همه مشکلات زندگی و مجهولات دانستن، یا مافوق اخلاق و معنویات و مذهب گرفتن.

### سرگذشت مختصر علم در تاریخ بشر و در ادیان

علم در دنیای جاهلیت، کهن وارد زندگی و داور در اختلافات و اشکالات انسان یا جواب‌گوی سؤالات و ابهامات نبوده، بلکه همراه با اسرارمگو و طلسم و جادو یا اوهام، اختصاص به کاهن‌ها و ساحرها، به مرتاضان و به برجستگانی داشته است. آن‌را در آداب و تشریفات مذهبی و آرایش‌ها به کار می‌برده‌اند یا جواب‌گوی یک‌طرفه مراسم مهم و مسائل مبهمی بوده است که در خلوت‌تگه راز مطرح می‌شده است. در ادیان توحیدی قبل از اسلام علم و قلم موقعیت و مرجعیت چندان و ملازمه با ایمان یا با احکام نداشته است؛ چنانکه روحانیت مسیحی قرن‌ها در بیگانگی با آن می‌زیسته، ضمن آنکه در تورات، در کتاب سلیمان توصیف از علم و حکمت شده

است<sup>۱</sup> و در سرودهای زرتشت، از اهورمزدا به عنوان خداوند خرد و پاکی و روشنائی زیاد نام برده می شود.

در یونان قدیم و در محیط‌های اشرافی و افاضل مصر، ایران، روم و هندوستان و شرق اقصی علم و تعلّم به صورت تفحص و تفنّن ذهنی وارد اشتغالات و کمالات

۱. جمله‌ها و آیات ذیل از آن کتاب است و چنین شروع می‌شود: باب اول آیات ۱ تا ۸):

«آیات سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل - به جهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت - به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت تا ساده‌دلان را زیرکی بخشند، و جوانان را معرفت و تمیز - تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید، و مرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید - تا امثال و کنایات را بفهمند، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را - ترس یهوه آغاز علم است، لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند - ای پسر من تأدیب پدر خود را بشنو، و تعلیم مادر خویش را ترک منما.»

آیه ۲۲):

«ای جاهلان تا بکی جهالت را دوست خواهید داشت، و تا به کی مستهزئین از استهزاء شادی می‌کنند، و احماق از معرفت نفرت می‌نمایند.»

باب ۲ آیات ۳ تا ۶):

«اگر فهم را دعوت می‌کردی، و آواز خود را به فطانت بلند می‌نمودی - اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی، و مانند خزانه‌های مخفی جستجو می‌کردی - آن گاه ترس خداوند را می‌فهمیدی و معرفت خدا را حاصل می‌نمودی - زیرا خداوند حکمت را می‌بخشد.»

باب ۳ آیه ۳۵):

«حکیمان وارث جلال خواهند شد، اما احماق خجالت را خواهند برد.»

باب ۴ آیات ۷ و ۸):

«حکمت از همه چیز افضل است، پس حکمت را تحصیل نما. و به هر آنچه تحصیل نموده باشی فهم را تحصیل کن - ۸ - آن را محترم دار و تو را بلند خواهد ساخت.»

باب ۸ آیه ۱):

«آیا حکمت ندا نمی‌کند و فطانت آواز خود را بلند نمی‌نماید.

۷) من دوست دارم آنانی را که مرا دوست می‌دارند و هر که مرا به جد و جهد بطلبد مرا خواهد یافت.

۱۸) دولت و جلال مأمّن است، توانگری و جاودانی و عدالت.

۲۲) خداوند مرا مبداء طریق خود دانست و قبل از اعمال خویش از ازل.

۲۳) من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان.

۳۵) هر که مرا یابد حیات را تحمیل کند و رضامندی خداوند را حاصل نماید.»

باب ۱۲ آیه ۱):

«هر که تأدیب را دوست می‌دارد معرفت را دوست می‌دارد، اما هر که از تنبیه نفرت کند وحشی است.»

باب ۱۴ آیه ۱):

«هر زن حکیم خانه خود را بنا می‌کند اما زن جاهل آن را به دست خود خراب می‌نماید.»

بشری گردیده در ابتدا بیشتر حالت ادبیات فلسفی و معنویات اخلاقی و حکمت را داشته است. توجه به آسمان و افلاک و نجوم که ظاهراً در کلدان آغاز یا متداول گشته و همگام با معتقدات و با خرافات دینی بوده است، عالی‌ترین و خالص‌ترین علم را تشکیل می‌داده و شاید موجد ریاضیات و هندسه شده باشد. فنیقی‌ها و مصری‌ها کتابت و مساحی و محاسبه را در تجارت و زراعت و سیاحت به کار بردند و بیشترین توسعه و تنوع علوم و تحقیق و تدریس در یونان پنج قرن قبل از میلاد مسیح پدید آمده است. به طوری که یونانیان را پایه‌گذاران دانش و طرز فکر جدید دانسته‌اند. در همان یونان با پیدایش افکار و مکاتب فلسفی متضاد بود که بعضی‌ها به انکار حقیقت و دانستن و حتی انکار بودن و هستی پرداخته، سفسطه‌گر شدند و همین افکار و اخلال یا مبارزه و تزلزل و تردید در همه چیز بود که فلسفه و منطق را به وجود آورد و بزرگانی چون سقراط و افلاطون و ارسطو، سازندگان و استادان اخلاق و حکمت و فلسفه و نظم در اندیشه شدند.

اسلام با دستور قرائت و تکریم کتابت، یعنی دو وسیله کلاسیک علم‌آموزی، آغاز گردید. کتابش قرآن، یعنی خواندن و خواندنی است که قسم به قلم و به‌نوشته‌های بشر می‌خورد و زمان و مکان و مردم قبل از خود را دوران جاهلیت می‌داند. به یقین هیچ مسلک و آئینی چنین تجلیل، تأیید و تأکید درباره‌ی تعلیم نکرده و علم را شاهد حقانیت خود، اسباب هدایت و برنامه رسالت نگرفته است و برای دانش و دانائی در انواع و ابعاد وسیع آن فضیلت قائل نگردیده است و دخالت در امر دنیا و دین به آن نداده است. دانائی و توانائی در اَسْمَاءُ حُسْنای علیم و قدیر الهی ملازم یکدیگر آمده‌اند و هم عامل و علت خلافت انسان و سجده‌ی فرشتگان شمرده شده‌اند. رسول اکرم (ص) طلب علم را بر مرد و زن فریضه دانسته خواسته است مسلمانان به دور از تعصب تا اقصی نقاط عالم برای کسب علم، از هر جا و از هر کس که باشد، سفر نمایند. شاگرد اول این مکتب علی مرتضی چنان ارزش و حق برای معلم قائل می‌شود که اعلام بندگی به‌ازاء آموختن یک حرف می‌نماید<sup>۱</sup> و آنجا که به‌کمیل می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهَا»<sup>۲</sup> عرفان و بهره‌گیری صحیح از علم را مترادف

۱. از امام علی (ع): «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا قَدَصَّرَنِي عَبْدًا.» (هر کس

۲. از امام علی (ع): معرفت یا شناخت کُنه و حقیقت علم، دین است و شخص به‌وسیله‌ی آن به‌پاداش و ثواب می‌رسد.

با دین و مأجور نزد خدا می‌داند. به علم تنها در وجهه‌های گوناگون آن عنایت نشده؛ بلکه هم اسباب و مقدمات آن مورد نظر است، هم محصولات و منظوره‌های آن و هم مقارنات و مترادفات علم.

اسباب‌های متعارف تحصیل علم از دید قرآن، غیر از خواندن و نوشتن و بیان کردن یا کتاب و قلم با درس و مدرسه و منبر، در مرحله‌ی شخصی اولیه‌ی سمع و بصر و فؤاد است یا تذکر و توجه و تمایل و تجربه که کار حواص ظاهری و اعضاء ارتباطی و اطلاعاتی انسان است. در مرحله‌ی دوم، اهمیت و اتکاء و توصیه فوق‌العاده به تفحص، تفکر، تعقل، تدبر برهان و تفقه به عمل آمده است؛ تا آنجا که پلیدی و کفر را از نادانی و نتیجه فرار از تعقل اعلام می‌دارد. البته وحی و الهام نیز راه‌های دیگر تعلیم و القای علم و به‌لحاظی عین علم است که مستقیم و مخصوص می‌باشد، بدون آنکه مانع و منافی راه‌های اکتسابی و عادی آن شمرده شود. اما محصول‌ها و منظوره‌های علم یکی همین ایمان است<sup>۱</sup> و تقرب به خدا، دیگر حکمت است که رفتار عاقلانه و مصلحت می‌باشد و هرگونه اقدام و حرکت که قدغن می‌نماید، بدون آگاهی و دانائی لازم از چیزی و کسی پیروی نکنیم و بدانیم که گوش و چشم و دل تماماً مسئول علم انسان‌اند:

«وَلَا تَفْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»<sup>۲</sup>

همچنین یقین، حق، حقیقت هدایت، قدرت، خشیت از خدا، فضیلت و کرامت اخلاقی. مقارنات علم یا محیط‌های مترادف و ملازم با علم در قرآن متعدد است: روشنائی و نور در برابر ظلمات و ظلم، بینائی و بصیرت در برابر کوری و کوری و لنگی، آشکاری و سرراستی در برابر ابهام و اعوجاج، روز در برابر شب و بالاخره آزادی و اختیار در برابر بردگی و اجبار و همچنین تقوا و ترحم در برابر فسق و سنگ‌دلی. اثر این توجه وسیع به علم و تعلیمات عمیق اسلام و عمل مسلمین اولیه چنان شد که به‌گواه تاریخ و بیان مستشرقین، بزرگ‌ترین حرکت و گسترش و پیدایش علوم

۱. مراجعه شود به مقاله «بعثت و راه‌های ایمان» در جلد دوم صفحه ۵۵.

مقاله «بعثت و راه‌های ایمان» در صفحه ۲۰۷ همین مجموعه‌ی آثار است (ب.ف.ب).

۲. اسراء (۱۷) / ۳۶: پیرو آنچه بدان علم و آگاهی نداری مباش، که چشم و گوش و دل، هر یک در مورد آن مسئول است.

در کوتاه‌ترین مدت در جهان مسلمین به وجود آمد و توسعه و تبادل و تعمیم عظیمی نصیب علوم و افکار بشری گردید و یک شبکه جهانی انتقال و ارتباط و اکتشاف مابین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و قاره‌ها برقرار شد.

### کلیسا و سیانتیسم

در همین زمان‌ها مغرب‌زمین، وارث یونان و به وجود آورنده‌ی بعدی علوم و صنایع و مکاتب معاصر، دوران ظلمت و ظلم قرون وسطای خود را می‌گذراند. قریب هزار سال قرون وسطای اروپا که دین و دانش و دنیا زیر حاکمیت کلیسا بود، از بدترین دوران‌های بشریت محسوب شده و علم در محدودیت و در انحصار کلیسا محبوس گشته و حرکتی نداشته است و به طور کلی ظلمت و اسارت همه جا حکم فرما بوده است.<sup>۱</sup>

عکس‌العمل اختناق، انحصار و انکیزیسیون کلیسا نهضت اصلاح دینی و رنسانس اروپا از قرن ۱۵ به بعد بود که بازگشتی به ریشه‌های مسیحیت، انسانیت و طبیعت می‌باشد و جهش عظیم تمدن و فرهنگ قرون جدید معاصر را به دنبال آورد. ترقی و تمدن و فرهنگ عظیمی با مکاتب فلسفی و اجتماعی و سیاسی فراوان، با همه‌ی محاسن و مفاسد و با مزایا و مصائب غیرقابل انکار به وجود آمد. چهار مکتب یا چهارایسم مورد بحث مقاله نیز از جمله آنها است و خیلی ایسم‌های دیگر.

کلیسای کاتولیک که علم را محصور و مخصوص حوزه‌های دینی و محدود و مشروط به انطباق با مندرجات عهدین و با استنباط و فتاوی شورای عالی روحانیت<sup>۲</sup> نموده بود، در حقیقت علم را از استقلال و اصالت انداخته و عملاً مانع تفحص و تحقیق و توسعه و تعلیم آزاد شده بود. غیر از مذهب پروتستان که نهضت اعتراض و اصلاح و تجدد مسیحیت بود، یک سلسله نهضت‌های ضد دین و آزاداندیشی یا لااقل بی‌طرفی و بی‌اعتنائی به مذهب ظهور کرد و مکاتب دانش‌پروری و دانش‌پرستی به وجود آمد. دین و دانش و همچنین دین و سیاست، یا کلیسا و حکومت از یکدیگر جدا شدند. متفکرین بزرگ و پایه‌گذاران اندیشه و فرهنگ جدید چون

۱. برای تفصیل و توضیح و تعلیل بیشتر به کتاب «گمراهان» رجوع شود.

کتاب «گمراهان» در مهرماه سال ۱۳۶۲ با شمارگان ۱۰٬۰۰۰ منتشر شده و هنوز در قالب مجموعه‌ی آثار ارائه نشده است (ب.ف.ب).

۲. Conciles (councils)



بیکن<sup>۱</sup>، دکارت<sup>۲</sup> و کانت<sup>۳</sup> که آزادشدگان و آزادکنندگان از سلطه‌ی کلیسا و از تحجر دینی و تبعیت از فلاسفه یونان بودند، زنجیرهای مکتبی (سکولاستیک) را زیر پا گذاشته استقلال به استدلال و اعتبار به حواس و مشاهده و به تجربه و برهان مستند داده، دروازه‌های بزرگی را روی اروپائیان تلاشگر و پژوهشگر، برای کشف و تسخیر قله‌ها و قلعه‌های درخشان و پر از نیرو و ذخائر گرانبار معرفت و طبیعت، گشودند. کفه ترازوی تمدن و تفکر غربی رفته‌رفته تمایل بیشتر از دین به دانش پیدا کرده و علم احراز ارزش و استقلال و اصالت می‌کرد. امثال دکارت و لاک پیش‌گامان سیانتیسم و آمپیریسم می‌شوند و اگوست کنت<sup>۴</sup> فیلسوف فرانسوی که آن‌را پایه‌گذار جامعه‌شناسی دانسته‌اند<sup>۵</sup>، با تقسیم‌بندی ادوار تکامل تاریخ بشر به دوران خرافه‌پرستی، اوهام، دوران دین‌داری و دوران دانشمندی، علم را مافوق تکامل ادیان دانسته و فلسفه اثباتی (Positivisme) خود را وضع می‌کند که به موجب آن انسان هیچ‌گاه موفق به شناخت حقیقت اشیاء و گُنه وجود نخواهد گشت و باید اکتفا به حقایق و اطلاعاتی نماید که از طریق مشاهده اشیاء و آزمایش پدیده‌ها به دست می‌آورد و در خارج از علوم تجربی، علم وجود ندارد. به این ترتیب مقام علم در مغرب‌زمین به حد اعلی رسید و مدت‌ها چنین عقیده و انتظار داشتند که علم کلیه‌ی حقایق طبیعت و اسرار جهان را کشف خواهد کرد و تمام مشکلات و مسائل و احتیاجات بشر را حل خواهد نمود. به این اعتقاد رسیدند که علم و عقل و عمل می‌تواند راهنمای زندگی، معیار مصلحت و مبنای اقتصاد و سیاست باشند و اخلاق و روابط و اهداف انسان را تعیین می‌کند و جامعه بشری بی‌نیاز از اخلاق، عواطف و ادیان می‌شود. فلسفه و مکاتب سیانتیسم در تعبیرها و چهره‌های مختلف آن، از ملایم و معقول تا افراطی و تخیلی، به وجود آمد، یا به فرمول و شعار درآمد.

اسامی فارسی سیانتیسم می‌تواند دانش دوستی، دانش طلبی، دانش‌پروری تا دانش‌پرستی باشد.

۱. فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) Francis Bacon

۲. رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) René Descartes

۳. امانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) Emanuel Kant

۴. اگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸) Auguste Counte

۵. که بعداً معلوم شد این خلدون پنج قرن قبل از او و شاید کامل‌تر از او اصول این علم را بیان کرده است.

### مدعیان علم

از نظر دیگر، علم و دانش یا شناخت و درک بشر مورد تردید و تخطئه نیز زیاد قرار گرفته است. به‌طور کلی در جاهلیت کهن و در هرجا و هر کس که نادان یا کم بهره از علم و فهم و فن باشد، طبعاً و عادتاً در اثر رقابت و عقده‌های حقارت، تحقیر و حسادت‌هایی نسبت به صاحبان دانش و درک ظاهر می‌گردد. به‌راحتی انگشت روی اشتباهات و نقاط ضعف می‌گذارند تا از آن راه جبران عقب‌ماندگی خود و اثبات یا احساس بقا و برتری بنمایند. ضمناً ادعاهای مغرورانه، اتخاذ روش‌های اشتباهی و هرگونه فضل‌فروشی، که همیشه به‌زیان دارندگان و عرضه‌کنندگان یک کالا و خود کالا تمام می‌شود، باعث شده است که از قدیم‌الایام باب استهزاء و انکار و خصومت به‌روی دانشمندان و دانش‌باز شود.

گفتیم که در عصر طلایی هنر و فرهنگ و فلسفه یونان که وسیع‌ترین میدان تتبع و تردید برای اذهان و افکار فراهم شده بود، متفکرینی اشکال بر قدرت تشخیص حواس انسان و بر صحت استنباط‌های عقل کرده، هستی و وجود را هم یک امر ذهنی موهوم می‌دانستند و چون با لفاظی و سفسطه هر درست و نادرستی را ثابت می‌کردند، سلب اعتماد از استدلال و کلام شده بود. در برابر سوفسطائی‌ها و در برابر استادان مدافع اخلاق و عقل و علم، فلسفه اشراق و اعتقاد انحصاری به آنچه از ضمیر و درون انسان یا از خود حیات و جوهر هستی بجوشد، طرفدار پیدا کرد.

پس از آن در میان فلاسفه پیرو ادیان و در بین معتقدین به‌وحی انبیاء و متشرعین مقید به اخبار و روایات، کسانی پیدا شدند که در مقایسه بشر نادان ناتوان و فریب‌خور فریبه‌کار با خالق دانای راهنما و دلسوز دستگیرکننده‌ی بندگان و در برابر انبیاء و اولیاء متصل و مقرب درگاه، به‌نظر بدیهی و ضروری می‌آمد که انسان عادی کم‌ترین حق تشخیص و تصمیم و تعقل را نداشته، کارش تنها استماع و اطاعت یا استفسار و عبادت باشد. اطاعت و استفسار از خدا و فرستادگان خدا و از راویان و رابط‌ها. در چنین منطق و مکتب‌ها هرگونه رای و نظر، مشاهده و مطالعه، تعلیم و تحقیق، تحفص و تطبیق یا اجتهاد و اکتشاف کار عبث و بلکه باطل و گناه محسوب می‌گردد. در فرقه‌های مسلمین، اشاعره، معتزله را که اعتقاد به مسئولیت و اختیار و به‌عقل و استدلال داشتند، می‌کوبیدند و مدافع سرسخت جبر و تحجر بوده و به‌تسلیم و تأیید والیان امر، چون اموی‌ها و عثمانی‌ها تن می‌دادند. همچنین میان معتزله یا

«اصحاب عقل» با حشویه یا «اصحاب نقل» جدال‌هائی رخ می‌داده است. بعضی از اهل تصوف و عرفان و مدعیان باطن و الهام نیز عقل و علم بشر را بیشتر اسباب حیرت و حسرت دانسته و می‌گفتند پای استدلالیان چوبی بود.<sup>۱</sup>

میان علم و فلسفه نیز طرد و تعرض‌هائی وجود داشته است. دانشمندانی از دسته‌ی مخالفین اساتید یونان و سنت اسکولاستیک، فلسفه را به دلیل ذهن‌گرایی و مطلق‌اندیشی

۱. مولوی رومی در تحقیر علوم غیر دینی و ضرورت اینکه علم باید راهبر حق باشد و از دل تراوش نماید، چنین می‌گوید:

خرده کاری‌های علم هندسه	یا نجوم و علم طب یا فلسفه
که تعلق با همین دنیاستش	ره به هفتم آسمان نیستش
این همه علم به پای آخوراست	که عماذ بو و گاو و اشتر است
بهر استقای حیوان چند روز	نام آن کردند این گیجان رموز
علم راه حق و علم منزلش	صاحب دل داند آن را با دلش

نه تنها علم و مدرسه، بلکه عقل و اندیشه نیز گاهی در نظر عرفا و اهل باطن مورد تحقیر و طرد قرار گرفته است و دیوانگی را بر فرهنگ و بر فرزانیکی ترجیح داده‌اند:

زین خرد جاهل همی باید شدن دست در دیوانگی باید زدن  
 آزمودم عقل دور اندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را  
 عاشقم من بر فن دیوانگی سیرم از فرهنگ و از فرزانیکی

البته ممکن است چنین موضع‌گیری مخالف، اولاً: عکس‌العمل اشتباهات و انحرافات حاصل از غرور به علم و غفلت از اسرار خلقت بعضی از مدعیان علم باشد و ثانیاً: منظورشان از نادانی و بی‌خردی، در قاموس مخصوصی که دارند، مستی و اصل‌شدگان به جمال و از خود بی‌خودی عاشقان کمال باشد. نه معانی و مفاهیم سر راست و بی‌کج و کاست قرآن مبین که به زبان مردم عادی «لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ» (بقره ۱۶۴/۲): برای قومی که تعقل می‌کنند.) و «لَقَوْمٌ يَعْلَمُونَ» (انعام ۶/ ۱۰۷: ... برای قومی (گروهی) که می‌دانند.) نازل شده است و «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف ۷/ ۱۷۶: ... بسا که اندیشه کنند.) طلبد و آورنده‌اش «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْتُونٍ» (قلم ۶۸/ ۲: که تو به نعمت پروردگارت دیوانه نیستی) می‌گوید، و بدترین جنبندگان را در نزد خدا، لال و کری کسانی می‌داند که تعقل نمی‌کنند و کفر آنهائی که ایمان نمی‌آورند! در هر حال، در منطق و درک ما، چنان طرز فکرها با کلام خدا جور در نمی‌آید.

قرآن با همه‌ی توصیف و تجلیل که از کلیه مراتب علم دارد، اجازه‌ی توقف در دانش و دانشمندی و غرور به آنچه را که رسیده‌ایم و داریم، نمی‌دهد. «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (نجم ۵۳/ ۳۰: منتهای درکشان همین است...) را حاجب می‌داند، و «مَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء ۱۷/ ۸۵: و دانشی که به شما داده شده، اندک [و نارسا] است.) می‌گوید و پیغمبر خدا حضرت موسی (ع) را در همسفری با بنده‌ای از بندگان او که علم مستقیم از جانب خدا دریافت کرده است، متوجه نقص و نارسائی معلومات و قضاوت‌هایش می‌سازد. به‌طور کلی «فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» (یوسف ۱۲/ ۷۶: ... بالای [دست] هر دانشمندی، دانشمند بزرگ [تر]ی هست.) گفته و بشر را از اینکه حتی بداند فردا چه دستگیرش می‌شود و چه وقت و در کدام سرزمین خواهد مرد و بی‌خبر از آنچه در رحم مادر یا در ساعت جهان است، عاجز می‌شمارد.

و خصلتِ لَفَاطِی و اِنْ قُلْتُ گوئی، فاقد اعتبار و ارزش می‌دانستند. در مقابل، فلاسفه‌ای بودند و هستند که علوم تجربی و تحقیقی را به دلیل اتکاء به حواس خطاکار انسانی و محدود بینی، غیر قابل اعتماد می‌شناسند و حداکثر حاضرانند شاخه‌های علم را در قلمروهای مربوطه و مشاهدات و قوانین مشخص خود معتبر و مفید دانسته، حق استخراج قوانین عمومی و اعلام اصول کلی و حقایق وجود را به فلسفه اختصاص دهند.

\* \* \*

در اعصار جدید در تماسی که مشرق زمین مسلمان، به دنبال چندین قرن رکود و فساد، با مغرب زمین مسیحی پیدا کرد و احساسی که نسبت به عقب ماندگی و ضعف و خواری و خود می‌نمود و فرهنگ غربی را یکی از عوامل تفوق و تسلط بیگانگان و خواری و نابودی خودشان می‌دیدند، بهانه قوی و مزید بر علتی برای توقف و توجه به خود در جهت اعراض و انکار علوم و افکار جدید فراهم شد. به جای سیاست استقبال از فرهنگ تازه وارد و استفاده برای تحرک و تصفیه و تکمیل فرهنگ خودی، جانب تعصب و طرد و تخطئه را گرفتند.

از جمله ایرادهائی که بعضی از مخالفین برای محکوم کردن و بی پایه جلوه دادن علوم جدید، خود را دلخوش به آن می‌سازند، نفی کردن و نوسازی خود است. می‌گویند: علم هر چند گاه تجدید نظری در فرضیات و نظریات گذشته علم می‌نماید. مثلاً هیئت کپرنیک جای هیئت بطلمیوس می‌نشینند و هندسه ریمن هندسه اقلیدس را از سکه می‌اندازد. یا فرضیه‌ی نسبیت اینشتین می‌آید، جهان سه بعدی و مکانیک نیوتون را درهم می‌ریزد... در صورتی که اولاً: جابه‌جائی و در هم‌ریزی یا انقلاب و ابطال در عالم علوم خیلی نادرتر از فلسفه و در نزد عرفا است. ثانیاً: کمتر با ابطال و دورریختن روبه‌رو هستیم تا با اکمال و تجدیدنظرهای تصحیحی. آنچه پیش می‌آید بیشتر گشودن و گام نهادن در افق‌های کشف شده‌ی جدید است. در هر حال نتیجه‌ی عمل و حاصل این تحقیر و تصورها و اصرار به ارتجاع و انحصار این شده است که در خارج از محافل و مرزهای ما، دیدها و دانسته‌ها و توان‌ها مانند خود جهان با سرعت دائم التزائد در حال گسترش مستمر است و ما خود را به صدف تنگ و تاریک کهنه برگردانده و متوقف و محروم و مهجور از دستگاہ لایتناهی خلقت می‌سازیم. در هر حال بار دیگر ارزش، اصالت و استقلال علم مورد تردید و سؤال واقع شد و سیانتیسم مقصر و محکوم مطلق تلقی گردید.

علم امروزه در گسترش همه‌جانبه‌ی خود ابعاد و وجوه متفاوتی در زمینه‌های علوم انسانی و علوم دقیقه پیدا کرده است که هر یک مکمل دیگری است، نه طردکننده‌ی آن. مثلاً در روان‌شناسی و در فیزیک. ضمناً اگر پاره‌ای از متفکرین تردید و اشکال در قاطعیت و کلیت علم ابراز می‌دارند، عکس‌العمل مارکسیست‌ها است که دائماً از حربه یا چماق علمی‌بودن برای توجیه نظریات غیر علمی و غیراصولی خود استفاده می‌کنند.<sup>۱</sup>

### اسلام و سیانتیسم

اینک با توجه به نظر اسلام و آن‌طور که صحیح و حق تصور می‌کنیم، به بازیابی و به ارزیابی مراتب مختلف سیانتیسم یا دانش‌خواهی و دانش‌پروری می‌پردازیم. اگر چه بحث به‌درازا و به تکرارهایی خواهد کشید، ولی سعی می‌کنیم در حد وسعمان مسئله علم در اسلام را بررسی نمائیم.

### (۱) ارزش و اعتبار علم

صرف نظر از همه‌ی دلائل و شواهد، آنچه ما و هر مسلمان را بی‌نیاز از بحث و برهان اضافی می‌نماید، مقام شامخ مسلم و فضیلت غیرقابل انکار و غیرقابل قیاس با سایر مکاتب و مذاهب است که اسلام و قرآن به علم و عقل و برهان داده‌اند. در بند ۳ جواب این مسئله را که مقصود از علم چیست، ان‌شاءالله خواهیم داد و فعلاً از علم و دانش به طور کلی صحبت می‌کنیم. از این جهت اسلام سیانتیست‌ترین مکاتب است. نشانه ارزش‌شناسی و اعتبار دادن اسلام به علم و عقل علاوه بر آنچه در سطور بالا فهرست کردیم، باید توجه کنیم که اگر قرآن ارزش و اعتبار در هم‌سطحی با خود، برای علم و محصولات علم قائل نبود در مقام احتجاج با کفار و مشرکین اکتفا به ارائه‌ی آثار و نشانه و قرائنی از علم نمی‌نمود:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِنِّي بِلِقَابِ رَبِّي كُنْتُ مِنَ الْمَلِيقِينَ» (احقاف (۴۶) / ۴)

۱. مراجعه به کتاب «علمی بودن مارکسیسم» چاپ سال ۱۳۵۶، می‌تواند از این جهت مفید باشد. کتاب «علمی بودن مارکسیسم» در حال حاضر بخشی از جلد دهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

(بگو اگر رأی و خبری درباره‌ی کسانی که غیر از خدا ادعا و اعلام می‌نمایند، دارید به من از آنچه در زمین آفریده‌اند یا مشارکتی که در آسمان‌ها داشته باشند، نشان دهید و اگر راست می‌گوئید، کتابی که قبل از این نازل شده باشد یا بقایا و آثاری که از علم و دانش نزدتان باشد بیاورید.)

و اگر امام جعفر صادق (ع)، معلم بزرگ مکتب تشیع، برای علم صرف نظر از عقیده و مسلک صاحب آن، شرافت و اصالت قائل نبود، علمای یهود و نصاری و حتی یونانی‌ها و ستاره‌پرستان را در محضر خود عزت و احترام نمی‌کرد و بالادست‌هاشمیان نمی‌نشانند. اصلاً قرآن خود را نازل شده به‌خاطر کسانی که علم دارند و به دنبال علم می‌روند یا اهل تعقل‌اند، معرفی می‌کند و قابل استفاده آنها می‌داند:

«كِتَابٌ فَضَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.» (فصلت (۴۱) / ۳)

(کتاب قرآن عربی فصیح برای قومی که دانا و دانشمندند و آیاتش تفصیل داده شده است.)

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» (یوسف (۱۲) / ۲)

(ما آیات و کتاب خود را به صورت قرآن عربی روشن فرستادیم که شاید شما تعقل کنید.)

و بالاخره برای ختم این بند در تجلیل دانائی و دانش به‌طور کلی، استنفهام انکاری قرآن در همتراز نبودن دانایان و نادانان را یادآوری می‌نمائیم:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو

الْأَلْبَابِ.» (زمر (۳۹) / ۹)

(... بگو آیا آنها که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند، همانا صاحبان مغز هستند که توجه می‌کنند و متذکر می‌شوند.)

## ۲) استقلال و اصالت علم

مکتب سیانتیسم، علم و علوم را برای آنکه ارزش و اعتبار داشته باشد، مستقل می‌خواهد و می‌شناسد و از این راه، برای علم در برابر جهل و خطا، اصالت و حیثیت قائل است. بالعکس، صاحبان قدرت و داعیان الوهیت یا مستکبرین طاغوت صفت همیشه خواسته‌اند علم و علما مانند هر ارزش و موجود دیگر یا اشخاص، در ملکیت و اطاعت و اجرای

اوامر آنها قرار گیرند و حقیقت و حق، از دیده و دل آنها تبعیت بنماید! بعضی مکاتب و احزاب نیز، مانند کمونیسم که حالت دیکتاتوری و توتالیتر یا «همه خواهی» دارند و برای مکتب و ایدئولوژی خود اصالت و حاکمیت قائل هستند، همین نظر را نسبت به دانش و فرهنگ و عقل و درک انسان داشته، می‌خواهند آنها را استخدام و استثمار نمایند و ملاک درستی و ارزندگی علم را در انطباق با اصول خودشان و اثبات و استفاده مکتب و مردم می‌دانند.<sup>۱</sup> علم مطلق و علم برای علم را تفنن پوچ و گمراهی و خیانت می‌شمارند. متأسفانه بعد از انقلاب خودمان نیز طرز تفکر مشابهی در روشنفکران انقلابی و مکتبی ما پیدا شد. برای علم به لحاظ اینکه از کجا بیاید، نزد کی باشد، چه چیزی را درست بدانند و اثبات کنند، چه استفاده‌ای از آن بشود، و بالاخره انقلابی باشد یا عقلانی، شرایطی قائل هستند.

البته در کلمات پیغمبرمان و ائمه اطهار و در ادعیه، اشارات به اینکه علم باید نافع، برای هدف لایق و رساننده‌ی انسان به خدا باشد، زیاد داریم. اصولاً اسلام یا قرآن به زندگی و جهان به چشم جدی نگاه کرده، خلقت را عبث و دنیا را بازیچه و بیهوده نمی‌داند. بنابراین علم را مانند مال و مانند عقل و عطایای دیگر خدا و مانند حیات هدف دار می‌شناسند. در دعائی حضرت سجاد می‌فرمایند: «وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» منظور دوری جستن و پناه گرفتن از دست علمی که بی‌منفعت باشد، نیست؛ بلکه به احتمال قوی غرض علم داشتن و به کارنینداختن و سودنبردن از آن است. کما آنکه حضرت رسول (ص) یا حضرت امیر (ع) می‌فرمایند:

«الْعِلْمُ بِالْعَمَلِ كَالسَّهْمِ بِالْوَتْرِ»

(علم بدون عمل (یا عمل نگردن به دانش و آگاهی‌های خود) مانند کمان بدون تیر است.)

و عالم بی‌عمل یا واعظ غیر متعظ را ملامت می‌کنند. در کلیه آیاتی که توصیف و تجلیل از علم آمده بود، دیدید که هیچ جا شرط و قید برای آن گذاشته نشده، علم را به دنبال و به خاطر چیزی نیاورده‌اند. همه جا علم برای اطلاع و آگاهی پیدا کردن، روشن شدن، به یقین رسیدن و قضاوت صحیح و اتخاذ تصمیم درست کردن آمده است، یعنی علم برای علم.

۱. اعلامیه کنگره سیزدهم حزب کمونیست علیه نسبیست اینشتین از این نمونه می‌باشد. همچنین نخستین موضع‌گیری علیه ژنتیک و روان‌شناسی.

اصولاً علم و تحقیق و تفکر وقتی برای اثبات حقیقت از پیش تعیین شده و ارائه راه ترسیم شده‌ای باشد، یا تبعیت از مسیر و مقصد امر شده‌ای بنماید، علم نیست، بلکه فرمان‌بری و بله‌قربان‌گویی است. همچنین است اگر آنرا فقط در قلمرو مخصوصی اجازه و اعتبار بدهند. علم نه وطن دارد نه در مالکیت کاشفش در می‌آید و نه از دارنده‌اش فرمان می‌برد. اینها هستند که باید از آن بهره و فرمان بگیرند<sup>۱</sup>.

علم را نه می‌شود علی‌الاطلاق انکار و از صحنه ارزش‌ها و افکار اخراج کرد و نه آنرا مقید و مشروط ساخت. با سلب آزادی از علم و فکر و با وضع هر نوع قید و شرط، علم از علمیت و اعتبار می‌افتد. علم محدود شده و مشروط و مقید، مانند آب مضافی فقها در برابر آب مطلق است. آب خالص مطلق اگر چه با لطیف‌ترین عطرها و لذیذترین آشامیدنی‌ها امتزاج پیدا کرده و به اصطلاح شرعی مضاف شده باشد، خاصیت مطهر بودن خود و صفا و روشنی را از دست می‌دهد<sup>۲</sup>.

علم از هیچ کس و از هیچ اصل و مصلحت نباید دستور بگیرد، یا تأیید و تبعیت نماید. هر گونه قید و شرط که روی علم بگذاریم، مثلاً بگوئیم علوم انسانی در جهان‌بینی مارکسیستی یا علوم انسانی با معیارهای اسلامی در مکتب خداپرستی، آن علم را از کلیت و اصالت انداخته، ارزش و اعتبارش را محدود و مترادف با خود مکتب و جهان‌بینی مورد نظر کرده و دور و تسلسل به وجود آورده‌ایم. علمی و بخشی از علم، مثلاً به نام جامعه‌شناسی از دیدگاه سرمایه‌داری یا از دیدگاه اسلام، اشکال ندارد و می‌تواند شعبه‌ای و فصلی از جامعه‌شناسی در این دو مکتب باشد؛ اما جامعه‌شناسی صحیح و کامل چیزی است که به دنبال شناخت جامعه‌ها برود؛ هر گونه که آن جامعه‌ها هستند و تا به حال بوده یا خواهند بود، چه خوب و چه بد، جوامع بشری را با کیفیات و واقعیاتش به ما بشناساند. در غیر این صورت و هر گونه تحدید و تخصیص رشته‌های علوم، ضمن آنکه خیانت به علم می‌شود، خدمتی هم به اسلام یا به مکتب به عمل نمی‌آورد. علم باید مانند قاضی بی‌طرف آزاد و وارسته‌ای باشد که تنها حقیقت را جستجو نماید و حقی را اعلام کند که از حقیقت خالص و از حق مطلق ناشی می‌شود. ضمناً باید از استنتاج فلسفی و کلی‌بافی مطلق به وسیله‌ی فرآورده‌های علمی احتراز

۱. از اینجا تا آخر بند نقل از کتاب «گمراهان»، صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۰ است.

۲. در روایات علم را به نور تشبیه کرده‌اند. نور نیز برای اینکه بتواند اشیاء را درست بنمایاند، باید بی‌رنگ و توجیه نشده باشد.



کرد و از تسری دادن بعضی از قوانین علمی به عالم وجود و به کل هستی خودداری نمود. مانند استنتاج تکامل عمومی جهان از تجربه داروین یا اثبات اراده و آزادی انسان که اگزستانسیالیست‌ها از تئوری عدم تعین کوانتوم مکانیک می‌نمایند.

### دیده و دل

یک اختلاف یا امتیاز قرآن در مقایسه با مکاتب فلسفی و علمی یا اخلاقی و عملی، دخالت دادن دل در تشخیص و قضاوت، در کنار حس و عقل است، یا اتکاء بر هر دو احساس جسمی و عاطفی. در بسیاری از آیات به دنبال سمع و بصر که از حواس انسان و افزار کار تعلیم و تجربه برای تشخیص و تفکر هستند، پای «فؤاد» در میان می‌آید. یا تعقل کردن را با استفاده از سه عضو یا سه مرکز گوش و چشم و قلب بیان می‌کند و ضمناً صاحبان مغز را می‌ستاید. گوئی یک نوع هم کاری باید میان حواس ظاهری و خارجی انسان با خواسته و درون او وجود داشته باشد. مثلاً در آیات ذیل:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.» (اسراء (۱۷) / ۳۶)

(و آنچه را که بدان علم نداری پیروی مکن، بدان که گوش و چشم و فؤاد تماماً مسئول آن می‌باشند.)

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ

لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ.» (اعراف (۷) / ۱۷۹)

(و به تحقیق جمع کثیری از جن و انس را برای جهنم پراکنده کردیم که دل‌هائی دارند، ولی با آن تفقه نمی‌کنند و چشم‌هائی که با آنها نمی‌نگرند و گوش‌هائی که به وسیله آنها نمی‌شنوند. اینها چون چارپایانند و بلکه گمراه‌تر، غافل‌ها همین‌ها هستند.)

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَّا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.»

(حج (۲۲) / ۴۶)

(آیا سیر در زمین نکردند تا برای آنها دل‌هائی باشد که بدان تعقل کنند یا گوش‌هائی که به آن بشنوند؟ پس همانا که چشم‌ها کور نیستند بلکه قلب‌هائی که در سینه‌ها هستند کورند.)

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.» (بقره (۲) / ۲۶۹)

(به هر کس بخواید حکمت می‌دهد و هر کس حکمت دریافت کرده باشد مسلماً به خیر و سود فراوان رسیده است و فقط صاحبان مغز و خرد هستند که متذکر می‌شوند.)

«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.»

رَبِّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً»

(آل عمران (۳) / ۷ و ۸)

(... و رسوخ یافتگان در علم می‌گویند تماماً از نزد پروردگاران می‌باشد و جز صاحبان مغز و خرد کسی متذکر و متنبه نمی‌شود. (می‌گویند) پروردگارا دل‌های ما را بعد از آنکه هدایتان کردی، تنگ و متحجر مگردان و از جانب خودت به ما رحمتی عطا فرما...)

چنین می‌نماید که آدمی برای تشخیص و تبعیت در زندگی، باید پس از استماع و اکتساب از اشخاص و مشاهده و بررسی‌های عینی خود، مراجعه به دل و به نفس خویش یا به خواسته‌ها و ساخته‌های فطرت نیک‌نیاز انسانی نموده و عملی را که مقبول طبع و معروف خاطرها بوده و وجدان یا فطرتش اکراه و انکار نداشته باشد، اختیار نماید. مثلاً از بی‌رحمی و آزار پرهیزد و در محبت و خدمت تسریع نماید. به این ترتیب علم و اخلاق ملازم و همکار با هم گردیده و از خشگی و مطلق‌گرایی بیرون می‌آید. علم هدف‌دار و جواب‌گوی مسئولیت‌ها شده، صفت «انسانی» پیدا می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. ظاهراً فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، علاوه بر اینکه جنبه‌ی اجتماعی و ارتباط با اداره جامعه و ولایت امت را دارد، مسئله‌ای مستقل و یک امر جدای از احکام شرعی نماز و روزه و حجاب و غیره است و تکیه بر خوبی و بدی یا مطبوع و مکروه بودن امور دارد و ملاک قضاوت و تشخیص آن طابع انسانی و فطرت‌های پاک می‌باشد که به خود مردم واگذار شده است؛ خوب و بدی که مقبول و مشترک همگان است.

سیانتیسم غربی، چون علم را جدا و مطلق نگریسته و به راهنمایی و دستور آن عمل کرده و فطرت و عاطفه و معنویت را کنار گذاشته، محصولش جنگ و کشتار یا استثمار و استعمار و اختلافات دائم التزاید، مابین ممالک پیشرفته صاحب علم و تکنولوژی و ممالک عقب افتاده یا در حال توسعه شده است. معنویت و اخلاق چون طرف مراجعه و استفاده و استعمال نبوده، راکد مانده و سیر قهقرا کرده و انسان تبدیل به بهائم و وحوش گردیده است. انسان‌ها با علمشان به جان یکدیگر، به دریدن همدیگر و هلاک کردن خودشان افتاده‌اند!

روایتی از حضرت باقر (ع) نقل شده است که:

«الْحُبُّ هُوَ الدِّينَ وَالِدِّينَ هُوَ الْحُبُّ وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ.»<sup>۱</sup>

از طرف دیگر مولای متقیان به کمیل می فرمود:

«مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ.»<sup>۲</sup>

به این ترتیب میان دین و دوستی و دانش، از نظر بزرگان اسلام یک نوع یکرنگی و همکاری و وحدت وجود دارد. مسلمان واقعی و موحد خالص نمی تواند در عین حال و توأماً سیانتیست و اومانیست نباشد.

اگر می بینیم که امروزه علم در تمام شئون حیاتی و اشتغالات دنیای متمدن رخنه کرده و حاکم شده است، یعنی بعد از صنعت و فنون مهندسی، زراعت نیز رفته رفته صنعتی گردیده و بر موازین علمی کاشت و برداشت می نمایند، و پس از آن تجارت و سیاست هم از حالت سنتی بیرون آمده و زندگی علمی شده است و به طور کلی علمی عمل می نمایند، در حقیقت آنچه می بینیم تحقق و تعمیم حکمت قرآنی «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»<sup>۳</sup> است که در سوره اسری (۱۷) آمده است. ولی علم مغرب زمین از مرحله‌ی سمعی و بصری جلوتر نرفته و احساس و عاطفه و انسانیت معیار و مکمل آن نشده است. یعنی علم با تزکیه و تقوا توأم نگردیده و نتوانسته است حیات بخش و سعادت آفرین باشد.

۱. از امام باقر (ع): محبت و عشق خود دین است، دین هم عین حُب است و آیا دین چیزی غیر از حُب یعنی

محبت و دوستی (به دیگران و به خدا و جهان) می باشد؟

۲. از امام علی (ع)، حکمت ۱۴۷: شناخت علم راستین، آئینی است که برای آن پاداش داده می شود.

۳. اسراء (۱۷) / ۳۶: و آنچه را که بدان علم نداری پیروی مکن...

### ۳) مبانی، معانی و موارد استعمال علم

وقتی علم استقلال و اصالت داشت، صحبت از مبانی کردن و راه‌های خاص وصول به آن را تعیین نمودن، مورد نخواهد داشت. علم حالت تابع و نسبی یافته، از اطلاق و اصالت می‌افتد. علم مطلق مطمئن چیزی است که از هر راه، از هر جا، در هر زمان و برای هر منظور که به دست آمده باشد، یکسان باشد. چه علم لدنی حضرت خضر که از نزد خدا به بندگان خاص تعلیم می‌شود:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّنْ لَّدُنَّا عِلْمًا.» (کهف (۱۸) / ۶۵)

(پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از خودمان به او رحمت رسانده و علمی از نزد خودمان به او تعلیم داده بودیم.)

و شاعری اظهار می‌دارد «دل گفت مرا علم لدنی هوس است»، و چه علمی که با بلوغ و رشد شخص و به پاداش خدمت و احسان به او می‌رسد که با استمرار در تقوا و تلاش ارتباط داشته، مانند اعطای حکم و علم به حضرت یوسف (ع) که ظاهراً از صفای ضمیر سرچشمه بگیرد:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۲۲)

(و چون به سن رشد رسید به او حکم، یعنی قضاوت و حکمت و علم دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.)  
یا نور و ابلاغی باشد که بدون مقدمه و واسطه مثلاً بر حضرت موسی (ع) در طور سینا متجلی و متکلم می‌گردد:

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى.  
إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.»  
(طه (۲۰) / ۱۱ و ۱۲)

(و چون موسی به آنجا آمد ندا داده شد که ای موسی. به درستی که من همان پروردگار تو هستم، نعلینت را بیرون آور، همانا که در وادی مقدس طوی گام می‌نهی.)  
و همچنین عکس آن که با مدت‌ها مشاهده و مطالعه و مکاشفه و استدلال، ملکوت آسمان‌ها و زمین را بر ابراهیم خلیل ارائه می‌نماید:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ  
الْآفِلِينَ.» (انعام (۶) / ۷۵ و ۷۶)

(و این چنین اسرار و اداره آسمان‌ها و زمین را، تا آنکه از اهل یقین شود، به ابراهیم ارائه دادیم. پس همین که شب بر او تاریکی انداخت ستاره‌ای را دید گفت این پروردگار من است...)

ولی همان رسولان اولوالعزم که از طریق وحی دریافت علم و حکم می‌نمایند و برانگیخته می‌شوند، رسالت «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۱</sup> را در میان امی‌یون و گمراهان امت معاصر و آیندگان، از طریق تلاوت، تذکر، توجه، تفکر، تعقل و تدریس، به کمک زبان و قلم و کاغذ، در مکتب و مدرسه و در دانشگاه طبیعت و تاریخ و جامعه، انجام می‌دهند؛ با کدام دستور؟ با دستور:

«فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (مزمّل (۷۳) / ۲۰)

(... پس تا حدی که برایتان ممکن و آسان باشد از قرآن بخوانید...)

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَيَّ قُلُوبٌ أَقْفَالُهَا.» (محمد (۴۷) / ۲۴)

(آیا تفکر و تدبر در قرآن نمی‌کنند یا قفل‌هایشان بر دل‌های آنها است؟)

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» (عنکبوت (۲۹) / ۲۰)

(بگو در زمین گردش و سیر کنید تا ببینید چگونه آفرینش را شروع کرده است...)

یا

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.»

(نمل (۲۷) / ۶۹)

(بگو در زمین گردش و سیر کنید تا ببینید سرانجام بزه‌کاران چگونه است.)

پرسش و ملامت می‌کند:

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد...

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيَّ الْإِبِلَ كَيْفَ خُلِقَتْ»

وَإِلَيَّ السَّمَاءَ كَيْفَ رُفِعَتْ»

وَإِلَيَّ الْجِبَالَ كَيْفَ نُصِبَتْ»

وَإِلَيَّ الْأَرْضَ كَيْفَ سُطِحَتْ» (غاشیه (۸۸) / ۱۷ الی ۲۰)

(آیا به شتر نگاه نمی‌کنند که چگونه خلق و ساخته شده است.

و به آسمان که چگونه بالا بلند است.

و به کوه‌ها که چگونه نصب و محکم شده‌اند. و به زمین که چگونه هموار

و مسطح شده است.)

و چنین وعده می‌دهد:

«سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»

(فصلت (۴۱) / ۵۳)

(زود باشد که آیات خودمان را در کرانه‌های جهان و در وجود نفس

خود آنها نشانمان دهیم تا برایشان آشکار شود که آن حق است.)

و علم را در مطالعه و مقایسه انواع و الوان کوه‌ها و درخت‌ها و آدم‌ها و حیوانات:

«الْمَ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا

أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَعَرَابِيٌّ سُودٌ»

وَمِنَ النَّاسِ وَالْأَنْعَامِ وَالْأَدْوَابِ وَاللَّائِمِ الْمُخْتَلِفِ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ

مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر (۳۵) / ۲۷ و ۲۸)

(آیا ندیدی که خداوند از آسمان آب نازل کرده، به وسیله آن میوه‌هایی

از همه رنگ بیرون آورد و از میان کوه‌ها و سنگ‌ها سفید و قرمز

به رنگ‌های مختلف است و سیاه‌رنگ تند.

و از مردم و جانوران و چارپایان نیز رنگ‌های گوناگون است. این چنین

فقط دانشمندان بندگان خدا از او ملاحظه ترس دارند...)

یعنی در طبیعت‌شناسی نمونه می‌دهد. اندازه زمان و حساب اعداد و آمار را باگردش

خورشید و ماه و نظم و رفعت آسمان یا در ثبت و ضبط حوادث و آثار به ما می‌آموزد:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ

السِّنِينَ وَالْحِسَابِ» (یونس (۱۰) / ۵)

(او است کسی که خورشید را نورافشان قرار داد و ماه را روشنائی و نور،

و برای آن منازل انداز نهاد تا عدد سال‌ها و حساب را یاد بگیرند.)  
 شاید بدون مبالغه بتوان گفت قرآن، همان‌طور که اشاره و استناد نسبت به کلیه‌ی انواع باران‌ها دارد<sup>۱</sup>، اشاره و استناد به کلیه مبانی علم نیز می‌نماید، بدون آنکه برای خود علم، انواع و اختلاف یا تمایز و تفرقی قائل شود. همه‌اش علم است و علم اصالت و اطلاق دارد. حتی میان علم خدا با علم بندگان نیز اختلاف اصولی و کیفی بمیان نیاورده و با تذکر، صحبت از اختلاف کمی می‌نماید:

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» (بقره (۲) / ۲۵۵، آیه‌الکرسی)

(... آنچه را که در آینده انسان‌ها و در گذشته آنان است می‌داند در حالی که به هیچ قسمتی از علم او مگر آنچه و آنقدر که خود خواسته باشد احاطه ندارند...)

### منظور از علم و عالم

درباره‌ی معنای علم و منظور از علم در قرآن و حدیث و در فرهنگ اسلامی، خیلی کنجکاوی و طرح مسئله و تلاش شده است. بعضی از متشرعین و الهیون، علم و عالم را بالبداهه منحصر به دین و دینی‌ها دانسته معارف و مشاغلی را که خارج از اصول و احکام اسلام و مباحث وابسته به قرآن و سنت باشد، لایق این نام و مقام نمی‌شناسند. بسیاری از عوام نیز همین عقیده را دارند. به طوری که می‌بینیم در زبان فارسی متداول، اصطلاحات عالم و علما صرفاً تعلق به معممین و به روحانیون اهل محراب و منبر دارد. اما با غور بیشتر در حدیثی معروف و معتبر از رسول اکرم (ص) است که می‌فرمایند:

«الْعِلْمُ عِلْمَانُ عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ»<sup>۲</sup>

علم یا دانش را در دو گونه یا دو نوع می‌بینند، علم بدن‌ها و علم دین‌ها. نظامی گنجوی این معنی و تقسیم‌بندی را در نصیحتی که به فرزند خود می‌کند، به دو تخصص

۱. مراجعه به کتاب «باد و باران در قرآن» شود.

کتاب «باد و باران در قرآن» حاصل سخنرانی مورخ ۱۳۴۳/۱۲/۲۷ در زندان قصر است که تدوین و تفصیل یافته و در سال ۱۳۴۴ منتشر شده است. این اثر اکنون بخشی از جلد هفتم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).  
 ۲. حدیث نبوی: علم بر دو قسم است؛ علم بدن‌ها (اجسام و اشیاء) و علم دین‌ها (مکتب‌ها و مرام‌ها).

یا دو عالم محدود نموده و می‌گوید:

در ناف دو علم بوی طیب است      آن هر دو، فقیه یا طیب است  
 ابدان و ادیان که در کلام پیغمبر (ص) آمده است، هر دو به صیغهی جمع بوده، نه  
 اولی انحصار به بدن انسان و مداوای او دارد و نه دومی اختصاص به دین تنهای اسلام  
 و به‌رشته‌ی فقه پیدا می‌کند، که جزء کوچکی از معارف اسلام و مضمون کمتر از سه  
 درصد آیات قرآن است. چنین استنباط و اظهار شده است که مقصود از ابدان، اجسام  
 و مواد باشد و مقصود از ادیان، کلیه‌ی آئین‌ها و شرایع و مکاتب است که قهراً شامل  
 انواع عقاید و آراء و افکار می‌گردد. یعنی حضرت در آن حدیث خواسته‌اند علم را،  
 اعم از آنچه با جهان مادی و اجرام و ابدان (Corps - Bodies) سر و کار دارد، یا  
 آنچه با جهان معنوی و ذهنی و یا ایده‌ها مربوط می‌شود، بدانند و تعمیم و توسعه  
 بدهند. یکی می‌شود فیزیک و دیگری متافیزیک، یا یکی علوم مادی و دیگر علوم  
 انسانی و معنوی.

در هر حال، عملاً می‌بینیم که رسول اکرم (ص) «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا»<sup>۱</sup> فرموده  
 و منظورش وسعت عام علم است. حضرت امیر (ع) علاوه بر تعلیم قرآن و احکام یا  
 مواعظ و حکمت‌های فراوان، تراوشات و راهنمایی‌های بی‌شمار به معارف و علوم  
 اجتماعی، قضائی، حکومتی، معاشی و علمی دارد؛ چه علوم قرآنی و چه پزشکی و  
 روان‌شناسی حتی فیزیک و ریاضی. پای درس امام ششم حضرت صادق (ع)، تنها  
 فقها و فلاسفه‌ی زمان نمی‌نشستند و بحث نمی‌شد؛ بلکه شاگردان مبرزی در شیمی و  
 مکانیک نیز داشتند. به تبعیت از دستورهای مکرر قرآن به سیر و نظاره و تفکر در  
 زمین و آسمان، در آفاق و انفس و اُمم و به‌طور کلی در خلقت و طبیعت، علوم  
 کثیری مانند هیئت، تاریخ، جغرافیا و طبیعیات، مورد توجه و ترجمه و تحقیق و تتبع  
 مسلمین قرار گرفت. با همبستگی و یک نوع وحدتی که اسلام میان خدا و انسان‌ها و  
 طبیعت برقرار کرده بود، مسلمانان دارای فکری باز و پذیرش عجیب نسبت به علم و  
 معرفت و مردم در هر جا که باشند، گردیدند و در دوران بنی‌عباس که با امام پنجم  
 باقر علوم‌النیین آغاز گردیده، هم‌زمان با حضرت صادق و حضرت رضا علیهم‌السلام  
 بود که نهضت بی‌نظیری در امر ترجمه و تبادل و توسعه علوم به‌وجود آمد. کتابخانه  
 دارالحکمه بغداد که مأمون تأسیس کرد، شامل یک میلیون کتاب از همه نوع آن

۱. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.



گشته بود و کتابخانه قاهره در زمان خلیفه العزیز ۱/۵ میلیون کتاب داشت که ۸۰'۰۰۰ جلد آن ریاضیات بود. اصولاً تا قبل از انحطاط قرون جدید که معارف اسلامی تقریباً انحصار به فقه و اصول و به احکام شرعی روزمره پیدا کرده، است مدارس و علمای بزرگ اسلامی در همهی رشته‌های علمی و ادبی امثال زکریا رازی، ابن سینا، ملاصدرا، فارابی، ناصر خسرو و غیاث‌الدین جمشیدکاشانی بودند (صورت جامع و بررسی کافی در کتاب «علم از دیدگاه اسلام» آقای شیخ محمد تقی جعفری، تهران، شهریور ۱۳۶۰).

اگر خواسته باشیم معنای علم و انواع علوم رایج در جهان اسلام را آن‌طور که در قرون قبل از افول و اختصاص یافتن به فقه و اصول، فهمیده می‌شد و محافل علمی اسلامی عمل می‌کردند، بدانیم، کتابی از نیمه دوم قرن چهارم هجری یادگار مانده است به نام «مفاتیح‌العلوم» که فهرست جامعی است و حالت دائرةالمعارف اصطلاحات علمی زمان را دارد. تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد بن کاتب خوارزمی، معاصر نوح بن منصور سامانی، ترجمه آقای حسین خدیو جم در سال ۱۳۴۷. مؤلف کتاب در آخر مقدمه یا پیش‌گفتار چنین آورده است:

«این کتاب را «مفاتیح‌العلوم» نام نهادم، برای آنکه مدخل دانش است و برای بیشتر دانش‌ها در حکم کلید است، پس هر کس آن را بخواند و مطالبش را به خاطر سپرد، و سپس در کتاب‌های علمی به دقت بنگرد، با آن علوم آشنا می‌شود و به راز آنها پی می‌برد؛ اگر چه با آن علوم بیگانه باشد و با اهل آن دانش‌ها مصاحبت و هم‌نشینی نکرده باشد.»

\* \* \*

«این کتاب را در دو مقاله تدوین کردم:  
مقاله اول شامل علوم شریعت و آن مقدار از علوم عربی است که به این مبحث مربوط می‌شود.  
مقاله دوم در علوم مردم غیر عرب است، یعنی علوم یونانی‌ها و دیگر ملت‌ها.  
از خدای بزرگ توفیق و مدد می‌خواهم تا مرا به حقیقت رهنمون آید و از لغزش باز دارد.»

مقاله اول، شش باب است که به ۵۲ فصل تقسیم شده:

باب اول: علم فقه است، شامل ۱۱ فصل.

باب دوم: علم کلام است، شامل ۷ فصل.

باب سوم: علم نحو است، شامل ۱۲ فصل.

باب چهارم: علم دبیری یا نویسندگی است، شامل ۸ فصل.

باب پنجم: علم شعر و عروض است، شامل ۵ فصل.

باب ششم: علم اخبار است، شامل ۹ فصل.

مقاله دوم، نه باب است که به ۴۱ فصل تقسیم شده:

باب اول: فلسفه است، شامل ۳ فصل.

باب دوم: منطق است، شامل ۹ فصل.

باب سوم: علم طب است، شامل ۸ فصل.

باب چهارم: ارثماطیقی یا علم عدد است، شامل ۵ فصل.

باب پنجم: علم هندسه است، شامل ۴ فصل.

باب ششم: علم نجوم است، شامل ۴ فصل.

باب هفتم: علم موسیقی است، شامل ۳ فصل.

باب هشتم: علم حیل است، شامل ۲ فصل.

باب نهم: علم کیمیا است، شامل ۳ فصل.

پس تمام این کتاب شامل دو مقاله و پانزده باب و نود و سه فصل است.

### علم چیست؟

آقای دکتر عبدالکریم سروش در کتاب «علم چیست، فلسفه چیست؟»<sup>۱</sup> در آنجا که به بیان شرایط و خصوصیات علم از نظر اسلام می‌پردازد، می‌گوید:

عالم وارث انبیاء باید باشد و علم چیزی است که خشیت از خدا بیاورد (به دلیل آیه «أَنْمَأَ يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، فاطر (۳۵) / ۲۸). علاوه بر اینها، در معارف اسلامی علم صاحب آن را به ایمان و اطمینان و یقین می‌رساند (به دلیل آیه «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ»، سبأ (۳۴) / ۶)، یا باید برساند و الا علم نیست، طمأنینه و وقار و مخصوصاً حشمت و سکوت می‌دهد (بنا بر روایت منقول از

۱. چاپ تهران، خرداد ۱۳۶۱.

۲. صفحات ۱۰۲ تا ۱۳۱.

حضرت رضا علیه السلام که «إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقِيهِ الْجَلِيمِ وَالصُّمْتِ». تمیزدهنده وحی و توحید است و ذومراتب می باشد؛ یعنی برحسب اشخاص مرتبه و مفهوم آن فرق می کند. نافع باید باشد؛ ضمن آنکه حاجب و حائل مابین شخص و حقیقت و خدا هم می شود، و یک سلسله شرایط و خصوصیات دیگر.»

بدیهی است که چنین علمی فقط مخصوص عده محدودی از خالص ها و خواص می تواند باشد. البته ممکن است علم ایده آل و مطلوب اسلام مشمول صفات و آثار فوق بوده در حد اعلی انسان مؤمن را به آن مراحل و مراتب برساند، و الا نه تعریف کلی علم که در مقابل جهل است، چنین می تواند باشد و نه قرآن و احادیث اجازه ی چنین انحصار و اختصاص را می دهند. اتفاقاً شرط ذومراتب بودن علم امکان طیف وسیع آن را رسانده و علوم سطوح پائین را دربرمی گیرد. حرف حصر «أَمَّا» در آیه فوق [فاطر (۳۵) / ۲۸] را می توان ناظر بر علما گرفته و گفت این است و جز این نیست که علما از خدا و عظمت او خشیت و وحشت دارند و بنابراین هر صاحب علمی که خدا ترس و خداشناس نباشد عالم نبوده و علمش علم محسوب نمی شود، و هم می توان آن را عطف بر خشیت گرفته گفت خشیت از خدا فقط از راه علم و شناخت طبیعت و غور در اطوار خلقت (همان طور که در آیات ماقبل ذکر شده است) حاصل می شود و بنابراین خشیتی که روی بی خبری و خارج از شناخت خلقت و طبیعت باشد، خشیت نیست، تلقین است، توهم است، ترس و وحشت است...

در بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می شود که از مؤمن، از عبد و از انسان به صیغی حال و به صفت اثباتی وصف می شود که عامل به فرایض و وظائف و حامل همه ی کمالات و فضائل است و می رساند که مؤمن واقعی و عبد صالح خالص چنین است یا چنین باید باشد؛ ولی در خیلی جاهای دیگر قرآن به کسانی خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» می شود که در نیم راه و گاهی در آغاز ایمان و اخلاص و عبادت قرار دارند. حتی اکتفا به سلام گفتن آنها می شود و نمی خواهد کنج کاوی و دقت در اعمال و افکارشان به عمل آید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نساء (۴) / ۹۴)

(... و به کسی که به شما اظهار سلام می کند نگوئید مؤمن نیستی...)

آن جائی که می فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (توبه (۹) / ۷۱)

(و مردان و زنان مؤمن اولیاء همدیگرند امر به معروف می‌کنند و نهی از منکر و نماز برپا می‌دارند و...)

آیه حکم قطعی ثابت عام نمی‌نماید؛ بلکه می‌گوید و می‌خواهد که مؤمنین و مؤمنات چنین باشند. و الاً مؤمنینی بودند و هستند که با غیر خودی دوستی و صمیمیت دارند. مؤمنین و مؤمنات واقعی خواست خدا، صادق و صالح و قانتند؛ ولی خطاب‌های ملامت‌انگیز هم داریم، نظیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ.» (صف (۶۱) / ۲)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا آنچه را که می‌گوئید انجام نمی‌دهید؟)

آنچه مسلم است و به وضوح از آیات کثیر قرآن برمی‌آید، مصدر یا اسم علم و افعال «عَلِمَ»، «يَعْلَمُ» و «عَلَّمَ» و اشتقاق‌های آنها از یک ماده و یک منشاء بوده، «عِلْمٌ» و «عَلِمَ» یا «عَلَّمَ» به صورت ملازم و محصول یکدیگر آمده‌اند.

دانستن و دانائی و دانش در منطق قرآن با هم خویشاوندی و ارتباط کامل داشته و علم در کل قرآن طیفی را تشکیل می‌دهد که از دیدن و شنیدن با چشم و گوش یا آگاهی ساده و صرف دانستن شروع می‌شود و به علم مطلق اعلی و شهود و کشف اسرار وجود که بر انبیاء وحی شده است، و حتی به علم و علیم بودن خدا، ختم می‌گردد. اینک برای آنکه شبهه‌ای از بابت عمومیت و طیف وسیع موارد استعمال علم در قرآن و عدم انحصار آن به رشته‌های ممتاز معین و به حالات خاص، باقی نماند، ذیلاً نمونه‌های چندی از آیات مربوطه را - با معذرت از طول کلام و تکرار مثال‌ها - ذکر می‌کنیم. البته در قسمت اعظم آیاتی که مشتقات علم و تعلیم به صورت مصدر یا فعل به کار برده شده است، صحبت از دانستن و دانشمندی خدا یا از دین و دانش‌هایی است که انبیاء و اولیاء حامل و معلم آن بوده‌اند مانند:

«تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.»<sup>۱</sup>

«الْمُ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup>

۱. مانند (۵) / ۱۱۶ : ... به آنچه در نهاد من است دانایی و من از آنچه در ذات تو است بی‌خبرم؛ که دانای رازهای نهان تویی، تو.

۲. حج (۲۲) / ۷۰: مگر نمی‌دانی که خدا از آنچه در آسمان و زمین است آگاه است؟ ...

«وَلَتَعْلَمَنَّ بَأْهَ بَعْدَ حِينٍ»<sup>۱</sup>

«قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>

«وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»<sup>۳</sup>

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup>

«أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»<sup>۵</sup>

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»<sup>۶</sup>

«وَلَتَنْتَبِهَنَّ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»<sup>۷</sup>

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»<sup>۸</sup>

«مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ»<sup>۹</sup>

«أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْ يَرِي»<sup>۱۰</sup>

ولی دانسته‌ها، دانائی‌ها و دانش‌های مادی و معنوی بشری مربوط به دنیا و زندگی و علوم غیردینی را نیز با کثرت و تنوع کافی شامل می‌باشد. از این قبیل:

۱. ص (۳۸) / ۸۸: و مسلماً پس از چندی از [حقیقت] خیر آن آگاه خواهید شد.
۲. بقره (۲) / ۳۰: ... گفت: من [از استعدادهای شگرف انسان] حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.
۳. زخرف (۴۳) / ۸۵: ... رستاخیز تنها در اختیار اوست...
۴. بقره (۲) / ۲۱۶: ... [مصلحت را] خدا می‌داند نه شما.
۵. بقره (۲) / ۷۷: مگر نمی‌دانند که خدا هر چه پنهان و آشکار کند، می‌داند؟
۶. انعام (۶) / ۷۳: ... دانای نمان و آشکار است؛ ...
۷. بقره (۲) / ۱۲۰: ... و اگر آگاهانه از هوس‌های آنان پیروی کنی، ...
۸. رعد (۱۳) / ۴۳: ... بگو: خدا و افرادی که دانش کتاب [آسمانی] دارند، به‌عنوان گواه بین من و شما کافی است.
۹. ص (۳۸) / ۶۹: ... [اگر به من وحی نمی‌شد] هیچ اطلاعی از عالم بالاتر - آنگاه که فرشتگان [در مورد] افرینش انسان [جدال] می‌کردند - نداشتم.
۱۰. نجم (۵۳) / ۳۵: مگر علم غیب دارد و [آینده را] می‌بیند؟

«وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ»  
(مائده (۵) / ۴)

(... و آنچه را (یا آن‌طور) که به سگان شکاری آموخته‌اید و خدا شما را  
تعلیم داده است...)

تعلیم‌گیرنده و صاحب علم‌شونده سگ شکاری است و تعلیم‌دهنده در مرحله‌ی  
اول خدا و پس از آن انسان.

«لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (نساء (۴) / ۴۳)  
(... درحالی که مست هستید نزدیک نماز نشوید بلکه حال و وضعی  
داشته باشید که بدانید چه می‌گوئید...)

دانستن و علم‌داشتن بر گفت و شنودهای در حد هوشیاری دور از مستی است.

«مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ» (نساء (۴) / ۱۵۷)  
(... آنان را علم و اطلاعی به این مطلب نیست جز اینکه پیروی از گمان  
می‌کنند...)

علم در برابر ظن و گمان آمده و عدم اطلاع صحیح یهودیان از کشتن حضرت  
مسیح (ع) است.

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.»  
(عنکبوت (۲۹) / ۴۳)

(... و این مثال‌ها و داستان‌ها را برای مردم می‌زنیم و می‌آوریم و فقط  
دانیان یا دانشمندان در آنها تعقل می‌نمایند.)

عالم‌هائی که تعقل می‌کنند از میان ناسند و از توده طرف خطاب و تعلیم قرآن.

«قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص (۲۸) / ۷۸)  
(گفت همانا در اثر علمی که خود دارم صاحب این (گنج و ثروت‌ها)  
شده‌ام...)

صحبت از علم مال اندوزی قارون است.

«ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ» (زمر (۳۹) / ۴۹)

(... پس از آن همین که او را از خودمان نعمتی دادیم گوید جز این نیست  
که در اثر علم خودم نائل به آن شده‌ام...)

اشاره به گرفتاری‌هائی است که وقتی برای مردم پیش می‌آید، رو به خدا می‌برند؛

ولی همین که راحت و مشمول رحمت خدا می‌شوند، خلاصی و نعمت را مربوط و مدیون به هنر و دانش خودشان می‌دانند.

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»  
(غافر (۴۰) / ۸۳)

(و چون فرستادگان نشان دلائل آشکار و بینات برای آنها می‌آوردند، به علم و دانشی که خود داشتند دلخوش و مغرور می‌گشتند...) صحبت باز از علم و دانش و تخصص‌های دنیائی است که اعراض کنندگان از دعوت پیغمبران به آن دلخوش و مغرور بوده‌اند.

«فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»  
ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (نجم (۵۳) / ۲۹ و ۳۰)

(از کسانی که پشت به ذکر و یاد ما می‌کنند و جویای چیزی جز زندگی دنیا نیستند رو بگردان.

حد رسائی و کشش علم آنها چنین است...)

اصطلاح علم صرفاً در مورد و در حد خواسته‌ها و ساخته‌های زندگی دنیا به کار برده شده است و شامل علم و فنون و حرفه‌های مادی می‌باشد. قبلاً آیات چندی را که اشاره و ارتباط صریح با انواع علوم طبیعی یا تاریخ و جغرافیا و هیئت داشت - و اصلاً آیه به معنای آثار مادی و مشهود در طبیعت و خلقت است - دیده بودیم.

در آیه ۷۰ سوره نحل (۱۶) آنجا که در وصف مراحل آخر پیری است، می‌فرماید:

«لَكَيْلًا لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» (نحل (۱۶) / ۷۲)

(... تا آنجا که بعد از دانستن و علم چیزی نداند...)

واضح است که غرض، علم و آگاهی و حضور ذهن‌های عادی اشخاص به اشیاء و امور است نه علوم الهی و معارف معنوی یا فضائل اخلاقی. در آیه ۳۶ مکرر الذکر سوره اسراء (۱۷):

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.» (اسراء (۱۷) / ۳۶)

(و آنچه را که بدان علم نداری پیروی مکن، بدان که گوش و چشم و فؤاد تماماً مسئول آن می‌باشند.)

علم چیزی جز آگاهی و یقین و بصیرتی که انسان باید در هر اقدام و حرکت خود کسب نماید و کاملاً جنبه کلی دارد، نیست.

در آیات زیادی علم درباره‌ی صنایع (مثلاً زره‌سازی (انبیاء (۲۱) / ۸۰)، شاعری و قافیه‌سازی (یس (۳۶) / ۶۹)، خط‌نویسی (بقره (۲) / ۲۸۲) و زبان و سخن‌گوئی (رحمن (۵۵) / ۴) استعمال شده، حالت اختصاصی و انحصاریِ اعلای الهی را - که بعضی اصرار دارند به آن بدهند - ندارند.

در سوره‌ی حجر (۱۵) سه بار نام از علم به میان می‌آید که به‌طور آشکار اشاره به علم مکتسب بشری و دریافت‌های خودمان داشته جدای از وحی انبیاء و اشراق اولیاء است. یک جا مقابل و همتای وحی و کتاب آمده است؛ جای دیگر مقدمه برای ایمان و گواه بر حقانیت دین گرفته شده و در آیه سوم در ردیف هدایت دینی و کتاب منیر الهی شمرده شده است:

«وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ

قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (حج (۲۲) / ۵۴)

(و تا کسانی که دریافت علم کرده‌اند بدانند که آن حق است از ناحیه پروردگار تو بنابراین بدان ایمان بیاورند و دل‌هایشان برای آن نرم و پذیرا گردد و به‌درستی که خداوند مسلماً کسانی را که ایمان بیاورند به‌راه راست رهبری می‌نماید.)

ضمیر «ه» در «انَّه» و در «به» راجع به قرآن و کتاب‌ها است و می‌بینیم که صحبت از علم کسانی می‌شود که هنوز ایمان نیاورده‌اند و دل‌هایشان خاضع و نرم نشده است. علم به‌عنوان راه‌گشای ایمان، مرحله مقدماتی بوده پس از آن دل‌دادگی و هدایت به‌سوی خدا می‌آید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ.»

(حج (۲۲) / ۸)

(و از میان مردم کسانی هستند که در (باره) خدا جدال می‌کنند، بدون آنکه (از روی) علم باشد و نه هدایتی (دریافت کرده‌اند) و نه (مورد) استادشان کتاب روشن‌گری) است.)

برای جدال یا بحث در باره خدا سه طریق یا سه مدخل ذکر شده است: علم بشری و اکتساب شخصی، هدایت و راه‌نمایی راه‌یافتگان، و بالاخره تمسک به کتاب روشنگر آسمانی اصیل.



مدخل سوم صد در صد الهی است. دومی با واسطه‌ی فرستادگان و هدایت‌یافتگان است، یعنی «الهی - بشری»، و اولی صد در صد بشری است.

«وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ.» (حج (۲۲) / ۷۱)

(و به غیر از خدا و ورای او کسانی یا کسی را عبادت می‌کنند که حجت و دلیل قاطعی در باره‌اش نازل نشده است و نه علمی بدان دارند و ظالمین را هیچ امدادگر و یآوری نیست.)

این آیه در وصف بت پرستان است که چیزی را بندگی می‌کنند که نه دلیل قاطع و آیه‌ای برای آنها نازل شده است (یعنی وحی و کتب الهی) و نه آنها از آن بابت علم و دانشی دارند (یعنی آگاهی و حقایق علمی) ضمن آنکه (یا به دلیل آنکه) ارباب ظلم را کمک‌کننده و یآوری نمی‌رسد.

### جمع‌بندی سیانتیسم

پس به‌طور خلاصه سیانتیسم یا دانش‌پروری، تا آنجا که ارزش و فضیلت شناختن برای علم متکی به عقل و عمل و بینش و معرفت، در گستردگی کلی آن است، و دخالت دادن و استمداد از علم در کار دنیا و دین باشد، نه تنها امر معقول مسلم است و مورد تأیید قرآن می‌باشد؛ بلکه اسلام را که برای علم اصالت و استقلال قائل شده است، پیشتر و بیشتر از هر مکتب و آئین دیگر باید سیانتیست بدانیم. اما دانش‌پرستی و اینکه اولاً علم، یعنی علمی را که بشر به آن دسترسی داشته و دارد، جواب‌گوی تمام مسائل و معضلات و اسرار و ابتلاها دانسته، حقیقت و واقعیت هر امر و وحی را متوقف و موکول به دلالت و شهادت علم خودمان بدانیم و ثانیاً: علم را هدف نهائی و یگانه عنصر هستی شناخته و منکر هر چیز دیگر شویم، چنین عقیده و عمل (که دانشمندان جدی معتبر هم مدافع آن نبوده‌اند) نه با منطق و عقل و با خود علم - که در حال تصحیح و تکامل و توسعه دائم است - جور در می‌آید و نه اسلام و ادیان خداپرستی به آن صحنه می‌گذارند.

قرآن، ضمن آنکه تجلیل و تأکید فراوان بر علم و عالم‌شدن نموده، آن را شاهد حقایق خود و وسیله‌ی فهم و عمل به دین گرفته است. در هیچ‌یک از آیات نه عقل و دانش بشر را خالی از نقض و اشتباه اعلام می‌نماید و نه کفایت و مقام جانشینی

خدا و وحی را برای آن قائل شده است. اگر پیغمبر بزرگوارمان توصیه کرده است که «از گهواره تا گور دانش به جوی» برای این است که علم تمامی ندارد، نیازمان به آن یا جهلمان نیز از بین رفتنی نیست. در کتاب «گمراهان» گفته شده است که:

«علم مانند خود جهان و طبیعت بینهایتی است که هر قدر در وادی آن پیش برویم خود را جاهل‌تر و حیران‌تر می‌بینیم و علم در حد اعلیٰ چراغی بیش نبوده به هر سمت آن را بگردانیم و هر جا که بخواهیم برویم راهنمای ما خواهد بود؛ ولی نه هدف می‌تواند باشد، مانند خدا، و نه هدف‌دهنده یا هدف تعیین‌کننده است.»<sup>۱</sup>

سیانتیسم اگر به این معنی و در چنین وسعت و مرتبت گرفته شود، علم‌پرستی می‌شود که چیزی جز شرک و ضلالت نمی‌تواند باشد.

علم که موهبت ازلی الهی به انسان خلیفه‌ی زمین است و خالص آن شرقی و غربی یا کهنه و نو ندارد، چیزی نیست که با خواستن و نخواستن یا قبول و انکار ما از واقعیت و اعتبار بیفتد، جز آنکه با پوشاندن و پشت‌پازدن به آن، خودمان را محروم و مهجور و برکنار از کاروان تاریخ و تمدن و تقرب خواهیم کرد.

#### ۴- اومانیسیم

اومانیسیم را نیز از مرحله ساده آن که انسان‌دوستی است و آراستگی شخص به عواطف و کمالات یا ارزش‌های معروف به انسانیت، شروع می‌کنیم. مرحله پیشرفته‌تر آن، می‌تواند اصالت و استقلال‌دادن به انسان و انسانیت برای تشکیل یک مکتب و استخراج اصول و قوانین زندگی و اجتماعی باشد و در مرحله‌ی افراطی انتخاب فرد یا نوع خودمان به عنوان هدف و الگوی زندگی و مبداء و مقصد بودن در وجود می‌شود.

در اینجا باز می‌بینیم که *الاسلامُ یعلوُّ و لا یعلیٰ علیهِ*. هیچ مکتب و مذهب و هیچ انسان‌دوست و انسان‌گرا به پای قرآن در عنایت و علاقه به انسان نمی‌رسد. در احترام و کرامت و محبت به او، در ارزیابی سرمایه‌ها و سرنوشت اعلای او، در آزادی‌دادن و بالا بردن بی‌نهایت او و بالاخره در رساندنش به آستان خدا!

اگر نمونه و فرد اعلائی خواسته باشیم برای اومانیسیت و انسان‌گرا پیدا کنیم، قرآن خدا را به ما معرفی می‌نماید. پیش از آنکه و بیش از آنکه ما نوع بشر و خوبان پاک و والای ما، خدا دوست و خداگرا بوده باشند، خداوند انسان‌دوست و انسان‌گرا بوده

۱. کتاب «گمراهان»، صفحه ۱۵۱.

است. خدا دوستی انسان‌های زبده، نتیجه و محصول انسان‌دوستی بی‌دریغ و عنایت خدا از روز الست به انسان است. مکتب اومانیسم را نیز باید پرتوی از همان مبداء محبت و عشق بدانیم و گام ناقص از راه طی شده در مکتب انبیاء<sup>۱</sup>.

### اومانیسم خدا

وقتی به آئین‌های موسی و عیسی و مصطفی علیهم‌السلام نگاه می‌کنیم، می‌بینیم انسان‌دوستی، محبت، خدمت به خلق، انفاق و ایثار، جوان‌مردی و کرامت اخلاقی، گذشت و بخشش و بالاخره خوش‌روئی و خوش‌گوئی با مردم، از نزدیک‌ترین آنها که پدر و مادر و فرزند است گرفته و خویشاوند و همسایه و همکیش که نزدیکانند تا غریبه و قاتل و احیاناً دشمن، تماماً خصلت‌ها و فضیلت‌هایی است که فرستادگان خدا به پیروان خود سفارش کرده‌اند و ادیان توحیدی در این جهت از هر مصلح و مُرالیست و اومانیست پیشی گرفته‌اند. بدون آنکه (مخصوصاً در انجیل و قرآن) نظر به دودمان و نزدیکان و امت خود داشته و بی‌آنکه همه خلایق را از هر نسل و رنگ و ملت و حتی حیوانات در پناه و در خدمت انسان را فراموش کرده باشند. در ادیان توحیدی است که تسمیه و توجه به «آدم» ابوالبشر شده و تمام انسان‌ها را «بنی آدم» یا برادران و خواهران یکدیگر خوانده‌اند. آنجا که قرآن عالی‌ترین مراتب بهشت را که به پهنای آسمان‌ها و زمین خواهد بود، به متقین وعده می‌دهد؛ متقینی را مشمول آن می‌داند که:

« وَ سَارِعُوا إِلَيَّ مَعْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ »

۱. کتاب «انسان‌دوستی اسلام» (Humanisme de L' Islam)، تألیف پرفسور مارسل بوازار (Marcel Boisard)، استاد دانشگاه حقوق ژنو در سال ۱۹۷۹، که در مقالات دیگر از جمله در کتاب «گمراهان» صفحه ۷۷ معرفی کرده‌ام، می‌تواند شاهد زنده ارزنده‌ای، به مصداق «الْفَضْلُ مَا شَهِدَ بِهِ الْأَعْدَاءُ»، برای ما باشد. در این کتاب بسیار محققانه، مؤلف متواضع آن با دلایل علمی و تاریخی صحیح اعلام می‌دارد که اسلام از کلیه مکاتب اجتماعی، فلسفی و سیاسی دنیا و از کلیه مذاهب موجود اومانیست‌تر است و بیش از همه مقام انسان را شناخته و قدر به او نهاده است. بنابراین جا دارد - و پیشنهاد می‌کند - که سازمان ملل متحد، حقوق اسلامی را به‌عنوان حقوق بین‌المللی در روابط مابین دولت‌های عضو بپذیرد. غرض از تألیف کتاب نیز همین مطلب بوده و استدلال می‌کند که چون دولت‌ها و ملت‌های تشکیل‌دهنده سازمان دارای نظام‌های متفاوت با مرام‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف و احیاناً مخالف هم بوده، محور مشترکی برای تجمع و تبعیت از آن در میان‌شان وجود ندارد و تنها اشتراک آنها در انسان بودن و علاقه و احترام به انسانیت است، یگانه راه تفاهم فی‌مابین، می‌تواند اسلام باشد. اسلامی که به کامل‌ترین و بهترین وجه انسان را شناخته و به او ارج و حقوق داده است.

أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ  
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. (آل عمران (۳) / ۱۳۳ و ۱۳۴)

(و به جانب آمرزش پروردگارتان و رسیدن به بهشتی که به عرض آسمان‌ها  
و زمین است و آماده برای متقین شده است، به سرعت حرکت کنید.  
کسانی که در خوشی و سختی انفاق کرده، خشم خود را فرو می‌برند و  
از مردم گذشت می‌کنند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.)

یعنی کسانی که در خوشی و فراخی و در سختی و تنگی همواره از مال و امکاناتشان  
به دیگران می‌دهند. خشم و غضب خود را فرو داده، چهره و گفتار دلنشین داشته،  
انتقام‌جو نیستند و از «مردم» درمی‌گذرند و می‌بخشند.

بدیهی است که خشم و غضب و عفو و گذشت در برابر دشمنان و متجاوزین و  
مخالفین است، نه مخصوص موافق‌ها و محبوب‌ها. همچنین نمی‌گوید «عَافِينَ عَنِ  
الْمُؤْمِنِينَ» یا «عَافِينَ عَنِ الْأَقْرَبَا وَالصُّلَحَاءِ» بلکه عمداً کلمه‌ی عام «ناس» را به کار می‌برد.  
غرض خیر رساندن و روی و روابط دوستانه داشتن با همه‌ی انسان‌ها است، به‌صفت  
انسان بودن آنها و آدم و ناس بودن، نه به‌صفت خوب بودن یا از خود ما بودن. قرآن گام  
از این بالاتر گذاشته، توصیه به «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»<sup>۱</sup> می‌نماید یعنی خوبی کردن  
در برابر بدی یا دوستی در برابر دشمنی. باز در آنجا هم که قرآن به سخن گوئی  
مستقیم از طرف خدا، گرامی داشتن و کرامت یافتن انسان را اعلام می‌نماید، تمام  
انسان‌ها را، بدون اختصاص و انحصار و اختلاف، به‌صفت مشترک و عام «بنی آدم»  
مشمول آن می‌داند:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ  
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.» (اسراء (۱۷) / ۷۰)

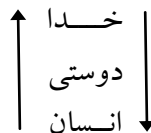
(و به تحقیق ما فرزندان آدم را گرامی داشته بزرگوارشان کردیم و آنها  
را در زمین و دریا سوار کردیم و از پاکیزه‌ها روزیشان دادیم و بر  
بسیاری از کسانی که آفریده‌ایم برتریشان ساختیم.)

اسلام برای بشر به‌صفت آدم بودن، حقوق و ارزش قائل است و مبانی حقوق بشر  
از طرف خدا اعلام شده است.

۱. رعد (۱۳) / ۲۲: ... و بدی را با نیکی دفع می‌کنند...

این نه تعارف و تشویق است و نه منتی است که خداوند بر سر ما می گذارد که توقعی داشته و خیری برای خود خواسته باشد. صرفاً اکرام و احسان و انعام از ناحیه او و التفات و محبتی است که به مخلوق خود دارد. انسان دوستیِ اعلی و انسان گراییِ پاکِ خداوند است. خدا خودش خواسته است که انسان - تکرار می کنم هر انسان و همه انسانها به صفت آدم و آدمیزاد بودن - خلیفه او در زمین و حامل بار امانت او که امتیاز بر همه موجودات و افتخار بر فرشتگان است، بشود، پیش از آنکه آدم و انسانی ساخته و آفریده شده باشد.

اگر کتب انبیاء به آدمها سفارش برادری و دوستی با یکدیگر را کرده اند، برای این است که خدا آدمها را دوست داشته است. و اگر پیغمبران به الهام و امر خدا آدمها را به بندگی خدا، بندگی از روی اعتقاد و احتیاج و علاقه و عشق، یعنی دوستی خدا، دعوت نموده اند، پیش از آنکه و بیش از آنکه انسان خدا دوست باشد و خلیلها و حنیفها و عارفهای فانی فی الله پیدا شوند، خدا انسان دوست بوده و هست. خدا دوستی ما، اگر درک و سعادت آنرا پیدا کنیم، فرع و جزء ضعیفی از انسان دوستی خدا است. این مهر را شما از هر دو طرف، از بالا به پائین و از پائین به بالا، که بخوانید درست است:



به قرآن نگاه کنید، ببینید خدا با گناه کاران و منکرین، با متمرّدین از فرمان خود و با آنها که اعلام دشمنی با او می نمایند، چگونه صحبت می کند. رابطه خدا با انسانهای مؤمن و مطیع و یا کافران و مخالفان، رابطه دوستی و دشمنی نیست؛ رابطه‌ی «حُبِّ» و «لَا حُبِّ» است. به کسانی که ایمان می آورند و به کارهای خوب آدمها - البته به سود خودشان و خلق، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» می گوید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۱</sup>

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»<sup>۲</sup>

۱. بقره (۲) / ۱۹۵ : ... خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۲. بقره (۲) / ۲۲۲ : ... خدا توبه کنندگان و کسانی را که به پاکیزگی توجه دارند دوست می دارد.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup>

«فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>

و در طرف دیگر می‌فرماید:

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»<sup>۳</sup>

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»<sup>۴</sup>

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۵</sup>

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»<sup>۶</sup>

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»<sup>۷</sup>

وقتی خدا چنین باشد جای تعجب نخواهد بود که به فرموده‌ی حضرت باقر (ع) به طوری که در مبحث سیانتیسم گفتیم، دین چیزی غیر از عشق و محبت نباشد. خدا رحمت کند دکتر امیراعلم را که در زمان احمدشاه وقتی می‌خواستند شعبه‌ای از صلیب سرخ بین‌المللی در ایران تأسیس نمایند، علاوه بر انتخاب عنوان «شیر و خورشید»<sup>۸</sup> شعار «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبُرِّ وَالتَّقْوَى» را بالای آن قرار داد. این شعار و دستور منع خصومت و خروج از عدالت با لجوج‌ترین دشمنان صدراسلام بوده‌است. همان‌طور که نیت و برنامه صلیب سرخ امداد به مجروحین و محرومین جنگ‌های میان‌ملت‌ها می‌باشد، در آن آیه نیز سفارش شده است که دشمنی با یکدیگر و گناه‌کاری را کنار گذاشته، به عوض کینه‌توزی همکاری در نیکوکاری نمایند:

۱. آل عمران (۳) / ۱۴۶: ... و خدا پایداران را دوست می‌دارد.

۲. آل عمران (۳) / ۷۶: ... خدا پروا پیشگان را دوست دارد.

۳. آل عمران (۳) / ۵۷ و ۱۴۰: ... و خدا ستم‌گران را دوست ندارد.

۴. نساء (۴) / ۳۶: ... خدا افراد متکبر و فخر فرروش را دوست ندارد.

۵. مائده (۵) / ۶۴: ... خدا تبه‌کاران را دوست ندارد.

۶. اعراف (۷) / ۳۱: ... که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد.

۷. آل عمران (۳) / ۳۲: ... خدا انکارورزان را دوست ندارد.

۸. که در اصل به یاد آورنده‌ی شجاعت و علم علی (ع) بوده است.

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا  
وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبُرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»  
(مائده (۵) / ۲)

(... و مبادا دشمنی قومتان که شما را از مسجدالحرام باز داشتند، باعث شود که مرتکب جرم گردیده، در حق آنها تعدی و تجاوز نمائید، (بلکه) با آنها در نیکی و تقوا همکاری و همیاری بنمائید و در گناه و خصومت با آنها همکاری و یاری نکنید...)

محبت و دوستی آیا از این بالاتر قابل تصور هست که خدا برای انسان‌ها معشوقی باشد که خود به سراغ عاشق می‌رود؛ پیغام می‌فرستد و او را به سوی خود دعوت می‌کند؛ وعده می‌دهد و نزدیک بودن و هم‌آغوشی خود را خبر می‌دهد! قبول ندارید؟ این آیات را بخوانید:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ  
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (بقره (۲) / ۱۸۶)  
(و چون بندگان من از تو سراغ مرا بگیرند بدانند که من نزدیک (به آنها) هستم، دعوت و درخواست هر خواهنده‌ام را اجابت می‌نمایم، پس (آنها هم) اجابت مرا قبول نموده و به من ایمان بیاورند، امید است که به‌رشد و سعادت برسند.)

«وَوَحْنٌ أُقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» (ق (۵۰) / ۱۶)  
(... و ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم.)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ  
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.»  
(انفال (۸) / ۲۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و رسول را، وقتی شما را به چیزی دعوت می‌کنند که حیاتتان می‌بخشد، اجابت نمائید و بدانید که خداوند میان شخص و دل او حائل است و جا دارد و اینکه به سوی او گردآوری می‌شوید.)

خدا، هم معشوق است و هم عاشق. عاشقی که جهانی از وجود و کرم است و کمترین احتیاج به هیچ کس نداشته و او همه چیز به معشوق می‌دهد و آسمان‌ها و زمین

را برای ما و در تسخیر ما آفریده است:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

(لقمان (۳۱) / ۲۰)

(آیا نمی‌بینید که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است برای شما

تسخیر کرده است؟)

اگر خدا می‌گوید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات (۵۱) / ۵۶)

(و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه عبادت مرا بنمایند.)

البته نه برای استخدام و استثمار جن و انس و نیاز و استفاده است، بلکه خدا بی‌نیاز علی‌الاطلاق و روزی‌دهنده‌ی جهانیان است. آیه می‌خواهد بگوید خدا ما را با وجود آزادی و امکان نافرمانی که داده است، متناسب و مجهز برای بندگی خویش آفریده و این بندگی به‌طوری که در آیات دیگر دیدید، برای ارشاد و احیاء ما و برای تنعم و تقرب به ذات پروردگار است. به قول مولانا جلال‌الدین رومی:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

سعدی که به او لقب «أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِينَ» داده‌اند، درک درستی از انسان‌گرایی

خدا و از درد و دوری ما داشته است که می‌گوید:

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم

چه کنم، با که توان‌گفت که دوست در کنار من و من مه‌جورم

واقعاً آنهایی که اسلام و دین خدای عزیز حکیم رحیم غفور و دود را در چهره‌ی

خشونت و خصومت و در خط کینه و انتقام و کشتار ارائه دادند و با اجبار و اکراه از

طریق تعزیر و حد و اعدام می‌خواهند اجرا و اصرار نمایند، مرتکب چه خیانتی به خدا

و به اسلام و چه جنایتی به نوع انسان می‌شوند!

### اصالت و استقلال انسان

۲- اما اصالت و استقلال دادن به انسان و اینکه انسان می‌تواند با خصوصیات و

خواسته‌هایی که دارد، به‌طور مطلق معیار و اصل و مبنای ثابت مشخصی باشد و

«انسانیت» یک حالت و یک الگو و مقصد معینی را معرفی نماید، خیر، چنین چیزی

نه واقعیت خارجی مسلم دارد و نه قرآن آن را عنوان یا تأیید می‌کند. واقعیت و

صحت ندارد، زیرا که در عمل می‌بینیم آدم‌ها همه جور هستند و نوع و نمونه واحد



وجود ندارد؛ ضمن آنکه افراد مختلف و متفاوتی در میان آنها از جهاتی شاخص بوده معروف و مُتَّبِع و مدل شده‌اند. یکی در زورمندی و زورگوئی، یکی در زیبایی و دلربائی توأم با بی‌مهری و بی‌قیدی، بعضی در ثروت و قدرت و زرنگی تا سرحد درندگی، برخی به لحاظ محبت و رحم و سخاوت، آن دیگری در سفاکی و سلطه‌گری ... بدون آنکه از نظر علمی و با هیچ منطق و میزانِ مطلق بتوان ارجحیت و اصالت برای هیچ‌یک ثابت نمود.

اگر معیار سنجش و قضاوت ما تکامل و رشد طبیعی باشد و انسان و انسانیت را دنباله یا اتمام و اکمال حیوانیت بدانیم، در عالم حیوانات قرار کلی و کاملاً طبیعی ضروری، بر آکل و ماکولی است و محبت و خدمت و فداکاری عادتاً از محدوده‌ی جفت‌گیری و نوزادپروری خارج نشده و تنازع در بقا از اصول قطعیه است. بنابراین هیچ دلیل علمی و سند طبیعی برای محکوم کردن استخدام و استثمار و استعمار و مردودشناختن فلسفه‌های قدرت‌پرستی و برتری نژادی وجود ندارد. «انسانیت» که این اندازه در ادبیات و اخلاقیات و در عرف تبلیغات و منازعات اجتماعی و سیاسی به کار برده می‌شود، کمترین معنی و مبنا از نظر علمی و الزام اخلاقی ندارد و این امری است نسبی و قراردادی بر حسب آنکه در فرهنگ و سنت گویندگان و شنوندگان آن مبتنی و مأخوذ از چه عقاید و آداب و انتظاراتی بوده باشد. در حالت مطلق و در منطق خالی از خدا و هدف مشخص، چنگیز و نرون و معاویه همان قدر انسانند - یعنی حیوان - که پاستور و علی بن ابیطالب و مثلاً مائو یا مارکس کمونیست‌ها. از این جهت، یعنی متغیر و غیر ثابت بودن و آزاد بودن انسان، قرآن صراحت و دلالت کامل دارد. در آنجا که می‌گوید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.» (دهر (۷۳) / ۳)

(به‌درستی که ما او را وارد راه و رهبری کردیم، خواه شاکر بهره‌بردار صحیح باشد (یا بشود) و خواه کافر گمراه خطا کار.)

با واقع‌بینی و روشنی این اختلاف در مسیر و سیرت‌ها را به خود خدا نسبت می‌دهد. همچنین در ده‌ها و شاید صدها آیه که خدا هم هادی است و هم مضلّ در منطق قرآن و با قبول سردرگمی و بی‌تکلیفی انسان و بی‌معنی بودن انسانیت است که مسئله‌ی هدایت و ارشاد یا بشارت و انذار آدم‌ها و رسالت انبیاء، همراه با تأسی و الگوگرفتن آنها، مطرح می‌شود. قرآن به انسان مبداء و مقصد یا حمد و دعا تعلیم داده و همگی را در همه‌حال به سوی خدای یکتا دعوت می‌نماید.

انسان واگذاشته به خود:

«أَوْلَيْتِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف (۷) / ۱۷۹)

(آنها چون چارپایان و بلکه گمراه‌ترند...)

می‌شود این است که در دعا از خدا می‌خواهیم که حتی در چشم برهم زدنی ما را به حال خودمان رها ننماید. انسان بی‌خدا غوطه‌ور در تاریکی‌ها است و هر مقصد و مسلک که اختیار نماید و بزیر فرمان و مالکیت هر ولیّ دیگر و حاکم و سلطان که برود، طوق بندگی طاغوت به‌گردن انداخته است. هر خانه و هر قرارگاه و پناه که با دل و دیده خود بسازد، لانه‌ی عنکبوت است و چاره‌ای جز ایمان و عبادت و حرکت به‌سوی رحمان ندارد.

از این جهت اومانیسیم به‌معنای اصالت و استقلال‌دادن به انسان، در نظر اسلام مردود و خالی از اعتبار است. انسانیت قابل‌تعریف و ذکر نیست، همان‌طور که خود انسان در دهور و دوران‌های مدیدی «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» بوده است:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»

(دهر (۷۶) / ۱)

(آیا بر انسان زمانی و روزگاری نگذشته است که شیئی قابل‌ذکر یا

موجود با نام و نشانی نبوده است؟)

مع‌ذالك اومانیسیم به‌معنای فوق، قرن‌های متمادی و هنوز هم در اذهان و فرهنگ اروپائی و کشورهای متمدن موضوعیت و عنوان داشته، فلسفه‌هایی و مکاتبی بر مبنای آن درست شده است. علت قضیه، همان‌طور که در کتاب «گمراهان» (صفحات ۱۳۸ تا ۱۴۰ و ۱۵۴) تشریح شده است، مردم اروپا به‌دنبال صدها سال تاریکی و گمراهی قرون‌وسطی، توأم با اقتدار و اختناق کلیسا و انکیزیسیون، با انصراف و انزجاری که نسبت به‌خدا و دین پیدا کرده بودند، برای تجدید حیات خود بازگشت به‌یونان قدیم نمودند و در جست‌وجوی مطلوب‌ها، معشوق و معبودهایی غیر از آنچه مسیحیت کلیسا عرضه می‌نمود، برآمدند.

به‌طوری که در «گمراهان» آمده است:

«اومانیسیم رنسانس الهام‌بخش مکاتب جدیدی در هنر و ادبیات و در

فلسفه و اخلاق در سراسر قرون‌جدید و معاصر گردید و به‌طور کلی

انسان جای خدا نشست و طبیعی است که چنین خسروانی رخ داده باشد.

چون انسان از هر کس و از هر چیز به انسان نزدیک‌تر، شناخته‌تر و عزیزتر بوده، بهتر می‌تواند به‌عنوان معیار ارزش‌ها و خواسته‌ها به‌کار برده شود و انسان‌دوستی و اومانیسیم به‌عنوان یک واقعیت دل‌پسند و عقل‌پسند انتخاب گردد؛ در حالی‌که انکیزیسیون با دشمنی‌کردن و دلیل نمودن انسان، به‌نام خدا، انسانیت را از انسان دور می‌نمود.»

مگر نه این است که انسان را اشرف مخلوقات گفته‌اند و دست خدا در صورت و سیرت او زیباترین نقاشی‌ها را انجام داده و به خود «فَتَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۱</sup> گفته است؟ بنابراین نمی‌توان چندان به‌هنرمندان یونان، به‌کاوش‌گران رنسانس و به‌متفکرین و دانشمندان مغرب‌زمین ایراد گرفت که آدمی را سرمشق خود گرفته، بتی از آدمیت ساخته‌اند و با آنچه دلخواه و در دیدشان بوده، ایدآلی پرورانده، اصالت و استقلال و معنایش داده‌اند و مبنای آمال و افکارشان گرفتند.

آنهایی که از خدا مهجور و محروم شده بودند، به بدل خدا و به خلیفه‌ی خدا رو آوردند. غافل از اینکه انسان مختار و گرفتار خودشده، بیش از آنچه بنده‌ی خدا و تصویری از او باشد، پیروی از شیطان و از نفس اماره بالسوء می‌نماید. در فطرت انسان اگر، همان‌طور که در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی محقق شده است، کشش‌های طبیعی خدادادی برای زیبایی و کنجکاوی و نیکوکاری وجود داشته، خالق هنر و علم و انسانیت یا نوع‌دوستی شده‌ایم، شیطنت و شهوت و طاغوتیت موجد فساد و خون‌ریزی هم در سرشتمان جاسازی گشته است.<sup>۲</sup>

قرآن واقع‌بین بوده، انسان‌گرایی و انسانیت‌علی‌الاطلاق و بی‌قید و شرط رانمی‌پذیرد. اگر از کرامت انسان و از منزلت و مزایای او صحبت می‌کند، انگشت روی نقاط ضعف، بدگرائی‌ها و بدراهی‌ها نیز می‌گذارد و ما را نسبت به نقص‌ها و معایب ذاتیمان

۱. مؤنون (۲۳) / ۱۴: ... منشاء برکات است خدا که بهترین آفریننده است.

۲. اینکه بعضی‌ها در منطق دینی، حدیث «كُلُّ مُؤَلَّدٍ يُؤَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانَهُ أَوْ يُنَصْرَانَهُ» را دلیل بر پاکی فطرت انسان و اصالت انسانیت گرفته‌اند، صحیح نیست. قرآن از بدی‌های ذاتی و از غلبه و اکثریت داشتن کافرها، جاهل‌ها، سیاه‌دل‌ها و سنگ‌دل‌ها خیلی صحبت می‌کند. فطرت در این حدیث به‌احتمال قوی با این آیه انطباق دارد:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيبُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.» (روم (۳۰) / ۳۰)

که منظور خداپرستی پاک و اسلام طبیعی حضرت ابراهیم و انبیاء در برابر پیرایه‌ها و کجی‌های ادیان می‌باشد که زبان حال جهان خلقت و همه‌ی موجودات است.

آگاه و از آنها بر حذر می‌دارد. از جمله در جاهائی چنین اعلام می‌دارد:

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»<sup>۱</sup>

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»<sup>۲</sup>

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ»<sup>۳</sup>

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبَّيْءٍ»<sup>۴</sup>

«بَلِ الْإِنْسَانُ عَلِيٌّ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ»<sup>۵</sup>

«الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»<sup>۶</sup>

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»<sup>۷</sup>

«وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»<sup>۸</sup>

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»<sup>۹</sup>

در هر حال، انسان آن‌طور که بوده و هست، وضع ثابتِ مشخص نداشته، موجودی و مدلی دوچهره و بلکه هزارچهره است و هر مُصَوِّر، هر مصلح یا متفکر، چهره‌ای را که خودش دارد، خودش می‌شناسد یا خودش می‌خواهد، معرفی می‌نماید و به هیچ وسیله نمی‌تواند من و شما و غیر از خودش را موافق و متقاعد کند که خوب همان است که او می‌گوید و اگر دنیا آن‌را برگزیند، سعادت‌مند خواهد شد.

۱. نساء (۴) / ۲۸ : ... انسان ضعیف آفریده شده است.

۲. معارج (۷۰) / ۱۹ : انسان، ناشکیبا و آزمند آفریده شده است.

۳. انبیاء (۲۱) / ۳۷ : [گویی] انسان از شتاب آفریده شده است؛ ...

۴. علق (۹۶) / ۶ : ... انسان سر به طغیان برمی‌دارد.

۵. قیامت (۷۵) / ۱۴ : بلکه انسان [خود] نسبت به وضع خویش بسیار بصیرت دارد.

۶. احزاب (۳۳) / ۷۲ : ... انسان به راستی ستم‌پیشه و جهالت‌پیشه است.

۷. عصر (۱۰۳) / ۲ : که انسان‌ها در [حال] زیانند.

۸. طه (۲۰) / ۱۱۵ : ... و پای مردی در او نیافتیم.

۹. کهف (۱۸) / ۵۴ : ... و [لی] انسان بیش از هر موجودی سرِ جدال دارد.

پیغمبران این کار را نکرده‌اند بلکه آدم و انسانی را به مردم معرفی و توصیه نموده‌اند. که خدا خواسته است، بهشتی مسکن و خداصفت باشد. اسلام از این جهت نیز اومانیسیت است ولی اومانیسیت انسان‌ساز که انسان را در صفت و صیوریت خدا می‌خواهد.

### اومانیسیم اجتماعی

اومانیسیم اروپائیان یک چهره‌ی اجتماعی هم دارد. چهره‌ای که از رنسانس به بعد پایه‌گذاران و پیروان فراوان در دو طرف داشته است. هم در طرف آزادفکران و سوسیالیست‌های مخالف کلیسا و ناسیونالیسم، و هم در میان دین‌داران روشنفکر کاتولیک و پروتستان. در مقابل اومانیسیم اجتماعی، خودشیفتگی گروهی<sup>۱</sup> را داریم یا تعصب‌های ملی، نژادی، حزبی و طبقاتی قرون جدید و معاصر که دنبال یا جانشین تعصب‌های دینی گذشته است.

مکتب اومانیسیم اجتماعی مخالف برتری جوئی و امتیازگرائی‌های ملی، نژادی، سیاسی و دینی بوده، از آزارها و کشتارهای حاصله رنج می‌برد و معتقد است که باید تحمل عقاید و احوال غیر خود و احیاناً مخالف را نمود و اهل تساهل یا تسامح<sup>۲</sup> بود و به‌طور کلی به نوع انسان، به دلیل اینکه:

«انسان یکی است، هر فردی همه انسانیت را در خویشتن دارد و نباید

گروه‌های ممتازی وجود داشته باشند که مدعی باشند امتیازاتشان مبتنی

بر برتری ذاتی آنها است»<sup>۳</sup>،

احترام می‌گذارد و علاقه‌مند است.

مذاهب توحیدی به‌طوری که اریک فروم توضیح می‌دهد<sup>۴</sup>، با تعلیم خضوع به آدمیان، در برابر خدای دانای توانای مطلق و نفی بت پرستی جاهلانه و انسان پرستی متکبرانه، شدیدترین ضربه را به بیماری روانی خودشیفتگی وارد می‌کنند. مخصوصاً ادیانی که بر جهانی بودن آئین و انسان تکیه می‌نمایند؛ به شرط آنکه بعضی افراد همانندی با پروردگار نجسته، آن‌را بهانه و وسیله‌ی خودشیفتگی خارق‌العاده‌ای در خویشتن

۱. خودشیفتگی گروهی: Narcissisme

۲. تساهل یا تسامح: Tolerance

۳. کتاب «دل آدمی» نوشته‌ی اریک فروم (۱۹۷۱)، ترجمه‌ی گیتی خوشدل، صفحه ۱۰۳، چاپ نشر نو، تهران، ۱۳۶۲.

۴. همان کتاب صفحات ۹۹ و ۱۰۰.

نسازند. ولی در عوض و در عمل، مذاهب می‌توانند با تحریک تعصب‌های امتیازطلبانه‌ی قشری و وسوسه‌های ایمانی، نسبت به معتقدات اختصاصی، ایجاد خودشیفتگی‌های گروهی شدیدتری بنمایند. به این ترتیب پیروان هر مذهب یا هر فرقه و طریقت، ایمان ساده‌اندیشانه و ایثار خودخواهانه‌شان را در جهت تفرقه، تحقیر و تکفیر یا طرد و نفی گروه‌های دیگر از مؤمنین به کار می‌اندازند و فجایع عظیمی نظیر انکیزیسیون قرون وسطی، جنگ‌های سی‌ساله‌ی دینی اروپا (و جنگ‌های سنی و شیعه یا هفتاد و دو ملت مسلمانان) را به بار می‌آورند که دنباله‌اش به جنگ و کشتارهای حزبی و دولتی مرام‌های فاشیسم و کمونیسم کشیده شده است.

اسلام از جهت تصریح و تأکید فوق‌العاده‌ای که بر توحید خالص دارد و بندگی بی‌چون و چرای خداوند رب‌العالمین را خواهان بوده و شدیداً به نفی و مبارزه انواع شرک‌ها و شخص‌پرستی‌ها می‌پردازد و آئین کاملاً جهانی «كَافَّةً لِلنَّاسِ»<sup>۱</sup> است و در مرحله‌ی عبادت با تکیه بر صلوات و زکات که اتصال با خدا و انفاق بر بندگان به منظور تزکیه نفس می‌باشد، حداکثر جهاد را علیه خودشیفتگی فردی (یعنی خودبینی، خودخواهی و به خودپردازی) راه انداخته است. در زمینه‌ی جهاد با خودشیفتگی گروهی، دعوت عمومی قرآن به «امت واحد» و اصرار بر احتراز از تفرقه و تمایز و تفاخر، به طوری که در مقاله «ابراهیم امام و امت»<sup>۲</sup> دیدیم، عالی‌ترین وجه او مانیسم اجتماعی را در بردارد. قرآن در عین دعوت همه‌ی اهل کتاب و مسلمان‌ها و خداپرستان جهان به عضویت در «امت واحد» که از طرف ابراهیم (ع) تأسیس یافته است و با اعلام اصل تکوینی «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»<sup>۳</sup>، تفاوت و تعدد امم را، با خصوصیات و قبله و قبیله‌های مربوطه و منهای و شریعت‌های هر یک، قبول داشته و توصیه می‌نماید که به دنبال اختلافات و امتیازات فیما بین نروند و به اثبات حقانیت و اصالت خود نپردازند؛ بلکه حل اختلافات را واگذار به خدای عالم بر سرّ و خفیات و به عالم آخرت کرده، به جای آن در این دنیا با یکدیگر مسابقه در خیرات و خدمات بگذارند. با غیراهل کتاب، یعنی با مشرکین و کفار نیز، به طوری که در مقاله‌ی «سیمای اسلام»<sup>۴</sup> در جلد اول «بازیابی ارزش‌ها»

۱. سبأ (۳۴) / ۲۸: ... برای تمامی مردم...

۲. مقاله «ابراهیم، امام و امت» در صفحه ۳۶۷ همین مجموعه‌ی آثار ارائه شده است (ب.ف.ب.).

۳. بقره (۲) / ۲۱۳: مردم در آغاز امتی واحد بودند...

۴. مقاله «سیمای اسلام» اولین اثر مندرج در همین مجموعه‌ی آثار است (ب.ف.ب.).

تشریح شد، مادام که از ناحیه آنها حمله و تعرض و قتالی صورت نگرفته باشد، قرار کلی بر قسط و برّ، یعنی مبتنی بر دادگری و نیکی کردن است. حتی در مورد دشمنان این دستور را می‌دهد:

«تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده (۵) / ۲)

(همیاری بر نیکوکاری و پرواداری از انتقام و تعدی و اجتناب از همیاری بر گناه و دشمنی)

ملاحظه می‌کنید که در روابط فردی و گروهی انسان‌ها با یکدیگر حداکثر، نه تنها تحمل، بلکه توحید، تمایل، تعاون، تسامح و تقوا توصیه می‌شود و با تکرار و تأکید فراوان تفاخر، تلافی، تعدی و تجاوز را منع می‌نماید.

قرآن یا اسلام از جهت اجتماعی نیز اومانیست‌تر از هر اومانیست اجتماعی است. حال اگر در جوامع و فرقه‌های مذهبی از ناحیه‌ی عوام یا خواص انحصارگری و خودشیفتگی‌های گروهی مشاهده شده و بشود، تقصیر مذاهب توحیدی و اسلام نبوده ناشی از عدم رشد و عدم درک آنها است.

در خاتمه، بنده این چند سطر را هم که در رابطه با شرک و خودشیفتگی، مقارنه‌ی توحید و اومانیسم را نشان می‌دهد، از کتاب «دل آدمی» (صفحه ۱۱۲) نقل می‌نمائیم:

«با آنکه مفهوم خداوند که به شرح و وصف نمی‌گنجد، نفی بت پرستی و خودشیفتگی بود، طولی نکشید که آدمی از پروردگار دوباره بت ساخت. آدمی با شیوه‌ای خودشیفته، با خداوند همانندی جست و بدین ترتیب در تضاد کامل با کنش آغازین، مفهوم پروردگار و دین، تجلی خودشیفتگی گروهی گردید. آدمی با رهاکردن کامل خودشیفتگی فردی و گروهی، به بلوغ یا پختگی کامل دست می‌یابد. این هدف پرورش روان که با اصطلاح روان‌شناسی بیان شده است، در اصل همان است که پیشوایان بزرگ روحانی نوع بشر با کلام دینی - روحانی بیان داشته‌اند.»

### اومانیسم انسان پرستانه

اما انسان پرستی یا اومانیسم مذهبی به این معنی که انسان چون سازنده‌ی افکار و صفات خود و جامعه و تاریخ است و مؤثر در جهان می‌باشد، خالق خود نیز هست و مقصد و معبود باید باشد، همان طور که در قسمت اخیر بند ۲ رسیدیم، حرف بی‌اساس و دور و تسلسل باطلی بیش نیست. انسان‌گرایی در حد رب‌النوعی و پرستش، که مافوق

اصالت و استقلال مذکور در بند قبل قرار می‌گیرد، قهراً محلی در مکتب توحید و خداپرستی ما ندارد. در فلسفه‌ها و در ادیان وحدت وجودی شرق اقصی انسان به نحوی و به تعبیری، در اثر استعفای از خود و اتصال و اندماج در غیر خود و در عالم وجود، عینیت با خدا و با کُل وجود پیدا می‌کند. ولی این مطلب غیر از اومانیسیم افراطی است که معتقد جدی و مدافع چندان هم ندارد. البته از پیغمبر بزرگوار و از امام اولمان چنین کلماتی شنیدیم:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۱</sup>

یا

«اتْرَعَمُ أَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ»<sup>۲</sup>

که انسان را مقارن خدا و معادل یا خلاصه‌ی دنیا می‌نماید و همچنین حضرت مسیح را قرآن «روح‌الله» خوانده و خاتم‌النبین را تا فاصله نزدیک به صفر می‌رساند:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»<sup>۳</sup>

ولی همه‌ی اینها از مقوله‌ی انسان گرایی بند اول اومانیسیم بوده انسان‌های برگزیده را با هر مقام و مرتبه‌ای که می‌دهد مخلوق و بنده‌ی خدا و محتاج و مادون خدا می‌شناسد. هم قرآن و هم شاگرد اول مکتب قرآن، هرگونه غلو و خداگونه گرفتن انسان و اعتقاد به فرزند‌ی و قائم‌مقامی انسان را شدیداً ملامت و رد کرده‌اند. اعم از آنکه آن فرد پیغمبر و امام و از اصفیا و اولیاء و اقطاب باشد یا از بزرگان و مستکبرین و مدعیان. اجدادپرستی مذاهب آریائی و تبعیت از پدران و قدما، نوع قدیمی اومانیسیم افراطی است و نوع ناخودآگاه و قدیم و جدید آن هواپرستی (مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاةً)<sup>۴</sup> و خودپرستی است که تماماً در قرآن مذمت و محکوم شده است.

۱. از امام علی (ع) به نقل از رسول اکرم (ص): هر کس خود را شناخت پروردگارش را شناخته است.

۲. از امام علی (ع): آیا گمان کردی که جرم ناچیزی هستی در حالی که جهان بزرگ‌تر منظوی و منتهی در تو شده است.

۳. نجم (۵۳) / ۸ و ۹: آنگاه [به پیامبر] نزدیک شد و نزدیک‌تر، در حد فاصله‌ی دو کمان یا کمتر.

۴. فرقان (۲۵) / ۴۳: ... به آن کس که معبودش را هوای نفس خود گرفته...



از خداوند رحمان هدایت می‌طلبیم و از نافرمانی او و از گمراهی‌های خودمان  
به‌درگاهش پناه می‌بریم.

«اللَّهُمَّ اهْدِنَا مِنْ عِنْدِكَ      وَ أَفْضِ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ  
وَ أَنْشُرْ عَلَيْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ      وَ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِكَ»<sup>۱</sup>

«إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»<sup>۲</sup>

۱. وصایا الرسول علیه الصلاة و السلام: بار الها از ناحیه‌ی خودت مرا هدایت فرما و از فضلِ ریزان خودت بر من بریز و از رحمت گسترده‌ات بر من بگستران و از برکات نازل‌تان بر من نازل فرما.  
۲. مائده (۵) / ۱۱۶: ... که دانای رازهای نهان تویی، تو.



**پیوست‌ها**



## نمايه آيات

	الف
أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ، آلِ عِمْرَانَ (٣) / ٢٠ ٢٥٩	
أَشِدَّاءَ عَلَيَّ الْكُفَّارِ، فَتَحَ (٤٨) / ٢٩ ٣٤، ٢٥٤	أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَيَّ النَّارِ، قِصَصَ (٢٨) / ٤١ ٣٧٦
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، نِسَاءَ (٤) / ٥٩	أَيْمَةَ الْكُفْرِ، تَوْبَهُ (٩) / ١٢ ٣٧٦
١١٢، ١٢٨، ١٤٩، ٤٠٧، ٤٥١	أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، أَنْبِيَاءَ (٢١) / ٧٣ يَا
اعْبُدُوا اللَّهَ، نِسَاءَ (٤) / ٣٦، مَائِدَهُ (٥) / ٧٢ و	سُجْدَهُ (٣٢) / ٢٤ ٢٧٠
١١٧، أَعْرَافَ (٧) / ٥٩ و ... ٢٦٢	اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ، نَحْلَ (١٦) / ١٢٣ ٣٦٩
أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْاْ نَجْمَ (٥٣) / ٣٥ ٤٧٧	اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ، تَوْبَهُ (٩) / ٣١ ٣٧٤
أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ، مُحَمَّدَ (٤٧) / ٢٤ ٤٦٩	اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ، أَعْرَافَ (٧) / ١٣٨ ٦٦
أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيَّ، غَاشِيَهُ (٨٨) / ١٧، ٢١٤، ٤٧٠	أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ، عَنكَبُوتَ (٢٩) / ٢ ١٩١
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، حَجَّ (٢٢) / ٤٦	أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا، بَقَرَهُ (٢) / ٢٧٥، ١٥٠
٢١٥، ٤٦٥	أَدْعُوا إِلَيَّ اللَّهُ عَلَيَّ، يَوْسُفَ (١٢) / ١٠٨ ٣٥٤
أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي، عُلُقَ (٩٦) / ١ ٣٣٣	ادْعُ إِلَيَّ سَبِيلَ رَبِّكَ، نَحْلَ (١٦) / ١٢٥ ٢٦٠
أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، قَ (٥٠) / ١٦ ٥٨	ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، غَافِرَ (٤٠) / ٦٠ ٢٦٢
الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ، أَنْفَالَ (٨) / ٦٦ ٢٧٣	إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ، بَقَرَهُ (٢) / ١٣١ ٢٥٩
إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنْ، تَوْبَهُ (٩) / ٤ ٥٢	إِذْ يُوحَى رَبُّكَ إِلَيَّ، أَنْفَالَ (٨) / ١٢ ٢٧٣
أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ، مُجَادِلَهُ (٥٨) / ٢٢ ١٥٩	إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ، شُورَى (٤٢) / ٣٩ ٦١
إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى، طهَ (٢٠) / ٣ ١٤٤	أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ، حَجَّ (٢٢) / ٣٩، ٢٦٥
أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، نَجْمَ (٥٣) / ٣٨	٢٧٧، ٤١٥
٣٧١، ٣٨٨، ٣٩٢	أَرْسَلْنَا إِلَيَّ تَمُودَ أَخَاهُمْ، نَمْلَ (٢٧) / ٤٥ ٣٤٨

٥٠٢	مجموعه آثار (٢٥)، بازيابی ارزش‌ها (١)		
١٠٩	أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، هود (١١)/٢	٣٥١	أَلِهَاتِكُمُ التَّكَاثُرُ، تَكَاثُر (١٠٢)/١
٥٢	أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَتُوا، توبه (٩)/١٣	٢٣٦	إِلَى الْمَصِيرِ، حج (٢٢)/٤٨ و لقمان (٣١)/١٤
٢٣٦	الْأُذُنُ بِالْأُذُنِ وَالسِّنُّ بِالسِّنِّ، مائده (٥)/٤٥	٢٤٢	
٤٩٢	الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا، احزاب (٣٣)/٧٢	٤٠٨، ١٤٤	الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ، مائده (٥)/٣
٦٠	الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، اسراء (١٧)/٥٣	١١٥	أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، شوري (٤٢)/٩
٤٠٢	الْحَىُّ الْقَيُّومُ، بقره (٢)/٢٥٥	٣٧١	أَمْ لَمْ يُبَيِّنْ بَمَا فِي صُحُفٍ، نجم (٥٣)/٣٦
٣٥٢	الَّذِي جَمَعَ مَالًا، همزه (١٠٤)/٢	١١٠	إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا، انسان (دهر)/ (٧٦)/٣
٣٥٥	الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا، حج (٢٢)/١٤ و (٢٣)/٢٣	٤٤٧	أُمَّةً قَائِمَةً يَتَّبِعُونَ، آل عمران (٣)/١١٣
٤٤٨	الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ، حج (٢٢)/٤١		أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، شوري (٤٢)/٣٨
٤٣٠	الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ، فجر (٨٩)/١١	٤٤٩، ٢٦٧	
٤٠٦	الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ، زمر (٣٩)/١٨ و (١١٧)/١١٧		إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا، نحل (١٦)/١٢٠
٢٣٤	الَّذِينَ يُفَاتِلُونَكُمْ، بقره (٢)/١٩٠	٣٨١، ٣٦٧	
	الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ، آل عمران (٣)/١٣٤		إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ، حجرات (٤٩)/١٣
٤٨٤، ٢٤٦، ٤٢		٥٣	
٢٣	الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، آل عمران (٣)/٧		إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، معارج (٧٠)/١٩
١١٥	الرَّكِيَابَ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ، هود (١١)/١	٤٩٢	
٥٠	الشَّهْرَ الْحَرَامَ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ، بقره (٢)/١٩٤	٤٩٢	إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، عصر (١٠٣)/٢
٢٠٣	الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ، بقره (٢)/٢٦٨	١٠٠، ٦٠	إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَعِي، علق (٩٦)/٦
	اللَّهُ نُورِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، نور (٢٤)/٣٥	٣٥٣	إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، انعام (٦)/٥٧
٢٥٤		٢٥٨	إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ، آل عمران (٣)/١٩
	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ، بقره (٢)/٢٥٧	١٥٣	إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ، انعام (٦)/١٥٩
٤٠٨، ٣٩٧، ٧٧		٣٠٩	إِنَّ اللَّهَ بِأَلْبَابِ أَمْرِهِ قَدْرٌ، طلاق (٦٥)/٣
٣٠٩	اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ، طلاق (٦٥)/٣	٢٢٣	إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ، آل عمران (١١٩)/١١٩
١٠٩	أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي، يس (٣٦)/٦٠		إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، بقره (٢)/١٩٠
٤٧٠	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ، فاطر (٣٥)/٢٧	٢٣٤، ٤٩	
٤٨٨	أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ، لقمان (٣١)/٢٠	٤٨٦	إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ، نساء (٤)/٣٦
٤٧٦	أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا، حج (٢٢)/٧٠	٤٤٢	إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ، يونس (١٠)/٤٤

۱۲۷	إِنَّ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ، مؤمن (۴۰)/ ۲۸	۶۸	إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ، نساء (۴)/ ۴۸
۲۷۲	إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ، انفال (۸)/ ۶۵	۵۸	إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ مَا بَقِيَ، رعد (۱۳)/ ۱۱
۴۶۲	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، يوسف (۱۲)/ ۲	۳۶۲، ۳۵۰، ۳۴۰، ۳۱۰، ۲۰۲، ۹۶، ۸۰، ۷۱	
۴۳۲	إِنَّا رَسُولًا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ، طه (۲۰)/ ۴۷	۳۹۳، ۳۷۵	
۶۹	إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بقره (۲)/ ۱۵۶	۳۵۸	إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا، نحل (۱۶)/ ۱۲۸
۲۶۱		۴۲۱	إِنَّ اللَّهَ نَعِيمًا يَعِظُكُمْ بِهِ، نساء (۴)/ ۵۸
۴۳۴	إِنَّا مَهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ، عنكبوت (۲۹)/ ۳۱	۴۲۱	إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ، نساء (۴)/ ۵۸
۲۲۲	إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا، دهر (۷۳)/ ۳		إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ،
۴۸۹، ۴۲۰		۴۸۵	بقره (۲)/ ۲۲۲
۶۶	إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي، و انعام (۶)/ ۱۶۲	۴۸۵	إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، بقره (۲)/ ۱۹۵
۴۹۷	إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، مائده (۵)/ ۱۱۶	۴۲۵	إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا، نمل (۲۷)/ ۳۴
۲۴۲	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، حجرات (۴۹)/ ۱۰	۴۴۱	إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ، فاطر (۳۵)/ ۲۳
۳۵۴	إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ، فصلت (۴۱)/ ۶		إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، آل عمران (۳)/ ۹۶
۳۵۵	إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، مائده (۵)/ ۲۷	۳۶۸، ۳۳۲	
۴۷۴، ۲۲۲	إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ، فاطر (۳۵)/ ۲۸	۲۵۵	إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ، محمد (۴۷)/ ۷
۵۴	إِنَّمَا يَنْهَأكُمْ اللَّهُ عَنِ، ممتحنه (۶۰)/ ۹	۱۰۰، ۸۲، ۶۰	أَنْ رَأَى اسْتَعْصَمِي، علق (۹۶)/ ۷
	إِنَّهُ طَعْيِي، طه (۲۰)/ ۲۴ و ۴۳، نازعات (۷۹)/ ۱۷	۴۳۰	إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ، فجر (۸۹)/ ۱۴
۸۲		۴۲	إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ، اعراف (۷)/ ۵۶
۴۸۶	إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ، اعراف (۷)/ ۳۱	۵۳	إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ، توبه (۹)/ ۳۶
	إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ، صافات (۳۷)/ ۱۱۱	۲۱۱	إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ، بقره (۲)/ ۱۶۴
۳۸۰		۳۷۰	إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ، اعلى (۸۷)/ ۱۸
۵۷	إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، بقره (۲)/ ۳۰	۳۷۱	
۳۳۳	إِنِّي أَنَا اللَّهُ، قصص (۲۸)/ ۳۰		إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، انبياء (۲۱)/ ۹۲
۴۶۸	إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ، طه (۲۰)/ ۱۲	۳۸۴، ۳۷۷، ۱۶۸	
	إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، بقره (۲)/ ۱۲۴	۳۳۴	إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، نجم (۵۳)/ ۴
۴۰۸، ۲۷۲		۴۰۷	
۳۳۳	إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي، مريم (۱۹)/ ۳۰	۲۴۱	إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ، نساء (۴)/ ۳۵

تِلْكَ أُمَّةٌ (ابراهيم و اسمعيل و اسحق) قَدْ	٤٩٠	١٧٩/(٧) اعراف
٣٧٦	٤٧٧	٧٧/(٢) بقره
تِلْكَ أُمَّةٌ (ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب	٢٣	٧/(٣) آل عمران
٣٧٦	١٥٢	٦/(٦٢) جمعه

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ حَلَّتْ لَهَا، بقره (٢) / ١٤١	٣٨٨
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا، بقره (٢) / ٢٢٩	٢٣٧

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِغِ نِسَاءَ (٤) / ١٣	٢٣٧
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا، بقره (٢) / ١٨٧	٢٣٧

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِغِ نِسَاءَ (٤) / ١٣	٢٣٧
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلْأَنْفُسِكُمْ، بقره (٢) / ٢٧٢	٢٤٣

### ث

تُمْ إِذَا حَوْلَتَاهُ نِعْمَةً مِمَّا قَالِ، زمر (٣٩) / ٤٩	٤٧٨
---	-----

تُمْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ، نحل (١٦) / ١٢٣	٣٦٧
٣٧٢	

تُمْ دَنَا فَتَدَلِّي، نجم (٥٣) / ٨	٤٩٦
تُمْ لَا تَيَسَّبَهُمْ مَنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ، اعراف (٧) / ١٧	١٩٥

تُمْ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى، نجم (٥٣) / ٤١	٣٧١
٣٨٨	

### ح

حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنْ، نحل (١٦) / ١٢٣	٣٧٢
---	-----

### خ

خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، حج (٢٢) / ١١، ١٥٨، ١٦٣	
--	--

### ب

بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ، انبياء (٢١) / ٧٣	٣٨٥
بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَيَّ، توبه (٩) / ١	٣٩
٢٦٩، ٥٤، ٥٢	

بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا، جمعه (٦٢) / ٢	٣٤٨
بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَيَّ نَفْسِهِ، قيامت (٧٥) / ١٤	٤٩٢
بَلِ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، اعلى (٨٧) / ١٦	٣٧٠
بَلِ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، قيامت (٧٥) / ٢٠	١٤٤

بَلْ هُوَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٌ، عنكبوت (٢٩) / ٤٩	٢٠٩
---	-----

بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ، اعراف (٧) / ١٦٢	٤٤٣
--	-----

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، انعام (٦) / ١٠٨ یا ١٢٧	٤٤٣
---	-----

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ، بقره (٢) / ٥٩	٤٤٣
--	-----

بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ، اعراف (٧) / ٣٩ و	
--	--

يونس (١٠) / ٥٢	٤٤٣
----------------	-----

### ت

تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَالتَّقْوَى، مائده (٥) / ٢	٤٩٥
--	-----

تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا، مائده (٥) / ١١٦	٤٧٦
--	-----

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ، آل عمران (٣) / ١٠٨،	
---	--

بقره (٢) / ٢٥٢ و جائیه (٤٥) / ٦	٢٠٨
---------------------------------	-----

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تُنْزَلُوهَا، حجر (١٥) / ١	٢٠٨
--	-----

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ، قصص (٢٨) / ٨٣	٤٣١
---	-----



٤٩٢	خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، نساء (٤)/ ٢٨
٤٩٢	خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ، انبياء (٢١)/ ٣٧
٢٩٨	
١٢٥	رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ، ق (٥٠)/ ١١

د

٣٥٤	دَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِأَذْنِهِ، احزاب (٣٣)/ ٤٦
٢٢٤	دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ، روم (٣٠)/ ٢٥
٤٧٠، ٢١٣	سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا، فصلت (٤١)/ ٥٣

ذ

٣٥٩	ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا، حجر (١٥)/ ٣
٤٣٣	ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ، انعام (٦)/ ١٣١
١٠٧	ذَلِكَ بَأْسٌ مِنْهُمْ فَسَيَسِينُ، مائده (٥)/ ٨٢
٤٥	ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّنْ رَبِّكُمْ، بقره (٢)/ ١٧٨
٤٧٩، ٤٧٧	ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ، نجم (٥٣) / ٣٠
٢٣٣	ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ، اسراء (١٧)/ ٣٩

ر

٣٨٢	رَبِّ إِيَّاهُنَّ أَضَلَّوْنَ، ابراهيم (١٤)/ ٣٦
٣٢٦	رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ، كهف (١٨)/ ١٠
٣٧/ (١٤)	رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي، ابراهيم (١٤)/ ٣٧
٤٣٢، ٣٨٢، ٢٦٦، ١٤٣	
٤٦٦، ١٦٤، ٣١، ٢٣	رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ، آل عمران (٣)/ ٨
٣٨٩، ٣٨٣، ٣٦٨، ٢٦٦	رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ، بقره (٢)/ ١٢٨، ٣٧٦، ٣٨٣
٣٧٢	رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ، فتح (٤٨)/ ٢٩

س

٤٢١	سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ، صافات (٣٧)/ ١٨٠
٣٨٠	سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، صافات (٣٧)/ ١٠٩

ش

٣٦٧	شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ، نحل (١٦)/ ١٢١
-----	--

ص

٣٧١	صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ، اعلیٰ (٨٧)/ ١٩
-----	---

ظ

٣٨٨، ١٢٩، ٦١	ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، روم (٣٠)/ ٤١
--------------	--

ع

٤٧٧	عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، انعام (٦)/ ٧٣
٤٠	عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، حشر (٥٩) / ٢٢
٤٠٤، ٨٤	عُرْوَةَ الْوُثْقَىٰ، بقره (٢)/ ٢٥٦
٢٢٣	عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، نساء (٤)/ ٩٤
٢٢٨	عَلَّمَ الْقُرْآنَ، رحمن (٥٥) / ٢
٣٣٤	عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ، نجم (٥٣)/ ٥

ف

٣٦٩	فَاتَّبَعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ، آل عمران (٣)/ ٩٥
-----	---

۴۸	فَحَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ نَسَاء (۴/۸۹)	۱۱۵	فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ، مائده (۵/۴۸)
۲۱۴،	فَذَكَرْهُ إِثْمًا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، غاشیه (۸۸/۲۱)	۱۰۹	فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، طه (۲۰/۴۷)
۳۵۹		۳۴۸	فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا، مؤمنون (۲۳/۳۲)
۴۰۸	فَرُدُّوهُ إِلَىٰ أَوْلِيَ الْأَمْرِ، نساء (۴/۵۹)	۱۲۸	فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ، انبیاء (۲۱/۷)
۴۳۰	فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ، فجر (۸۹/۱۳)	۳۳۴، ۲۴۳	فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ، هود (۱۱/۱۱۲)
۳۶۴، ۳۵	فَطَرَةَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ، روم (۳۰/۳۰)	۲۶۱	فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ، فصلت (۴۱/۶)
۳۷۶	فَقَاتِلُوا أَلِئْمَةَ الْكُفْرِ، توبه (۹/۱۲)	۲۱۵	فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ، حشر (۵۹/۲)
۲۷۰،	فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَعَلَّهُ، طه (۲۰/۴۴)، ۱۹۰، ۲۷۰	۴۷۹	فَاعْرُضْ عَن مَّن تَوَلَّى، نجم (۵۳/۲۹)
۳۶۴			فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ، آل عمران (۳/۱۵۹)
۴۹۶	فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ، نجم (۵۳/۹)	۳۳۳	
۴۶۸	فَلَمَّا آتَاهَا نُودَىٰ يَا مُوسَى، طه (۲۰/۱۱)	۴۸	فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ، توبه (۹/۵)
	فَلَمَّا جَاءَ نُهُمُ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا،	۴۶۹	فَأَقْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْ، مزمل (۷۳/۲۰)
۴۷۹	غافر (۴۰/۸۳)	۴۹۱	فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ، روم (۳۰/۳۰)
۴۶۹	فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ، انعام (۶/۷۶)	۴۳۰	فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ، فجر (۸۹/۱۱۲)
۳۶۵	فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ، فاطر (۳۵/۴۳)	۲۲۳	فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، شمس (۹۱/۸)
۱۴۳	فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا، يونس (۱۰/۸۳)	۴۱۸	فَأِمَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فَاذْكُرُوا، بقره (۲/۳۸)
۱۱۱	فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ، توبه (۹/۷۱)	۳۲/ (۳)	فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ، آل عمران (۳/۳۲)
	فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ،	۴۸۶	
	توبه (۹/ ۷۰، عنكبوت (۲۹) / ۴۰ و	۴۸۶	فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ، آل عمران (۳/۷۶)
۴۴۲	روم (۳۰) / ۹	۵۰	فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ، بقره (۲/۱۹۲)
۲۶	فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى، انعام (۶/۱۴۴)	۵۹/ (۴)	فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ، نساء (۴/۵۹)
	فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَيَّ، اعراف (۷/۳۷)	۴۰۷، ۲۷۱، ۲۹	
۶۸		۲۶۰	فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَعْتُمْ مَاءً، هود (۱۱/۵۷)
۴۷	فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ، بقره (۲/۱۷۸)	۳۳	فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ، توبه (۹/۱۲۹)
۴۶	فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ، مائده (۵/۴۵)	۳۵	فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِي، روم (۳۰/۵۰)
۲۵۹	فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، انعام (۶/۱۲۵)	۱۱۷	فَبَشِّرْ عِبَادِ، زمر (۳۹/۱۷)
۸۵	فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ، بقره (۲/۲۵۶)	۱۵۳	فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، مؤمنون (۲۳/۵۳)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا، كهف(١٨)/٦٥ ٤٦٨
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ، يوسف(١٢)/٧٦ ٤٥٩
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ، مائده(٥)/٤٨ ٤٤
<b>ق</b>	
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، توبه(٩)/١٤ ٤٨
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	فَاتْلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ، توبه(٩)/١٢٣ ٢٦٩
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ، توبه(٩)/١٤ ٤٨
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَيَّ، قصص(٢٨)/٧٨ ٤٧٨
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا، بقره(٢)/٣٠ ٤٧٧
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ، اعراف(٧)/١٥٦ ٤٠
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى، اعلى(٨٧)/١٤ ٣٧٠
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا، شمس(٩١)/٩ ٢٢٣
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، بقره(٢)/٢٥٦ ٤٠٣
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي، آل عمران(٣)/١٣ ٢٠٩
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ، ممتحنه(٦٠)/٤/٣٩٦ ٣٧٠
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰنَا إِنَّهُ، يوسف(١٢)/٩٠ ٢٣٨
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا، احقاف(٤٦)/٤/٢٢٨ ٤٦١
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قُلْ انظُرُوا ماذا في، يونس(١٠)/١٠١ ٣٥
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي، انعام(٦)/١٦١ ٣٧٣
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ، انعام(٦)/١٤ ٢٥٩
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ، انعام(٦)/١١/٣٥ ٢٢٣
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا، روم(٣٠)/٤٣ ٢١٥
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ،
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ،	عنكبوت(٢٩) / ٢٠ ٤٦٩

**ك**

كَافَّةً لِلنَّاسِ، سباء(٣٤) / ٢٨ ٢٩٨، ٣٤٩، ٤٩٤
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً، بقره(٢)/٢١٣/١٥٣، ١٦٨، ٤٩٤
كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ، فصلت(٤١)/٣ ٤٦٢
كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلِينَ أَنَا، مجادله(٥٨)/٢١ ١٥٩
كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، صافات(٣٧)/١١٠
٣٨٠
كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ، اعراف(٧)/٣٢ ٢٢٠

۴۳۱	لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ، يونس (۱۰)/ ۸۳	۲۲۴	كَذَلِكَ الشُّعُورُ، فاطر (۳۵)/ ۹
۲۶۰	لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ، شعراء (۲۶)/ ۳	۴۹۲ ۸۲	كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ، علق (۹۶)/ ۶
۲۳۶	لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، بقره (۲)/ ۱۷۹	۷۰	كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، قیامت (۷۵)/ ۲۰
۱۴۳	لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى، طه (۲۰)/ ۴۴	۱۱۰	كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ، اسراء (۱۷)/ ۲۰
۴۵۹	لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ، اعراف (۷)/ ۱۷۶	۳۷۷	كَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَيَّ مَرِيَمَ، نساء (۴)/ ۱۷۱
۲۰۵	لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ، توبه (۹)/ ۴۸	۴۳۰	كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ، بقره (۲)/ ۰
۳۵۶	لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا، حدید (۵۷)/ ۲۵		كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ،
۴۲، ۳۳	لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ، توبه (۹)/ ۱۲۸	۴۴۷، ۳۶۴، ۱۶۵	آل عمران (۳)/ ۱۱۰
	لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولٍ، احزاب (۳۳)/ ۲۱		

### ل

۳۶۴، ۳۵۶، ۳۲۸، ۳۱۵، ۱۶۷، ۱۳۹، ۴۱		۴۱۸، ۳۶۰، ۶۰	لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ، مائده (۵)/ ۲۸
۴۵۹	لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، انعام (۶)/ ۱۰۷	۱۴۵، ۱۱۰	لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، بقره (۲)/ ۲۵۶
۴۵۹	لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، بقره (۲)/ ۱۶۴	۴۵۱، ۴۰۳، ۳۹۷، ۳۵۹، ۳۱۰، ۲۶۰	
۳۶۱	لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَسْجِدًا، حج (۲۲)/ ۶۷	۳۹۷	لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، بقره (۲)/ ۲۵۵
۳۶۱	لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً، مائده (۵)/ ۴۸	۶۸	لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ، لقمان (۳۱)/ ۱۳
۴۷۹	لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ، نحل (۱۶)/ ۷۲	۳۳۲	لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، هود (۱۱)/ ۲۶
۳۸۸، ۱۶۰	لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا، نساء (۴)/ ۳۲	۲۳۴	لَا تَعْتَدُوا، بقره (۲)/ ۱۹۰
۴۹۰	لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا، دهر (۷۶)/ ۱	۴۷۸	لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ، نساء (۴)/ ۴۳
۱۵۲	لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا، بقره (۲)/ ۸۰	۴۴۷، ۲۴۱	لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ، نساء (۴)/ ۱۱۴
۴۴۵	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ، آل عمران (۳)/ ۹۲	۲۲۷	لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ، بقره (۲)/ ۲۵۵
۱۴۲	لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا، هود (۱۱)/ ۳۶	۵۲	لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا، توبه (۹)/ ۱۰
۲۰۵	لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَّا، توبه (۹)/ ۴۷	۴۳۳، ۲۶۶	لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ، ممتحنه (۶۰)/ ۸
۱۵۲	لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي، نساء (۴)/ ۱۲۳	۸۴	لَا أَنْفِصَامَ لَهَا، بقره (۲)/ ۲۵۶

### م

۱۲۷	مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ، مؤمن (۴۰)/ ۲۹	۴۴۱، ۳۵۹	لَا تُفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطُكَ، اعراف (۷)/ ۱۶
۴۴۳	مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ، اعراف (۷)/ ۷۹		لَتُثْبِتُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ، آل عمران (۳)/ ۱۸۶
			لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ، غاشیه (۸۸)/ ۲۲، ۲۱۴

نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ، صف(٦١)/١٣ ٢٨٢  
 نُفِصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ، روم(٣٠)/٢٨ ٣٧٦

## و

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ، غاشيه(٨٨)/٢٠ ٢١٤  
 وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ، غاشيه(٨٨)/١٩ ٢١٤  
 وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ، غاشيه(٨٨)/١٨ ٢١٤  
 وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ، حجر(١٥)/٥٠ ٣٤  
 وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ، مريم(١٩)/٣١ ٣٣٣  
 وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً، آل عمران(٣)/١٣٣ ٤٨٣  
 وَيَلْبِسُنِي اللَّهُ مَا فِي، آل عمران(٣)/١٥٤ ١٢٦  
 وَمَنْ يَعْمَلْ مِنْ، نساء(٤)/١٢٤ ١٥٢  
 وَصَيَّرْنَا الْإِنْسَانَ، احقاف(٤٦)/١٥ ٤٣٨  
 وَوَلَّا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ، فصلت(٤١)/٣٤ ٤٤  
 وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، اسراء(١٧)/٢٦ ٢٣٣  
 وَآيَاتِنَاهُ فِي الدُّنْيَا، نحل(١٦)/١٢٢ ٣٦٧  
 وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ، يس(٣٦)/٣٣ ٢١١  
 وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ، يس(٣٦)/٣٧ ٢١٢  
 وَآيَةٌ لَهُمُ أَنَّا حَمَلْنَا، يس(٣٦)/٤١ ٢١٢  
 وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى، نجم(٥٣)/٣٧ ٣٧١  
 وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، بقره(٢)/١٢٤ ٣٨٥، ٣٨٦  
 وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن، ابراهيم(١٤)/٧ ١٧٥  
 وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ، بقره(٢)/٢٦٠ ٢٢٥  
 وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ، بقره(٢)/٣٠ ٤١٧  
 وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ، نساء(٤)/٨٣ ١٨٠

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ، قلم(٦٨)/٢ ٤٥٩  
 مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، طه(٢٠)/٢ ٢٦٠  
 ١٤٤، ٢٦٠

مَا أَوْتَيْنَاهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا، اسراء(١٧)/٨٥ ٤٥٩  
 مَا خَلَقْنَاكُمْ وَلَا نَبْعَثُكُمْ، لقمان(٣١)/٢٨ ٢٩٨  
 مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ، مائده(٥)/٩٩ ٢٦٠  
 مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ، آل عمران(٣)/٦٧ ٣٧٢  
 مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ، ص(٣٨)/٦٩ ٤٧٧  
 مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا، احزاب(٣٣)/٤٠، ٣٦٣، ٤٠٨  
 مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا، نساء(٤)/١٥٧ ٤٧٨  
 مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ، فاتحه(١)/٤ ٤٠٤  
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ، فتح(٤٨)/٢٩ ١٦٧  
 مَلَأْنَا إِبْرَاهِيمَ هُوَ، حج(٢٢)/٧٨ ٣٦٨  
 مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَفْتَوُوا، احزاب(٣٣)/٦١ ٢٦٩  
 مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا، روم(٣٠)/٣٢ ٣٢٠  
 ١٥٢، ٢٠٢، ٢٦٧، ٣٨٤

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ، احزاب(٣٣)/٢٣ ١٩٤  
 مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ، مائده(٥)/٣٢ ٤٤٨، ٤١٨  
 مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ، عنكبوت(٢٩)/٥ ٢٦١  
 مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ، فاطر(٣٥)/١٠ ٣٥٤  
 مَتَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَيْهِمْ، قلم(٦٨)/١٢ ٣٥١  
 مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا، طه(٢٠)/٥٥ ٢٢٤  
 مُهَيِّمًا عَلَيْهِ، مائده(٥)/٤٨ ٦٨

## ن

نَبِيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا، حجر(١٥)/٤٩ ٣٤

۳۷۶	یا جمعه (۴۲) / ۵ و یا ...	۴۸۷	وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي، بقره (۲) / ۱۸۶
۴۸۶	وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، آل عمران (۳) / ۱۴۶	۲۴۴	وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ، شوری (۴۲) / ۳۷
۴۷۷	وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا، بقره (۲) / ۲۱۶	۳۸۲	وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ، ابراهیم (۱۴) / ۳۵
۴۴۷	وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ، توبه (۹) / ۷۱	۳۵۸	وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ، نحل (۱۶) / ۱۲۷
۴۷۵			وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، آل عمران (۳) / ۱۰۳
۱۲۵	وَالْتَحَلَّ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلَعُ، ق (۵۰) / ۱۰	۱۶۶، ۱۵۵	
۴۷۰	وَالْيَ الْأَرْضِ كَيْفَ، غاشیه (۸۸) / ۲۰	۵۹	وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ، انفال (۸) / ۶۰
۴۷۰	وَالْيَ الْجِبَالِ كَيْفَ، غاشیه (۸۸) / ۱۹	۲۷۴، ۱۸۴، ۱۰۱	
۴۷۰	وَالْيَ السَّمَاءِ كَيْفَ، غاشیه (۸۸) / ۱۸	۲۶۴	وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ، انفال (۸) / ۲۴، ۲۳۲
	وَالْيَ اللَّهُ تُرْجِعُ الْأُمُورَ، بقره (۲) / ۲۱۰ و	۵۰، ۴۷	وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ، بقره (۲) / ۱۹۱
۳۵۴	در چند سوره دیگر	۲۶۹	وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ يُقْفَتُوهُمْ، نساء (۴) / ۹۱
۳۵۴	وَالْبَيْتِ الْأَمْرِ، مانده (۵) / ۱۸		وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، نساء (۴) / ۸۹
۲۴۶	وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ، فصلت (۴۱) / ۳۶	۲۶۹	
	وَأَمْرَهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، شوری (۴۲) / ۳۸، ۱۱۶	۳۷۰	وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَثْبَرٌ، اعلی (۸۷) / ۱۷
۴۰۹، ۴۰۰، ۳۹۶		۲۲۴	وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاها، شمس (۹۱) / ۶
۱۱۹	وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، توبه (۹) / ۶، ۵۴	۱۸۹	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، عنكبوت (۲۹) / ۶۹
۳۵۵	وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ، عنكبوت (۲۹) / ۶۴	۸۵	وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمْ، بقره (۲) / ۲۵۷
۳۷۱	وَأَنَّ إِلَهِي رَبِّي الْمُنْتَهَى، نجم (۵۳) / ۴۲	۱۷۶، ۱۰۹	
۲۴۳	وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا، نساء (۴) / ۱۲۸	۴۰۵	وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ، زمر (۳۹) / ۱۷
۲۴۳	وَإِنْ تُصَلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ، نساء (۴) / ۱۲۹	۴۶۶	وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، آل عمران (۳) / ۷
۱۵۵	وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَيَّ أَنْ، لقمان (۳۱) / ۱۵	۲۲۴	وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا، شمس (۹۱) / ۵
	وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا، انفال (۸) / ۶۱	۱۶۱	وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، انفال (۸) / ۶۳
۳۶۰، ۳۳۴، ۲۴۲، ۱۶۱، ۵۵		۱۲۵	وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ، فاطر (۳۵) / ۹
	وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى، نجم (۵۳) / ۴۰، ۳۷۱	۱۴۰ و ۵۷	وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، آل عمران (۳) / ۵۷ و ۱۴۰
۳۸۸، ۳۸۵		۴۸۶	
۲۴۲	وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ، حجرات (۴۹) / ۹	۴۸۶	وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ، مانده (۵) / ۶۴
۲۴۰	وَإِنْ طَلَّفْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ، بقره (۲) / ۲۳۷	۷ / (۶۱)	وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، صف (۶۱) / ۷

- وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ شُورَى (٤٢)/٤٠ ٢٤٤  
وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ، حديد (٥٧)/٢٧ ٢٦٥  
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً، انبياء (٢١)/٧٣ ٣٨١، ٣٣١  
وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا، يس (٣٦)/٤٢ ٢١٢  
وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، احزاب (٣٣)/٤٦ ١٠٣،  
٣٢٧، ٣٩٦، ٤٤١  
وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى، اعلى (٨٧)/١٥ ٣٧٠  
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ،  
١٥٢  
وَرَسُولًا إِلَى بَنِي آلِ عِمْرَانَ (٣)/٤٩ ٢١٠  
وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ، مائده (٥)/٣ ٢٥٨  
وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ، آل عمران (٣)/١٣٣ ٤٢،  
٢٤٦  
وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، نحل (١٦)/١٢ ٢١٣  
وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ، بقره (٢)/٢٥٥ ٣٩٨،  
٤٠٣  
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، صافات (٣٧)/١٨١ ٤٢١  
وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران (٣)/١٥٩ ١١٦،  
٢٧١، ٢٧٢، ٣٣٣، ٤٤٩  
وَعَدَّهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ، حج (٢٢)/٤٧ ٣٥٧  
وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، زخرف (٤٣)/٨٥ ٤٧٧  
وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ، ذاريات (٥١)/٢٠ ٢١٠  
وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا، ذاريات (٥١)/٢١ ٢١١  
وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً، توبه (٩)/٣٦ ٤٨  
وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بقره (٢)/١٩٠ ٤٧، ٤٩،  
٢٣٤، ٢٦٥  
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا، بقره (٢)/١٩٣ ١٤٦، ٥٠
- وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي، جمعه (٦٢)/٢ ١٨٢  
وَأَنْ لَيْسَ لِلنَّاسِ، نجم (٥٣)/٣٩ ١٦٠، ٣٧١،  
٣٨٥، ٣٨٨، ٣٩٢  
وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً، مؤمنون (٢٣)/٥٢ ١٥٣  
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ، انفال (٨)/٦٢ ٥٥،  
١٦١، ٢٤٢، ٣٣٤، ٣٦٠  
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ، مائده (٥)/٤٨ ١٥٤  
وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ، حديد (٥٧)/٢٥ ٣٦٣  
وَإِنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا، نحل (١٦)/١٢٦ ٣٥٨، ٢٣٩  
وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بقره (٢)/١٩٥ ٥١، ٢٦٢  
وَإِنَّكَ لَعَلِي خَلْقٌ عَظِيمٌ، قلم (٦٨)/٤ ٤١  
وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ، انفال (٨)/٢٤ ٢٣٢  
وَأَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ، انعام (٦)/١٩ ٥٧  
وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى، صافات (٣٧)/١١٣ ٣٨٠  
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ، بقره (٢)/١٥٥ ٢٨٢  
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بَأَنَّ، احزاب (٣٣)/٤٧ ٣٢٧  
وَبَشِّرْنَاهُ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا، صافات (٣٧)/١١٢ ٣٨٠  
وَتَتَّبِعْتَنِي مَنْ أَنْفُسِهِمْ، بقره (٢)/٢٦٥ ٣٥١  
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي، صافات (٣٧)/١٠٨ ٣٨٠  
وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْأَبْرَارَ، مائده (٥)/٢ ٤٨٦، ٢٤٣  
وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، انبياء (٢١)/٩٣ ١٦٨  
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ، عنكبوت (٢٩)/٤٣ ٤٧٨  
وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ، حجر (١٥)/٦٧ ٤٣٤  
وَجَادِلْهُمْ بَالْتِمَى هِيَ، نحل (١٦)/١٢٥ ٤٣  
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بقره (٢)/٢١٨،  
انفال (٨)/٧٤ و توبه (٩)/٢٠ ٢٦١

وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، نساء (۴)/۳۶، ۱۴۱، ۳۳۲	وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا فِرْقَانُ (۲۵)/۳۲ ۳۱
وَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَ، احزاب (۳۳)/۴۸، ۳۲۷	وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَائِدَه (۵)/۶۴ ۶۱
وَلَا تُطِيعُوا أَمْرًا، شعراء (۲۶)/۱۵۱، ۱۰۹	وَقَالُوا كُونُوا هُودًا، بقره (۲)/۱۳۵ ۳۷۳
وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْإِثْمَ، مائده (۵)/۲، ۲۴۳	وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا، عنكبوت (۲۹)/۵۰، ۲۱۰
وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي، اسراء (۱۷)/۳۳، ۴۶	وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، شمس (۹۱)/۱۰، ۲۲۳
وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ، اسراء (۱۷)/۳۶، ۱۱۸، ۴۷۹، ۴۶۵، ۴۰۶، ۲۲۱	وَقَضَيْنَا إِلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ، اسراء (۱۷)/۴، ۴۳۰
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَيْ، نساء (۴)/۹۴، ۴۷۵	وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ، اسراء (۱۷)/۸۱، ۱۵۹، ۴۲۱، ۴۱۵
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ، آل عمران (۳)/۱۰۵، ۱۶۶	وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا، طه (۲۰)/۱۱۴، ۱۸۴
وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، روم (۳۰)/۳۱، ۱۵۲، ۳۸۴، ۲۶۷، ۲۰۲	وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي، عنكبوت (۲۹)/۴۶، ۴۳، ۲۳۶
وَلَا تَسْأَلْ نَصِيْبَكَ مِنْ، قصص (۲۸)/۷۷، ۱۵۵	وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ، كهف (۱۸)/۵۴، ۴۹۲
وَلَا تَسْأَلِ الْفَضْلَ، بقره (۲)/۲۳۷، ۲۴۱	وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ، مائده (۵)/۴۵، ۴۵، ۲۳۹، ۴۱۹
وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا، آل عمران (۳)/۶۴، ۱۲۱	وَكَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ، روم (۳۰)/۱۹، ۲۲۴
وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا، مائده (۵)/۲، ۲۴۲، ۴۸۷	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ، بقره (۲)/۱۴۳، ۱۶۷، ۳۱۵، ۳۶۹، ۳۶۳، ۳۱۷
وَلَا يَحْضُ عَلَيَّ طَعَامًا، ماعون (۱۰۷)/۳، ۳۵۱	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً، بقره (۲)/۱۳۷، ۵۹
وَلَا تَعْتَدُوا، بقره (۲)/۱۹۰، ۴۹	وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ، انعام (۶)/۷۵، ۴۶۹
وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ، اسراء (۱۷)/۳۶، ۴۶۷	وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا، اعراف (۷)/۳۱، ۱۵۵
وَلْتَجْزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا، جاثيه (۴۵)/۲۲، ۳۸۸	وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ، بقره (۲)/۱۲۰، ۴۷۷
وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ، آل عمران (۳)/۱۸۶، ۴۳	وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ، بقره (۲)/۱۴۵، ۲۶
وَلْتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ، ص (۳۸)/۸۸، ۴۷۷	وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ، عنكبوت (۲۹)/۴۵، ۲۳۶
وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ، آل عمران (۳)/۱۰۴، ۴۴۷، ۳۶۳، ۲۷۱، ۱۶۶، ۱۶۵، ۵۹	وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً، اسراء (۱۷)/۲۹، ۲۳۳
وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ، انبياء (۲۱)/۵۱، ۳۸۱	وَلَا تَرْكَبُوا إِلَيَّ الَّذِينَ، هود (۱۱)/۱۱۳، ۲۴۳
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ، ق (۵۰)/۱۶، ۲۳۳	وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ، احقاف (۴۶)/۳۵، ۳۵۷
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ، اعراف (۷)/۱۷۹، ۴۶۵	وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا، فصلت (۴۱)/۳۴، ۲۴۵



۴۴۱	وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ	۲۶۴	وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ،
	انعام(۶)/۱۰۷		اسراء(۱۷)/۷۰
۲۷۳	وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى،	۴۸۴، ۴۱۹	
	انفال(۸)/۱۰		
۲۶۲	وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ،	۱۹۱	وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن،
	ذاریات(۵۱)/۵۶		عنکبوت(۲۹)/۳
۴۸۸		۱۲۲	وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ،
			احزاب(۳۳)/۲۱
۲۱۳	وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي،	۲۳۶، ۴۵	وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ،
	نحل(۱۶)/۱۳		بقره(۲)/۱۷۹
۴۷۸	وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ،	۴۹۲	وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا،
	مائده(۵)/۴		طه(۲۰)/۱۱۵
۴۴۱	وَمَا عَلَيَّ الرَّسُولِ إِلَّا،	۴۶۸	وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ،
	عنکبوت(۲۹)/۱۸		یوسف(۱۲)/۲۲
۴۳۳	وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ،	۲۴۵	وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ،
	هود(۱۱)/۱۱۷		شوری(۴۲)/۴۳
۳۷۲	وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ،	۲۸۲	وَلَتَبْلُوَنكُمْ بِشَيْءٍ،
	نحل(۱۶)/۱۲۳		بقره(۲)/۱۵۵
۴۳۲	وَمَا لَنَا إِلَّا نُفَاتِلَ،	۴۳۳	وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى،
	بقره(۲)/۲۴۶، ۱۸۶		اعراف(۷)/۹۶
	وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ،	۳۵۹	وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا،
	آل عمران(۳)/۱۴۴		انعام(۶)/۱۰۷
۱۶۳، ۱۴۰		۲۶۷	وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً،
			مائده(۵)/۴۸
۳۲۴	وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو،	۳۶۲	
	بقره(۲)/۲۶۹		
۲۴۶، ۴۴	وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا،	۱۱۰	وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ،
	فصلت(۴۱)/۳۵		یونس(۱۰)/۹۹
۴۰۷، ۳۳۴	وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى،	۳۵۹، ۲۶۱	
	نجم(۵۳)/۳		
۳۵۸	وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ،	۴۱	وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا،
	عنکبوت(۲۹)/۴۰		آل عمران(۳)/۱۵۹
۳۷۴	وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ،	۱۰۰	وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ،
	انعام(۶)/۱۶۱		بقره(۲)/۲۵۱
۲۱۲	وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ،	۴۸۰	وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أَوْتُوا،
	روم(۳۰)/۲۵		حج(۲۲)/۵۴
۲۱۲	وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ،	۱۲۶	وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ،
	روم(۳۰)/۲۰		آل عمران(۳)/۱۴۱
۲۱۲	وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ،	۱۱۵	وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن،
	روم(۳۰)/۲۱		شوری(۴۲)/۱۰
۲۱۲	وَمِنَ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ،	۴۳۳	وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ،
	روم(۳۰)/۲۲		یوسف(۱۲)/۱۰۹
۲۱۲	وَمِنَ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ،	۴۱	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً،
	روم(۳۰)/۲۳		انبیاء(۲۱)/۱۰۷
۲۱۲	وَمِنَ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ،	۵۶	
	روم(۳۰)/۲۴		
۳۹۳	وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ،	۱۵۲	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً،
	نساء(۴)/۱۲۵		سباء(۳۴)/۲۸
۲۵۹	وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى،	۴۴۱	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ،
	صف(۶۱)/۷		اسراء(۱۷)/۵۴
۴۸۰	وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ،	۲۰۸	وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا،
	حج(۲۲)/۸		آل عمران(۳)/۱۰۸

٢٠٨	وَيُرَكِّبُهُمْ، جمعه (٦٢)/٢	٤٧٠	وَمِنَ النَّاسِ وَالذَّوَابِّ، فاطر (٣٥)/٢٨
٤٨١	وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، حج (٢٢)/٧١	٢٦٣	وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا، عنكبوت (٢٩)/٦
٤٦٩	وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ، جمعه (٦٢)/٢	٣٧٦	وَمِن قَبْلِهِ كِتَابٌ، احقاف (٤٦)/١٢
			وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ، آل عمران (٣)/٨٥
	هـ	٢٥٨	
٢٠٥	هَبَاءً مُنْتَوِرًا، فرقان (٢٥)/٢٣	٢/٦٥٥	وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، طلاق (٦٥)/٢
٤٩٠	هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، دهر (٧٦)/١	٣٥٨، ٣١٩، ٢٧٧، ٥٨	
١٨٤	هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ، زمر (٣٩)/٩		وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ، طلاق (٦٥)/٣
٢٩٩	هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ، فتح (٤٨)/٢٨	٢٧٨، ٢٧٥، ٢٥٥، ١٦١	
٥٧٢	هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ، جمعه (٦٢)/٢	٢٦١	وَمَنْ يُطِغِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، احزاب (٣٣)/٧١
٢٠٧، ١٤٧		١٦٢	وَمَنْ يَنْقَلِبْ، آل عمران (٣)/١٤٤
٤٧٠	هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ، يونس (١٠)/٥	٤١	وَمِثْلَهُمُ الَّذِينَ يَبُذُّونَ، توبه (٩)/٦١
١٦١	هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ، انعام (٦)/٢	٣٨١	وَيَجِيئُهَا وَلُوطًا إِلَى، انبياء (٢١)/٧١
٤٠	هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ، حشر (٥٩)/٢٤	٤٨٧، ٢٦٤، ٧٩	وَيَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ، ق (٥٠)/١٦
	هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ،	١٢٥	وَتَرْتَأَى مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا، ق (٥٠)/٩
٤٠	حشر (٥٩)/٢٣	٢٢٣	وَتَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا، شمس (٩١)/٧
	هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ،	٣٧٥	وَيُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ، توبه (٩)/١١
٤٠	حشر (٥٩)/٢٢	١٥٧	وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ، احقاف (٤٦)/١٥
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا، حجرات (٤٩)/١٢	٣٨١	وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ، انبياء (٢١)/٧٢
١٠٦		٣٣٢	وَهَدَىٰ لِلْعَالَمِينَ، آل عمران (٣)/٩٦
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا، انفال (٨)/٢٤	٢١١	وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ، اعراف (٧)/٥٧
٤٨٧، ٢٦٥، ٢٣٢، ٢٣١، ١٤١		٤٣١	وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ، انعام (٦)/١٦٥
٢٧٠	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا، نساء (٤)/٥٩	٤٨٤	وَيَذُرُونُ بِالْحَسَنَةِ، رعد (١٣)/٢٢
٤٥٥	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ، بقره (٢)/١٧٨		وَبَرَزُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، طلاق (٦٥)/٣
٢٣٨		٣٥٨، ٣١٩، ٢٧٨، ٥٨	
		١٧١	وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، سباء (٣٤)/٦
		٤٧٤، ٢٢٠	

يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، روم (۳۰)/ ۱۹ يا ۵۰	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا، مائده (۵)/ ۸، ۵۳
و حديد (۵۷)/ ۱۷	۲۳۵
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، روم (۳۰)/ ۱۹، ۱۲۵، ۲۷۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ، صف (۶۱)/ ۲، ۴۷۶
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ، زمر (۳۹)/ ۱۹، ۴۰۶	يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ، مائده (۵)/ ۶۷، ۳۳۴، ۲۶۰
يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، حج (۲۲)/ ۲۵، ۴۱۹	يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا، حجرات (۴۹)/ ۱۳، ۳۵۰
يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ، نور (۲۴)/ ۵۵، ۲۶۳	۳۷۳
يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ، نساء (۴)/ ۱۲۰، ۱۹۵	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ، طلاق (۶۵)/ ۱، ۲۴۰
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، بقره (۲)/ ۲۵۵، ۴۷۱	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا، احزاب (۳۳)/ ۴۵، ۱۰۳، ۳۲۷، ۴۴۱، ۳۹۶
يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ، بقره (۲)/ ۱۲۹ يا	
آل عمران (۳)/ ۱۶۴ يا جمعه (۶۲)/ ۲۲۵	يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا، اعراف (۷)/ ۳۵، ۱۸۶، ۳۴۹
يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ، بقره (۲)/ ۱۰۲، ۲۰۲	يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا، اعراف (۷)/ ۵۹، ۱۰۸
يُنَبِّئُكُمْ بِهِ الزَّرْعَ، و نحل (۱۶)/ ۱۱، ۲۱۳	يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، زمر (۳۹)/ ۱۸، ۴۰۶
يُنَهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ، ممتحنه (۶۰)/ ۸، ۵۴	يَتْلُو عَلَيْهِمْ، جمعه (۶۲)/ ۲، ۲۰۸
يُوتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن، بقره (۲)/ ۲۶۹، ۴۶۶، ۳۲۳	يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، جمعه (۶۲)/ ۲، ۲۰۷
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ، آل عمران (۳)/ ۱۱۴، ۴۴۷	يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، انفال (۸)/ ۲۴، ۲۶۸



## نمايه احاديث و روايات

	الف	
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا هَادِي الْمُصَلِّينَ، امام جعفر		
۲۹۷ صادق	۳۰۸ ابشركم بالمهدى يبعث، حديث نبوى	
الْعِلْمُ بِالْعَمَلِ كَالسَّهْمِ بِلاوتر، حضرت	۲۷۳ اَبِيَّ اللَّهِ اَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ، حديث نبوى	
۴۶۳ امير(ع)	أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرِمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ اِنطوى الْعَالَمُ	
الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْاَبْدَانِ، حديث نبوى	۴۹۶ ۸۰ الاكْبَرُ، حضرت على(ع)	
۴۷۱، ۲۲۷	إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْأُمُورُ، حديث نبوى	۷۴
الْفَضْلُ مَا شَهِدَ بِهِ الْأَعْدَاءُ، بيغمبر ۱۷۱، ۴۸۳	أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ اِنْتَظَارُ الْفَرْجِ، حديث نبوى	۳۰۲
اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، تكبير عيد قربان	۱۴۷، ۱۸۳	
۴۹۷ اللَّهُمَّ اهْدِنَا مِنْ عِنْدِكَ، از پیامبر	الإِسْلَامُ يُجِبُّ مَا قَبْلَهُ، حديث نبوى	
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، دعای صبح و	۴۸۲، ۲۱۹	
۱۱۷ شام صحيفه سجاده	أَلْقَرَبُ يَمْنَعُ الْاَبْعَدَ، اصطلاح فقهى	۴۳۸
۲۷۲، ۱۱۸ الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ، روايت	أَلْحَبُّ هُوَ الدِّينَ وَالِدِّينَ، امام باقر(ع)	۴۶۷
۳۶ الْمُلْكُ عَقِيمٌ، هارون الرشيد	الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، امام صادق(ع)	۳۲۳
۱۰۶ الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ، حديث نبوى	أَلَدُنْيَا مَرْزَعَةُ الْاٰخِرَةِ، حديث نبوى	۱۵۵
۳۰۳ المنتظر لامرنا كالمكبح، على(ع)	أَلْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ، حديث نبوى	۱۴۴
المهدى من ولدى اسمه، رسول الله(ص)	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيْرَ، امام جعفر صادق	۲۹۷
۳۰۸ النَّاسُ عِيَالِي اَنْعَمَهُمُ اِلَيْهِمْ، حديث نبوى	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ، امام جعفر صادق	
۲۶۴، ۴۳	۲۹۷	
۴۷۵ اِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقِيْهِ، امام رضا(ع)		

**ف**

- فعلیکم بالصبر فانما، از حضرت صادق (ع)  
 ۳۰۳  
 فلا تعجل فان الله، امام محمدباقر (ص) ۳۱۲

**ک**

- كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ، از سعدی ۲۹۷  
 كُلُّ أَرْضٍ كَرَبَلَا وَكُلُّ يَوْمٍ، حدیث ۳۰۵  
 كُلُّ مُلُودٍ يُؤَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ، حدیث ۴۹۱  
 كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ، حدیث نبوی ۱۱۶، ۴۳۸  
 كَمَا مُلِثْتَ ظُلْمًا وَجُورًا، حدیث ۳۰۸  
 كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا، از امام صادق (ع)  
 ۱۷۱

- كَيْفَ تَكُونُونَ يَوْمَئِذٍ، حدیث نبوی ۳۵۳

**ل**

- لا إله الا الله ولا نعبد الا إيَّاه، قسمتی از  
 ۴۲۴ دعای مشترک تعقیبات نمازها  
 ۲۴۸ لَأَحُولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، دعا  
 لا ضَرَرَ وَلا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ، اصلِ فقهی  
 ۴۵۱، ۴۴۵، ۱۳۰  
 ۱۱۸ لاطاعةً لمخلوق في معصية، پیغمبر  
 ۴۰۷  
 ۸۱ لا مؤثر فی الوجود الا لله، اهل کلام  
 ۲۶۳ لِلنَّبِيِّ رَبِّ وَأَنَا رَبُّ الْإِبِلِ، عبدالمطلب  
 ۴۱۰، ۱۲۱ لَنْ نُقَدِّسَ أُمَّةً لَأَ، حدیث نبوی  
 ۳۰۸ لیخرجن رجل من ولدی، از علی (ع)

ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد، امام جعفر

- صادق (ع) ۳۱۴  
 أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا، حدیث نبوی ۴۷۲

**ب**

- بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، دعا ۲۴۷  
 بِسْمِ اللَّهِ قَاسِمِ الْجَبَّارِينَ، دعا ۳۹  
 بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ، حدیث نبوی ۱۵۶  
 بَلَغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، از سعدی ۲۹۷

**ت**

- تُعَرَّفُ الْأَنْبِيَاءُ بِأَضْدَادِهَا، روایت ۱۳۳

**ح**

- حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ، حدیث نبوی ۱۵۶،  
 ۴۳۴، ۲۶۵، ۱۸۷  
 ۲۹۷ حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ، از سعدی

**د**

- دَائِكَ مِنْكَ وَدَوَائِكَ فَيْكَ، از نهج البلاغه  
 ۹۶، ۸۰

**ص**

- صَلُّوا عَلَيَّ وَآلِهِ، از سعدی ۲۹۷

**ع**

- عن شيئي من الفرح فقال اولست تعلم، از  
 حضرت صادق (ع) ۳۰۳

وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِكَ، از پیغمبر ۴۹۷  
 وَ آيَقَمْتُ لَكَ آنتَ، از دعای افتتاح ۳۴  
 وَ وَقَفْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ كَلَيْتِنَا، در دعای  
 صبح و شام صحیفه سجادیه ۱۱۷  
 وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ، امام سجاد(ع) ۴۶۳  
 وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، رسول الله(ص) ۳۱۱  
 وَ أُنشِرْ عَلَيْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ، از پیغمبر ۴۹۷  
 وَ لِيَكُونَنَّ مِنْ يَخْلَفَنِي، از علی(ع) ۳۰۸

هـ

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ، از فرمان امام علی(ع)  
 به مالک اشتر ۴۰۹  
 هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، امام حسین(ع) ۳۰۸  
 هِيَهَاتَ هِيَهَاتَ، از امام محمد باقر(ع) ۳۱۴

ی

يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ، دعا ۱۹۲  
 يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ، ثَبَّتْ قُلُوبَنَا، دعا ۱۹۲  
 يَا لَيْتِنَا كُنَّا مَعَكُمْ وَ تَفُوزُ فَوْزاً عَظِيماً، از زیارت  
 پنجم امام حسین(ع) ۲۸۲  
 يَعْزَلُوا وَ لَا يَعْزَلِي عَلَيْهِ، حدیث نبوی ۷۵  
 يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا، روایت ۲۹۹،  
 ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۱

م

مُؤَيَّدٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، روایت ۳۳۳  
 مَا احْسَنَ الصَّبْرَ وَ انْتِظَارَهُ، امام رضا(ع) ۳۰۲  
 مُحَوَّلَ الْحَوْلِ وَ الْأَحْوَالِ، از دعای تحویل  
 سال ۵۸  
 مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، از امام علی(ع)  
 ۴۶۷، ۴۵۴، ۲۲۶  
 مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ، از دعای تحویل سال  
 ۵۷

مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ، حدیث نبوی ۴۰۹  
 مَنْ سُرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ، از امام  
 صادق(ع) ۳۰۳  
 مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، از امام  
 علی(ع) ۸۰  
 مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، حدیث نبوی  
 ۴۹۶

مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا قَدْ صَبَّرَنِي عَبْدًا، از امام  
 علی(ع) ۴۵۴  
 مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ، حدیث نبوی ۱۵۶،  
 ۴۳۹  
 مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَيَّ، از امام صادق(ع) ۳۰۲

و

وَ أَفْضَ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ، از پیغمبر ۴۹۷







۲۳۹، ۴۳	آل عمران (۳) / ۱۸۶	۲۰۸، ۱۶۵، ۲۳	آل عمران (۳)
۳۹۱، ۳۴۶، ۳۴۴، ۸۷	آلمان	۴۶۶، ۲۳	آل عمران (۳) / ۷
۳۹۰، ۱۰۴	آلمانی	۴۶۶، ۱۶۴، ۲۳، ۳۱	آل عمران (۳) / ۸
۴۵۷	آمپیر یسم (آمپیر یسیزم)	۲۰۹	آل عمران (۳) / ۱۳
۸۷، ۷۳، ۶۹، ۶۴	آمریکا	۲۵۸	آل عمران (۳) / ۱۹
۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۷		۲۵۹	آل عمران (۳) / ۲۰
۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷		۴۸۶	آل عمران (۳) / ۳۲
۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۵۴، ۲۷۵، ۲۸۵		۲۱۰	آل عمران (۳) / ۴۹
۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۶، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۹۱، ۴۰۰		۳۶۱	آل عمران (۳) / ۶۴
۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۵، ۴۳۷		۳۷۲	آل عمران (۳) / ۶۷
۷۳، ۸۸، ۸۹، ۱۷۰، ۲۰۰	آمریکائی	۴۸۶	آل عمران (۳) / ۷۶
۲۱۹، ۲۵۳، ۳۱۶، ۳۴۲، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۱۳		۲۵۸	آل عمران (۳) / ۸۵
۱۳۲، ۲۸۴	آمریکای جنوبی	۴۴۵	آل عمران (۳) / ۹۲
۲۹۳	آمریکای غیر شمالی	۳۷۲، ۳۶۹	آل عمران (۳) / ۹۵
۲۵، ۳۳۶	آنتروپی	۳۶۸، ۳۳۲	آل عمران (۳) / ۹۶
۳۷، ۹۳، ۹۵، ۱۲۴	آنتی تز	۱۲۱	آل عمران (۳) / ۶۴
۱۳۳	آنسیکلویدای بریتانیکا	۱۶۶، ۱۵۵	آل عمران (۳) / ۱۰۳
۱۰۵	آنسیکلویدین‌ها	۱۶۵، ۵۹	آل عمران (۳) / ۱۰۴
۷۹، ۸۴، ۲۲۷	آیت‌الکرسی	۴۴۷، ۳۶۳، ۲۷۱، ۱۶۶	
۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۷۱		۱۶۶	آل عمران (۳) / ۱۰۵
۳۷۲	آیین ابراهیم	۲۰۸	آل عمران (۳) / ۱۰۸
	۱	۴۴۷، ۳۶۴، ۱۶۵	آل عمران (۳) / ۱۱۰
		۴۴۷	آل عمران (۳) / ۱۱۳ و ۱۱۴
		۲۲۳	آل عمران / ۱۱۹
۱۴۸، ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۷۵	ائمه	۴۸۴، ۴۲	آل عمران (۳) / ۱۳۳ و ۱۳۴
۲۹، ۶۰، ۱۱۹، ۲۷۱، ۳۰۲، ۳۰۴	ائمه اطهار	۱۲۶	آل عمران (۳) / ۱۴۱
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۶۳		۱۶۳، ۱۶۲، ۱۴۰، ۱۳۱	آل عمران (۳) / ۱۴۴
۱۴۱، ۱۷۰، ۲۱۸	ائمه شیعه	۴۸۶	آل عمران (۳) / ۱۴۶
۱۱۸، ۴۵۱	ائمه معصومین	۱۱۶	آل عمران (۳) / ۱۵۳
۲۶۱	ابتغاء وجه‌الله	۱۲۷	آل عمران (۳) / ۱۵۴
۳۷۸	ابرام	۴۱	آل عمران (۳) / ۱۵۹
۶۶، ۷۳، ۱۴۴، ۲۱۸	ابراهیم (ع)	۴۴۹، ۳۳۳، ۲۷۲، ۲۷۱	
۲۲۵، ۲۶۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۱		۲۲۵	آل عمران (۳) / ۱۶۴
۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹			

۳۲۷، ۱۱۰	احزاب (۳۳) / ۴۵ الی ۴۸	۴۹۴، ۴۹۱، ۴۳۲، ۴۰۸، ۳۸۸، ۳۸۴، ۳۸۳
۴۴۱، ۳۹۶، ۱۰۳	احزاب (۳۳) / ۴۵	۴۹۴، ۴۳۱، ۳۲۶ مقاله
۴۴۱، ۳۵۴، ۳۹۶، ۱۰۳	احزاب (۳۳) / ۴۶	۳۹۱ ابراهیم حنیف
۲۶۹	احزاب (۳۳) / ۶۱	۴۶۸، ۳۶۸، ۱۴۳ ابراهیم خلیل
۲۶۱	احزاب (۳۳) / ۷۱	۳۳۱، ۱۰۸ ابراهیم (۱۴)
۴۹۲	احزاب (۳۳) / ۷۲	۱۷۵ ابراهیم (۱۴) / ۷
۱۵۷	احقاف (۴۶)	۳۸۲ ابراهیم (۱۴) / ۳۵ الی ۳۷
۴۶۱، ۲۲۸	احقاف (۴۶) / ۴	۴۳۲، ۲۶۶، ۱۴۳ ابراهیم (۱۴) / ۳۷
۳۷۶	احقاف (۴۶) / ۱۲	۲۶۳ ابرهه
۴۳۸، ۱۵۷، ۱۵۵	احقاف (۴۶) / ۱۵	۱۹۴، ۱۱۱، ۵۶ ابلیس
۳۵۷	احقاف (۴۶) / ۳۵	۴۵۷ ابن خلدون
۳۰۸، ۳۰۲	«احقاق الحق»، کتاب	۴۷۳ ابن سینا
۴۶۶، ۴۴۶	احکام شرعی	۱۵۸ ابن ملجم
۳۰۸	احمد بن حنبل	۱۷۰، ۱۵۷ ابوبکر
۴۸۶، ۱۱۵	احمدشاه	۴۵۱ ابو خدیجه
۳۱۴	اختری، عباسعلی	۱۵۸ ابوسفیان
۴۵۱، ۴۲۰، ۴۱۸، ۱۲۳	اختیار	ابوعبدالله محمد بن احمد بن کاتب خوارزمی
۱۱۱	اختیار و آزادی	۴۷۳
۴۵۴	ادبیات فلسفی	۳۱۸ ابوکابلی
۲۹۴	ادبیات مارکسیستی	۱۶۴ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۳۷۷	ادریس	۱۶۴ اتحادیه احزاب
۳۴۶	ادگار اسنو	۷۵، ۱۱۳ اجتهاد
۴۵۷، ۲۵۸، ۱۰۵، ۶۹	ادیان	۴۵۸، ۴۲۳، ۳۶۳، ۲۱۸، ۱۱۷
۴۴۴، ۳۵۳، ۳۵۰، ۱۷۶، ۷۸، ۶۰	ادیان الهی	۲۴۹ احزاب
۸۰، ۷۸، ۷۰، ۶۷	ادیان توحیدی	۱۸۱، ۱۷۹ احزاب چپ
۴۸۳، ۴۵۲، ۴۳۱، ۴۱۷، ۳۰۰، ۱۱۴	ادیان هندی	۲۹۴، ۲۰۱، ۹۴، ۹۳، ۹۲ احزاب کمونیست
۲۶۲	ارانی‌ها، دکتر	۱۶۵ احزاب کمونیست بین‌الملل
۲۸۵	اریاب کلیسا	۴۳۵، ۳۴۴ احزاب مارکسیستی
۱۰۷	ارتداد	۴۴۱، ۳۳۲، ۲۶۹ احزاب (۳۳)
۳۴۵، ۲۵۶، ۱۲۰	ارتش	۲۱ / (۳۳) احزاب (۳۳) / ۲۱
۲۷۹، ۲۵۳، ۲۰۰	ارتش سرخ	۳۶۴، ۳۵۶، ۳۲۸، ۳۱۵، ۱۶۷، ۱۳۹، ۱۲۲
۳۴۳	ارتش و پلیس خلقی	۱۹۴ احزاب (۳۳) / ۲۳
۲۰۰		۴۰۸، ۳۶۳ احزاب (۳۳) / ۴۰

۲۱۷	استثمارگر	۱۹۳	ارتشی‌ها
۳۳۸	استرالیا	۲۸۰	ارتفاعات میمک
۱۸۵، ۹۴	استضعاف	۴۳۶، ۳۷۷	اردن
۴۱۴، ۴۱۰، ۳۷۳، ۲۸۵، ۷۳، ۷۱، ۳۷	استعمار	۴۵۴، ۲۱۸	ارسطو
۴۳۶	استعمارگران	۳۳۱، ۲۶۶، ۱۵۹	ارض موعود
۴۱۳، ۱۷۰، ۹۷، ۹۴، ۸۷، ۷۳	استعماری	۳۴۳	ارمنستان
۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶	استقلال	۱، ۰۵، ۱، ۰۴، ۹۸، ۷۳، ۷۲	اروپا
۱۹۶، ۱۸۵، ۸۹، ۷۳	استقلال	۲۵۴، ۲۰۴، ۱۳۹، ۱۳۲، ۱۲۴، ۱۱۶، ۱۰۷	
۳۹۹، ۳۶۲، ۳۵۴، ۳۲۴، ۳۰۶، ۲۵۰، ۲۱۹	استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی	۳۴۱، ۳۳۷، ۳۱۶، ۳۰۶، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۸۴	
۲۰۰	استقلال طلبی	۴۰۰، ۳۹۵، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۵۱، ۳۴۷	
۴۳۷، ۴۳۶، ۴۲۷، ۴۱۳، ۳۳۸	استقلال طلبی	۴۹۴، ۴۹۰، ۴۵۶، ۴۴۰، ۴۳۷، ۴۲۹، ۴۲۲	
۳۳۸	استیلا	۴۹۰، ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۱۰، ۲۱۹، ۱۶۴	اروپائی
۳۱۸	استیلای آمریکا	۴۹۳، ۴۵۷، ۴۰۱، ۳۷۴، ۳۱۶	اروپائیان
۸۷، ۹۷	استیلای خارجی	۲۱۹، ۹۴	اروپائی‌ها
۴۱۱، ۴۱۰، ۳۴۱، ۳۱۳، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۵۰		۱۰۴، ۷۳، ۷۱	اروپای غربی
۴۳۵، ۴۲۳، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲		۱۶۹	اروپای قرون وسطی
۳۸۴، ۳۸۱، ۳۷۹، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۶۱	اسحق	۲۰۱، ۷۳	اروپای شرقی
۴۱۱، ۲۱۹	اسدآبادی، سیدجمال‌الدین	۴۹۳، ۳۹۰، ۳۷	اریک فروم
۴۷۹، ۴۶۷، ۳۲۴، ۲۳۳، ۲۲۵، ۴۶	اسراء (۱۷)	۱۵۷	اسامه بن زید
۴۳۰	اسراء (۱۷) / ۴	۳۸۴	اسباط
۱۱۰	اسراء (۱۷) / ۲۰	۴۳۷، ۳۴۵، ۳۴۳، ۱۵۱، ۹۴، ۹۳	استالین
۲۳۳	اسراء (۱۷) / ۲۶	۴۴۰، ۱۹۸	استالینی
۲۳۳	اسراء (۱۷) / ۲۹	۳۴۴	استالینیست‌ها
۴۶	اسراء (۱۷) / ۳۳	استبداد	۳۳۸، ۳۱۹، ۲۸۳، ۲۶۷، ۱۲۶، ۲۴
۲۲۱، ۱۱۸	اسراء (۱۷) / ۳۶	۴۳۵، ۴۲۳، ۴۱۰، ۴۰۴، ۳۹۸، ۳۹۰، ۳۴۷	
۴۷۹، ۴۶۷، ۴۶۵، ۴۵۵، ۴۰۶		۱۸۸	استبداد ۲۵۰۰ ساله
۲۳۳	اسراء (۱۷) / ۳۹	۴۱۰، ۳۴۱، ۳۱۳	استبداد داخلی
۶۰	اسراء (۱۷) / ۵۳	۶۵	استبداد دینی
۴۴۱	اسراء (۱۷) / ۵۴	۲۸۵	استبداد رضاشاهی
۴۸۴، ۴۱۹، ۲۶۴	اسراء (۱۷) / ۷۰	۴۲۳، ۶۵	استبداد سیاسی
۴۲۱، ۴۱۵، ۱۵۹	اسراء (۱۷) / ۸۱	استثمار	۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۱، ۸۶، ۷۱، ۳۷
۴۵۹	اسراء (۱۷) / ۸۵	۳۰۶، ۲۹۵، ۲۸۹، ۲۰۳، ۱۸۱، ۱۵۰، ۱۳۹	
۴۵۳، ۲۹۳	اسرائیل	۴۸۹، ۴۸۸، ۴۶۷، ۴۶۳، ۴۲۳، ۴۰۰، ۳۳۸	

۴۲	اعراف (۷) / ۵۶	۳۴۵، ۳۲۹، ۲۸۱، ۱۵۹، ۱۵۱	اسکندر مقدونی
۱۲۵	اعراف (۷) / ۵۷	۲۵۷	اسلام شیعی
۲۶۲، ۱۰۸	اعراف (۷) / ۵۹	۲۹۰، ۲۸۸	اسلام یا کمونیسیم
۴۴۳	اعراف (۷) / ۷۹	۶۴	اسلام شناسی
۴۳۳	اعراف (۷) / ۹۶	۳۶۱، ۲۶۶	اسماعیل (اسمعیل)
۶۶	اعراف (۷) / ۱۳۸	۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶	
۱۵۲، ۴۰	اعراف (۷) / ۱۵۶	۴۲۹، ۳۳۷، ۳۰۶، ۱۹۸، ۱۹۷	اشراف
۴۴۳	اعراف (۷) / ۱۶۲	۱۶۹	اشراف اروپا
۴۵۹	اعراف (۷) / ۱۷۶	۱۰۴	اشراف زاده
۴۹۰، ۴۶۵	اعراف (۷) / ۱۷۹	۴۸۰، ۳۸۹، ۲۲۶، ۲۱۷	اشراق
۳۸۰، ۳۷۰	اعلی (۸۷)	۴۳۴	اشراقی
۳۷۰	اعلی (۸۷) / ۱۴ الی ۱۷	۴۳۴	اشراقی، آیت الله شهاب الدین
۳۷۱	اعلی (۸۷) / ۱۸ و ۱۹	۲۱۷	اشعری
۴۳۴	افشار، دکتر محمود	۲۸۵	اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰
۳۳۸، ۱۵۱	افشاریان	۲۷۰	اصحاب
۲۸۱	افغان‌ها	۴۵۹	اصحاب عقل، اصحاب نقل
۲۰۶، ۷۲	افکار مارکسیستی	۲۸۱، ۶۵	اصفهان
۴۵۴، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۴۲، ۲۱۸	افلاطون	۲۰۲	اصل تضاد
۲۱۹	اقبال لاهوری،	۶۹	اصل طبقات
۴۶۵	اگزستانسیالیست‌ها	۲۵	اصل کهولت
۴۴۴، ۱۰۵	اگزستانسیالیسم	۳۴۲	اصول انقلاب
۴۵۷	اگوست کنت	۳۱۲	اصول کافی، کتاب
۳۷۶	الاسباط	۳۴۲	اصول گرا
۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۲۹، ۲۶، ۱۸	التقاط	۲۱۷	اعتزال
۳۲۵، ۱۹۲، ۱۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۰، ۶۸	التقاطی‌ها	۱۹۸	اعتصاب کارگران
۲۱۶، ۶۹	الجزایر	۴۳۶، ۲۸۱، ۱۴۰	اعراب
۲۸۴، ۱۳۲، ۸۶	المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم»	۴۳۱، ۳۳۲، ۳۳۱، ۱۰۸	اعراف (۷)
۳۱۴	أَلرَّحْمَن (۵۵) / ۲	۱۹۵	اعراف (۷) / ۱۶ و ۱۷
۲۲۸	المُنْجِد	۴۸۶، ۱۵۵	اعراف (۷) / ۳۱
۱۳۳	امام (خمینی)	۲۶۴، ۲۲۰، ۱۵۵	اعراف (۷) / ۳۲
۱۹۳، ۱۸۸، ۱۸۵	امامت	۳۴۹، ۱۸۶	اعراف (۷) / ۳۵
۳۹۳	امام پنجم باقر علوم النبیین (ع)	۶۸	اعراف (۷) / ۳۷
۳۱۸، ۱۴۵		۴۴۳	اعراف (۷) / ۳۹

۹۳	امپریالیسم لنین	۴۸۶، ۴۷۲، ۴۶۷
۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۹، ۲۵۴، ۱۲۶، ۲۳	امت	۳۹۷، ۳۵۷، ۳۰۸، ۲۸۲
۳۶۳، ۱۵۸، ۷۴، ۴۳	امت اسلام	۴۷۵، ۴۷۲، ۳۰۳، ۳۰۲
۶۷	امت معاصر موسی	۳۱۳، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۵
۱۵۴، ۱۵۳، ۴۳	امت واحد	۴۶۳، ۲۰۱، ۱۹۵، ۱۰۴
۴۹۴، ۳۷۶، ۳۶۱، ۳۳۲، ۲۶۷، ۱۶۸		۱۷۷، ۱۷۱
۳۳۲، ۱۴۱، ۳۹	امت‌ها	۳۱۴، ۳۱۱، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۷، ۲۲۷
۴۱۱	امتیاز تنباکو	۴۷۲، ۴۶۲، ۴۵۱، ۳۵۷، ۳۲۳، ۳۱۷
۵۹	امر به معروف و نهی از منکر	۳۰۳
۳۶۴، ۲۷۱، ۲۰۸، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۲۷		۴۹۶، ۴۶۷، ۴۵۴، ۴۱۰، ۴۰۹
۴۶۶، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۲۴، ۴۰۹		۲۹۸
۴۴۹، ۱۳۰	امنیت	۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۹
۴۴۳، ۳۳۸	امویان	۳۶۵، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۳
۴۵۸، ۴۳۶، ۲۱۸	اموی‌ها	۳۱۱، ۳۰۴
۴۸۶، ۲۴۳	امیراعلم، دکتر	۳۱۸، ۳۱۴، ۳۱۲
۴۰۹، ۳۰۳، ۱۱۸	امیرالمؤمنین	۱۷۱
۲۰۰	امیرانظام، مهندس عباس	۳۷۳، ۳۱۳، ۳۱۱
۳۱۴	امیل درمنگام	۴۵۰، ۴۰۸، ۳۸۵، ۳۳۲، ۲۷۲
۱۶۹	اناجیل	۳۹۳، ۳۹۰، ۳۸۶، ۳۸۵
۷۹، ۷۸، ۳۹	انبیاء	۴۵۷
۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۰۸		۱۶۹
۳۸۷، ۳۷۶، ۳۶۵، ۳۳۲، ۳۲۹، ۲۷۲، ۲۱۰		۴۳۵، ۱۹۷، ۸۸
۴۹۱، ۴۷۴، ۴۵۸، ۴۴۴، ۴۲۴		۱۶۴
۳۴۹	انبیاء اولوالعزم	۲۸۲
۳۸۵، ۱۰۸	انبیاء (۲۱)	۲۸۱، ۱۶۹
۱۲۸	انبیاء (۲۱) / ۷	۲۸۱، ۹۴
۴۹۲	انبیاء (۲۱) / ۳۷	۲۱۷، ۹۵
۳۸۱	انبیاء (۲۱) / ۵۱	۲۰۰، ۱۷۹
۳۸۱	انبیاء (۲۱) / ۷۱ الی ۷۳	۶۹، ۶۴، ۲۴
۳۸۵، ۳۳۱، ۲۷۰	انبیاء (۲۱) / ۷۳	۷۳، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۵۹، ۲۵۴، ۲۹۴
۴۸۰	انبیاء (۲۱) / ۸۰	۴۳۸، ۴۳۷، ۴۱۴، ۲۹۶
۳۸۴، ۳۷۷، ۱۶۸	انبیاء (۲۱) / ۹۲	۳۱۶، ۲۴
۱۶۸	انبیاء (۲۱) / ۹۳	۲۰۱
		امام حسین (ع)
		امام رضا (ع)
		امام زمان، امام عصر
		امام سجاده (ع)
		امام صادق (ع)
		امام علی (ع)
		امام غایب، حضرت حجت
		امام محمد باقر (ع)
		امام منتظر
		«امام و زمان»، کتاب
		امامت
		امامت ابراهیم
		امانوئل کانت
		امپراتور روم شرقی
		امپراتوری انگلستان
		امپراتوری پروس
		امپراتوری جهان
		امپراتوری روم
		امپراتوری عثمانی
		امپریالیست
		امپریالیستی
		امپریالیسم
		امپریالیسم آمریکا
		امپریالیسم غرب

۵۷	انعام (۶) / ۱۹	۱۵۲، ۵۶، ۴۱	انبیاء (۲۱) / ۱۰۷
۳۵۳	انعام (۶) / ۵۷	۱۸۰، ۹۱	انتخابات
۳۶۰	انعام (۶) / ۶۱ و ۶۲	۴۱۳	انتخابات مجلس
۲۹۰	انعام (۶) / ۶۵	۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۵، ۴۳۴	انترناسیونالیسم
۴۷۷	انعام (۶) / ۷۳	۱۰۳	انتشارات بعثت
۴۶۹	انعام (۶) / ۷۵ و ۷۶	۲۱۵، ۱۷۱، ۱۲۳، ۱۰۴	انتشارات قلم
۴۵۹، ۴۴۱، ۳۵۹	انعام (۶) / ۱۰۷	۳۰۵، ۳۰۲	انتظار ظهور، انتظار فرج
۴۴۳	انعام (۶) / ۱۰۸ یا ۱۲۷	۳۰۷	انتظار مهدی موعود (عج)
۲۵۹	انعام (۶) / ۱۲۵	۲۸۶	انجمن اسلامی پزشکان
۴۳۳	انعام (۶) / ۱۳۱	۲۸۴	انجمن اسلامی دانشجویان
۲۶، ۱۶	انعام (۶) / ۱۴۴	۳۱۰، ۲۸۸، ۲۸۶	
۲۲۷	انعام (۶) / ۱۴۸	۲۸۶	انجمن اسلامی معلمان
۱۵۳	انعام (۶) / ۱۵۹	۳۰، ۲۹	انجمن اسلامی مهندسين
۳۷۳	انعام (۶) / ۱۶۱	۷۷، ۱۷۷، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۴	
۶۶	انعام (۶) / ۱۶۲	۳۲۷، ۳۲۶، ۳۱۰، ۲۸۶	
۴۳۱	انعام (۶) / ۱۶۵	۳۲۹، ۲۰۴	انجمن های اسلامی
۱۶۳، ۶۹، ۴۲، ۳۰	انفاق	۴۸۳، ۱۶۸، ۱۵۴، ۱۰۶، ۱۰۴، ۸۰	انجیل
۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۴۶، ۲۴۱، ۲۳۳، ۲۲۵		۸۰	انجیل برنابا
۴۹۴، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۴۵، ۴۲۳، ۳۵۲، ۳۵۱		۱۶۹، ۶۷	انجیل ها
۲۷۴	انفال (۸)	۲۷۴	انسان و خدا، مقاله
۲۷۳	انفال (۸) / ۱۰	۱۱۰	انسان (دهر) (۷۶) / ۳
۲۷۳	انفال (۸) / ۱۲	۴۹۵	انسان پرستی
۲۳۱، ۱۴۱	انفال (۸) / ۲۴	۴۸۳، ۳۵۳	انسان دوستی اسلام
۴۸۷، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۳۲		۴۳۱، ۳۹۴، ۷۸	انسان شناسی
۱۴۶، ۵۵	انفال (۸) / ۳۸	۴۸۲	انسان گرا
۲۷۴، ۱۸۴، ۱۰۱، ۵۹	انفال (۸) / ۶۰	۳۸، ۳۷، ۳۶، ۱۸	انسانیت
۳۳۴، ۲۴۲، ۵۵	انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲	۱۰۷، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۱، ۲۱۸، ۲۸۶، ۳۱۴	
۱۶۱	انفال (۸) / ۶۱ تا ۶۳	۳۱۷، ۳۴۷، ۳۶۰، ۴۲۸، ۴۵۶، ۴۶۷، ۴۸۲	
۲۷۲	انفال (۸) / ۶۵	۴۸۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳	
۲۷۳	انفال (۸) / ۶۶	۱۶۱	انعام (۶) / ۲
۲۶۱	انفال (۸) / ۷۴	۲۲۳، ۳۵	انعام (۶) / ۱۱
۳۲۴، ۲۸۷، ۱۹۸، ۱۸۸، ۱۷۵، ۱۳۵	انقلاب	۲۵۹	انعام (۶) / ۱۴
۹۱	انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷		

۳۳۷	انقلابات اروپا	۸۹، ۷۸، ۵۸، ۵۵، ۳۰، ۲۶
۳۴۷، ۱۴۰	انقلاب‌های الهی	۱۶۲، ۱۵۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۲، ۹۵
۱۵۹	انقلابیون پاریس	۲۹۴، ۲۸۸، ۲۸۳، ۲۵۴، ۱۷۶، ۱۷۱، ۱۶۷
۱۰۶، ۱۰۴	انکیزیسیون	۳۲۹، ۳۲۸، ۳۱۹، ۳۱۶، ۳۰۸، ۳۰۵، ۲۹۷
۴۲۹، ۴۲۲، ۴۰۱، ۳۹۶، ۳۹۵، ۲۱۹، ۱۸۴		۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۱۴، ۴۱۱، ۳۹۹
۴۹۴، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۵۶		انقلاب اسلامی ایران ۸۹، ۸۹، ۶۴، ۲۴، ۱۸
۲۹۳	انگلس	۳۲۳، ۳۱۶، ۳۰۷، ۳۰۵، ۲۹۵، ۲۵۳، ۱۳۵
۱۶۴، ۹۲، ۹۰، ۸۸، ۸۷	انگلستان	انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی، مقاله
۴۱۳، ۳۹۱، ۳۳۷، ۲۸۶، ۲۸۲، ۱۹۷، ۱۹۶		۳۰، ۱۷۷، ۱۹۱، ۳۲۵
۸۸، ۸۷، ۸۶	انگلیس	انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه
۴۳۵، ۴۱۲، ۲۹۳، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۳۸، ۹۶		۳۴۳، ۱۳۲
۴۳۶، ۴۱۳، ۴۱۲، ۱۹۸، ۹۷، ۸۶	انگلیس‌ها	انقلاب انبیاء
۴۴۰، ۲۵۳	انگلیسی	۱۶۵، ۱۵۶
۳۷۷	اورکلدانیان	۳۶۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۱۶۶
۳۴۴	اوکرانی	انقلاب ایران
۴۸۲	اومانیت	۲۹۵، ۲۰۱
۴۰۱، ۳۲۶، ۱۸	اومانیسم	انقلاب چین
۴۸۲، ۴۳۹، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۰۳		انقلاب دموکراتیک ایران
۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۹۰، ۴۸۳		۲۶، ۱۶
۴۹۴، ۴۹۳	اومانیسم اجتماعی	انقلاب دینی
۴۹۵	اومانیسم مذهبی	۱۰۴
۴۳۹	اونیورسالیسم	انقلاب روسیه
۳۰۲، ۲۱۸، ۱۴۵	اهل بیت	۳۳۷، ۳۰۷
۶۱، ۵۴، ۵۳، ۴۸، ۴۳	اهل کتاب	انقلاب فرانسه
۲۳۹، ۲۳۶، ۲۰۸، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۱۹، ۸۲		۳۴۶، ۳۴۳، ۳۳۷، ۳۰۷
۴۹۴، ۳۸۷، ۳۸۳، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۳۰، ۲۶۷		انقلاب فرهنگی
۲۷۹	اهواز	۲۸۴، ۱۳۵
۴۵۳	اهرمزدا	انقلاب فرهنگی چین
۱۷۰، ۱۰۵، ۱۰۴	ایتالیا، ایتالیائی	انقلاب کبیر فرانسه
۴۲۳، ۶۹	ایدئولوژی	انقلاب کمونیستی
۴۱۵، ۳۱۲	ایدئولوژی انقلاب	انقلاب مائو در چین
۴۰۱، ۱۳۸	ایدئولوژی سیاسی	انقلاب مسیحی
۲۱۷	ایده‌آلیسم	انقلاب مشروطیت
		۱۱۹، ۱۱۳، ۹۲، ۸۷
		۴۱۲، ۳۹۹، ۳۴۳، ۲۸۴، ۲۵۰، ۱۹۹
		انقلاب ملی
		۲۶
		انقلاب مهدی
		۳۰۵
		انقلاب و انتظار، مقاله
		۳۲۵
		انقلاب و انقلابی، مقاله ۳۰، ۶۰، ۱۳۱، ۱۳۶
		۳۲۵، ۲۶۹، ۲۶۸، ۱۳۹



۲۹۹، ۱۹۷، ۱۷۰	بروجردی، آیت‌الله	۱۹۳، ۱۵۹، ۱۳۷، ۹۸	ایران
۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲	بریتون، کرین	۴۵۳، ۳۶۹، ۳۰۴، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۴۸	
۲۸۰	بطری مولوتف	۳۲۵، ۱۷۷	ایران و اسلام، مقاله
۲۲۱	بطلمیوسی	۱۸۷، ۱۸۶	ایران دوستی
۳۸۰، ۳۵۱، ۲۹۹، ۲۲۴	بعثت	۱۴۶، ۸۷، ۵۶	ایرانیان
۲۱۸، ۱۴۲، ۱۳۱	بعثت انبیاء، بعثت پیامبران	۴۳۵، ۲۸۸، ۱۹۱، ۱۸۶، ۱۵۶	
۲۱۵، ۱۸۶، ۱۸۲	بعثت پیغمبر	۴۳۴	ایرانیات
۲۹	بعثت در اجتماع، مقاله	۲۹۳، ۲۸۴	ایرلند شمالی، ایرلندی
۲۰۷	بعثت رسول اکرم	۴۱۲، ۲۸۱	ایلات
۱۱۹، ۱۰۴	بعثت و ایدئولوژی، کتاب	۳۷۷، ۳۵۷	ایوب
۲۹	بعثت و دولت، مقاله		
۳۰	بعثت و راه‌های ایمان، مقاله	<b>ب</b>	
۴۵۵، ۳۹۲، ۳۸۹، ۳۲۵، ۲۰۷، ۱۷۷		۳۷۹	بشرشع
۲۷۴، ۱۷۱، ۱۰۴	«بعثت(۱)»، کتاب	۱۶۹	بابل
۱۱۳	بغداد	۳۹۱	بایست‌ها
۱۴۶، ۴۶	بقره(۲)	۳۱۹، ۲۳۲، ۶۳، ۱۹	بازرگان، مهندس مهدی
۴۳۲، ۴۱۶، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۳، ۲۳۳		۲۹	بازرگان، مهندس عبدالعلی
۴۷۷، ۴۱۷، ۵۷	بقره(۲) / ۳۰	۲۵	بازگشت به قرآن، کتاب
۴۱۸	بقره(۲) / ۳۸	۴۲۰، ۴۱۸، ۱۳۸، ۱۱۲، ۷۴	
۴۴۳	بقره(۲) / ۵۹	۳۲۳، ۱۷۵، ۱۰۳	بازیابی ارزش‌ها، کتاب
۴۷۷	بقره(۲) / ۷۷	۴۹۴، ۴۳۷، ۴۳۳، ۴۳۲، ۳۸۹، ۳۳۰	
۴۳۰	بقره(۲) / ۶۰	۹۷	بانک ملی
۱۵۲	بقره(۲) / ۸۰	۴۱۲	بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی
۲۰۲	بقره(۲) / ۱۰۲	۸۸	بت
۴۷۷	بقره(۲) / ۱۲۰	۴۸۱، ۳۸۶، ۹۵، ۷۹	بت پرستان
۴۰۸، ۳۸۶، ۳۸۵، ۲۷۲	بقره(۲) / ۱۲۴	۴۹۵، ۴۹۳، ۹۵، ۸۰، ۷۹، ۷۸	بت پرستی
۳۸۳، ۳۷۶	بقره(۲) / ۱۲۸	۳۸۱، ۱۴۳، ۷۷، ۶۷، ۶۶	بتخانه
۱۴۳	بقره(۲) / ۱۲۹	۸۰، ۷۸	بت‌داران، بت‌سازی
۳۸۹، ۳۸۳، ۳۶۸، ۲۶۶، ۲۲۵		۴۰۲، ۳۸۰، ۲۱۸، ۱۰۸، ۷۹، ۷۷، ۶۷	بت‌ها
۲۵۹	بقره(۲) / ۱۳۱	۳۰۳	بحار الانوار، کتاب
۳۷۶	بقره(۲) / ۱۳۴	۴۵۰، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۱	
۳۷۳	بقره(۲) / ۱۳۵	۲۵۳	برزیلی
۳۸۴، ۳۶۱	بقره(۲) / ۱۳۶	۳۳۹	بروتوس

۴۰۸، ۱۷۶، ۱۰۹، ۸۵، ۷۷	بقره (۲) / ۲۵۷	۵۹	بقره (۲) / ۱۳۷
۲۲۵	بقره (۲) / ۲۶۰	۳۸۸، ۳۷۶	بقره (۲) / ۱۴۱
۳۵۱	بقره (۲) / ۲۶۵	۳۶۹، ۳۶۳، ۳۱۷، ۳۱۵، ۱۶۷	بقره (۲) / ۱۴۳
۲۰۳	بقره (۲) / ۲۶۸	۲۶	بقره (۲) / ۱۴۵
۴۶۶، ۳۲۴، ۳۲۳	بقره (۲) / ۲۶۹	۲۸۲	بقره (۲) / ۱۵۵
۲۶۳، ۲۶۱	بقره (۲) / ۲۷۲	۲۶۱	بقره (۲) / ۱۵۶
۱۵۰	بقره (۲) / ۲۷۵	۴۵۹، ۲۱۱	بقره (۲) / ۱۶۴
۴۸۰	بقره (۲) / ۲۸۲	۴۴۹، ۲۳۸، ۴۷، ۴۵	بقره (۲) / ۱۷۸
۳۴۰، ۳۳۸	بلشویک‌ها	۴۴۹، ۲۳۶، ۴۷، ۴۵	بقره (۲) / ۱۷۹
۲۰۰	بلوچستان	۴۸۷	بقره (۲) / ۱۸۶
۳۷۸	بلوطستان	۲۳۷	بقره (۲) / ۱۸۷
۴۰۹، ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۵۱، ۶۹، ۶۸، ۴۳	بنی آدم	۲۶۵، ۲۳۴، ۴۹، ۴۸، ۴۷	بقره (۲) / ۱۹۰
۲۵۵	بنیاد شهید	۵۰، ۴۷	بقره (۲) / ۱۹۱
۴۷۳	بنیاد فرهنگ ایران	۵۰	بقره (۲) / ۱۹۲
۱۳۵	بنیاد مستضعفین	۱۴۶، ۵۰	بقره (۲) / ۱۹۳
۶۶	بنی اسرائیل	۵۰	بقره (۲) / ۱۹۴
۲۶۶، ۲۰۹، ۱۸۵، ۱۵۹، ۱۴۳، ۱۰۹، ۶۷		۴۸۵، ۲۶۲، ۵۱	بقره (۲) / ۱۹۵
۴۴۸، ۴۳۲، ۳۶۴، ۳۴۷، ۳۳۱، ۳۱۱، ۳۰۱		۳۵۴	بقره (۲) / ۲۱۰
۱۱۳	بنی عباس	۴۹۴، ۱۶۸، ۱۵۳	بقره (۲) / ۲۱۳
۳۵۳، ۱۲۰	بوازار، پرفسور مارسل	۴۷۷	بقره (۲) / ۲۱۶
۳۴۵، ۳۴۳	بوخارین	۲۶۱	بقره (۲) / ۲۱۸
۴۲۳، ۳۳۷، ۹۵، ۷۱	بورژوا، بورژوازی	۴۸۵	بقره (۲) / ۲۲۲
۲۷۹	بوشهر	۲۴۱	بقره (۲) / ۲۲۷ تا ۲۳۳
۱۵۲، ۱۰۶، ۷۱، ۵۸، ۳۹، ۳۰	بهشت	۲۳۷	بقره (۲) / ۲۲۹
۴۸۳، ۳۵۵، ۳۳۲، ۳۲۷، ۲۳۱، ۱۹۷، ۱۹۵		۲۴۰	بقره (۲) / ۲۳۷
۱۶۴	بهشت کمونیسم	۱۲۵	بقره (۲) / ۲۴۳
۳۰۰	بهشت و جهنم	۴۳۲، ۱۸۶	بقره (۲) / ۲۴۶
۳۰۰	بهشتی، دکتر محمد حسینی	۱۰۰	بقره (۲) / ۲۵۱
۳۷۷	بیت‌ئیل	۲۰۹، ۲۰۸	بقره (۲) / ۲۵۲
۳۷۷، ۳۶۸	بیت‌الله، بیت‌الله الحرام	۴۷۱، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۹۸، ۲۲۷	بقره (۲) / ۲۵۵
۳۵۲	بیت‌المال	۳۹۷	بقره (۲) / ۲۵۵ الی ۲۵۷
۱۴۲	بیعت	۱۱۰، ۸۵	بقره (۲) / ۲۵۶
۴۳۸، ۴۱۵، ۳۰۶، ۲۵۶، ۱۳۸، ۸۸	بیگانگان	۴۵۱، ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۵۹، ۳۱۰، ۲۶۰، ۱۴۵	
۸۷، ۸۵، ۸۱	بیگانه‌پرستی		

- پیروزی انقلاب ۱۰۱، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۹۲، ۹۰، ۸۹، ۸۸
- بیگانه پرستی، مقاله ۴۳۷، ۳۲۵، ۱۳۸، ۷۷، ۳۰، ۳۰
- بیگانه ترسی ۹۷، ۸۱
- بین الملل کارگری ۴۳۸، ۳۴۷
- بین الملل کمونیسم ۴۳۸، ۳۴۷
- پ**
- پاپ، پایها ۳۹۵، ۲۱۹، ۱۶۹، ۱۰۴
- پادشاهان ۱۱۳، ۱۰۸، ۶۰
- ۱۶۹، ۲۲۴، ۲۸۱، ۳۷۸، ۴۰۳، ۴۲۵
- پادشاهی ۱۸۵
- پاریس ۱۳۷، ۹۰
- ۱۹۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۰۱
- پاسداران ۱۳۶، ۱۵۱
- ۲۰۵، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۴۲
- پاک رانی ۱۸۳، ۱۸۱
- پاکسازی ۱۳۳، ۹۸، ۲۵
- ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۵۶، ۴۱۷
- پاکستان ۴۰۶
- پانزده خرداد ۱۳۴۲ ۲۰۰
- پتیست ها ۳۹۱
- پراگماتیسم در اسلام، کتاب ۳۹۲
- پرسپولیس ۲۸۱
- پرنس گووف ۳۴۳
- پروتستان ۱۰۷، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۹۰، ۴۵۶، ۴۹۳
- پروتستان ها ۳۹۱، ۳۹۰
- پروتستان نیسم ۱۰۴
- پرولتاریا ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۴۴، ۹۳
- پکن ۱۵۹
- پوریتن ها ۳۹۱
- پوزیتیویستی، پوزیتیویسم ۳۰۱، ۲۱۷
- پهلوی ۴۳۶، ۲۸۳
- پیامبران ۱۲۴، ۷۱
- ۱۵۳، ۲۰۹، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۶۱، ۴۲۱
- پیروزی انقلاب ۷۲، ۶۵، ۲۷
- ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۹۵، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۲۹
- پیروزی انقلاب اسلامی ۲۱۷
- پیغمبر (ص) ۳۰، ۴۱، ۴۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۵، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۶۰، ۳۹۶، ۴۰۹، ۴۷۲
- پیغمبر آخرالزمان ۳۷۴، ۲۰۹، ۸۲، ۶۸
- پیغمبر اسلام ۲۱۰
- پیغمبر اکرم ۴۳۴، ۳۵۹، ۲۷۱، ۵۷
- پیغمبران ۸۲، ۷۸، ۶۷، ۵۸، ۴۳، ۳۱
- ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶
- ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۲۰۹، ۲۵۸
- ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۲۸، ۳۲۹
- ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸
- ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱
- ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۳۱، ۴۳۲
- ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۹۳
- پیغمبران اولوالعزم ۳۶۵، ۳۴۹، ۱۵۴
- پیغمبری که از نو باید شناخت، کتاب ۳۱۴
- پیمان، دکتر حبیب الله ۶۶
- پیوستگی جبهه های حق و باطل، مقاله ۳۱۸
- ت**
- تنو کراسی ۳۹۵
- تاج، مهندس عباس ۳۰۰
- تاریخ ۳۷۷
- تاریخ آلبرماله ۳۴۶
- تاریخ انقلاب فرانسه ۳۴۶
- تاریخ ایران ۱۹۳
- تاریخ جهان نو ۳۰۷
- تاریخ ۲۵۰۰ ساله ۲۸۳
- تایلندی ۲۵۳

مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)		۵۳۲
۷۲	تمدن یونان	۲۷۹، ۶۵
۱۱۹	«تنبیه الأُمَّة و تنزیه المِلَّة»، کتاب	۳۹۰، ۲۶۸، ۶۷
۴۱۲	تنگستانی‌ها	۳۷، ۲۷
۲۶۹، ۲۳۴، ۵۴، ۵۱، ۴۲، ۳۹	توبه (۹)	۳۰۷، ۱۸۰، ۱۳۷، ۹۵
۲۶۹، ۵۴، ۵۲، ۳۹	توبه (۹) / ۱	۲۸۱، ۲۰۰
۵۲	توبه (۹) / ۴	۱۸
۴۸	توبه (۹) / ۵	۳۲۵، ۲۶۵، ۲۳۱، ۱۷۷
۱۱۹، ۵۴	توبه (۹) / ۶	۲۱۶، ۱۲۳
۵۲	توبه (۹) / ۱۰	۳۴۵، ۳۴۳
۳۷۵	توبه (۹) / ۱۱	۳۷
۳۷۶	توبه (۹) / ۱۲	۳۳۸، ۱۶۴
۵۲	توبه (۹) / ۱۳	۳۴۴، ۳۴۱
۵۲، ۴۸	توبه (۹) / ۱۴	۱۸۲، ۱۷۶، ۷۸، ۷۱
۲۶۱	توبه (۹) / ۲۰	۳۵۱، ۳۵۰، ۲۶۶، ۲۵۵، ۲۳۳، ۲۲۳، ۲۰۷
۴۸	توبه (۹) / ۲۹	۴۹۴، ۴۶۷، ۴۲۳، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۳، ۳۶۲
۳۷۴	توبه (۹) / ۳۱	۴۹۳
۵۳، ۴۸	توبه (۹) / ۳۶	۳۰۸، ۱۱۲
۲۰۵	توبه (۹) / ۴۷ و ۴۸	۸۹
۴۱	توبه (۹) / ۶۱	۱۱۳
۴۴۲	توبه (۹) / ۷۰	۴۵۹
۴۷۶، ۴۴۷، ۱۱۱	توبه (۹) / ۷۱	۱۲۳، ۱۲۲، ۱۰۵، ۹۳، ۶۹، ۶۴
۲۶۹	توبه (۹) / ۱۲۳	۲۲۳، ۲۱۷، ۲۰۲، ۱۸۸، ۱۶۰، ۱۳۸، ۱۲۴
۴۲، ۳۳	توبه (۹) / ۱۲۸	۴۳۸، ۴۱۴، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۳۹، ۲۹۳، ۲۵۷
۳۳	توبه (۹) / ۱۲۹	۲۳۴
۴۶۳، ۳۴۴	توتالیتاریسم، توتالیتیر	۲۵۶، ۲۵۵، ۱۰۶
۴۱۳، ۲۸۸	توده‌ای‌ها، توده نفتی	۱۰۸
۴۶، ۴۵	تورات	۲۱۹، ۱۱۳، ۱۱۲
۳۷۷، ۳۷۶، ۲۳۹، ۲۳۶، ۱۶۸، ۱۵۴، ۱۰۴		۳۵۱
۴۵۲، ۴۳۰، ۴۱۹، ۳۸۴، ۳۷۹		۲۲۲
۲۸۱	توران	۲۷۵
۳۹۰	توسلی، دکتر غلامعباس	۳۲۵، ۲۷۷، ۱۷۷
۱۴۵، ۹۷، ۶۶، ۳۱، ۲۹، ۲۸	تهران	۴۱۲
		۳۰۰
	تبریز	
	تثلیث، تثلیث مسیحیت	
	تداوم انقلاب، مقاله	
	ترک، ترکها	
	ترمز و تفضل، مقاله	
	ترمودینامیک	
	تروتسکی	
	تزو آنتی‌تزو و سنتز	
	تزار، تزار روسیه	
	تزاری	
	تزکیه	
	تساهل یا تسامح	
	تسنن	
	تشکیلات چریکی	
	تشیع	
	تصوف	
	تضاد	
	تکاکثر (۱۰۲) / ۱	
	تکامل	
	تلاش و توکل، مقاله	
	تلافی ۲۵۰۰ ساله، مقاله	
	تلگراف اندو اروپ	
	تلمود	

۲۵	جلد (۸) مجموعه‌ی آثار	،۲۹۵ ،۲۸۶ ،۲۷۹ ،۲۷۴ ،۲۷۲ ،۱۷۷ ،۱۷۱
،۱۴۷ ،۷۲	جمعه (۶۲) / ۲	۴۹۳ ،۴۷۴ ،۴۷۳ ،۳۲۶ ،۳۱۹ ،۳۱۲ ،۲۹۹
۴۶۹ ،۳۴۸ ،۲۲۵ ،۲۰۷ ،۱۸۲		۱۱۹
۳۷۶	جمعه (۴۲) / ۵	تهرانی، علی
۱۵۲	جمعه (۶۲) / ۶	۲۸۱
۱۹۹	جمعیت التحریر عربستان	تیموریان
	جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر	ج
۶۵	جمعیت فرهنگی «اخلاق»	۲۰۸
۲۷	جمعیت مبارزه با شرکت استعماری نفت جنوب	۳۸۸
۱۹۷	جمعه شناسی قرآن، کتاب	۲۰۹
۲۰۹	جمهوری اسلامی ۳۰، ۹۱، ۹۲، ۱۵۱، ۱۹۳، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۸، ۳۱۶، ۴۱۶	جامعه اسلامی
	جمهوری اسلامی ایران ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۵۳، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۷۰، ۴۱۵	۳۴۸
۴۸۸ ،۴۶۵ ،۲۶۲ ،۱۹۵	جن و انس	۶۹
۱۳۲	جنبش‌های آزادیبخش جنگ	جامعه اشتراکی
،۳۹ ،۳۷ ،۳۶ ،۳۵		۲۷
،۵۳ ،۵۲ ،۵۱ ،۵۰ ،۴۹ ،۴۸ ،۴۷ ،۴۶ ،۴۲		۶۹
،۷۷ ،۶۱ ،۶۰ ،۵۹ ،۵۸ ،۵۷ ،۵۶ ،۵۵ ،۵۴		جامعه تعلیمات اسلامی
،۸۲ ،۸۷ ،۹۶ ،۹۹ ،۱۱۹ ،۱۳۵ ،۱۴۵ ،۱۴۶		۲۷
،۲۰۵ ،۲۰۲ ،۲۰۰ ،۱۹۴ ،۱۸۸ ،۱۸۶ ،۱۸۵		۶۹
،۲۱۰ ،۲۱۷ ،۲۳۴ ،۲۳۵ ،۲۴۲ ،۲۶۵ ،۲۶۴		جامعه شناسی
،۲۷۰ ،۲۷۱ ،۲۷۳ ،۲۷۴ ،۲۷۷ ،۲۷۹ ،۲۸۰		،۳۷۵ ،۱۳۲
،۲۸۱ ،۲۸۲ ،۲۸۹ ،۲۹۰ ،۲۹۵ ،۲۹۷ ،۳۰۰		۳۸۷ ،۳۹۰ ،۴۳۱ ،۴۵۷ ،۴۶۴
،۳۰۱ ،۳۰۳ ،۳۰۸ ،۳۱۶ ،۳۳۴ ،۳۳۸ ،۳۴۲		۴۳۹
،۴۰۰ ،۴۱۵ ،۴۳۳ ،۴۳۴ ،۴۶۷		۳۴۵
۳۳۳	جنگ احد	جان کریستوفر
۳۳۳	جنگ احزاب	۴۴۰
۲۷۳ ،۲۱۰	جنگ بدر	جان لاک
۴۳۶ ،۴۱۲ ،۹۴ ،۸۷	جنگ بین الملل اول	جاهلیت
۱۲۱	جنگ تبوک	،۶۷ ،۱۴۰
		۱۶۳ ،۲۱۸ ،۳۰۴ ،۴۳۶ ،۴۵۲ ،۴۵۸
		۳۳۳ ،۲۰۸
		۴۳۵ ،۲۵۴ ،۱۱۴ ،۸۹ ،۸۸
		۴۱۴ ،۲۸۷
		۳۰
		۱۷۰
		۳۰۰
		۳۰۰
		۵۳
		۲۸۴
		۳۱۷ ،۳۰۹
		۴۷۳
		۳۴۷

۲۵۲	حیبی، دکتر حسن	۴۳۶، ۴۱۳، ۲۸۶، ۱۳۲، ۸۷	جنگ جهانی دوم
۳۷۰	حج و ابراهیم (ع)، کتاب	۶۱	جنگ دفاعی
۳۸۲	حج (۲۲)	۳۷	جنگ طبقات
۴۸۰	حج (۲۲) / ۸	۲۵۳، ۱۹۴	جنگ عراق با ایران
۱۶۳، ۱۵۸	حج (۲۲) / ۱۱	۱۶۹	جنگ‌های صلیبی
۳۵۵	حج (۲۲) / ۱۴ و ۲۳	۶۰	جنوب شرقی آسیا
۴۱۹	حج (۲۲) / ۲۵	۴۳۸	جوامع کمونیستی
۴۱۵، ۲۷۷، ۲۶۵	حج (۲۲) / ۳۹	۱۳۶، ۱۳۵، ۷۳، ۶۷، ۶۴، ۳۷، ۲۴	جوانان
۴۴۸	حج (۲۲) / ۴۱	۳۳۴، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۱۶، ۲۰۵، ۱۳۷	جوانان دانشگاهی
۴۶۵، ۲۱۵	حج (۲۲) / ۴۶	۲۰۰، ۹۱	جهاد
۳۵۷	حج (۲۲) / ۴۷	۴۷، ۴۴، ۳۹	جهاد
۲۶۲	حج (۲۲) / ۴۸	۲۶۵، ۲۴۸، ۲۳۳، ۵۹، ۵۶، ۴۹، ۴۸	جهاد سازندگی
۴۸۰	حج (۲۲) / ۵۴	۲۰۵، ۱۸۷، ۱۳۵	جهان‌بینی
۳۶۱	حج (۲۲) / ۶۷	۴۶۴، ۶۶	جهنم
۴۷۶	حج (۲۲) / ۷۰	۲۳۲، ۳۹	
۴۸۱	حج (۲۲) / ۷۱		
۳۶۸	حج (۲۲) / ۷۸		
			<b>چ</b>
۴۶۶، ۲۸۵، ۱۴۴	حجاب	۱۹۶، ۱۹۳، ۱۸۰	چی‌ها
۴۳۶، ۳۰۴، ۲۶۶، ۲۱۸، ۱۶۹	حجاز	۴۳۶، ۴۱۴، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۸۵، ۲۰۴، ۲۰۳	
۱۰۳	حجازی، فخرالدین	۲۷۸، ۲۰۰	چمران، شهید دکتر مصطفی
۱۸۲	حجتی کرمانی، محمدجواد	۴۸۹، ۳۲۹، ۱۵۱	چنگیز
۴۸۰، ۳۸۱، ۳۴	حجر (۱۵)	۳۴۶، ۳۴۱، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۷۰، ۲۰۱، ۱۷۰	چین
۲۰۸	حجر (۱۵) / ۱		
۳۵۹	حجر (۱۵) / ۳		
۳۴	حجر (۱۵) / ۴۹ و ۵۰		
۴۳۴	حجر (۱۵) / ۶۷		
۳۷۴، ۲۲۵	حجرات (۴۹)		
۲۴۲	حجرات (۴۹) / ۹ و ۱۰		
۱۰۶	حجرات (۴۹) / ۱۲		
۴۳۱، ۳۷۳، ۳۵۰، ۵۳	حجرات (۴۹) / ۱۳		
۲۵۹	حجرات (۴۹) / ۱۷		
۷۴، ۴۳	حدیث نبوی		
۱۴۷، ۱۴۴، ۱۲۱، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۰۶، ۷۵			
			<b>ح</b>
		۲۵۰	حاجی سید جوادی (روحانی)
		۱۳۱	حادثه کربلا
		۴۲۴، ۲۸۴، ۱۷۰، ۱۴۱	حافظ
		۲۵۲	حاکمیت الهی
		۱۱۴	حاکمیت روحانیت
		۴۵۶، ۴۲۲، ۱۱۲، ۱۰۷	حاکمیت کلیسا
		۴۱۱، ۸۷	حاکمیت ملی
		۳۷۸	حبرون
		۱۵۷	حیب‌بن مظاهر



۷۹	داستان شبان	۳۱۱	خلافت علی و حسن
۳۰	داستان موسی	۸۸	خلع ید
۱۹۶، ۱۳۵	دانشجویان	۲۱۸، ۱۷۰، ۱۱۲	خلفا، خلفای صدراسلم
۲۸۴، ۱۳۴	دانشجویان مسلمان پیرو خط امام	۳۵۳، ۱۷۰، ۱۱۳	خلفای اموی
۱۹۶	دانشسرای عالی	۱۱۲	خلفای راشدین
۶۵	دانشکده الهیات و معارف اسلامی	۳۵۳، ۱۷۰	خلفای عباسی
۳۱۳	دانشکده فنی	۴۰۹، ۱۷۰	خلفای عثمانی
۳۱۳، ۲۰۰، ۱۹۶، ۶۵	دانشگاه تهران	۳۹۱، ۲۲۰، ۲۱۵	خلقت
۴۸۳، ۳۵۳، ۱۲۰	دانشگاه حقوق ژنو	۴۲۰	خلیفه الله
۲۸۴، ۹۷	دانشگاه‌ها	۴۷۳	خلیفه العزیز
۳۷۷، ۳۰۰، ۲۰۹	داوود	۴۴۳، ۳۱۲، ۱۴۵	خلیفه اموی
۳۱۴	داونپورت	۳۹۲	خلیل الله
۲۷	دبیرستان کمال	۹۱، ۹۰، ۲۴	خمینی، آیت الله العظمی
۳۱۴	در آستانه قرآن، کتاب	۹۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۸،	
۴۳۵، ۴۰۰، ۲۸۶	دربار	۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۴،	
۳۹۰	دربار پاپ	۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸،	
۱۰۴	دربار رم	۶۵	خوارج نهروان
۳۰۶	درباریان	۳۷۲، ۳۶۲، ۲۵۷	خودجوشی
۲۸۰	دشت عباس	۴۹۳، ۴۹۵	خودشیفتگی گروهی
۳۰۹، ۳۴	دعای افتتاح	۲۰۱	خودمختاری
۲۴۸	دعای کمیل	۱۴۷، ۱۷۹،	خودویران‌گری
۴۵۷	دکارت، رنه	۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،	
۳۹۵، ۲۵۲	دموکراتیک	۸۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،	خوزستان
۳۰۶، ۱۷۶، ۱۱۶، ۱۰۷	دموکراسی	۴۹۳	خوشدل، گیتی
۴۵۲، ۴۵۰، ۴۲۲، ۴۰۰، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۳۷	دموکراسی اسلامی	۳۳	خیابان مجاهدین اسلام
۲۵۳	دموکراسی غربی		خیرات و خدمات در جمهوری اسلامی
۳۴۱، ۲۵۳، ۱۰۵	دوانی، علی	۲۹	ایران، کتاب
۳۱۸	دودمان یعقوب		۵
۴۳۰	دوران جاهلیت	۱۹۷	دادگاه لاهه
۴۵۴	دوران حیوانیت	۳۹۹، ۲۸۷، ۲۴۹	دادگاه نظامی
۳۷	دوران خلافت	۳۱۶، ۲۰۵، ۱۳۵	دادگاه‌های انقلاب



۳۲۵، ۲۶۵، ۱۷۱، ۱۴۹		۱۱۴	دوران خلفا
		۱۵۹	دوران رسالت
	ذ	۷۲	دوران رضاشاه
۳۷۷	ذالفکل	۳۴۴	دوران سلطنت احمدشاه
۳۸۱	ذاریات(۵۱)	۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۹	دوران غیبت
۲۱۱	ذاریات(۵۱) / ۲۰ و ۲۱	۹۵، ۸۶	دوران قاجاریه
۸۲	ذاریات(۵۱) / ۵۳	۲۵۳، ۲۴۸	دولت اسلامی
۴۸۸، ۲۶۲	ذاریات(۵۱) / ۵۶	۹۳	دولت اشتراکی
۳۴۳	ذینوویف	۳۱۱، ۳۰۵، ۳۰۱	دولت امام زمان
	ر	۱۹۳	دولت بعثی عراق
		۱۰۰	دولت جمهوری اسلامی
۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۰	رئیس جمهور	۱۹۷	دولت درباری
۳۰۷	رابرت - روزول پالمر	۲۵۳	دولت دموکراتیک
۳۴۴	رابرت لی دالف	۱۸۲، ۱۸۱	دولت شورای انقلاب
۲۰۴	رادیو تلویزیون	۲۵۳	دولت شهید رجائی
۲۵۲	رادیو تلویزیون اتریش	۴۳۶	دولت عثمانی
۲۵۲	رادیو تلویزیون هلند	۸۸	دولت ملی مصدق
۴۱۲	راه آهن مازندران	دولت موقت ۲۸، ۳۴، ۸۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۳۳،	
۳۵۲، ۲۲۵، ۱۵۰، ۱۴۴	ریا، رباخوار	۲۰۰، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۰،	
۳۹۱	ربرت مرتن	۳۰۵، ۲۷۸، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷	
۲۱۸	رحلت پیغمبر	۴۳۷، ۴۳۶، ۹۵	دولت های استعماری
۴۸۰	رحمن(۵۵) / ۴	۲۰۲، ۲۰۱	دولت های کمونیستی
۳۰۱	رژه گارودی	۴۹۰	دهر(۷۶) / ۱
۳۱۴	رژری بلاشر	۴۸۹، ۴۲۰، ۲۲۲	دهر(۷۶) / ۳
۳۳۹	رژیم جمهوری	۴۳۸، ۱۲۴، ۹۳، ۶۹، ۳۷	دیالکتیک
۲۹۳	رژیم سرمایه داری	۲۱۶	دیالکتیکی
۴۰۸، ۳۷۹، ۳۶۲، ۳۵۰، ۲۹۹	رسالت	۱۱۳	دیالمه
۳۲۹، ۳۲۸، ۱۸۶، ۱۰۸، ۱۸	رسالت انبیاء	۳۴۳	دیرکتوار
۳۶۰، ۳۵۳، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۳۱، ۳۳۰		۴۱۴، ۱۲۷	دیکتاتورها
۴۸۹، ۴۱۵، ۴۰۱، ۳۶۵، ۳۶۲		۳۹۴، ۳۴۴، ۳۳۹، ۲۰۳، ۱۲۶	دیکتاتوری
۳۲۶	رسالت انبیاء و انقلاب ملت ها، مقاله	۴۶۳، ۴۲۴، ۴۲۲، ۴۱۰، ۴۰۴، ۳۹۶، ۳۹۵	
۳۹۳، ۳۶۲، ۳۲۷		۳۰۱	دین زرتشت
		۱۰۳، ۲۹	دین و آزادی، مقاله

۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸،	۳۳۲، ۲۲۳	رسالت خاتم النبیین
۲۹۴، ۳۶۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۵۶	۲۱۸	رسالت عیسی (ع)
۱۵۹ روحانیت سنگدل مغرور یهود	۳۸۶، ۲۲۴، ۲۰۵، ۱۵۶، ۱۴۱، ۱۲۵	رستاخیز
۴۳۵، ۲۵۶، ۱۱۴، ۱۱۳ روحانیت شیعه	۴۳، ۴۱	رسول اکرم (ص)
۳۹۰ روحانیت کاتولیک	۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۷	
۲۵۰ روحانیت مبارز	۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۷، ۲۰۷، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۹۷	
۴۵۲ روحانیت مسیحی	۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۸، ۳۳۳	
۶۹ روحانیت یهود	۳۴۹، ۳۵۱، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۱	
روحانیون	۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۷۲	
۲۲۶، ۲۵۰، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۷۴، ۴۷۱	۸۷، ۲۴۹، ۳۴۳، ۴۱۳	رضاخان
۱۱۱ روز قیامت	۸۷، ۸۸، ۹۸، ۱۹۹، ۲۸۵، ۴۱۳	رضاشاه
روزنامه کیهان	۸۴، ۳۵۰	رعد (۱۳)
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۳، ۴۳۴	۵۸، ۷۱، ۸۰، ۹۶	رعد (۱۳) / ۱۱
روزنامه میزان	۲۰۲، ۳۱۰، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۷۵، ۳۹۳	
۱۷۹، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۹۳، ۳۱۸	۴۸۴	رعد (۱۳) / ۲۲
روزنامه‌های آیندگان، پیکار و مردم	۴۷۷	رعد (۱۳) / ۴۳
۸۶، ۸۷، ۱۳۸، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۸۱، ۴۱۲	۹۱، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۵۳	رفراندوم
۱۰۵، ۴۵۰ روسو، ژان ژاک	۹۱	رفراندوم و قانون اساسی و انتخابات
۳۳۸، ۳۴۸ روسی، روس‌های سفید	۳۲۸	رمضان
۹۶، ۱۶۵ روسیه	۳۶۸	رمی جمرات
۲۸۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۳۶	۲۹۶	رنجبران
۱۹۳، ۴۱۱ روشنفکر	۷۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۴، ۳۸۷، ۳۸۹	رسانس
۲۴، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۳۷ روشنفکران	۳۹۹، ۴۰۱، ۴۲۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳	
۱۱۴، ۲۸۵، ۴۱۳ روشنفکران مسلمان	۱۰۴	رسانس اروپا
۱۴۱ رولوسیونهای سیاسی و اجتماعی	۱۰۵، ۱۲۴، ۱۴۱، ۴۲۹، ۴۵۶	
روم	۲۱۵، ۴۶۱	روان‌شناسی
روم (۳۰)	۴۶۳، ۴۷۲، ۴۹۱، ۴۹۵	
روم (۳۰) / ۹	۳۴۳، ۳۴۶	روبیسپیر
روم (۳۰) / ۱۹	۲۰۸	روح القدس
روم (۳۰) / ۱۹	۳۲۷، ۳۶۷، ۴۲۵	روحانی، دکتر شهریار
روم (۳۰) / ۲۰ الی ۲۵	۲۴، ۳۷، ۶۹، ۸۷، ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۶	روحانیت
روم (۳۰) / ۲۴ و ۴۸	۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	
	۱۳۹، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۱۹	

۳۴۶، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۰	ژاکوین‌ها	۲۲۴	روم (۳۰) / ۲۵
۳۵۳	ژنو	۳۷۶	روم (۳۰) / ۲۸
۳۴۶	ژیروندن‌ها	۴۹۱، ۳۶۴، ۳۵	روم (۳۰) / ۳۰
		۳۸۴، ۲۶۷، ۲۰۲، ۱۵۲	روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲
	س	۳۸۸، ۱۲۹، ۶۱	روم (۳۰) / ۴۱
۴۵۲	ساحرها	۲۱۵	روم (۳۰) / ۴۳
۳۷۹، ۳۷۷	سارای، ساره	۳۰۲، ۱۲۵، ۳۵	روم (۳۰) / ۵۰
۳۷۳	سازگاری ایرانی، کتاب	۴۴	رهبانیت
سازمان جوانان نهضت آزادی ایران			
۲۹			
۱۰۳			
سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی		۴۷۷	زخرف (۴۳) / ۸۵
۱۷۰			
سازمان ملل متحد		۲۵۴، ۶۷	زرتشتی
۴۸۳			
ساسانی		۳۵۱، ۳۳۳، ۳۳۱	زکات
۴۳۶، ۲۸۱، ۲۵۴، ۱۸۶			
سامری		۴۹۴، ۴۴۸، ۴۴۵، ۴۳۸، ۴۲۳، ۳۸۱، ۳۵۲	
۶۷			
سامی، دکتر کاظم		۳۷۷	زکریا (ع)
۲۸۴			
سانوشیا		۴۷۳	زکریا رازی
۳۰۱			
ساواک		۴۶۲، ۱۸۴	زمر (۳۹) / ۹
۲۸۷، ۲۵۰، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۶۶			
ساواکی‌ها		۴۰۶، ۱۱۷	زمر (۳۹) / ۱۷ و ۱۸
۲۰۱			
سبأ (۳۴) / ۶		۴۷۸	زمر (۳۹) / ۴۹
۴۷۴، ۲۲۰، ۱۷۱			
سبأ (۳۴) / ۲۸		۴۴۹، ۴۱۹، ۱۴۴	زنا
۴۹۴، ۳۴۹، ۱۵۲			
سبأ (۳۴) / ۴۷		۱۹۹، ۱۹۱، ۱۷۷، ۳۰	زنجان، زنجانی
۲۶۴			
سپاه اسلام			زنجانی، آیت‌الله حاجی سید ابوالفضل ۱۲۲،
۲۵۳			
سپاه انقلاب		۲۹۹	
۲۷۹، ۲۷۸، ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۳۵			
سجده (۳۲) / ۲۴		۲۰۳، ۱۶۰، ۱۳۵، ۶۶	زنداد
۲۷۰			
سحابی، دکتر یدالله		۴۲۱، ۴۱۶، ۳۶۰، ۲۰۴	
۳۰۰، ۲۹۹			
سحابی، مهندس عزت‌الله		۴۷۱	زندادان قصر
۱۰۴			
سران سنی مذهب		۳۱۴	زندگی محمد، کتاب
۲۰۱			
سرمایه		۸۲	زورپرستی، زورترسی
۶۹، ۵۱، ۳۷، ۲۷، ۲۵			
۷۱، ۸۱، ۸۵، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳		۲۲۶	زیاد بن کمیل
۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۲، ۱۵۷، ۱۵۰، ۱۳۴، ۱۳۳		۳۱۲، ۱۴۵	زیدبن علی ابن الحسین
۱۸۳، ۲۰۳، ۲۵۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۴			
۴۸۲، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۴، ۳۶۲، ۳۲۳، ۲۹۹			
سرمایه‌دار، سرمایه‌داران		۲۵۳	ژاپنی
۳۳۷، ۱۹۸، ۶۴			

## ز

## ژ

سیانتیسم	۱۸، ۲۱۶، ۳۰۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۲۵	سرمایه‌داری	۹۳، ۱۶۴، ۱۸۰
	۴۲۶، ۴۲۷، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱		۲۰۳، ۲۵۱، ۳۳۷، ۴۲۲، ۴۳۷، ۴۶۴
	۴۶۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۶	سرودهای زرتشت	۴۵۳
سیدالشهداء (ع)	۱۴۲، ۱۵۸	سروش، دکتر عبدالکریم	۴۷۴
	۱۶۱، ۳۰۵، ۳۳۵، ۳۶۹، ۳۹۷	سعدی	۵۶، ۵۷، ۱۰۰، ۱۵۱
سیدضیاءها	۱۹۶		۱۷۰، ۱۷۱، ۲۴۵، ۲۶۳، ۳۵۶، ۴۳۹، ۴۸۸
سیر تحول لفظی قرآن	۲۰۹	سفارت آمریکا	۱۳۴، ۲۸۴
سیر تحول محتوایی قرآن	۲۰۹	سفارت انگلیس	۸۷
سیر تحول موضوعی قرآن	۲۰۹	سقراط	۲۱۸، ۴۵۴
سیره‌ی پیغمبر	۱۷۱	سلاطین	۸۲، ۸۵، ۱۵۹، ۱۷۰، ۳۰۶، ۳۱۲
سیستم‌های پارلمانی	۱۲۸		۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۳، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۲۹
سیستم‌های دموکراتیک و شورایی	۱۲۶	سلطان	۴۱۱، ۴۴۹
سیمای اسلام، مقاله	۲۹، ۳۳، ۱۱۹	سلطنت	۳۶، ۳۷، ۱۳۳، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۱۳
	۱۴۶، ۲۳۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۲۵، ۴۳۳، ۴۹۴	سلطنت استبدادی	۱۱۲، ۴۲۳، ۴۳۶
<b>ش</b>		سلطنت‌های کلیسائی	۴۲۳
شام	۱۱۷، ۱۵۷، ۱۶۱	سلمان فارسی	۱۵۷، ۳۳۳
شاه	۲۷، ۲۹، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۱۳۴، ۱۳۷	سلیمان (ع)	۳۷۷، ۴۲۵، ۴۵۳
	۱۶۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۸، ۲۷۹	سنت	۴۱، ۱۱۵، ۱۴۹، ۱۵۸
	۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۱۳، ۳۱۸، ۴۱۳	سنت رسول اکرم (ص)	۲۹، ۷۴، ۴۲۶
	۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۳۶	سنتز	۹۳
شاه سلطان حسینی	۵۹	«سنگر به سنگر»	۱۳۷
شاهنامه فردوسی	۴۳۶	سنی	۱۱۳، ۱۴۰، ۱۸۱، ۲۰۰، ۳۰۲، ۴۹۴
شاهنشاه	۸۴، ۲۰۴	سودان	۳۰۴
شاهنشاهان	۲۸۱، ۲۸۳	سوریه	۴۳۶
شاهنشاهی	۱۱۳، ۱۷۰، ۱۸۶	سوسنگرد	۲۸۰
	۲۵۴، ۳۹۹، ۴۲۵، ۴۳۶	سوسیالیست‌ها	۳۳۷، ۳۴۷، ۳۵۱، ۴۲۲
شبستری‌زاده	۳۰۰	سوسیالیستی	۲۶، ۳۷، ۲۰۴
شرق و غرب اروپا	۸۱، ۹۲، ۹۳، ۴۰۹	سوسیالیسم	۶۵، ۷۲، ۱۰۵
شرک	۱۷، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۳		۱۰۷، ۱۷۶، ۲۵۴، ۲۹۱، ۳۰۶، ۴۲۲، ۴۳۹
	۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۷	سوفسطائیان، سوفسطائی‌ها	۳۴۲، ۴۵۸
	۱۵۳، ۱۶۵، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۵	سوم شهریور ۱۳۲۰	۱۹۹
	۲۶۶، ۲۶۷، ۳۲۴، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۸	سیا	۲۹۵

۲۶۷، ۱۱۶	شوری (۴۲) / ۳۸	،۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۹، ۳۹۰، ۳۸۷، ۳۷۹، ۳۷۴
۴۴۹، ۴۰۹، ۴۰۰، ۳۹۶، ۲۷۱		۴۹۵، ۴۸۲، ۴۳۸
۶۱	شوری (۴۲) / ۳۹	شرکت انتشارات قلم ۲۷۴
۲۴۴	شوری (۴۲) / ۴۰	شرکت سهامی انتشار ۷۲، ۶۵، ۳۸، ۲۵
۲۴۵	شوری (۴۲) / ۴۳	،۲۶۸، ۲۰۹، ۱۵۴، ۱۳۹، ۱۲۵، ۱۱۲، ۱۰۳
۴۱۳	شوستر آمریکائی	،۳۹۲، ۳۷۳، ۳۳۶، ۳۱۳، ۳۰۴، ۲۸۸، ۲۷۵
۴۲۷، ۱۸۷	شوونیسیم	۴۷۱، ۴۶۱، ۴۳۹، ۴۱۸
۸۳، ۶۵، ۶۰، ۴۴، ۲۸، ۱۷	شهادت	شرکت غاصب نفت انگلیس و ایران ۱۹۷
،۱۹۳، ۱۸۹، ۱۷۵، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۳۸، ۱۲۵		شرکت ملی نفت ۴۲۷
،۲۵۷، ۲۵۵، ۲۴۸، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۰۵، ۱۹۴		شریعت ۳۷۵، ۳۷۳
،۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۲، ۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۶۲		شریعتمداری، آیت الله سید کاظم ۹۱
،۳۳۵، ۳۲۸، ۳۲۴، ۳۱۷، ۳۰۳، ۲۹۶، ۲۹۲		شریعتی، دکتر علی ۱۳۸، ۹۱
۴۸۱، ۴۱۴، ۳۶۰، ۳۵۷، ۳۴۵		۲۸۷، ۲۵۵، ۲۰۴، ۱۴۱
۱۵۷	شهدای کربلا	شریف امامی، جعفر ۳۱۸
۲۸۶، ۲۷۹، ۱۱۹، ۱۱۳، ۷۲	شهریور ۱۳۲۰	شعراء (۲۶) ۱۰۸
۶۶	شیبانی، دکتر عباس	شعراء (۲۶) / ۳ ۲۶۰
۳۰۴	شیخ صدوق	شعراء (۲۶) / ۱۵۱ ۱۰۹
۴۸۶، ۲۵۴	«شیر و خورشید»	شعیب ۲۶۶
،۱۰۶، ۸۵، ۸۲، ۷۱، ۶۸، ۵۸، ۲۹، ۲۴	شیطان ۲۴، ۲۹، ۵۸، ۶۸، ۷۱، ۸۲، ۸۵، ۱۰۶	شکست تنباکو ۴۱۲
،۱۴۴، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۸		شمس (۹۱) / ۵ و ۶ ۲۲۴
،۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۰		شمس (۹۱) / ۷ و ۸ ۲۲۳
،۴۱۷، ۳۹۰، ۳۶۰، ۳۲۹، ۳۱۱، ۲۴۶، ۲۰۵		شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰ ۲۲۳
۴۹۱، ۴۴۴، ۴۲۰، ۴۱۸		شورها ۱۸۱
۲۳۳، ۲۳۲، ۱۷۶	شیطانی	شورای انقلاب ۱۳۳، ۹۲
،۱۱۷، ۱۱۳، ۴۵	شیعه	۲۵۳، ۲۵۲، ۱۸۲، ۱۳۴
،۲۰۱، ۲۰۰، ۱۸۱، ۱۷۰، ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۱۹		شورای دانشگاه ۱۹۶
،۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۸، ۲۹۴		شورش گری و ضدشورش گری، کتاب ۲۹۵
۴۹۴، ۴۴۳، ۴۰۰، ۳۷۴، ۳۶۵، ۳۲۹، ۳۱۷		شوروی ۹۳، ۹۱، ۸۹
۲۵۴	شیعی	،۲۸۵، ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۶۵، ۱۶۴، ۹۴
،۲۹۹، ۱۵۸، ۱۵۲، ۱۱۳	شیعیان	۴۳۷، ۴۳۵، ۴۱۳، ۳۴۶، ۳۴۱، ۲۹۵
۴۵۱، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۶		شوری (۴۲) ۳۸۳، ۲۴۴، ۱۱۶
۲۸۴	شیلی	شوری (۴۲) / ۹ و ۱۰ ۱۱۵
		شوری (۴۲) / ۳۷ ۲۴۴

۲۸۷	ضد ارتجاعی	ص	
۳۴۷، ۲۹۶، ۲۸۷، ۱۰۰	ضد استبدادی	ص (۳۸) / ۶۹	۴۷۷
۲۹۲، ۷۳، ۷۱	ضد استثمار	ص (۳۸) / ۸۸	۴۷۷
۱۸۰، ۱۳۲، ۹۰	ضد استعمار، ضد استعماری	صافات (۳۷)	۳۸۰، ۱۰۸
۴۳۵، ۳۴۷، ۲۹۶، ۲۸۷، ۲۵۴		صافات (۳۷) / ۱۰۸ الی ۱۱۳	۳۸۰
۴۳۶، ۱۸۶، ۱۸۵	ضد اسلامی	صافات (۳۷) / ۱۸۰ و ۱۸۱	۴۲۱
۱۷۹، ۷۱	ضد امپریالیستی، ضد امپریالیسم	صالح	۳۳۱، ۲۶۶
۱۶۰، ۱۳۸	ضد انقلاب، ضد انقلابی	صبر ایوب	۱۴۳
۲۰۱، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۹		صحیفه سجادیه	۱۱۷
۱۰۵	ضد حاکمیت دین	صحیفه‌ها	۳۷۲، ۳۷۱
۱۵۹	ضد سرمایه‌داری	صحیفه‌های موسی	۳۷۱
۲۱۹، ۱۰۵	ضد کلیسا	صدام	۲۷۷
۳۴۵	ضد لنینی	صدر اسلام	۱۴۰، ۱۲۰، ۱۱۲
۴۳۵، ۲۸۶	ضد مصدق	صدر مشروطیت	۴۰۹، ۴۰۸، ۲۷۲، ۲۱۷، ۱۷۰، ۱۶۴، ۱۶۲
۱۳۴، ۱۳۲، ۹۱	ضد ملی	صدر، دکتر رضا	۳۲۵، ۷۸
	ط	صدر، شهید سید محمد باقر	۴۲۵
۷۹، ۷۷، ۲۷، ۲۵، ۱۶	طاغوت	صدقات، صدقه	۳۱۰، ۱۱۳
۱۰۹، ۹۸، ۹۱، ۸۸، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱		صف (۶۱) / ۲	۳۵۲، ۲۴۱
۱۱۷، ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۶۸		صف (۶۱) / ۷	۴۷۶
۳۲۹، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷		صف (۶۱) / ۱۳	۳۷۶، ۲۵۹
۴۱۰، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۹۰		صفویه	۲۸۲
۱۴۱، ۸۴، ۸۲	طاغوت پرستی، طاغوت پرور	صلح	۲۸۱، ۱۱۳
۹۲، ۸۴، ۸۱، ۷۹	طاغوت زده، طاغوت شناسی	صلح حدیبیه	۵۴، ۵۱، ۴۹، ۴۰
۱۰۹، ۸۴، ۸۳، ۶۰	طاغوت‌ها	صلیب سرخ بین‌الملل	۵۵، ۵۷، ۵۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۵۹
۴۲۳، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۰، ۳۹۸، ۲۶۳		صهیونیست، صهیونیسم	۱۶۱، ۱۶۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۷۰
۹۱، ۶۶	طالقانی، آیت‌الله حاج سید محمود		۲۷۱، ۲۷۴، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۶۰
۴۰۴، ۳۱۳، ۳۰۰، ۲۳۱، ۱۷۰، ۱۶۵			۲۷۰
۲۰۹	طالوت		۲۵۴
۲۵۰	طباطبائی (روحانی صدر مشروطیت)		۴۳۷، ۳۱۶، ۲۰۰
۳۰۰	طباطبائی، علامه سید محمد حسین	ض	
۶۰، ۳۶، ۳۰، ۲۴	طبقات (اجتماعی)	ضد آزادی	۴۴۵
۱۵۱، ۱۴۹، ۱۳۵، ۱۳۳، ۹۳، ۷۱، ۶۹، ۶۴			

عدالت	۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۸۷	۱۵۶، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۰۶
	۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۸،	طلاق ۲۳۴، ۲۴۱
	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۱،	طلاق (۶۵) ۵۳، ۲۴۱
	۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۹۰، ۲۹۸،	طلاق (۶۵) / ۱ ۲۴۰
	۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۵،	طلاق (۶۵) / ۲ و ۳ ۳۵۸، ۳۱۹، ۲۷۸، ۵۸
	۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۵،	طلاق (۶۵) / ۳ ۳۰۹، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۵۵، ۱۶۱
	۳۷۸، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۳،	طور (۵۲) / ۳۲ ۸۲
	۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۸۶	طه (۲۰) ۸۲، ۱۰۹
عدل	۵۳	طه (۲۰) / ۱ تا ۳ ۱۴۴
عراق، عراقی‌ها	۱۹۹، ۲۱۸	طه (۲۰) / ۱ و ۲ ۲۶۰
	۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۵، ۳۳۸، ۳۳۶	طه (۲۰) / ۱۱ ۴۶۸
عرب	۴۶، ۷۵، ۱۷۰	طه (۲۰) / ۱۲ ۴۶۸، ۴۳۲
	۱۸۱، ۱۹۸، ۲۰۰، ۳۴۹، ۴۳۵، ۴۳۶	طه (۲۰) / ۲۴ و ۴۳ ۸۲
عرب‌زبان، عربی	۲۰۱، ۴۰۸، ۴۳۱	طه (۲۰) / ۴۴ ۳۶۴، ۲۷۰، ۱۴۳، ۱۰۹
عربستان	۶۷، ۶۹، ۱۴۰، ۳۰۴	طه (۲۰) / ۴۷ ۴۳۲، ۱۰۹
عربیت، عربی‌گری	۴۳۵، ۴۳۶	طه (۲۰) / ۵۵ ۲۲۴
عرفاً	۲۶۲	طه (۲۰) / ۱۱۴ ۱۸۴
عرفات	۳۶۸	طه (۲۰) / ۱۱۵ ۴۹۲
عرفان	۷۸، ۷۹، ۱۱۲، ۱۷۶، ۳۰۱	
	۳۵۶، ۳۸۹، ۴۲۱، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۹	ظ
عرفانی	۲۱۷، ۳۳۰	ظهور امام زمان، ظهور امام غایب ۱۳۱، ۳۱۲
عشایر	۱۰۰، ۱۹۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۱۲	ظهور امام منتظر ۲۹۰، ۴۰۰
عشایر نشین شرق و غرب	۱۸۱	
عصر (۱۰۳) / ۲	۴۹۲	ع
عطائی، مهندس محسن	۴۳۹	عارف (رئیس جمهور اسبق عراق) ۳۳۸
علق (۹۶) / ۱	۳۳۳	عاشورا ۲۵۷، ۳۶۹
علق (۹۶) / ۶	۴۹۲	عباسیان ۳۳۸
علق (۹۶) / ۶ و ۷	۶۰، ۸۲، ۱۰۰	عبدالباقی، فواد ۳۱۴
علم در ایران، کتاب	۴۷۳	عبدالله بن اُبی ۱۲۱
علمای شیعه و سنی	۴۵	عبدالمطلب ۲۶۳
علم‌پرستی، علم‌زدگی	۶۵، ۲۱۷	عبدالناصر ۳۲۹، ۴۳۶
علم‌گرایی (سیانتیسم)	۲۱۶	عترت ۷۴، ۱۲۸، ۲۵۸
		عثمانی‌ها ۴۵۸

	غ	علی (ع) ۸۰، ۹۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۲۶، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۳۵، ۳۷۴، ۴۵۴، ۴۸۶
۴۷۰	غاشیه (۸۸) / ۱۷ الی ۲۰	علی بن ابیطالب ۱۵۷، ۳۵۷، ۴۸۹
۲۱۴	غاشیه (۸۸) / ۱۷ الی ۲۲	عمر، خلیفه دوم ۱۲۰، ۱۵۷، ۱۷۰
۳۵۹	غاشیه (۸۸) / ۲۱	عمران (۳) / ۵۷ و ۱۴۰ ۴۸۶
۴۴۱، ۳۵۹	غاشیه (۸۸) / ۲۲	عمران (۳) / ۱۳۳ و ۱۳۴ ۲۴۶
۲۶۲	غافر (۴۰) / ۶۰	عمر بن حنظله ۴۵۱
۴۷۹	غافر (۴۰) / ۸۳	عنکبوت (۲۹) ۱۰۸
۴۳۷، ۲۸۵، ۷۳	غرب اروپا	عنکبوت (۲۹) / ۱، ۲ و ۳ ۱۹۱
۳۴۱، ۲۳۲، ۲۱۶، ۱۳۸، ۱۳۴، ۶۵	غرب زدگی ۶۵، ۱۳۴، ۱۳۸، ۲۱۶، ۲۳۲، ۳۴۱	عنکبوت (۲۹) / ۵ ۲۶۱
۲۸۱	غزنوی، سلسله پادشاهی	عنکبوت (۲۹) / ۶ ۲۶۳
۱۱۳	غزنوی، محمود	عنکبوت (۲۹) / ۱۸ ۴۴۱
۵۶	غزوات پیغمبر	عنکبوت (۲۹) / ۲۰ ۴۶۹
۵۶	غیر ایرانی	عنکبوت (۲۹) / ۳۱ ۴۳۴
۳۴۰	غیردموکراتیک	عنکبوت (۲۹) / ۴۰ ۴۴۲، ۳۵۸
۳۴۰	غیرشورائی	عنکبوت (۲۹) / ۴۳ ۴۷۸
۳۳۰	غیرمسلمان‌ها	عنکبوت (۲۹) / ۴۵ ۲۳۷، ۲۳۶
	ف	عنکبوت (۲۹) / ۴۶ ۴۳
	فتودال، فتودال‌ها ۶۴، ۱۰۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۳۰۶، ۳۳۷، ۴۰۰	عنکبوت (۲۹) / ۴۹ ۲۰۹
	فتودالی، فتودالیسم ۶۴، ۹۴	عنکبوت (۲۹) / ۵۰ ۲۱۰
	۱۸۰، ۲۰۳، ۲۸۵، ۳۰۷، ۴۲۳، ۴۸۰	عنکبوت (۲۹) / ۶۴ ۳۵۵
	فاتحه (۱) / ۴ ۴۰۴	عنکبوت (۲۹) / ۶۹ ۱۸۹
	فارابی ۴۷۳	عهدنامه مالک اشتر ۱۶۲
	فارس ۲۰۰، ۱۸۱	عهدین، کتاب ۳۹۰
	فارسی، محسن ۱۴۷	عهدین و قرآن و علوم، کتاب ۳۱۴
	فاشیست‌ها، فاشیستی ۴۱۴، ۴۱۰، ۲۵۱	عید فطر ۱۳۱، ۱۰۳، ۳۰، ۲۹
	فاشیسم ۱۰۷، ۳۴۴، ۳۹۵، ۴۲۲، ۴۹۴	عید قربان ۳۶۷، ۳۲۶
	فاطر (۳۵) / ۹ ۲۲۴، ۱۲۵	عیسی (ع) ۴۴، ۷۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۹، ۳۰۰، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۷
	فاطر (۳۵) / ۱۰ ۳۵۴	۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۰
	فاطر (۳۵) / ۲۳ ۴۴۱	عین الدوله ۴۱۲
	فاطر (۳۵) / ۲۷ ۴۷۰	



۳۵۴، ۲۶۱	فصلت (۴۱) / ۶	۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۰، ۲۲۲	فاطر (۳۵) / ۲۸
۲۴۵، ۴۴	فصلت (۴۱) / ۳۴	۳۶۵	فاطر (۳۵) / ۴۳
۲۴۶، ۴۴	فصلت (۴۱) / ۳۵	۲۹۹	فاطمه زهرا (ع)
۲۴۶	فصلت (۴۱) / ۳۶	۳۴	فتح (۴۸) / ۲۹
۱۲۵	فصلت (۴۱) / ۳۹	۲۸۰، ۲۷۷، ۱۷۷	فتح بستان، مقاله
۴۷۰، ۲۱۳	فصلت (۴۱) / ۵۳	۱۵۸، ۱۴۷	فتح مکه
۴۵۰	فقهت	۲۹۹	فتح (۴۸) / ۲۸
۴۷۲، ۲۵۶، ۱۱۲، ۶۴	فقه، فقها	۱۶۷	فتح (۴۸) / ۲۹
۸۵	فلات ایران	۴۳۰	فجر (۸۹) / ۱۱ تا ۱۴
۴۷۲، ۴۵۸، ۳۰۰	فلاسفه	۲۸۷، ۱۹۳، ۱۸۰	فدائیان خلق
۲۹۳	فلسطینی‌ها	۴۲۸، ۴۱۳، ۳۴۷	فراماسونری
۱۴۰، ۶۷، ۶۴	فلسفه	۴۵۷، ۳۰۰، ۱۶۵، ۱۰۴	فرانسوی، فرانسوی‌ها
۴۶۰، ۴۵۴، ۴۲۶، ۲۱۹، ۲۱۶		۳۴۶، ۳۴۱، ۲۹۳، ۲۸۴، ۱۶۴	فرانسه
۴۵۸، ۴۵۷	فلسفه اثباتی، فلسفه اشراق	۴۵۷	فرانسیس بیکن
۳۹۴	فلسفه افلاطونی	۱۸۶، ۳۶	فردوسی
۳۷	فلسفه اقتصادی	۱۰۹، ۶۷	فرزندان آدم
۳۷	فلسفه تضاد	۴۸۴، ۴۱۹، ۳۴۹، ۱۸۶	
۷۳، ۳۷	فلسفه ماتریالیسم، فلسفه مارکس	۵۸، ۵۷	فرشتگان، فرشته
۳۷	فلسفه نیچه	۳۷۹، ۳۷۸، ۳۶۰، ۲۷۳، ۲۲۲، ۱۹۵، ۱۹۴	
۴۵۸، ۳۹۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۶۷	فلسفه یونان	۴۸۵، ۴۷۷، ۴۵۴، ۴۱۷، ۴۱۶، ۳۸۶	
۴۲	فلسفه‌های انقلابی	۱۴۳، ۱۰۹	فرعون
۲۰۲	فلسفه‌های سیاسی، فلسفه‌ی اجتماعی	۳۷۶، ۳۶۴، ۳۵۷، ۳۳۱، ۳۱۱، ۲۶۶	
۳۹۳		۴۱۰، ۱۵۹	فرعون‌ها، فرعونیان
۴۲۸، ۲۲۳، ۲۱۷، ۲۰۴، ۷۱	فلسفی	۲۰۵	فرقان (۲۵) / ۲۳
۳۳۷	فلورانس	۳۱	فرقان (۲۵) / ۳۲
۳۱۴	فلوگل آلمانی	۴۹۶	فرقان (۲۵) / ۴۳
۴۵۴	فنیقی‌ها	۱۲۵	فرقان (۲۵) / ۴۸ و ۴۹
۳۳۸	فیصل، آخرین پادشاه عراق	۲۵۸	فرقه بهائیت
		۲۵۲، ۲۴۹، ۲۴۸	فرمان نخست‌وزیری
		۱۳۳	فرهنگ دهخدا
۱۲۵	ق (۵۰) / ۹ تا ۱۱	۱۱۸	فصلت (۴۱)
۴۸۷، ۲۶۴، ۲۳۳، ۷۹، ۵۸	ق (۵۰) / ۱۶	۴۶۲	فصلت (۴۱) / ۳

## ق

۱۵۵	قصص (۲۸) / ۷۷	۱۲۵	ق (۵۰) / ۴۲
۴۷۸	قصص (۲۸) / ۷۸	۳۱۹، ۳۰۴، ۳۰۳	قائم آل محمد
۴۳۱	قصص (۲۸) / ۸۳	۶۰	قبیل
۸۶	قفقاز	۴۱۲، ۲۸۱، ۲۵۴، ۱۱۳، ۸۶، ۸۵	قاجاریه
۴۵۹	قلم (۶۸) / ۲	۳۳۸	قاسم، اولین رئیس جمهور عراق
۴۱	قلم (۶۸) / ۴	۱۹۷	قاضی انگلیسی، قاضی شوری
۳۵۱	قلم (۶۸) / ۱۲	۴۰۴، ۳۱۵، ۲۴۵، ۱۳۳	قاموس قرآن
۱۱۹	قلمداران، مؤلف	۱۰۰، ۹۱	قانون اساسی
۱۹۷، ۱۷۰، ۶۵	قم	۲۵۰، ۲۴۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۳۴	
۲۸۵	قمی، آیت الله حاج آقا حسین	۴۲۰، ۴۱۶، ۲۸۷، ۲۵۳، ۲۵۲	
۱۹۶	قوام السلطنه‌ها	۵۵	قانون اساسی جمهوری اسلامی
۳۷۵	قوم فرعون	۲۵۲، ۱۱۴	
۳۸۶	قوم لوط	۴۱۹	قانون قصاص
۳۷۵	قوم موسی	۱۹۷، ۱۹۶، ۸۸	قانون ملی شدن نفت
۳۷۵	قوم هود	۳۷۴، ۳۷۳، ۴۷، ۴۶	قبائل، قبیله
۴۳۱	قومیت	۴۵۴	قبل از میلاد مسیح
۴۳۶	قیام «افسران آزاد»	۴۵۰	قرارداد اجتماعی، کتاب
۴۱۴، ۲۸۷، ۹۲	قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲	۳۵۴، ۲۶۲، ۷۸، ۳۸	قُرْبَةُ آلِ اللَّهِ
۲۸۴	قیام مشروطیت	۲۰۰	قرنی، تیمسار
۸۸	قیام مصدق	۱۰۵، ۷۲	قرون وسطی
۲۸۲	قیام ملی کردن نفت	۳۸۹، ۳۹۵، ۲۱۹، ۱۸۴، ۱۱۲، ۱۰۸، ۱۰۷	
۱۱۷،	قیام مهدی (عج)	۴۹۴، ۴۹۰، ۴۵۶، ۴۲۹، ۴۲۴	
۳۱۹، ۳۱۷، ۳۰۷، ۳۰۵		۲۶۳، ۵۶	قریش، قریشی
۳۱۸، ۳۰۵	قیام ولی عصر	۴۳۴	قریش (۱۰۶)
۶۹، ۶۱، ۳۹	قیامت	۸۷	قزاقخانه
۴۳۸، ۳۸۹، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۶، ۱۲۴		۵۳	قسط
۴۹۲	قیامت (۷۵) / ۱۴	۱۰۴	قشقائی، مهندس
۱۴۴، ۷۰	قیامت (۷۵) / ۲۰ و ۲۱	۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴	قصاص
		۵۸، ۱۳۰، ۱۴۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸	
		۴۴۹، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۵، ۳۵۷، ۲۳۹	
		۱۰۹	قصص (۲۸)
۴۲۳، ۴۲۲، ۳۰۷، ۲۹۴، ۲۸۵، ۷۳	کاپیتالیسم	۳۳۳	قصص (۲۸) / ۳۰
۹۳	کاپیتالیسم مارکس	۳۷۶	قصص (۲۸) / ۴۱
۳۹۰	کاتولیسیسم روم		

### ک

۲۰۹	کتاب «جمله شناسی قرآن»	۴۹۳، ۴۵۶، ۳۰۰، ۲۹۳، ۱۶۹، ۱۰۴	کاتولیک
۱۱۹	کتاب «حکومت در اسلام»	۱۰۷	کاتولیک مذهب
۳۴۲	کتاب «جمهور»	۳۹۲	کار در اسلام، کتاب
۴۳۴	کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران»	۴۱۲	کارخانه قند کهریزک
۳۴۶	کتاب «در دادگاه تاریخ»	۳۹۵	کاردینالها
۱۳۹	کتاب «درس دینداری»	۲۸۰	کارون
۴۹۵، ۴۹۳	کتاب «دل آدمی»	۳۱۸	کاشان
۳۹۰	کتاب «دیدگاه توحیدی»	۱۹۷	کاشانی، آیت الله
۱۵۴، ۱۰۳	کتاب «دین و تمدن»	۴۳۶، ۴۳۵، ۴۱۳، ۲۵۰	
۲۲۱، ۲۱۵	کتاب «راه طی شده»	۴۷۳	کاشانی، غیاث الدین جمشید
۳۰۰	کتاب «راهنمای گمراهان»	۳۴۹، ۱۶۸، ۱۶۰، ۱۱۰	کافر
۳۴۶	کتاب «ستاره سرخ بر فراز چین»	۴۸۵، ۴۹، ۴۲	کافران، کافرها
۳۱۰	کتاب «سخنی پیرامون مهدی»	۳۹۱، ۱۰۴	کالون
۲۰۹	کتاب «سیر تحول قرآن»	۳۴۳	کامنف
۳۴۵	کتاب «طبقه جدید»	۳۱۷	کانون توحید تهران
۳۳۹	کتاب «ظلمت در نیمروز»	۲۳۱	کانون مهندسين فرانسه
۳۴۴	کتاب «ظهور و سقوط رایش سوم»	۴۵۲	کاهن ها
	کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»	۱۱۲	کتاب «اختیار»
۳۱۴	کتاب «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان»	۳۹۰	کتاب «اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری»
۱۲۳	کتاب «انسان»	۲۸۸	کتاب «از خودپرستی تا خداپرستی»
۴۷۳	کتاب «علم از دیدگاه اسلام»	۴۳۴	کتاب «افغان نامه»
۴۷۴	کتاب «علم چیست، فلسفه چیست؟»	۱۲۰	کتاب «انسان دوستی در اسلام»
۷۲، ۳۸	کتاب «علمی بودن مارکسیسم»	۱۲۴	کتاب «باد و باران در قرآن»
۴۶۱، ۳۳۶، ۳۰۶، ۲۹۱، ۲۸۸	کتاب «غیبت»	۴۷۱، ۱۲۵	کتاب «بحثی در باره مرجعیت و روحانیت»
۳۱۱	کتاب «قاموس قرآن»	۲۹۹	کتاب «بررسی نظریه اریک فروم»
۵۶	کتاب «گمراهان»	۴۳۹	کتاب «پرتوی از قرآن»
۴۸۳، ۴۸۲، ۴۶۴، ۴۵۶	کتاب «مرز میان دین و سیاست»	۲۳۱	کتاب «تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق»
۲۶۸	کتاب «مهدی موعود»	۳۴۴	کتاب «تداوم انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب جهانی مهدی علیه السلام»
۳۱۸	کتاب «نقش انتظار در سیر تاریخ»	۳۱۸، ۳۰۶	
۳۱۴	کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان»		

مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)		۵۴۸
کفر	۳۸	کتاب «نیک‌نیزی»
کله	۱۰۴	کتاب «شاهزاده» (Prince)
کلنل لورنس	۱۵۳	کتاب آسمانی
کلیسا	۳۰۱	کتاب اشعیا نبی
۱۱۴، ۱۳۹، ۱۶۹، ۳۰۱، ۳۳۷، ۳۹۰، ۳۹۵	۳۰۴	کتاب الغیبه شیخ طوسی
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۵۶، ۴۹۰، ۴۹۳	۳۰۳	کتاب الغیبه نعمانی
کلیسای روم	۴۵۲	کتاب سلیمان
کلیسای قرون وسطی	۴۵۰	کتاب سلیم بن قیس الهلالی
کمال‌الدین	۳۰۲	کتاب کمال‌الدین
کمون اشتراکی	۳۶۹	کتاب و سنت
کمون پاریس	۴۷۲	کتابخانه دارالحکمه بغداد
کمونیت‌ها	۴۷۳	کتابخانه قاهره
۱۰۶، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۳۷	۳۵۲	کتب الهی
۳۴۰، ۳۵۱، ۴۲۲، ۴۸۹	۴۸۵	کتب انبیاء
کمونیتی	۳۰۰	کتیرائی، مهندس مصطفی
کمونیسم	۳۳۷	کرامول
۱۰۵، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۹۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۶	۳۶۰، ۳۵۷، ۳۰۵، ۱۶۱، ۱۵۸	کربلا
۴۲۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۶۳، ۴۹۴	۲۸۰	کرخه
کمونیسم ایران	۲۰۰	کردستان
کمونیسم بین‌الملل	۳۴۳	کرنسکی
کمیته‌ها	۳۴۴، ۳۴۳	کرونشاد
کمینفرم	۱۹۹، ۱۹۳	کشاورز
کنستانتین	۱۶۹	کشورهای آفریقائی
کنسرسیوم بین‌المللی	۳۷۳، ۲۱۶	کشورهای اسلامی
کنگو	۲۹۵	کشورهای سرمایه‌داری
کنوانسیون	۴۲۹	کشورهای شرقی
کوانتوم	۳۰۱، ۱۸۴، ۱۰۵	کشیش
کوبا	۴۲۹، ۳۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴	کشیشان
کوپرنیک	۴۲۹، ۳۷۴، ۲۱۹، ۱۶۹	کشیش‌ها
کودتای «آمریکائی - انگلیسی - درباری»	۳۶۸، ۳۳۲، ۲۶۶، ۲۶۳	کعبه، خانه‌ی کعبه
مرداد ۱۳۳۲	۵۶، ۵۵	کفار
کودتای ۱۷۹۹ ناپلئون	۴۹۴، ۴۶۱، ۳۶۰، ۳۳۴، ۲۶۵، ۱۴۶	
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۴۶	کفاره

۶۸	لقمان (۳۱) / ۱۳	۳۲۵، ۳۱۸، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۰۳	
۲۶۲	لقمان (۳۱) / ۱۴	۳۴۳، ۸۷	کودتای ۳ حوت [اسفند] ۱۲۹۹
۱۵۵	لقمان (۳۱) / ۱۵	۳۴۳	کودتای استالینی
۴۸۸	لقمان (۳۱) / ۲۰	۳۴۴	کودتای رضاخان
۲۹۸	لقمان (۳۱) / ۲۸	۴۱۳	کودتای سیدضیاء
لقین ۹۳، ۱۵۱، ۱۶۴، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۶،		۳۲۶	کهف (۱۸) / ۱۰
۳۲۹، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۹۵		۴۹۲	کهف (۱۸) / ۵۴
۳۴۱، ۳۹۵	لنینیسم	۴۶۸	کهف (۱۸) / ۶۵
۱۰۴	لوتر	۱۲۳	کهولت یا آنتروپی
۳۸۱	لوط		
۳۵۱، ۱۷۶	لیبرال، لیبرال‌ها		<b>گ</b>
۴۴۰، ۱۵۸، ۱۳۴	لیبرالیستی	۸۰	گات‌های زرتشت
۳۵۱، ۳۳۷، ۳۲۶، ۲۹۱، ۱۰۵، ۱۹	لیبرالیسم	۱۰۴	گالیه
۴۳۹، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۲، ۴۰۰، ۳۹۴		۱۳۷، ۱۳۳	گام به گام
۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۰		۳۴۸، ۳۴۷، ۳۲۹	گاندی
۴۵۰	لیبرالیسم اجتماعی	۳۴۵	گاندها
	<b>م</b>	۳۴۴، ۳۴۳	گرجستان
مؤسسه خیریه‌ی ملی شیر و خورشید سرخ		۲۰۰	گرگان
۲۴۳		۶۵	گروه فرقان
۱۲۷	مؤمن (۴۰) / ۲۸	۶۸	گزینش آدم
۱۲۷	مؤمن (۴۰) / ۲۹	۴۲۰	گزینش آدمیزاد
۴۳۱، ۱۰۸	مؤمنون (۲۳)	۳۰۰	گلزاده غفوری
۴۹۱	مؤمنون (۲۳) / ۱۴	۲۰۰	گنبد (گنبد کاووس)
۳۴۸	مؤمنون (۲۳) / ۳۲	۶۷	گوساله پرستان
۱۵۳	مؤمنون (۲۳) / ۵۲ و ۵۳	۳۹۱	گی روشه
مؤمنین ۳۰، ۳۳، ۴۸، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۹، ۷۹،			<b>ل</b>
۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۶، ۱۹۴،		۴۰۱، ۴۰۰، ۸۴، ۶۹	لا إله إلا الله
۲۴۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،		۲۵۱، ۱۰۸	لائیک
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۰۲، ۳۰۹،		۱۳۳	لاروس
۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۸۳، ۳۸۶،		۲۸۰	لرستان
۴۰۷، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۷۶، ۴۹۴		۳۲۴	لقمان (۳۱)
۴۴۸	مائده (۵)		

مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)		۵۵۰
۳۴۵، ۳۳۸، ۱۰۴	ماکیاولی ویسکورنی	۴۹۵، ۴۸۷، ۲۴۳، ۲۴۲
۳۷	مالتوس	۴۰۸، ۲۵۸، ۱۴۴
۴۰۹	مالک ابن حارث	۴۷۸
۴۱۰، ۴۰۹، ۲۶۸، ۲۷۲، ۱۱۸	مالک اشتر نخعی	۲۳۵، ۵۳
۱۷۰	مالکوم ایکس	۳۵۴
۶۹، ۴۱	مالکیت	۳۵۵
۴۳۹، ۴۰۲، ۳۵۵، ۳۳۵، ۲۸۹، ۲۰۳، ۱۳۴		۴۱۸، ۳۶۰، ۶۰
۴۹۰، ۴۶۴، ۴۵۱، ۴۴۶، ۴۴۰		۴۴۸، ۴۱۸
۲۰۱	مالکین	۴۶، ۴۵
۴۷۲	مأمون	۴۴۹، ۴۱۹، ۲۳۹، ۲۳۶
۶۷	مانوی	۴۴
۲۸۰	ماهشهر	۳۶۲، ۳۶۱، ۲۶۷، ۱۵۴، ۱۱۵
۶۵	مباحث اعتقادی و اجتماعی، کتاب	۴۸۶، ۶۱
۳۷۳، ۳۱۳، ۳۰۴، ۲۷۵		۳۳۴، ۲۶۰
۱۳۹، ۳۸	مباحث ایدئولوژیک، کتاب	۲۶۲
۲۱۵، ۱۲۳	مباحث بنیادین، کتاب	۱۰۷
	مباحث تطبیقی و نقدهای علمی، کتاب	۲۶۰
۴۶۱، ۴۳۹، ۳۳۶، ۲۸۸، ۷۲		۴۹۷، ۴۷۶
	مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی، کتاب	۴۸۹، ۱۳۵، ۱۳۲
۳۹۲، ۲۸۸، ۲۶۸، ۱۵۴، ۱۰۳		۲۱۶، ۱۲۴، ۷۱
	مباحث علمی، اسلامی	۴۸۳، ۳۱۴
۴۷۱، ۴۱۸		۲۹۱، ۱۰۶، ۹۳، ۷۲، ۷۱
۲۸۷	مبارزه‌ی مسلحانه	۴۸۹، ۴۳۹، ۴۳۸، ۳۹۵، ۳۲۹، ۲۹۴، ۲۹۳
۲۴۹	مبارزین ملی	۲۹۶، ۲۵۴، ۹۴
۱۴۷	مبشری، دکتر اسدالله	۲۰۳، ۱۹۶، ۹۳
۲۷۴، ۲۰۷، ۱۷۷، ۱۷۱، ۳۰	مبعث	۴۶۱، ۴۳۸، ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۸۸، ۲۸۵، ۲۰۵
۲۷۹	متفقین	۷۲، ۷۱، ۶۴، ۵۸، ۱۸
۱۵۹	مجادله (۵۸)	۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۹۶، ۱۳۴، ۹۴
۱۵۹	مجادله (۵۸) / ۲۱	۴۶۴، ۴۴۰، ۴۱۴، ۲۹۶
۱۵۹	مجادله (۵۸) / ۲۲	۶۹، ۶۴، ۴۲، ۳۸
۲۸۷، ۹۱	مجاهدین خلق	۱۹۹، ۱۹۴، ۱۵۳، ۱۳۵، ۹۳، ۹۲، ۷۳، ۷۲
۱۸۰	مجلس بررسی قانون اساسی	۳۴۱، ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۵۴، ۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰
۲۵۳	مجلس خبرگان	۴۳۹، ۴۳۷، ۴۳۵، ۳۹۵، ۳۹۴
۱۸۷	مجلس شورای اسلامی	۳۵۱
۲۵۳، ۲۴۸، ۱۸۸		۳۹۱، ۳۹۰
		مائدہ (۵) / ۲
		مائدہ (۵) / ۳
		مائدہ (۵) / ۴
		مائدہ (۵) / ۸
		مائدہ (۵) / ۱۸
		مائدہ (۵) / ۲۷
		مائدہ (۵) / ۲۸
		مائدہ (۵) / ۳۲
		مائدہ (۵) / ۴۵
		مائدہ (۵) / ۴۸
		مائدہ (۵) / ۶۴
		مائدہ (۵) / ۶۷
		مائدہ (۵) / ۷۲ و ۱۱۷
		مائدہ (۵) / ۸۲
		مائدہ (۵) / ۹۹
		مائدہ (۵) / ۱۱۶
		ماتو
		ماتریالیستی، ماتریالیسم
		مارسل بوازار
		مارکس
		مارکسیست - لنینیستی
		مارکسیست‌ها
		مارکسیستی
		مارکسیسم
		معاون (۱۰۷) / ۳
		ماکس وبر

۲۶۸	مسجد جامع نارمک	۲۵۳، ۱۱۵، ۱۱۳	مجلس شورای ملی
۲۸۴، ۲۷۴	مسجد حاج حسن	۳۴۳	مجلس ملی
۱۹۱	مسجد سیدزنجان	۳۴۳	مجلس مقنن
۶۵	مسجد قبا	۲۵۶	محاربه با خدا
۲۸۶، ۱۷۱، ۱۷۰	مسجد هدایت	۱۳۵	محصلین فرانسه
۴۸۷، ۲۴۳	مسجد الحرام	۴۶۹	محمد (۴۷) / ۲۴
۱۶۴، ۱۵۹	مسکو	۲۵۵	محمد (۴۷) / ۷
۲۸۶، ۷۳، ۳۴	مسلمان	۳۸۷، ۳۶۹، ۲۹۷	محمد (ص)
۸۸، ۷۸، ۷۳، ۶۵، ۵۹، ۵۶، ۴۴	مسلمانان	۴۱۲، ۱۱۵	محمد رضا شاه
۴۲۹، ۳۰۴، ۲۹۹، ۲۷۲، ۲۶۹، ۲۱۹، ۱۶۹		۳۱۱، ۳۰۶	محمدی ری شهری
۳۸۳، ۵۵، ۴۷	مسلمان‌ها	۳۴۶	مددِ ف
۳۵۷، ۱۶۱	مسلم بن عقیل	۲۵۰	مدرس
۵۵، ۵۲، ۳۵	مسلمین	۳۳	مدرسه الشهداء
۲۸۱، ۲۶۷، ۲۵۶، ۲۱۰، ۱۵۸، ۱۴۸، ۶۱		۲۳۱	مدرسه سانترال
۴۵۵، ۴۵۰، ۴۰۹، ۳۳۱، ۳۰۹		۴۱۲	مدرسه صدر
۱۶۶، ۱۶۲	مسلمین صدر اسلام	۱۹۲، ۱۲۰، ۱۱۹	مدنی
۴۷۸، ۳۷۴، ۳۰۰، ۲۹۱، ۱۰۵، ۴۴	مسیح (ع)	۱۴۴، ۱۲۱	مدینه النبی، مدینه
۴۶۰، ۳۷۳، ۳۷۲، ۱۶۹	مسیحی	۳۳۳، ۳۳۱، ۲۷۰، ۱۶۵	
۱۰۴، ۶۷، ۴۴	مسیحیت	۷۰	مذاهب توحیدی
۴۹۰، ۴۵۶، ۳۸۹، ۳۰۰، ۱۶۹، ۱۴۰		۴۵۲	مرتاضان
۶۷	مسیحیت رومی	۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۲۹۹	مرجعیت
۳۰۰، ۵۷	مسیحی‌ها	۳۷۷، ۳۷۴	مریم (س)
۲۳۱	مسیو مارباژ	۳۸۱	مریم (۱۹)
۴۱۲	مسیو نوز بلژیکی	۳۳۳	مریم (۱۹) / ۳۰ و ۳۱
۲۱۷	مشاء	۴۶۹	مزقل (۷۳) / ۲۰
۲۱۹، ۸۶، ۷۲	مشرق زمین	۱۷۱	مسئله‌ی وحی، کتاب
۳۸۴، ۱۶۰، ۱۴۵، ۵۴	مشرك، مشركان	۴۵۵، ۱۷۱	مستشرقین
۵۲، ۵۱، ۴۸، ۴۷، ۴۳	مشركین	۱۶۳، ۱۳۷، ۱۳۳، ۹۴، ۶۲، ۲۴	مستضعفین
۱۴۷، ۱۴۴، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۰، ۵۵، ۵۴، ۵۳		۴۰۰، ۳۹۹، ۲۹۶، ۲۵۴، ۲۰۵، ۱۸۶، ۱۸۴	
۲۳۹، ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۱۸، ۲۰۳، ۱۸۶، ۱۵۲		۱۸۴، ۹۴	مستکبرین
۳۷۴، ۳۶۷، ۳۵۹، ۲۷۳، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۴۳		۴۹۶، ۴۶۲، ۳۹۹، ۳۵۸، ۲۹۶، ۲۵۴	
۴۹۴، ۴۶۱، ۴۴۲		۲۵۰	مستوفی
۲۵۱، ۲۵۰	مشروطه، مشروطه‌ی سلطنتی	۲۰۷، ۳۰	مسجد «جواد»

۳۵۱	مکاتب «فلسفی - سیاسی»	مشروطیت	۲۴، ۸۶، ۸۷، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۳۸
۳۵۱	مکاتب اجتماعی و اشتراکی		۲۵۰، ۲۵۴، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۴۳، ۳۷۳، ۴۱۲
۴۴۶، ۳۹۳	مکاتب الهی	مشهد	۶۶
۱۶۰	مکاتب انبیاء	مصدق، دکتر محمد	۸۸، ۹۰، ۹۱
۴۳۹	مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی		۹۷، ۱۷۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۵۰، ۲۵۴
۴۲۸، ۳۹۳، ۳۰۶	مکاتب سیاسی		۲۸۲، ۲۸۶، ۴۱۳، ۴۳۵
۵۸	مکاتب شرق و غرب اروپا	مصر	۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۶۸
۴۵۰	مکاتب غربی		۳۴۷، ۳۷۷، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۵۳
۳۹۲، ۳۱۰، ۲۵۴	مکاتب فلسفی	مصری، مصری‌ها	۳۷۸، ۴۵۴
۴۶۵، ۴۵۶، ۴۵۴، ۴۴۴، ۴۲۸، ۳۹۳		مطبوعات	۱۸۸
۳۹۳	مکاتب مذهبی	مطهری، شهید مرتضی	۶۶
۲۲۲	مکانیک موجی		۲۰۰، ۳۰۰، ۳۱۳، ۴۳۴، ۴۴۶
۴۶۰، ۲۲۲	مکانیک نیوتون	مظفرالدین شاه	۴۱۱
۳۹۰	مکتب ابراهیم	معارض (۷۰) / ۱۹	۴۹۲
۳۱۲	مکتب اسلام، نشریه	معاویه	۶۵، ۱۱۹، ۱۶۱، ۴۰۹، ۴۸۹
۴۸۳	مکتب انبیاء	معتزله	۴۴۳، ۴۵۸
۴۸۳	مکتب اومانيسم	معین فر، مهندس علی اکبر	۱۸۳، ۱۹۹
۴۶۲، ۲۹۵، ۱۷۶	مکتب تشیع	مغرب زمین	۷۲، ۲۱۶
۴۶۲	مکتب سیانتیسم		۲۸۳، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹
۴۹۶، ۲۱۷	مکتب قرآن		۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۹۱
۷۳	مکتب کمونیسم، مکتب مارکس	مغول‌ها	۲۸۱
۲۹۵		«مفاتیح العلوم»، کتاب	۴۷۳
۲۶۸	مکتب و ملت، مقاله	مفتح، آیت الله شهید دکتر محمد	۶۵
۳۴۲	مکتبی	مفترض الطاعه	۲۵۶
۳۳۲، ۲۶۳، ۱۴۴، ۵۵، ۵۲، ۵۰	مکه	مفتی‌ها	۱۱۲
۴۷۳	ملاصدرا	مقالات اجتماعی و فنی، کتاب	۳۷۳
۳۷۳، ۲۵۴، ۲۴۸، ۱۷۹، ۲۴	ملت	مقاله «انتظارات مردم از مرجع تقلید»	۲۹۹
۳۸۲، ۳۷۲، ۳۷۰	ملت ابراهیم	مقاله «انقلاب و انقلابی»	۶۰، ۲۶۸، ۳۳۰
۳۶۹، ۲۴۸، ۱۹۶، ۱۹۳، ۹۳	ملت ایران	مقاله «سیمای اسلام»	۱۴۲، ۴۳۳، ۴۹۴
۴۳۴	ملت پرستی	مقاله «گرز پهلوان و حیای گریه»	۲۹۳
۴۲۵، ۳۹	ملکه سبا	مقاله «مکتب و ملت»	۲۶۸
۴۳۶، ۹۴	ملل عرب	مقاله «وحدت و مکتب»	۲۶۸
۳۴۵	ملوین جیلاس	مقاله‌ی «پیروزی حتمی»	۳۱۱
۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۱، ۱۷۷، ۹۴	ملیت	مقام ولایت	۲۵۶
۴۱۳، ۲۸۶، ۱۱۴، ۹۰، ۲۴	ملی کردن نفت	مکاتب «فلسفی - اجتماعی»	۴۲۲



نمایه فارسی		۵۵۳
ملی گرا	۳۸۵، ۲۶۷	۳۱۷، ۴۸، ۳۴
ملی گرائی	۲۵۳، ۱۸۷، ۱۸۵	۱۰۵
	۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۱، ۴۲۹، ۴۲۶	۳۰۵، ۳۰۴
ملی یون	۲۸۶، ۲۵۰، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۸۵	۲۸۰
ممالک اسلامی	۲۹۶، ۲۱۹، ۱۶۹	۳۳
ممالک عربی	۳۷۳	
ممتحنه (۶۰)	۴۳۳	
ممتحنه (۶۰) / ۴	۳۹۶، ۳۷۰	
ممتحنه (۶۰) / ۸	۴۳۳، ۲۷۰، ۲۶۶، ۵۴	
ممتحنه (۶۰) / ۹	۵۴	
مناسک حج	۳۶۸	
منافق	۶۴، ۵۱، ۴۲	
	۳۴۹، ۱۴۵، ۱۱۵، ۱۱۰، ۶۵	
منافقین	۵۱، ۴۸، ۴۱	
	۳۶۱، ۳۰۹، ۲۶۹، ۱۴۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۰	
منشویک‌ها	۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۰	
منطق	۴۵۴	
منطق دیالکتیک	۹۳	
منظومه‌ی شمسی	۳۳۰	
منی	۳۶۸	
موازنه منفی	۹۰، ۸۶	
موتمن الملک	۲۵۰	
موريس بوکای	۳۱۴	
موساد	۲۰۰	
موسی (ع)	۱۲۷، ۷۹	
	۳۳۳، ۳۳۱، ۳۱۱، ۲۶۶، ۱۶۹، ۱۵۹، ۱۴۳	
	۳۷۴، ۳۷۱، ۳۶۴، ۳۶۱، ۳۵۷، ۳۵۲، ۳۴۹	
	۴۶۸، ۴۵۹، ۴۳۱، ۳۸۷، ۳۸۴، ۳۷۷، ۳۷۶	
موسی میمونه	۳۰۰	
مولانا جلال‌الدین رومی	۴۸۸، ۴۵۹، ۷۹	
مولای متقیان	۴۶۷، ۴۴۹	
مومنون (۲۳) / ۵۲	۳۷۷	

ن

نائینی	۱۱۹	
ناپلئون	۳۴۷، ۳۴۵	
ناتورالیسم	۴۲۷	
نادرشاه	۲۸۱	
نارمک	۲۷	
نازعات (۷۹)	۸۲	
نازعات (۷۹) / ۱۷	۸۲	
ناسیونالیستی	۴۳۶، ۴۳۵	
ناسیونالیسم	۹۲، ۶۵، ۱۸	
	۳۰۶، ۲۹۱، ۲۵۴، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۰۵، ۹۴	
	۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۲۹، ۴۲۶، ۴۲۵، ۳۲۶	
	۴۹۳، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷	
ناسیونالیسم عربی	۴۳۶	
ناصرالدین شاه	۴۱۱	
ناصر خسرو	۴۷۳	
نبوت	۳۵۲، ۳۳۲	
نجم (۵۳)	۳۸۰	
نجم (۵۳) / ۳ و ۴	۴۰۷، ۳۳۴	
نجم (۵۳) / ۵	۳۳۴	
نجم (۵۳) / ۸ و ۹	۴۹۶	
نجم (۵۳) / ۲۹	۴۷۹	
نجم (۵۳) / ۳۰	۴۷۹، ۴۵۹، ۲۲۸	
نجم (۵۳) / ۳۵	۴۷۷	
نجم (۵۳) / ۳۶ الی ۴۲	۳۷۱	
نجم (۵۳) / ۳۸	۳۹۲، ۳۸۸	

۴۴۷، ۲۴۱	نساء (۴) / ۱۱۴	۳۹۲، ۳۸۸، ۳۸۵، ۱۶۰	نجم (۵۳) / ۳۹
۱۹۵	نساء (۴) / ۱۲۰	۳۸۸، ۳۸۵	نجم (۵۳) / ۴۰
۱۵۲	نساء (۴) / ۱۲۳ و ۱۲۴	۳۸۸	نجم (۵۳) / ۴۱
۳۹۳	نساء (۴) / ۱۲۵	۴۷۹	نحل (۱۶)
۲۴۳	نساء (۴) / ۱۲۸	۲۱۳	نحل (۱۶) / ۱۱ الی ۱۳
۲۴۳	نساء (۴) / ۱۲۹	۴۷۹	نحل (۱۶) / ۷۲
۴۷۸	نساء (۴) / ۱۵۷	۳۸۲، ۳۶۷	نحل (۱۶) / ۱۲۰
۳۷۷	نساء (۴) / ۱۷۱	۳۶۷	نحل (۱۶) / ۱۲۱ و ۱۲۲
۴۶۳، ۴۶۰	نسبیت اینشتین	۳۷۲، ۳۶۹، ۳۶۷	نحل (۱۶) / ۱۲۳
۱۵۶، ۱۳۵	نسل جوان	۲۶۰، ۴۳	نحل (۱۶) / ۱۲۵
۱۶۳	نسل نوجوان	۳۵۸، ۲۴۰	نحل (۱۶) / ۱۲۶
۴۹۳	نشر نو	۳۵۸	نحل (۱۶) / ۱۲۷ و ۱۲۸
۴۱۲	نشر اسکناس	۹۱، ۲۸	نخست‌وزیر، نخست‌وزیری
۳۴۴، ۱۸۸، ۱۱۳	نظام استبدادی	۳۰۱	ندا بر زنده‌ها، کتاب
۲۷۹، ۲۵۲	نظام اسلامی	۳۵۲	نزول خواری
۱۶۴	نظام اشتراکی	۴۳۰، ۴۲۷	نژادپرستی
۱۹۳	نظام جمهوری	۵۱	نساء (۴)
۲۵۲، ۱۳۲	نظام جمهوری اسلامی	۲۳۷	نساء (۴) / ۱۳ و ۱۴
۳۵۳، ۳۵۱، ۱۰۵	نظام دموکراتیک	۴۹۲	نساء (۴) / ۲۸
۳۹۲	نظام سرمایه‌داری	۳۸۸، ۱۶۰	نساء (۴) / ۳۲
۳۹۲، ۲۵۱	نظام سوسیالیستی	۲۴۱	نساء (۴) / ۳۵
، ۱۱۳، ۹۴، ۲۴	نظام شاهنشاهی	۴۸۶، ۳۳۲، ۲۶۲، ۱۴۱	نساء (۴) / ۳۶
۲۵۲، ۲۵۱، ۱۹۳، ۱۶۳، ۱۳۷، ۱۳۲		۴۷۸	نساء (۴) / ۴۳
۲۵۱	نظام کمونیستی	۶۸	نساء (۴) / ۴۸
۳۰۶	نظام لیبرالیسم	۴۲۱	نساء (۴) / ۵۸
۳۵۳، ۳۴۷، ۲۹۱، ۸۴	نظام‌های استبدادی	، ۱۲۸، ۲۹	نساء (۴) / ۵۹
۳۴۰	نظام‌های سلطنتی	۴۵۱، ۴۰۷، ۲۷۱، ۲۷۰، ۱۴۹	
۳۵۳	نظام‌های فاشیستی	۱۱۲	نساء (۴) / ۶۲
۴۷۱	نظامی گنجوی	۱۸۰	نساء (۴) / ۸۳
۳۱۱	نعمانی	۲۶۹، ۴۸	نساء (۴) / ۸۹
۳۰۹، ۶۵	نفاق	۲۶۹	نساء (۴) / ۹۱
۴۱۳، ۸۸	نفت جنوب	۳۷۵	نساء (۴) / ۹۲
۳۸۱، ۳۳۳	نماز	۴۷۵، ۲۲۳	نساء (۴) / ۹۴

۹۱	«نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه»	۲۰۰	نقش ماتریالیسم در اسلام
۸۸، ۲۴	نهضت مقاومت ملی	۱۰۸، ۳۹	نمل (۲۷)
۴۱۴، ۲۸۷، ۲۸۶، ۱۹۱، ۱۱۴		۴۲۵	نمل (۲۷) / ۳۴
۱۹۶	نهضت ملی شدن نفت	۳۴۸	نمل (۲۷) / ۴۵
۲۵۴، ۸۹	نهضت‌های آزادی بخش	۴۶۹، ۲۲۳	نمل (۲۷) / ۶۹
۱۰۰	نهضت‌های آزادی خواهانه	۱۰۴	نوبل‌ها
۱۳۰	نهی از منکر	۱۳۵، ۱۳۴	نوجوانان
۲۰۴	نیکخواه	۳۹۲، ۳۷۷	نوح نبی الله (ع)
۳۸	نیک‌نیازی، کتاب	۴۷۳	نوح بن منصور سامانی
		۴۴۹	نور (۲۴) / ۲ تا ۱۰
	<b>و</b>	۱۲۵	نور (۲۴) / ۴۳
۱۷۰	واتیکان	۲۶۰	نور (۲۴) / ۵۴
۴۱۲	وثوق الدوله	۲۶۳	نور (۲۴) / ۵۵
۱۰۸، ۷۱، ۲۷	وحی	۳۳۸	نوری سعید
۲۲۸، ۲۲۶، ۲۱۶، ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۸۴، ۱۷۱		۱۱۹	نوری، یحیی
۳۸۱، ۳۷۵، ۳۴۸، ۳۳۵، ۳۳۱، ۳۳۰، ۲۷۲		۲۸۰	نوژه همدان
۴۵۵، ۴۴۹، ۴۲۷، ۴۱۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۳۸۲		۹۱	نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی
۴۸۲، ۴۸۱، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۶۹		۲۹۶، ۲۰۳	
۴۸۰، ۴۵۸	وحی انبیاء	۱۸۸، ۱۸۷	نهادهای انقلاب
۲۵۳	وزارت ارشاد اسلامی	۳۷۰، ۲۹۲، ۱۴۷، ۹۶، ۸۰، ۷۱	نهج البلاغه
۲۷۸	وزارت دفاع	۸۹، ۲۹	نهضت آزادی ایران
۲۰۴	وزارت کار	۱۱۲، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۴۷	
۴۳۴، ۴۲۷، ۴۲۶، ۲۹۱، ۱۸۷	وطن پرستی	۲۵۱، ۲۵۴، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۲۶، ۳۶۷، ۳۶۹	
۳۳۱، ۶۴	ولایت	۴۲۳، ۴۰۶، ۳۹۹، ۳۹۷	
۴۰۵	ولایت استبداد	۲۹۵، ۲۵۱	نهضت آزادی خارج از کشور
۴۰۸، ۲۷۲، ۲۷۰	ولایت امر	۳۹۹	نهضت اسلامی ایران
۴۵۰، ۳۲۸، ۱۴۷، ۱۱۹، ۱۱۴	ولایت فقیه	۴۳۶	نهضت انقلابی مصر
۱۰۵	ولتر	۳۹۰	نهضت پروتستانی
۲۹۳، ۱۳۲	ویتنام	۴۱۲، ۴۱۱، ۲۴	نهضت تنباکو
۳۱۴	ویرژیل گئورگیو	۲۹۴، ۱۱۴	نهضت روحانیت
۳۴۴	ویلیام رایشر	۹۴	نهضت ضد استیلای خاورمیانه
		۱۸	«نهضت ضد ایران»، کتاب
	<b>و</b>	۴۳۲، ۳۲۵، ۲۵۳، ۱۸۷، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۷	
۶۰	هایل	۱۴۸	نهضت ضد ایرانی
۳۷۹، ۳۷۸	هاجر	۴۲۹	نهضت ضد کلیسا

۱۴۲	یزید	۳۶	هارون الرشید، خلیفه عباسی
۲۱۱، ۱۲۵	یس (۳۶) / ۳۳	۴۳۱، ۳۶۴، ۳۱۱، ۱۴۳، ۱۰۹	
۲۱۲	یس (۳۶) / ۳۷	۲۴۸	هاشمی رفسنجانی، اکبر
۲۱۲	یس (۳۶) / ۴۱ و ۴۲	۱۶۱	هانی بن عروه
۱۰۹	یس (۳۶) / ۶۰	۱۶۹	هجرت ابراهیم
۴۸۰	یس (۳۶) / ۶۹	۴۳۶، ۲۸۱، ۱۸۶	هخامنشی
۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۶۱	یعقوب	۲۷۹	همدان
۳۰۲	«ینایع الموده»، کتاب	۲۹۱	همیر
۴۶۸، ۳۸۲، ۳۶۰، ۲۳۸	یوسف (ع)	۱۱۳	«همراه با تحول اجتهاد»، مقاله
۳۸۲، ۲۳۸	یوسف (۱۲)	۳۵۲	همزه (۱۰۴) / ۲
۴۶۲	یوسف (۱۲) / ۲	۴۶۰، ۲۲۲	هندسه اقلیدس
۴۶۸	یوسف (۱۲) / ۲۲	۴۶۰، ۲۲۲	هندسه ریمن
۴۵۹	یوسف (۱۲) / ۷۶	۲۸۴	هندوچین
۲۳۸	یوسف (۱۲) / ۹۰	۱۵۹، ۱۳۲، ۸۶	هندوستان
۳۵۴، ۱۱۸	یوسف (۱۲) / ۱۰۸	۴۵۳، ۴۰۶، ۳۸۹، ۳۰۴، ۲۸۴، ۲۸۱، ۱۷۰	
۴۳۳	یوسف (۱۲) / ۱۰۹	۳۴۸، ۶۷	هندی
۳۸۹، ۱۵۹، ۱۰۵، ۶۷	یونان	۳۳۱، ۲۶۶	هود (ع)
۴۹۱، ۴۵۹، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۴، ۴۲۹، ۳۹۰		۴۳۱، ۳۳۲، ۳۳۱، ۲۴۳، ۱۰۸	هود (۱۱)
۴۵۳	یونان قدیم	۱۱۵	هود (۱۱) / ۱
۴۵۴	یونانیان	۱۰۹	هود (۱۱) / ۲
۴۳۱، ۳۳۱، ۱۰۸	یونس (۱۰)	۳۳۲	هود (۱۱) / ۲۶
۴۷۰	یونس (۱۰) / ۵	۱۴۲	هود (۱۱) / ۳۶
۴۴۲	یونس (۱۰) / ۴۴	۲۶۰	هود (۱۱) / ۵۷
۴۴۳	یونس (۱۰) / ۵۲	۳۳۴، ۲۴۳	هود (۱۱) / ۱۱۲
۴۳۱، ۱۴۳	یونس (۱۰) / ۸۳	۲۴۳	هود (۱۱) / ۱۱۳
۳۵۹، ۲۶۱، ۱۱۰	یونس (۱۰) / ۹۹	۴۳۳	هود (۱۱) / ۱۱۷
۳۵	یونس (۱۰) / ۱۰۱	۲۸۰	هویره
۳۰۰، ۲۱۹	یهود	۴۶۰، ۳۳۰، ۱۳۹	هیئت بطلمیوس
۳۷۳، ۳۷۲، ۲۰۰، ۵۷	یهودی	۳۴۵، ۳۴۴، ۳۲۹	هیتر
۴۷۸، ۲۷۰، ۱۵۲	یهودیان		
۳۰۱، ۳۰۰، ۱۴۰	یهودیت		
۴۵۳، ۳۷۸، ۳۰۱	یهوه		
			<b>ی</b>
		۳۷۷، ۳۶۰	یحیی
		۲۰۰، ۱۹۸	یزدی، دکتر ابراهیم

## نمایه انگلیسی و فرانسه

<b>A</b>		<b>F</b>	
Agressif	۹۵	Francis Bacon	۴۵۷
ALBERT MALLET	۳۴۶		
Alienation	۸۱	<b>G</b>	
Alliance	۳۰۱	Garaudy – Roger	۳۰۱
Appel Aux Vivants	۳۰۱	Guy Rosher	۳۹۱
Auguste Counte	۴۵۷	<b>H</b>	
<b>B</b>		Humanisme	۴۲۶
Bodies	۴۷۲	Hygiene	۹۸
<b>C</b>		<b>J</b>	
Calvin	۱۰۴	John Locke	۴۴۰
Commune	۱۵۳	JOULE	۳۴۶
Corbin	۳۰۰	<b>K</b>	
Corps	۴۷۲	Krensky	۳۴۳
<b>E</b>		<b>L</b>	
Emanuel Kant	۴۵۷	L' Humanisme de Islam	۴۸۳
Erich Fromm	۳۹۰	L'humanisme de L'islam	۱۷۱

		۵۵۸
مجموعه آثار (۲۵)، بازیابی ارزش‌ها (۱)		
L'humanisme de l'islam	۳۵۳ ، ۱۲۰	Positivisme ۴۵۷
La Fin Des Temp	۳۰۱	
Le Contrat Social	۴۵۰	<b>R</b>
Liberalisme	۴۲۶	René Descartes ۴۵۷
Lovov	۳۴۳	Robert Merton ۳۹۱
Luther	۱۰۴	
		<b>S</b>
<b>M</b>		Scientis ۲۱۶
Malcolm X	۱۷۰	Scientisme ۴۲۶
Marcel Boisard	۴۸۳ ، ۳۵۳ ، ۱۷۱ ، ۱۲۰	struggle for life ۳۵
Mededev	۳۴۶	
Melvin Dgilas	۳۴۵	<b>T</b>
		The Protestant ۳۹۱
<b>N</b>		Theocratie ۳۹۵
Narcissisme	۴۹۳	Tolerance ۴۹۳
National	۴۲۷	
Nationalisme	۴۲۶	
		<b>W</b>
<b>P</b>		Weber Max ۳۹۰
Pan arabisme	۴۳۶	